

اخلاق عالي

اسم المؤلف
الرجوع لعدد
وعلى اسم المؤلف

Hekimoğlu

Numarası	: 548
Müellifin adı	: Ali
Kitabın adı	: Ahlâk-ı alâ-i
Kitabın mevzu'u	: Ahlâk
Te'lif tarihi	: 973
İstinsah tarihi	: 993
Yazının nev'i	: Ta'lik
Kitabın eb'adı	: 244x145 -175x86
Varak adedi	: 339
Satır adedi	: 19
Minyatür, resim, şekil	: Sarlevha ve baştaki iki sahifedeki tezyinat iyidir. bütün cetveller tezhiblidir.
Cildin cinsi	: Meşin, salbek şemse, köşebenli, şirazeli, miklablı.

Müellifin terceme-i hali:

Alâüddin Ali b. Abdülkadir Hamidi İspartalıdır. Kınalızade diye şöhret bulmuştur. H. 979 da ölmüştür. Oğlu Hasan Çelebi "Tezkiret üş-Şuara" sahibidir. Kanunî devri ricalindendir. Zamanının yüksek âlimlerindendi. 15 den fazla eseri vardır. Kabri Edirne'dir.



548

MILLET GENEL KÜTÜPHANESİ	
KISIM :	H. Alipaşa
ESKİ KAYIT NO.	548
YENİ KAYIT NO.	
TASNİF NO.	



در روز و امر حمد و ثنا و غرطو امر سپاس و ستایش که کثرت افراد
فرانگینه سکک شهر و آیداده احتمال اجتماع و انتظام و وفرت
امداد موافقین ظروف و آوونه دهور و از مننه ده امکان اندراج
و کنجایش اولیه اول کرد کار بنده پرور و پرور و کار بخشایند
بخشایش کرد حضرت سزاوار و حقیق در که کو اهل میا کل انسان
خلعت خلعت و لقد خلقنا الانسان ایلکه مکرم و معزز و لباس
استعدادین و فضلنا هم علی کثیر من خلقنا ایلکه معکم و مطرز
ابیوب کمال قدرت و جلال حکمتی ایلکه روح لطیفین جسم کشفیه ترب
پیوند و عالم خلق و امرده قابلیت تحمل بار امانت و سر بلند ایلکه
آسمان بار امانت نتوانستید قرعه کار بنام من دیوانه زدند
بس ترکیب انسان مجرد و مادی به محتوی و باقی و فانی به منظوی
اولی و علمه طلسم رابع و برزخ جامع اولدے **نظم**

خود جانور به مردم ندید	که مردم تواند بزدان رسید
جان دان که جا به ترین کوهر است	نه زین عالم از عالم دیگر است
تن او را بگردار جامه اراست	اگر بنگند و بر پوشند و راست

قال

نسخه مختل از نسخ جوان بهر ازین روید

بجان بین کرامی تن خوشتن چو جامه که باشد کرامی بتن
لاجم تحالف انواع تراکیب روح و جد و تباین اطوار تراکیب روان
و کالبد دن خلق خلق افراد انسان و قابلیات مشارب اصنافی بشوده
تفاوت تام و تنافی مالا کلام نمایان و جلوه کر اولمشدر **نظم**

اول حکیم ازل که صنعند	ظاهر اولدی طلسم نوع بشر
مختلف ایتدی قابلیاتین	بعض ایلن بخیر و بعض بشر

زهی صانع حکیم و قادر علیم که مخلوق با خلاق الله امرینه تمثیل
و اقربکم الی احکم اطلاقا درجه ستم متصل اولندری شاه دنیوی
زیور فضل و کماله محلی و مزین و عالم اخروی ده صف اهل صفاده
حشر اولمه لبرین مقدر و معین ایلدے **نظم**

تأمل فی الی قلنا تجد فیها جلال الله	فتم الرب المولی لک الله تعالی
-------------------------------------	-------------------------------

و غایم صیبات صلوات طیبات و جدا اول تسیمات زاکیات
تسیمات اولادی سبل و خاتم رسل جانبیه شایسته و خلق در که
تفصیل صفات سعادت سمانی چون نص ایلک لعلی خلق عظیم منزل و ذات
رسالت صفاتی تکمیل دائره وجود و تبسم مکارم اخلاق چون مبعوث و مرسل
محمد که جان و پردی نطق مسیحی **نظم**

خود زلفه نقش جسم اشارت عربیه	چون ایتدی قدوم شرفین بشارت
کوز و قاشنه صاده و نون رمز و یا	خم زلفه نقش جسم اشارت عربیه
یکلی شمائله نه طیبیه زهرا	رفوح کالروض مطور و مستول
اتی علقه ابراهیم و ایلده	ذات علی کرم الا خلاق مجبول

البشر
جسته بر بکار
آورد

و ربح رضای احدی چون که اصدق خاتم مسک و بزرگ فیتن نفس المتافسون
افواه ارواح آل و اصحابه ریزان و سبزه رضوان سحاب

غفرانده تابعین لهم باحساندن ثابت و خیر آن اوله بیت
ابر رضوان که پایان نرسد بارانش باد بر روضه که عترت و بر بارش

ذکر محمد و نشر مدح حضرت خلافت بنامی سعادت و سعاد
خلد الله سلطان و افاض علی العالمین احسان

چون غده کتاب لوامع حمد بحساب ملک و تاب تصدیق غدا و طره
خطاب رواج نعت جناب رستاب تخریری ایل مطرا اولک پس
لائق اولدر که بونو آند عالم غیبک سری افسر مدح پادشاه آلاء اسمانی
و بوتازه رسیده جهان لاریک افسری کوهر وصف پناه دین سید
الانامه جهان آرای اوله شعر چون فی خامه شد انگشت نمای

بنو ساری توحید خدای	دلکش از مرز نه دیگر ساخت
برده نعت پیمبر پرداخت	به چو این زمره کوتاه کند

که شاکستی شاه کند زیرا اصحاب عقول مطابق و ارباب نقول
متوافکر در که دانا دین و دولت توانان و حمای شرع و دین
لی حمایت تیغ سلاطین بی امن و امان در اگر جویبار شمشیر شاهی
و باران تیر سلطان دین پناهی ایل بوستان شرع تازه و نمکین اولیه
تاب نکبت کبای عدای دین و موم عجم کفار و ملحد نیله بی برک و
نوا اوله سی متقرر و اگر تاب آفتاب عدل سیاست و نسیم عبهر شمیم

اینکه در این کتاب از تاریخ و اخبار و کتب
مکتوب از قلم نگار این کتاب
در حفظ و امان

حفظ و حراست جنابستان دولت ایشان سلطان سعادت شانندن
واصل اولیه بوستان دین و ایمانده کل و ریجان و سبزه و ضمیر
ضمیر اهل عرفان شکفته و خندان اولی متعذر در مشور

بدان ای خود مند با آفرین	برادر بود پادشاهی و دین
نمی تحت شاهی بود دین پناهی	نمی دین بود پادشاهی بجای
نه از پادشاهی نیازست دین	نمی دین بود پادشاهی آفرین

و اخبار نبویه ده دخی وارد کرد که الدین اس و الملک حارس و مال اس لمهندوم
و مال حارس له قضایع **نظم** دین اساس رضای یزداندر

ملک اکا حارس و کنباندر شوکه بی حارس اوله ضایع اولور اوکه یوقدر اسکی
ویراندر لاجوم پادشاه ارجمند و دین پناهان سعادتند که ملک جهان
فانی ظل زائل اید و کین معلوم و ملک فانی به ملک باقی مضموم ایتشکر در
عادت جمیل و سیرت حمیده و خلق خوب و خوی نیکو لری اولدر که کمر سعی و
اجتهادی میان جانده شد و در ظلم و ضلالتی شهرستان دین اوزر
مسدود حفظ و حراست مالک اسلام و اخذ و فتح دیار کفار و ملا حده
لیام و قلع و قمع ارباب فتنه و فساد و دفع و رفع اصحاب بغی و عناد
و رفع قدر عابدان عالمان و دفع ظلم مفسدان و ظالمان اینکمی کند و لیر
شعار روزگار ایدوب بو جهان فانی ده نام نیک و ذکر جمیل لری مخلص
و حیات باقی ده مناشیر بیشتر هم بر همه و رضوان روح بر فو حلیه
ملاقی اولور و المنه لله تعالی که بوفضائل علیه و مناقب سینه پادشاه

دین پناه • شهریار سعادت دستگاه • خداوند پادشاهان عالم • پادشاه
 خداوندان بنی آدم • شهریار جهان سرور و کامرانی • کامران دیار رحمت
 پروری و جهان بینی • در یکدانه درج شاهی • نجم جهان فروز برج جهان بینی
 خلاصه عالم کن و گمان • در دریای وجود کوه کمان لکان • حاجی ادب کفر
 و الفساد • عن وجهه الدین • حاجی جناس الخلق والعباد • عن ایدی المحدثین
 سلطان المغربین والمشرقین • ظل الله تعالى فی الخافقین • خادم الحرمین الشریفین
 ناظم قلاید الکرم • علی جبال الابدان والرعایا • ناظر فراید النعم • علی رؤس
 الافراد والبرایا • معز الدین والدین • غیاث الاسلام والمسلمین • زبده
 سلاطین آل عثمان • بل زبده السلاطین علی الاطلاق • سلطان العرب والعجم
 والروم والشام والعراق • السلطان سلیمان خان ابن السلطان سلیم خان
 ابن السلطان بایزید خان • ملک الله تعالى من خدمه وصدق • واحکم
 من قدر به وخان • خزینه خاصه شاه قدسی صفا • سماء عنصر ملک نشادر

شبه معدلت پرور و دین پناه	ملک دستگاه و فلک بارگاه
مدار المعالی ملاذ الاله	ولی الایادی مغیض النعم
زمی سیه حق که خلق زمین	انک سایه سنده زماندن امین
بغرض کفیله باران جود	اولور تازه اندن ریاض جود
سرتغی کم کفره سد در مدید	انک وصفی در فیه بایس شید

زمی پادشاه دین پرور • و شهریار داد گستر • که تمامت ربیع مسکونده است
 لوی اسلام • و استیلای علای شرع سید الانام • الان ممالک محروسه خزینه

مخصوص • دوام دولت و دوام مبارک و بقای سلطنت خانوادہ نجبه
 تا قیام قیامت حدیث شریف • لا یرال طائفه من اهل الغرب ظالمین علی الخلق
 حتی یقوم الساعة • مضمونی ایله مقرر و منصوص • در **مصرع** دولت درین
 سرازیر کیش درین درست • اگر چه ابا عظام • واجداد کرامی نیکه ملوک
 زاهره • و سلاطین قاهره • ایدی لر افتخام محاکک اخطار • و اختیار مشارق
 اسفار • و مبتدعه و کفار • دن اخذ ممالک و امصار • ایدوب توسیع دایره
 دین • و تکثیر امت سید خیر المکرلین • و اعلائی لوای دین و دولت • و
 ادلال اعدای ملک و ملت • استمکه مساعی جمیله • و ماثر جمیده • لری تاریخ
 روزنامه جهان و کتابه کنار • طاق روزگار • در **نظم** بیض الوجوه
 کریمه احسابهم • شتم لانوف من الطراز الاول • اما بحمد الله تعالی که
 عهد سلطنت نجبه فرجام • حضرت پادشاه سلآمده • واقع اولان اخذ
 و فتح قلاع و امصار • و قلع و قمع ملاحم و کفار • و توسیع دائره دین و
 ملت • و علو و غلبه ناموس سلطنت • انکرک اضغاف مضاعفه و امثال
 مترادفه سی در **بسن** مثال شریف • و نمودار آدایطیفه بوابیاد لکشادر **نظم**

و با جدران آباء له عزرا	و صامین بعد فیهم غره الغور نظم
چنان بود پیری کش چنین بود فرزند	چنین بود کهری کش چنان بود معدن
ارتخ او بجای صلیب و کلیسیا	در دار کفر مسجد و محراب و منبر است
انجا که بود صلیب و تاقوس کافران	امروز بانک و نعره الله اکبر است
و بو منقبت نامی • و موجب کرامی • خاصه سلسله دولت سلاطین آل	

بخش دوازدهم

الطراز الاول هو النعمان
 في محض المحمد و دله ناس
 فر الحی زما حسن طراز ندان
 و طرازه و هو طرازه فی غمکه نذا
 الکلام احسن من طراز ندان
 و هو من الطراز الاول
 طبعی رحمه

عثمان ابتدا که الله تعالی الی انقضای مدد الزمان در که هر خان توسیع سلطنت
و تفسیح عرصه ملکته بدرندن برتر و هر فتح و نصرت که بادشاه
سابقه مقدر او منشا و یلمه بادشاه لاحق میسر اولور مثلاً سلطان دین
محمدی برهان شریعت احمدی مقیم جا به دین سلطان غزاة و مجاهدین
فاتح امهات البلاد سلطان محمد بن مراد انار الله تعالی بر نامه
و نقل یوم العوصات میرانه بدر محمود المسک سلطان مراد غازی بلکه جمیع
ملوک و سلاطین ماضی به طریق فتحی ناسلوک و اخذ و استیلا سی حیرت
الملوک اولین شهر قطنطینیة که ارتفاع سمت بار و سی مسامت سماک
و انخفاض عمق خندق موصل مرکز خاک در غطت و حصانده شهره
جهان و استواری و متانکه نادره دوران در ابتدای دولت
و اول سفر و نهضت فتح بویروب تو ملک و مستقر خلافت و مطلع
آفتاب عدل و داد و همت نسیم جود و رافت ایله اکابر امر و
افضل علما و طوائف ام و قبایل عرب و ترک و عجم آنده مجتمع
و انوار علم و عمل مدارس و زوایا بسنده ملتجع اولوب قبه الاسلام
مطلق و دار الملک محقق اولک حقه عارف کامل نامی مولانا
نور الدین عبدالرحمن جامی خراساندن مرحوم خداوند کاره
مکتوب منظوم ارسال ابوب بومونیه ایما یدک بیت
معدن کفر و محد اصنام | شذر جهد توبه الاسلام
و مع هذا و آخر عهد شریفه فتح قلعه بلغراد که رفعت و متانده موار

سبع شداد در حضرت شریفه مطلوب مراد اولوب اما مطلع غزو
سفودن هلال فتح و ظفر نمایان اولک و طلمت کفر و ضلال انقی قلعه دن
بایان بولک خداوند کار فلک مراتب نوع انکسار یله راجع و آریب
اولک چون سریر سلطنت و شاهی قدم مبارک دم حضرت پادشاه نمره
منقحر و مباهی اولک اول تباشیر سحر دولت و ابتدا کاسفر و نهضت
همایوننده قلعه بلغراد جوانب اطراف و نواحی و انافیله مستخر بندگان
دولت روز افزون اولک و لسان حال و قال علی طریق حسن الحال
بویستی مناسب حال انشا و ایلدی بیت باش تا صبح دولت بدو
کین هنوز از نتایج سحر است شر چون بنای سرای مدح و ثنای حضرت صاحب
قران عدو شکن اول مرتبه دن بلند در که بوزمین محنت خانه زمین
انک شرف غرغه ایصال کند و رسن ایله قادر اوله بس لایق و در خور
اولد که دعای دولت روز افزون و بقای جا و جلال و حشمت
همایون که واسطه وصول اقبال عالمیان و رابطه حصول مال آدمیان
و سبب عمارت سرای شرع و دین و نصارت ریاض اسلام و سلیم
دست تفرع و مستقامت درگاه همین خلاقه کشاده و روی تخضع و مسکنه
بارگاه ملک علی الاطلاق نهاده ایده بیت از سر صدق سحرگاه مناجات کنیم
عرض حاجت بدر قاضی حاجت کنیم شر خدا و ندی نیازا بنده نواز چاره
ساز اگر چه سینه سعی و عملوز دریای عجز و تقصیر مرده کم و باد پاک
رجا و املوز صحرای شرم و تشویر مرده برین دم در صد سکر و هزار

منت که خضر و ایاس عنایت و توفیق تالی نبات ادعوی استجب کلم در نظم

خدا یا کافک و نونک حقیچون	صفات ذات پیچونک حقیچون
او رحمت حق کیم کجی غضبند	او نور چون که سر و پر و گردن
که تخت سلطنت شاه دیندار	خوش و لسون روز و ماه و سال
شمار عمری ایرشد کیم صاده	بجوره صا د اوله صدون زیبا
نه در صا و الف ای چی ذوالمن	بجور عمرنی صا دت الفذن
ایرشد رک جو ملکن کوه قافه	شمار عمرین ایر کور قاف و کافه
بقاباری دکل هرک جو کار	سعادت اوله ختم کار بار
بو عالمه سر تحت خلافت	او عالمه خداون رحم و رافت
جهانن و ایم ایت خیر نه مین	امین و لسون بمان دین آیین

شجره خلافت مرده خود و رافتی متصل قلم یعنی دعای حضرت
سلطنت پناهی دن شای جناب شهنشای بی متعلق اولوق

دعای شاه کیم صاحب ماندر	دعای شاهزاده تو اماندر
جهانک بختی و جنگ جھان	سزای فسر و تاج و کیان
شهنشای سلیم اول کان رفت	ولی عهد منشور خلافت
منور طلعتدن روی دوت	وجودندن قوی بانو و دوت
درخت میوه و آبرام شای	جهانک سندی دهرک پناهی
زالال تیغی کیم آینه سندر	عروس فتح اکا صورت رساند
کفندن شرم ایدویم نیت کیم	جیاسندن ورر رخسارین

او کفدر کیم کرم فیضنده ایم	نم خوی سی دریای کرم در
جیاشول دکلوریم صورتنده	که ایلمر کند و بی نم صورتنده
جهان طور دق و ارا و لسون	سعادت که یار و لسون همیشه
پرو لسون حاجی دولت باده	منور دین سی شهنزاده سندن
دمان و چشم ملک نور و داد	جهاک مطلبی دهرک مراد
اب و جد سیه سنده عمر سندن	نصیب و لسون علی اعدا دنا
خدا یا اید شاه و شهر یاره	شمار عمرنی عمر دو باره

بود ایچ و ایچ تالیف نه اولد و عین بیان و بعضی اخلاق کرمیه
صاحب صاحب سعادت فی الجمله ظاهر و عیان قلم در

دانش اندوزان افاضل عالم و حکمت آموزان افاضل بن آدم قنده مقرر
و معلوم در که علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدینه که حکمت علیه اند
عبارتدر نفوس انسانیه به مکمل فوز و سعادت و محصل قدس و طهارت
و بیج آدمی بو علومک نکت و دقایقنه اطلاع و قتل حقایقنه ارتفاع ایتد
مکن دکلدر که زیورکالات حقیقیه ایلد تجلی و جلوه کاه سعادت و معارف
یقینیته ده تجلی اید و اساطین حکما و سلاطین علما علم مذکورده تالیف
کتب شریفه و تصنیف زبر لطیفه ایلد صحایف بل و نحاری رقم زده
کلک لطایف نگار ایلدیلر خصوصاً کتاب اخلاق ناصری که حکیم کامل
فیلسوف فاضل نصیر الدین محمد طوسی که رواق حکمتک اندامندن صکره
اساس تجدیدی طرح و تذکره فضلا بچون کلام متکلیفی نقد و خلاصه

لغة نقد اسم نصیر طوسی است که کتب
نقد حاصل نام تألیف و خلاصه اشارات
حکمتی شرح تعبیر است که اشارات
نام کتابی شرح است که بیانیه ایست که

فی ایهام ایضا

اشارات اهل حکمتی شرح است که در تألیف بیور و ناسخ کتب متقدمان و
طراز دامن آفرینان اولی در نظم خون نکته عاشق از فصاحت
چون چهره دوست در حالت جانرا عوض سرور و شاد
در ابدل نشاط و راحت **نثر** بعد از فصل محقق کامل مدتی ماکل از همه معانی
جلال الدین محمد دوانی که تحریر قواعد علمیه به رفع غواشی و بحریر عتاید
دینی به کتب حواشی است که مقبول فضلا و مدوح علما در اخلاق
جلالی نام رساله تألیفی ایله کتاب خانه حکمتی رین و اخلاق ناصری به ثانی
انین اولی بعد فصیح جهان بلیغ نکته دان و اعط خطه خوانان
مولانا حسین واعظ میرزا محسن حسین بقوامانه کتاب اخلاق محسن تصنیف
ایکد هر چند اسباب مسانی سی اوکی لری تحقیقات حکمیه و تدقیقات علمیه
اوزینه شمل دکلر اما چون تراکیب معانی سی وضوح و ظهور یله مشتم
والفاظ و عباراتی لوح عذوبت و سهولت اوزره مرشتم در قلوب
عامه ده جای گیر و اوکی لردن زیاده شهرت پذیر اولی در و بارها
خاطر عطره اندیشه و خاطر اولوردی که زبان ترکی روم اوزره
بر کتاب مرقوم اولیکد که مقاصد حکمت علمیه با تمام جامع و کتب نمکته به
رابع اولی ایدی اما عوایتی روزگار و علائق لیل و نهار که جمله
بعضی تحصیل و تکمیل علوم و تدریس تعلیم فنون رسوم ایکد اول محدثه
جمله عینی حجاب افتاده پرورده و اول عذراکی سیمین عذاری عوایت
اغداردن در پرده ایدرک تا اول تاریخ مبارکه که سال فرخ فال

حساب بجزیدن و اصل عدد و لفظ فرخ سال اولی تصاریف قضایله
شمع دل سوزان شبتان خطه شام غیر مشامه فروزان اولی
فی الجمله تعویق مباحده و توفیق مساعده و دواعی مجمع و موانع رفیع
اولوب و آخر سال بر نورده شرح شروع کیر یلوب و اوایل سال آینه
انجام و اتمام ایدرک **رباعیه** سالی که بود حساب و فرخ سال
آغاز شد این رساله فرخ فال از بخت شد آخران سال که بخت
باشد بحسابش ارفقه آخر سال **نثر** و فی الحقیقه سبب حقیقی تألیف و علمه نامه
نظم و ترصیف اول اولی که حضرت مکرمت آیات و معدلت ریات
که دریای جود و عطاسنده در اتم شاه فیلسوفی کبی ارزان و روز
رزمده باد بهیشتدن شیر فلک شیر علم کبی لرزان و شبتان مجلس سعادت
نشانی عود سعود و طیب بکار مطر و کف فیاض عطاسانی که نحر سائدر
نحر سائیدن منزه و مبرا در وزیر عالم عادل که دل فیض بخشی بحر معانی زبا
در فانی آندن بر دل و کف کعبه بنی دریای انانی که لالی بیکرانی که نیست
کف کنار ساحل در مروحه آستین عدلی راحت ریان روم اولی رین
در که من بعد روم کرد منت قونر و صبح صدق و صفا آستان
جلالندن نمایان اولی افق عالمندن آفتاب عدالت طونر **نظم**
کنا هر اکرم اوجه از هزار شفیق امیر اقلیم اوجه از هزار رضوان
پناه پشت ام قهرمان تیغ و قلم جهان لطف و کرم سرور زمین و زمان
عهد و وفا بی امن و امانی اول مرتبه جامع در که اعدادن صفت بیکانک

معنی از طالع آله این کتاب در آخر
سالی شد که اگر از عدد و کلمات بخت
هزار و دو است آخر لفظ سال
که حرف لام است و بحسب العد
سی باشد خط شود باقی تا

بالمعنی از طالع آله این کتاب در آخر
سالی شد که اگر از عدد و کلمات بخت
هزار و دو است آخر لفظ سال
که حرف لام است و بحسب العد
سی باشد خط شود باقی تا

الله اعلم بالصواب

سمت یکانگی به مبتدل و اضداد در فاضله اختلاف عارضه ایستاده تحول
 آتشده کی خرو تاب برودت آبی خریل ایکن فرید و فر آب بسیار شعله
 نازی مطفی ایکن مو فی او کو بر شاهین طیار مر و م کنگ و کنگک و سر و
 پلنگ بره کوسفنده کرد بالش نقش پلنگ **اولی در نظم**
 چنان بساخت جهان را هوای دوستو که از طبیعت اضداد رفت ناسار
 از آن گذشت که گشتی کند پس ازین سحر سردی و باد صبا بنواز
 عهد ملکشاهی ده اولیدی وزیری نظام ملکی آندن تعلیم ابدردی و بر جهر
 زمانه کلیدی وزارت نویشان روانی تسلیم و روان نویشان و زاری
 آندن تسلیم ابدردی **بیت** به است از صباری و رجه در فصل به است از حاتم
 طی و رجه در **قطعه** آصف نانی که گریزنی ز وصفش شرم
 در جهان باشد سحر چون آصف بهر خیا حسن اخلاقین اگر نقل ابله باد بهار
 سنبل الطیب و صحر کرده هر بر کیا حالی یارب ببلی بنظر او کور و جوی
 کف در یاشنده در مهر سلیمان حایا **نظم** بدله های رنگ رخسار و قاف عدله
 حاجی زنگ مرات صفا فارس میدان شجاعت حارس دیوان عدالت
 وزیر اعظم میترافخم و یکل السلطنه القاهرة امین الملة الباهرة **قطعه**
 پادشاه سیرت خداوندی که در ترک هر چه رای اوست را پادشاهی عظمی
 آنکه در انکشت تدبیر سلیمان دوم مستورهای صوابش را خواص خاست
 نظام الملک صلاح العالم غیا الدوله العلیا علماء الدین والدین **نظم**
 سخاوتمند خندان اولور آبروزور که گریان فیض ابدردی و دین اکا و غیر

امین در که سلطان معین ملت بر دانا مفیض الجود والاحسان بنام دین علی بن
 لازال صیت جلالت واصله الی مسامع الاقبال وصیت نواله حاصله فی ذراع
 الآمال فبنت فی القلوب سنا بل الحجة فی کل سبلة مائة حجة
 بدعت و بیدای جوانی در اول دولت و دین پشت و پناهی اول
 لطف زل پشت و پناهی اول شرح نبی نادی راهی اول
 روشن این دولت شک کرد کار کوکبی کوکبه صبح وار
 نیشی چون خیر در صبح و شام عاقبتین خیر ایدیه رتب الانام
 رغایب معارف و کماله راغب و محو مهربان افکار اهل فضله خاطب در
 حقه بو حقیق که یوسف مثال اخوان زماندن کم التفات و اخوان یوسف
 حضرت غیر نه تحفه سی مضاعفه فرجاة در رعایت و تفقدی جان بنه میل
 ایدر لر و کمال کردن الاترواح اتی او فی الجکل دیر اول سیدین دانا خوا
 امل و رجا فر صراحتانه کیدر لر و لسان جالبه بو کلمه تذکر ایدر لر **بیت**
 یا محسن من لطفک احسنت اینا تاته لقد اشکر الله علینا
 لاجرم بو کتاب که علم تا لیس قله حصار حکمت عکلیه و زربنده منصوب در
 اسم علم عالم آراسنه که علا دن مشق در منسوب اولوب **قطعه**
 نکات حکمت و اسرار فقه ایدوب الفاظ با کیم صلیانی
 سر و نش ملک غیبی کوش جان دیری آدینی اخلاق علایی
 عون و عنایت الهی و بمن تربیت جهان بنامی دن رکن حکمت و ائق
 و صبح ایدم صادق در که بو کتاب او کی لردن زیاده قبول قلوب بو خود

بلکه بو کتابت باشد کمال خلعت جدید انرا اخلاق ثنای قسمند معدود **اوله نظم**

نام آینه نصیر طوس	دیدی اخلاق و ظهور ایلک فن
بعده شمع دوان نسبتدن	اولدی اخلاق جلای روشن
حسن آینه حین واعظ	یاد کار ایلدی اخلاق حسن
بارسی بافی ایدی تار و بودی	جمله سی اولدی چو اخلاق کهن
ایلم تازنه تن او جامه لری	زرکش روحی زیبا یله بن
گفت خلق علی باشدن	اولدی چون مسک فضا جیب زمین
بوی لطیفه معطر قلعه	عالی زلف عروسان سخن
ایلدی بنده علی اخلاقین	نام عالی سنده اعلا مقودن
لاجرم ختمه تاریخ انک	اولدی اخلاق علای حسن

چون مغیض خیر وجود و میفند وجود و توابع وجود اول چی قدیم و ملک و دود در ممکن اوصاف و افعالی اصلنده عدم محض و لایشتی صرفدن معدود در پس لطف احسان بی شمارینه توکل و حول و قوت معدود و تیری ایشکله فیض عیمینه توکل ایدوب هر لحظه و هر لحظه قوت و نصرت رجوع و سمت مقصود و جهت مراده شروع ایده لوم و الله تعالی بتحقیق مالی جدیر و به استعین و هو علی کل شیء قدیر **مقدمه** اول امور که بیانده در که بو کتابده بیان اولنه حق فنون اول امور که موقوفه موقوف یا خود موقوف علیه و کلمه باری فی الجمله مفید و معین اولمغه موصوف معلوم و مقرر و صحیفه ذمیده مرقوم و محرر اوله که فن مقصوده

شروع ایلمک امور اختیاریه و ندر یعنی ارادت و اختیار و زربنه جاری و اگر اه و اضطراب دن عاری در و هر امر اختیاریه ایکی سنه به موقوفه نته کیم علوم عقلیه ده موقوفه اول اولدر که اول شینک ماییتی نه ایدوکه یا با لکنه بابوجه تا معلوم اوله ایکنجی سی اولدر که فی الجمله فایده سی و ارایدو تصدیق اولنوب بو تصدیق صحیفه ذمیده مرسوم اوله و هر علمک مبادی و مقدماتی وارد که اهل قنده ظاهر در که علم مذکوره یا موقوف علیه یا معین و ناصر در لاجرم بو مقدمه ده بوند کورات که مجمل اعلام اولد منفصله شرح و بیانی ایراد اولنق التزام اولنوب پنجه کاندن ترکیب و هر بحث و وجه مناسب و زربنه ترتیب اولدی **بحث اول حکمت** علمیه نکه مطلقا و علم اخلاق و علم تدبیر المنزل و علم سیاست المدن پنجه علمک در و تعریف اسمی نه در انک بیانی در اول معلوم اولسون که تعریف علم ممکن اولر الا حد اسمی سی ایلکه که توفیده اصل در و حد اسمی ایکی سنه دن حرکت در بوی باب الا شراک که جنس در و بوی باب الا متباینه که فصل در و حکمت علمیه نکه جنسی مطلق حکمت در که انشراکه کامل و حکمت علمیه و نظریه به شامل در پس مطلق حکمتی تعریف و تقسیم و اقسام معتبره سنه تنويع و تقسیم ایده لوم که حکمت علمیه نکه حدیسیه متبیین و ماییتی عند الطالب کون کی متعین اوله اما **تعریف حکمت** و **تقسیم او با قسام مشهور** حکمت موجودات خارجیة نفس لامرده نه حاله ایسه اول حال و زربنه بلک در و لیکن طاقت بشریه و فایده بکه

و قدرت انسان ده ممکن اولدوغی مقدار بو تعریف نفس عمل شامل و کمال
 و عمل بو ترسیم مقتضای نسخه حکمتیه داخل و دکلر و بو مذهب صواب
 صوابه یقین و مقبول عامه محققین در اما بعض حکما حکمتی تقسیم و
 علمی دخی درج ایدوب بو وجه اوزره تقسیم ایلدیلر که حکمت نفس ناطقه
 علم و علم حصولی و نفس انسانی که بو ایکی جهتدن کمال معتدیه اولن مرتبه
 وصولی در نه کم خواجه محقق کتاب اخلاق ناصری ده که رقم زده
 کلک حکمت نگاریدر تصنیف بیوردی حکمتیه بو وجه اوزره تعریف
 بیوردی که حکمت شیاپی لایق نه ایسه بلکه در و افعالی لایق
 نجه ایله قلمقدرد چون تعریف مفهوم و آنده واقع اولان
 اختلاف معلوم اولد بئس بو جانبدن رجوع و تقسیم حکمت ایملکه
 شروع ایدیه لوم تعریف حکمتیه مذکور اولدی که موجودات
 خارجی بلکدر و شمول شیا که موجودات خارجی لفظی اکا اسم در نفس
 الامرده ایکی قسم در قسم اول اولدر که انک وجودنده بزم قدرت و
 ارادتزر که اصلا مدخلی بو قدر زمین و آسمان و اشخاص انسان و حیوان
 کبی قسم ثانی اولدر که انک وجودندن بزم قدرت و ارادتزر که مدخلی مقرر
 و انکر سز وجودی نامیستر در بزدن صادر اولن افعال و حرکات
 و اعمال بک بئس حکمت متعلق اولان موجودات خارجی بک ایکی قسمه
 انقسامی ایله ایکی قسمه منقسم اولور لکن عرق شبه اول وقت بالهام
 منقسم اولور که هر قسمی عیان و تفصیلین بیان ایدیه و ز

قسم اول که بزم قدرت و ارادتزر که مدخلی اولمین موجودات خارجی دن
 بحث ایدر اکا حکمت نظریه دیرلر بئرا طریق تحصیل بحث و نظره منحصردر
 بئس طریق تحصیل نه نسبت اولنوب حکمت نظریه ایله مشتملدر قسم ثانی که بزم
 قدرت و ارادتزر که مدخلی مقرر و انکر سز وجودی میستر اولمیدن بحث
 ایدر اکا حکمت عملیه دیرلر کیفیت عملدن بحث ایدر کی ایچون علم نسبت
 ایدر لوم بئس حکمت عملیه بر علم در که آنده افعال و اعمال افراد انساندن
 بحث اولنور شو حیثیتدن که فنی عمل صالح و مقبول در که انی تحصیل
 و ایقاع ایملکه نفس انسانی به موجب کمال سعادت حقیقیه در و فنی عمل
 فاسد و مذموم در که انکله ملائسه و اتصاف قلمق ذات آدمی به مورث
 نقصان و شقاوت اخرویه در تاکه انواع افعال و اصناف اعمال معلوم
 میتن و مفهوم و معین اولوب قسم اولی اکتساب ایملکه نفس انسانی بحکمه
 حاصل و قسم ثانی دن اجتناب ایملکه تخلیه سنه و اصل اوله و ایضا نفس
 ناطقه ترکیه سنه که قسم اوله اتصال و اتصاف قدر و اتقف و تدبیریه که قسم
 نایندن اجتناب انفصال در عارف اولور بر موجب فحوا شریف
 قد افلح من زکاتما ترکیه سنه خریص و مشغوف و تدبیریه دن بر مقتضا
 معنای مینف قد حاب من دیتها تدبیریه دن معروف و معطوف
 خبیثت و حماندن سالم و ناجی و فوز و فلا حله مذکور و موصوف اوله
 بئس حکمت عملیه بک فائده مترتبه و غایت مترتبه سی مجرد علم دکل بلکه تحقین
 اتصال و تکمیل اعمال در شویله که بشیره علم ثمره علم مقرون اولیه دائره

اعتبار دن خارج و درجه اعتدال دن بیرون اولور. بخلاف قسم اول که
 انک فائده عاید و غایت لازمه سی مجرد علم موجودا و موقوف حقایق و ما
 که نفس نشاء دنیویته ده کمال معتدبه و نشاء اخرویته ده سعادت حقیقیه
 زیرا نفس ناطقه انسان جمیع موجودات خارجی و مابینا اشیایه طرق صحیح و ادله
 صریحه اید عالم و صور تصور مطابقه و تصدیق یقینی صیغه مدرکه
 قایم اولی مبدء اول جل ذکره صفا کمال و نفوت جلال و افعال
 مقدسه و احکام منزله سی اید و عقول مجرد و نفوس مطهره و فلک
 محدولها و کوه نباتات و افلاک کلیه و جوئی و کواکب سیاره و ثابته
 و عناصر سیطره مرتبه و موالیذ نلثه مرکبه که معدن و نبات و اصناف
 حیوانات در و انسان که متجمع قوی طبایع و نفس مجرد و جسد مادی
 مؤلف اول غلبه بر رخ جامع در ترتیب صحیح و نبات و نسق و نظام واقع
 اوزرینه مرات مدرکه سنده منطبق و مرتسم و جوهر نفس مجرد و ناطق
 حقیقیه و ارتسای یقینی اید متصف و متشتم اولو کاتها وجود بکله
 و عوالم باسرها اول نشاء دنیویته ده ذروه کمال یقینی و اصل
 و نشاء اخویته ده غایت سعادت حقیقیه که اعتقاد صحیحیه مرتبه در اکا
 مل اولور و چون جلبا بدنی شق و نشین مجرد علماء اعلا یلمح
 اول جوهر داننده اولن کمال معبری که علوم صحیحیه ثابته در ادراکات تکمله
 اکا بوابتهاج و سرور و ارتیاح و جوهر عارض اولور که لسات
 و اصفان انک و صفه قاهر و بیان عارفان انک شرحده عاجز و

افلاک کلیه دن مراد هر فلک محلی است
 و فلک مذکور اعتبار بر ذره افلاک است
 با کمال اول متمم و فلک مذکور در
 ارباب فی فقه و علم در

حایر در و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و بوحالت اول لذت عقلیه در که
 حکما فی ثبات ایدوب لذت جسمانیه دن اجل و اعلی و آلائش ماده دن منزله
 اولن جوهر قدسیه به انسب اولی اید و کین تقریراتیشکله در چون
 مطلق حکمت حکمت نظریه و حکمت عملیه به منقسم اولدوغی معلوم اولدی
 پس مفهوم اوله که حکمت نظریه دخی اوج قسم در و هر قسم علی حق رسوم
 رسم و مسما ی اسم در زیرا موجودات خارجی که بزم قدرت و ارادتم
 وجودنده مدخلی یوقدر و حکمت نظریه آنلر دن بحث ایدراج قسمه
 اولکی سی اولد که خارجه و ذهنده ماده جسمیه دن که بیولادید کلر
 آنلر عبارتدر مستغنی اوله مبدء اول جل ذکره و عقول و نفوس
 مجرد کبی که اوساخ ماده و طبیعیه نامدس و ادناس بیولایی و جسمیه دن
 مقدس لردر اندن بحث ایدن علمه که حکمت نظریه نک بو قسمی در علم الهی
 ویرلر و علم اعلی دخی بر اسمی در زیرا چون ماده جسمیه بایه سفالت و
 نقصاندر اندن خارجا و ذهنا مبرا اولن غایه علوده اولد و مستغنی
 دلیل ویرمقدر و چون اشرف بمحوت عنه انده ذات که قایم و دایم
 پس اکا علم الهی دیک دخی مناسب ملایم در ایکنی ذهنده ماده دن مستغنی
 اما خارجه محتاج اولددر هیئات کبری و تثلیث و تربع کبی که خارجه
 ماده معین منسنگ و آهن اولینی موجود اولدوغی و شندر
 اما ذهنده جمیع مواد معینه دن عاقل و ذاهل بر شکل مدور یا مثلث
 و مربع ملاحظه اینک ممکن و قابل در و بومقوله موجودات دن بحث

لذت روحانی
 لذت جسمانی
 اجل و اعلی

نظم حکمت

ایدن علم ریاضی دیر لر . و علم اوسط دیر لر . زیرا حکما ، اقدیمین
اطفال مبتدین . زمره سنه ریاضت اذنان قصد اید بوج علم الهی ^{مبتدا}
اینگه بچون بوعلمه ابتدا . ایدر کرد . بوعلوک مسائلی جمله یقینیه . و
دلایلی قطعیته . اولمکه شنگ و طن انده داخل . و و هم و شبه احوال
اولمکه مبتدینک طبعی یقین محضه معتاد و مألوف . اوجو علم الهی بطبیعه
و فی ظنه قانع اویکو طلب یقین اینک مشغول و مشغوف . اولور
دیر کرد . و آند ببحث عنه اولن اشیا ماده دن که بانه نقص و تبطل
و هنده مستغنی اولمکه فی الجملة ترقی خارجه محتاج اولمکه من وجه منزل
ابتدوی بچون وسط اولوب . انده بحث ایدن علم اوسط . تشبیه
اولنق بی جنبط و غلط . اولور . و بوعلم ریاضیه درت قسم در ^{مبتدا}
و آنده سه . و حساب . و موسیقی . اوجینقی قسم ذنده و خارج ماده
محتاج اولن در . اندن بحث ایدن علم طبیعی و علم اسفل دینور . زیرا
طبیعت که مبداء حرکت و کون در آندن باحث در . و خارج و هنده
ماده ناقصه به محتاج اولد و فی علم اسفل دینکه باعث در . چون اقام
حکمت نظریه سمت اختتام بولک من بعد اقسام حکمت علییه که بوکتا بر د
مقصدا قصه . و مطلب علی در بیان اینک اهتمام ایده لوم
سوال اینک که برقم قدرت و اختیار بر مذهب فلسفه اولور . اولد انج اوج
قسم در . و هر بر بدن بحث ایدن بر علم خفی و مغلق طلسم در . اولکی
قسم اول افعال و اعمال در که آدمی دن شخص واحد اولد و فی جهندن

صادر . اولوب غیر شخص ملاحظه اولمذ و فی ظاهر . اولور . بوقوله دن
بحث ایدن حکمت علییه به علم اخلاق دیر لر . زیرا آنده هر شخصک خلقندن
بحث اولور که نیجه اولنق کر که حسن و قبح . اوجو مذموم و مقبح . اولیه
ابنای جنسه ایله ارتباطی ملحوظ و مذکور . و افراد نوعی ایله اخلاقی منظور
اولور . مثلا آدمی حد فسنده تن تنها . و بی مسکن و مأوی . دخی اولسه حلیم و
سخی و عقیف . اوجو . غضوب و خیل و خیف . اولنق کر که الی غیر ذلک ^{مبتدا}
قسمی اهل بیت و ارباب منزلی ایله اولن افعال و اعمالی در . اندن بحث ایدن
علم علم تدبیر المنزل در . مثلا هر کس اهل بیت و خانه . و سکان منزل و کائنات
سوی ایله که اهل بیت و عیال . و اولاد و اطفال . و خدمتکاران و خشم
و پرستاران و خدم . در نه و جمله مسکنه و معامله . و نه درجه ده معاشره
و مجامع . اینک کر که سبب انتظام امر معاش . و حق معادنده موجب
ارتفاع و انتعاش . اوله . اوجینقی قسم عامه اهل مدینه و دیار . اخلاقی
اعتباری . ایله صادر اولن اوضاع و افعال در . اندن بحث ایدن علم
علم تدبیر المدینه و بلکه مستمر در . بومقامه و ک مذکور و مسطور اولن امور
کلام عامه و مقالات جمهور در . اما یکیم مدقق . فیلسوف محقق
خواج نصیر زیاده بسط و تحریر . ایدوب شرح و تفصیل افکار و
آرایه غره کتاب . و طره خطابین . ببحث افرای . و خاطر آرای
ایدوب بیوردی که . نوع انسان و صنف بشرک مصباح اعمال . و
حاشن افعالی . که مقتضی انتظام امور و مستعدای استقامت احوالی

البته بر مبداء دن ناشی بر مقتضای دن صادر در **پس اول مقتضای دن اصلند**
 با طبع در یا وضع در یعنی انسان بطبع اول افعال و اعمالی اقتضا اید و صادر
 اولور **باب و اضع آتی وضع اید و** انسان اول و اضع اقتدا اید و بوفعل
 ظاهر اولور **قسم اول** که اندک مبدئی اقتضا طبع اوله **انک تعاصیل مقتضای**
 عقول اصحاب فکر و فراست و تجارب ارباب فهم و کیاست اولور که
 و بونوع مخالف عمل و تداول دول ایله مبتدل و تعاقب ادوار و اکوار تعقب
 سیر و انار ایله متحول اوطار و بواول حکمت علییه در که مذکور اولور **قسم**
 که مبدئی وضع در خالی و کل که بر طائفه نک اتفاق آراسی اولور **اکا ادا و سوم**
 دیرلر **باب** فاضلک که بایند الهی ایله مؤید و رواق کمال عون ربانی ایله میشد
 اوله **بنی علییه** تمام کس و یا ولی و امام کس وضعی ایله اوله **بوقسمه نوامیس**
 الکیه دیرلر **بودنی** حکمت علییه کبی اوج صنف در **اوکی** سی اولدر که هر شخصه
 بانفاده راجع اوله **اکا احکام** عبادت دیرلر **ایکینجی** سی اولدر که اهل منازل عباد
 اوله مشارکت و اختلاط لری جهندن **اکا مناسکات** و معاملا دیرلر **اوچینجی** سی
 اولدر که مالک و بلاد و جاهیر عباد و مشارکت و مخالط لری عبادری ایله عارض
 اوله **اکا حدود و سیاست** دیرلر و بوعلمکله اهل شرع علم فقه دیرلر **چون**
بومقوله اعمالک مبدائی بر و اضعک وضعی در لابد تعقب حوال و تغلب رجال
 و تطاول روزگار و تفاوت مقتضیات ادوار و تبدل مثل و تحول مثل
 ایله معرض تغیر و محل تبدل واقع اولور و بواب تفصیل جهندن **قسام**
 حکمتن خارج در **زیر نظر حکیم** و روش فیلسوف قضایای عقل صرف بتبعنه

مقصور و کلیات امور که تطاول روزگار بیه منطس و تعاقب و تبدل و
 رتخله مندریس اولماز انک مقتضایه محصور در **اما علی سبیل الاجمال** احوال
 مسائل حکمت علی در **انتهی** کلامه **بوقیمه** ایدرین نسخ که شرایع انبیاء و علیهم
 الصلوٰه و السلام واقع در **وضع** نوامیس و شرایع اقتضای حال اهل روزگار
 کوره اولدر و غنه راجع در **مثلا** نکاح اخوات شریعت آدم صنفی و ده که
 بنوعیکثر اشخاص بشری نابیدید و انتشار نسل آدمی لره احتیاج شدید
 ایدی **حلال** و مشروع اولور **چون** نسل منتشر و ضرورت مندفع اولدی
 حرام و ممنوع اولدی **وانته** تکا علم و حکم **بحث ثانی** فن مقصود و علم
 مطلوب که حکمت علییه در **فایده** مترتبه و غایت متاخره سی نه سنه
 ایدر کین بیان ایتک در **اشارت** سابق اولدی که بر امر اختاری شیخ
 ایتک حقه اگر چه فایده تائیه اعتقاد کافی و تمام اما فایده نفس امریه
 معتد بهاسنه اعتقاد ایتک موجب نشاط و اقدام و مفید کمال اهتمام
 و فایده حکمت علییه که اگر چه ضمن کلام سابقه **اشارت** محرک و رمز سابق
 ایراد اولندی **اما** مزید تشویق طالب و ترغیب راغب **اچون** تفصیل
 عبارت و تکریر تلویح و اشارت اولنق بعید و بدیع و کلید **پس معلوم**
 اوله که فایده تحصیل علم حکمت علی اولدر که **نفس** انسانی حکمت نظریه سی ایله
 وجه سابق اوزره اعتقادات حقه و علوم مطابقه ایله متخلی و عقاید طایفه
 وجهات بسیطه و مرکبه دن متخلی اولدر **قد** مضمره حکمت علی دخی تحصیل ایدو
 انک سببه ایله فاسن اعمال و مکارم اخلاک تفصیلنه عارف و مساک

معارف و ارفاق الهی و
 و شرفی الهی و
 ارسطوی ۲

اعمال دینیه و فضایل اخلاق رذیله و واقف **اولو مقتضای علیله عال** و
 طرف علم و عملده کامل اولیجی چهره مابیتی زبور قسم اوله حال و جید وجود
 و اینتی قلماده و طوق قسم ثانی دن عاقل و عالی **اولوب نشاء دینویه و**
 کمالات و مکارمه موصوف و امور معاشی احسن و جوه و اجمال حالت اوزره
 مصروف و نشاء اخرویه و شرف قرب و قبول حق جل شانہ و ہر برہان
 درجہ سنہ و اہل و زمرہ مقدسان ملاء اعلا و فرقة متوہان خیرہ و آیات
 داخل **اولو** فی مقصد صدق عند ملک مقدر مشوبات جزئیہ و سعادت
 جلیلہ **حائز** و ملائین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر
 مراتب عالیہ سنہ **فائز** اولور و اجمال سعادت نفسانی یکی سنہ ایلہ
 حاصل و سعید حقیقی اول نفس کہ بوا یکی درجہ بہ و اہل در بری تحصیل
 علوم حق و اعتقادات صحیحہ و ثو حکمت نظری بسی ایلہ حصول اولور و بری
 اخلاق فاضلہ و اعمال صالحہ ایلہ کلی و اخلاق رذیہ و اعمال غیر رضیہ
 تخلی در و بوجہ حالت تحصیل حکمت علیہ ایلہ کامل بعد مقتضای علیله عال
 اول مغلہ متبر اولور و سابقا دید کموز سعادت کہ قرب حق وصول و زمرہ
 ملاء اعلا بہ دخول در بوفضیلت ایلہ مقدر اولور زیرا حق تبارک و تعالی
 و زمرہ مقدسان ملاء اعلا کمال علم و احاطہ ایلہ موصوف و رعایت طہارت
 و تقدس معروف **لدر** و نفوس شریکہ کہ علیہ علوم حقہ دن عاقل و قل
 اعتقاد بطل یا مخالطہ اخلاق ذمیمہ ایلہ مدتش و ملائستہ اعمال قبیحہ ایلہ
 متخس اولمش اولہ آنکہ بجانب است و مناسبتدن اول مرتبہ دور

خصلت

متن

و یاقوت اتصال و احتلاطدن اول دائرہ مہجور اولور کہ بعد بین اکثر قضا
 بین المشرقین اولور چون اطلال و من خراب آباد بدن طرفدن مفارقت
 و دوری و ارتحال ضروری ایلہ نسیم قرب عالم علوی ایلہ منشیج و
 ابواسمات انکا و زرنیہ منفتح اولیوب درکات ویدہ ہواندہ مجوس **مضطرب**
 و درجات رحمت رحماندن **مستخرج** اجمال فی سم الحیات منوع و محتجب اولور
 اگر حکمت نظری راجل و عقاید حقہ دن خالی و عاقل و وجود کرم متعال
 و صفات کمال و جلالت و باجملہ مبداء و معادینہ جاہل اولور نہ ظلمت جہل
 و ضلالتہ خالیدن و سحر کفر و شقاوتہ فخلد ابد الابدین زمرہ سندن
 اولور اگر تحصیل حق اعتقاد قلوب و مؤمن مبداء و معاد اولور لکن بیعت
 نفس و ہوا و مخالفت احکام شریعت و ہدای ایتکلمہ کسب ملکات رذیہ
 و تحصیل مہیات غیر رضیہ ایلہ نیسہ بنیان سعادت بالکلیہ مہدوم و مرت
 بی حساب رجم و تابدن دائم محروم اولماز بلکہ اول مہیات و ملکات
 رذیہ مک جوہر نفسندہ رسونی قدر متعذب و محرق و ریاض انس و ملکات
 رحمانیدن اول مقدار متعجب و منفرق اولور بالآخر وجود اصل کوہر یاب
 و حصول آیہ معرفت و ایقان سببہ ایلہ سابقہ و عد رحمت رحمان
 بر شہور و آتی آتش سوزان جرم و عصیاندن خلاص و کمرمت خانہ
 روضہ رضواندہ خاص ایلر **بسن** جان بدر اصل سعادت جاودان سرای
 معرفت و ایمان در جہد ایلہ کہ قلبک آلودہ شبہ و نسک و سندن
 بر حالہ کوہر معرفت منفک اولیہ **بیت** کوہر معرفت اندوز کہ با خود بری

که نصیب و کرامت نصیب زور و سیم اگر حکمت نظری ده کامل و درج درونی
 اعتقادات صحیح و معارف و علوم مطابقت یافته شامل اولی که تفکر و حکمت علیّه
 دخی تحصیل ابدی و مقتضای عینیه عامل او بود تهذیب اخلاق و عبادت
 معبود و اخلاق اینک علم و علمی و روش پویشنده حاصل اولیسه ارواح عالم
 و انوار سامیه به علم علو و طهارت جبهتدن جناس و تقدس و روحانیت
 حیثیتدن موانش او بود الجنسیه علیه الصلوة مقتضایه اول جبهتدن جد
 و خروج و الجنس الجنیس میل مستعد عاقلی بوطرفدن ترقی و خروج
 اولوب مقایسیدن جبال شاهقه و تلال شامخه قطع سوزن و باره
 آهن کند و به نجه جذب ابدی اول نجه و منوال اوزره ملاء اعلای انی جاب
 بالایه جذب ابدی صراط مابینی کالبرق الحافظ والرحم العاصف مرور
 عبور ایدوب حظایر قدس و محافل اندن استعدادینه مناسب
 روحانیتنه ملائیم مقصد و مستقر کرامتده ابدال بدین مؤبد و مخلد خالیدن
 فرقه سندن اولور بیت عالم و عامل اولور حکمیدن اوندوه ویم ساکن فردوس
 اولور لودنک الفوز العظیم تر و بتقریر لردن ظاهر و روشن اولدی که علم اخلاق
 طب روحانی در نته کم صنعت طب علم جسمانی در زیر نفس انسانیت
 اخلاق رویه امراضی و اعمال خبیثه اعراضی در و بوعلم نرفعه نفسک
 اخلاق رویه سی زاله و افنا و اخلاق رضیه بین ادا و امت و ابقا قلق
 اولور نته کم علم طب بدین صحت حاصله بین حفظ و ادا و مرض عارضی
 دفع اینک صحت را به سی عادت اینک مقرر در بیت علم اخلاق فایده

علم اخلاق طب روحانی

اولدر که اول نفس هر خلقدن خالی عاری ایست اخلاق حسنه تحصیل اولنه
 و اگر کما خلق ردی عارض و طاری ایست انرا اخلاق حسنه به تبدیل اولنه و
 اگر نفس اصل جلیشه خلق حسن و خوی نیکو اوزرینه جاری ایست اول خلق
 ادا و امت و تکمیل قلنه بیت بومقارده بزه لازم اولدی که تبدیل خلق حد
 ممکن و مقدور و آدمی خوی کسب آخو خوی حاصل قلق حد ازانده قابل
 و مبسور و بیدر عیان و اقاویل حکمای بومسئله ده شرح و بیان اید
 معلوم اوله که بومسئله ده حکما دن منقول اولن اقوال معتبره اوج قول در
 بری سی اولدر که تبدیل اخلاق مطلقا امر متعین در بر خلق که ذات آدمی
 اصل اوله اصلا بتبدلی نامقدور و از اله سی غیر مستدر در زیر خلق امر طبیعی
 و امر طبیعی عوارضدن متأثر و موضوعدن بتبدل متغیر اولر ایکنی
 قول اولدر که خلق ایکی نوع در بری سی طبیعی یعنی اصل خلقده مرکوز و
 مجبول در انک بتبدلی مستعد و بری سی دخی الفی و عادی در بیغ مالک
 و معتاد اولمقدن حال اولور و انک بتبدلی ممکن تر اوچن قول اولدر که
 اخلاق با سربا بتبدلی ممکن و از اله سی مقدور در زیر این خلق طبیعی و جبلی
 و کلدر بلکه اسباب خارجه و معدات عارضه دن حال اولور بیت فرض
 تبدل و امکان تحولدن هیچ حال ذاتی لازم کلم و هیچ استحاله و تسامع
 مرتب اولر و عامه حکما و جمهور علما بوقولی تصحیح و بومذبهبی
 اختیار و ترجیح ایلدیر و بوقول فضل و مذمب جول در اینک
 دعوت و شریعتی بوقوله مبنی و مشایخ طریقت و علما ک تربیت و

مطلوب بیان امکان و عدم امکان
 تبدیل اخلاق علی حد اقوال

طریق دیگری بود مذہب اوزرینه جاری در و حقیقتده بومسئله پرسئله اخروی به
 مبتنی در و حکما اول مسئله ده دخی اختلاف تیشکر در و هر طائفه بر طریقه
 کتیشکر در و اول مسئله بود که افراد نفس انسان اصل خلقت و مبدا
 فطرته نه کن اوزرینه مجبول و نه هیئت و حالت مفطور در بعض حکما
 ذاهب اولدی که خلقت و طینت و آفرینش و جبلتده خیر محض اوزرینه
 مجبول و کمال صرف اوزرینه مخلوق در اما بعد مرأوله امور شهنوائیه
 خیمه و عمارت احوال دینه جنبش و ترک اهل تحصیل خیر و
 سعادت و مخالطه اهل شر و شقاوت ایتمکه اکتساب ملکات برده
 و تحصیل اخلاق ذمیمه ایلوب اصل خلقت و مبدا فطرته مخالف و متا
 اولور نته کم حدیث شریفده وارد اولمشدر که کل مولود یولد علی
 الفطرة ثم ابواه یهودانه اوینصرانه او مجسانه **نظم فارسی**
 بدست خویش تبه میکنی تو صورت خویش | و گرنه ساخته اندت چنانکه میس
 و بعض حکما بو طریقدن عارب و بومذمبک کنه ذاهب اولودیدیر که
 نفس انسانی اصل خلقت و مبدا فطرت و شیخ طبیعتدن مخلوق و
 مجبول و جوهر نفس اگر چه نورانی در لکن ظلمات طبیعتده فحشاء و مغل
 شر و شقاوت اوزرینه مجبول در لکن بعض بعض نه توفیق رفیق و
 عنایت مادی طریق اولمغله تبدیل خلقت و تحویل فطرت ایدوب
 کسب خیرات و استفاده مبرات ایتمک اولور اگر شر و شقاوت
 نهائیده و جوهر ظلمانی جوهر نورانی به غالب مطلق دکل ایسه و جوهر حکما

اکا ذاهب اولور که نفس انسانی حد نفس اصل ایتمده نه خیر محض و سعادت
 صرف اوزرینه مجبول و نه شر و شقاوت بحت اوزرینه مجبول در بلکه
 طرفینه قابل و استعدادی هر جانه جاهل در اگر توفیق معافی اولور
 اخلاق رضیه و اعمال تحسنه تحصیل ایدوب اهل سعادت و کمال و اگر
 خذلان مقارنی اولوب اخلاق ردیه و افعال تحسنه جاهل و نورس اهل
 شقاوت و نکال اولور اما جالینوس مذہب رابعه ذاهب اولوب
 دیدی که نفوس انسانیه اوج قسم در بر قسمی اولور که بالطبع خیر در یغ
 خیر محض اوزرینه مجبول در بر قسم دافعی بالطبع شر تر در یغ شر صرف
 اوزرینه مجبول در و بر قسم دخی ایکی جانه مائل و ایکی طرفه قابل
 و بومطلوبه دلیل و برهان ایراد ایلدک نته کم اخلاق ناصری و منقولدر
 بر اطنابدن احتراز ایدوب ایراد ایلدک و دخی جالینوس ایتدی که
 بر بالعیان و المشاهده کور و روز که بعض کنه لک طبیعت خیر اقتضائده
 و بر وجه اول حال دن مستقل اوطار و بوقسم قلیل در و بعض کنه لک
 طبیعتی شر اقتضائدر و هیچ وجه خیری قبول ایلوب شر دن مستقل اوطار
 و بوقسم قسم اولدن اکثر در و بعض کنه لک طبیعتی ایکی سنه دخی قابل
 مصاحبت اختیار یله خیر و مقارنت شر ایلدک شر تر اولور و بوقسم
 قسم متوسط در پس جالینوس دن نقل اولنان کلام مقتضای اوزر
 بعض اخلاق قابل تبدیل بعض نک تبدیلی مستحیل اولور اما جمهور
 متأخرین و عامه محققین سابقا نقل اولنان مذہب اوزرینه در

طرح جالینوس امکان تبدیل اخلاق
 نظر الی بعض دوز بعض

هر خلق تبدیلی ممکن در زیر این پنج خلق طبیعی و کلدر که تبدیلی مستمع و انتقالی
 محال اوله اگر هر خلق طبیعی اولوب تبدیلی محال و انتقال و تحویل
 استحاله به انتقال ایده ایدی شریع و نوامیس که انبیاء علیهم الصلوٰۃ
 احکام و تأسیس ایشان در ضایع و بطل و قوانین تربیت و سیاست
 که علماء و امارانفاذ و اجرا سینه اتفاق ایشان در عبث و بی طایل اولیک
 عامه اهل عالم تعلیم و تادیب اولاد و اطفال و تربیت و تصفیة انفس
 و خدم و حشم اینکده متفکر در و تادیب و تربیت نفعی ظاهر و فایده
 محسوس و مشاهد و عاید سی روشن باهر در پس تبدیل اخلاق ممکن
 ظاهر در غایه نافی الباب بعض اخلاق مخلد ممکن و استوار بولشد
 و جوهر نفس انکار و احکامندن طولشد انک بک خلقک ازاله و
 تبدیلی غایتده دشوار و عیسر و بومقوله اخلاق اصحاب جمل و شفا و
 بسیار و کثیر در و بومقوله اخلاق ازاله سی ریاضات شدید و مجاهد
 کثیره عیدده استر اینچون اکثر جهال و ناقصه خلقه بتدل نامکندر و بوجمل
 ایدوب تبدیل خلق و تکمیل نفس طریقه مجاهده و ریاضت اینکدن تقا
 ایدوب قلل جنال جمل و ضلالت تصاعد ایدر پس اگر امتناع تبدل
 خلقه احتمال و یروب تادیب نفوس انسانی و سیاست اشخاص شر
 خصوصنده تکاسل و اہمال اولنه و هرکشی نکه زمام امور طبیقی الله
 و بریلہ اکثر خلائق نقصان و شقا و تده قلوب بعض اسیر فسق و فساد
 و بعض مبتلای غضب و غناد و بر طایفه دام حوص و طمعه گرفتار

و برزمره قله بکر و نخودن حنیض زل و بکته کونار اولیک کن حمت
 رحمان و لطف و عبارت حضرت منان اقتضا ایدی که بعض نفوس بو
 ورطه لردن خلاص و قرب قبولند خاص خاص الخاص اوله لاجرم
 انچون مؤدب و معلم احسان ایلک مؤدب اول اکثر نفوس خلافت عوما
 شریع و نوامیس الهی در خاصه شریعت جناب حضرت خاتمی که ناسخ شریع
 و مل و ختم ادیان و محل اولعین رسوم خیرات و فزون آدابک جمله
 جامع و انوار فیض و تکمیل شمس قواعد و قوانیند لایع در مؤدب
 نانی اصحاب عقل صحیح و ارباب تمیز و ترجیح اولنکره خصوصاً حکمت
 علمی در که بوکتا بزبون الله تعالی فراید و فواید نه حاوی و جلال میل
 و خفایای زوایا سی حکمای متقدمین و فضلاء متأخرین دن نقل
 و راوی در هر چند اخلاق ناصری و جلالیده بوموضع تقریر و
 وجوه و دلایله بل عیون مسأله مواضع اباحت و مواقع انتظار
 وارد در که مسوده اولی ده ایراد و تقریر نه جائز اولندقی طالع
 ارباب استماع ردای ملالت و سامت مزل و امتداد اطباب طیار
 غیر متحمل فهم انیکین بومبیطه ده انوری ترک اینکده عازم اولدق کنن
 بو قدر ایراد ایدر و زک کر که مذهب جمهور و لسون که هر خلق تبدیلی
 قابل در کر که کلام جالینوسدن فهم اولن اولسون که بعض خلق
 قابل تبدل و بعض آخرک تبدیلی مستحیل در بر هر حال و تقدیر علم اخلاق
 اجتناب مقرر در زیر بعض اخلاق امکان تبدیلی بو علم احتیاجده کا

و جمله نک تبدیل ممکن اولی و ملق مضرو منافی دکلدر نه کم علم طبعه احتیاج اولی
 جمیع امراض قابل علاج اولی لازم دکلدر زیرا بعضی امراض قابل علاج
 و اندن تصحیح مزاج ممکن دکل اید و کی متفق علیه در مع ذلک علم احتیاج
 صحیح و ثابت و سبزه نفی بوستان قلوب عقلا ده ثابت در
 کذلک علم اخلاق محتاج الیه اید و کی محقق و حکما و علما را اسنده
 مصدق در و بعضی اخلاق قابل تبدیل دکلسه دخی احتیاج مزبور
 منافی دکلدر بعضی آخر امکان تبدیلی و قابلیت تحویلی کافی در
 و بتو تقریر بوسیله بمقامه ایراد اولان اعتراض مندرج اولور تقریر
 اعتراض بود که بعضی اخلاق اصلا مبتدال اولی احتمالی بود و
 مخلقه از آن سی قطعا ممکن دکل در تجربه بگو شاهد صدق و برهان
 ساطع و عیان و مشاهده دلیل قاطع در مثلا بعضی نفوس بر وجه
 غیاوت و بلادت و زرینه اولور که روزگار در از و مدته دور
 اکا تعلیم و تفهیم ایستاده صرف مقدور اولنسه دقایق فنون و تحقیق
 نبی جزئی فهم الیمن و شیخ رئیس ابی علی بن سینا بو حاکمه بلا دته متناهی
 دیو تسمیه آید و دیدم که شکل اول بدیهی الانیاج در و لیکن بید
 مناسبت استخراج نتیجه دن عاخر و مطلوبه نافع اولور هر چند صغر
 و بکری به تصدیق آید اما اصغر کبر ده انداز جنبه واقف اولیوب
 نتیجه ده توقف الیمن و وجه اندفاع تقریر مزبور ده وافی در زیرا
 بعضی اخلاق امکان تبدیلی احتیاج علم اخلاق ده کافی در و الله تعالی

اعلم **ببحث ثالث** حکمت عملیه که اوج علم در موضوع علم نه سنده لور در
 انری بیان ایتمکده در و بعضی مبادی تصوریه و تصدیقیه که علوم
 مذکوره ده محتاج الیه و موقوف علیه در بوسیله مبین و معین
 اولنور اول معلوم اولسون که علوم متداوله دن هر علم و فنون
 معتبره دن هر فن مسائل متکثره و مباحث متعدده در و هر شی که
 امور متکثره اوله اکابر جهت وحدت کرک که اندر و ضعیف اعتباری الیه نبی
 واحد اولوب علی حده مطلوب و مشروع فیه اولی ممکن اوله چون حکمت
 عملیه دخی امور متعدده و مسائل متکثره در اکا دخی بر جهت وحدت
 کرک و اول جهت وحدت مسائل متعدده مذکوره موضوع واحد دن
 ایستد و کی در زیرا مسائل دن بر طائفه بر علم اولوب طائفه آخری علم آخر
 اولد و غی بوطائفه بر موضوع دن بحث اید و ب اول طائفه آخر موضوع
 بحث ایستد و کی در و باب معقولات تائید العلوم بحسب تائید موضوع
 دیدم که نیک معنی سی بود در مثلا علم طب جدادی دن بحث اید و صحت
 مرض جهندن و علم بیته اجرام علویه و سفلیه بسیطه دن بحث اید
 لاجرم هر بر بیسی علم علی حده و فن مستقل اولوب بالاخره خلط اولنم و موضوع
 علم نه اید و کنه اکا اولن علم مذکور که تحصیلنده عتبه اولور در
 مثلا علم اخلاق اخلاق نفس انسانی دن بحث ایستد و بعضی اید ملاحظه و تصور
 ایللیوب شروع ایللیم بصیرت تائید اولور و حق هر مسئله که کلور
 ملاحظه ایلیم اگر اخلاق انسانی دن باحث ایلیم علم مطلوب دن اید و کین

بیایم تعظیم و تهنیت را غیب اولور و اگر خلاقی ایسه مطلوب کشته داخل کل
 اید و کنه عارف اوست طلبیدن تار ب اولور و تفصیل مباحث موضوع
 تحقیقات چقدر بوساله انگ بیانیه متحمل دکلدر و بزمین بعد حکمت علییه
 که بو کتاب بیان چون موضوع و طالب کمال نفس چون محل توجیه و شروع
 موضوعی نه و علوم غنی که انگ احوالی در موضوع علی نه لردر بیان و
 مخدرات معانی کنگ چهره لرین برقع عبارات دن عیان اید لوم تا که شایع
 کتاب و سامع خطاب اولور بصیرت تامة ایلک متصف و انهار و عیون
 بیانندن مغترف اولور حکیم محقق خواجه نصیر طوسی ایدر که چون علم
 شروع فیه نفس انسانی نیجه خلق اکتساب ایک کرک که آندن صادر اولور
 حیل و محمود اولور اکا علم در بس بو علم موضوعی نفس انسانی در اما شول
 جهته که آندن افعال جمیده مجوده یا قبیحه مذمومه بالا اختیار صادر اولور
 بس اولور ایک کرک که نفس انسانی نه در و غایت کمالی نه نه در و قوتی
 نه لردر که آنلری وجه محمود اوزرینه استعمال اید چک کمال و خیر که مطلوب انسانی
 و اصل اولور و درجه کمال و مراتب سعادتندن مانع نه در که آندن اجتناب
 ایک دخی تحصیل خیر و کماله لازم در و بو تحلیله در خایه ایله یعنی نفس
 ردایل اخلاق و قبایح اعمالدن نه و خالی قلمقدر و او کنگ تحلیله در خایه
 اید یعنی نفس جلایل اخلاق و محاسن اعماله مزین و خالی قلیق در و بعض
 اصفیاء تحلیله عدی در مقیم قلیله تحلیله که وجودی در **نظم**
 ترک بدی مقدمه فعل نیکی است اول علاج مردم بهایا جهته است

موضوع حکمت علییه

خود نفی مطلق اول لفظ شهادت اول اعوذ و انکلی الحمد والفضل است
 اول بشوی دست پس انکه نماز کن یعنی بشوی دست زهره آن نه باد است
 بس طالب خیر و سعادت اولونه اخلاق و افعال حسنیه یک کرک که چهره وجود
 انسانی محلی اولور و اخلاق و اعمال ذمییه دخی ملک کرک که مرات وجود آدمی
 آنردن پاک و مجلی اولور **شعر** عرف الشرائع لکن لتوقیت
 فمن لا يعرف الشرائع الخیر وقع فیه **نثر** بس معرفت نفس انسانی و قوای ظاهر
 و باطنی سی نه لردر بیان چون و کمال و نقصان و سعادت و شقاوتی نه
 و نه لردر در اظهار و عیان چون اوج مقام ابرار اولور و هر مقامه
 پنجه امور مهمه و فواید نافعه مندرج قلندی **مقام اول** نفس انسانی که نفس
 ناطقه ایلک تعبیر اولور نه نه در انگ بیاننده در معلوم اولسون که حکما
 نفس ناطقه دید کلر نه ان شرح مطهره روح دیرلر هر چند یسئلونک
 عن الروح قل الروح من امر ربی آیت کریمه سکا اشارت شریفه سے
 اولور که حقیقت روح من بیان و مایهتی نه اید و یک کشف و عیان
 قصد ایک مؤمن اولور و ادب عبودیت لائق و شرا دکلدر بناء علیه
 مشایخ حقیقت و علماء شریعت دن پنجه ائمه کبار حقیقت روحه
 تکلم ایتکدن آبا و فرار ایدیلر لکن ظاهر لا اقل محتملدر که قرآن عظیم
 و فرقان کریم ده بیان بیورلین حقیقت و کنه مایهت روح در که حد
 تام و فصل خاص و جنس عام ایلور اما بعض عوارض خارج و آثار و
 خواص ظاهر سی ایلک ترسیم اولور منع یوقدر لاجرم جمهور علما و کافه

حکما مبتدیه تعلیم و طلب کمال تفهیم. **ا**یچون تعریف و رسم **ایلیو**
 دیدیکه نفس انسانی بر جوهر بسیط غیر جسم و جسمانی در بالذات مستقلا
 اوراک و تعرف و بدن محسوس آلات و قوی بسیطه تدبیر و تصرف
 ایدر و بتعرف قول کافه حکما و مذمب اکثر شیخ صوفیه و مختار بعض
 علماء کلام در و ما هیئت نفس طقه و حقیقت ر و عده اقوال چو قدر
 لکن طلب اختصار چو مختار اولن تعریفین غیر سنی ذکر ایتدک حضرت
 شیخ کامل بکمال شیخ شهاب الدین عمر سهروردی قدس ستره کتاب عوارف
 المعارف ده ذکر یومر شد. طالب تفصیل اولن کتاب مذکوره رجوع
 ایلسون. اما بتعرف مذکور ایضاح و تحریر و فوائد قیودین اثبات
 و تقریر **ا**یچون التی امر ایراد ایده لوم که نفس انسانی طاقت بشری ایشد
 مقدار معلوم اولوب معرفت نفس عرفان رب العالمینه که اتم مراد است
 و سرایه سعادت و اول واجبات و مقدم طاعت و عبادت در وسیله
 اوله. **ا**مر اول اثبات وجود نفس در **ا**مر ثانی نفسک جوهر اوله پس بیان
 ایدر. **ا**مر ثالث نفس بسیط اولد و عین عیان قلبی در **ا**مر رابع نفس جسم
 و جسمانی دکل اید و کن تقریر ایتدک. **ا**مر خامس نفس بنف مذکرک و آلات
 اید متصرف اید و کن تحریر ایتدک. **ا**مر سادس نفس جوهر محسوس دکل
 اید و کن کشف و تنویر ایتدک **ا**مر اول که اثبات وجود نفس طقه در
 معلوم اولاکه نفس انسانی تک وجودی بدیهی اوتی در و بدیهی اوتی
 دلیل و بیان وجه و برهان کتور مکن مستغنی در زیرا اظهر اشیا

ان کذ و حقیقت و ذاتی در که بران و بر ساعت محض و نامعلوم اولیق
 بو قدر کرک خفیه کرک بیدار کرک مست کرک مشیار. **ج**میع احوال و اطوار
 نفس انسانی کند و دانه شعور استشعار دن حالی و کلدن و انسان مفت
 دانه حجت و استدلاله محتاج اولن. زیرا نشی ایدل نفسی باینده تخیل و اسط
 محال در. اما نفس مجرد میدر مادی میدر جوهر میدر عرض میدر و سایر
 احوال و خواص و احکام و عوارض دلیل محتاج و اثباته موقوف اول
 جائزدر. و انلر کرک اکثری وجدان صحیح و ذوق سلیم ایدل معروف در
 لکن تنبیه و توضیح. **ع**لما باینده پنج صحیح در. بنا علیه امور باقی
 ایراد اولندی **ا**مر ثانی جوهریه نفس در. معلوم اولاکه هر وجود ممکن یکی
 قسمه منحصر در برکی جوهر برکی عرض. زیرا اگر قیامنده غیر محتاج اولیوب
 بنف قائم ایسه جوهر در. اگر بنفسه قائم اولیوب قیامنده آخوه محتاج
 ایسه عرض در. و اول آخوه انکه قائم در. بو عرضک موضوعی در. جوهر کرک
 مثالی حکیم که بنف قائم و قیامنده آخوه محتاج و تابع دکلدر. عرضک
 مثالی لون حکیم که بنفسه قائم اولیوب بلکه جسمه قائم در حقه جسم اوله
 مجرد لون بنفسه قائم اولیق طور عطلدن خارج در. و جوهر دنی یکی
 قسم در بری مجرد بری مادی در. مجرد اولدر که اکا اشارت حیثه قابل
 اولیوب تفریق و تبعیض ایتدک میسر اولیه. عقول و نفوس کی و مادی
 اشارت حیثه قابل اولوب تفریق و تقییمی ممکن اولندر جسم کی
 و حکما اثبات جوهریه نفده بنجه دلیل قامت ایلدیلر. و خواجه نصیر

کتاب اخلاقه پنجمین ایراد ایلدی. برانگیزدن اخصر فی نقل ایدیه لوم
 و اول بود که چون عرض موضوعات مقبولی و محولی و موضوع بونک قابل
 و حاملی در نفس انسانی دائمی صورت عقیقه علمیه حامل و قابل در زیر صور
 علمیه نفس تحصیل اید و ب اول صور اکا حامل و لمقدن خالی دکلدر پس
 لازم در که نفس جوهر و موضوع او کو بوضوری قابل و حامل اوله. پس نفس
 عرض اولی ممکن دکلدر. زیرا عرضیت بومعنایه منافی و مباین در
 اما ب دلیل در نظر ظاهر و در در. زیرا حکما قیام عرض بالعرضی تجویز ایلدی
 و حرکتی سرعتی اکا دلیل کتور دیکر. حرکت عرض و سرعت دخی عرضینه
 سرعت حرکتی قایم در دیدیکر. پس ایلد او یقینی پنچون جائز دکل که نفس
 عرض و صور علمیه دخی عرض اولسون. و بوضع اول عرضی حامل و قابل
 اولسون. پس جوهریه نفسده سائر ادله یا اعتماد اولسون **امراش**
 بیان بساطت نفس در بومعنایه بسیط دن مراد اولدر که اصلا تجزیه
 و تبعض و تفرقه و تقسیمه قابل اولیه. و مرکب انک خلافی در بیعت
 ذوا جزا اولوب اجزای بری برندن تفریق اینک ممکن اوله. چون بو
 مقدمه مفهوم اوکد. پس معلوم اولسون که نفس انسان بسیط در یعنی اجزا
 و ابغاضه یوقدر. و تفریق و تقسیمه قابل دکلدر. دیکری اولدر که بعضی
 بلا شبهه بسیط در و حدت کبی مثلا نفس انی تعقل ایدر. و تعقل خود
 صورت معقول ذات عاقله مال اولمعه اولور. پس اگر نفس منقسم اولید
 آنده نشی غیر منقسم حال اوله مزی. زیرا محکم انقسامدن مالک

دخی انقاسی لازم کلور. چون حال که وحده متعقله در غیر منقسم در لابد
 علی دخی که نفس ناطقه در غیر منقسم در. و هو المطلوب **امر رابع** نفس ناطقه
 جسم و جسمانی دکل ایدوکی در. اولامعلوم اولاکه جسم اول جوهره دیکر که
 جهات ثلثه اعنی طول و عرض و عمقه انقاسی قبول اولیه. و جسمانی و
 مراد اولدر که یا نفس جسم ده یا هیولا اجسامده حال اوله. پس جمیع
 اعراض که جسمده حال در و صورته جسمیه و صورته نوعیه که هیولی ده
 حال در جسمانی در. و کاه اولور اجسام و اعراضه جمله سینه جسمانیات
 دیکر. چون جسم و جسمانی نه در معلوم اولدی. پس مطلوب بکر که نفس
 انسانی جسم و جسمانی دکل در دیکر ظاهر اولد. زیرا هر جسم و جسمانی
 منقسم در نفس خود غیر منقسم ایدوکی. امر ثالث تقریر بن ظاهر اولد
 پس نفس جسم و جسمانی دکل ایدوکی دخی ظاهر در **امر خامس** نفس لذات
 مدرک و آلا تله متصرف ایدوکی در. چون سابقا معلوم اولدی که
 نفس کند و سنی ادراک ایلر بلکه ادراک ایدوکی دخی ادراک ایلر. و
 جائز دکلدر که نفس کند و سنی آلا تله ادراک اولیه. زیرا اشیه نفس نشده
 آله تخیل اینک ممکن دکلدر. و حکما که عقل و عاقل و معقول متحد در دیکر
 مراد لوی بومعنی در. نفس کند و سنی ادراک ایدوکی و واسطه ایلد دکلدر
 دیکر. اما نفسک آلا تله متصرف اولدو دخی ظاهر در. مثلا آله بصیر
 ادراک مبصرات و آله سمعه ادراک مسموعات ایلر و علی هذا القیاس
 و بوترق علی در که قوت مدرک دن ظاهر اولور. و برترق دخی

ایدر اول اولد که ادر اگردن حکره تحریک اعصاب و عضلات ایلر و بو
 تحریک بسی ایلد بدن افعال متعدده ظهور ایلر و بو تصرف تحریکی
 که قوت محرکه دن صادر اولور و بو وجهله صادر اولن افعال افعال
 اختیاریه دیر لر و بو افعالک کیفیت صدوری و کیمیه مباد و اسباب
 علم طبیعی ده بیان اولور **امرسا دس** نفس حواسله محسوس اولد و
 چون نفس جسم و جسمانی دکل ایدوکی ظاهر اولد **پس** حواسله محسوس
 اولد و غی ظاهر در زیر حواسله محسوس اولن جسم در یا جسمانی در
 چون نفس ناطقه جسم و جسمانی شدن مجرد و معرادر **پس** محسوس اولن
 دائره شدن منزله و مبرادر **دیت** زانودی بحسب تن جانان نماید
 جانت تن نازک او جان نماید **مقام ثانی** چون نفس ناطقه تعریف
 و تعریفک قیودی فوائدینه توقیف اول مقدار که طاقت بشریه
 اکا و اصل اولد بو امور مذکوره ایلد اکا تبصیه و اعلام حال اولدی
پس شدن کبر و نفس ناطقه تک وجودی هلاک بذکره زائل و انیت
 ذاتی انهدام بنیاد جسمیله باطل اولیوب بلکه بعد مفارقه البدن
 دایم و باقی و عالم مجرداته متصل و ملاقی اولوب ابد الابدین زمره
 خالدین دن اولد و غین بیان ایده لوم که بزم مطلوبه غنیمت نافع
 اولد و غنن غیر حکمت و شریعتده اصل جلیل و مرام مهم در زیر
 سعادت اخرویته تک نبوتی اکا مبشئی و ثمرات حشر روحانی بو شجره دن
 مجتبی در و کافه حکماء الیمین و عامه فلاسفه طبیعیین

بو ستمه یایل و بو قوله قایل اولمدر و حکما دن بو مذهبه مخالف
 کمنه یو قدر **الا** فرق طبیعییندن بر شتر منه مذمومه و فرقه غریبه
 که منازل حکمت و فلسفه حقه به راه بولیوب بیابان طبیعتده افتاد
 چاه اولدی لر و انلره حشایشیون دخی دیر لر زیرا انسانی که
 خلاصه عالم و خلیفه الله الاعظم در حشایش فلوات کبی ذاهب و فنا
 و شرف معاد و دولت بقا و لقاء اکا غیر ثابت در دیدلر و بو
 حکما معتبرن ار اسنده سفالته معروف و فلسفه لری غایت رکاکتله
 مشهور و موصوف در معلوم اولاکه چون اجزای بدن عناصر متضاده
 مرکب و خوابه جد اجسام متخالفة الطباعدن مرتب در وقت
 مبدع حکیم و صانع علیم امور مختلفه دن جمع و تلیق و اشیا
 متضاده نظم و توفیق ایدوب بدنی اجزای متفرقه دن مؤلف
 و روح حیوانی و حواری غریبه ایلد مستعد و مشرق اتمکله نفس
 ناطقه به کسب کمال چون آلت مرتب و قطع طریق سعادت چون مرتب
 ایلدی و چون بواسطه دقهر آلهی ایلد مقهور و جیزندن مفارق و
 جز بدن اولمده قسربانی ایلد مقصور اولمدر لابد بو قهر دایم
 ابدی و باقی سرمدی اولمق ممکن دکدر بلکه بالآخره اجزای عناصر
 هر بری سی اجاز اصلیه سین طالب و اکمنه طبیعییه سینه مارب اولوب
 عقده ترکیب مخلاکه یایل و وصله اجتماع و اتصال بالکلیه زائل اولمک
 اضداد در عناصر عالم سبب بودر که اولم و کیات موالیده عدل

چون اعتدال بولیه ضد لاجرم ترکیب عقده سی بولور البته الحلال

نثر اما خواب دیار جدون سلطان نفسه زوال کلمه و اندر اس اطلال
و من بدن کن کرد فانی روحه گرد فنا تو نمز بلکه خیمه بوزیلور سلطان
سوار و کشتی طاعنور لکن ریش در کنار اولور نته کم حکیم تایم عمر خیام دیگر که

خیام نیت بخیمه می ماند راست	وین خیمه برای رفتن راه فناست
فراش اجل ز بهر دیگر منزل	ویران کند این خیمه جو سلطان بر خا

بل چون نفس طقه مجرده در مجرده قبای بقاد غیر خلعت اولور ویت
روحه اگر چه جیب حدوث مجرده در لکن دامن ابدیتی کل زوال و گرد فنا
طولم ز بر زوال و فنا جسم و جسمانیات ملایم در دامن مجردهات خافنا
تعلقندن بری و جهره روحانیات گرد زوال و وضدن سالم و
عاری در و خوابه نصیر طوسی امتناع فنا و دوام بقا نفس طقه
دلیل ابراد ایلد اما بزاحتمال تطویدن خوف ایدوب نقل ایتدک
اما خلاصه کلام و چهل مراحمی اولد که هریشی که قابل فنا و تحمل عدم بعد
الوجود اوله البته اول شئی بر محله حال اولم کرک صور و اعراض که
مثلا جسمک عضلری لونی کی رایحه سی کی زوال و فنا بولور و صور جسمیه
و نوعیه دخی که بیولی ده حلول تیشدر زائل و فانی اولور زیر اکور و ز
بر جسم دن لونی کید و بنی لونی قنور و بر محله بر صورت کیدوب
صوره اخوی کلور اما بریشی که حال اولیوب محض تحمل اوله بیولی که
به خود نه حال و نه تحمل اوله مجردهات کی اصلا انکره و حودند صکره

فنا کلمه و عدم بعد حدوث که فنا اندن عبارت تدانکره عارض اولور و
متامل صادق و متفکر حادق که احوال عالم کون و فساد مکران و بیک
نظری کوجه اطوار خلغ و لب که کدران اوله عالم و واقف اولور که فنا که
عالم عنصیریده شایع و مشتهر در همان اعراض و صوره مختص در اما ضک
زوالی معین خصوصاً ذکر ایتدکوز منال دن ظاهر و مبین در اما
صور تک فاسی کون فساد حالنده مقور و فساد اصطلاح حکما ده بیولی
بر صورتی جقرو ب کون صورت اخوی کیمکه مفسر در مثلا عنصرب
تخیر اولوب موایه انقلاب الیه صورت هواییه کلمه سی کون و صور بایته نک
کتمه سی فساد در و خلغ و کسب و استعمال لفظندن اصطلاح حکما ده بعضی مراد
بوصورتی منقلب اولن آه منقلب الیه اولن موایک بیولی سی بر در اما
صورت آب که فانی اولدی صورت هوایه که حادث اولدی مغایر در پس
صورت کاه حادث کاه فانی اولد و غی ظاهر در بیولی یکی حالنده باقی
و یکی صورتی دخی ملاقی در و چون نفس طقه نه صورت تدن نه عرضد
بلکه مجرود در پس انک زوالی و فاسی متشع و بقاسی سزدر بلکه ملاک
بدن نفسه نسبت بر صانع زوال الت و بر فارسیه ضیاع مرکب که در
مقام ثالث نفس طقه انسانیته نک قوتلرین بیان و سایر حیوانات
قوا سندن تمیز ایلک در معلوم اولاکه نفس حکما قنده اوج نسیم
اطلاق اولور بری سی نفس نباتی در و بری سی نفس حیوانی بری
نفس انسانی در اگر چه برنم مقصود بر بوکتا بده نفس انسانی در فقط

اما نفس نباتی به حیوانی به ذی فی الجمله شاد است بده لوم که اصطلاح حکایه
بر مقدار و قوف حال اولوب نفس نباتی به مزید ایضاح ذی اوله اوله
نفس نباتی هر جسم که نامی اوله نبات کبی حیوان کبی انسان کبی آند موجود
و شول جسم که جامد اولوب نمودن خالی اوله بسایط عناصر که آتش و آب و
هوا و تراب در آن کبی و معدنیات و مرکبات غیر نامی کبی انگرده نفس
نباتی معدوم و مفقود در و جسمه اولن خواص و آثار تغذیه کبی تنبیه
و انگر کجمله سی نفس نباتی به مستند و نفس نباتی انگره مبداء و علت در
تغذیه دیواکا دیوار که خدا کند و صورتن چقوب مغدی اعنی غذا خوار
اولن جسم صورتنه کیر و بانندن جزء اوله و بو تغذیه نک نبات و
حیوان و انسانده وجودی لازم در مثلا نباتاتده اجزاء مائیه و تراب
که غذای نباتدرو و قندن سرایت ایدوب نبات مغدی نک
صورتنه کیر و بانندن جزء اولور و کذلک انسان و حیوانده غذای
ماکول معدیه معدنه کیده کیده دن اعضا به وارب مضم تام الیه منضم
اولوب حیوان مغدی دن جزء اولور و تنبیه و نمو اکا دیوار که جسم نامی
اگر نبات اگر حیوان اگر انسان اقطار ثلثه سنده یعنی طولنده و عرضنده
و عمقنده تناسب طبیعی وزره متر اید اوله و بوقوت تنبیه آخر عمره دک
باقی و ممتد اولور بلکه بوزیاده نک که اکا عوام بویوک دیر لر مقدار
معین و زمان مقدری وارد که اول زمانه و اصل اولد قند صکره قوت
تنبیه واقف اولوب علمدن قنور و اکا حکماش و قوف دیر لر و اول

لوانی ص

اننده یگرمی درت باشند و اربحق واقف اولوب من بعدنوا و زر اولور
اما یمن که سموزک در نمو دکدر زیرا اقطار ثلثه ده اولور انسان نه قدر
سپین اوله طولندن خردل قدر زیاده اولور اول سبدن من نمو
عدا اولور اما تغذیه آخر عمره دک باقی و بی زوال در زیرا نبات و
حیوان و انسانک غذا سر بقا سی محال در و بو نفس که جسم نامی ده نبات در
صوره نوعیه سی در زیرا حکما ذایب اولدیلر که هر جسمک اگر بسیط اگر
مرکت اگر فلکی اگر عنصری البته بر صوره نوعیه سی وارد که انکله سائر
الواعدن ممتاز و خواص و آثارینه اول صوره مبداء و علت در
پس جسم نامی ده صوره نوعیه به که مبداء آثار مختصه و خواص لایحه
نفس نباتی دیدیلر **یکنجی** نفس حیوانی در هر حیوانده ماطی و غیر ماطی
موجود در و حیوان اولین جسم نامیده نباتات کبی مفقود در و
چوانک خواص لازمه سنده جیات کبی حس که حرکت بالاراده کبی نفس
مبداء و سبب در و حیوانک صوره نوعیه سی در **و چنجی** که نفس انسان
نوع انسانه مخصوص و مقارن و نوع انسان سائر انواع حیواناتدن
بو تفله ممتاز و مباین در و انسان خواصی که غیر انواع حیوانات
و اجناس نباتاتده یوقدر تعقل کلیات و نطق وضح که جمله سنگ
مبداء و علتی بو نفس در و بو تفکر هر بری سنگ نیجه قوتلری وارد
و اول قوتلردخی نیجه افعال مبداء و سبب در **قوای نفس** معلوم
اوله که نفس نباتی کن درت قوتی وارد در اوکی سی قوت عادی

اینکشی سی قوت نامیه • او بخشی سی قوت مؤلده • در بخشی سی قوت مصوره
 غایبه اید نامیه شخصک بقا پیچون لازم در • زیرا غایبه نامیه و لمسه شخص
 باقی اولوب کمال مطلوبه بر شک ممکن اولم • اما مؤلده مصوره بقا شخصی
 پیچون لازم و کل بقای نوع پیچون لازم در • زیرا مؤلده مصوره و لمسه شخص
 فانی اولم • لکن شخصک خلفی قلم • عین کی خلف قلمی انقراض نوع مؤلده
 اولم • و بودرت قوت که ذکر ایلدک بولم قوای مخدومه در • زیرا هر
 بری سده درت قوت و خدی خدمت ایلر انکره قوای خادمه دیرلر • و انکر
 قوت جاذبه و قوت ماسکه و قوت باضمه و قوت دافعه در • حکیم محقق
 نصیر طوسی بومقامده بوقدر بیان اید اکتفا ایلدک • اما بزچون کوردک
 علم طبیعی و علم طبیه اشتغال تبیین بوقوت ترک معانی سین و کیفیت عملکر
 تمام معلوم اید نملر • پس کتاب ترک فائده سی عام • و نفعی تام اولم پیچون
 شرح و بیان علی وجه الاختصار ایراد ایلدک • اول معلوم اولم که هر جسم
 نامی اگر نبات اگر حیوان اگر انسان غایبه که بدل یا تحلل در • اعنی جسم هر
 آن اریوب یکدن نسبه تک برینه بدل اولمی شینه محتاج در • خصوصا
 حیوان که حارت غریزه سی اعنی یوکل اچنده کی دم غلیظک حارتی که شش
 حیوان اولم ممکن دکلدر • علی اندوام اجزای بدنی تحلل ایشکده • اعنی
 اردوب کمنده در • پس اگر یکدن برینه غذا دن بدل کلیه • و متحلل اولم
 غذا متحلل اولم بدینک عوضی اولیه • ترکیب بطل • و حیات بر بل آثار
 مزاج منعدم بنیان بدن منهدم • اولم لازم کلور • پس بدنه

۲۵
 وارد اولن غذا بدنه جزء اولم کرک • و صورت اولی سی اوزره
 باقی یکدن بدنه جزء اولم ممکن دکلدر • بلکه لازم در که قوای بدنیّه اید
 تصرف و عمل اید و بانی بدنه جزء و بدل قلم پیچون آنی صورت اولی
 حیقرو ب بدن صورتنه قویوب جزء بدن و بدل یا تحلل ایلیه • و غذا بو
 مرتبه به وارنجه اعنی صورت بدن منهدمی به کرنجه • مراتب اطوار • و
 قوای بدنیّه تک غذای بدنه جزء اید نجه نجه اعمال و آثار و وارد مقام
 اقتضا اید و کی قدر ذکر و تفصیل اید لوم که بعضی آیات انفس که سیر حکم
 آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم • اشارت شریفه سی مقتضا سنجه بی پایان
 اسما اهل اعتبار • داخل و ابصار اولی الانظاره نمایان • اول معلوم
 اولم که غذا داخل بدنه نازل • و مخلوقدن معده به وصل اولمی معده
 بروقت دارد در که غذای طالب • و آنی کذویه جاذب در • و بروقت
 حکما و طبیا • قنده بدنه تک جمیع اجزا • و جمله اعضا سنده واردر • پس
 غذای معده به معده دن کیده کبد دن جمله اعضا به جذب ایلر • و بروقت
 قوت جاذبه دیرلر • و غذا بو مواضعه اعنی معده و کبد و اعضا به بر مقدار
 اکثرت کرک که قوت باضمه مضم عین ایشیه • و الا غذا مضم اولدین
 بدن جزء و بدل یا تحلل اولم • پس بروقت کرک که غذای هر موضعه تمام
 مضم اولم طوته قوی و برمی • و بروقت قوت ماسکه دیرلر • و بروقت
 ماسکه غذای ماسک اید رکن بروقت دنی وارد در که غذای مضم ایلر • اعنی
 صورت اولی شدن حیقرو و جزء بدن اولم مناسب صورت قیوم • و بو

ترشح ایدوب اعضا به ملتصق ولون و قواده تمام مشابه اولوب و الحال
 عضو که متخلل اولن جزئیه بدل اولوب عضو اولور. و بواخره انتب مضم
 و بواخره صمد فضل سی منی در که ماده آدمی اولور **قوت مولده** شول قوتدر
 که جسمدن بعضی اجزای ایدوب فصل ایدوب اند منی بر شخص آخوه ماده
 و مستعد ایلر. مثلا جسم نباتدن قوت مولده بعضی اجزای ایدوب تخم
 ایلر. و بو تخمدن اند منی بر فرد حاصل اولور. اگر قوت مولن اولمسیک
 تخم حاصل اولمیزی. و حیوانده قوت مولن ماده که منی در. سایر اجزای
 ایدوب تحصیل ایلر. اگر قوت مولده اولمسه حیوانده ماده حاصل اولم
قوت مصور اول قوتدر که ذکر اولنات اجزای که ماده شخص آخوه اولم
 مستعد اولمدر. بر موضع قابل دوشسته تخم نباته ارض محروقه کب
 و نطفه حیوانه رحم اننی کبی بو قوت سبب ایلر اندر صورت فیض اولوب
 شخص مستقل اولور. ماده مذکوره به صورت فیض اولمسه سبب بو قوتدر
 بو قوت اولمسه صورت بوله **قوت حیوانی** قوت حیوانی یکی در
 بری سی نه قوت مدبر که دیرلر. و بری سی نه قوت محرکه دیرلر. قوت
 مدبر که اولدر که حیوانده اولن ادراک سبب اوله. و اول دفعی ابکی صنف
 زیر قوت مدبر که نک آتی اولن که اکا حاسته دیرلر یکی نوعدر. بر نوعی حواس
 ظاهره. و بر نوعی حواس باطنیه در. پس قوت مدبر که ابکی صنف اوله
 صنف اول که آتی حواس ظاهره در بیش در. اولکی قوت لامسه در. و
 بر قوتدر که بونک جلد ظاهر نیک جمله سنده قوتلندر. و نفس بو قوت

۲۷
 بسبب ایلر کیفیت ملوسه و حرارت و برودت کبی و رطوبت و یسوت
 کبی ادراک ایلر. بشرط آنکه کیفیت مذکوره کن حامی اولن جسم ملاسه
 اتصال ایده. مثلا برودت کیفیت کن حامی اولن جسم قار بوز کبی بدنه
 ملاسه ایلسه فی الحال نفس آنک کیفیت برودت مدبر که اولور. اگر
 بو قوت اولمسیک ادراک ایدمیزی. و بو قوت اگر چه ظاهر بدنه و اید
 اما کف و سنده خصوصاً شهادت بر مغنک و چنده غایت قوی در
 ایکنجی سی قوت شامه در. و اول بر قوتدر که حیوانک کلزنده که مقدم
 دماغدر ایکی یومرجه ایلر و ادر که خاتونک حکمتی تدبیه یعنی مکر او جه
 بکزر آنده قوتلندر. رابجه لری نفس بو قوت اید ادراک ایلر. او جهی سی
 قوت ذائقه در. و اول بر قوتدر که لسانک جرم اعلا سنده قوتلندر
 رطوبت لعابیه طعامه قوشوب جرم لسانه کیفیت طعامی طاعت کبی
 حوضت کبی ایدوب بو قوت سبب ایلر ادراک اولور. در دخی قوت
 سامعه در. اول بر قوتدر که صماحک اعنی قولا ق دلوکک دبنده مفوض
 اولن جسم عصبانی اعنی سکر لو جسمده قوتلندر. اصوات آنکه ادراک
 اولور. بشی قوت باصره در و اول بر قوتدر که رطوبت جلیده
 اعنی کوزک قرا سنده که اکا انسان العین و مردم چشم دیرلر قوتلندر که
 جمله مبصرات آنکه ادراک اولور. صنف ثانی که آلت حواس باطنیه در
 اولدخی بیش در. اولکی سی حس مشترک در. و اول بر قوتدر که دماغ
 مقدمنده قوتلندر. حواس خمس ظاهره ایلر ادراک اولن صور جمله آنده

بدنه

مجمع اولوب نفس اندک سبب ايله ادراک ایلر. حکما بوقوتی بر حوضه تشبیه
 ایدر لکه اکابیش از حق اقوب دو کله. اینکجه سی خیال در. و اول بر
 قوتدر که دماغ بطن اولنک مقدمه قوتلشد. و حسن مشترکه جمع
 اولوب ادراک اولنن صورتی صاحب صورت و مددک اولن نشه لر
 حواسدن غایب اولدقدن صکره بوقوت حفظ ایلر. مثلا بر شخصه
 نظر ایلرک داکمه مقابله ده در مدرک در و صورتی حسن مشترکه در
 اما مقابله دن غایب اولدقدن صکره صورتی حسن مشترکدن زایل اولور
 خیالده قلوب حسن خیال حسن مشترکک حافظی و خونیته داری در. اگر خیال
 اولیسیدی برکسنه شناسین بلکه اقربا بسین بلیوب هر بار که ملاقی
 اوله سن کین دیدی. اوچنچی قوت و اهمه در. و اول بر قوتدر که
 معانی خونیته که محسوس اولیه. و لکن محسوساتدن مأخوذ و محسوساته
 متعلق اوله انلری ادراک ایلر. مثلا عداوت و صداقت که محسوس
 دکلدر. و لکن عدو و صديق محسوس در. بومعنی اول محسوسلردن مأخوذ
 و مشترکدر. اگر بوقوت اولسه قویون قورده عداوت ادراک ایدو
 آذن کریزان. و کند و قوزی سنده صداقت حسن ایدوب اکایله
 ریزان. اولیسیدی. در دخی قوت حافظه در. و اول بر قوتدر که
 قوت و اهمه ادراک ایتدوکی معنی لری حفظ ایلر. نته کم خیال حسن مشترک
 ادراک ایتدوکی صور محسوساتی حفظ ایلر. بشقی قوت متصرفه در و بو
 بر قوتدر که صور محسوسات و معانی خونیته ارسند و تصرف و تدبیر ایدو

و ترکیب و تجلیل ایلر. اعنه بر صورتی بر صورتی ختم و بر صورتی بر صورتی
 تفریق ایلر. مثلا قوتدن بر طایع و کوشدن بر سر و تجلیل ایلر. و بو
 مقوله تصرفات و معانی غریبه که شعرا تجلیل ایلر. بوقوت تصرفند
قوای محرکه قوت محرکه دخی ایکی نوعدر. بری سی قوت شهویه در
 و اول بر قوت در که بوقوت سبب ايله نفس کند ویه مطلوب و ملایم
 اولن نشه جذب و تحصیل ایلر. پس نفسک جذب و ملایم ایتدو اولن
 حرکاتنه مبداء بوقوتدر. اینکجه محرکه دیرلر. و بری سی قوت غضبیه در
 و اول بر قوتدر که بوقوت سبب ايله نفس کند ویه منفور و نا ملایم اولن
 نشه دفع و تبعید ایلر. پس دفع نا ملایمه اولان حرکاتک سببی بو
 قوتدر. و قوت محرکه البته قوت مدرکه یه محتاج و آندن مستدر. زیرا
 نفسک ملایمک ملایمیتنه شعوری و ادراکی اولمق کرک که انک جذب و تحصیل
 میل و انبغاثی اولوب اول میل اراده سبب اوله. ارادت دخی تحریک
 اعصاب و عضلاته سبب اولوب فعل و جوده کله. کذلک منفور جانبدن
 دخی اولان نفسک منفور نا ملایم اولمسنه شعوری اولوب اول شعوردن
 نفوت حاصل اولوب نفرتدن دفع جانبنه ارادت جازم حاصل اولوب
 بوارادت دفع جانبنه تحریک اعضا و عضلاته سبب اولوب دفع و قوی حقیقه
قوای نفسانی معلوم اوله که مرکبات عنصریه دن موالید ثلثه که
 بری سی نبات. بری سی حیوان. بری سی انسان در. اشرف مرکباتدر
 و بو مرکبات ثلثه عناصر اربعه دن حاصل اولور. عناصر اربعه اکا ماده در

موالید ثلثه عنصریه حاصل اولور
 موالید ثلثه عنصریه حاصل اولور
 ایندکجه اوله در
 قائل

اول سبب بدن عناصره اتمات اربعه دیرلر • و افلاک اسباب فاعله کس
 اولدوغون آباء تسعه دیرلر • فقیر نظم ایتشم • طوغدن جاران و نه اتان
 اوج مولود • و بومر کتک هر برسی فی الجمله اعتدال بولینجه مزاج تحصیل ایدر
 زیرا مزاج که مرکبه لازم در اعتدال دن ناشی اولور • و اعتدالی نه قدر اتو
 اولسه اول قدر مزاج دخی اکل و اشرف اولور • مثلاً اعتدال حیوان اعتدال
 نباتدن ارتو قدر • لابد مزاج حیوان مزاج نباتدن اکلدر • و اعتدال
 انسان جمله دن افضل لاجرم مزاجی اشرف و اکلدر • و نطفه آدمی که
 ماده بدن را غدیة معتدله دن متولد اولوب مضم رابع مرتبه سنده کمال
 نصیب بولشد • لاجرم نفس انسانی که اشرف نفوس در مبداء فیاضدن اکا
 فیض اولشد • نفس انسانی نک تعریفی با بقا مرواریدک • اما الان
 انسانه مخصوص اولن قوایی ذکر ایدر لوم • پس معلوم اولسون که نفس
 انسانی نک مخصوص یکی قوتی واردر • اول قوتک بر حیوانانده یوقدر
 و انسان بو قوتک بسبب سبیل سابر حیوانان دن ممتازدر • و اول یکی قوتک
 بری سی قوت عالمه • بری سی قوت عالمه در • قوت عالمه دخی اکی قسم در
 بری سی حکمت نظری جهندن عالم اولن قوتدر • و بری سی دخی حکمت
 عملیه جهندن عالم اولن قوتدر • اما حکمت نظری جهندن عالم اولن
 قوتک اثری و عملی حیاتیق موجودات • و اصناف معقولاتی • ادر اکل
 و حکمت عملی جهندن عالم اولن قوتک اثر و عملی اخلاق حسنه و اعمال صالحه
 اخلاق ذمیه و اعمال قبیحه دن فرق و تمیز ایدوب بنجه عمل در که اشکله

سبب کمال و سعادت در • و بنجه عمل در که اشکله سی مورث نقصان و نقصان
 انوری ادر اکل ایلکدر • و اولکی سنه عقل علمی • و اکی بنجه یقوت علییه و عقل
 دخی دیرلر • و قوت عالمه بر قوت در که تحریک اعضا و عضلات ایتدر • و
 افعال خارجیة صد و رینه مبداء و علت اولور • و بو قوت علم اشکله
 اولی به محتاج در • نه کم قوت محرکه حیوانیه ده حرور ایلک • و بو قوت
 اگر چه قوت محرکه حیوانیه به شیه در • اما اندن ممتازدر بو جهندن که قوت
 محرکه حیوانیه نک مبدائی تا اقل تحیل ملایمت فعل مطلوب • و تحیل منافرت
 فعل مهرب • در • زیرا حیوانانده توهم و تحیل که حواسن باطنه دندر واردر
 تعقل یوقدر • اما انسانده کی قوت محرکه نک مبدئی تعقلدر • زیرا فعل مطلوب
 کمال و نفع عاقبت و خیریه آجله اولدوغین دلیل و برهانیه تعقل ایدر •
 میل ایدر • و فعل مخروبین دخی نقصان و ضرر عاقبت و شریه آجله
 اولدوغین تعقل ایدر • و فعلی جابینه میل ایدر • اما ایلده فهم اولنسون
 که جمیع افعالی افراد بزرگ مبدئی تعقل اوله ایلد دکلدر • بلکه اکثر عوام
 افعال خبیاریه لیرین توهم و تحیل دخی مستند قلوبلر • و انسانک بو قوتنه
 عقل عالمه تسهیه ایتیک دخی واقع در • اگر چه بو قوتنه عقل دیک مجازدر
 زیرا بو قوت موجب ادر اکل دکلدر • بلکه موجب حرکتدر لکن معتضاً
 عقل اوزره اولدوغون مجازاً عقل دیک روادر • **تیس** حضرت امام
 محمد غزالی و اصحاب صفوت و تصوف دن بر جماعت ذاهب اولدولر
 قوای مذکوره ملائکه در که حق جل و علا کمال لطیفدن آنی روح آدم

مکرمة مستخر و مطیع اید و ب سجدۀ انقیاد ابدیلید و تا قیامت صفوی قیام
 یعنی روح بدندن انفصال و انقسام اید بجهت آنکه مقام خدمت و انقیاد
 بامر الله تعالی دایم و قائم گردد و احادیث بنویسده علی مصدرها الصلوة
 والتجته بومعنائی تلویکاً و تصریحاً اثبات اید بر سجدۀ جود قدر و عقل جهندن
 دخی دلیل بود که بوقوی دیدگموز سندن افعال محکمه و اعمال متعنه
 صادر اولور که حکمای کبار و عقلای اولوالیکد و الالبصار آنک اقل
 قلیندن عاب و دبسته در بس بوقوتدن که علم و ادراکدن بعید
 و غیب بل ذره شعور دن بی نصیب اوله بجهت صادر اولی احکام
 وارد در چون بومحنت محر عین و در هر دقیق در بوقدر اشارت که کشف
 اید و ب برینه ظاهر اصول اهل حکمته آتفا اید و اصل کلام بر جوع
 و نقل سخن حکمایه شروع ایده لوم معلوم اولسون که بوقوای مذکور که
 بجندن بعض وارد که اناری انکردن شعور و ویت اختیار یله و
 ارادته صادر اولور و انسانک کمال و تکلیلی و مراتب و سعادت کسب
 تحصیل بومقوله قوتکر یله اولور و بعض قوتکر ی داتی وارد که انار
 مجرد مقتضای طبیعت و علی الاضطرار و الخاصیت صادر اولور
 و بوقوتکر اگر چه اصل فطرته انسانه نوعاً کمال در لکن بوقوتکه کسب
 کوشش ایتیکله اصل فطرته زیاده کمال افاده ایتیکه سبب اوله غلر بس
 بزم بوکتا بده که حکمت علمیه بچون مؤلف در مقصود فر بوقسم دکل
 بلکه قسم اولدر زیرا امد فر کسب کمال و نیل سعادت حقیقی ب سبب

اولن سندن بخت ایتکدر و اول قوتکر که اناری اختیار و ارادت
 و فکر و تپله اولور درت قوتدر ایتکی سی قوت حیوانیه دن قوت
 مدر که و قوت محرکه ایتکی سی قوای انسانیدن قوت عالمه و قوت
 عامله در و بوقوتکردن دخی مقصود اصلی فر انسانه مخصوص اولن
 قوت عالمه و قوت عامله در قوت عالمه بی نطق دخی دیرلر و قوت
 عامله نک بر شقی قوت شهویه در و بر شقی قوت غضبیه در ستم
 سابقه تحریر اولندی قوت شهویه جذب منافع و تحصیل مایه شهویه
 ماکل و مشارب و منافع کبی اکا متعلقدر و بوعضوک منبعی حکمدر
 تغذیه اندن اولوب جمیع اعضا به بدل یا تحلل اندن سرایت ایدر
 و قوت غضبیه دفع مضار و مخوفات و اقدام اخطار و طلب
 تسلط و بجز و اظهار نخوت و تکبر کبی اکا متعلقدر و بوقوتکه بعد
 بود که منبع حیات و زندگانی و منش روح حیوانی درگاه
 اولور قوت عامله اید بوا یکی قوتدن نفس ایله تعبیر اولوب نفس ملک
 و نفس بیهیمی و نفس سبعی ایله تعبیر اولور **خاتمه مقدمه** بر پنجه امور که
 بیانده در که در کی مهم و لازم در و شارع مقصوده نافع و بلاکم
امرا اول انسان مرکبات عالم عنصیر نک اکل و اشرفی اید و کین بیان
 ایتکدر معلوم اوله که اجسام طبیعی جسم اولد و غی حیثیتدن جمله
 مساوی و مرتبه لری متوازی در و رتبت و فضیلتده بر حسب
 بر جسم آخوه مرتبت و تقدیمی یوقدر زیرا جمله اجسامی بر تعریف جامع

و جمیع بر هیولی مقوم در اگر چه عناصر اربعه بسیطه نک صور نوعیه لرله
 و فصول مقومه لرله بری برندن تفاوتی و تخالفی واردر اما بواسطه
 مراتب فضیلتیه چوق تفاوت ایجاب الیمر بلکه عناصر منوز مقام نکا
 و تشاوی و محل تعادی و توارزی ده در اما عناصر را سنده خلط
 و امتزاج حاصل اولوب مرکب فی الجمله اعتداله قریب اولمغه بشیوب اعتداله
 قریبه کوره مزاج فیض اولدقن مرکبات را سنده تفاوت و تفاضل
 ظاهر اولور زیرا اگر چه مرکبه اعتدال حقیقی ممکن دکلدر نته کم علم
 طبیعی ده ثابت اولمندر اما نه قدر اعتداله قریب اولسه اول قدر انحراف
 واکمل و اعتداله قریبه کند دن دون اولنلردن افضل اولور
 زیرا اعتدال ارتوق اولدقن مزاج و خدانی عارض اولوب مرکب صفت
 وحدتن بهرمند و احد حقیقی جل جلاله جنبه انتسابی و اول حضرت
 مسابته زیاده اولوب صورت کامل و اکامترت اولن خواص و آثار
 مبدا فیاضدن که قوابله استعداد لرینه کوره فیض نام و وجودی عام
 فیض اولور چون بمقدمه بسط اولندی ایسه پس معلوم اولد که جسم
 عنصریه ایکی قسم در بسیط و مرکب بسیط درت در بری نار که
 حار یا سرد و غیر طبیعی سی جمله ک فوقنده فلک قمرک مقعرن در اعن
 تحتنده در زیرا خفیف مطلقدر خفت علو و ارتفاع اقتضایدر
 ایکنی سی هوادر که حار رطب در چیزی نارک تحتنده در زیرا خفیف
 مضاف در ایکنی سی مادر که بار در رطب در و چیزی هوایک تحتنده

زیرا ثقیل مضاف در در دخی سی تراب در بار دباس در و چیزی جمله ک
 تحتنده در زیرا ثقیل مطلق در ثقل است اسفل اولق اقتضایدر و مرکب
 دخی ایکی قسم در زیرا خالی دکل که فیض اولن صورته مرکب ترکیب خلیه
 زمان حفظ ایتمکه قادر اوله یا اولیه اولمین مرکبات غیر تامه دیرلر
 آثار علویه کی اعن تلج و سحاب و صقیع و اندر و ک مثالی کی ترکیبی زمان
 کثیر حفظ ایتمکه قادر اولد مرکبات تامه دیرلر و اولدخی اوج جنبدر
 بری معدن بری نبات بری حیوان و بولمره موالدنلکه دیرلر
 نته کم مورادی و جنس حیوانک نوع انسانی افضل و اشرفی در پس
 مراتب تفاضل درت اولور معدن و نبات و حیوان و انسان و هر
 جنسک انواعده دخی تفاضل واردر یعنی بعض انواع جنس بعض آخودن
 افضل در و هر جنسک افضل انواع فوقنده اولن جنسک انای انواعده
 قریب اولوب اکثر خواص و لوازم ده مشارک اولور و اول معدنیات
 اچنده کی مرجان دید کلری جوهر در اگر چه معدنیاتند در اما فی الجمله
 نشو و نما اناری آنده مشاهد رسته قریب اولمندر که مقام معدنیات
 ترقی ایدوب فوق نبات نامی به داخل اولد و نباتات اچندن بو عالم
 مستصف اولن درخت خرمادر که آثار حق و حرکت ارادی آنده ظاهر و
 پیدادر مثلاً درخت خرمادن بعض نر و بعض ماده در و نر ماده
 جانبته بامل و منصرف اولمغه آماده در و نردن تخم و نطفه کی نرسنه
 ماده به واصل اولمین ماده ترمو میویه حامل اولمر رسته بعض ارباب

فلاحیدن منقولدر که درخت خرمادن بعضی وار در بعینه بر حایه مائل
 اولوب آندن تخم و اصل اولغه باز و ز اولمه سی منحصر در و بو آتا عشقدر که
 حیواناتده شایع و مشترک و جمله سنه ساری و منتشر در و درخت
 خرمالک بشنده بر آق سنه وار در اکا جاز دیر لر حیواناتک یورکی
 مشابه سنده در که منبع حرارت غیر نیتیه سی در و اکا بزر خرم تیشنه
 باصوده غرق اولسه فی الحال درخت خرمالک اولور و حدیث شریف
 بنوی ده علی قائده افضل الصلوٰه واردا و لمشدر که اگر موا اعمکم النحله
 فانها خلقت من بقیة طین آدم همانا بومعنا یه شار تدر و بود و به
 عالم نیاک نهایی و افق عالم حیوانک بدایتی در و بوندن یعنی
 افق نباتدن افضل عالم حیواناتدر و انک اناسی اسفنجیات دیدکمر
 بر آق سنه در در یالرده اولور انقباض انبساط ارادی ایدر و آندن
 بوتار و حیوانات متولد در که صیفا یا منده صولر ارکندی سنده تولد
 و زواج ایتدین مجرد حرارت فصل و غفونت طیندن حیات بو حرکت
 ارادی و خواص ظاهر ایلده متصف طلب غذاده سریع حرکات ایلر
 و انکر امثالی لیک و شش یعنی پره و بت دیدکمری حیوانکر و انکر
 مانی و بونکر نبات اوزره فضیله حسن و حرکت اراد و طلب غذا
 ایتکله در و بونکر دن بوتار و حیوانا واردر که دفع منافی و احتراز
 مضار چون قوت غضبیه لری ظاهر در و هر برینه قوتنه مناسب آلا
 ویرلشدر که آفتادن سالم اولوب کمال مناسبه تیشنه و اول النکر

بعضی نیز منشا لنده در آمو باشند اولن شاخه کبی و بعضی تیغ و خنجر
 کبی در سباع بحایم و طیورده اولن جنکال و خلک کبی و بعضی کتور و
 دبوس شکلنده در اسب و استرک ستم بای کبی و بعضی اوق کبی در
 نته کم بعضی دیارده کربی دیدکمری جانور کبی که جلدنده نبات اولن
 سهامی عدد سی طرفنه پرتاب ایدر قوتلری ناقص اولن حیوانات که
 اسلحه مذکوره استعمالنه قادر دکلدر دفع مضار و آفتدن خلاصیون
 آنکره غیر اسباب و آلات ویرلشدر قوت طیران و قوت سعی و
 جریان کبی که طیور دن کبک و تیهو و چار پالردن خوکوش و خرده
 آمو لرده و در یاده مایلرده موجود در و قوت مکرو و جله که دلوپه
 ویرلشدر و تأمل اولنه ظاهر و معلوم اولور که جمیع حیواناته اگر
 سباع اگر طیور اگر بحایم اگر هوام بقای نوع و تشخیص بکون لوازم و مهام
 اولن آلات و اسباب بالکمال و التمام صانع حکیم و مبدع علیم طرفند
 اعطا و تسلیم اولمشدر و اتمام مصالح معاش چون امور عجیبه و غریبه تعلیم و
 الهام اولمشدر که آندن عقول فاضل نام غرقه دریای عجز و تحیر مالک کلام
 نته کم نخل عقل ابیات مستدر نیا ایلر اضلاعی تمام مسکو و زوایا
 متولزی و مسدس اختیار ایتد و کنگ حکمی اولدر که مسدس مدور دن
 یکجسه اوسع اشکال در مدور جمله دن اوسودر و لکن اشکال مدوره
 بریره جمیع اولسه ارا لرنده فرجه لر قلی ضروری در پس مکان ضایع اولق
 لازم کلور اما اشکال مسدسه بری برینه ضم اولسه هیچ فرجه قلمز

و مکان اصلا ضایع اولی و مرتب در دخی جمع اولی و اگر چه فرجه قمر کن در
مسدود شدن تنگ در لاجرم هم وسعت هم فرجه قمری مسدود شدن غیرتی
متصوره کلدی پس بود قایق وضع و ترتیب و صنایع نسق و ترکیب
که استخراج از علمای هندسه دائره و غیره نقطه مرکز مثال محاط خط
ملک در بر حیوان عدیم العلم بنجه ملاحظه ایلمر مگر حکیم ازل غرض اصل الهام
منع و تعلیم عمل ایتم که انواع عالم کمالات ممکنه سه اصل و نظام
مراد و بقای مقدار ارادت ازلی مقتضای بنجه حاصل اولی و **نظم**

تعالی الملک الذی قد هدی	العباد فبتر احوالها
هدی النخل تدیس بیاتها	لکون المسدس احوالها

و انواع حیواناتی که کلی و اعلاسی و افق عالم انسانی به اقرب انسانی
آت و میمون و فیل و طیور دن طوطی در که بوانواع ذکا و کیاست
خصوصا میمون و فیلک ظاهر در و بونکردن بوقار و مرتبه اقی عالم
انسانک انسانی در شول طوائف که اطراف ربع سکونده صحاری و
کوه و نامونده ساکندر یا طرف شمالیه که غایت برود استیلا
که مقتضای بلاد شمالیه در خاجری خام و نابخت قایق لایق نوع
انسان اولان اعتدالک نهائینه و اصل اولی و نته کم **حکایت** اولی
خزیره توی دن اوتم کومتانم ساکن اتراک واردر که اعتدال لایق
انساندن بی نصیبی و فهم و ذکا ده حیوانات عجمه قریب در و لغت
و نظری حیوانات عجمه صغیرنه مشابه در و انرا و نه افراد آمیدن

پیچ آفرین یو قدر کذلک ناحیه قطب جنوبی اولان افراد انسان در
کثرت حرارت دن مراجلری محترق و ملغله محل اعتدال دن دور و ملشد در
اقتصادی بخار دهند و اطراف ولایت رنج و بربرده اولن طوائف که
و نساس و رشق که بنم آدمی در زبور لک وجودی ثابت او کونوع بزرگ
اولی و سه اندر دخی ادبی اولی و اما محقق قنده زبور لر افانه اطفال
و سمر صبیان قسمدن معدود و خارجه وجودی یسرخ مانند ناموجود
و صنف اعلی و افضل سکان اقایلم مشهوره خصوصاً اقلیم رابع که اعدل
معموره و عد اولنکر اندر در بومرتبه یکلجه ذکر اولان تفاوت افراد
انسان امور اضطراریه و اسباب غیر اختیاریه دن ناشی اولان تفاوت
بومرتبه دن صکره تحصیل کمالات و فضایل و تبکلی اخلاق و شمایل و بکجه
سعی و کوشش و امکان اولن قوای فعله و قوتده اولن حرآتی وجوده
کتور مکمل اولن تفاوت و در بعض افرادک تفوق و فضیله آنکه در که قوت
فهم و حدسه استخراج صنایع عجیبه و استنباط آلات حرف غریبه ایلمر
و بعض افرادک فضیلت و تفوقی بوخون دخی اعلامرتبه در آنکه اولی و که
صرف عقل سلیم و اعمال نظر صحیح ایلمر ایل و دقایق علوم و حقایق فنون
و رسوم و مسائل عمیق و نکات دقیقه مبداء فیاضدن استفاضه و
استفاده ابد و عقول قابل و ادنان کامله به افاضه و افاده ایلمر
بوندن اعلی و افضل و اجل و اکمل بود که الهام الکی و تبکلی بکجه ایل
دائره ولایت و قرب حق جل و علا به و اصل او کونفوس باقصه و هم طایفه

ارشد و تسلیم استمکنه مقام کمال و قرب ملک ذی الجلال و ادرسته ابرو کرد
 و جمله دن اکمل و اعلی طبقه علیا انبیا و اصفیا در صلوات الله تعالی
 علیه اجمعین که انزال حق تبارک و تعالی و ارسال روح الامین جبرئیل علیه السلام
 مشرف اولوب تعلیم توحید و تقدیس ربانی و وضع شرایع و نواهیست
 اید و یکدل و امین و نشر صحایف هدایت و طی طوایر ضلالت
 استمکنه رتبه للعالمین اولشکود و بومقام عقول مجرده عالم بالا
 و نفوس مقدسه طلاء اعلایه متصل در و مقام تحصیل وحدت کفیه
 تفصیل کثرت و تجلی حقیقه الحقایق و ظهور بقای و بقی وجه ربک و جلالت
 و الاکرام بومقامه لایق در و بومقامک وصفنده بسط عبارت صورت
 خاستن مخضجارت در پس حل عقل و کیاست و صاحب فهم و
 فراست اولنره بومذکور اولن کلماتدن انسانک شرف و فضیلتی
 و سایر موجودات اوزرینه تقدم و میرتی ظاهر اولور و مزید خصوصیت
 و فضیلت که انسان انکله مشرف اولشدر اگر مشایخ ارباب توحید و
 عرفا اصحاب اذواق و موجدید قنده طلاء ملک و کروه کرویینه و بر شرف
 نه فلک است مستکنه ملک را حاصل آن چه در ستر سوید بانی آدم از دست
 کرد آدمی صفتی از ملک گرو بیری که سجده گاه ملک خاک آدمی ز ادست
 و سیر و سلوک مقامات وصول اید نکردن پنجه راهرو و راهبر لوتصریح
 ایتدیگر که مقام انسانیت مقام ملکیتدن اعلی و برتر و انسان کامل
 اولق ملکیتدن باز پس و مؤخر در اگر چه عامه حکما فلاسفه الهیین

اصول
 علم
 و علم
 و علم
 و علم

و بعضی متکلمین قنده امر بر عکس دانه و رتبت ملکیت اعلی و اجل و
 رتبه انسانک اعلای انک اذنی سنه متصل و غیردن افضل در و قدوه
 ابرایمین مولانا ابن مین خد مکرینه منسوب قطعه مذمتی حقیقت
 و مشرب کمان طریقت اوزره بوترتیب اوزره انشا اولنره **قطعه**
 بجای خودم خیمه بصحرای وجود از جمادی بنیاتی سفوی کردم و رفت
 و زبناتی کردم بر حیوانی افتاد و بدم آن مرتبه را هم سری کردم و رفت
 با ملک پس از آن صومعه قدسی را نیک بر کشتم و نیکو نظری کردم و رفت
 بعد از آن در صدف سینه انسان قطره هست خود را گوی کردم و رفت
 بعد از آن ره بر او بردم و بی این مین همه او کشتم و از خود گذری کردم و رفت
 لکن مذهب ثانی لوجه سن تدبیر ابدن قطعه مزبوره ده تغییر ترتیب
 اید و ب بیت رابعی ثالث ثالثی رابع و مقام انسانیتی ملکیت دایره
 استفاد و اکاتایع ایدر لکه بوکلام نوع استطراد طریق اوزره ابراد اولند
 پس سینه اصل کلام و صدد و مقامه رجوع ایده لوم و مقام نبوت
 و مراتب انبیا دخی درت مرتبه در دیدیلر مرتبه اولی مقام نبوت و طبقه
 انبیا کرام مرتبه ثانیه مقام رسالت و طبقه رسل عظام مرتبه ثالثه
 اولوا العزم من الرسل که بعضی علما قنده درت در نوح و هود و ابراهیم
 و محمد مصطفی و بعضی آفر قنده بش در نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
 و حضرت محمد مصطفی و بعضی علما عدد شریفترین بریننده نظم ایتیش
 فقیر بیت ثانی ارسال صلواتی چون الحاق ایتدم **نظم**

اولو الغم نوح و الخليل بن ازر
صلاة صلاة من ملوك مبین
و موسی و عیسی و الجیب محمد
علی ارواحهم فی کل یوم تجدد

مرتبه رابعه مقام ختمیت و منزله جناب خاتم علیه الصلوة الاتم الاکم
که کتف مبارک کنده کی مهربوت دروچی و رسالت ختم و سده بلیدی
ونقض لولا که لولا که خلقت الافلاک اید ترجیح ملائکه اید ملک اساس
مذهب بنی آدم و رد اید سلام الله خلاق البرایا علیه فی العوایا العشیایا
پس مرتبه انسان مراتب کاینادن وسط و میانه در ارادت و کسب
خیر و زوایا اعلای مراتبه و اهل و متابعت طبیعت و هوایا خفیض
اذنایه نازل اولور زیرا چون نفس مجرد و بدن عنصر محسوسدن مرتبه
و مستقیم و لا بد ایکی طرف که ملکیت حیوانیت در آنده مندم و منظم در
اگر جانب ملکیتی تکمیل و تصحیح و آنی جانب حیوانیت تفصیل و ترجیح
اید در ملکن افضل و مجر و محضدن اکل اولور زیرا جانب ملکیتدن
صارف و مانع و وجه حیوانیت جاذب و دافع موجود ایکن تحصیل
ملکه ملکیت ابدی ملک خود داعیه حیوانیتدن خالص و سالم و محض
خیر و ملکیت کالانم در پس ملکن فضل ظاهر و باهر در و کذاک طرف
حیوانیت طالب و اول جانب ملکیت راجع و غالب اولور حیوان
محضدن اسفل و اقل و ماضی و لکن کالانعام بل هم اضل اولور
زیرا حیوان قوه عقلدن دور و خاصه ملکدن مایه در پس اگر
تیه توان و تاویه شهوت محضه فالور سه معذور در بخلاف انسان

شمع عقل کف کفایتنده فروزان ایکن نور شهوت و ضلالتده سوزان
اولمق بی وجه خارج عذر در **نظم** آدمی زاده طرفه معجز نیست

از فرشته سرشته و حیوان
اگر کند میل این شود به این

و کند میل این شود به این **نظم** و ذنی معلوم اوله که نتم کم حیوانانک اسباب
معاشی ناکول و مشروب و ملبوس و منکوح جمله سی طبیعی در غدا سی طبعی و ترب
احتیاجدن عاکر زیرا نباتات مبتذله و لوم نیه و ملبوس و ملبوس صوف
و پشم و ریش که اصل خلقتده ثابت و مناکمی ذنی عقد کجای سر نبات
و سلاطری اصل ترکیب ریه حاصل تحصیل و صنع و انشراح تقیددن بری در
پس من جمیع الوجوه مزاج العلم مرتب الاحوال در بخلاف انسان که جمله
اغذیه و اشربه و ملبوس و اسلحه و جمیع مایه ای اعمال فکر و رویتکه تحصیل ایکن
موقوف نه زرع و طحن و تیمیجه غدایه قادر و نه غزل و نسج و خیاطی قلمی
لباسه پاک اولور اسلحه سی ذنی جمله صنایع تحصیل و تمیکه محتاج در کذاک
کمال معنوی جهندن ذنی جمله حیوانانک کالری فطر ترنده و کوز و جبول
وسعی و کسب احتیاج جنس خلقتدن موجود و جمیع در آمانانک
کمال و شرف و غیر و سعادت و رویت و فکر لیه کتاب ایکنه موقوف و سع
و کوشش و همت و ورزش اید اجتناب ایکنه محتاج در کلید سعادت
و شقاوت کف کفایتنده ویرلشدر و زمام حصول نقص کمال قبضه
اقدار و اکتسابنده قونلشدر اگر عقل جمیل و فکر نبیل طرفین ترجیح
و سلوک جاده مستقیم و نهج صحیح اید و ب معارف و فضائل جانبیه تحرک و

سیران و مراتب تحصیل اخلاق و اعمال حسنه ذروه سسته ترقی و طیران
و کمالاتی قوتدن فعله خروج و افقدن افقه تعلی و عروج و ایدر مخالطه
ملاء اعلی و مقرب حضرت حق تبارک و تعالی اولور و اگر زمام طبیعتنه
هوا و موسالنه ویره و مرتبه اولی سنده که حیوانیت محض در آفت
وسکون قله احوالی استکاس و حو کاتی انعکاس و وزره اولوب
بوما یونما تندی و تسفل و اسفل السافلین طبیعتنه تنزل ایده قیامت
مقیم تا ویته هوان و ملازم پیغوله خدایان اولوب دهر الدهرین
مقارن بس قرین اولور **شعر** هی نفس ان تحمل بلازم خسته
وان تبعت نحو الفضائل تلج چونکه انسان اصل خلقت و ابتداء
فطر تندن یکی جانبه مائل و یکی ججهته قابل در پس کا معلم و
مؤدب لازم و داعی و مادی مهم در که بعضی تلطیف و ترغیب
و اسطه سیده جانب هدایته تحریریک ایده لر نته کم دیشلر در **بیت**

نواموز را ذکر تحسین وزه	از تحدید و ایذای استادیه بیت
و بعضی وسیله تعزیف و ترمیم	ایله طرقی زاده و صوابیکه ایلمیه زنده کم دی
بادشاهی پسر بکت داد	لوح پیمیش در کنار نهاد
بر سر لوح اولو شسته بنور	جور استادیه که محسیریدر

و حکت جانب شقاوت و مهاک نعود بانه من ذلک قلمقدن
بکه سکون و ترک سلوک مساکی ایتمدن اجترار و سمت خیر سعی و کوشش
ایتمک نشا و اترار ایتمده لر زیرا جانب شقاوت و سکون و ترک حرکت

کافی در و ترک اسباب هدایت مباشرت اسباب غوایت اولمغه وافی در
یسترن الله تعالی سلوک سبیل رضوانه و متعنا و آیا کم عن الی کون السکون بادیته

امریانی انک بیاننده در که نفس ناطقه انسانیته نک کمال و نقصانده نسته
و نه نسته ده در و غیر سعادت و شرف و شقاوتدن غرض نه

اگر چه نفس انسانی نک کمالی نه و سعادت قی نه ده ایله و سابقا معلوم اولد
لکن فرید تفصیل و ارشاد و بعضی نکات شریفه و مسائل لطیفه که ذکر
اولمیشدی ایراد اینک مهم اولد و عنیون بو مقاله وضع و بنیاد اولد
معلوم اولد که موجوداتدن نفیس و خسیس هر شئییک بر خاصه مخصوصه
وارد در که آندن غیری اشیا اول خاصه ده اکا مشارک و مساهم اولد
اگر چه آندن غیری افعاله مشارکا و ملق جائز و اقعده مثلا سیفک بر
خاصه مخصوصه وارد در و اول اجسام کبیره قطعه کار کز لیک و بر اتمیقه
و فرسک بر خاصه مخصوصه وارد در و اول سوارینه مطیع و کتر و فوره قال
اولمقدر و بو خاصه لیده سیفه و فرسه بر شئی مشترک دکلدر اگر چه
مطلق برنده لیکده سیفه سیکین ذخی مشارک در و فی الجملة بار بردار
اولمقدر فرسه حمار ذخی مساهم در و اگر سیفدن اول خاصه حامل و لکن
آنی بار و آینه مسامی عداید لر و اگر فرسدن اثر مخصوص صادر
اولمسه انی خربی تمیزه یکسان صیر لر پس اگر چه انسان ذخی نیجه فعال
و اوصافده سایر حیواناته مسامی بل نباتات و جماداته مشارک در
لکن بر خاصه مخصوصه و اثر خاص محسوس وارد در که آنده حیواناتدن

بر فرد و جماد و نباتدن برینش اکا مشارک دکلدر. و انسان اول خاصه
 ایل جمله اشیا دن ممتاز و جمیع انواعدن متمیزدر. و اول خاصه نطقدر
 و نطقدن مراد منطوق ظاهر که تلفظ حروف و تکلم الفاظ دکلدر. زیرا
 نطق ظاهر انسان متحقق اولور. نه کم انسان اخوس ادمی ایلمک کی
 و کامی نطق ظاهر متحقق اولور. و انسانیت متحقق اولماز. نه کم سبغ
 که طوطی دید کلری طردر. بلکه مراد منطوقدن قوه ادراک معقولات
 و فکر و تیه اقتدار و افعال و اخلاق مجوده و مذمومه تمیز ایتکه ممکن
 و بو خاصه انسان ایچون ویرلشد که. انی مبداء اول جل شانہ معرفت
 و صفات کمال و نعوت جلال ادراکنه. و سلسله وجودده اولن عقول
 مجردة. و نفوس مطهره. و اجرام افلاک و عناصر. و انواع موالید و
 مرکبات و آفاق و انفسه مدرج اولان آیات ظاهره. و بنیات
 باهره. بلکه وسیله ایدوب قوت نظری ایل بو قسمی تحصیل ایدوب قوت
 عملیه جهندن اخلاق رضیه و افعال مجوده اخلاق ردیه و افعال
 مذمومه دن فرقی و تمیز ایدوب کسب سعادت. و تحصیل فضیلت
 ایلیمه اما اول اوصاف و افعال که انسان سائر انواع مرکبات
 و حیواناته مشارکدر. اعمال قوه شهوانیه کی که انکله تحصیل ملاذ
 فاینه و مشتهیات زایلدر. اولور. و اعمال قوه غضبیه کی که انکله
 تغلب و تسلط و قهر و انتقام اولور انلر نفس انسانی یه کمال دکلدر
 زیرا اول اوصافک هر برنده نفس انسانی یه حیوانات خسیه یک

بلکه غالب اولور. مثلا علیه قوه شهوانیه اکل و شرب مسندن ایلیمه
 آنده کا و و خور انسانه غالب فایقدر. و اگر صفت باده و قوه جماع
 آنده خسر بر مقدم و سابقدر. و قوه بطش و تن آوریک ایلیمه آنده
 آنده جاموس و فیل اکلدر. و اگر قوه قتل و بھادر یک ایلیمه آنده ببر و
 ایلمک افضلدر. پس بر صفت که آنده بو مقوله حیوانات خسیه یک
 غالب اولور. عاقل انی کند و یه کمال ایدیکه بنجه طالب اولور. پس
 ایلمک که انسان کمال مخصوصی تحصیل. و سعادت مقدره سنی تکمیل
 ایدیمه پس. و جوهر نفس علم جهندن فضایل ایلیمه آراسته. و قوت علمیه
 جهندن رذایلدن بیر آراسته. فکیمین سر اقبل علی النفس و اشکال قضا
 فانت بالنفس لا بالجسم انسان. پس بو تقریر ایتدن واضح اولد که
 اول طائفه خسیه. و فرقه خسیه. که اعتقاد ردی لری ایلیمه شعار
 شریعتدن عاری. و چو کاب طبیعت لری جاه زندگه و بااحتیه جار
 اولوب انسان سعادت حقیقی سنی انکار. و اینیاعلیمه الصلوة و السلام
 بیان بیور دقلری کالیف و شریعی عبت اعتقاد ایدوب مراد
 ان بیدن دنیا ده غصه و غدن آزاد. ماکل و مشرب لذیذ و
 مشاکج شهیه ایلیمه سرور و شاد. اولمقدر دیوب ربقة کالیفه رقبه
 انقیاد و طومقدن استغنا و تکبر. و پوته عبادت و عبادت ایدیکه کند
 زرخالص ایدیکه استغنا و تسخر. ایدوب صلوة و صیامه عاده ایلیمه
 و سلامته الامل و الولد. تسیمه ایدوب. کلمات کواکبر

نظم و اشعار الحاد آمیزی توهم ایدوب و دیگر کلام نظم

آنها که برین فلک دو دارند	کافران و خرابی دم دارند
خیزند بر دوزخ و اینها زجر	وزیر مجری هنوز زبیر دارند

نعوذ بالله تعالی من الآفات والهلاك فی الحافات و بوفرقه
مذمومه نک بعض تصوف بسی و معرفت ناقصدن دم اوروب
زرق و خرافات و شطح و طاماتدن علم کتوترب صفی دانشگری
حرف دیندن پاک کیمی شال پوش کیمی سینه چاک پور راحات و کلا
تصوف المردن دور و معرفت نیمه مرحله مجور در **نظم**

پناه ده ز تو بر و ریادای چند	بگرفته ز طامات الف لامی چند
نارفته ره صدق و صفا کامی چند	بدنام کننده نگو نامی چند

چون محصل کلامی انسان که خلاصه موجودات و خلیفه الله تعالی
الاعظم و کبریم و تفضیل حق جل و علا یله مفضل و مکرم در کمال سعادت
حیوانات خیمه ایلد برابر و ایجاددن تخم خواب و خور در
و یکدر پس بومند بباطلک ابطال و رای عا طلک تزییف
اقامت برمان و ایراد دلیلدن مستغنی در اما اتباع فلاسفه حشر
بدنی و معاد جسمانی اثبات ایملی بومند بیه قریب و مشرب تحقیقندن
بی نصیب عدا یلیوب و دیگر که چون کمال معنوی و سعادت
حقیقی اخروی جنت جسمانی ده اکل لحوم طیور و شمار موئی و
شراب انهارین و عمل مصفا و تمکن عرف و قصور و تمیغ کج

حور و اولی حیوانات و بهایم مرتبه سته تزل و سعادات حقیقیه
که معارف روحانی و ابتهامات عقلی در تلهی تغافل لازم اولوب
اکابر انبیا و افاضل اصیفا ادانی انسان بلکه بهایم و حیوان
طریقه سته آفتاب و جوهر کرانیه و در شمسدن تیره و خاک مهینله کفای
ایتمش اولور لر خصوصالذات جسمانیه آلام سنی اتمینجه مشهور اولور
و مشتهات بدنیه نک مربری اولور بر مکرده اولینجه موجود اولور
مثلا لذت اکل و شرب با بقا عیش و جوع اولینجه اولور و لذت
خواب و راحت سابقه تعب و بهیج ستر محقق طومر و لذت جماع
اول وقت اولور که سابقا اوجیه و آلات منی به مملو اولور و غده
والم کله تا استواء غندن لذت حاصل اولور جنت خود شوائب الاید
صافی در پس لذات جسمانیه ماییت جنته منافی در اکثر فلاسفه نک
مذهبی و یونانیلر کالیسک مشربی در بودر حقه ابوعلی سینا اگر چه
شفا و نجات کتابنده حشر جسمانی اثباتین ایملد ولی معاد رسا که سنده
ابطالنه زعمی اوزره نیمه دلیل اقامت ایملد و نصیر طوسی دخی تجرید
کتابنده معاد اجساد ی توتر ایملد اما بو کتابنده نفی جانبی تحریر
ایملدی اما عاقلان آگاه و اکامان پرانتباه اسس عقاید لرین
شرایع انبیا اوزرینه تصحیح و حکم ایمانیه حکمت یونانی اوزرینه
تقدیم و ترجیح قلدیلر تشکیکات مذکوره اصفا و بومقوله
شبهه و ایهه ایلد بنای شریعت انبیا فی العا ابتدا **نظم**

گفته یونانیان پیغام نفس است **هوا** گفته ایلیان فرموده پیغام است
نیست جز بوی نبی سوی خدارهبر ترا **ارکلی** چه بود که بوی بوی مستعد است
هرزه میکوید منجم زاز میاید حکیم **هر دو** از تحقیق کارا که نیندازد **است**

بس جمله اهل ایمان گفته که درخت ایمان روضه جانکرده ثابت در
حشر ابدان و معاد جسمانی صحیح و ثابت در **بلی** جنس معاد انجی جسمانی
محصور و سعادت انسان کامل خسته استیفای لذات جسمانی به
مقصود **اولی** مذهب مقبول و رای مؤید و منصور **دکله** بل
اعتقاد صحیح **و حق صریح** اولد که معاد ایکی در جسمانی و روحانی
و هر برنده لذات و آلام دارد در مؤبد و جاودانی **و چون** نفس
علاقه بدندان آزاد اوله بر زخمه دخول ایلر و بو عالمه نیجه مدت
گذران ایتیمکه قدرت الهی **و قوه** نامتناهی **ایله** موصوف اولور
بعده بقایه مناسب بدن و لقایه مستعد جسد عاده اولیجی لذات
روحانیه جسمانیته جمع ایتیمکه قادر **و سعادت** نشایتین ایله تحقق ایتیم
استعدادی انده ظاهر **اولور** و مع هذا کمال اصفیائیه لذایه حیثیه
جانبه التفات و مشتهیات جسمانیته یا عبا رایتیوب **جل** همت
نهتمکین اول سعادت عظمی **و ابتهاج** و لذت کبری **یه** که عبات
وادی بیانه قربت ایده **فر** و براق برق سیر فهام بیدار
تعریفده پیدا اوله **فر** مقصور و محصور در **و اول** مناهده **جل**
و جلال مریم متعال در **نیت** کم حکایت اولور که صلحادن برکنه

جهان واقع و عالم منامده ریاض رضوان **و جنت** رحمانه کبرور
اول کدر بشریتدن صافی **ای** بشر حافی **قدس** الله تعالی **و حه**
حد متکونی کور که غنچه جسته او تورمش ایکی ملک ایکی طرفدن خوان
جنت لقمه لرین الوب دمانه قورلر **ناگاه** نظر ایدر کور و تحت
عشده بر شخص بر بای و قایم **و چشم** لری کشاده **چران** و بایم
متعجب اولوب سوال ایدر که بونه شخص نامی **و غیر** کرامی **در**
جواب و برور لمر که بومست حق **و مد** هوش مطلق **باین** بدست
که اطعمه جنت و ناکر کونا کونه ذکران کی نکران **اول** بوش **هده**
و استغراق تجلی جمال ازلی ده بویه گذران **در** **و بوا** اول **باین** در
مقام و حالندن بویه خبر و یورش **شهر** شربت الحبت کاسا بعد کاش
فما نقد الشراب لار ویت **فر** و بوفیره شیخ سید علی بن میمون مغربی
نقل اولندی که دیر لمرش که جنت ایکی **در** **جنت** معارف **و بوا** حافی
و جنت اعمال جسمانی و عارف بونشاء ده جنت معارف کبر کجایر
اما جنت اعمال کاکر لمر الانشاء **اخر** ویه ده **اما** اول **شبهه** که لذات
جسمانیته سابقه آلام اولینجه متحقق اولماز **بس** جنت که آلامدن
صافی **در** **وجود** لذت جسمانیته یه منافی **در** **دید** کلری مدفوع **و**
مرفوع **در** **زیر** که لذات جسمانیته اخوویه لذات جسمانیته دینوویه
نوعندن دکله که بوکه لازم اولن خاصه اکا دخی لازم اوله **بلکه**
لذات جسمانیته اخوویه بالذات **و الحقیقه** لذات جسمانیته دینوویه **یه**

مخالف و مباینند. غایه مافی الباب بعض خواص و عوارض ده مشارک
و مقارن در. و اشترک عوارض بسی ایله بری برینه محاکمی و مشابه
و حق جل و علا دار شاه اخوی ده اولن لذات خالصه و مشتهیات
بی شائبه دن نمونه اولمغیون بولدايد و ینویه که فی الجمله مشابه
خلق ابتدای که سبب رغبت و اجتهاد و عمل عباد و عباد اوله
پس لذات جسمانیه یه سبق الم علی تقدیر التکلیف لذات جسمانیه دنیویه
لازم و مقارن در. اما لذات جسمانیه اخرویه اندن منزه و اکا
مباین در. بلکه اجسام اخرویه با حقیقه اجسام دنیویه یه مباین و
منفصل. غایه امر بعض عوارضه قبول تجوی و اجتناب چیز کسبه
مشترک و متصل در. بلکه بعض متصوفه ذاهب اولدیلر که جسم واحد
ایکی چیزده معاً متجسم اولمق اجسام اخرویه یه محال دکلدر. و اگرچه
اجسام دنیویه ده استحاله سی بدیهی در. و منکر معاد اجساد اولن
بد اعتقاد لک بر شیهه لری بولدر که قوای جسمانیه تحریکات و فعال
غیر متناهییه یه مبداء اولمق محال. و مرکبات جسمانیه مدت مدید تحقق
اولد و نصکره لازم البطالان و الانحلال در. و دوام احراق جسم
محرق بعینه یه باقی اولمغله اجتماعی بدیهی البطالان در. و بولمحرق
اجزایه موجب افراق. و مرکبه مورت انحلال و انحراق در. و بولم
تردد ایشک طور عقیدن بیرون. و منفسطه محض و مکابره صرفه
مقرون در. و بولم شیهه لک ذخی جوی نسق مذکور و اسلوب

سابقدن مستفاد در. زیرا دید کلری آثار و احکام دنیاده اولن
مرکبات و اجسامه مخصوص در. و اجسام عالم آخر تک احکامی بواحکام
مباین و عقل عالم ملکوت تک ادراک احکامندن معزول اید و کی کلام
اهل کماله منصوص در. پس اول عالمه بوعالم خواصدن اثبات ایشک
رای کاسد. و قیاس غایب علی الشاهد. ایشک میران اهل صولده
قیاس فاسد در. و اکابر ساطین حکما. و افضل مشایخ تصوف و
بعض علما. عالم مثال ایله مستی بوعالم اثبات اید و بایتدیلر که عالم
اجسام مادیته و عالم ارواح مجردیه مباینده بوعالم واردر که عالم اجسام
کشفه دن لطیف. و عالم ارواح لطیفه دن کشف. قابل تجزی
و انقسام اولمغله اجسامه مشارک و همیولی و صورتدن مجرد اولمقد
عالم ارواح مساوی در. و هریشی که بونیا ده متصور در البته ایشک
مثالی عالم مثاله موجود در. یا صورتدن متحد اولمغله. نه کم صونک
مثالی عالم مثاله ذخی صواوله. یا خود صورتدن مخالف اولمغله. نه کم
علمک مثالی عالم مثاله سود اوله. و اخلاق رضیه و اعمال صالحه
مثالی بساتین و ریاضین و ثمار و انهار لذه لشر بین و اخلاق
رذیه و اعمال فاسده تک مثالی ظلمات و غیایب. و حیات و عقاز
و غشاق و غلین. اولور. و عالم رویا و احوال واقع که جمله
انام. حالت نوح و منام. و مشاهده ایدر لر بوعالم دن در
و ارباب سلوک بوعالمی ایکی قسمه تقسیم. و وجه حصری بوجه اوزره

تفهیم ایلدیلر که مثال شوندن خالی دکلر که تحقق و حصولی و
 اهل تصفیه نکر اکا اتصال و دخولی قوت خیاله موقوف و محتاج الیه
 اوله اکا مثال مقید دیدیلر یا خود آلت خیال و قوت حسن باطنک
 انک تحقق و تمسکند مدخلی اولیه اکا مثال مطلق بیرلر و بعض
 اصغیا قوت ریاضت و مجاهده ایلر بو عالمک ولایات و اقلیمینه
 دخول و عجبینی مشاهد ایتد و کنی حکایت ایلدی و دیدی که بو عالمک
 یکی شهر واد در برینک آدی جابلر و برینک آدی جابلر در
 و بوشهر لکر خلافتنک شمارندن اعداد وارقام معزول و عجیب
 و غایبی خارج اطوار افهام و بیرون ادراک او نام و عقول در
 و آرباب کشف و تصفیه بو عالمک مشاهد عجبینه مستعد و اکثر کرات
 و خوارق و تصرفات اولیا بو عالم اسرارندن مستعد و اکابر ائمه
 دین رحمته الله علیهم بو عالمک اثباتنه تلویج و بعض اسرارینه تصریح
 ابتدی حقه اعلم الناس حضرت ابن عباس دن روی در که بو عالمک
 غیری بر عالم وارد در هر سنه که بو عالمک وارد در انک نظری آنده حال
 حقه بنم گبی آنده بر ابن عباس وارد و آرباب کشف و تصرف و اصحاب
 صفوت و تصوف ذاهب اولشار در که بر زنج عالمکده که روحک
 بدندن مفارقتی ایلر قیامت کبری ده پنه ابدانه اعاده سیاره سی در
 عالم مثال دن مستعد و چون نفس بدندن مفارقت ایلیمه نفسه اولن
 اگر ایمان و معرفت و خلق حسن و عمل صالح انوار و اضواء و ریاض

و باتین و حور و قصور و علمان کانهم لو لو منشور و اوتوهر عمل کند و
 مناسب صورتن ظاهرا و لور و کذک جهل و ضلال و اخلاق ردیه و
 اعمال قبیحه نیران و ظلمات و عقارب و حیات صورتن نمایان اولور
 و نفس صاحب جنات و مایه های کند و حامل در و نفس طاهر نیران و حیات
 و عقاربی کند و ده چهل در غایه مافی الباب ادام که نفس بوشاه ده
 آفی احساس ابدیه فر علق بق بدن و صور محسوسات انکرک ادرکنه مانع در
 چون نفس بدندن مفارقت اید و بی مانع مرتفع اوله کند و ده کمون
 و مکنون اولن ملکات و کیفیاتی فی الحال صور مناسبه ده احساس و مشاهد
 ایلر و تمثیل ایلر لکر که بر مست مدبوش با محذرات استعمالی ایلر بی
 بوش اولمشکنه نکر قویننده معشوقه زینبایس تمخو ایه اولمش اوله
 یا حیات و عقارب به جیب و امانی طولمش اوله چون کیفیت بیوشنی
 کیده عقل و حسی عودت ایده سعید و منعم اولن کوره که معشوقه
 روایکندن معطر و مشام و صفای تن نازک اندامندن اول و جهله
 سرور لذت بولیور که نطق کلام احاطه تقریر بدن عاجز و شقی و معذرت
 کور مک زهر مار و نیش عقرب خونخوار جاننه کار ایتش نغوذ باتنه تعالی
 شنده آلامن اقلام تحریر ایده فر و وفرت عدابن او نام تصویر قلم فر
 نفس و شیطان با تو و توفقه ترسم بامداد حده بابتد که مار و کز دمت در ستر
 پس بو احوال احوال عالم مثال در اما قاضی نحریر سعدت فانی بو عالمک
 اثباتنی شرح مقاصد کتاینده نقل ایتد کن صکره ایدر که و قفا که دعوی

طالحک در

بحسن افعال و اعماله ملازم و مکارم اخلاق و اوصاف مدآوم در
 حکما دیر که بونفس که بری خد نهند صاحب ادب در و اول نفس
 ملکی در و بری سی دخی اگر چه خد نهند صاحب ادب کلد کلد قابل
 تأویب در و اول نفس سی در و بری دخی نه خد نهند صاحب
 و نه قابل تأویب در و اول نفس بهی در و نفس بهیمنک خدندن غرض
 بقای بدندر زیرا نفس نطقه نک طریقی کماله مرکبی در و نفس سی نک
 خدندن غرض کسر نفس بهی در و بعض حکما بواج نفس کاتیشید که
 بر مربطه بچند بر فرشته و بر کلب و بر خنیر جمع اولش اوله و بعض
 حکما شویله تمثیل ایلر که بر کس نه بر بهیمنه یه نبوب بر کلب اویدر و ب
 شکاره کتمش اوله اگر حکومت و تصرف آدمک اولور سه هم بند و کی بهیمنه
 و هم بتد و کی کلب صیدی مقتضای عقل اوزرینه استعمال ایدر سه و هر
 برینه مناسب اولن قوتی ویر و بشرط استراحتنی رعایت قلوب
 اوچی دخی بر مراد و کامران اولور کلب صید اولوب فضلات اعضا
 تغذی و ملذذ تام ایدوب و مرکبی دخی وقت عملده اگر چه بر مقدار
 تعب چکر و باره نصیب نصیب کور و رکن وقت استراحتده مرتع
 کیه لطیف و منبع میاه لطیف دن متمتع اولور و انسان دخی
 صید معتبر و شکار مرغوبه مالک اولوب انس و صحبت و فراخ و عایت
 ایله مکن الوفنه و اصل اولور اگر حکم و تصرف انسانک اولوب
 مثلاً حیوان مرکبک و لا لا بد ارا قدن آب و سبز خیال ابتدا و کی جانی

بی اختیار روان و دوان اولوب بالا خوه آب صند و غی سرب و سبز
 طن ابتدا و کی شوره زمین خراب چقوب عمارنه راجع و سبز و راجحه
 راجع اولمقدن فرصت دخی فوت اولوب جوع و عطش و تعب و نصب
 ایله بیابان دور و خراب نامعور ده هم فرس هم فارس و هم
 کلب صید طرس هلاک و تلف اولور لکر اگر حکم و تصرف کلبک انده
 اولور سه اول ظاهر اولن شخی صید قریبه و شکار مرغوب صنوب اختیار
 کند و بی یا خارستان صوب یا وادی ژرفه القا اید و کند و بی اهلک و در
 اولن فارس و فرسی تلاف ایلر چون مقدمه ده کلام بودر چه به وصل
 و موقوف علیه مباحث آیه اوله حق معارف حاصل اولد پس شنیدین
 صکره فنون مذکوره یه که مقصد کتاب و مطلب فصل الخطاب
 شروع ایدوب اوج کتاب مستطاب ده ایدر آید و لوم

کتاب اول علم اخلاق بایند و شرح مذکور

مقدمه کتابده مرور ایلدی که حکمت علییه دن قسم اولن علم اخلاق بر
 علم در که اخلاق و افعال نفس انسانی دن بحث ایدر بوجهندن که تفقته
 محمود و رضی در که اجتناب قلنه و تفقته مذموم و ردی در که اجتناب
 اولنه پس بو عملده مشخصک علی حه احوالی اعتبار اولوب اهل منزلندن
 و اهل مدینه سندن مکینه نک اخلاطی جهندن اولن احوالی اعتبار اولنماز
 پس بو علم مفود منزل سنده در و علم تدبیر المنزل و علم سیاست المدن که
 اندرده شخصک سیر ابائی نوعی ایله اخلاط و معاملیه معبر در مرکب منزل

چون مفرد مرکب و زریه طبعاً مقدم در **بسم علم اخلاق** دخی علم بدر
المرکز و سیاست المدینه و زریه وضعاً تقدیم اولند **بو کتاب**
مستوب **اسم پنجم باب** و زریه مرتب **اولند**

باب اول خلق اقسامه تقسیم بیانده و اجناس فضایل
و زریه اول نه اید و کنگ شرح و بیان شده در

خلق بر مملکت در که ایک سبب یله نفعدن افعال سهولتک صادر اولور
و فکر و روتیه محتاج اولماز **و بو تعریفک تفسیری اولدر که مملکت هیئات**
نفسیه راسخه یه دیرلر **زیر کیفیت نفسانیته** یکی قسم در **و بری حال**
بری مملکت در **زیر اسریع الزوال و غیر راسخ اولور** بحالت وضو کب
اکا حال دیرلر **اکر بطی الزوال و راسخ اولور** راسخ و شجاعت کب اکا مملکت دیرلر
بس اول خلقک تعریفده مملکت ذکر اولندی بوکه بناء که **اکر کیفیت نفسانیته**
مملکت اولیه یعنی راسخ اولیه سریع الزوال اول خلق اولور **بعده تعریف خلقک**
ذکر اولند که ایک سبب یله نفعدن افعال سهولتک صادر اولور **بو قید**
ایکچون ذکر اولند که کیفیت نفسانیته مملکت اولسه **اما سبب یله نفعدن افعال**
صادر اولسه اکا خلق دیرلر **و کذلک افعال صادر اولمغه سبب اول**
اما سهولتک صادر اولموب عسرته فکر و تأمل ایله صادر اولمغه سبب اولسه
ینه خلق اولماز **اما یقودند کوره جامع اوکوانع مملکت اولوب** افعال
سبب ایله بی تأمل سهولتک صادر اولسه اکا خلق دیرلر **مثلاً برکنه دن**
اما دیر بزل و احسان ایتک واقع اولور **اما اکا خلق و سخاوت دینر**

زیر مملکت اولدی زیر کیفیت بزل و سخی آنده راسخ اولمک **و دخی برکنه**
بزل و سخی عادت دخی اولسه اما نفسیه متصل جراتیکله و تکلف و زحمته اولسه
ینه خلق سخاوت این موجود دکلدر **زیر بزل و عطا سهولتک صادر اولمک**
اما برکنه یه اما سهولتک بزل و فیض عطا ایتک مقرر اولسه شویله که
بذل قدر متحقق و موانع مرتفع اولیتی بزل ایتیه سی مقرر اولسه آنده
خلق سخی حاصل و متحقق در تقسیم خلق چون خلق نه سنه اید و کی معلوم
و ماییتی مفهوم اولدی شدی دن صکره تعریفیدن رجوع **تقسیم**
اقسامه شروع **ایده لوم** **افضل سلف** شویله ذکر ایتدی که خلق خالی
دکل که کمال اولن سنه یه سبب اوله **یا نقصان اولن سنه یه سبب اوله**
یا خود نه کمال و نه نقصان اولن سنه یه سبب اوله **قسم اوله فضیلت و**
خلق حسن دیرلر **سخی و شجاعت و حکم کبی** **قسم ثانی یه** **زذیلت و خلق**
قیح دیرلر **مخل و جین و خفت کبی** **قسم ثالث نه** **فضیلت و نه زذیلت**
حیاطت و فلاحت کبی **بروم بوکنا بدیه** **قسم ثالثین** **بختر بو قدر** **بلکه**
یا قسم اولدندر که معلوم اولوب تحصیل و اکتساب **یا قسم ثانی دندر که**
مفهوم اولوب **حذر و اجتناب اولنه** **بو قسم خلقک اقسام اولیه سنه**
تقسیمی در که **فضیلت و زذیلت در** **اما خلقک اقسامی و انواعی چو قدر**
آندره دخی **تقسیم اولیتی لازم در که** **اقسام و انواع مذکوره معلوم اوله**
مقدمه کتابده اشارت کجندی که **نفس انسانیک** **ایکی قوتی و اردر**
بری سی قوت مدر که در که **نفس** **ایک سبب ایله** **ادراکات عقلیه ته قادر**

اولور. **ایک** سی قوت محرکه در که نفسد انک سببی ابله تحریکات بذیه
 صادر اولور. و بوقوتک هر بری سی یکی شعبه به منشوب اید. قوت مدرکه
 نک بر شعبه سی قوت نظری. و شعبه اخرا سی قوت عملی اید. و قوت
 محرکه دخی یکی شعبه اید. بر شعبه سی قوت محرکه شهوا. و شعبه اخرا سی
 قوت محرکه سبب ایدی. پس بودرت قوت بدن انسانده کارکر
 اولوب پنجه افعال صدورینه سبب اولور. اگر بوقوتی ن صادر اولن
 افعال مقتضای عقل صحیح و وجه جمیل و زره واقع و حد اعتدال و زینه
 صادر اولور. اول خلق که بونوع افعال سبب اوله فضیلت اولور
 و اگر اعتدال دن خارج اولوب یا افراط یا تفریطه مائل واقع اولور
 بوقوت اوله افعال سبب اولن قوت رذیلت اولور. پس قوت نظری
 مهذب اولوب آندن اعتدال و زینه افعال صادر اولور. اول
 خلق حکمت در. و اگر قوت عملی مهذب اولوب اعتدال و زینه افعال
 سبب اولور. اول خلق عدالت در. اگر قوت محرکه شهوانی مهذب
 و مؤدب اولوب آندن افعال معتدله صادر اولور. اول خلق عفت
 اگر قوت غضبی مهذب و مؤدب اولوب افعال معتدله به سبب و منشأ
 اولور. اول خلق شجاعت در. پس اصول فضایل بودرت خلقی در
 اعنه حکمت و عدالت و عفت و شجاعت در. و بوقوتی اربعه که
 اعتدال در هر بری نک یکی طرفی اعنی طرف افراطی و طرف تفریطی رذیلت
 مندا قوت نظری نک اعتدالی حکمت در. و افراطی خورزه در و جانب

تفریطی ببادت در. و بوا یکی طرف رذیلت در. و قوت عملی نک اعتدالی که
 عدالت در. و جانب افراطی بوقدر. بلکه بونک همان برضدی وارد در
 اکا جور دیر لر. و قوت شهوی نک اعتدالی عفت در. و جانب افراطی
 فجور و جانب تفریطی خود در. و بوا یکی سی رذیلت در. و قوت
 غضبینک اعتدالی شجاعت و جانب افراطی تهور و جانب تفریطی
 جبن در. و بوا اول تفرید در که خواجه نصیر طوسی کتاب اخلاق ناصری ده
 ایراد ایددی. و امام ربانی مرشد کامل الکمل حبه الاسلام ابو حامد
 محمد الغزالی خضر تلمیذی دخی کتاب حیاء علومه بواسلوب و زینه ایراد
 ایددی. و مع هذا دیدیکر که عدالت خلقی حکمت و عفت و شجاعت
 اجتماعدن حاصل اولور. زیرا بواج خلق مجتمع و متمیز و ملتئم و
 اوچنیک ترکیبندن بر حالت متشابهه حادث اولور که اول فضائلک
 کمالی و تمامی اولوب اکا عدالت تسمیه اولور. انشی کلامه. لکن مخفی دکلدر
 عدالت اول اوج خلقدن مرکب و یلخی عدالتی اقسام خلقدن بر قسم
 مستقل و اول اوج قسمه مقابل عدالتک موجه دکلدر. زیرا مشهور و
 متور در که مقسمده و اقسامنده و خدت معتبر در اقسام ثلثه جمع ایدو
 بر قسم دخی اعتبار ایلک لایق دکلدر. مندا کلمه اسم و فعله و حرفه
 تقسیم ایتدکن صکره بواج قسمی بر قسم آخر اعتبار ایدو ب مجموع اقسام
 کلمه درت در دیکر جائز دکلدر. پس اولی و احسن اولدر که اصول فضایل
 و اخلاق حسنه اوج قسمه چهار ایدو ب تقسیمی بوجه او زره ایراد ایدو که

چون آنکه اوج قوت وارد بر بواج قوت اوج نفس دخی اطلاق اولور
 بر نفس ملکی که قوت ادراک و تمیز معقولات و مدرکات در **ایکنجی** نفس سببی در که
 مبدا غضب اقدام و انتقام و شوق تسلط و ترفع و جاه و تعجب و قوت
 اوجنجی نفس همی در که مبدا طلب ملاذ و شهوات و واسطه نیل ماکل و مشاء
 و مناج در **بس** اصول فضایل دخی بواج قوت کوره اوج در **زیرا** اگر قوت
 ملکی قد اعتدال و زرینه متصرف اولوب افراط و تفریط میل الی رتبه اول حکمت
 اگر افراط اولور **اکا** جزیره دیر لر زینت در **منا** قوت عاقله حیل و
 ترویج و مضاحک و مسخره لبق امور و عجایب اخراج ایکنه صرف ایلیه
 و توفیل بلا دت در که ادراک حقایق و تمیز معقولات اتمکدن باخرو فعال
 محوده افعال مذمومه دن فرق و تمیز ایکنه قادر اولیه و نفس سببی اگر
 اعتدال و زرینه تصرف ایدر **حاصل** اولن خلق شجاعت اولور و اگر افراط
 ایدر **تهور** اولور که انسان کند و سنی بی نفع محاکمه القا و مقادیر حد امکان
 و دائره قدر شدن بیرون اولن دشمنه مقابله بی وجه و مقادیر معقول
 ایدر کند و بی یا اهلک یا اضرار ایدر **و** بوقوتک توفیل جبر که عقلا صبر
 نبات متحسن و مقابله و مقادیر مدوح اولن بیلده خج و فرج قبیح و محرم
 و هر و بی محل ایدر و بخت زنده سینه داخل و مقدر و نفس همی نک اعتدال
 عفت در که شرع و عقل تجویز و تحسین ایدر ماکل و مشاء و مناج ده علی
 وجه الاعتدال تصرف و ناول ایدر **و** بوقوتک افراطی جور در که دائره
 شریدن و عقلمدن تجاوز ایدر و محرمات و مکروهاتی تناول و فواحش

و قیامدن تمتع و لذت قلمقدر **و** بوقوتک تفریطی خود در **خود** اولور که
 بالکلیه ترک شهوات مباحه ایدر **و** یا اهلک بدن یا انقراض نسل و عقبت
 اولور مؤدی اولوب **شاکو** انکار و افاقی اباهی بکلام و لو بالسط
 حدیث شریفینه مخالفت قلند **و** چون اوج فضائل بر شخصه توفیق آتی
 و سعادت نامتناهی ایله مجتمع **و** کوکب سعادت بی بواجک اجتماعدن
 اوج رفعتده ملتصع **اوله** اول شخص عدل اولور **بواجک** مجموعنه عدالت
 دیر **و** عدالتک ضدی همان جور در **و** جور بواج فضائلک بری سی
 معدوم اولور **متحقق** اولور **و** بواج فضیلتک فروری وارد در ان
 الله تعالی شرح و بیان اولسه کرک **و** جمله عالم و آدمه هر نه فضیلت و ایر
 یا بواج و جدن بری سی در یا انکر فرعی در **و** جمله اهل عالم و افراد بنه
 آدمک افتخار و ابتهاجی بونکرلیه در **حتمه** نسلی ایله افتخار ایدن کسند دخی
 آبا و اجدادن بونکرلیه متصف کسند اولن ملاحظه سید افتخار ایدر **و** معلوم
 اولور که فضائل ثلثه دن بری سی حکمت در دیدک بو حکمت مشهور حکمت که موجودا
 حارجه بقدر الطاقه البشریه بکدر دیو تعریف ایدر **اول** معنای حکمت
 دکلر **و** بر حکمت دخی و ایدر که حکمت عملیه معنای نه در **اولد** دخی دکلر
 بلکه بو حکمت لفظنک معنای ثانی در **چون** بونکرته معلوم اولور بو مقادیر
 ایراد اولن سوآله جواب ظاهر اولور **و** سوال بودر که حکمت خود حکمت
 نظری و حکمت عملیه تقسیم اولور **بس** اخلاق دخی بو مقادیر حکمت و عفته
 و شجاعت تقسیم اولنقی نجه راست کلور **زیرا** حکمت سینه کند و نک قسمی اولور

تقسیم شش النفسی غیر لازم کلور و فکاه معلوم اولدی که موافق
قسم اول حکمت اول مقسم اول حکمت و کل قسم آخر در تقسیم
نفسه و الی غیره لازم کلور سوآل بالکلیه مندرج اولدی

باب ثانی اجناس فضایل مذکوره نک تحتند مندرج اولن انواع بایند

اگرچه اجناس فضایل مذکوره نک تحتند واقع اولن انواع بی حد و بی
و تعداد انواع و اصنافی خارج حوصله کتاب در اما بر افاضل سلفه
اقتدا و اقتفا و انواع فضائل مشهور لرین ذکر ایتکه اکتفا ایتد
اولا جنس حکمت تحتند اولن انواع بدی نوعدر اولکی سی و کا ایکجی سی
سرعت فهم او بجنی سی صفای ذهن در دجنی سی سهولت تعلم بجنی سی
حسن تعقل البجنی سی تحفظ بدجنی سی تذکر اما ذکا بر ملکه در که انک بسی
مقدما تدن استخراج نتایج و مواد ادله دن استنباط مطالب ایتد
سهل و آسان اولور و بوملکه مقدمات منته دن انباج مطالب
ایتدکه مزاوله و مداومت ایتدکه حاصل اولور اما سرعت فهم بر ملکه در که
انک بسی ایلر لوازم دن ملزوماته و قضیه دن عکس نقیضه و عکس مستوی
توقف ایتدکه سرعت انتقال حاصل اولور و حاصل فرق ذکا ایلر سرعت
فهم باینده اولدر که ذکا فکر و نظرد اولور و فکر و نظر امور معلومه
ترتیب ایدوب بر مجهوله متادی اولمقدر اما سرعت فهم فکر و نظرد
اولا زغیری ده اولور زیرا لوازم دن ملزوماته انتقال و قضیه دن
عکس مستوی انتقال فکر و نظرد کلدر نته کم علم میرانده تحقیق اولدر

اما صفای ذهن بر ملکه در که انک بسی ایلر نفس اضطرار و تشویش
مطالب ایتدکه مستعد اولور اما سهولت تعلم بر ملکه در که انک بسی ایلر
حدت و تیز نک حاصل اولور که خواطر متفرقه مانع و دافع او یکبو کلیتی ایلر

جانبه توجه ایدوب تحصیل ایلر اما حسن تعقل بر ملکه در که انک بسی ایلر
محتد و استکشاف مطالب ایتدکه هر ماده مناسب اولن حد و مقدار

حفظ و رعایت ایلر و نویکه که نه واجب اولن سنه ترک و ایهال و نه

مدخلی و لمینی اخذ و استعمال ایلر اما تحفظ بر ملکه در که انک بسی ایلر تعقل و

تحصیل ایدوب کی صور معقوله و تخیله کما یشع حفظ ایلر اما تذکر بر ملکه در که

انک بسی ایلر نفس حفظ ایدوب کی سنه لوی هر نه زمان مراد اولسه تذکر و ایلر

ایلر انواع فضیلت حکمت بونلدر که شرح اولدر اما شیعی تحتند

اولن انواع اون بر نوعدر اولکی کبر نفس ایکجی سی خدت او بجنی

علو مت در دجنی سی ثبات بجنی سی علم البجنی سی سکون بدجنی سی

شهامت سکون سی تحمل طغوز بجنی سی تواضع او بجنی سی تمیت او

بر بجنی سی رقت در اما کبر نفس اولدر که کرامت و هوانه مبالا و فخر و غنا

و بر روعاره التفات ایتدوب بلکه مدح و ذم خلایق قنده یکسان

ورد و قبول طوائف نظر متمنده مشاک و اولوب امر ملایم و غیر ملایم تحکمه قادر

و تقلب احوال و مشاهده مخاوف و ایهال ایلر قصر متمنده قصور حکم

سنه اندن صادر اولیه و بومقام عظیم و خلق کوبیم در که تنسم روا

راه اراده و طلب جلا کلر دن غیری بهیمر و تنسم شوائبی منازل علق

و فانی با کله نندن غیری به مقدر. اوله فرشته کم دیشدر **نظم**

بر خاسته ز جان تن میباید	سیر آمدن ز خویش تن میباید
در قدمی هزار بند افروزش	پس کرم رو بند کن میباید

و مدح و ذم عوام انسان طالبان. مطالب عالیله قنده یکسان
اولم لازم در. نته کم خواجه عطار دیشدر **بیت** مدح و ذم در تقاوت میکند
بگری بانی که اوست میکند **اما بحدت** اولدر که نفس مواضع نجس و
و احوال. و هجوم عظیم احوالده. صبر و ثبات. و تحمل آفات. ایتمکه
قادر. اولوب خرج خرج و وضعی ایلده امور نامناسب صادر. اولیه
و قادر **اما علم و ممت** اولدر که نفس طلب جمیل حقیقی و کمال ذاتی قلمقد
مطمئن نظری عالی و محل ترقی بلند اولوب. بوجها تک رفعت و
جاه و سعادت فی نظر اعتبارندن ساقط. اقبال و رفعتنده راهی
و ادبار و ولتندن ساقط. اوله. حق مارت مرک تجر عذدن و
تنفر و اضطراب کوسرمیه. نته کم مکارم اخلاق و معالی ممت میباید
فایزلی. ماد یوانکان مرک اشایم دیر لریک و بعضی افعال عشاق **نظم**

آن مرد نیم کز عدم بیم آمد	کان نیمه مرا خوشتر ازین نیم آمد
جانی دارم بعاریت داده شد	تسلیم کنم جو وقت تسلیم آمد

تألیفات اول خلق در که انک سببی ایلده طلب کمال بولک آلام و
شدایدنه تحمل و مصابرت. و بلا یا و نواینه تلقی و مقاومت. ایتمکه
قادر اولور تاکه عروضندن تاثر و تنفر. و تدلل و تکسر عارض اولور **بیت**

از نبات قدم این نکته خوش آمد بخود. بر سر کوی تواری با طلب مستم
اما حلم اولدر که نفس انسانی به طمانینت و قرار. و ترک اضطراب و اضطراب
اول و جملله کله که عواصف خشم و غضب فی منزلزل. و فکله کوه و فایز
متدنی و متزلزل. ایلمیه **بیت** تاز مبرادی بخنجر با بدامن کش چوکوه.
که آدمی مشت غبار و عمر با دهر مر است **اما سکون** اولدر که خصوص متلر
و محاربه لوده حمایت حامی دین ملت. و رعایت دایره حومت.
ایچون واقع اولور. خفت سبکبار لقی کوسر میوب سخره دشمن دون
و محل طعن طاعون. اولیه **اما شهامت** نفسک کتاب امور شریفه
و تحصیل مراتب علییه به حریص اولوب ذکر جمیلی قانز. و اجر جزلیه فائز
اوله **اما تحمل** اولدر که نفس کسب فضائل عدیده. و خصائل حمیده. ایتمکه
آلات بدنیه سین که قوی و اعضایی در استعمال کلی ایتمکدن فرسوده ایلیه
اما تواضع اولدر که نفس جاه و رفعتده کند و دن ادنی اولنکره ترفع
قلیه. و انکردن کند و نفینه مزیت ادعای تمیه. زیر کند و ده
مرنه قدر جاه و رفعت و اریسه محض فضل و عطای حقدر. و کند و نک
مدخلیتی معدوم مطلقدر. چون بو نظریه اوله تواضع حمد و حد
ولهذا تواضع اکابر و اعلی دن مستحسن در. اما تذلی طلب نفع یا دفع
ضرر ایچون ایدجک اکا ضعت دیر لر تواضع دیر لر. سائلر و طامع لر ایدر
تذلل کسبه **بیت** تواضع نکردن فرازان نکوست. کدا کر تواضع کند
خوی اوست **اما حمیت** اولدر که حمایت حامی ملت. و حرارت جرم

نفس و حرمت. ایکنده کمال و تحوان یتیموب قصی الوسع سعی و کفایت
 کوسره **اما رفقت** نفس ابناي جنبه عارض و لن اطم و محسندن تاثر و افعال
 کلکدر بشرط آنکه افعال و اقواله اضطراب و احتلال کلکوب بلکه مجرد
 ابناي جنبه احسان و افضال ایکنده مبشر اوله. تمام اولدی شجاعت
 تحتند مندرج اولن فضایل **اما عفت** تحتند مندرج اولن فضایل اول
 ایکنی نوعدر اول جیا. ایکنی رفیق. او بختی حسن مادی. در برخی مسالمت
 شجاعت و عفت. التبی صبر. بدی قناعت. سکرخی وقار. طغوزخی
 درع. او بختی انتظام. اون بر بختی حریت. اون ایکنی سخا **اما حیاء**
 انقباض و انحصار کلکدر. شول زمان که بر امر قبیح ارتکاب ایتد و کنه
 شعوری اوله کند و یه مذمتنه استحقاق کلکدر گراشتندن **اما رفیق** نفس
 مطیع و منقاد و لمقدر تسخیر جتندن لازم اولن امور و بوظیفه دما
 دخی دیر لر **اما حسن مادی** نفسک کند و بی اخلاق جمیل ایله آراسته ایکنه
 رغبتی و لمقدر **اما مسالمت** نفس آراء مختلفه تصادم و ایهوای متخالفه
 تعارض ایدر کن میباشند و شقاقی ترک. و مجاملت و وفاقی برک
 ایکندر **اما دعوت** حرکت شهوت زمانده نفس کن اولوب زانم انجیا
 کند و الله اولمقدر **اما صبر** اولدر که نفس هوایه میل یتیموب اسباب هوایه
 مقاومت و مدافعت ایکنه قادر. اوله. تا که لذات قبیحه که مؤدی
 ذلت و فضیحه در آندن صادر. اولیه پوشیده اولیه که صبر ایکنی
 نوعدر بر کسی صبر عن المعاصی و الانام در. یعنی نفس تازه و شیاطین

۴۹
 مکاره معاصی و انام طرفه دعوت ایدر بک قوت مصابرت و تقوی ایله دفع
 ایلیوب راه راستدن جتیه یه بو مقامده تعریف اولن صبر بودر. و نوع
 ثانی صبر علی المصائب و البلیا در. یعنی نف مکر و هی اولن نسنه که بلا و
 محنت و فراق و مصیبت در متوجه اولدقن خرج قبیح یتیموب تحمل
 ایدر. اگر عوام ایدر سنده صبر بو معنایه مستعمل در. و ایکنی نوعی دخی
 مقبول و ممدوح بل واجب و مفروضدر **اما قناعت** اولدر که نفس ماکمل
 و ملازم مشرب و غیر استعمالده شئی سیر لیه که تدخل و دفع ضرورت
 اکتفا ایدر بطلب مزید ایلیمه. اما بو اکتفا رضایله و لذات فانییه
 جتندن اولر جمع مال و آذخار ایچون اولیمه. ننه کم بعضی رازل ناس
 تجارتدن و غیردن ایدر لر ادنی معاشه قناعت ایدر ب مال موفور
 جمع و آذخار ایدر لر بو خصیلت قناعت دکلدر. بلکه بو کاتقیر
 دیر لر. و رذایلند در. و عقلاً و شرعاً مردود و مذموم در. بخل
 اول که فضایلند در. و عقلاً و شرعاً مقبولیت و ممد و حیثیکه موسوم در
و اما وقار اولدر که نفس کسب مطالب طرفه عازم و مطلب معالی
 ایکنه جاذم اولدقن اطمینان ربانی ایله عامل. اوکو و سرعت و عجله
 نامناسبدن احتراز کامل ایدر. اما بشرط آنکه فوت فرصت تحصیل
 مؤدی اولیمه **اما ورع** اولدر که نفس اعمال مرضیه یه مداومت و
 افعال حسنه یه ملازمت. ایدر ب تصور و فتور عارض و لمقدن
 مجتنب اوله **اما انتظام** اولدر که نفس امور لازمه و مصالح سانجه

ترتیب ملایم و تقدیر مناسب ایکی ملکه ایدینه **اما حقیقت** اولدر که نفس
 مالی مکاسب جملیه دن کسب و مقاصد حسنه به صرف ایتمک قادر اولو
 مکاسب خبیثه دن کسب و مقاصد قبیحه به صرف ایتمکدن اجتناب ایتمک
 مالک اوله **اما سخاوت** اولدر که نفس بذل و انفاق مال و مثال ایتمک
 سهل و آسان اوله . شولیکه لایق و واجب اولن مقداری تحمل و مناسبت
 اولن مواضع صرف و ایصال ایتمکده زحمت چکیمه مخفی اولمیه که و صف
 سخاوت نظر شرح و اعتبار عطفده افاضل فضایل و احاسن خصایل
 و مدح اینجا ده آیات کتاب کریم متکاثر . و احادیث نبی جیم متوافر
 مستقل تألیف کتاب کرک که مدح سخا فی الجملة مبستر اوله . و دخی سخا
 تحتده انواع فضایل و مکارم چو قدر مقام بسط کلام اقتضا ایدرد
 اما خواه نصیر بو مقدار لیه اکتفا ایتمکین نزد فی انلرک انزیه اقتضا
 ایدرک **انواع فضایل که سخا تحتده مندرج در** سکر نوعدر
 اول کرم ایکنی ایثار . اوچنخی عفو . در دخی مروّت . بشنخی نبل
 التبنخی مواسات . بدخی سماحت . سکر بنخی مسامحت در **اما کرم**
 اولدر که نفی عام و فائده سی تام . اولن اموره مصیحت اقتضای ایدرد
 اوزره مال موفور بذل ایتمک نفس آسان اوله **اما ایثار** اولدر که مال و
 سبابه کند و محتاج ایکن آخرک احتیاجین مناسبتده ایدوب کابذل
 و صرف ایلیمه و کند و تحمل و صبر ایدیه و بو عظیم فضیلت در و بو
 خلعت مدحده و یونزون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة

آیه کریمه سی نازل اولمشدر **اما عفو** اولدر که انتقام و مجازات بالقوه
 ایتمک قدرت و مکنّت و ارکین ترک ایدیه . و اگر مجازات بالاحسان ایدر
 دخی احسن و ازین ولور نته کم دیشکدر **بیت** بدی را بک سهل باشد جزا
 اگر مردی احسن الی من **اما مروّت** بذل مال بده و زیاده . و احسان
 علی الخیر و افاده . ایتمکله نفس متعلی و مقرر . و ایصال نفع غیر ذمت
 محتنه مترتب و معین . اولمقدر **اما مواسات** اولدر که یاران و اقوا
 و اصدقا و خلایق . همت و سواخ . و معایش و مصالحلرین معا
 مظاهرت . ایدوب مال و اسبابه مشارکت و مساهمت کوسره
اما سماحت بذلی لازم و واجب اولمین نسنه لری حسن رضا و صفای
 قبله بذل ایتمک در **اما مسامحت** ترکی لازم و واجب اولمین نسنه لری
 نفع غیر رضای سواچون رضا و اختیار ترک ایتمکدر **اما انواع که**
جنس عدالت تحتده مندرج در اولن ایکی نوع در . اول صداقت
 ایکنی الفت . اوچنخی وفا . در دخی شفقت . بشنخی صلّه رحم . التبنخی
 مکافات . بدخی حسن شرکت . سکر بنخی حسن قضا . طقوز بنخی تودد . اوچنخی
 تسلیم . اولن بر بنخی توکل . اولن ایکنی عبادت در **اما صداقت** محبت
 صادقده در که باعث اولور که صدیقک جمله اسباب فراغت و اشراف
 مهیا و مرتب قلنه . و حقیقت اولدر که احکام تعاییر و اثبیت شرعاً
 و عقلاً رفعی ممکن اولن مواضعده رفع اولنوب . و هر سرت که نفس
 اندن اجتناب ایلر صدیقی دخی اندن تخلیص ابعاد . و هر سرت که نفس

آنی اراده اید رسیدن دخی ایصال و ایراد. اولنه **اما الفت** بر طائفه
آرا و افکار. و اعتقادات انطاری. امور دینی و دنیوی و مقتضای
و متوافق و لمقدر **اما وفا** اولدر که طریق مواسات و مطامرت مسلوک
اولوب و اسلوب معاونت و مناصرتدن تجاوز و تحطی اتیک خطا عد
اولنه. و بعضی و فای انجاز مواجید و قضای حقوقه تفسیر ایدیلیر
اما شفقت اولدر که انسانی جنبه عارض اولن حال نالایدن متضرر
و آله ایرشن آلامدن متاثر و متاثر. اولوب قصارای ممتی از آله
مقصود. و اقضای وسیعی دفع و رفعه موفور. اوله **اما صلح**
رحم اولدر که اقارب و عشا یرینی رعایت و ارضاده اقصی الوسع
وجهه بذل مال و منایه جمال. ایتمکه مقتضا و مستد عالیرینی مراعی
اوله و شرع اهدی. و دین محمدی که احسن جوه اوزرینه موضوع
و انشرف ظلال و خصال مراعاته مشروع. در بوخلک رعایتنه اهتمام
تام. و اعتناء و لاکلام. اوزره مشتملدر. خسته جناب رسالت بناد
و ختمیت دستگاه. بعثت کسر الاصلام و وصل الارحام. بیورشد
و اول حضرتن صله رحم خصوصنده منقول اولن احادیث و وصایا
خارج حد و حد در **اما مکافات** اولدر که نفس عزیزدن احسان و اصل
اولدقه مقابله سنده دخی زیاده احسان و انعام ایتمی بلکه ابدینه **اما**
حسن شرکت اولدر که معاملت و معارضات واقع اولدقن انصافله
اتصاف ایدوب اعتدالده عامل اوله. شویکه جمله معاملت و شرکتای

ستحسان ایدله **اما احسن قضا** اولدر که حقوق اخوان و خلایق و
نوع انسانی. علی احسن الوجوه قضا ایدوب مستدن عا و نذا
سالم اولمقدر **اما تودد** اولدر که فضل و امانتدن اقران و امانت
صدق اوزره محبت ایدوب بذل مال و نعمت قلوب مجتنبی کتبا
و مودت و تکریمی اجتناب. ایتمکه **اما تسلیم** اولدر که شریعی الهی و
توأمیس نبویته و وارد اولان کلیفات و احکامی. و ائمه دینی
و هدایه مرشدین طرفندن وارد اولان رسوم و ادب اسلامی
مقتضای طبع بشریته مخالف دخی اولورسه طلاق و جرم و رضا قبله
قبول و ملتی ایدله **اما توکل** قدرت و کفایت بشری دائره سندن
بیرون. و امکان تغییر و تبدیل مرتبه سندن افزون. اولن امور
الهی. و تقدیرات بانی ده. اضطراب فایده بر طرف
ایدوب. حواله الطاف الهی. ایتمکه واثق و معتد اولمقدر **نظم**
رضا بداده و از جبین کره بکشا که برین و تودد اختیار کنست

هر کسی تدبیر کاری میکند ما رضا دادیم بانعم الوکیل

اما عبادت اولدر که اول ملک معبوده که خائن کرم و جودندن
خلوت و جودکی بخش ایدکدن صکره انواع نعم جلیه و خفیه. و احسان
احسانات ظاهره و باطنه. ایله ملک و جودکی معور و مقور ایتشد
و خدمت و طاعتده سعی و کوشش ایدوب تقصیر و تعاهونی جانیر
کور میسین. و مقربان درگاه حق که رسل و انبیا. و ملائکه و اصفیاء

صلوات و تلبیة که تعویذ و ب شریعتی اتباع و انقیاد و اوامر و نواهی
قبول و امتثال اید همین و بوفضیلتک متمم و مکملی صفت تقوی در که
مکلفک احسن و صافی و افضل اخلاقی در و اول عبدک جمله مانهی الله
عنه دن اجتناب و اتقا قلمه سی در و در اول انواع فضایل که خواجه
نصیر طوسی و غیر سی کتب اخلاق و رسائل حکمت علیه ده ایراد ایلدیلر
و دیدیلر که بوفضائلک بعضی بعضی ایلد جمع و ملتئم و مترکب و منتظم
اولمقدن فضائل آخر حادثا و لور و اول فضائل مرکبه تک بعضی اساس
معینه ایلد مستمی اولمقدن و بعضی حلیه تسمیه دن خالی و طائل فکشد
تنبیه و تنذیب عاقل و لبیده مخفی و پوشیده اولیه که بومذکور دن
مباحث و تعریفات و تفریعاته مجال مناقشه و امکان سوال و
مباحثه وارد در و منقاد کا و سرعتی فهمی اقسام حکمتدن عدا یکد با آنکه
ظاهر اولدر که بونظر حکمتک اسباب و علی در نفس حکمت دکلدن زیرا
حکمت قوه عاقله تک حد اعتدالنده مهذب اولوب نه افراط و نه تفریط
اولمه سنه دیرلر پس د کا و سرعت فهم نفس حکمت اقسامندن اولمقدن
بعید در و علی هذا القیاس کنن مقصود انواع فضایله تنبیه و انبات
و اکتساب اخلاقه تحریر و اعانت در پس تدقیق شدید و تحقیق
اینق و تحریر عمیق ایتکدن تجا و زاید و ب مبتدیلرک افهامنه
قریب و عواکد ادرکنه مناسب امور یله بیان ایلدیلر که نفعی عام
و فائده سے تام اول و الله تعالی اعلم و احکم **باب ثانی**

حکمت مخفی
توفیق

اقسام فضایلک اضدادی اولن ردایل ساینده در چون اجناس
فضایل اجناس اربعه مذکوره ده منحصرا یه و کی ظاهر اولدی پس نظر جلیل
و فکر جلیل مقتضاسی اولدر که اجناس ردایل دخی درت اوله زیرا ردایل
اضداد فضایل در مثلا حکمتک که فضیلت در ضدی جهل اولکه که برکت
و شجاعتک ضدی جبن و عفتک ضدی فجور و عدالتک ضدی جور
اوله اما نظر دقیق که بحث وافی و کشف تفتیشانی دن صکره ظاهر
اولور انک مقتضاسی اولدر که هر فضیلت یچون اضداد غیر متناهیله
زیرا هر فضیلت حاق وسط و نهایت اعتدال در که اصلا جانب افراط
و تفریط مائل اولیه پس حد اعتدال دن بر طرفه مائل اولن نیجه مرتبه ایلد
اولمقدن ممکن و متصور در محسوسدن مثالی مرکز دایره که حاق وسط بر
نقطه در لا غیر ایکی نقطه مرکز دایره و حاق وسط اولمقدن محال در اما مرکز دن
غیری نقطه غیر متناهیله متصور در بعضی محیط دایره ده و بعضی داخل
دایره ده پس معتدل حقیقی بر در و خارج اعتدال لابنصر در و ایضا
بر نقطه دن نقطه اخوی یه و اصل اولن خط مستقیم بر دن غیری اولمقدن
مستقیم دکلدن و اول خط بوا یکی نقطه لکر را رسنده فرضی ممکن اولن
خط لکر اقصری اولن خط در اما اول ایکی نقطه لکر را رسنده و اصل اولور
خطوط غیر مستقیمه که اکامعوج دینور غیر محصور و مالیتناهی در پس
بونکته دن ظاهر اولور که دین حق و مذهب صواب بر اما ضلالت
مستقره و ابواء متباینه لایعد و لابنصر در و اینین و سبعینله

صاحب الشرح کلامنده و رودی مجرّد کثرة بالغه در تعبیر **بیت**
 حکم مفقود و دولت همه را غریبه چون بدند حقیقت را افسانه زین
 چون معتدل حقیقی اولن حاق وسطه امتداد و رکون و محصی اولد
 صکره مدّة مدیدن ثبات سکون اشد امور و اصعب حالات
 شئون در **لاجرم** سرخیل مقربان درگاه مخصوص مقام بی معانته
 صاحب رفایین و طایا علیه افضل صلوات و از کایا سورة شریفه
 بود تشریف نزول و ورود ایتد که لسان معجز بیان حقیقه نمود
 شیشین سورة بود کلمه سنی بکلم ایدوب در مانده کان دور مانده
 دل در دمند لرینی تیغ بیکه دو نیم **نظم** مرا باده بود دست کرد
 بخود کن که بخود بی حریفان سورة بود دست سبب تشبیه بود
 اول ایدی که بوسورة شریفه فاستقم کما امرت ایدینی مشتمل بود
 امرک صعوبتدن اصفیا و اتقیاء هوش و لا یعقل در آه و صد
 و هزاران هزار کریم جانسوز و دلکاه که معلول اول قاید کل
 احمد مسل امر استقامت مول و خوفدن محاسن مبارکه سینه نور
 شیب طاری و مازاغ البصر کجیلده مکمل اولن ترک لرندن ششم اشکر
 جاری اوله بزرگ کوی استقامتدن بوی و صراط مستقیمدن
 سرموی کور مدک حال بر ملا لر نیمه اول **بیت** شول کون که نفس اید
 در خاست انبیا احوال مجرم عاصی نه اوله یا و مذہب حق و
 حاق وسطه غایت صعوبتده اولد و غندن در که السنه بنو تده

وصف صراط اذق من الشرف و اذق من السیف اشارتی اید بیان بیورد
 و فاتحه کتاب کریمده اهدنا الصراط المستقیم کلمه سی اید اشارت بیورکن
 دخی بود **مصرع** جو یای راه بسکده ایم اهدنا الصراط زیر تحمل طلب
 مؤمن بوشاء ده سلوک بسیل مستقیم در علما و علماء و نشاء آفرنده مدود
 اولن صراطدن عبور بوکا لازم و آمل بلکه بوندن صورت و مثال در
 زما اکابر اولیا و اساطین حکما نک اشارت لری جمله متفقدر که تفاسیل امور
 آخرت که مجرّد صادق وعد و وعید اید بشارت و انداز بیورشد در صور
 معارف و اعمال و اخلاقدر که آنی نفس بوشاء ده تحصیل و اکتساب اید
 نشاء آفریتده ظاهر اولور نته کم مقدمه مرور ایتشد **بیت** خلق و
 اعمالده رعایت حد اعتدال مثال صراطدر که موبدن باریک و تیغدن تیز
 متن جہنم اوزره ممد و داو لسه کرک هر که بواعثالی نشاء دنیوی و
 رعایت امیش اوله ریج عاصف و برقی خاطف مثال صراط مثالیدن
 عبور ایدوب جنات معارف و کمالات و ریاض اعمال صالحاته که
 پاکلرک مقام و نأوی و مطهر لوک منزل مشواسی در واصل اولسه کرک
ع جای پاکانست آنجا پاک میباید شدن و رعایت اعتدالی ضعف
 و فتوردن خالی اولمبشکر افتان و خیزان عبور اید لره و حد اعتدال
 تجاوز و تعدی و افراط و تفریط سلوکنه تصدی اید لره صراط
 اخروی دن عبور ایدوب و فرخ و ناره که محل اشراق در سقوط اتساع
 کرک و فساد عورس حکمدن منقولدر که هر ملکه که انسان آنی کسب اید

نندام یک روی که درین کتب
 نازدینک زینچون بود یک روی

اگر خیر و کمال ایس بر ملک حد و نه سبب اولور. و اگر شر و ضلال ایس
 بر شیطان و جو دینه باعث اولور. و هر بری موطن آخرتده صاحب
 ملازم. و کاسبه صاحب ایم. اولسه کرک. و لومعنا آیه کریمه ده
 دلفی اشاره وارد اولم شد. نقیض له شیطانا فهو له قرین پس
 عاقل کورمک کرک که کند و سنه اعمال و اخلاقی ایله نه صاحب کسب تیشدر
 و نجه مقارن تحصیل قلمشدر. و فقیه الله تعالی و آیامک لسلوک الطریق
 المستقیم. و عصمان عن الوقوع فی مهاوی تنذر بعذاب الیم. و دخی
 معلوم اولسون که وسط ایکی معنایه اطلاق اولور. بری سی و وسط حقیقی
 که ایکی نشانه تک با بیننده شویله واقع اولور که هر برینه نسبت علی السویه
 اوله نقطه مرکز کبی قطر دائره ایکی طرفه نسبتی علی السواد. و عدد اربعه
 که اثینده گشته تک هر برینه نسبتی علی السواد. و بو وسط اول معدل
 حقیقی در که حکما مزجه ده بونک و قوعنی نفی ایدر لر. و بری ذخی وسط
 اضافی در که حکما فی مزجه ده اثبات ایدوب کا اعتدال نوعی و اعتدال
 شخصی و عرض المزاج دیر لر. و علم اخلاقده معتبر اولن دخی بو وسط در
 بواجدن فضیلت هر شخصه کوره مختلف اولور. بلکه اوقات و احوال کوره
 دخی مختلف اولور. برکنه یه نسبت فضیلت اولن خلق ممکن در که آخوه
 فضیلت اولیه. و بر زمانده فضیلت معتبر اولن خلق زمان آخوده معتبر
 اولیه. چون ظاهر اولدی که فضیلت اعتدال و وسط ایش پس رتبه
 اعتدال در خارج اولن طرفین اولور. و خیر الامور و ساطها بوکه

اثرتدر. کلاط فی کل الامور ذمیم. پس هر فضیلتی ایکی رذیلت مقابل
 اولوب اجناس فضایل درت و لمغین اجناس رذایل سکرا اولور. ایکی سی
 حکمت فضیلت تک طرفه فکری در که بری سی افراط اولن در که اکابر بزه و سفه
 دیر لر. و اول قوت عاقله لائق اولین بر لره نالایق اولن مرتبه ده
 صرف و بذل اولم شد. و اول قوت ویرات و مجنون و ملاهی ده استعمال
 اولنق کبی. اما معلوم اولسون که بحر بزه که طرف افراط قوت عاقله
 علیه ده اولور. اما افراط قوت عاقله علیه بحر بزه دکلدر. زیر امبا
 الی و طبیعی و ریاضی ده نه قدر کشف حقایق. و ابراز دقایق. اولور
 مقبول و ممد و حد بحر بزه و سفه دکلدر. و حکمت طرف آخری که تفریط در
 بلاوت و بله در که قوت عاقله تعطیل و لنوب جانب علم و عمده تقصیر و
 ترک استعمال سبب ایله در ک حقایق و دقایق حکمت نظری و عملی یه خلط
 اولو تحصیل معارف حقیقی. و تمیز مصالح محتجب و متواری اوله **نظم**

تعلّم فان العلم ازین لایله	من الحکمة الحتاء عند التکلم
ولا یخفی من راح لیس بعالم	بصیر بما یاقی و لا متعلّم
العلم النفس نیث انت ذخره	من یدرس العلم لم یدرس مفاخره
اقبل علی العلم و استقبل مقاصده	فاول العلم اقبال و آخره
فان اقبال مدام و غدا یم علمست	وان خیر کزوست شرع قائم علمست
وان خاصیت نغو و مکرم که بدان	مما زشدان ز کهایم علمست
و شرف فضیلت علم و انکد بیانده وارد اولن نصوص کتاب عظیم	

و احادیث و آمانت نبی کریم و کلمات علماء کبار و حکماء بزرگوار اول
 مرتبه و کلامی که طی کتب و رسایده حصری ممکن اوله و فضیلت شجاعی طرف
 افراطی تهور در که اقدام و هجوم ایست معقول و در باب عقل سلیم قنده مقبول
 اولین امور اقدام و افتخار اید و ب نفسی که انفس جوامر کارخانه
 مبدع البدایع در یا اعضا و قواسم که و آب مطلقدن تحف و ودایع
 بیوده و بی موقع تلف ضایع ایستکه مؤدی اولمقدر و طرف تویطی
 جبن در که مقتضای عقل سلیم و زره خوف جایز اولین مواضعه
 خوف مبلع و جبن و خرج بی محل و ناموقع اطهار ایتمکدر و فضیلت
 عفتک طرف افراطی فجور و شتره در که تناول مشتهیات فانیه و استعمال
 لذایذ حسیه ده حد اعتدال تجاوز اید و ب شرعا و عقلا جائز اولین
 مرتبه لره تعدی ایتمکدر و طرف تویطی خود در که شرع و عقل اناحت و
 رخصت و یرد و کی لذایذ و مشتهیات دن بالکلیه اعراض اید و ب یا ضرر
 بدن و قوی یا انقطاع نسل و عقبه مؤدی اولمقدر و فضیلت عدالت
 طرف افراطی ظلم در که آخر ک حقه بلا وجه شرعی تجاوز اید و ب یا عرض
 یا مال یا نفس نه اضرار ایتمکدر و طرف تویطی انظلام در که هر نه ظلم و
 و تعدی که آخردن کند و حقنه واقع اولور استیقا و قبول اید و
 مرکب نفس و دنات تمت سببی علیه بوسفالت و فرو تنگی اختیار اید
 و بعضی عدالت یکی طرفی دخی جور در دیدلیر زیرا بری سی که ظلم در
 نفس جور در و انظلام آخره جور در و نته کم عدالت جمیع کالات

جامع اولدوغی کبی ظلم جمله تقایص جامع در و ایستکوندر که بعضی شایع جمله
 حواجه عبدالله انصاری دیدلیر که هر نه که ازار اولیه کنه اولما زیت
 مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت با غیر این کناهیست
 اما بعضی ملاحد بو کلام حقیقت معناسنه و اصل اولیوطن ایدر که
 شخص آخوه جور و ظلم اولمجبی کند و حقندن هر نه ایدر سه جائز در دیو
 ترک عبادات و بعضی معاصی یا اقدام ایستکون بو تنگ ظاهر ایدر عمل ایدلیر **نظم**
 کافری را پیشه گیر دانش اندر کعبه زن خادم میخانه باش و مردم آزاری کن
 اما غلط صریح در هر نه که شریعت مطهره ده محرم اوله اول ظلم در نیست
 یا غیری به دخی معلوم اوله که ظلم غالباً غنی دن صادر اولور که صاحب
 احوال و املاک در و انظلام غالباً فقیر دن واقع اولور اما عدالت عا
 یمین غالباً فقر و غنا ده متوسط اولور چون اجناس فضایلک طرفینی که
 افراط و تویطی در ردیلت اید و کی ظاهر اوله کذک انواع فضایلک
 اجناس مزبوره تحتند مندر جلدر در هر بری حد اعتدالدر و طرفینه
 افراط و تویطی در ردیلت در اما جائز بلکه و اقدر ردیلت اولن
 اطراف مذکوره نک بعضی نه بعضی لغاتده اسم معین وضع اولن اولیه
 اما چون معنی متصور و متمیز اوله تنگنای عبارتدن عبور ایستکون جائز
 زیرا که حتی و حل عبارات و الفاظ ابتکار افکار و اعراض منصفه عرض
 و ظهور ده جلوه کرایتمکچون موضوع در چون منظر فکر و نظر و
 در بجه حدس و قیاسدن چهره غوانی معانی مشاهده اولن

استعاره لباس عبارت است از اینکه احتیاج قلمز و عاقل لیبیه اول معای
 استخراج قلمن مکن در و بر طایفه معاونت و را بخره مطا
 همچون بر قاج مثال ایرادیده لوم که حقیقت حال ذکر ایند بکر مواعده
 حل و باهر اولی ذکر اولین مواعده داخی قیاس علیه ظاهر
 اوله مثلا فضیلت حکمت تحتند مندرج اولن انواع فضایی یدی
 حصر ایدوب ذکا و سرعت فهم و صفای ذهن و سهولت تعلم و
 حسن تعقل و تحفظ و تذکر در دیدک پس کله لوم ذکا به که فضیلت
 و وسط در انک جانب افراطی خبث در و جانب تفریطی بلاد
 و بلاد مراد خلقی اولن دکلدر بلکه سوا اختیار و تعطیل و قتل
 اولندر و طبیعتده مجبول توهم اولن بلاد تکرار و مر اوله
 تعلم و مدارسه اید من دفع اولور و ذکا و غیری و فطرت حب
 طول ترک و عدم استعمال قوت عاقله بسی اید منطقی منتفی اولور **نظم**

ای بسا تیر طبع کا هل کوش	که شد از کار کا هلی سفال فروش
وی بسا کور دل کر تقسیم	گشت اقصی القضا هفت اقلیم

اما سرعت فهم اولدنی وسط و حد اعتدالدر جانب افراطی سرعت بخل در که
 حکام و قضایا تام انهام اولدین بلکه فی الجمله معان و فی الحال
 منطق و مغله خطای حکم و جهل تصویره مؤدی اولور و جانب تفریطی
 حد دن زیاده بطوفهم و تا خوراک در و صفای ذهن دخی وسط و
 اعتدالدر افراطی حد دن زیاده التهاب المعان در که مثبت مطلوبه

مانع اولور و تفریطی ظلمت در که نفی حاده حادث و استخراج نیاید
 تا خور باحث اولور سهولت تعلیم دخی وسط در افراطی تعلیم
 زیاده سرعت و مباهات ایتکدر که صور علمیه که معلم القا ایدر ثبت ایتکه
 مجال قونر و تفریطی تعصب در که تعذر تعلیم مؤدی اولور حسن تعقل دخی
 وسط در افراطی فکر و تعقل لازم و لایق اولین مواعده صرف در
 تفریطی تام تعقل مطلوب بدن فکری قاصر و لمقدر و تحفظ دخی وسط
 افراطی حفظی لازم بل مستحسن اولین سنه لری حفظ ایتکدر اشعار
 مجون و هجا و فقر مسافرو هنریات و اسرار و حکایاتی طائل کبی
 حفظی مستحسن اولن سنه لردن تکامل و لنوب استنبات صور نافعه دن
 عاری و لمقدر تذکر دخی وسط در افراطی سرعت احضار غیر لازم بچون
 تضییع اوقا و تضعیف آلات ایتکدر و تفریطی مراعاتی واجب
 مستحسن اولن سنه لری ترک و ایهال و عدم استعمال منس ایتکدر
 و سائر اجناس فضائل بونسق اوزره قیاس اعتبار اولنه و دخی معلوم
 اولسون که بعضی ذایلک اسم معینی اولور مشهور و قاطع که کم حیالک
 تفریطی در و و خرق کبی کم افراطی در و اسراف کبی کم سخا نک افراطی در
 و بخل کبی کم تفریطی در و تکبر کبی کم تواضع کبی تفریطی و تذلل کبی کم
 افراطی در و کاه اولور که اکا اسم معین وضع اولنمش اولور اما معین
 و مابیت معلوم اولی و لیبی مقصود حاصل و کفایت و اصل اولور و الله تعالی
 الهادی و دخی معلوم اولسون که کاه اولور که فضیلت اولن سنه

بر امر وجودی به اضافت اول نور. بوقدر چه انک اطراف فی فرق اولیو.
 ردیلت اید و کی بکن شکل اولور. زیرا اول امر وجودی که فضیلت
 اکا اضافت فضیلت اولندی. نه قدر زیاده اولسه فضیلت دنی
 زیاده ظن اول نور. حال آنکه ایلد کلد. بکن اول امر وجودی حدون
 زیاده اولمغه فضیلت ردیلت مبدل اولور. اما تویطی طرفک فرقی
 ظاهر. و ردیلت اولدوغی غایت روشن و باهر. اولور. زیرا عدک
 وجودون فرقی ظاهر و تفاوتی جاش در. و بکن منافی شجاعت و
 سخا و تدکم فضیلت و امر وجودی کلد. پس تهور و اسراف کم افرا کلد
 ردیلت در فضیلت ظن اول نور. نه کم اکثر ناس کم حکمت علییه دن
 عاقلدر در جمال سرفینی کمال سخا و تکه توصیف. و او باش متهور
 نهایت شجاعت تعریف. ایدر لر. اما جن و بخلدن هیچ بر مرتبه شجاعت
 و سخا و ته الحاق ایدر لر. اگر فضیلت امر عدی به اضافت اولور سه امر
 بر عکس اولوب. تویطی فرق اولمق مشکل. اما افراطی ظاهر اولور. مثلاً
 تواضعدر که عدم کبره اضافت فضیلت اولور. و تویطی که تذلل در
 تواضعدن فرقی عیدر. حتی بعضی ناس کدای ذیلی. متواضع جلبدن
 فرقی ایدر. زیرا عدم کبرانده دنی ارتوق در. پس فضیلت دخی
 زیاده ظن اول نور. بودر شرح فضایل علی الاجمال و بواسطه فدن
 امراض نفانی که عارض اولور انشاء الله تعالی علامتکری و علاجی ایلد
 ذکر و بیان اولسه کرک **باب رابع فضیلت مشبه اولین ذایلک**

۵۷
تمیزین در چون اجناس فضایل انواع مندرجه سیده مذکور. و اجناس ذایل
 اصناف متنوعه سیده مسطور. اولک. حالا اول بیانه شروع ایدر و در
 بعضی ذایل وارد در که فضایل مشبه در. نه کم عن قریب شارت اول نور
 و پنجه بی بصیرت و وار در که بازار جواهر فضایل کم بفصاحت فائض معیار
 اولد قمری سبدن زر خالص تیره دن فرق و تمیز. و خرمهره کوهر
 فاخون کشف و تشخیص ایدر لر. و رذایل فضایل و اذالی اخلاقی احسن
 شمایل ظن ایدر لر. بن علیه صاحب حکمت علییه به لازم در که دقایق
 اخلاقه واقف. و خفایای غیوب عالمه عارف. اولوب فضیلت
 ردیلتدن فرق دقیق ایکنده خرده دان. و معایب منافی قیدن تشخیص
 عمیق قلمقه موی شکاف اوله **بیت** هزار نکته باریکتر ز موی انباشت
 نه هر که سر برتر اشد قلندری داند **اما فضیلت حکمت** انک مشابهی اولد که
 بعضی ناس مبادی علوم عقلیه. و مصطلکی فنون حقیقه. ده افواه ناس
 بطون صحایفندن فی بحله اخذ و تلقف. و بعضی مناقشات و اجهیه ایلد
 موضوعات علمیه دخل و تصرف. ایدوب مجالس و محافله تغزیر و تذکر
 ایدر لر. صدق فراستدن غریب. و نور کیا ستدن بی نصیب. اولور
 استخوان بدیع و تعجب غریب ایدوب فلان کس عقل نهاد. و طبع و قفا
 ایلد تمیزین. و معارف بی حساب. و مسائل نکات من کلان بابه متبحر
 و متعین. در دیر لر. حال آنکه محکمدر که شخص مذکور مسائل علوم حقیقه دن
 بر مسئله نک حق تحقیقنه و اصل. و اطمینان قلب و نبات یقین که

علم و معرفت آذن جبار تدر بر مطلبیده اکا حاصل اولمش اولوب خلاصه
 فضیلتی تحقیقات اکابر ابراد تشکیک و نقاوه معرفتی مبانی حقایق
 بازوی تمویه و بلیسکه تفکیک ایتمک اوله پس تحقیق علما و تدقیق فضلاء
 تشبیهی همان قیود حرکاتند افعال انسانه محاکات و طوطی نغایتند
 اقوال و نطق آدمی به مدائنات ایتمه سی کی در **نظم** پس طفل که آرزو ترازو و زکند
 نارنج ازان کند که ترازو کند ز پوست کیرم که مار چوپ بود تن بشبه مار
 کومره بگردشمن و کوز هر مهر دوست **نثر** چون فضیلت حکمت از نفسانی
 و آثار و نیایحی حس حواسدن مسترونهانی در پس کثر ناسن بوباده
 تفرقه دن عاجز و تمیزه نفاقد در اول سبیدن در که زمانه ده اولن
 شرکای علم و درس اکثری لباس کمالات و فضایلدن عاری و بهلاس
 جهالات و رذایله متواری لردر نه بهای منتکری و ج سمای معارفه
 طائر و نه منطقه نظمکری دائره حکمت و ذات اکثری فضیلتده دائره
 اما چون دوش بی موشکرن قطعی شام و صوف لا جور دفا مدع جبهه
 و فضل و بلاغدن تنی اولن فرق سنگ انجماد لرنج حرثای و قدما ی
 عامه لردن قبه لر وارد در و دقایق مذلت ملائمت ابواب ارایه عارفه
 و هر شام و سحرده پشت اسب استرده صدور و رزاستان لرنده
 و اقلدر در لاجرم مناصب علیه علمیه به واصل و غایت رغبت
 وجود کم نمود لرنه حاصل اولمش در و الی الله المشتک و المنوع **اما**
فضیلت عفته مشبه اولن فضیلت ارباب خلاصه ملتبس و اعمال

بیت اولم علم و معرفت آذن جبار تدر بر مطلبیده اکا حاصل اولمش اولوب خلاصه

ردیه ایله مراتب زنا و عبادی ملتبس اولن طائفه نک فعلی کی که اکثر مشتهیات
 نفس و مستلذات طبعدن احتراز و اجتناب ایدر لر تاکه ورع و زهد یله مشهور
 و خلق آرا سنده ولایت و کرامت ایله مذکور اولوب بوفعاله اکابر ابراد
 و اعظم سلاطین و وزرا و خواجین صاحب اعتبار و خواجکان سر پادار
 قشده نافذ القول و مقبول الشفاعه اولوب زو آید اوقاف و جوی
 اطراف دن علوفات و افرو و فتوحات ندور و صدقات اغنیادن احوال
 مستکاره به ملک اولوب بدنگری ریاضت صوریدن لاغر اما نفس آواره
 اعتبار نام و دستبوس عوام ایله فربه و سمیع عند الله
 غادر و خائن عند الناس نفعه و امین اولور لر **مشهور**

عبادت با خلاص نیت نکوست	و کمر نه چه آید ز بی مغر نوبست
چه ز تار مغ در میان و جود	اگر خوش از بهر بندار خلق
اگر نفقه اندوده باشد نخاس	توان خرج کردن بر ناسخاس
زراند و دکانر با تش برند	بدید آید آنکه که مس باز رند

و بعضی دخی اولور که اهل روستا و اغریه غلبه به معتاد اولغده تناول اطعمه
 لذتده دن امساک و بعضی تکثیر مال و توفیر اسباب چون ارض غنیه و اقل
 اقواته اکتفا ایدوب زهد و باریلق ایهام ایدر لر و قناعت و
 عفت اقام قنور لر بو طائفه دخی فضیلت و عفتدن عاری و طبل
 و کند و لر عقیف اکلند فکری فاسد و باطل **در اما فضیلت سخا**
 اولدر که بعضی سفها و ارباب فسق اول سبیدن که هنوز قلت مال چمنه

مبتلا اولمش در و تحصیل قوت نفس و عیال چون ذروه آلامه اعتدال قلمند
بلکه میراث خواره بکدن مال موفور یا مناصب ظلمه و مکاسقندن
خرینه مکشور البته کیر مشدر پس واجب بر لره اتفاق و صرف
و عقلا و نقل مستحسن و لمین مواضع ایشار و بذل ایدر کم خرد لری
آنی جواد و سخی و صدر مروده انی عدا ایدر لر حاشا که انکرده سخا
فضیلتندن بجه و و اکثرین مروت آهنتدن کار و دودمه
اوله حکما و مشدر در که جمع مال کوه بلند او ستنه سنگ جرقم کبی
و خرجی سنگ ثقیلی کوه بلند دن اشعه بر قق کبه در ظاهر
که سنگ ابنوه قلعه کوه قواس جمع کرو هله و اصل اولور
اما اول سنگ اسفله قوت طفل خورد سال ایل و اصل اولور **قطعه**

آسیا سنگ ده هزار من	بد و مرد از کر بگرداند
لیک از زیر برز بر بردن	بهار آد میش نتوانند

و مالک و جوه معاش و اسباب استعاشده مدخلی تام اید و کی ظاهر
و غاشدر و پنجه کمینه بی مال اولق سیب ایل نه کمال قلور
و پنجه کمینه فوق محنتی ایل کفر نکبسته و اصل اولور **بیت**
در ابجر به معلوم شد در آخر حال که قدر مرد بعلست و قدر علم عال
و مالی و جوه جمیده و مکاسب حسنه دن جمع ایتیک متعذر در و حلال
صرف قوت قناعت دائره سندن ارتق نادری بلکه متعذر در
الحلال یقظ و المرام سیل پس صرفنده سخاوت ممدوح اما اسراف

مذموم و مقبوح در و حقیقتده سخی اولدر که بذل لادن غرض کند و
فضیلت سخی و قی حال و نفسی رذیلت بچندن طاهر قلوب **ملاحظه**
اغراض دنیویه ایله مخلوط و مطالبه اغراض دنییه ایله مربوط اولیه
اما فضیلت شجاعه مشبه اولن شوال کسنه لردر که فضیلت شجاعت
مقصود لری کومر نفس فضیلت شجاعت عتله حالی و نقیصه جن و تقویر
حالی قلمق اولیه بلکه محاکمه اقدام و مخاوفه القای نفسدن مراد
تحصیل مال و حطام و تکثیر علوفه و ترقی منصب و مقام یا او باش و نود
اره سنده تحصیل شهرت و نام در و چوق واقع اولور که بعض
اراذل و لئام نیتل مال حرام ایتیم چون قطع طریق مسلمین و خب مسا
و اغنام و نقب جذران و هجوم بیوت و حرم اهل اسلام ایتیم که انواع
مخاوف و محاکمه اقدام ایدر لر و اتفاق بعض شخته شجر الله گرفتار
اولی حق رفقا سین بیان ایتیم چون انواع ابرام و تغذیب و ایلام
اولن صبر و تحمل مالا کلام ایدوب بدن و روحنی بذل و اول
ملاحظه عینی اظهار و اعلام ایتیم که کند و یه فضیلت و هنر نام تجمل ایدر
بیهات بیهات که بواشر اردن بوی شجاعت و اصل مشام اوله
بلکه شجاعت اول کسنه ده اولور که اقدام و اهتمامی موجب عقل او
جاری و مطلب و مرآمی اقیام مضایقندن کسب ثواب و غیر اوق
جهت ساری اولوب کومر نفسی علیه علیه شجاعت مزین و محلی
و مرتبه سعادت ذاتنی عند الله تعالی معین و معنی قلمق اوله

اما افعال سبع شیر و پندک و بیر و نهنگ کبی هر چند مشابه فعل دیر
 اما جنس شجاعته داخل و جای گیر دکلدر زیرا غلبه قوت جسم و احکام
 آتیه و ثوقی او مغله اقدام ایدر و باجملة اقدامی طبیعی در مقتضای فکر
 صواب و برای تحصیل فضیلت و ثواب دکلدر و ایضا غالباً کند و به
 مغلوب مطلق و آلا نه کند و به مناسبت مقام و منی اولین حیوانه جنگ
 و اندر تغلب ایدر آنک مثالی اولدر که بر کس نه تمام سلاح و قوی میکل
 اولوب بر ضعیف الجثه و بی سلاح و عاری اولن کس نه ایله جنگ و اکا
 تغلب ایشیک قصد ایدر بوش شرط شجاعت و سلوب فضیلت دکلدر
 پس شجاع حقیقی اول کس نه در که افعال شجاعت آندن اقتضای عقل صریح
 و استدعای فکر صحیح ایله صادر اوله و صفت شجاعته در عوضی متقابل
 دنیه و دنیویه اولوب بلکه مقصودی جوهر و حنه فضیلت شجاعتی
 حاصل و در ذلت جن و تهوری زایل قلمی اوله بومقوله کس نه نک
 امر بچندن احترازی انقطاع مدت عمر و ثبات و انظار رشته
 جیاتن ارتوق اولور و آنک قنده موت جمیل جیات دیمه دن
 افضل و نام نیک و حسن ثنا و زرینه قتل اولنمه سی دانات و فضائل
 عیش ایشیدن ارجح و اکمل اولور نه کم بعضی بنگا امر آری عرب بپشدر **قطعه**

و نحن اناس لا نوسط بيننا	لنا القدر دون العالمين والبقر
هون علينا في المعاني	ومن خطب الحناء لم يغله مهر

اگر چه لذت فضیلت شجاعت ابتدا شده بیم خروج و خوف قتل محلو

اولین محسوس مذاق شجاع و معلوم در اک شیران پیشه جنگ و نزاع
 اولمق جانرذر اما آفرنده لذات و منافع دنیوی و اخروی و شهید
 طفو و ابتهاج صبور و معنوی سی مذاق جان و دمان جنانه چاشنی
 لذت جاودان و پرورد **نظم** چون شهید عشق در دینی و عقبی سرخ است
 خوش دمی باشد که مار کشته زن میدان برند **نثر** خصوصاً که بذل نفس و
 ایشار روحی حمایت دین متین و وقایت شرع سید المرسلین چون
 اولمش اوله نه کم کلام مخیر نظام حقایق الهام رب الانام آندن
 انبا و اعلام ایدر و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل حيا
 عند ربهم يرزقون و احادیث صحاح و حسان که نادی نوع انسان
 حضرت رسالت عنوان جنابندن فضل شجاعت و مدح شجاعته
 واردا اولمش در کعدو الحصى بی حد و احصا در جمله دن بری بودر که
 ان الله يحب الشجاعة و لو علی قل حیه و عاقل اریب و موثمنه لبیبه
 مخفی دکلدر که فرار البته موجب بقا و حیات و تحمل قرار بر هر حال
 مؤدی فنا و ممات دکلدر و انسانه اجل مستی و وعده مقدره دن
 تقدم و تاخر متنع در شایده که فرار موجب هلاک و تلف و ثبات و قرار
 موجب شرف اوله **نظم** و اذا اتاك من الامور مقتدر
 و فررت منه فتخو فتوجه **نثر** و معاویه دن روایت اولور که جنگ
 صفینده پای غریبی رکاب فراره قومش شاعک بو **نظم** خایمه کلدی **نظم**

ابن لی همتی و ابی بکائی	واخذ الحمد باليمن الریح
-------------------------	-------------------------

اقول لها اذا جنات و جاشت مکانک تجدی و تشریحی

بس مضمون شعر بکامل و تقسیمی صبر و قرار و امر و حامل قدم
بجدا الله و رطه انحرام و انعدام خلاص و لوب اول صبر بی ایله
بالاخره خلافت طفر بولدم ترجمه ابیات بود که بنم تمام و جنگده
بر او لدو غم و دخی مدح و نیای آغری بایله صتون الدو غم بنی
قوما دی که قرار ایدم چن نفس جنگده اضطراب ایله کادیرین که
صبر ایله مکانکده قرار قل یا طفر بولوب محمود اوله سین یا هلاک اولوب
استراحت بولوب سین و برقاج کون بقای ناپایدار که آخری بین
ترک دار غدار در میسر دخی اولسه عار و شار و جین و فرار میدان
کار زاریله کاری زار و توبیخ و تفریع اقران و امثالله مجالس و محافل
و تنگ و پریشان روزگار اوله سی مقرر در بس ایران بیستیری
و شیران معمر که دیری اولنره لایق اولدر که وقایه صبر و توکل و سرو
تنه مغر و جوش قله و زخم تیغ و تیری طفر و نیک نامیلق ایوانه
در روزن بیل و دایم زبان اقدام و ایتمایله بویستی نشا و قله که بیت

بی زخم تیغ عشق ز عالم می رویم بیرون شدن ز محو که بی زخم عار است

واجل مقدر مغیر اولدوغین تمام بملیک و قصایه رضا و توکلده توکل
قلق صفت شجاعت و فضیلت بحدایق تحصیلنده اصل عظیم در
و سپر حشمت انهار شجاعت سرو بوستان ولایت و کرامت اسد
الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

حرب صغیر صغیرین اره سنده برهنه سروتن بی مغر و جوش
بویان و زبان شجاعت بیانی بوبیته کوبان اولوردی که بیت

فی ای یومی من الموت افر	ایوم لم یقدر ایوم قدر
-------------------------	-----------------------

ازمک خدر کردن و روز ریوت	روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد و کوشش نکند شو	روزی که قضا بنود برهنه سر است

و جهاندار لبق زمانه مالک و شهر یار لبق طریقه سالک اولنره
دخی واجب لازم در که ارباب شجاعت و اقدام اولنره تربیت
و تقویت اعتنا و اهتمام تام بیوره لر و رعایت و عنایتترین
و قایع و مهاکنده اقدام و افعی می ظاهر اولنره بندول و اسباب
معاشکین حیاتلرنده و معاش اولاد و ایاتلرین و فاکلرین صکره مر
میتا قله لر و مهمت ایده لر که جمله عسکره یار رؤسا و سردار اولنره صفت
شجاعتکده موسوم و بنجه کوه اقدام و نیا ایله معروف معلوم اولنر کسینه لر

سپه را نکهبا فی شهر یار	به از جنگ در حلقه کارزار
دلاور که باری تهور نمود	بنیاید بمقدارش اندر فرود
که بار دیگر دل خد بر هلاک	ندارد ز بیکار باخ و پاک

بس تقریرات سابقه دن ظاهر اولدی که آدمی مجر د اقدام خا و ف
و افتخام مهالک ایتمکله فضیلت و شجاعت مالک اولنره و اول کسینه لر
که مثلاً زلال ناله و صواغق نازله دن باک ایتمیوب و دخول اسوب
موج در بای بنوه و صعود سنوایق بی مساک دره و کوه ایتمکده

نفس نفسی بی موجب محل تلف و معرض هلاک است که اولی و بوندن مقصود است
 کند و لره بها در دکلدر دیو تو تم اولی نفی است و کند و لره امنای سنها
 سن بوفعله قادر دکل بین دید و کین رد است و اولی و لور یا خود طعی
 غنیمت و مال کثیر و اخراج کودک و کثیر و اسیر اولی و دخی بونک است
 اغراض دینه و اعراض دنیوی اولی و لور انرا و یه و ان رحمتی
 فایده یه نازل و زاویه فضیلت شجاعیدن بعید بر اصل در
 و بوندن دخی دور و کوچه سعادتدن ابدان مجبور بر طائفه در که
 کند و لره غم زوآل و جاه و یا الم طعن دشمن بدخواه و سبب ایل
 قتل و صلب و فضیلت شجاعت و خاصه عقل کند و لره دخی و
 سلب ایدر لره و بوطائفه جنبه غایت جن و خوف مرضه مبتلا
 اولی و لره ظاهر در زیر اشجاع اولی شد اید آلامه متحمل و صابر در
 بوندن شویله تو تم کاذب ایدر لره مبتلا اولی و لره قلمی المدن متولد خلاص
 بولدر غایت جمللرندن بنجر لره در که اشد آلامه مبتلا و آفج حقه معارن
 اولی و لره کر که عصمت الله تعالی من سو قضا و عاملنا بلطفه و عطائه
اما فضیلت عدالت شبیه اولی و لره فضیلت عفته مذکور اولی و لره قریب
 زیر بعضی باب سمع و ریای که حقیقت عدالتدن بی نصیب لره در کند و لره
 طریقه از باب عدالت و صلاح و زری و لیس اهل تقوی و فلاح ده
 نایش و عبادات ریایی و ریاضات خود نمایی اید کند و لره افواه
 عوامه سنایش ایدر لره و حقیقت عدالت قوای نفسانی

و عدالت

اعتدال اوزره مضبوط و اوضاع و حركات خلوة و جلوت بحسب عقل
 و شرع اوزره اولی و لره مضبوط در ظاهر باطنه موافق و خلوة باطنه مطابق
 اولی و لره اعتدال کو ستر دو کی اعتدال و سعادت اکل و دخی شقاوت اولی و لره **سبب**
 عبادت با خلاص نیت نکوست و کونه چه آید ز بی مغرور است
 چون اجناس اربعه فضایل بحسب الصورة مقارن و بحسب المعنی بیان اولی
 رذایل شرح و بیان اولی و فضایل مزبوره دن فرقلری عیان قلند
 پس انواع و اصناف فضایل رذایل مشابه سی جوق و ادر در که فرقی
 تدقیق نظره محتاج در اندر دخی مذکوره قیاس اعتبار اولی و لره رذایل
 فضایل دن اعمال فکر و و تیکه فرق و تمیز اولی و **باب خامس فضیلت**
عدالت بیاننده در معلوم اولی و لره عدالت اشرف فضایل و اعلا
 خصایل در زیر عدالت مساواتدن عبارتدر و مساوات که برابر
 حقیقتده بر شئی بر شئی ایل یا کمیتده یا کیفیتده یا صفة اخوی ده متحد و مقدر
 پس مرجع تساوی وحدت اولی و وحدت اشرف صفات و احوال
 حالاتدر زیر اصل واحد رجوع در او بتدر و حضرت واحد حقیقی اتصال
 و قریبدر هر وحدت که میان کثرات عالم ده حال در واحد حقیقی جل
 شانه وحدتدن پرتو و ظلدر نته کم هر وجود کم میا کل ممکنات اوزره
 لامع در وجود حقیقی تک پرتوی اکا راجع در و نسبت لیه یچنده نسبت
 مساواتدن اشرف نسبت یو قدر نته کم علم موسیقی ده بیان اولی و لره
 پس فضیلت عدالتدن اشرف فضیلت یو قدر و بود اخی علم اخلا

مبین در • و بمقامه اسرار و اشارات جو قدر • اما چون بزرگو کتابده
اکثر خلقت افهامنه تقرب • و شرط اختصار و توضیح آورده ترتیب
ایتمی الزام ایلدک • لاجرم بوقدر ربط و تحریر علیه کتفا ایتدک • و چون
مرا تله تنبیه اولندی که عدالت وسط در • و هر سینه که وسطدن زایل
و بر جانبیه مایل • اوله اکا اسم عدالت اطلاق غلط در • پس وسط که عدالت
نه نشسته در بلنک کرک • و طرف اولوب عدالتدن بیرون اولن دخی نه
اید و کی معلوم اولق کرک که آنی دخی عدالت رده • و باب جور و جنی سده
ایتدک ممکن اوله • پس معلوم اولسون که حکما قنده عدالت اوج نشسته
اولور • بری سی قسمت اموال و کرامتده اولور یعنی یکی شخصه بر مقدار
مال یا کرامت و مرتبه تقسیم اولنسه عدالت کرک • یعنی وسط که اعتدالدر
معلوم و مرعی اولوب آندن بر جانبیه خطی و تعدی ایتدک کرک • ایکنجی
معاملات و معاوضات در بیع و شرا و اجاره و رهن کبی • اوچونجی سی
تأدیه متعلق حدود و سیاسات و قصاصات و تعزیرات در
و هر برنده تناسب رعایت اولتی عدالت حاصل اولور • مثلا بر شخص
آخوه حیف و تعدی ایلسه اکا دخی انک مثلی اولتی کرک که تناسب اولوب
عدالت اولمش اوله • پس مرتبه وسط و عدالت که هیچ احده حیف
اولیه معلوم اولق کرک • و بومرتبه به میزان الله تعالی الارض دیرلر
اما بومرتبه به وقوف و هر ماده ده مرتبه وسط نه اید و کین نظر عقلدر
بلک غایت صعوبتن اولغین حق قبل و علا رحمة للعباد • و حمایه للبلد

بر میزان انزال و ارسال ایتدی • و اول شریعت مطهره و ناموس الهی در
و بومیزان ادل • و معیار احوال در • و بوندن صکره میزان ثانی حاکم
نافذ القول در • و اکا احتیاج اول جهشتدن در که نوع انسان مدنی
بالتبع در • طبیعی مقتضی در که معاسی انبای نوعیه اختلاط و معاشرت
و بعضی افرادی امورش بعضنه اعانت و مظاهرت • ایتیمینجه محل و کمال
اولر • بخلاف حیوانات غم که آنلرک تمدن و اجتماع و تعاونه معاشرندن
احتیاج جبری بوقدر • زیرا عدالتی غالباً بسیط در جمع و ترکیب • و طبع
و ترتیبه • موقوف دکلدر • و لیسری شعور و ریش و بر و صوف در که
کند و سی ایلد بلیه مخلوقدر • و سلاح و سایر لوازمی دخی بایکند و سیله
مخلوق یا الهام الهی ایلد کند و لریته حاصل و کسب و تحصیل محتاج دکلدر •
نته کم مقدمه ده دخی اشارت سبقت ایلد • اما انسان لطافت مزاج
اولد و عیون اغدیة بسیطه ایلد تعیشی نامکن و اغدیة لطیفه که طبع و تربیت
و ترتیبله اولور محتاج در • و لیس و سلاح و سایر امور معاشی جمله صنایع
صناعت و تدبیره موقوف و سعی و عمل و اعمال فکر و رتبه محتاج در
چون جمیع لوازم انسان صناعته موقوف • و جمیع صنایع انسان
بیلوب عمل ایتدک ممکن دکل اید و کی معروف • در • پس انسان تنها
معاشرته قادر اولد و غی ظاهر در • مثلا لباسی خصوصنده حیات
و غزل و خیاطت • و نچو صنعت دخی معلومی اولق کرک و مسکنه امرند
نجارت و حدادت • و پای پوشی خصوصنده دباخت • و اسکا فلیق

و اسلحه سی امرن علی هذا القیاس در پس نوع انسانه لازم در که افراد و
 اتحاد مجتمع اولوب هر بری بر صناعت اختیار و اعمال ایدوب مثلا
 بعض خیاط و بعض خیاطه ابره ساز و بعض سوزن و سایر آلات
 ایچون معدن آهن گذار اولوب و علی هذا القیاس تعیش ایدوب
 پس ظاهر اولدی که انسان تمدن و اجتماعه محتاجش انسان مدنی
 بالطبع در دید و فکر معنایی بودر اما اجتماع دخی غالب و تقاضای
 اولمغی مقتضی در و بعضی بعضی ظلم و جورینه مؤدی در زیر اهر
 نفس شتهای طالب و مرغوب و مستلذ اعد و غنه راغب در
 پس بر نفس شتهای و اخذ ایتک قصد ایتد و کی نسبه به آخر دخی نایل اوله
 کرک و بونیل ایتد و کی شئی مرغوبه اولدنی نایل اولمق استسه کرک
 لابد بعضی بعضی دافع و قاهر و مراد و مقصودنی آندن اخذ ایتک ایچون
 ظالم و جابر اولسه کرک اولدنی بوکا مانع و مدافع و قهر و غلبه
 جانب قویدن واقع اولسه کرک پس حاکم قاهر کرک که دفع ظلم و رفع
 حیف ایلیم و دخی مابینکرن معاملات و معاوضات رضایله واقع
 اولمق کرک که غالب و قاهر منافع اولوب هر بری مقصودینه نایل
 اوله مثلا خیاط بخاره خیاطت اولدنی بوکا تجارت و علی هذا
 القیاس ایتک کرک اما بواعال و صناعتا بری برینه متساوی میدر
 یوخه متفاوت میدر تفاوتی اولدنی تقدیرجه نه مقدار در
 بیلنک لازم در مثلا بوکا بر مقدار خیاطت ایدیک اولدنی بوکا

نه قدر تجارت ایتک کرک که تساوی و تعادل اوله چون بوتساوی و تفاوت
 صناعتا رسنده بیلنک متعسر بیکه متعذر در لابد بر متوسط مقومه محتاج اولد
 و اول متوسط مقوم دینار و دریم در که انکره نقدین دخی دیرلر و
 حکما دیناره عادل متوسط دیرلر لکن بو عادل صامتدر و عادل صامت
 و اما کافی دکلدر بلکه عادل ناطق دخی کرک تا متعادلک تعادلی توسط
 دینار یله حاصل و یلیوب نفوس جامع و ابصار طامحه انک عدلنه
 منقاد و یلمق ناطق عادل تعدیل و تسویه و جانب قوی تضرع
 و جانب ضعیفه تقویه ایدیه و بو عادل که لازم در پادشاه حاکم در
 که ظلمی و جوری دفع و دست تعدی و تغلبی رفع ایدیه هر که
 ناموس اهل حکامنه تابع یا تعدیل دیناره طایع اولیمه پادشاه
 قاهرانی قوت بازوی شوکت و هیبت شمشیر سیاست ایلیمه یا
 یا مطیع و منقاد طریق عدله ساکک ایلر پس معلوم اولدی که حفظ
 عدالت ایچون خلق ارا رسنده اوج نسبه لازم ایش بری ناموس ربان
 و بری سی حاکم انسانی و بری سی دینار میرانی و حکیم یونانی اوچه
 دخی ناموس اطلاق ایدر زیرا اعتدالین ناموس سیاست دیرلر هر
 برنده سیاست معنایی وارد در و دخی حکما دیرلر که ناموس اول
 و اعظم شرع اهل در که جانب میمن خلا قدن خلقة مقتدا و تتبع علی
 الاطلا قدر و ناموس ثانی پادشاه دادگر و حاکم عدل کستر در
 و بونا موسسه لازم در که ناموس اوله اهدا و انک اتباعی ایل اهدا

ایلیه و ناموس ثالث و نیار در که ناموس ثانی نک تحت فرمانده در
و نص تنزیل حقایق تاویل ده بومعنا لره اشاره واقع اولش در
و انزلنا معهم الکتاب المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه باب
شدید و منافع للناس الایه زیرا کتاب اشارت در شریعت مطهره بیه که
ماخذی کتاب ربانی و تنزیل سبحانی در و میزان اشارت در دیناره
که اخذ و اعطاسی میرانده اولور و میزان انک تعدیلنه آلت در و
حیدر قهر بادشاه اشارت در که شمشیر برانده مالک گیر و حکم ران اولور
ناموس اوله مطیع اولین کافر و منافق در و ناموس ثانیه مطیع اولین
طاعی و عارق در و ناموس ثالثه مطیع اولین خاین و سارق در
تبیین عدالت اولاً شخصک ذاتیه و صفاتیه و قوی اعضا منته متعلق
اولور پس بر شخص عدالت صفتیه متصف اولمقدده لازم در که اولاً
کند و صفاتنده و قوی و اعضا منته عدالت رعایت ایلوب هر
قوت نه نک اچون مخلوق و هر عضو نه تحریر یکچون آفریده اولمش
انده استعمال اید و ب تغییر خلق الله قلوب عقلاً و شرعاً محترم و ممنوع
اولن مواضع استعمال اتیه و قوی جسمانی و روحانی پس جلب
رضای معبود و کسب فضیلت مقصود اولین بر لره صرف و بذل
قلیه و اگر خدم و حشم و اهل و عیالی واریه اندر ره سنده دخی
موجب شرع مطهر و عقل منور اورره عامل اولوب احکام
نوامیس الهیه و حدود و شرایع بنویه دن عدول اتیوب بلکه

تفضل و ایثار و عفو و احسان و سایر مستحبات شرع و مقبول و مرضی
اهل عقل اولن سنده لری دخی اتیان ایده و اگر بعض عباد و بلاد و فرینه
حاکم و موتی ایسه قانون شرع مطهر و اسلوب سیاست ملوک عادلله ایله
عامل اوله بومقوله کشته بودنیاده خلیفه رت العالمین و دار
آخونده ان المقطین علی منابر من نور بشارتیله اموال و کربات
قیامتدن امین اوله کرک و عرصه زبان و ساحت عالم اگر بونک
کبی صاحب سعادتک زیر لو آسوده آسوده اوله آثار و برکات
انسان و حیوان و حوث و نسل و اقوات و ارزاقده ظاهر و باهر و
کرک نته کم روایت اولنور که اکاسره دن بعضک خزینه سنده
بر کیکه کندم بولندی هر دانه خرم مقدار تن کیه اوزرنش نیش
که شول زمانده که پادشاهلرک عدلی بر کمال و روی زمین آثار
عدل و دادندن مال مالک ایک برکات اقوات و ارزاقده بدیدار
و جبه کندم جسمده بومقدار ایک اگر نعوذ بالله تعا بعض حکام و
ولات احکام مراسم اشفاق و مکارم اخلاقده موسوم و صفیه
ضمیرینه نقش فضیلت و کارنامه عدالت مرسوم اولیو بلکه
نهاد بدشستی اخذ و غضب اموال محرمه اوزره مجبول و دل و دست
جور بنیاد و جفا پیاسی راق و دماء نایق و اذای مطلوبان مطلق
اوزرنه مبطور اوله اکل و شربی بومثوال اوله که بیت خورد آب از نم
چشم تیمان مسوه باغش چکد خون دل بسوه زمان از مرغ برایش

جبروت و کبریا شدن کوشش مومنی مواعظ علما و نصایح حکام و کنز
 و اذای قبل از آنکه الله اخذته العزة بالانتم فحسب جهنم آیه کریمه سی و عیدینه
 منظر اوله بونکر کبی حکما و امر اردو و مطر و دافاضل خلفا و سلاطین
 و فی الحقیقه اخوان ابالسه و جلسای شیاطین در چون ضمیمه لرزنده
 رحم رعیت نابدید در پس روز جزا ده رحمت رحمان بونکر دن بعید
 که من لایکرم لایکرم چون بونکر کبی حکم ادبار شقا و تکه داغ دار
 و حلیه فضیلت سعادت حقیقی دن عاقل پس بونکر مثاله صاحب
 سعادت و یک فی الحقیقه فاسد و باطل در و بنجه سعادت اولور که
 بش او نیل مرادات فائیه دنیای دینه دن بخره مند و آمال و آمان
 ناپایدار در غدار که تیه آلام و شداید دن خالی دکلدر فیروز و ارمند
 آخر زار و خرن بل طرید و لعین بی خیل و خرگاه دور از حشم و
 سپاه جاه و حشمت امارت و حکومتدن معزول ماصدق آیه کریمه
 و نرنه ما نقول و یا یئنا فردا مقید و مغول درگاه رب العالمین
 و دیوان احکام الحاکمین و ارکه کرک و انکار مفید و شناده احتیاج
 اولیوب جزای عمل و پاداش افعالین کورس کرک کند و سی صورت
 مور محقر ده محشور و اطراف و جوانی ظلمات ظلمدن شب بکور
 اولوب ملائکه عذاب پنجه سینه بر موجب خذوه فقلوه تم الحیم صلوة
 گرفتار و مجبوس و نسیم رحمت رحماندن که اهل عدل و داد و حرکت
 عباد اولنره موعود در ناامید و مایوس قلعه کرک اعاد آیه

۶۶
 تعالی من یاسه و نغمه و ادخلنا الجنة بغير عذاب سابق برحمته
باب دس قسم فضیلتک بیانده در معکم اول ارسطاطالیس
 عدالتی اوج قسمه تقسیم و هر قسمی بو و جمله تعریف و تعلیم ایله
 که بری سی اولدر که ادای عبودیت حق حل و علما ایتیم چون اول
 اول کریم رهنما که بی سابقه استحقاق هر موجود ک قاضیه مناسب
 وجودیله مزین و معالی و انعام نعم بی حد و حصری ایله شواکل میال
 ممکنات مشرف و محلی ایلدی مستوجب در که ادای حق عبودیتند
 دایم و درگاه خدمت و بارگاه شکر نموده قایم اوله پس و عدا
 مقتضی در که عبد کند و ایله مالک رقی اره سنده اولن هر حق طریق
 افضل و نفع اکل اوزره مسوک و قراضه وجودین کوزره اخل
 و ریاضت و پوئه مجاهده عبودیتده ذایب مسوک ایده
 و بوجی اول حقوقدن در که هر مکلفک ذمتنه واجب و عهده سینه
 لازم در ایکنجی سی انبای نوعیله که معاصر لری و کوچه حیثانده
 همسایه و مجاور لری در اولن حقوقی ادا ایتمدر انقیاد سلاطین
 و امرا و تعظیم الله و علما و اداء امانات و قضاء حقوقی معاملات
 و حفظ عهد اخوان و جیران در اوچنجه سی اسلاف ضمیمه که حاکمان
 دار باقیه در لرا لرا حقوقین ادا ایتمدر قضاء دیون و تنفیذ و
 صایای اموات اخوان و آبا و اجدات و تعمیر و قاق و احکام
 ربط و خوانیق سابقین کبی خواجه نصیر حکیم مقدم و فیلسوف

معظمه. بولکلامی نقل ایندکن صکره شرح معانی. و تمهید مبانی سنده
 ایدر که. چون شرط عدالت اقتضا ایدر که معاملات و معاوضات و
 کرک دینار و درهم اخذ و اعطاسی کرک تعظیم و تکریم افاده و استفاده
 اولسون انصاف و عدالت و زره اوله. مثلا برکنه دن نعمت
 تعظیم و تکریم. یا عطا و بذل زریم. کورک مقابله سنده لازم
 که مکافات و مجازات ایدر سیم اگر خدمت بدنی و اگر خدمت بالیه
 ایله. اگر انکر یله ممکن اولر نه بذل ثنا و حمد و نشر دعا و شکر ایدر سیم
 و الحاصل قدرت حاصل. و مکن و اصل اولد قبه مجازات و مکافات
 لازم در. حتی بوطر قله مکافات دن بری سنده قدرت و اریکن تغافل
 و مکن حاصل اکیکن تهاون و تکال. ایدر سیم. سرای لوم و تقبیح
 و محمل زجر و تفریع. اولور سیم. پس منعم حقیقی و محسن علی الاطلاق
 که اولاقامت وجود و خلعت وجود یله که خیر محض و مبداء جمیع
 خیرات در مزین و محلی قلدی. نایب پایه پیمیری منظر نظر و موقوفه که
 و نیاده خیر فرزند آخونده ذر در مرقع و معالی ایلدی. ثلث و اربع
 الی ثلاثینا هی اصناف فواید احسان. و اجناس مواید انسان
 اعطای اعضای سلیمه. و افاضه قوای صحیه. و صحت عافیت جسمانی
 و ذکا و صفای قریحه روحانی. و اهل و عیال. و اسباب و اموال
 و اثاث و لباس و کتب و مرکب و ملابس و خدم و حشم کبی و الی غیر ذلک
 من النعم التي لا یکن احصاؤها. و لا یتقیم استقصاؤها که انعام

نعمه

و احسان بویز مشدر. با آنکه بزود خدمت و نیت که فی الجمله موجب استحقاق
 اوله واقع اولد طاعت و عبودیت که نوعا مقصود اهل بیت انعام اولد
 فضل خدایر که تواند شمار کرد. یا کیست آنکه شکر کی از هر ار کرد
 پس بومولای جلیل و منعم بی عدلک شکر نعمته تقصیر و تهاون
 و ادای حقوق و عبودیت سنده اهل و تکال ظلم صریح. و جور قبیح
 بوقدن قالدی که نعمته انکار. یا اثبات شکر کی ایکنه نعوذ بالله از هر
 اوله. و العجب بر سپاهی یه بر پادشاه خزینه سندن علوفه داره یا
 تیمار مقرر حاصل اولوب اسباب معاشنه کفایت ایدر کس نه اولر
 اکا و اصل اوله. مجالس و محافلده شرف خدمتی ایله مبایات و افتخار
 و مدد العزم و جاه و جلال. و قسم سر سعادتمانی ایلل و نهار طب
 اللسان اولد و غندن غیری حووب عظام و وقایع کبار. و ده بذل نفق
 و ایثار. رؤس اینکی ذمت همنه لازم و عهد و مروتنه واجب بطور
 فی الواقع ایلل ایتسه بین الانام. مستحق طعن و ملام. بلکه مستوجب عقوبت
 و ایلام. اولور فکیف منعم حقیقی و محسن مطلق که جمله موجودات
 دریای نعمت بی پایان غرق و مستغرق. در مشغول
 ستایش خداوند بخشنده را که موجود کرد از عدم ننده را
 کرا قوت و صف احسان است که او صافی ستغوث شان است
 چون معلوم اولدی که شکر و خدمت. و طاعت و عبودیت حق
 جل و علا بنده مکلف و زربنه واجب لازم در. پس طاعت و عباد

نه و جمله کرم و قاج نوع در حکماء متقدمیندن خواجہ نصیر طوسی نقل است و
 مذاہب بود که حکما در بعضی مذاہب اولدی کم نوع بشره لازم اولن
 خدمت اہلبائتہ تفکر و تدبیر در تاکہ معرفت حق تبارک و تعالیٰ احکام
 و بوجہی مرتبہ الحقیقہ و اصل اولہ و بر طائفہ دخی ذاہب اولدی کہ
 انسانہ لازم اولن خدمت همان حق جل و علانک ربوبیتہ اقرار و احسان
 و تجمیدینہ اعتراف ادوب قدرت یتدیکہ سائیش و ثنا ایلمکہ اقتضای
 ایلمک در بر طائفہ دخی ذاہب اولدی کہ بندہ یہ لازم اولن خدمت
 صلوة و صیام و خدمت میاکل و معابد و اینار صدقات و قربانین
 و بر طائفہ دخی ذاہب اولدی کہ بندہ یہ لازم اولن اولدر کہ حضرت
 حق جل و علایہ احسان ایتمکہ تقویٰ و توسل ایدہ یا کند و نفسہ احسان
 ایدہ یعنی نفسنہ ترکیہ و تطہیر و علوم و معارفہ اشراق و تنویر
 ایدہ یا غیرہ احسان ایدہ یعنی تعلیم حکمت و ارشاد و سبیل ہدایت
 و امور معاش و معادن مطاہرت و مواسات ایلیم و بر طائفہ
 دخی ذاہب اولدی کہ جملہ آدمی اوزرہ بر واجب معین یوقدر بلکه
 طبقات انسان مختلف در ہر طبقہ یہ برنشہ واجب در خواجہ
 نصیر ایدر ارسطاطلیس حکیم بونذاہبی حکما دن بیان و نقل ایلدی
 اما کند و بری سنی ترجیح و تصحیح ایلدی اما حکماء متاخرین دن نقل
 ایلدی کہ خدمت و عبادت حق جل و علایہ اوج نوع در بری سی
 بدنہ متعلق اولندر صلوة و صیام و وقوف مواقف با احترام

کسی ایکنی سی نفسہ متعلق اولندر اعتقادات صحیح و توحید و معرفت
 حق جل و علایہ و تفکر آیات فیض وجود و احسان وجود حضرت ملک معبود
 کسی اوچنخی سی خلقہ ایدہ و کی معاملات و معاوضاتہ انصاف و
 عدالت اوزرہ اولی واداء امانت و نصیحت امت و حمایت حریم
 دین و ملت و جہاد اعدای دین شریعت ایتمکہ کسی و بواقوال
 صوابہ انسیب و تحقیقہ قرب بوقولہ کہ عبادت اوج نشہ در
 اعتقاد حق و قول صحیح و عمل صالح و ہر بریک وقتی و زمانہ
 کورہ تفصیلی وارد و انبیا صلوات اللہ تعالیٰ علیہم وورثہ انبیا
 اولن رضی اللہ تعالیٰ عنہم انی بیان ایتمکدر و عامۃ خلق اوزرہ
 واجب لازم در کہ اندرہ اطاعت و انقیاد ایدہ لہ تا امر حق تعالیٰ
 محفوظ و شرعی قائم اولہ بومقامہ کلنہ خواجہ نصیر توتوری در بو
 فقیر ایدر کہ قول اخیر کہ مکلفہ واجب اولن خدمات و طاعت و اعتقاد
 صحیح و قول حق صریح و عمل بدن صالح در دیک قولی عدل و مذہب
 جزل در و علما شریعت و مشایخ طریقت کہ دین محمدی یہ
 اقتدا و شرع احمدی ایلہ اہتدا ایتمکدر بوجہ اوزرہ تقریر
 ایتمکدر کہ بندہ مکلفہ واجب اولن ایمان و عملد و ایمان
 دخی ایکی نشہ دن عبارت در تصدیق بالجنان و اقرار
 باللات یعنی مکلف قلبہ حضرت رسالت بناہی خاتمیت
 دستکاهی محمد مصطفیٰ بی حق جل و علایہ جانبدن نہ کتوردیسہ

و مبدء و معاد و اصول معرفت و اعتقاد و دن مرته بیوردیه
جمله سنده تصدیق و اذعان و قبول و تسلیم ایدوب زیانده تصدیق قلبی
موافق اقرار و اعتراف ایدوب و بوا یکی سنه هر مکلفه واجب در
ستوبه که بری سنده افعال و ایما ننده افعال ایلمه آخونده عذا
جا و دانی دن نجات و فی الجمله حق جل و علاقتنده در جتا بولق یوقدر
مکرر اقرار با لسان اینکده عذری اوله مثلا آله سخته قصور
یا خود تکلم ایدوب که کفره قتل اینک متور اوله بو عذر یله اقرار
ساقط اولور اما تصدیق جنبانی بر هر حال واجب و لازم در وانکه
سقوطی نه عذرا و لقی متصور و ملایم دکلد اما عمل اعضا و ارکان
صلوة و صیام و سایر عبادات مأموره اهل سنت و جماعت قننده
اصل ایمانده داخل دکلدر حتم مکلف افعال واجبه و عبادات
مفروضه و ن بعضه بل کلنی ترک ایلمه چون ایمان که تصدیق قلب
و اقرار ندر حال و لاش اوله انک ایمان مرتبه سندن خو و جنه
و کفر و بیه سنده خولنه حکم اولنمار اما بعض سلفدن نقل اولن
که ایمانده عمل صالح داخلدر و ایمان تصدیق جان و اقرار
لسان و عمل ارکاندن عبارتدر مراد لری انکر ایمان کامل دیکدر
فی الواقع ایمان کامل که موجب رضای حق تعالی در اول ایمان در
عمل بیله در و بو مقامده دخی تفصیل و تقاسیم که حکما ایراد
اینکدر جو قدر مثلا تقسیم اولنور که مکلفه واجب اولن

۶۹
اعمال و افعال یکی قسم در بری قلبی و بری قلبی و بری سنی یکی قسم در
بری سنی اولدر که اصل ایمان تحقیقده معتبر در و بری سنی کمال ایمان تحقیقده
معتبر در اصل ایمانده معتبر اولن عمل قلبی معرفت حق در صفات کمال و
نعوت جلالی الیه و اعتقاد بعث انبیا و صل و صحت معاد و یوم آخر و سایر
ایمانده معتبر اولن عقاید در و کمال ایمانده معتبر اولن عمل قلبی آلاء و
نعما حقه تفکر و فروج الهیانه و بنوآتده تعمق و تدبر در و خلا
محموده و اصناف نفایه جمیده در فعل قابلی دن اصل ایمانده معتبر
اولن اقرار باللسان در ایمانی واجب سنه لره اصل ایمانده معتبر اولن
ایمانده معتبر اولن صلوات و صیام و سایر اعمال خیرات و حسنات در
و بر تقسیم دخی بودر که مکلفه لازم اولن یکی قسم در بری سنی افعال و
بری سنی ترک افعال متعلق امر الهی و ترک متعلق نخی اولن در مثلا صلوات
و زکوة و تلاوة قرآن کبی و ترک زنا و ترک شرب خمر کبی متعلق
امر مطلق اولن دخی یکی قسم در اگر متعلق امر ایجابی اولور سه واجب
امر ایجابی اولدر که مکلف اول امری ترک ایدر سه عقاب و عذابه مستحی اوله
اگر امر ندبی به متعلق اولور سه مند و بدر امر ندبی اولدر که مکلف اول
امر امتثال ایدر سه نوابه مستحی اولور اما ترک عیب مستحی اولماز
و متعلق نخی اولن فعل دخی یکی قسم در اگر نخی تحریمی اولور سه اول فعل
حرام و ترک واجب و لازم اولور نخی تحریمی اولدر که مکلف اول منهی
فعلی ایمان ایدر سه عقاب و عذابه مستحی اولور اگر نخی ترک نخی اولور

اول فعل مکروه اولور نهی تنزیهی اولدر که منهی اولن فعلی ترک ایتمکله
 مستحق ثواب اوله اما شلسته مستحق عقاب اولیه اما بر فعلک آیه الله ام
 و ترک نهی صلا وارد اولسه اول فعل مباح در پس مطلق فعل مکلف
 بش قسم اولور واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح و بر
 تقسیم دخی بود که مکلفه لازم اولن ایکی قسم در اولی که ثانی به شرط
 ایمان در و ثانی که مشروط در اوج قسم در عبادت بدنی و عبادت
 لسانی و عبادت مالی بدنی صلوات کبی لسانی تلاوت و ذکر کبی
 مالی زکوة و صدقه کبی و بواج قسمه الحیات لله والصلوة والطیبات
 کلمه سنده اشاره بیور شد در تحیات عبادات قولیه صلوات عبادات
 بدنی طیبات عبادات مالیه در و بر تقسیم دخی بود که افعال و
 ترک که مکلفه لازم به مستحب در ایکی قسم در بری سی کند و یله حق تعالی
 مابینده اولن حقوقی ادا ایتمکدر بری سی دخی کند و یله خلق مابینده
 اولن حقوقی ادا ایتمکدر و ایکی قسمه لفظ مغیر نظام خاتم انبیا علیهم
 الصلوات والسلام اشاره بیور شد که التعظیم لام الله و الشفقة
 علی خلق الله دیو لفظ و چیز که مبادی معانی غریزه در جوامع اکمل اندر
 که حضرت خاتم انبیا به مخصوص در **تذنیب** خواجه نصیر نقل ایلر که عدالت
 سایر فضایل کبی دکلدر زیرا فضایل ایکی طرفی وارد در هر طرفی
 بر ذیلت در آخوه مغایر نته کم مرور ایلر اما عدالت ایکی طرفی و
 بر ذیلت در که جور در اما بورده مناقشه وارد در زیرا سابقا

تصریح ایتمشدی که عدالتک بر طرفی ظلم و بر طرفی انظلام در و ظلم
 و انظلام خود بری برینه مغایر بر ذیلتکدر در ظلم جور در اما انظلام جور
 دکلدر پس هر طرفی عدالتک جور در دید و کی بنجه صحیح اولور اللهم
 مکدرینکه که انظلام دخی جور در غایت کشی کند و نفسنه جور ایتمکدر
 لکن بو تقدیر چه هر بر ذیلت جور اولور جمیع فضائلک طرفی جور
 منحصر اولور **تذنیب** خواجه ایدر که بیئات نفسانی یعنی خلق برادر
 فعله و معرفته و قدرته مغایر در مثلا عدالت که کیفیات نفسانی و
 خلق در افعالک اعتدالی بلک دکلدر وانی استلک دخی دکلدر واکا
 قدرت دخی دکلدر زیرا بلک و استلک و قادر و ملق بولنور عدالت
 صفتی بولماز نته کم سابقا اشارت کیدی که بر غیر عدل کمنه دن
 لغرض عدل فعلی صادر اولور اما عدالت دکلدر پس بلک و استلک
 و قدرت صادر اولدر عدالت بولمندی و ایضا فضل عدالتی جوق
 کمنه بیور و ایلمکه قدرتی دخی وارد در زیرا قدرت و فعلک ایکی
 طرفه تعلقی علی السواء در مع هذا آنلر و خلق عدالت یوقدر سایر
 اخلاقه دخی حکم بودر بومضای جمیع ملکات فضایلده تصور ایلر
 کرک که بو علمک سرار ندر **انتهی** کلامه فقیر ایدرین خلق نه
 نشه ایدی تعریف اولنوب باهیتی سابقا ذکر اولان اوزره
 تصور و بعضی بو تنبیه احتیاج قلمر **تذنیب** دیگر خواجه بومعاد
 ایکی سوال ایدر ایدر بری قوی و بری سی واهی و ضعیف

اما سوال واهی بود که چون عدالت امر اختیاری در و عاقل آن
کسب سعادت چون تحصیل ابله پس فدی اولن جو رد فی امر اختیار
اولو آنی کسب شقاوت چون تحصیل ابله کرک و بوبغایت بعید
که برکنه اختیاری ابله کسب شقاوت چون ردیلت کسب ایلیمه
بوسواک جوابنده استا و علی بن سکویه دن شویله نقل ایلدی که چون
نفسک مخالف قوتلری وارد در و انک بعضی بعضک مقتضاسنه
مخالف در پس جائز در که بر قوت غلبه اید و ب مقتضای صاحبیه حسن
کوستره بر و جمله که عقلی استعمال و مقتضای او زره ایتان فعال ایتکه
قادر اولیمه اول قوتک سورتی منکسر و سترتی مرتفع اولد قدن
صکره عقلنه رجوع و استعمال فکر صحیح شروع اید و ب قبح صنعنه
عارف و فساد فعلنه واقف اوله بیت قد نزع الله عن قوم عقولهم
حتی یتیم الذی تقضی عن الرأس فقر ایدرین سوال مذکور مقابله بدینی
تشکیک ایتک مقوله سندن در زیر اعتقاد بر فعلک قباحنه واقف
ورذیلت اید و کنه عارف ایکن نه اختیار لر یله مقتضای عقلدن تعد
و اول فعل قبیح و رذیلت شیعنه نک ایتانه تصدی ایتد کلری مجرموم
و بالتقروره مقرر و معلوم در و بالبداهه معلوم اولن نسبه به عرض
معتول و ضرورتیاده تشکیک علما قنده مسموع و مقبول دکلدر
و بوجواب اجمالی در بونکله ایراد مندرع و سائل مشکک ملزم اولور اما
جواب تفصیلی که سوالک موضع غلطی یقین و بیان و مغالطه حل و حل

فسادین تبیین و عیان ایتکدر خواه نقل ایلدی کی کلام در اما
اعتراض قوی اولدر که عدالت مساوات در و عدالتک هر طرفی جور و
رذیلت اولدی لازم کلور که تفضل مرتبه سی و تبرع و احسان دائره سی که عدالتک
افراطی در غیر فضیلت بل قبیح و رذیلت اوله مع هذا تفضل بالانفاق
افضل اخلاقدن در جواب اولدر که تفضل عدالتدن خارج طرف دکلدر
بلکه تفضل عدالتک احتیاجی مرتبه سی در مثلا انفاق و سوطظن اولن
جائز که وسط اولیوب بلکه و سوطدن الخطا اید و ب طرف بخله یحی
اوله دیو احتیاط اولنوب بر مقدار و سوطدن زیاده انفاق اولنور که
فضیلت سخاوت بلا شبهه موجود و متحقق اوله تفضل بو مرتبه در اما
عایت افراط اولنوب غیر مستحله انفاق و مستحله اضرار احتمالی اولسه
اول تفضل دکل بلکه اسراف مذموم در و بر فضیلتک احتیاطی مرتبه سی
وارد اما اسلوب احدا و زره دکلدر مثلا سخاوتک احتیاطی دیکلور
کبی زیاده جانبیه میل ایتیکله اولور اما عنت که فحور یله خود ارا سنده
وسط در انک احتیاطی جانبی نقصانه که خود در اکامیل ایتیکله اولور
فقیر ایدرین بونکته نک ستری اولدر که فضیلتک هر جانبی رذیلتدر
اما بعضی فضایلک بر طرفی رذیلت اولمعه طرف اخودن اکثر اولور
پس بعضی فضایلک افراطی رذیلت اولمعه تفریطدن ارتوق و
بعضک تفریطی افراطدن زیاده اولور مثلا سخاوتک که بر طرفی
اسراف و بر طرفی بخل در و ایکی طرفی دخی رذیلت اما تفریطی که دکلدر

ردیلت و نقیصت و لمعه اسرافه غالب راجح در کذاک شجاع که افراط
 تحقور تفویضی جین در جین ردیلت و عیب لمعه تحقور دن زیاده در
 اما غفقه امر بر عکس در انک افراطی که فور در ردیلت و لمعه تفویضی که
 خود در غالب در و خود ردیلت و لمعه فجور کمی کدر بلکه چهل مضمونه
 و مرتاضین خودی فضیلت عدا یلر لر پس قضیه بویه اولی و یحیی نظر اولی
 نه جانب کم ردیلت و لمعه قوی و غالب اولی و سه اول جانبی حکایت
 طرفه میل و ملق کرک که احیاء طریقت و رعایت اولی و الله تعالی اعلم و حکم
باب سابع فی تحصیل فضایل و اکتساب سعادت اتمه نک طریق موصلی
نه در ترتیب اسبابی پنج اولی کوک انگ بنایند در

حکمته مقرر اولی و شد که کالاته مؤدی اولی و کاکم مبادی سی و اسباب
 یکی نوع در بر طبیعت بری صناعت و طبیعت اولی و عکس
 مثالی نطفه در که صور مختلفه ده طوراً بعد طور حرکت ایلر تا کالنه
 پیشور که حیوانیت مرتبه سی در و بوجو کنگ مبدی و سبب طبیعت در
 صناعت مذخلی و قدر صناعت اولی و عکس مثالی اعاج پاره لوی در
 که بخارانی صنایع ایله هسات مختلفه ده حرکت ایتدروب آخر صور سه سریر
 کیروب کالنه پیشور و بوجو کنگ مبدی صناعت اولی و لوب بو کمال
 صناعتی اولی و غنی ظاهر در و طبیعت وجوده صناعت دن مقدم در
 و مرتبه ده اجل و اعلی در زیرا طبیعت استادی قدرت حق خل و علا
 و امداد ملاء اعلا یه در ارادت انسانیه و تدبیرات نفسانیه کن

مداخله سی و قدر بخلاف صناعت که تدبیرات بشریه و ارادت نفسیه
 مداخله و توسط ایله اولی و لور آنسز اولی پس تقدم ذاتی و زمانی و سر
 رتبه سی طبیعت صناعت و زره مقرر در خود رسته و کربانده و بر
 پس طبیعت صناعت استادی و معلمی مشابه سنده و صناعت طبیعت
 معلمی و شاکردی منزله سنده در و چون بونکته دخی حکمته مقرر
 اولی و شد که ممکن شدن هر شینگ کالی مبداسنه ممکن اولی و غنی قدر
 تشبه ایکنده در پس صناعت کالی طبیعت تشبه ایکنده و صناعت
 طبیعت مشبهی که کالی در اولی و لمعه که سبابک تقدیم و تاخیر و تدبیر
 و ترتیبی کاینشی مرغی اولی و لوب هر شیئی موضع لا یقینه واقع اولی و غنی طبیعت
 مرتب اولی و لوب صناعتیه دخی مرتب اولی بلکه بعضی صناعتیه طبیعت
 مرتب دخی حال اولی و لوب جائز در مثالی بیضه مرغ ماکیاندر که طبیعت
 مقتضای سی ایله مرغ او زینه بر زمان جلوس ایدوب حرارت سینه
 بیضه یه استعداد و یروب صورت حیوانیه فیض اولی و لوب افراخ و فراخ
 اولی و کاهی صناعتیه دخی بو معنی حال اولی و لور مثلاً بیضه ماکیان
 سرکین کرم اچکنده بر مقدار زمان دفن ایدوب سیرایت حرارت سرکین
 بیضه یه استعداد حیوانیت و یروب اندن دخی افراخ و فراخ
 بقدره الله تعالی حال اولی و لور پس صناعت بو محله طبیعت تشبه ایدوب
 و آندن تعلم قلوب طبیعت دن صادر اولی و لوب صناعت دن دخی
 صادر قدرت حق تعالی که مؤثر حقیقی در بوسبب ظاهر دن جلوه کرو باهر

اولدی. و بصورتی صناعتی طبیعتی دخی حال در ^{بسی} زیر چون ^{بسی} دفعه و احوال افزای کثیره حال اولور که طبیعت و حصانت ^{بسی} یکبار ^{بسی} اول کثرت اولماز. چون بو مقدمه تمهید اولند. پس بیان ایده لوم که تهذیب اخلاق و کسب فضایل که بو علمدن مقصود در اولدنی امر صناعتی در تدبیر انسانی ایلر اولور. پس بویا ایده دخی طبیعت که استاد معلم در اقتدا اینک کرک. و مرتبه طبیعتده مقدم و ترتیب وجود و مبداء خلقده سابقدر. تهذیب خلقده دخی انی مقدم و سابق اینک کرک. پس کله لوم طبیعتک احوالی. و خلقت انسانده اعمالی پنج اید و کین بیان ایده لوم که تهذیب خلقده صناعت و تدبیر ایلر اکا اقتدا اولنه. معلوم اولسون که اول قوت که انسانده ظاهر لا مؤثر در قوت طلب غذا در که طفل متولد اولدوغی آنده مادر اینک پستاندن سودا تمکله تعلیم و تلقین اولمیدیر طبعی الهام ایلر. و تعلیم ربانی مکتدی اولوب قوتی طالب. و غذاست بدنه جاب اولور. ذلک تقدیر العزیز العظیم. و آیه کریمه ده. اعطی کل شیء حلقه تمهدی. بو مرتبه یه اشارت در. چون قوتی دخی بر مقدار خرید و فی الجمله حسی رشید اولد. دخی زیاده کسبه اید. و رفع صوت و بکا و تحننه مادرندن طلب غذا. ایدر. و بو مرتبه دن دخی قوتی ایدو. قوت غضبیه ظاهر اولدو دفع مضار. و رفع مزاحمت اغیار. اینک شکر و اگر دفع مزبورده کند و نک مستقل و کافی اولدوغین فهم ایدر.

کندویه کمال شفقت. و وفور عنایت. و زربیه اولدوغنی بلد و اشخاص و افراد دن استعانت. و انزه استظهار و استعانت. ایدر. مادری و پدری و دایه سبی حاضنه سبی. و روز بروز بو قوتلری استعمال و استعمال ایدر ک قوت تمیز که خاصه نفسانی در ابتدا و استحصال ایدر. و بو قوتک اول اناری حیابو قوت جمیل و قبیح و نیک و بد تمیز اینکدن است. که قبیح تصور اید و کی سنه نک کند و دن صدورین تخیل اید و ب شکسور و حیابو انگار در. و بو قوت که تمیز در یوما فیوما متزاید و قوت غضبه و شهوانی دخی ممکن اولن مرتبه سنک نهایتنه دک متزاید اولور. پس عنایتی تحصیل بقای نوع طرفه اولوب بدنندن کند و مثلی شخص آخر حادث اولمق اسبابنه شروع ایلر. و اول بدنه فضلۀ غذا دن که منی در که نطفه آدمی در حال و لمقدار. و طلب زواج و نکاح و توالد و تناسل حال اولور و بو امور قوت شهوانی مقتضیاتی و انک مراتبی در. اما قوت غضبه اولدنی کماله تیشوب کند و شخصنی حفظ و ضبط و استعانت غیره عابا محتاج اولمق مرتبه سنه و اصل اولد قدن صکره سائر افراد انسانی اقرار و اتباع و اهل و عیال کی حفظ اینک دخی شروع ایلر. و بورادن ریاست و استعلا و تقوق و ترؤس ظهور ایلر. و بو جمله قوت غضبه مراتبه و انک مقتضیاتی در. اما قوت تمیز و نطق که خاصه انساندر. اولو خرنیات و اشخاص در اکیس و حفظین تحصیل و تکمیل ایدر. آنده محارر حال اندکدن صکره کلیات. و طبایع که معقولات اولور طبیعت انسان

و حیوان کبی آنکری تعقل آنیکه قادر اولور. زیرا جزئیات و اشخاص دراک
ایدوب جزئیات و اشخاص از سنده اولن مشارکتری و مخالفتری درک
و تمیز ایدر پس ما به الاشتراک اولن سنه لر و ما به لایقیا از اولن سنه لر
معلوم اولمقدن و مننه صور طبایع کلیه فیض و منفه استعداد حاصل
اولوب عالم اولمغه بشکر. مثلا افراد و جزئیات انسانک پنجه بین
کور و رکه نطق و سایر خواصده مشارکک و سایر افراد حیوان آندن ممتاز
و مطلق احاس و حرکت ارادی ده جمله افراد حیوان مشارکک. و افراد
حیوان حرکت ارادی و حله نباتاتدن متمیز لر. و اما نموده جمله
نبات و حیوان مشارکک. و نموده جماداتدن متمیز لر. و علی هذا القیاس
پس بومشارکک و مخالفک معلومی اولمغه و مننه صورت طبیعت
انسان و طبیعت حیوان و جسم تاجی فیض اولوب طبایعی جزئیاتدن
و جزئیاتی و طبایعی بری برندن ممکن اولد قیاس استعدادی میشد کجه
ادراک و تمیز ایدر. و بوطبایع معقولات اول دیر. زیرا اول مرتبه
تعقل بودر بوندن اول اولن احاس در تعقل دککدر. چون بو
مرتبه تعقل دائره سنه کلوب عقل اطلاق اولنور و انسانیت بالفعل
اسمی بو حالده اکا واقع اولور. و بومرتبه یه کلجک طبیعتدن صادر
اولن کمالات نهایتن بولور. بوئدن صکره نوبت تدبیر و صاعیت بسی
اولن کمالاته ایرشور اگر بو کمالات دخی حاصل اولور سه اول انشائیت
که طبیعت بسی ایه حاصل اولمندی صناعت بسی ایه بقای حقیقی و دوام

۷۴
ابدی بولور. پس طالب فضیلت اولنه لازم در که متوجه اولد و غی کمالی
صناعت بسی ایه تحصیل و تکمیل ایتیک است که طبیعته اقتدار ایلیمه طبیعتدن
استفاده اولن ساق و ترتیبی تهذیب قواده استعمال و رعایت ایلیمه
مثلا اول قوت شهوت تعدیلنه آندن صکره قوت غضب تهذیبنه آندن
صکره قوت حکمت تکمیلنه ممت ایدوب آنده ختم ایلیمه. اگر ابتدای طفولیتدن
قانون حکمت و زربنه که انشاء الله تعالی ذکر اولنسه کرک. ترتیب و
تهذیب واقع اولمش اوله طوبی له انک حقند غایت ازلی اولن.
سعادتمند لردن او بو اکثر مهماتی حاصل. و حرکت و توجهی تحصیل
فضایله اقرب طرق و احسن وجوه اوزره واصل. اولسه کرک. و اگر
ایله اولمش دکل ایلیمه نه ما امید اولمش کرک. بلکه مردانه مبدانه کیروب
دامن ممتی تشمیر. و کسب فضایله پنج سابق اوزره سعی و تدبیر
ایتیک کرک. و صعوبت طریقیدن باس ایدوب بهمال ایتیم کرک که ایهال
موجب شفا و تابدی. و مورث خذلان و فضاحت سردی. در
و استیصال ایتیم کرک که کون کیجکجه صعوبت متاكد و تدارک متعسر اولور
ماکه بر مرتبه یه وار و رکه آندن صکره. و اسفا لقد فرطت فی جنب الله
فریادین آسمانه ایرکور سه فایده ویرفر. و انکشت تحسری دندان
تا سفله پاره پاره ایلیمه نفع و عائد اولور. زیرا فرصت کجک کردن
صکره وقت کار ایدن چقر. و اسباب وصل بایمن بعد حاصل اولمش
احتمالی قلما. پس خائب و خاسر کارخانه اکتساب. و چارسوی

شهرستان عالم اسباب بدن تخی دست خروج لازم و لیتی و در ربا و رباعی اولو که

افسوس که وقت کار از دست رفت	اسباب وصال یا از دست رفت
در معرض یک دولت پاینده	صد دولت یا از دست رفت

و معلوم اولسون که قافله سالاران راه ابتدا و غایت یافتگان
و جدک ضا لا فهدی اولوب یا بید الکی الیه کمالی فطری و فضیلتی
و بهی و تعلات کسبه دن بی نیاز و تعلات بشریه دن مستغنی
اولن طائفه علیه دن غیری هیچ بر فرد و فضیلت فطری حاصل اولو
سعی و تعلم و کسب و تعلمدن مستغنی اولمق یو قدر اگر چه اختلاف
استعداد و بهی سببی الیه سهولت و عسر تله تحصیل و اکتساب مختلف
اولوب بعض افراد عمل یسیر و سعی کثیر الیه تحصیل فضایل و بعض
آخر سعی تام و جهد کامل ایتمک محتاج اولور و نه کم تحصیل صنعت
کتابت کسب و سبیه موقوف در حقه کسب دن خالی اولن لایع نشی
ناصح و صنعت کتابنده راسخ اولمق محالدر کذلک طالب فضیلت
سعی و کوشش و اعمال قوی و ورزش ایتمیدن فضیلت تحصیل
ایدوب بلکه نفانی اولمق مرتبه به واصل اوله فرع مرز آن گرفت
جان برادر که کار کرد و چون صناعت طبیعت اقتدا ایتمک لازم
ایدو کی ظاهر اولدی پس معلوم اولسون که تهنیب اخلاقه مناسبت
علم علم اخلاقدر و بوعلمه روحانی دیشکدر زیرا طبیعتی بدنی
انسانی و جسم بشری بچون حفظ صحت حاصل و اعاده صحت زایل

ایتمکدر کذلک علم اخلاق صا جنک دخی جل غمت و غایت نهستی
نفس انسانی ده چهل و موجود اولان فضیلت باقی و خالد و منقود اولن
فضیلتی حاصل و عاید قلمقدر پس نه کم طبیعت سمانی تدبیرات
طبیعی و معالجات صناعتیه ده افعال طبیعتیه تشبه و اقتدا ایدر
نه کم اصحاب فن طب قتمده ظاهر در کذلک طبیب روحانی به دخی
لازم در که ترتیب اسباب تهنیب خلق و تهنیه آلت تحصیل عدا
ایتمک قصد ایدر کیک طبیعتیه که استاد و پیشوا در تقلید و اقتفا ایده
پس طالب صحت روحانی قوای ثلثه نفانی به علی الترتیب نظر و
ملاحظه ایلمیه اعلا اول قوت شهوانی نک فضیلتیه که عفت در
ناینا قوت غضبیه نک فضیلتیه که شجاعه در نالنا قوت یمز و ادراک
فضیلتیه که حکمت در نظر و تفقد ایده اگر هر بری سی حاصل و کامل
شکرو ثنای و ثاب حق و فیاض مطلق علی قدر الطاقه مؤدی اولو
همان اول فضایلک ادا مت و ابقا سنی سبانی مراعی و اگر حاصل دکل
ایسه هر برین علی الترتیب کسب و تحصیل و نفس نقصان شعار به
اول فضایلک تکمیل ایتمک مجدوسی اولوب اول قوت شهوانیه
نظر ایده اگر صفت اعتدال و وسطانیتله متصف بولور عفت اکا
حاصل اولمش همان علی مرآه عوام باقی و مستدام ایتمک اهتمام
ایتمسون و اگر بر جانیه مایل و اعتدال حقیقی زایل اولمغه
منحرف بولور سعی و همت ایلمسون اعتدال انحرافدن اعتدال

توسطه و اصل و فضیلت عفتی کند و به حال ایده کورسین بعده
 قوت غضبی به نظر اید و ب کورسین اگر طرفینی مساوی و متور و جن
 نفعند بر طرف و اعتدال توسط تحصیل اید کسب شرف اید
 ایسه شجاعت حال و لش شگری متواصل اوله و آلا ز دیت طرفین
 متمم کند و بی تخلص و سعادت تحصیل شجاعت نفسی تحریص ایلسون
 بوا یکی فضیلتی تحصیل و جوهر نفسی فی بحکم نقصان کماله قبول
 ابتدا کن صکره تحصیل فضیلت حکمت جانینه راغب و ز دیت جزو
 و بلاد تن بارب اولوب اول اول علمی که تحصیل علومه آلت و
 معیار نظر که میرا نوری اکا حواله و لشدر اعنی علم منطق که قوت
 منطقی تقویت و تصحیح و معیار نظر و اکتسابی توسیع و تفهیم اید
 اند علی در تحصیل و تکمیل اید و ب بعده اول علوم که جمیع مسائل و دلائل
 شک و ظن عاری و مبادی و مبانی بی محض یقین اوزره جاری
 اعنی علوم ریاضیات که مقدمه ده اکا اشارت اولی که تحصیل اید
 که ذمینی جمیع مسائل قطعی و یقین مرتبه سه معاد و متقاضی
 و ظن و تخمین اکتفا اید که قانع و راضی اولیه پس معرفت حقایق
 اشیا و کشف احوال موجودات خارجی اید تخیلی و زوایه جمل و
 نقصان که با ویه ذل و خذلان در تجنّب و تخیلی اید که همت اید
 اول طبیعیات بعده الهیات مسائلی تحصیل و ارجالی لغ
 مرتبه تفصیل ایلسون چون توفیق الهی اید بمرتبه به واصل و لش

اوله قوای ثلثه مزبور به ترتیب تحصیل کردن فراغت بولش اولور
 چون بفضای یک تحصیل مرتبه و مقدار اولدی پس فضیلت عدالت که
 جمله به مرتبه و فضایل ثلثه دن مجموع مرکب در اندک تحصیل و تکمیل
 عنایت و اهتمامی مکتوم و موافق ایلسون که کمال حقیقی به واصل و سعادت
 باقیه اکا حال اولوب انسان بالفعل و حکیم مطلق و فیلسوف کامل
 اسمی اکا محقق اطلاق اولنه پس ستره بمرتبه دن صکره سعادات
 خارجی که فریات جمال کمال و محتات دیباچه فضیلت و اعتدال در
 انوری دخی تحصیل ایلسون و انرا یکی قسم در فضایل بدنی و فضایل
 مدنی فضایل بدنی اول علوم و معارف قدر که احوال بدنه را جعدر
 و اول طب در که ثمره حاصله و فایده مرتبه سی و ج نشه در دفع و
 ازاله علت و حفظ و حراست صحت و کسب افاده زینت در
 و علم نجوم در که مقدمه معرفت بعضی حوادث اولی که موسوم در
 فضایل مدنی اول علوم در که انتظام احوال دین و دولت و تساق
 امور ملک و ملت و حکله اولور علوم شرعیه کبی که فقه و کلام و
 اخبار و سیر انبیاء علیهم السلام و قصص تواریخ و حوادث ابام
 و علوم ادبیه کبی که لغت و صرف و نحو و بیان و بدیع در و بوجه
 موجبات فصاحت و براعت در و علم حساب و استيفاء و حساب
 کبی که اکثر منافع اجتماعات مدینه اکا مربوط و اختلاط تعیش و عیالات
 بنی نوع اکا متعلق و منوط در باب ثامن حفظ صحت نفس که فضایل

دایم و باقی قلوب در انک بیانند در نفس اولیه که چون نفس خیر و
 فاضل و درجه انسانیت بالفعل و اصل اولش اوله بوملکه فاضله
 نفس حفظ اینک اکا واجب لازم و هر ساعت اول سعادت و طراوت
 و تقا و ادا امت و بقا سنده عازم و اولش کرک حفظ صحت بدنه
 نیجه اتمام لازم ایسه حفظ صحت نفس اعتنا دخی لازم در بودنی
 اتم و اقدم و بویکه اتمام اتم و الزم در و بویکه حفظه و فضیلت
 نفس بقا سنده بودن افضل سبب بود که دائما معاشرت و احاطه
 کند و کسی یاد دخی اکل تحصیل فضایل تمیز و عیوب و زایل ترک این
 خیر و قال کمنه لرله اولوب تحصیل فضایل تمیز و عیوب زایل
 آدن کتمش کمنه لرجه شدن آتش سوزان دن احرار ایدر سبک
 کریزان اوله زیرا نفس انسانی یک خاصه سی معاشری اوصافی
 ایله تحقق و محالط و مصاحبه خلایق ایله اتصاف و تخلق **در مصراع**
 زانکه انکور زانکور کردی و حکما و بشکورد که الطبیعه سارقه و بوعناد
 نظم اولند **عربیه** عدوی بلید ابی الجلید سیرقه کالند توضع فی الزاد فجمده
 و اساجع فارسیه منظومه دندر **مصراع** بارید بدتر بود از مار بد **شعر**
 عن المرء لا تسئل و اسئل عن قرینه فکل قرین بالمقارن یقتدی
 و اسرار بد کردار ایله صحبت و مشاهد صورت ظاهر لر
 ممنوع اولد و غی کبی مجرد استماع کلام نافر جالبی دخی ممنوع و محرم
 خصوصاً مجنون و معاصات و مسافرو مضاحک و لندرک اناشید

اساجع منزل آمیز و فحش انکیز لری و خمریات منسقه و اشعار معشقه
 و بهجوسم و ذکر معایب و جمله طالب فضایل و مجتنب زایل اولور
 ضرر محض و اجتنابی واجب لازم اولور دندر و اولور که بر بیت استماع
 نفوس ناقصه به اول قدر هوا و هوس باطل و اشواق زایل عارض
 اولور که از آله سنده مده مدید معالجه و زمان کثیر مصابره و مدافعه
 محتاج اولور خصوصاً که اشعار معشقه تغنی و سروده مقارن استماع
 اولنه اسباب کامنه موالی تصبیح عظیم و داء دین میل ناخوشی ناره و
 تحریک شدیدا یلر حقه کامی متبصر عالمکر زلته و مراض ساکن کرک
 منهج قوییدن منحرف و بطالت و خلا غلله متصف اولور لرینه سبب
 پس مناظر حواس که غالباً قلب انکردن کلن نشه ایله خسته اولور اولی
 بود که مظان ضرر اولن مواضعه بسته اوله و کتب فقهیه ده
 ذکر خمر و غلامی مشتمل اولن اشعار کاستماعی مکروه در بد کلر یک حکمتی
 بود و استماع اصوات ملاهی و ترنات و اغانی شرعی مطهره ده
 حرام اولد و عنک دخی و جهی الله تعالی علم بود و استماع اصوات
 آلات غنا خصوصاً اشعار معشقه به مقارن البته تحیل امور شهوانیه به
 مؤدی و تحیل مستمر ایجاد و ایقاع امر متحیله غالباً مفضی در انکچون
 بعضی افضل و بشکورد که انفا رقیه الزنا زیرا مادام که نفس بدنه متعلق
 و آنده متصرف و قوای شهوانی کاشانه بدن جمع و متائف اولور
 اسباب عوایب و زلیلت اجتماعدن خالی و دواعی و ضلالت

اشاق و انتظام نیمی اولمق مقرر در **و** تفضیف فساد و ذیلته نفسک
 تنزیل سهل و سیر **اما** شواهد قل فضایل صعود و ترقی سی و سوار و سیر
ع عروج بر فلک سروری بدشوار سیت **او** لکی حجر ثقیلی جانب اسفل
 تحریک و تنزیل کبی ادنی سبب و غنی قوت که حاصل اولدوغی معلوم و معروف
اما ثانی اول جری شایق جل و ذروه فلک اخراج کبی در قوت عظیم و
 کبیر و اعانت جم غفیر **محتاج** و موقوف در **و** حدیث نبوی که
 حفت الجنة بالمکاره **و** مجیب النیران بالشهوات **بومعنا** به اشارت در
 بس انس و مخالطه ناس که اکثری ارحاس و او باشد در اجتناب احتراز
 طریق اقوم **و** اشارت و انفراد و تعلیل معاشرت اصحاب عشایر
 بونک مشائی و قایع و ورطه لردن اسلم در **انکچون** ویشلر در که
 من کان فی العزلة فالتو له **و** عزتک منافع بی شمار **و** خلطتک
 مضاری بی حساب **بس** عزلت محمود الایثار **و** خلطت کثیر واجب
 الاجتناب در **و** اگر اختلاط ضروری اولور **ننه** کم دیشلر در **نظم**

العزلة فی العزلة لکنه لا بد للناس من الناس

دید و کمز کبی همما ممکن صحبت افضل اکابر که نفوس طیبه لری ادناس
 رزایلدن ظاهر **و** بوجه نقیه لرنده انوار فضیلت لایح و ظاهر
 انلرک صحبتنه طالب **و** انلرک کبی اولینلردن مارب اولنه **و** اکابر
 منایخ دیشلر در که **چون** صحبت لازم اوله اول کسه نک صحبتین
 اختیار ایله که من بده و مصاحبتی سنه جانب آخرته داعی **و** ترک

دار غرور و موطن سهو و غفلة سامی **اوله** **و** سلسله نقبندیه خواجه
 خواجه علی رامینی که لقب لری حضرت عزیزان در **بومعنا** ده سالک راه
 و در ویش صاحب انبیا **اولنه** نصیحت بویله بویریشلر که **بای**

با هر که نشستی و نشد جمع دلت	در تو ندیدم رحمت آیت و کلمت
ز خمار صحبتش که بران می باش	ورنی نکند روح عزیزان

و اخوان وفا **و** خلایق صفایله **صحبت** و یبختی **بشر و بشاشت** **و** تود
و طلاق **اورزه** اولوب کن رعایت اعدال اولنه که بو خصلتک
 سیر اخلاق کبی وسطی فضیلت **و** افراط و تفریطی رذیلت در
 وسط و فضیلت اولن مرتبه به بشاشت و بشر دیرلر **افراطی** ضحک بسیار
و هرل کونا کون در **و** تفریطه عبوسست **و** تقطب دیرلر **و** مزاج که اکا
 لطیفه و نادره دیرلر آنده دخی حد اعتدال و طبقه وسطی رعایت اولنق
 کرک **افراطی** هرل و مسخره بیخه جفر **و** نیجه مضرت و مفسده به سبب اولور
 تفریطی عبوس الوجه ثقیل الطل اولوب **اخوان** صحبت و عشرتدن مشغول
 و کامی صوره نگیره **و** اصل اولوب **در ویش** ان صافی درون آتد
 متضرر اولمغه مؤدی اولور **و** احادیث صحیحه ده وارد اولمشلر که
 کان النبی صلی الله تعالی علیه وسلم **یحب** المزاج **و** لا یقول الا الحق **و** حضرت
 امیر المؤمنین **بعسوب** الموحدين **کرم** الله تعالی وجهه کثرت مزاجه
 منسوب ایدی لر **اسباب** حفظ صحت نفائی نک اعظم اولدر که علی الدوام
 نفع اعمال حسنه تکلیف و تحیل **و** افعال حمیله یکیل و تحصیل **ایدر**

اگر افعال قوه نظریه اگر اعمال قوت عملیه در تقصیر و تقاون و ایهال و نکال اینک موعود ایتیمه لر نه کم حفظ صحت جسمانی ده اعمال اعمال جسمانی و تحریکات لطیفه معتدله موجب حفظ صحت اعضا و قوت و سلامت و اعصاب در و اطباء ریاضت بدنیه مبالغه و صیت ایدر لر و هر نوع ریاضت بر عضوه فایده پس بیان ایدر لر مصارعت و کشتی گیر لک جمله اعضا و کمان و کباد و جگمگ کتاف و اعضا و دشتی ساق و فخذ نافه در لر و علی هذا القیاس و ترک ریاضت استیلای بلا و غم و ضعف و فتور اعصاب و عظام که بنای خیمه بدنیه اطناء و دعایم ایجاب ایدر لر کذلک ریاضات نفسانیه دخی قوای نفسانیه قوت و ترکی بطالت و ضعف و نشر ایجاب ایدر و استیلای کسل و بلا و غم و برور و نفس مواظبت نظر و استدلال و فکر در معطل اولیج اسباب بلادت و حق مستولی و مجتمع و مواد خیرات و انهار افاضات عوالم قدس جن استعداد ندن منقطع اولور و چون طبعه علمدن عاطل اولوب کسل و توانی ایله مالوف و اسباب سعادت باطل اولور و بوانتکاس حال و انعکاس قبالی پس ایله صورت انفسانیدن مسلوخ و عالم معالی و معنی ده صور حیواناته مسوخ اولور و دوی اولور که بونشاه ده انکاس و انعکاسه مطلع اولسون که طبعه سکر طبیعت سبیلده حالا ذاهل و غافل علاقه بدنیه منقطع اولور قدن صکره واقف اولسون کن بعد

بعد قوت الفوضه و لزوم العصه حسرت بی فائده و ندم بی نفور **مراج** بسیار بخار دسر انگشت ندامت اما طبعه علمه تحلی و طبعه علمه باقی و تحلی اولور دخی لازم در که منظر نظر بصیرتدن پرده پندار باطلی رفع و عجب عجب و غوری پیشگاه سعادت و فضیلتدن منع و دفع ایدر که علم و علمه عجب و غور نه قدر خفی و مستور دخی اولسه بالا خوه فوز و نجاته مانع و چهره سعادت و اقباله بر اقع در **نظم** راهد غور داشت سلامت بر در راه رنداره نیاز بدات سلام رفت و کبر سن و شجاعت بسی ایله جیاید و ب تعلم علمدن فراغت ایلیه که جمل جمیع ازمانده قبیح و علم کافه اچیانده حسن و ملیح در و حفظ سبقدن صکره معلوماتنی تکرار و ذکر ماضی ایله محفوظاتنی تذکار اینکلی و اجب بنگ کرک و زوایای خرائن علومنه عناکب نسیان نسج اینکدن بر حذر و ملق کرک که آفة العلم النسیان دیشکر در و طاب کسب سعادت اولور لازم در که ملا خطه ایلیه کرک بضایع فائده و رعایه غیر باقیه نک طالب لرندن بری سی مطلوبنی حوزه مکنت و قبضه قدرت نه کتور انک حفظ و حواستنده نیچ شققترا اختیار ایدر و اولور که کند و یه خواب و خوردی حرام و تحمل مشاق شهر افتخام موایر خطر کند و یه ورد مدام ایدر پس طالب کمال حقیقی و نایل سعادت فضیلت باقیه حفظ مطلوب و حواست کو هر مرغوبنده تحمل مشاق متوال و اختیار کدایام و شهر و دیال ایتیموب اول کو هر کرانایه موص تلف

و مدار هلاک و بوار ده تورس خسرویی و اخروی ایله مجلس خزان
 هم معنای افراد ثنیه ایله حاصلی خسران اولوق مقرر در طالب کمال
 جمع کمال و تحصیل اسباب جاه و جلال دن اعراض ایدوب زهد که مقبول
 حق و مدوح خلق در قامت تمت و بالای معالی روحانی سنه
 خلوت و شعار ایدوب زهد اولدر که آدمی اسباب تشغلات دنیویته دن
 قدر ضروری و مرتبه مالا بد اولن سنه ایله اکتفا ایدوب فضول عبثه که
 نفع و ترفه در التفات اینمک کرک زهد ایله امر و وصیت عادت
 انبیا و اولیا در و سرمایه سعادات و پیرایه مقامات زهد و تقا
 و مقدمه زهد اولینجه لک طریق آخرته هیچ سعادت حاصل اولر و کسوت
 زهد ایله تبس اتیدین طالب فضیلت بر مقامه واصل اولر جناب رسالت
 پنا بدن روایت ایدوب بیشتر در که از حد عن الدنیا یکجکاته و از حد
 عما فی ایدی الناس یکجک الناس **باعی** کن زاهد ایتما حوته بدالوری

یتوالی کل الامام جسیبا | اذ ماتری الخطاب حرم زادهم

اضحی لیدهم فی البیوت ربیبا **نزد** و دخی بعض روایتده کلدر که حضرت
 رسالت پناهی ابن عمر خدمته بو و جملہ نصیحت بسور شکر در که کن
 فی الدنیا کاند غریب و عابر سبیل و عد نفک من اصحاب القبور و اول
 حضرت باغرتک اسباب دنیوی دن زاهد لری ماکل و ملا بده نه مرتبه
 ایله اکتفا ایتد کلری مشهور عالم و معلوم عالمیان در عالم کیدنجی
 بردفعه مان جویندن طوبیدیر با آنکه فوکرش ضروری دکل اختار

ایدی پنجه یردن متوجه اولن اموالی ایتا غیر ایدوب بونوع
 معاش اختیار ایدر لریدی خصوصاً و آخر عمر شریفکرنده بمن و بحرین
 و اکثر خزینه عرب فتح اولوب اموال عظیمه آستان رسالت اشیا لمربیه
 کلور دی لکن برجبه اذ خارا تمیوب عظیم عطیه و کلی بخشش بسور و
 کند و لر فقر اختیاری اوزره قرار بسور لرکرید حقه داء دینی دن
 انتقال و خطایر عالم قدسه ارتحال بسور دقلمن جوشن تن
 شریفی بر بیهودی به بر مقدار بغدادی ثمنه رهون اید که اول کند
 سنه ایله الوب اهل بیتک نفقه ایشکریدی اول حضرت اظهار زهد
 ابتدا و خلفای راشدین و اکثر صحابه و تابعین طعم زهدی شهید
 فقریه فخر ایشکده انمره اقتدا قلندرید و حکما و متا لهین بودینا
 غدارک امتعه ناپایدارندن ال جشکریدی سقراط برجبت اچنده
 ساکن اولوردی با آنکه تلامذه سندن ملوک و اکابر اموال عرضه
 قلور کرد قبول ایشیوب اول جبت اچنده خانه و مسکندن فراغت
 و آنکه قناعت ایدردی انکچون اکا سقراط الحبت ویرلر زبرد
 خانه سی متجرد ایکی عبادن بحرین سنه به ماکد و کلدی و افلاطون و
 مؤوض دینا زهد و قناعتک عالم آرا ایدی ویرلر که اول حکیم که
 زهد ظاهر و قلت اسباب بدن عدول و خدم و حشم و مال و مکت اتحاد
 دخول ایتدی ارسطاطیس حکیم ایدی اگر چه بعض اصحاب رسول کریم
 و بعض ولیای امت خیر اکملین ملک اموال و انخا اسباب دنیوی

ایستد در اما مجبوری در و نلورن قرار و ذمت متمیزی انگ مجتبه
 گرفتار دکلریدی و دام بلیه و رأس کل خطیه اولن حب دنیا
 نفس نیا دکلدر پنجه درویش و اردر تھی دست حب دنیا آتی شویر
 و مست ایستد و پنجه غنی و اردر که دست و دامنی پردر اما
 رقبه متنی قید و اسیر حب دنیا دن خود و صحابه کرامدن کثره تامل
 معروف عبدالرحمن بن عوف در که وفاتند درت خاتونی یاشدی
 بری سنی حصه نمندن کسان بیک درهم بر و ایتده دینار صلح
 ایلدیر لکن لوح درونی حب دنیا دن ساد و کردن حقی طوق
 و قلاوه علاقه حب دنیا دن آزاده اولمه سی اول مرتبه ده ایدی که
 بر کره حضرت فاروق خدمت کلوب ایدی یا امیر المؤمنین شامدن
 بر کار بانم کلور که کسان شتر بار در و هر شترده بضاع هزار دینار
 جمله بین فی سبیل الله صدقه ایلدم آل ضبط ایلد سبندن سوال
 ایدیک بو کیجه نارنجده مدده خاطر اولدی که آیا کاربان نه موضوعه کله
 و احوالی نجه اولد اولد دیک پس بر مال که روی تو جهی ساتو و
 موجب تشویش خاطر اوله آتی حوزه ملکیتدن اخراج ایلد لازم
 ایدو کی ظاهر در دیک و متابع متاخریندن نفخه ابرار خواجه
 احوار خواجه عبید الله سمرقندی که اگرچه رخت فاقه حله سمرقند
 مقولکن قند ولایتی جمله آفاقه ممر اولشدی و انگ مد حظه
 مولانا عبدالرحمن جامی نظم ایتدی و کی در ردن بعض بود که **مثنوی**

از جهان نوبت نشانی	کو کبه کوس عبید الله
انکه ز حوت فوق است	خواجه احوار عبید الله
بلجه بحر احییت دلش	صورت کثرت صدق طش
باشد از آن بلجه نا قریب	قبه نه توی فلک یک جیب

و مع هذا کثرت اموال و اسباب خدم و خشم و مزاج و قری سی اول مرتبه
 ایدی که رنجات کتابنده مذکور در که خواجه ملاقات ایتدی که بیک
 اوج یوز مزرعه سی و ایدی بشقه بر مزرعه سنده اوج بیک حفت
 نور ردی اما بو قدر اموال و اسباب اکا مقدار ذره مانع راه
 و نظر متنده برک گاه و کل اید ننه کم مولانا جامی نظم موزن دیننده **مثنوی**
 روی زمین کش نه سرونی نشت از نظرش چون رو یک ناخست
 یک روی ناخن که بدست ایدش کی بره نقر شکست ایدش
 اما طالب فضیلت و راغب سعادت حکمت انور کند و به حجت و
 دلیل و اموال و اسباب تنج ذینه سبیل ایلیم بلکه سعادت اشره
 مقام فقده اولن اولولره اقتدا و تجرد و فنا و ذره کچن پیشوالره
 اقتفا ایدوب جهان فایندن قدر لایله اکتفا ایده که رهزن
 دنیای غدار طریق طلبده اکا مانع و غرور و غریب جهان فانی
 انی سلوک مقصدون خادع اولمش ایتالی اولیه **بیت**
 بهوش باش که راه بسی مجرور زد عوس هر که مکاره است و محاله
 و طالب فضایل ز نهار تحریر یک قوای شتوانی و غضب ایلیم اول

کرده بی شکوهی کم تحریک قوه باهیه چون استعمال اکل معاجین و
 قراة کتب فواحش و حکایات فسقه و ملاعین ایدر لر زیر اوقات شهوانیه
 تحریک ایدیک شایسته کشنده تعب عظیم لازم اولوب بلکه شریعتیه
 حرام و موجب ازدیاد آثام اولن فعلی ارتکاب ایلیم و تحریک شهوت
 اکابر که آدمی بر شیخ خفته طعن و دغده ایلید بیدار ایدوب اوزرینه
 حمله ایتد کدن صکره انواع جل ایلید مضرتندن خلاص طلب ایدوب اگر بیدار
 ایتمه تعبدن بری و خطر دن امین ایدوب بس قوت شهوت و غضبی
 حاله قویوب تحریک داعی اولوب بلکه مها اکمن دفع هیجانہ ساعی
 اوله اگر بالطبع حرکت ایدر مقتضای عقل و شرع حد اعتدالی و ز
 و عیار ایدوب طرفین افراط و تفریطه خروج ایتیمیه که فضیلت عفت
 و شجاعت برقرار اوله و جمله اقوال و افعال دن اول فکر و نظر میزان
 در کار ایلیم تا جمیع افعالی و اقوالی موزون میزان اعتدال اوله
 اگر کاهی بحسب الطبیعه خروج واقع اولور بحسب افعال حسنه
 و زجر و منع مناجات ایتیمکه نفه تأدیب سیاست ایلیم که برود
 اندکی فعلی ارتکاب ایتکدن اقرار و اجتناب ایدوب منکرا بر طعنه
 که تناوی مباح و شرع و عقل و مقتضای رای و مصلحت و کله اتباع
 سورت شهوت که انی تناول ایلیم در حال انابت و ندم ایدوب نفس
 ایجاب صلوة عیدیه و صیام ایام مدیده ایتیمکه معاقبت و مجازا
 ایلیم که من بعد نفس فضول مخالفت مقتضای عقول اولن نشه

راغب اولیمیه و بو معناده ارباب محنت و اصحاب محامده و ریاضت
 عزیز لردن حکایات چوقدر غفلت بر توتنا و لاندک چون بریل صایم
 و بریکجه تخریدن تکاسل ایتیمکه نیچر روز کار تمام ایلید قایم اولتی و
 بعض قوی متکبر مجر و نفس تقاضای مباح ایتیمکه ریاضات تکلیف ایدوب
 زجر و تأدیب و اصلاح و تهذیب ایدر لر مقامات حضرت شیخ الاسلام
 احمد زاده مل جلای ده ذکر ایدر که بر کون غار ریاضتدن نواحی شهره
 کلدکه بستانده زرد آلو تمام رسیده و مایع و برک بزرار سندن کواکب
 فلک اخضر کی لامع اولمشدی نفس خضر نه دیر که احمد بو قدر زمانه در بنی
 ناربوج و ریاضتکه هلاک ایلدک بر ایکی زرد آلو ایلید بنی تسکین ایلدک
 خوابه دیر که ای نفس بریل تمام صایم اول سکا مراد کی ویره بن راضیه
 اولوب صیامی تمام ایتد کدن صکره باغ زرد آلو یه کلور کورور که شغال
 کلش زرد آلوری تناول ایدوب بر قاج دانه هضم اولدیم دست
 بنه مراسلندن اخراج ایتش حضرت الوب یومکه مشغول اویتی نفس
 ایدر که احمد نیکر بس یوسف بو زرد آلو لری بکامی ویر ورسین ایدر
 بلی زرد آلو طلب ایلدک اشته زرد آلو غایتی بر حیوانک معاسندن
 پکش یورین سکا و یورین نفس ده ایدر که احمد مدد بکا بونی ویره
 ارتوق سندن هیچ نشه طلب ایتیمیه بن تمام نفس عهد ویمین ویرور
 من بعد هیچ شهوتکی طلب ایتیمیه سین پس زرد آلوری تر اشته ارباب
 محنت معامله بویکه ایتشکر بو مرتبه چش اولور باری سندن میکن اولد

زیر خلق گشته نک عیبی یوزینه سویکدن صاحبی متالم اولوب سیولینه
 عداوت اینک خوفدن احتراز ایدر لر **بیت** قتی بر سخت روی که آینه و
 یوز که قرشو عیبک ایده شمار اما صاحبی حقیقتده متالم اولوب بکله
 شاکر و مسرور و لبتی اظهار و بنیه ایگدن چخر لر و اکثر جهله نک عادی
 بود که فی الجمله عیبی کند ویه شعار و مطعن و لهجی نشه لری تنهاده
 اظهار الله لر فی الحال مضطرب متالم و بی وجه عدوی نظره و تکلم
 اولور **امیر المؤمنین** عمر بن الخطاب بیور و کره رحم الله امرأ اهدی
 الی عبوبی تأمل ایله که رحم الله امرأ عرفنی عبوبی و محبوب اهدی الی
 وید وکی اشرت در که عیبک بنی اعلام کند قنده اهدای هدایا جلیله
 و انعام عطایای جزیه دندر رضی الله تعالی عنه و ارضاه و اسکندر و
 منقولدر که بر کون خواص دیرینه سندن بری سنه دیدی که بوقدر
 زما ندر سن دم اخلاص اوروب کند وکی بزه فخلص خاص عرض ایدر سن و
 شک حقه تریبت و انعام و ترقیه معارج عظام اولمشدر
 آتاسن برد فوه خدمت که لائق خلص خدام در ایتدک ندیم خاصه
 اضطراب عظیم طاری اولوب پادشاه جهان بیورسون که توقصیر
 ایتد و کم نه خدمت در ذوالقرنین صاحب قران دیدی که سن
 دایم اخلاص تبیس و تمویه ابلدک زیرا بر کره یگا بر عیبی تنبیه ایتدک
 ندیم ایدر که حضرت پادشاه محاسن فضایل ایلد محلی و خورشید وجود
 ذره عیب ناپیدا در اما ذوالقرنین اصلا قبول سور میوب

بنم نفسم عیبدن خالی دکل ایدو کی مقور و محقق وافی انکار ایدن
 یا مکار بر یا احمق در و سندی فی الواقع بنده عیب کور مر سک احمق
 و نادانمشن و اگر کور و ب بوحده کتم ایدر سک منافق و قیامشن
 علی کل حال ندیم خاص و مقیم مرتبه اهل خلاص و ملغنه لائق دکل
 و بوانی شرف صحبتندن مطرود و مقام مرتبندن مردود
 ایلدی اگر دوستلردن بومنفعت حاصل اولمشه یا بوجهته ن که
 دوست صحیحک نظری محاسنه و هنر لره منحصر و انکشا همد سندن
 دوستنگ معایب و مطاعنی محتجب و مستتر در نته کم دیشکدر **قطعه**

از صحبت دوستان برنجم	کا خلاق بدیم حسن نماید
عیبم هنر و کمال بینند	خارم کل و نترن نماید
کو دشمن شوخ چشم و چالا	تا عیب مرا بمن نماید

یا بوجهته ن که بوزمانده دوست صادق و خلیل موافق **کیمیای**
 ساکن پرده افتفا و سرخ آس مجر د اسم بلا مستم **در بیت**
 معدوم شد مروت منسوخ شد وفا و رهنر دو نام ماند جو کبرخ و کیمیا
 پس با بقا ذکر ایتد کوز کبی اعدا طرفندن تتبع و تفحص و حساد و پرفساد
 جانندن تفقد و تجتسن ایله که بو طائفه عدیم الاحصا و عدید الزل
 و الحصاد در و تتبع عیوب اخوان و تطلع مساوی و معایب اقوان
 وافی مجالس و محافله نشر و بیان و اظهار و اعلان ایتدکه او **نقد**
 اهتمام بلینغ و اعتسای عظیم ایدر لر که بوتوبک و ایتهاک نصف تحفیل

علوم و تکمیل فضایل و فنون است که خرج اید لریدی در کات جملکند
 نجات و معارج کمالانده ترقی درجات اید لرید و اگر بوضب
 و اعتنا نک بعضی طاعت و عبادت صرف ایلکه لر قصارای معارج
 سعادت و اصل اوله لرید و جالینوسدن منقولدر که اختیار شرارد
 مشفع اولور لر دیریش و ظاهر طریق انتفاع انلرک فعلی کبی اشکدن
 امتناع ایتکدر و بر جرهمر خشتکانی دن روایت اولنان کلام که
 بن ادبی بی دبلردن او کردند زیر امر فعل که انلردن صادر اولوب
 نظر عتده قبیعی ظاهر اولور دی بنانی صحیفه خاطر ده محرر قلوب
 آذن امتناعی مقرر ایدر دیم دیریش بو کلامی مؤید و مشید در
 و بعض حکامدن نقل اولنور که طالب فضیلت اولن کسبه به لازم در که
 شنا لرینک صورت و سیرتندن بر آینه دوزه و کند و نک سیرت
 و صفت و محاسن و مقابحین و احوال و اعمالین آنده مشاهده اید
 انلرده حسن مذوح کورد کین کند و به دخی اجتاب و اجتناب اید
 قبیح و مذموم اکل و خندن احرار و اجتناب اید که نفس کند و قبیح
 کند و ده ادراک ایتکده سست اما غیر نک قبیح و ذماین ادراک قلعده
 چالاک و جت در پس بو مقوله تدبیرات و چیل ایلکه معاینی ادراک
 و من بعد اول مقوله افعالی ایقاع ایتکدن اساک استک بشو بزرگان
 جت و شمه متبصران چالاک در و بر محل دخی که آنده تقصیر
 و غور و فربدن احرار واجب ملایم در تحسین مدح خوش آمد

۸۵
 گویدر و مردم عاقل و طالب فضایل اولنور واجب که اصلا مواجعه
 ننا و تحسین و مدحت و ترینین ایدنلرک فریب دمد مدنی استماع
 ایتیبوب بلکه بو مقوله کلامه شروع ایدنلری محاکم منع و زجر ایلکه که
 استماع خوش آمد کوی طالب فضیلت ضرر عظیم و موجب فتنه و تزلزل در
 و مانع ترقی مقامات فضایلدر زیر انفس اماره مدح خوش آمد گویدن
 قریه اولوب کند و ده کمالات نابوده چال و اول راهده ایلن کند و
 منتهای مقامات و اصل تحسین ایدوب مشکس و منعکس اولور و جوق
 آدمی لری کوردک که خوش آمد کولر فریبی ایلکه طریق طلب و کسب فضایلدن
 بالکلیه مطلق اولوب بلکه عداد دیوانه کان و مسافر و کم عقلان
 و مضاحکه ملکی اولدی لر بعضلر و ایل طریق طلب علمده ایلن فریب
 خوش آمد کویان انشراح ایلکه کند و ی علامه دیار خیال ایلوب تألیفات
 عجیبه و شروح و متون غریبه اظهار ایدوب و بعض طریق نظم
 و انشای نثر ایتکه طالب اولوب اشعار ناموزون و بی معنی سندن
 عجایب کوستروب انشراح بد کوی تمسخر ایلکچون تحسینلر ایدوب مسکن
 دیوانه نام و افسانه خاص و عام ایلدی لر نفوذ بانه تعالی من البلا
 الموجه لغوت السعادت و اگر طالب فضیلت قطع مساک و طی
 محاکک ایدوب بعض فضایل احرار و جوق سعادت مالک و ملشسه
 دخی مقابله ده مدح و ثنای مداحی استماع ایتک مضر و مؤدی محاکک
 و حدیث شریفه وارد اولمشدر که صحابه دن بر کسبه آخری یوزینه

مدح ایدیک حضرت بیوردی • لقد قطعت غنق اخیک • و حدیث مشهور
 که احتوا التراب علی وجه المدا حین • یعنی بصیرت کوزین آچک • قرشو
 کوزده مدح ایدیک یوزینه طبرق چچک • بعضی علماء حدیث طبرق
 صحیحین مراد منع و زجر در دیشکر • و بعضی حقیقتی مراد در بر اوج
 طراغی الوب مداحک یوزینه صحیح کرک دیشکر • و نفس آثار نک حالی
 بود که برکنه زهد و صلاح حال • یا علم و کمالین تحسین ایدوب
 مدح و آفرین • ایسته نجه بیلر یاده ن کیتوب تذکر ایتدکجه ابتهاج و
 افتخار ایدر • و بو نک کی امور و ساین نفس اطلاق صد دنده اولنره
 ظاهر اولور غافلان بی انتباه • خفایای مکر و تلبیس شیطان نجه فرصت
 طفولور و بنج واقف آگاه • اولور **بیت** من آنچه شرط صداقت بود بتو گفتم
 تو خواه از سختم پند گیر خواه ملال • کتاب کلمات نده ذکر ایتدکجه بر کمال
 مجله مبالغه مدح ایدیکر بابشین قلدر و ب ایتدی که من آنم که خود
 دادم • و بو تیکر ذمی اندن در **قطعه** شخصم چشم عالمیان خوب منظر است
 و زخمت باطنم سر خفت فتاده پیش • طاوس را نقش نگاری که هست خلق
 تحسین کنند و او خجل از بای رشت خویش **بیت** فقر دیش ایدیم
 در و نمی بیورن بن معایب ایلر طلو • نه فائده سخن و مدحت خوش آمد

باب ناسع امراض نفائیه نک فردا فردا علاجی بیاینده در
 سابقا اشارت ایلدک که جل طبت جسمانی ایکی قسم در • بری سندن مقصود
 حفظ صحت • و بری سندن غرض از آن علت • در • و حفظ صحت

استدامت مثل ایلر اولور یعنی صحت اولی نک منکشی دایم ایتدک • و از آن
 علت دفع مرض حادث در • دفع مرض ضدی ایلر علاج ایتدک اولور • نه کم
 امراض حاره اودیه بارده ایلر علاج و امراض بارده اودیه حاره ایلر
 معالجه اولنوب تبدیل مزاج • اولور بر طبت جسمانی ده اولدوغی کی
 طبت روحانی ده دخی بوقاعده امر مقرر • و بواسطه و زره علاج
 مقدر و بیشتر در • خواجه کامل نصیر طوسی ایدر که سابقا ذکر اولندی که
 اجناس فضایل اوساط در • درت در • و اجناس رذایل که اطراف در
 سکر در • پس لازم کلور که رذایل فضایلک اضدادی اولیه زیر ایشیک
 ضدی بر اولور ایکی اولور • زیرا ضد ضده کمال تباعد و تباین اوزره
 اولیق کرک • و کمال تباعد ایکی شیکله بر شیک ارسنده اولور • مثلا
 سوادک ضدی انجی بیاض در • زیرا کمال تباعد انجی انور ارسنده در
 حضرت خمرت سوادک ضد لری دکدر • زیرا کمال تباعد یوقدر • پس
 مرضی ضدک ایکی طرفی که بری سی افراط • و بری سی توفیطی در • اکا ضد اولور
 آثار ذیلت افراط ذیلت توفیطه ضد اولسه اولور • مثلا شجاعت
 تحور و جبهه ضد اولور • کمال تباعد اولدوغی چون • اما تحور جبهه
 ضد اولسه اولور • زیرا کمال تباعد واردر • انشی کلامه • لکن حکمت
 نظریه یہ عارف • و قواعد معقولاته واقف • اولنره مخفی دکدر که
 تضاد ایکی نوع اوزره در • بری سی تضاد حقیقی • بری سی تضاد مشهور
 کمال تباعد و کی تضاد حقیقی ده شرط • و تضاد مشهوری ده شرط

دکدر پس سواديله بياض ارسته اولن تضاد حقیقی در که کمال تباعد
 واردر اما سواديله حرمت با سواديله حضرت ارسته مثلاً تضاد
 مشهوری واردر زیرا کمال تباعد یوقدر و بعضی علما تضاد مشهوری
 بتاین دیو اصطلاح ایلر کویا خواجه بو اصطلاح میل ایدو تضادی
 حقیقی یه حر ایدوب فضایل ایلر را ایل ارسته بالکلیه تضاد
 نفی ایلدی اما تضادی مشهوری اعتبار ایلرک زائل ایلر فضایل
 ارسته تضاد بولنور بو مقدمات تمهید اولدقدن صکره ^{مقصود}
 کله لوم معلوم اولسون که علاج امراض اینکده قانون صنایع اولدر که
 اولاً مرضک جناسی قاجدر و هر جنسک سببی علامتی نه در بیلر و هر
 مرضک علاجی نه در و سببی نه ایلر منافع اولور معین قله لر پس ^{بسی} ضعیف
 مرضی بو جناسدن قنقی سی ایدو کی علامتکریه تشخیص اولندقدن صکره
 سبب دخی معلوم اولمش اولور پس معالجه یه مشغول اولوب علاجات
 معینه استعمال اینکله مرضی رفع و سببی دفع ایدر و مرض
 فی الحقیقه خرابک منحرف اولمسی در و علاج خرابی انحرافدن
 دوندکر جیل و تدبیرات صنایعیه ایلر و چون بقا ذکر اولند
 که نفس ناطقه نک قوتی اوج در برکی سی قوت تینر در که انکله افکار
 و انظار ایدر اینکسی قوت شهوتیه در که انکله جلب منافع اولور
 اوچنچی سی قوت غضبیه در که انکله دفع مضار ایدر و انحراف دخی
 یکی قسم در برکی سی انحراف بحسب الکمیة برکی سی انحراف بحسب الکبفیه

کیفیت جهتدن خلل واقع اولوب انحراف اولق همان بر نوعدر
 اما کمیت جهتدن خلل ایلر انحراف واقع اولق یکی نوعدر زیرا
 کمیت جهتدن خلل اولق حد اعتدال دن زیاده اولمخله اولور یا ناقص
 اولمخله اولور پس هر قوتک مرضی اوج نوع اولدی یکی سی کمیت
 جهتدن برکی سی فراط که زیاده کمیت در برکی سی تنزیل که نقصان
 کمیت در برکی سی کیفیت جهتدن در که اکار دانت کیفیت دیرلر
 پس هر قوتک علی الترتیب بو اوج نوع امراضی و هر مرضک سباب و
 علل معالجاتن شرح و بیان ایدر لوم بعون الله تعالی هر جنسک طبیب
 اوله حق فقر حقیر کندوسی امراض بدنیة صعبه ایلر خسته و انواع ^{عراض}
 و آلام نفسانی بل جسمانی ایلر دبسته و فکر العلیل علیل و علاج المرض
 لیمرض نادریل در اما امید منقطع و رجاء مرتفع دکدر که توفیر
 اولنه حق مقدمات مقبوله و تحریره کله جل معالجات منقوله ایلر یا
 کند و یه یا غیره اتفاق علاج و اعتدال مزاج میسر و مقدر اولوب
 ثواب جزیل و ثنای جمیل نصیب و نصاب رحمت رحمانی یه
 موافق و مصیب اولنه و بالله تعالی التوفیق و منه الهدایة الی
 سواء الطریق **علاج افراط قوت تینر** یکی قسم در زیرا افراط
 قوت مذکوره یا حکمت نظریه ده واقع اوله یا حکمت عملیه ده حکمت
 نظریه ده افراط عقل حد نظردن تجاوز و مناقش و تغیرده مبالغه
 ایتمکر که زمانه نک اکثر محصلری انی تدقیق صنوب الغای شبهه

واهیه و ابتدای بحاث ضعیفه ایل مشرب تحقیق در دور و مذنب
 سدا یقیندن مجبور اولور لر و قوت نظریه افراطنک بر نوعی
 ذخی مجرداته احکام محسوب آنکه حکم اینکدر که اطاعت شیطان و تمیم
 و تعطیل عقل و فهمدن ناشی در و مجسمه و شبهه نیک غلط و خطاست
 بو نوع ندر بو ذکر اولنان کلام خواجه نصیر و فاضل وانی در آقا
 فاضل محقق است و مدقق است شریف حجابی قدس سره شرح موا
 کتابکرنده ذکر ایدر که قوت نظریه ده نه قدر افراط اولسه رذیلت
 و کلدر بلکه نه قدر است و اقوی اولسه اول قدر افضل و اولی
 رذیلت و مذموم اولن قوت عملیه به متعلق اولن ادراک و تمیز ده
 و جبریزه دیواکا دیر لر و الله تعالی اعلم اما شق حکمت عملیه ده اولن
 اگر امور جزئییه ده اولور اکا جبریزه و جنت دیر لر و دعوی و
 تلبیسات عجیبه و تزویرات و حیل غریبه ایتک جبریزه و جنت
 قسمند ندر اگر امور کلییه ده اولور اکا دنا دیر لر **تقریط قوت**
تمیز بو ذخی یکی قسم در بری سی شق حکمت نظریه ده اولن در و اول
 واجب اولن مرتبه دن نظر و فکری قاصر و لمقدر و بلا دت و
 دیر لر بری سی شق حکمت عملیه ده اولن و بو کا بلا بهت دیر لر
رأه کیفیت قوت تمیز مفید و نافع اولوب بلکه مضر و کسب
 کالدن مانع اولن علومه شغف و حرص و تحصیلنده بدن چغده
 و صرف و سع ایتکدر حکمت نظریه شقنده اولن علم جدل و

۸۸
 خلاف و سفسطه کی که قدر حاجتدن زیاده تعق و توغل اولنه حکمت
 عملیه شقنده اولن کجانت و شعبده و انوک امثالی علمکره صرف همت
 کی فصوصا که غرض مجرد علم اولوب بلکه علمک تور مکله تحصیل اعراض
 دینه دنیویه قصد اولنه **امراض قوت غضبیه** بو ذخی اوج نوعدر
افراط قوت غضب قوت غضب قوت دفع در انک افراطی
 غیظ بالغ و انتقام موقوف و خشم بی موقع در که سباع ضاریه و حشرات
 موزیه کی مقتضای عقل و فرموده شرعدن تجاوز و تعدی ایدوب
 اضرار نفوس و ایدای حیوانات ایتکه تعرض و تعدی در **تقریط قوت**
غضب بی غیرت و حمیت و جبان و بد دل اولوب تلاش و محلا
 سیاست امور و ضبط مصالحه اختلاف کلکدر **رأه کیفیت قوت غضب**
 انتقامات فاسده که مقتضای عقل و زرینه سغه در اجرا ایتکدر
 مستلک غضبندن جماداتی و رتی و دو تک بک که بعضی جملدن واقع
 اولور که کند ضربدن ینه کند و عضوی متا لم اولور جمادی ادراک
 خود متاثر اولمز و بهایم و اطفال بی ادراکی غضبندن ضرب ایدای
 ایتک و خشم موضعی اولمین بر لوده بلا سبب شم ایتک ذخی بوسمند
 و با بکله غضبه موضعنده و خشمی مکلنده ایتمیوب سیاست صالحه و باید
 نافع حاصل اولمز در **امراض قوت شهوت** که جذب ملایم در بود
 اوج نوعدر **افراط قوت شهوت** و اول اکل و شرب و وقایع امر
 غایت حرص و شره اوزره اولوب مقتضای عقل و شرع و دایر

نفس اول مرتبه دن تجا و زاید و ب و خدا اعتدال دن خارج میل و شغف
 اینکدر و بعض صور مستحسنه یه اشتها یوزدن عشق و کلف قلمقد
تفریط قوت شهوت کسب قوت ضروری و جذب بالابد معاش
 و طلب نعمه جلال اینکدن بی وجه تکامل و بقای نسل و تکثیر امت محمد علیه
 الصلوٰه و السلام اینکدن بی موجب نفع ایتکدر **دانه کیفیت قوت**
شهوت اکل و شرب و قایع عقل و شرعاً مباح و مستحسن اولین مواضعه
 اینکدر طین و خم اینک کبی که بعض جهله خصوصاً نسا دن اکا مبتلا
 حویص اولور لر و ذکور مجامعتدن مقتضای شهوت اینک کسبه
 و بومند کورات اجناس امراض سیطه نفسانیه در و بواجنا سک
 تحتند نه انواع وارد در و بواجنا سک بری بریله ترکبندن
 نه امراض مرکبه نفسانیه دخی حادث اولور که حد احصا دن متجاوز
 و ضرر و عدی متعبر بل متعذر در اما جمله نک مرجعی بواجنا سک سیطه در
 بونکر تمام تعقل و تصور و لیجی انکر دخی بلنک جائز در و بواجنا سک
 اینکدن بعض امراض مهلکه در که امراض مزمنه نک دخی اصلی و سبب
 انکر در در جرت و جهل و غلبه غضب و خشم و حقد و حسد و عشق
 و امل و بطالت و کسل کبی زیرا بواجنا سک هر بری سی حد فسنده
 امراض مهلکه بایله دن اولد و غندن غیری نه امراض مزمنه ردیه بی
 دخی سبب منفی و عله داعی در چون بواجنا سک و اخلاقک نفس انسانی
 ضرری اعم در پس بونکر دفعه اهتمام و علا جگرینه اعتنا دخی اتم

اولی کرک و انشاء الله تعالی هر بری نک طرق معالجه سی شرح و بیان اولکدر
 و معلوم اولسون که نفسله بدن ارا سنده علاقه و ارتباط و اتصال و اختلاط
 زیاده شدید و محکم و غایتده قوی و مبرم در حتی بواجنا سک و اختلاط
 شدنن نه عقل و متکلیف و حکما دن نفس همان بدن محسوس ظن ایدو
 روح مجرد و نفس مباین اثباتندن بایوس و بوترکیب فانی
 و بنیان متلاشی به مألوف و مانوس اولدیلور **رباعیه** دخی الزجاج و قوت
 فتنه بها و تشاکل الامر و کانه خمر و لا قدح و کانه خمر و لا قدح **ترجمه**

از صفای می و لطافت جام	در هم آمیخت زنگ جام و مدام
همه جامت نیست کوی می	یا مدامت نیست کوی جام

و بواجنا سک شدنن هر کیفیت نفسانیه که نفس مجرد عارض اوله انک
 اثری بدن محسوسه دخی جاری و هر کیفیت و حالت جسمانیه که بدن
 محسوسه متکلیف اوله انک انفعالی نفس مجرد ساری اولور مثلاً نفس
 کیفیت غضب طاری اولسه انک اثری که حرمت و حرارت در بدن
 ظاهر و نمایان اولور و کیفیت عشق نفس عارض اولوب تأثیر ایلیمه
 ذبول و انوار و مشاهده محشوق زمانده ارتعاش بی اختیار
 بدنده متکلیف و جای گیر اولور نه کم بعض عشاق دیشدر که **قطعه**

لی فی محبتکم شهود اربع	و شهود کل قضیه انسان
خفقان قلبی و ارتعاش عظام	و تحول جسمی و اعتقال لسان

و بعض آخر دیشدر که **قطعه** علامه من کان الهوس فی فواده

اذا مارای محبوبه ان یغیرا و تصفون الوجوه بعد حراة

وان حرکت لکلام تحریر و اعضاده امراض و اوجاع قوی اول
ادراکات نفسانیه به اختلال کلور و اطم جسمانی منافع اولسه نفس فرج
و سرور عارض و لوب خوش حال و سرور البال و اولور پس امراض
نفسانیه به معالجه ایتیمک استین کمینه به لازم در که اولامرضک سببی نه
معلوم و مشخص ایلیه اگر بدن عارض اسقام و و اوجاع دن ایسه بدنی
مرضنه علاج و اصلاح و تعدیل مزاج جاننه قصد و شروع ایده
قواعد طبییه و تدبیرات صنایعه ایده چون مرض جسمانی منافع اوله
لابد مرض نفسانی که آندن عارض اولشدی مرتفع اولسه کرک اگر
سبب کیفیت نفسانیه و ملکه و حالت روحانیه ایسه کتب اخلاق و
قواعد حکمت عملیه به رجوع ایدوب و وفق قواعد و قوانین اوزره علاج
شروع ایتیمک کرک و معالجات کلیه طب جسمانی ده درت در بری
تناول غذا ایله اولندر و بری سی استعمال دوا ایله اولندر و اوچی سی
ستم وزهری ایراد بدن حی ایتیمک در در برخی بعض عوقی قطع کی ایتیمک
اولور کذلک طب روحانی بو سوال اوزره جاری و بو ستمه ستم
و طرق معالجاتی درت قسمه منقسم در طریق اول افعال حسنه و
وطرائق محموده استعالی ایله نفس قوت ویره کرک اول خلق قبیل ترک
ایده نه کم طب جسمانی ده تناول غدی لطیفه ایتیمک بدن مرضیه
قوت کلوب دفع مرض و ازاله عکته قادر اولوردی طریق ثانی

نفس خلق ذمیم و فعل سستی سببی ایله عارض اولن مرضی تذکر و تفکر ایدوب
نفس تبویج و ملامت و تقوی و غامت ایده که نفس اخلاق دینه
مرزوره دن انزجار و امتناع کله نه کم طب جسمانی ده استعمال دوا ایتیمک
دفع اخلاط دینه اولوب شفای مرض حاصل اولوردی پس بند وضیعت
و تبویج و تقوی دوا مهمل و داروی منفع منزه سنده در طریق
ثالث اولدر که مثلا بر رذیلتی که نفس متحکم اولوب ازاله سی غایت
اولسه انک ضدی اولن رذیلتی استعمال ایتیمک رذیلت اولی ازاله و اعدام
مثلا برکنه ده صفت بخل شتمن و متقور و ازاله سی غایت مشکل و متقور
اوله اولکنه صفت اسراف که ضد بخل در کند و به صفت و منش
و استعمالنده اقصای غایه سعی و ورزش ایده که بالاخره صفت و سطا اعتدال
اکامکه و حال اولور رذیلتدن منعطف و فضیلتده متصف اوله
نه کم طب جسمانی ده بعض امراض مرضه نک علاجنده بر مقدار ستم تن اول
ایدر لر بوراده ضد آخر اولن رذیلت ستم منزه سنده در اما حذر
ایده که استعمال ایتیمک و کی رذیلت ضدی نفسده شتمن اولیه تاکه آندن
دخی ضرر نفس عاید و راجع و علاج غیر نافع اولمق لازم کلیمه
نه کم تناول ستم اولند قن قدر لایقدن زیاده اولوب ایتیمک که با مرض
آخوه مؤدی اولمقدن حذر و اجدر طریق رابع اولدر که رذیلت غایتده
شتمن و شهرستان بدنه مدت مدید متوطن اولمقدن علاج
مرزوره ایله دفع اولیه جفی متعین اولسه نفس تحمیل عبادات شاقه و

تکلیف ریاضات صعبه ایدوب فعل مزبور و خلق مذکوره رجوع میکنند
عمده سندن خروج ایتمه سی متعسر نذر و نقض و فسخی قابل وکل عمد
ایده که نفسی عبادات و ریاضات انوار نزن صفا و ایمان و ندور و
مواثیق و عهود سببی الیه اول خلق مذموم دن راه رها بوله نته کم طبت
جسمانی ده اعضا به داغ و عروقی قطع و کی ایدر لر تا که قطع عروق
منقطع و کی الیه تکرار ملتزم و ملتزم اولی احتمالی مرتفع اولوب اول
عوق که مواد فاسده به مجری و اعضا به انک طریقیدن اخلاط رویه
منصب اولندی بالکلیه مفتد اولوب امتداد عرض منتهی و اهدی
صحت ممتد اولور که اما بوعلاج که قطع و کی در جمله علاجات نافع
اولمق مقرر اولمق استعمال اولنه حق شے در اینچون کلام اکابرده
بل حدیث نبویه کلشدر که آخر الدوا ایکن **نظم**

بقول مطرب و سنا اگر نوشی می علاج کی کنت آخر الدوا ایکن

بوزکر اولنان نسه طرق معالجه کلیه در و عاقل لیب و بهوشمند
اریب ذکر اولنان امراض نفائی که اجناس رذایل در و اضداد
اولن اخلاق روحانی به که اجناس فضایل در احاطه تمام و اتقان کامل
ابتد که نصکره بوط قدن مناسب مرض اولن طریقه علاج ایتکه قادر
و تدبیرات حسنه باب معالجه ده اندن صادر اولور اما طبت
جسمانی کتاب برنده امراض جزئیة نک دخی فردا فردا اسباب علما
و انواع علاجاتن ذکر و بیان ایتد کلری کی بر دخی امراض

نفائیه نک جزئیاتندن قوای نلنه به متعلق اولن امراضک علما جین
شرح و بیان ایده لوم که باقی امراض جزئیة نک علما جین اکا قیاس
ایتکه معین اوله معلوم اوله که امراض قوت تمیز اگر بسیط اگر مرکب
اگر چه بیاب در اما غایت مخوف و ردی اولندی و ج نوعدر
اولکی سی حیرت اینچنی سی جمل بسیط او جنی سی جمل مرکب در
نوع اول فراط یعنی زیاده کمیت نوع نانی تفریط یعنی نقصان
کمیت او جنی نوع ردات کیفیت قیلند در اما **علاج حیرت**
اولدر که چون مطالب خفیه و مسائل دقیقه ده تعارض ادله جانبین
و تدافع حج طریقین سببی الیه چهره یقین غام حیرت و تشکیکه
مستور و محجوب و بصیرت مناهده جمال حقیقتدن عاجزو
و مغلوب اوله اولابر قضیه بدیهیه تفکر و تذکر ایده که اجتماع
و ارتفاع نقیضین مستحیل و ایکی طرف معاق حق اولمق بداهه
عقله مد و السبیل در پس حق بری سی ایدو کنه جازم و
تخص مقدمات مناسبه للمطلوب ایتکه عازم اولوب مقدمات
مزبوره وجدان و تعیین ایتد که نصکره قواعد منطقیه و ضوابط
میزانیه به عرض ایدوب احیاط بلیغ و تدقیق عمیق ایدوب حق
باطلدن تمیز و ترجیح و حق محض تعیین و تصحیح الیه اما **علاج**
جمل بسیط جمل بسیط اولدر که بر شیشه علمی اولیوب و اول شیشه
کند و بی عالم صنمیه و جمل بسیط ابتداء مذموم دکلدر زیرا

جمله سبط اولینجه تعلم واکتسابه سبب اولی و معلوم محضه قصد و طلب اینک ممکن دکلدر اما اول مقامده قلمی و جعلی علمه واسطه قلمی مذموم در پس علمای اولدر که انسان و سایر حیوان احوالنه نظر و هر نوک خواص و مابه الامتیا لرینه گذر ایده تا یقینا معلوم اوله که انسانک سایر حیواناته شرف و مرتبتی شرف علم و کوم نطق و تمیز یله در **مست**

تاج سر جمله هنر راست علم	قفل کنای همه در راست علم
در طلب علم کمر جست کن	دست ز اشغال و کمرست کن نظم
لولا العلوم کان دنی ضیغم	ادنی الی شرف من لا انسان

و جاهل که بوحلیه ایله متحلی و بوشرفله مستعد اولیه حیوانات عجم عداد معدود بلکه حیوانات عجم مقامه دنی و منزله فرود در و جاهل حیوان اعجم و جانور لایعلم حکمده اید و کنه دلیل واضح و ظاهر و برهان صحیح و بامر اولدر که بر مجلس علم اولوب علمای توفیر و بیان و فضلا تحقیق دلیل و برهان ایدوب هر بری سی اظهار انواع مخزونات فواید ضمایر و ابراز اصناف مکونات فراید خوا قانع چون تکلم میداننه آخرون مبادرت و القای کلام و ابداء درام طرفه مسارعت ایدوب صیت و صدک محاورات اصحاب فضل و کمال قبه افلاک اتصال ایسته جاهل ذاهل اولن بالکلیه پیغوله سکوتده ستواری و نطق و بیان خاصیتندن مجرد و عارک اولوب حیوانات عجمه که خاصیت نطق و فضیلت کلامدن خالی و

و جاهل که بوحلیه ایله متحلی و بوشرفله مستعد اولیه حیوانات عجم عداد معدود بلکه حیوانات عجم مقامه دنی و منزله فرود در و جاهل حیوان اعجم و جانور لایعلم حکمده اید و کنه دلیل واضح و ظاهر و برهان صحیح و بامر اولدر که بر مجلس علم اولوب علمای توفیر و بیان و فضلا تحقیق دلیل و برهان ایدوب هر بری سی اظهار انواع مخزونات فواید ضمایر و ابراز اصناف مکونات فراید خوا قانع چون تکلم میداننه آخرون مبادرت و القای کلام و ابداء درام طرفه مسارعت ایدوب صیت و صدک محاورات اصحاب فضل و کمال قبه افلاک اتصال ایسته جاهل ذاهل اولن بالکلیه پیغوله سکوتده ستواری و نطق و بیان خاصیتندن مجرد و عارک اولوب حیوانات عجمه که خاصیت نطق و فضیلت کلامدن خالی و

عاطل در بالتمام من به و مشاکل اولسه کرک پس معلوم اولدی که شول نطق و کلام که جمله نکار اسنده دائر اولور اصوات حیوانات و صیاح بهایم قسمندن ایش زیر نطق انسانی قبیلندن ایشسه مجالس الشواران فضیلت افروز و محافل سخن کستران دانش اندوز ده ظاهر و لایح اوله اید بلکه بونکره انسان اطلاتی صفحه دیواره نقش آدمی به انسان و بیروح القنم نام خشیسه مردم کیا دید کمری قسمندن در حقیقت انسانیت انردن مفقود و اطلال لفظ باب مجازدن معدود **در نظم** من همی در بنده معنی است همچون آدم وین خوان در چین صورت راست چون مردم کیا **نظم** و سابقا معلوم اولمشدر که حیوانات عجم هر بری اقتضای فطرت و الطام صانع با حکمت سببه ایله معاشنده و جوه مصالحنه متمدی و قوی و آلات ما خلق له سی طرفه صرف ایتیکده منتهی در نه مبتدی و انسان جاهل استعدادین تفسیع ایتیکله متصف و آلات و قوی پس استعمال ایتیکده قضیه عقل و اقتضای مصلحت جاده سندن منحرف در پس ذروه شواهیق لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم دن متفعل و سواختیاری ایله حسیض وادی ثم ردناه اسفل السافلینه مثل و ارسطالیس حکیم ایدر که اعجمی و بصیر بر چاه مظلمه و شوب اچنده جای گیر اولسه لر مردنا بنیا بنیا یان احوال قتنده معذور و بنیا بنیا کی معذور اولمقدن پنجه مرتبه دور در و لغت

بر روح القنم اول و بنیا بنیا یان احوال قتنده معذور و بنیا بنیا کی معذور اولمقدن پنجه مرتبه دور در و لغت

فارسیده و ترکیده صنعت قدرت معنایی دانستن و بلکه لفظی ایلد
 تعبیر و لنور مثلا کتابته قدرت دعوا سندن تعبیر اینک استه بین
 فارسیده دانم نوشتن و ترکیده بزه بیلورین و خیاطه قدرت
 ادعایین اینک دین فارسیده دانم دوخت و ترکیده دیکه بیلورین
 بهمانا سیه اولدر که انسانک جمیع کمالات صنایعه قدرتی که واقدر
 خلاصه سی علم و معرفت را جعد و بونکت لغت فرس و مرکب دقا یغند
 و جوهر ملک شرف و فضیلتنده و ارد اولن آیات کتاب باهر و
 احادیث رسول ظاهر و کلمات افاضل کابر اولقدر دکلدر که بو
 رساله بحالہ ضمننده ایرادی مقدور و ادراچی مبسور اوله فضل
 عالم حقنده بعض اصفا بیورلدر که **رباعیه** ناحی و نظنها من الشوق
 وارقاء علیها اثر العشق یلوح والله لقد سمعت من منطقها

العالم جنة لها العالم روح **نشر** پس ای برادرش اهد استعدادک زیور
 علم و حکمته متحلی و عودس طبعک منصفه دانش و معرفتد متحلی اولدر
 ایسه فطوبی ثم طوبی لک والا هنوز امکان مساعد و قوی آلات
 معاون و مجاهد ایکن کسب کمال جانبته حرکت و انتخاش ایلد و رطه
 جهل و کرد آب ضلالتدن خلاص بولمغجون دست و پا **اور بیت**
 دست و پای بزنجار و جهد که عجب در میان غرقانی
 اولدر کم دریای جهالتدن نجات بولوب اصل ساحل و بیداری
 ناپیدا کران ضلالتدن راه را بولوب رطه هلاکت دور مر اصل

و این سخن را در
 کتاب اول

مباش تشکد از پندای محمود من آنچه شرط بلا غنست با تو بنوم
علاج جهل مرکب جهل مرکب بر نشنه بلیوب آما بلد و کین دخی بلیوب
 کند و سنی انی بیلور اکلقدر و جعلی ایکی کوره اولوب هم بلیمک هم بلد و کین
 بلیمک اولد و غجون جهل مرکب دیو تسمیه اولمش **درع** مشکل که نداند و نداند
 که نداند و نته کم اطباتی اجسام و اشباح بعض امراض مزمنه و علل
 مستحکمه تک علاج جندن عاجز لر و تدبیر از اله سنده متحیر لر در کذلک اطبا
 نفوس و ارواح دخی بر عرض مزمنک و دوا صعبک که جهل مرکب در
 علاج جنده عجزه مقر و تحیره معترف لر در زیرا چون نفس کند و نک جملینه
 احتمال و بر میوب عالم اید و کنه جازم اوله ممکن میدر که دفع جهل طر فنه
 متوجه و کسب کمال علم جانبته عازم اوله مریض اولن کینه کند و ده
 مرض تصور ایتیموب مریض اید و کنه نامعترف اوله بنجه طلب علم و زاله
 مرض جهل ایتیمکله متصف اوله و بوسیدند که حضرت عیسی علیه الصلو
 و السلام دن منقول در که بیور و لریش اصم واکه معالجه سینه بعون
 الله تعالی فادرم اما حق علاج جنده عاجز و قاصر و فی الجمله
 نافع اولمق محتمل اولن علاج اولدر که علوم ریاضیه که هندسه و
 حساب در مشغول قلنه زیرا اول علمکر جمله مطالب مسائل و
 مباحی و دلائلی قطع و یقین در نته کم سابقا و را ایدک پس نفس
 بو علمره اشتغال اید یکج طبعی یقین حصوله معتاد و متمرکز و قطع
 و اقناعه قناعت ایتیه سی متقور و متعین اولور پس او لکه معلوما

مطلب
 این سخن را در
 کتاب اول

رجوع اید یک اندر ده برد یقین و صفای تحقیقی که علوم ریاضیه ده اکا
 معناد ایدی بویلمی تنبه و تیقظ کلوب معلوماته خلل و محرومات
 حافظه سنده قصور تحیل ایدوب عقده اعتقاد فاسدی اعکال پذیر
 و قطع و خرمیدن تنزل ایدوب جمل بسیط دائره سنده جای گیر اولور
 آذن صکره علم و یقین طرفه شوق و طلب پیدا اولور پس بر این
 صحیح و حج قطعیه ایله مجددا علم قطعی حاصل ایدر و کرد سرا پرده یقینه
 و اصل اولور بومذکورات قوت نظریه یمتعلق اولن امراضک علل حاکم
 و بومقوله امراضک زاله سنده حکمت و میزان مشکف و مشتمل در اما قوت
 علمیه یمتعلق اولن امراضک علل جاتی علم اخلاقه معلوم اولور پس
 انلرک باینده بوار قام محترم و مرسوم در **علاج امراض قوت غضب**
 هر چند بوقوت متعلق اولن امراض نا محصور و بعضی مستمی بعضی ن
 اسم در اما اضاری فوق الحد و مهک و خرم و ممتد اولنلر ب
 اوج قسم در اولکی سی غضب ایکنی سی جبن اوچنکی سی خوف
علاج غضب و خشم اولکی سی افراط قوت غضب در یعنی زیاده و
 کیت در ایکنی سی توفیط غضب یعنی نقصان کیت در اوچنکی
 ر دات کیفیت غضب در غضب بر کیفیت نفانیه در که انک
 بی ایله جوهر روح که داخل قلبه اولن حراره غریزه در
 خارج بدنه حرکت ایدر و دم قلب جوش و غلیان ایدر لا بد انک
 خارج حرکت و جوش و غلیان ندن ظاهر بدنه حراره و حراره ظاهر

۹۴
 اولور خصوصاً بشر و مجده که لطیف و جلدی نازک و ملخه قتی ظهور ایدر
 و عروق خاصه عروق کردن دمله ممثلی و ملخه غلیظ اولور و غضب
 نفس مثالم اولدوغی کمنه دن انتقام قصد ایلکدر چون بوارت
 نفس عارض اوله فی الحال اثری بدنه سرایت ایدوب حراره غریزه
 غلیان ایدوب غلیان ندن بخار و دخان منظم تصاعد ایدوب تجاویف
 دماغ و عروق شیرین که جاری روح نفسانی در ممثلی اولوب
 انک ظلمت دخان ندن نور عقل محجب و نامحلی اولور لا بحریم
 مرآة عقل کشف و افعال قوت نظر ضعیف اولمق لازم اولور
 و حکما انسانک بو حالنی اکا تشبیه ایلشکدر که بر منظم و تیره مغار
 که ایچی آتش عظیمه ملتهب و دخان مالا مال مضطرب اولوب
 راه درون غارسدود اولوب همان درون غاردن آواز
 آتش و شرر و دخان معلوم و موجود اوله پس بو حاله اطفاء
 لهب نار و تسکین نثره و شرار بغایت مشکل و دشوار در
 پس بو حده غضبی نصیح و پند و سخن واعظ هوشمند ایله معدوم
 و منتفی قلمق همان بر منفذ ضیقندن بر کاسه آب صحنه لهیب نار
 و شعله شراری خامد و منطقی قلمق کبی در بلکه بورش آتش
 سوزان و شعله سنی دخی فروزان ایلر و مزجه بشریه
 استعداد و قبول قوت غضب ایشکده مختلف و متباین در
 بعضی مزجه نک قبول غضبه استعدادی کبریت و بار و نک اشتعال

استعدادی کبی در **ننه** کم کبریت و باروت بر سر طوق منخله فی الحال
 احتراق و اشتعال **ایدر** کندک بوزن جک صاحبی انتقامی موجب بر
 کلمه استماع یا بر وضع مشاهد بینه فی الحال متاتم و مضطرب
 و آتش غضب ایله ملتهب **اولور** که مرآة درونی تیره و منظر حواس
 خیره **اولوب** نصیح و بند **بل** قید و بند **یله** متاثر و مندفع **اولکه**
 متعذر و متنع **اولور** و بعضی روغن کبی در که فی الجمله آتش اصابت
 ایلسته **رنانه** شعله بالا و درون بانه دن آواز و علا **ظاهر** اولور
 لکن باروت و کبریت کبی دکلدر که بر سر ردن آن واحده کرده نار
 و طاق طراقدن اصوات صاعقه کردار **ظاهر** و بدیدار **اولور**
 و بعضی ازجه هیزم خشک کبی در که اشتعالی سهل و میسر **لکن** مرتبه
 روغندن نیجه مرتبه دور **در** و بعضی دخی هیزم ترکیبی در که اشتعال
 مدت و مدت استر و مشتعل و لدقن صکره بینه ادنی تراغله منطفی و
 منتفی **اولور** بو مرتبه اخیر عاقل حلیم و وقور سلیم **کمنه** مثالی
 که تمام اسباب غضب و حیت مجتمع **اولینجه** شعله غضب درون
 سینه سنده ملتهج **اولر** و اسباب غضب مقدم و منتفی **اولی**
 همان شراره غضب دخی منهدم و منطفی **اولور** اما بشرط آنکه بو
 حالت نقصان حیت و خودخوارت و غریزی دن ناشی ایلیم
 بلکه تهذیب و اقتدای مرشد عقل و اقتضای آثار شریعت و
 انتهای مسالک حکمت **ایتمکله** توسن نفس سرکش رام **و شرح** زلال

دانش ایله شعله غضب محل خود تمام **بولمقدن** اولمش اوله فضیلتده
 داخل **ور** ذیلندن دور بر اصل **اولن** بودر **دخی** معلوم اولسون
 که غضبه ذکر ایتد کموز مراتب آتش غضبک ابتدای اشتعال و اوایل
 اضطرابنده در **و آلا** شعله نایره غضب تمام مشتعل و نفس سرکش
 و آتش خشم تعلی و نکون ارادت انتقام **ایتمکله** بالکلیه مشتعل **اولوب**
 صفت غضب ممکن **ایدر** جک جمله مراتب غالب اتحاد نام **بولور** و
 غضوب و جلیم مساوی الاقدام **اولور** آتش اندر بینه چون افتد ترانه
 نه خشک **بلکه** مرتبه اخیر صاحبک غضب مشد **وزمان** التهاب و اشتعال
 ممتد **اولور** زیرا اسباب دواعی غضب علی التدریج والدوام مجتمع
 و موانع و عوائق اشتعال و التهاب بالتمام مرتفع **اولمشر** و حد
 جناب رسالت پناهیده علیه الصلوٰة و السلام وارد اولمشر که **ایاکم**
 و غضب الحلیم **ودانی** وارد اولمشر **بنی آدم** غضب عالی عروضنده
 نیجه طبقه در **بر** سی اولدر که غضب کج کلور و کلسه دخی بینه تیز کج
 و **بر** دخی اولدر که غضب تیز کلور و تیز کج **و بر** دخی اولدر که
 غضب کج کلور اما کج کج **و بر** دخی اولدر که غضب تیز کلور اما
 کج کج **و بو** اقسامک فضلی **و ارباب** فضایل قنده اکملی **اولدر**
 غضب کج کله و تیز کج **و اقبیح** و اشنع **واردی** و افضعی **اولدر**
 تیز غضب کله و کج کج **زیرا** چون صفت غضب مذموم و مقبوح
 هر نه قدر اقل اولور مقبول و مدوح **در** صورت اولی ده

غضب با قیل و دین اقل در اول سبیدن اول صورت جمله دین اعلی و
 و اجل در صورت اخیره غضب جمله دین اکثر و اول فردر لاجرم قبیح
 جمله دین اکثر و اول فردر و امام غزالی در بیور و در که سلطان حال
 غضبیده رعیت او زره حکم اتیک رواد کلد در زیر آغضب آدمی کند
 خلقند اخراج ایدر پس ظاهر در که حکمی ظلم و بیاستی جور اوله
 فقیر ایدرین حدیث نبوی و نور حکمت مصطفوی ده وارد او
 که لا یقض القاضی و هو غضبان چون غضب فنون جنون
 بر نوع و اقسام سکودن بر قسم در پس جنونک عقد حکمی فاسد و
 سکرانک بازار قضاسی کاسد در چون شعله غضبیدن حوالی
 قلب پر طرب و شرار و دخان تیره شدن دماغ تیره و تار اوله
 آینه عقل نیمه براق اوله و شمع فکرت نه قدر اضاءات و اشراق
 ایدر که محل علم قلب و منزل فکرت دماغ در یکی بیخی تنگ و تار
 و پردخان و شرار اولی قیاق عدل و حکم فصل نیمه ظاهر و
 تابان اولور و غضبناک اولن کس نه دن آتش غضب التهاب و آجرار
 وجه و انتفاخ عروق و اعصاب و رفع صوت و اوضاع و حرکات
 ناصواب ایدیک صد و رینه ناظر اولن ببلور که غضب نیمه دائره
 عقل و انسانیتدن بیرون و مشاکل افعال و اوضاع اصحاب
 جنون در و غضبک مضرت جسمانی و روحانی بی حی و آیدر
 و اولدر که غضب موت فحاشه داعی اولور زیرا حرات قلب آتش

غضبیده مشعل و حرارت حرکت بدنیه که غضبیده لازم در اکا منضم و متصل
 اولی حق حرارت غیری که مرکب روح حیوانی و نشاء بخار لطیف
 انسانی در بالکلیه محرق اولور و دخی حرارت غیری غضبیده
 خارج بدنیه متوجه اولور لکن مرکب دخی کفایت ایدر یک مقدار
 روح قلیق کرک و بعضی امرجه ده حرارت غیری قلب او زره اولور
 پس غضبیده مشعل اولوب حرارت غیری خارج بدنیه متوجه اولی حق
 مرکب دخی کفایت مقداری روح قلیوب موت فحاشه مؤدی اولور
 و بعضی خلفای راشدین حین غضبیده اقامت حد و انفاذ موجب
 شرع ایتمکدن امتناع و ترانخی ایدر لردی اکا بناء که شاید حال غضبیده
 نفسیه انتصار و دآ غضبیدن تشفی ایتمکد غرض منضم اولوب
 اقامت حد محض اجرای شرع قویم و خالصا لوجه الکریم اولیه
 نته کم حضرت فاروقدن حکایت اولور که بر سکرانه ملاقی اولوب
 اقامت حد شرعی یه متوجه اولدر فکر نه فحش و سقط و سب و شتم
 و غلط سویلکه بشکدی فی الحال دره سنی قالد مشکن ینه ایندر و
 و بومعای ملا خطه بیور و بیاخر ایددی و عمر بن عبدالعزیزدن
 حکایت اولور که بر کس نه یه تعزیر امر ایتد کده جھاراً فحش و شتم
 شروع ایددی پس تعزیردن فراغت ایدوب اگر بنی غضبیده کتور
 او بلسیدک سنی تعزیر ایدر دم دیشکر و بعضی عظمای حکامی بنایند
 و ویدر که در پیش که بن شول کی یه که ریح عاصف و رعد عاصف

ایله آشوب در بای متلاطم الامواج اچنده سائر و اچار عظیمه
 و مهلكات كثیره ارا سنده دائر در سلامت احتمالن و یروین
 و نجات امیدین طوترین اول كسنه كه غضبان ملتهب و شر
 شر خشمه ملو و مضطرب اوله انك سلامتیه احتمال یر مرن
 و نجاتن امید طوترین زیرا اول كمنك تخلصنده لطائف حل
 و دقایق تدبیرات استعمال الیک سهل اولور اما بونك حقهده
 نه مجال تسکین آتش غضب مقدور نه اطفاء شعله و شرره
 لهب ممکن و میسور در فقیر ایدرین و دخی لطایف میان
 که چاره ساز در مانده کان در کرداب محنت و بلا و آشوب
 موج دریا ده سرشته اولنده مقارن و اندری ساحل خلاص
 و کنار امنه ابر کور که معاون اولمق اولور اما شراره شر
 غضبه محرق و اطاعت شیطان آتش نهد و یله تحت رق او
 مخدول الطاف الهییدن بعید و توفیق یزدانی انك حقهده بایدید
اسباب غضب اول نوعدر اول عجب ایکنی افتخار او
 مرا در دخی لجاج بسیجی مزاج بسیجی تکرر یکنی استهزا
 سکرخی غدر طغوزخی ضمیم او بنی منافست در عجب
 کند و نه بکنک و اوصاف و افعالنی ایا اعتقاد ایتکدر
 افتخار او کنگ و کند و ده کمال اکیوب سرور او مقدر و ارجونی
 نه رده جنگ و جدال ایتکدر لجاج او کولیک ایتکدر مزاج

در دخی مزاج بسیجی تکرر یکنی استهزا
 سکرخی غدر طغوزخی ضمیم او بنی منافست در عجب
 کند و نه بکنک و اوصاف و افعالنی ایا اعتقاد ایتکدر

لاغ
 و اوصاف و افعالنی ایا اعتقاد ایتکدر
 افتخار او کنگ و کند و ده کمال اکیوب سرور او مقدر و ارجونی
 نه رده جنگ و جدال ایتکدر لجاج او کولیک ایتکدر مزاج

لاغ ایتکدر تکرر اولولمق در استهزا آخر کسنه مسخره به المقدر
 غدر بر کسنه به وفا ایتک واجب اولد و غی یرده جفا و اذا ایتکدر
 ضمیم بر کسنه ضعیف و حقیر عداید و بظلم ایتکدر منافست اموال و
 اسبابندن بعضی نه اخودن قصص مقدر و بواوون صفت
 موجب غضب اولد و غی و انا قتده واضح در زیرا بر کسنه ده
 عجب اولسه کند و سنی رفیع و مقامی منیع اعتقاد ایدر نفس
 ادنی خصوصی امانت اکیوب مضطرب و کانون سینه سی سزار
 غضبدن ملتهب اولور افتخار دخی اول نوعدر مرا و لجاج
 خود کند و نه و صابنه موجب غضب و مشغل بار ذات لهب ایدر
 معلوم و مجرب در تکرر خود معلوم غضب احداث ایتکده عجدن
 دخی مذموم در استهزا و غدر و ضمیم صابنه برق غضب اشتغال
 ایدر غیم در منافست دنیا غضب فخره باعث و انکله متصف
 اولن صفات شیطانیه به وارث در جناب رسالت پناهییدن
 و ویدر که لا انا ف علیکم لانتشر کو ابا نه و لکن خاف ان تنافسوا
 فی الدینا فتهلکوا کما هلك من قبلکم عاقل لیبیه معلوم در که بوجدت
 معجزات و اخبار غیبی مشتمل اولن بیانات دندر زیرا اول
 حضرتدن صکره عموماً و برزم زمان مرده خصوصاً منافست دنیا
 و عاصده اقران بر غرض وریا اولمقدار اولشدر که زبان بیان
 تقرب و تحریرندن عاجزدر و لواحق غضب که مرض غضبک

و اوصاف و افعالنی ایا اعتقاد ایتکدر
 افتخار او کنگ و کند و ده کمال اکیوب سرور او مقدر و ارجونی
 نه رده جنگ و جدال ایتکدر لجاج او کولیک ایتکدر مزاج

عضی مناسبت در پیدی صفت در او کی سی ندامت. **یکم** بی خشن
توقع و انتظار مجازات. **او** چنی سی دوستی مقتی یعنی بغض و عدم
محبی در در دخی سی اراذل ناسک استه اسی. **بش** بی سی شامت اعدای
دشمنه کلنج اولق. و شامت اعدا صعب و تلخ نشه در تته کم بعضی

کل المصابی قد تم علی الفتی || فمن غیر شامت لا عدا

التبخی سی تغیر مزاج که حال غضبیده عارض اولور. نته کم ذکر اولند
بدخی سی تا تم که حال غضبیده طاری اولور. بو تویر خواجه نصیر در
اما تا تم تغیر مزاجدن غیری نشه عدا و لیبیو آنده داخل قلنسہ دانی
و جہی وار در. زیرا حکما دیدید کر که الم جسمانی ایکی قسم در. **بر**ی تفوق
اتصال. **بر**ی سو مزاج. و اما م رازی سبب الم همان سو مزاج در
تفوق اتصال دخی سو مزاج عضو مقطوعه مؤدی اولد و عینون الم و پرو
دیو ذاب اولندر. **بس** تغیر مزاج عین الم در. اما م رازی مذہبیده
یا المده داخل در. حکما مذہبیده علی کل حال تغیر مزاج تا المہ مغایر و اکا
قسم عدا و لنق موجبہ دکدر. و علاج غضب اولد که بواسطه دفع
ورفعه تدبیر اولد. زیرا بر شیکر اسباب و علی مرتفع اولیتی لایذ
سبب و معلول اولد حق نشه دخی متوقع اولسه کرک. و نادر بعضی
اشخاصه اسباب مذکورہ بر طرف اولوب. اما انر غضب ینہ موجود
اوله اند تدبیر و علاجی آسندر. و انہ تها هو المیتسر **علاج و تدبیر**
اسباب غضب و خشم اما عجب که نفس کند حقنه ظن کاذب

قد یون

و اعتقاد باطل ایدوب کند و ده اولان فضایل و کمالات غیره اول و جمل
بوق صنوب کند و سنی مزیت فضیلت موصوف. و استحقاق مثال
علیه ایلد معروف. **اکلم** قدر. اما م غزالی بویور که بنده چون حکم
نعمتی موجود اولد علم و عمل و فضل و کمال. و مال و جمال کبی. اگر بنده
اول نعمتک جعدن اوله نشه عارف. و دایما زوال و فنا مسلوب
اوله سندن خائف. اولور سنده عجب یوقدر. و اگر خوف زوال
و بیم کدر و انتقال. اولسه. بلکه اول نعمتہ سرور و فرحان اولسه
اما فرجی اول نعمتک کند و یہ اضافتی جعدن المیوب بلکه حقا نعمت
و احسانی اولد و غنی جعدن سرور و خندان اولسه. ینہ عجب اولر
اما زوال و مکدر شدن خائف. و محض نعمت حق و فضل کرم مثال
مطلق. اولد و غنه عارف. اولیوب همان کند و ده اول نعمتک
وجود ینہ فرحان. اولوب کند و نک عجز نبی و محض عطای حق اید و کین
نیان. ایلسه اول کسه ده عجب متحقق اولور. **بس** بنده یہ لازم در که
کند و ده اولن حقا نعمتک سندن بر نعمتک فرح طاری اولسه. فی الحال
کند و نک عجز و قصور نبی تنکر. و اول نعمت محض عطای حق. و کند
همان مظهر مطلق. اید و کین تفکر. ایدوب سرور و غرور باطلدن
استعاذه ایلد. **فقر** ایدرین کاه اولور که نفس عجی از آله اید و کین
کند و سندن ظن ایدوب وانی دخی محض فضل حق اکیوب دفع
عجب ینہ عجب سبب اولور. نته کم بعضی مرشدان راه. و ساکنان صاب

انتباه بومعاده و بشکر در **باب** یکم مودرتوزمته باقیست

عافل منبش که بت برسی بهست
کوی که بنیدارنکستم رستم

آن بت که زبندار برستی باقیست **نثر** بلکه مکر و تبیین این سیدن غافل اولی
جمله نعمت محض بخشش و عطای بی استحقاق اید و کن ملاحظه ایده که دفع عجب
بنه عجب آخوه مؤدی اولیه و غالباً بسبب عجب اولد که نفس کند و
علم و کمالنه عارف و عاقل و غیره کالندن ذاهل و جاهل اولد و غی در
زیر آنفک کمالاتی کند و ینه نسبت علم حضوری ایله معلوم در غیر ک علم
و کمالی علم حصولی ایله معلوم در و علم حضوری اولد که نفس مذرک
و ذات معلوم مذرک و عالم قنده حاضر اوله و علم حصولی ده نفس
حاضر اوله بلکه صورتی عالم قنده جاهل اولور پس علم اول اقوی
و علم ثانی اکان نسبت ضعیف در پس کند و نک کمالنه علمی قوی آخر ک
کمالنه علمی ضعیف اولد و پنچون کند و نک کمالی تام کور و ب آخون ذاهل
و کالندن غافل اولو عجب و غرور و تکبر و نخوت ایله متصف و مشهور
اولور اما عاقل پاک و زیرک چالاک اولندر نفس بدخوی و
رفیقان خوش آمدگوی لریک فریب و دمدمه سنه فریفته اولیون
غیر لریک فضایل و کالاتنه واقف و کند و نفس لریک نقصان و عسلی بنه
ناظر و عارف اولوب عجب و غروری بر طرف و نقصان لریک
ملاحظه ایتکه تحصیل کمال و تکمیل شرف ایلر **نظم** **لم نشئه**

حسن حال کلیوب صفا تکه | معجب اولمه که حسن حال بود

منهم وار دیمه هنر اولدر
اکله نقصانکی کمال بودر

پس علاج عجب اولد که اخوان و متقدمینک کمالات و فضایل و
حامد و خصایلینی همیشه نصب العین و منظور آینه بصیرت ایلویه
کند و نک اندردن تصویرینی تأمل و فرسان میدان فضایل
اولدردن تأخرینی ملاحظه و تحیل ایلویه بلکه هر فردی ملاحظه
ایتیه جهاتدن بر جسته کند و یه غالب و حیثیاتدن بر حیثیتده
راجع بولور حق تبارک و تعالی موجوداتدن هر ذره بر خاصه
مصدر و مخلوقاتدن هر ذاتی بر رسم خاصه منظر ایشمدر که
غیری اول خاصه ده اکامشارک و اول منظر نیده انکله مساهم دکلد
و نظام عالم و قوام کارخانه آفرینشده هر شیک بر جسته دن مدخل
و هر ذانک بر طریقندن ادمی و سبقتی وارد در **مصراع** که اندرین باغ
چو طایوس بجای دست کس سبحان الله انسان میکین برقاج معارف
واصل و بعضی معلومات خزانة قلبنده حاصل اولسه ظاهر و بدیهی
که و اصل اولد و غی معارف و فضایل و حاصل قلمد و غی علوم
و مسائل اولقدر بی حد و بیجا بدر که معلوماتی انکره نسبت
سیاردن اندک و هزاردن یک در پس عجب و پندار
اکه نیجه لایق و سزاواردر و عجب فی نفسه ردیلت قبیحه
اولد و غندن غیری خاصه سی اولد که تنقی طالب کمال و
کاسب فضل و افضاله که عارض اوله فی الحال آنی طریق تحصیل

و ترقیدن مانع و عایق بل حسیض تدنی و اضاعت جانبته واقع
 و سائق اولور **علاج مباحات** مباحات اوکنک در کمالات نفسانی
 و فضایل روحانیة دن خارج سنه لریله و بودخی بایکالات
 بدنیه ایله اوله قوت و جمال کبی یا خارج بدن اولن کمالات
 ایله اوله منصب مال و مرتبه و جلال کبی علاجی اولدر که
 فکر ایلدی که جمال اعضا و قوت اعصاب و اجزا ایسه معوض زوآل و
 محل فداوه در باغ عمر و جوانی مرض فنا و شیب اسمه سی ایله زیر و زبر
 و برک و بارچمن و جود و برک ریز خان اجل ایله خاکه برآبر اوله حقد
 کل وجودی اوراقی بر باد و سر و بوشتا شیب بار بقا دن آزاد اوله حقد

آمد بهار ما تکر کے | وز کلبن مانماند بر کے

دور و زه مرض و سقم و بر قاج کونک محنت و الم جمال و شبانی
 بهاء منشور و قوت فتوی کان لم یکن شینا مذکور **ایدیت**
 بر مال و جمال خویشین غره مشو کافر شے برند و این راستی
 اگر جمال حقیقته دم فاسد در که رقت بشر سبی ایله ظاهر و بلیغ
 بر آقدر که خلخال مسام بدن لایح و باهر اولمشدر و عاقل حقیقته
 نبی مستحق بل امر مستقذره رنج عجب ایدر و بونک کبی جمال
 ظاهر کی که حقیقته جمالیته دن بری در آشفته و مفتون بلکه
 شوریده و مجنون اولنر حقیقته حقایق کوی نامی مولانا
 نور الدین عبدالرحمن جامی بیور مشدر **قطع**

بنظاره روی شاهد کشایی
 یکی پوست بر خلط و بر خون کشیده
 نظر کین بود محسوسه رامش کل
 برت چرت از جان و آرامت از دل
 کسی عیش خود تلخ در جبت و جوش
 که شکر دمانست و شیرین شمایل
 نمی دانی آیا که ناکاه سینه
 از و کشته آن خوبی و لطف ایل
 کراول پری بود آخر ماند
 بچشم تو چون پیکر دیو بایل

و علامت طاوس مینی امدای عربدن برید بن مجتبی کوردی که نخوت
 امارت و غرور شباب و نصارت ایله متبحر و متمایل و جام ویر
 سر مست و حمار انجام فسادن ذاهل و غافل مرور ایدر امام نصیحه
 آغاز ایدوب ایتدی ای فتی بو برشی و خرام در که اثم و حرام در
 و مبغوض مطلق و مغضوب حضرت حق در چون امیر حجاب
 نخوت و غرور و پند پذیر اولیبوب نامه دیدی که کویا بن کم
 ایدو که عارف و علو منصب و مقامه واقف دکل سین امام
 دیدی که اعرفک اولک نطفه مذره و آخرک جیفه قذره و انت فیما
 بینهما حامل بول و عذره مذر و قذر ناپاک دیکدر یعنی بن سینه
 خوب بیلورین اولک نطفه در ناپاک و مستقذر و آخرک جیفه در
 بنحس و مستحق و سن بوا یکی حال را سنده بی طاقت و حول و حال
 نجاست و بول سین و بو کلام حکمت شعار و بلاغت آثارک
 الفاظی صنایع بدیعیه مشتمل و محتوی و معانی بدیعه سندن غایب
 حکمت مندرج و منطوی اولمغین علماء شافویه دن ابو محمد

باقی که حسرت بر نظمک حله باقی در نظم ایلیوب دیش که **قطع**

عجبت من معجب بصورته	او کان من قبل نطفه ندره
و فی غد بعد حسن صورت	بصیر فی الارض حیفه قدره
وهو علی عجب و نخوت	ما بین ثوبیه یجل العذره

و اگر مبادات و افتخار شرف اصل و نسب و تبار ایله اولور
نشتم اکثر بنی آدم خصوصاً طائفه عربده شایع و ذایع در و جناب
رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم بیور شد. اتمم اوج نشه
ترک اینم لر بر تیری میگیری او نشه نوحه قلم و بر تیری بخومله استدلا
باران ایتک و بر تیری نسایله تفاخر ایتک و بوجیک علاج
اولدر که نظر ایلیه که افتخار و مبادات ایلدوکی و ابتهاج و مشر
کو سردوکی آخو ک صفتی و شخص دیگر ک علم و موقتی در غیر ک کمالی
افتخار فی الجملة غیرت و حیثی اولن مکته قنده عیب عار **در نظم**

بفضل دیگران گفتن چنانست که بردا ماد تا زدی کانت

اصل و تبار و آبا و اجداد ایله افتخار ایتک انلرک فضایل و کمالات
یا مناصبی و حالاتی بکاد فی فضل و کمال و رفعت و جلال در
دیگر اولور فرضا انلرک بعضی موجود اولوب بوبابه الافتخار ک اولن
ایشیا بزم کمال و صنعت و علم و موقتم در سن بزم اوصاف و کالات و نوریده نیمه
افتخار و مبادات ایدرین دیسه لر جوابنده ست و حیرت و ابتهاج اوکله موقدر **قطع**
نسبدن عجب ایدرن غایت عجب در طوالم انی کم تسلیم در

اگر دعوی این اثبات ایلمر	نسب باینده خلق کذبی در
اگر دعوی این اثبات ایدر	انلر فضل کند و احسن در

و محض نسب سی ایله تفاخر ایدرن غیلمر و بی محل ترفع و تصدیری عادت
قلم چلی لر واقع اولور که بعضی افضل و زربنه کچر لر و جرعه جام
جمل و غوری اچر لر و صحر لر حال آنکه تحقیق اولنسه بو مکته انتساب
ایتدوکی فاضل دن افضل مرتبه مساواتی خود متور لا اقل در **حکایت**
اولور که یونانیلر دن شرف اصل و نسب و نقصان ذات و حسب
ایله موصوف بر مکته و اریدی سقراط حکیم طعن ایدردی که ای شوق
دناءت اصل و نسبکے ننگر و حقارت قوم عشاریک تفکر ایدر و
نجالتدن متغیر حالت و حیادن ابر بکار کی بر عرق نجالت اولور
سین یریدی سقراط فاضل فیلسوف کامل و یریدی نجالت
و تشویه بدن سن نسب و حیادن انفعال و تغییر شک مقام
بدن اقرب در زیر اس بر نسل شریفه مقطع و منتهی اولدک
و بن بفضل الله تعالی بر نسل شریفه مطلع و مبتدا اولدم کند و فی فضیلتدن
بحر و عار آبا و اجدادی مناقبتی تالی و قار اولنر حقه دیشدر که

ان افتخارت بآباء مضوا سلفا	قلنا صدقت ولكن شما اولد
----------------------------	-------------------------

و یونان ریسر لدن بری سی حکما دن بر شتاب فاعله ترفع و مفاخرت
ایدیجک جوان حکیم جوابنه مبادرت ایلیوب دیش که اگر سبب
افتخار ک جامه رفیع و خانه وسیع ایسه بر حسن و جمال و لطف

کجا معلوم در
نیغور و در
میر

کمال جامع نیک و خانه نیک حالی در. و سن حد نفکده اول صفت کمال است
 بحال دن خالی بین. و خواجه حافظ دین می کم **نظم فارسی**
 قلندران طریقت بنیم جو خرید || قبا ی طلسم کس که از هنر غارت
 و اگر مرکب فاره و فرس حوادیل افتخار اید رسک حکمتن خالی و
 بلاد تکه مالی. اولد و نکل اظهار اید رسین. زیرا صفت جودت و
 فراغت ذات فرست منتی در. و سن بوصف کردن صنو الکف و دامن
 تهی سین. و اگر علوم معارف. که صفات اجداد سوائف. در سکا
 حال سبب افتخار و ابتهاج. اولدی ای **مصرع** زهی کمال عناد زهی
 و فور حاج. زیرا فی الحقیقه اول علوم و معارف اشخاص گذشته به
 کمال و صفت در. اما سن حد نفس و اصل خلق کده بی علم و معرفت
 پس انحرافات فضیلت و وجوه کمال تکرین شدن اخذ و استرداد
 اید لر سن تن تنها. قلور سین. و بلاغ خزان دیده کسی بی برک
 و نوا. اولور سین. و آبا و اجداد گذشته ایله افتخار اید نکره نفوس
 بسیار ایدوب و بشک در که **تبتا بمفتخر بعظم تخیر بیت**
 ان الفتی من یقول انا ذا || یس الفی من یقول کان ابی کذا
علاج مرا که جنگ و جدال در. چون مرا موجب انحلال عقده
 الفت و اتصال. و مورث انعقاد سبب تباغض و انفصال
 و بناء عالم الفت و اتحاد اوزره موضوع. و خیمه صلاح بنی آدم
 احتلاط و امتزاج ستونی اوزره مرفوع. در. پس منزل استقام

و مفدا متزاج و التمام. اولن اخس رذایل. و اقیح خصایل اولور
آنا مزاج که اکا عفره لطیفه و نادره و بذله دنی دیرلر. قدر اعتدالی
 که انک سیسی ایله مباسطت یاران. و انشراح خوان. و دفع تحیر
 و تکبر. که بارانه موجب تکبر. در. حال اولور مباح بلکه مستحب و
 و مندوب. در. و آندن اوتة سی عقل و شرع مذموم و منکوب
 و حدیث شریفه وارد اولمشدر که **انا افریح و لا اقول الا الحق**
 و کثرة مزاح آفتی جو قدر. اول صاحب مزاح مرادی اضحاک جلسا
 کثرت ضحک خود حد نفسته مذموم. و خصال اهل چل و غفلت ایدوکی
 معلوم. در صاحب شرع بیورور که **کثرة الضحک تبت القلوب ترجمه**

خرم انگس که بخورنده دلی	زیر لب خنده را میسیراند
خنده کم کن که خنده بسیار	صد دل زنده را میسیراند

ثانیا اکثر یا مزاج اولنن مکینه کد خاطری منکسر و سرور میخندم. و بین افقا
 اسس عرضی فی الجمله منهدم. اولمق مؤردر. و بومرتبه ایدای مؤمن
 حرام. و ممنوع دین اسلام. اولد و غذن غیری اخوان و اقوان
 ارا سنده عدا و تکر حد و تنه سبب و حد و حد لر و ضنه باعث
 کراته مشاهده اولنندر که **مزاج منفضه جدال** بل مؤدی قال
 اولمشدر. ثالثا مزاج صاحب جنگ حسنت و وقارینه مانع و عائق و
 صاحب مزاج غالبا ساخو مضاحک مرتبه نازل و لاحق **اولور بیت**

توبر سر علم خویش باش و وقار	بازی و طرافت بنیاد بگذار
-----------------------------	--------------------------

منازعه. و ردای کبریا و ازاد عظمه که مخصوص حق در شرکت اوست
 مسارع. در. **لا جرم** بخلق اربع خصایل. و اشع زایل. در
 و صاحب یقین زمانه غضب و انتقام حق. و بطش و اخذ قهار
 مطلقه. اسیر و ملق مقرر در. و عت مستعاری ذلت حقیقی به
 مبتدأ و ملق محقق در. و علما ایدر لکه مرز نب و عصیانک عقوبتی
 حق تعالی کفیر یا دار آخرت تاخیر. **ایتمک** جایز در. **الاجریه** کبر و غرور
 که صاحب دنیا و دنیا دار است. **مُعْجَل** معاقب و ملق مقرر. و نظر معتبر لره عبرت
 اولی و ملق مقدر. در. **اما** محض جت جمال که مثلا آدم کند و نک ملائکه
 حسن و جمیل. و اسباب امتعه سنی فی الجملة طویل. اولد و عین
 اشک در تکرر تحتند داخل. و غرور حدینه و اصل. **دکدر** تنه کم
 بعض اصحاب جناب حضرت رسالت بنا بهی دن سوال ایتد لکه
 بار رسول الله بر بریر ثوبی جمیل و نعلی جدید اولد و عین استر
 حضرت بیوردی که اول کبر دکل جت جالدر. **ان الله جمیل** محبت
 بحال و لکن **اکبر بطر الحق و غط الناس**. یعنی حق جل و علا جمیل در
 بحالی سور کبر بطر حق و غط ناس در. **بطر** فتح با و طایله بکشلک
 که کبر دن ناشی اولور. و غط فتح عین و سکون مبله تحقیر و انانیت
 معنی کبر اولد که حق ظاهر اولد قد غرور و نخوت دن مطیع و لیو
 سرکش لک قله. و حق جل و علا نک تو لجز لریه حقارت و انانیت
 نظر ایده **علاج کبر** علاج کبر عجب علاج جنه قریب در. زیرا کبر ک

سبب و علتی عجب در. **سبب** مرتفع. اولی حق کبر دن منافع. اولور
 و معظم علایج اولد که کند و دمی عجز و ذلت و حقارت و مسکن
 و کبریا و عظمت حق. و جبروت قهار مطلق. ملاحظه قلوب کند و
 اذل ذلیل. و اقل قلیل. اید و کین تحقیق. **ایتمک** لشکر شایطین کبر و
 طغیانی مملکت وجود ندن تفویق. **ایلیه**. اگر چه بود آثره بک
 مستهی سی. **من عرف نفسه فقد عرف ربه**. مقامی در. زیرا نفسی عجز و
 ذلت و فقر و فنا. **ایلیه** ملاحظه و تعریف. ایدن رتبی قدرت و عز
 و بقا و غنا. **ایله** توصیف. **ایله**. **اما** دفع ذلت تکرر و کسب
 تواضع **ایتمک** هر کس نه بیلد و کی مرتبه ملاحظه کافی در. و اول بود که
 تا مل اید که انسانک اولی عدم محض و نفی صر قدر و عدم مدد اذنی نه نشه
 اولد. و عقل نفی دن اقل نه نشی بوله. **بعده** نطفه مستقده. و علقه
 مستحوره. اولد و غنی حالی در. و اول عاده بهمان و استقدار ندن
 فی ضرورت فکر. و اسمی بی کنایت ذکر. اول نفعه سر اوار دکدر
 و صورت انسانی اید بجه مند. و نفعه روحه فی الجملة ارجمند. اولد قد
 صکره ضعف و قوت. و قوت بنیت. **نهایت** نه. و جمیع ضرورت یاتند
 احتیاج الی غیر غایتند. **اولسه** کمرک. چون بومرته دن دخی ترقی
 و انسانیت ظاهر که فی الجملة استعداد علم و عمل در. **آنی** تلقی. ایده
 امور معاش. و لوازم حرکت و انتعاشند. **متقل** و مبتدأ اولد
 معروف. و نجه اشیا و اسباب و مهات و لوازم محتاج و موقوف در

که هزار دن یکی مفقود و بسیار دن اندکی ناموجود. اولسه محنت
و عناقرین. بل مردن و فنا بنشین. اولق مورا اولور. مثلا
مثلا شربت آب کشته زار و جودین برکون سیراب ایترنه غم
وجودی آتش عظمه محرق. اولوب هلاک اولور. و اگر شربت
آب میز آب سفدن خروج ایترنه مرض حبس بولدن اعضای بدن
منقرق. اولوب وجودی تلف بولور. روزکاری و جاج و استقام
عوضندن مکنر. و صحایف لیل و نهار و حران و آلام. حد و شلیه
تره اولق مقدر. بر مرادینه و اصل اولور. پنجه نه و اصل. دکل و بعض
آمالی حال اولور. اگر نمی حال. دکلر. هر کون بدنندن اخراج
نجاسات. و تنقیه قاذورات. ایتکه میباش. شعرو و سنج و
خف و درن که فضلات بدنی در از ایترنه حیوان قبیح المنظر
صورتنده ظاهر. اولور آخر امر. و نهایت منتهای عمرنده. الم
موت اسیر و محنت فانیه مبتلا. و هزار زخمیه پرورده ایتد و ک
بدنی رهین زمین و گرفتار تفرق و یکی. قبح و صدید روی و میو
روان. و مور و مار اطراف اعضا و اننی اجزا سنده دوان. نین
رایحه و قبح صورتندن اصحاب اجبابی. حشرات اعضا
اکل و خراطین اجزا سندن شارب. اولسه کرک. بوجله احوال
دنیوی سی در. احوال اخروی سی که شرایع مطهره. و عقاید سطره
مبین اولندر. اول درد جان کاه و الم دلسور در که آنی ملا حظ

دلی جوریکه
منه

۱۰۵
صحه ایدن کسنه یه رواد کلد که جمیع عمرنده بر لحظه خرن و غصه
کاری. و بر ساعت تا بخانه در ونه مهران فرح و سرور طاری. اول
فکیف که کبر و غرور بدن ابائی حبس آزاده و محزون. و عجب
عجب و غایر غرور محزون قلبنده محزون. اوله. انا لله و انا الیه
راجعون **علاج استهزا** استهزا بر کسنه سخریه به آکوب خاطر سینه
محزون. و قلبنی پر خون. ایتکه. استهزا ایدن کسنه نک کا هی
غرضی اضحاک ارباب دولت. و تفریح اصحاب جاه و عظمت.
ایتکه اولور. و بوحال اراذل ناس در که کسب حطام دنیا. و اکل طعام
و طوا. ایچون منعمان مغرور. و دنیا داران از حق دور. بجا
حاضر. اولور لر. و اندری اضحاک و تفریح ایچون دیوان مضاحک
مساخر. او قور لر. و کا هی کبر و سفاقتن ظاهر. و تحصیل خنده
بی محل ایتکه ایچون بعض کسنه کردن صادر. اولور و بوحال عالیا صفت
چلبیان سفیه. و بزرگ راز دکان بی عقل و تبیه. در که جاه آبا و
جاهلیت اتمات بسی ایلک صغر سن و حادثه عمرده مخالفت
معلم و ادیب. ایدوب. زیور علم و ادب و کوه علم و قار مور و
و مکتسبدن بی نصیب. اولور لر. هر کسنه که مجال برینه مبتلا
و مصاحبت و مقارنتگریده پر بلا. اوله آنی تسخر ایتکه کند و لره
جلب قهقهه و سرور. ایدر لر و فلان کسی فلانک. یونجهت و جور
بولور. بو مقوله بی ادب چلبی کرک اکثری اداسط و او اخر عمر لر

غزون و مشکوب و برش و فلونیا استغالی ایله تهلك و مغلو اولور لر

هر جوانی که بی ادب باشد | کر پیر رسد عجب باشد

و بور ذیلت مزاج رو یاتنه قریب و علای ذی اندک علای جنه مناه

و نسیب در اما انکه که زیور عقل و ادب له معروف و حلیه

مردی و حریکه موصوف اولور نه کنه تسخر و استهزا اینکله کنه

کار و نه کنه انکری مسخره ایدمکله حقیر و خوار اولور لر و احادیث

و روانده وارد اولمشدر که دنیا ده عباد اللهی تسخر و استهزا ایدن

کنه لره فردای قیامتده جزای عمل و پاداش کار بو وجهله اولور که

حق جل و علا فرمایله حبت قاپورس قرشورینه مفتوح و کشاده

و انکله دخی دخول و وصوله مهتیا و آماده اولمشکن فی الحال کام

موجود مفقود و باب مفتوح مسدود اولوب الم و انکار

و محنت و اضطراب حرمان و خست بر وجهله عارض و ظاهر

اولور که لسان قلم شرحنده عاجز و قاصر اولور چون اول قاپو

مسدود و بوتلر بو محنت و کربله مردود اولور فی الحال بر باب

دخی مفتوح و بوتلر که ضیق صدر لر فی الجمله مشروح اولوب

ینه دخول مشرف و وصوله قریب اولوبی اول باب دخی مسدود

اولوب ینه خورین و کسب مسکای غم و حرمان عجیب اولور

و علی هذا القیاس بو کشاکش و آلامه مبتلا و آخر حرمان عظیم و

خست عجیب ایدر بر بلا اولور و بو خبری مؤید و بو حدیثی

مؤید در که مستهزین حقنه نازل اولمشدر که الله یستزنی بهم و

یدیم فی طغیا یا نهیم جهنم اما غدر که وفایک ضدی و مغله موسوم

بغایت خست قبیحه و خلق مذموم در اینکون در که هر کنه

اصلا غدر ایتد و کنه معترف اولماز و کنه وزیر عمدن بو صفتله

متصف اولماز و غدر نیچه نوعدر مالد اولور و جاه و قبائل

اولور و محبت و مودت و اخلاص و صداقتده اولور و اهل و

حرم و خدم و حشم ده اولور جمیع احوال و اضافده ذمیم خصوصاً

ارباب دولت و سلاطین صاحب شوکله غایتده عیب عظیم در

و شریعت احمدی و طریقه پاک محمدی ده غدر دن تحذیر عظیم و

منع و زجر کبیر و عهده و فایمک ایله امر و نقض عهده دن نهی چوقدر

خواجه نصیر ایدر صفت غدر اتراک طائفه سنده چوقدر و وفا که

ضدی در روم و جشن حسنده چوقدر اما ضیم غیری ضعیف و بیچاره

بیلوب انتقامچون تحمیل با بظلم اینکدر ظلم و انظلامک قیچدن که

مروارثی شد در ضیمک دخی قبیح معلوم اولمشدر و عاقل بسیه لایق

دکله که انتقام امرنده اهتمام ایدر خصوصاً قدرت حاصل اولور قدر

صکله زیرا قدر تک شکری عفو عن المحرم در و انتقام اول وقت

جائز اولور که ترکی ضرر عظیمه مؤدی پس انتقام محلی اولوبی عقل

صحیح ایله مسورت و رای و تجربه ایدر عمل ایتد مبادرت اینک

کرک که ندامت عاقبت مؤدی اولیه چون نقصان فی فضیلت

و استادان خادق و چاکرستان فایق پنجه کم ترکیب اتصا لنده
گفت و کو قلدیر چاره اولندی **مصرع** شیشه چون کم صندی یکدی ایلین
آنی درست فراق جوهر دل شاهه عرض و موجب مرض اولو
آلامی تضاعف و آخراتی تراوق ایلدی قریب اولدی که تدبیر
حکمتده عاجز و حایر و نظم مصباح دین و دولتدن قاصر **اوله**

نباید تن اندر چیز کس دل که دل برداشتن کار بست مشکل
و بو حکایتک خلاقی و منافست صفتنه منافی در اول حکایت که
بقدر بعض عطای مرادن استماع ایلدم که بالمشافحه کورد کلرین روائت
و عیان مشاهد تید کلرین بو وجهله **حکایت** ایلدیلر که آفتاب آسمان
خلافت و سرو بوستان جو دورافت ظل طلیل آلهی آینه جمال
شاهی کوهر تاج جهان گیری و کتی ستانی افسر فرمان روایی
و حکومت رانی **اول** پادشاه جهان بخش که آفتاب شمس جهان گیری
افتی نیامدن چهره کشای اولسه خاور و باختر میاننده ظلام ظلم و ضلالت
سرمو اثر قلمر و چون های آسمان پرواز پرلیغ بلیغ و تو قلع ریغی
اطراف صحرای مالک و جودده دائر و کوه و دشت ظهور و نمود
طائر **اوله** مداد آسایره بخت اول کش در که خامه وار خط فرمانده
متابعت قلعه ترک سر ایتیم **قطعه** شهنشاهی که اجداد عظامش

اب نامی و جد نیک نامش	اه شامان با فرزند و تمکین
الی عشر کرام من سلاطین	بنا به شرع و کشف اهل ایمان

شهنشاه جهان سلطان سلیمان **نثر** خضر تکریمه آباء کرام و اجداد عظام
بر کوهر قیمتی و نادر که کوشناسان عالم تخمین قیمتده عاجز و قاصر
ایدی انتقال ایتندی و غایت نفاست و کران بهالغذن حایل
شریفنه تعلیق اولندی و قلاده کردن و بغل نه شبه و مثلنده
داخل اولغه تو فینق بولندی اتفاق طبع سعادت فرجام لرب
آرزوی خلوت حاتم ایدوب قلاده حایلی کردن شریفیندن بیرون
قلوب خدمتکاره تسلیم بیور شکر نافر جانی دور ایام اول کوهر که او شسته
او شمش و اول جوهر نفیس کف خدمتکار دن مردا و شسته و شمش
صلابت مردن لاول کوهر خود و خدمتکار کجام عیش پر دزد
اولمش فی الحال میکنک کوهر ادر اکی سنگ چرتدن شکست بولوب
کنار ساحل حیرته آب حیو تن غسل دست ایش چون حضرت
آسمان رفعت خلوت حامدن چقوب قصه کوهر واقف و واقعه
جبریت خدمتکاره عارف اولمش سینه پر شرفلری کرد غم و اسفدن
عاری و زبان شریفنه کلمه طیبه الحمد لله جاری اولوب بیورمش که
بو کوهر بی وفای نه بادشاهی شکست و کلاه شکوایی سنگ جلده
پست ایلدی بحدته که بنم کوهر طالع بوشکی شکسته و قباب
بقای دولتتم رشته فایه بسته ایلدی امید در که کوهر سلطنت **سایه**
دراز حایل سعادتده معلق و کردن ایام طوق حکومت و ایالتمه
مطوق **اوله** دیوب قطعا ذره کرد انفعال سرای وجود شریفنه

التصاق والتصال. الملبوب ببوردي که دو شرن خدمتکار. اصلاح
 و تشویشه گرفتار. اولسون. وکل نشاطی خزان اند و هله صولسون
 قید تعلقات اسباب دینای بی وفادان آزاده. و صحیفه جانی ارقام
 حوص و طلبیدن سآده. اولوق دعواسین ایلین یو خلقه مالک. و بول
 طریقه سالک اولسون **بیت** ذی المعالی فلیعکون من تعالی
 بکنذا بکنذا و آلا فلا لا **نظم** غلام همت آنم که ز بر چرخ کبود
 زهر چرخ رنگ تعلق پذیرد آزادست. خواجه نصیر ایدر که بود دیکلوز
 لکوک واکا پرچوندر. اما ادانی و اسطناس. میل تحف اشعه و نقاس
 اسبابدن احتراز و احتراس. اینک لازم و واجب در. زیرا بر کوه
 نفیس و متاع خطیر. بر مردم دنی و حقیق. حوزه تصرف و قبضه
 اقتدارینه داخل. اولسه متغلبه آنی آنک بدندن اخراج ایتکه طالب
 و ملکندن انتزاع ایتکه مایل. اولسه کرک. اگر دفع و منع ایدر
 گرفتار بلایا و نواب. اولور. اگر نذل و اعطا ایدر غم و خورند
 اسیر محن و مصایب. اولور. اگر ابتداءن بوقوله متاع مرغوب
 اکتسابندن اجتناب و اقتناسندن امتناع و انتها ایتش اولیک
 بود و رطبه به مبتلا. و بکر داب محننده غریق آشوب بلا. اولور
 بود کرا تید لکوز مرض غضبک علاجن اعلام. و اول بابده بیان انواع
 اقسام. در. و هر مکنه که عدالت منزلی رعايت. و طریق
 افراط و تفریطدن کند و بی حفظ و حمایت. ایلسه علاج غضب اگا

آسان اولور. زیرا مرض اعتدال دن خروج در. چون حد اعتدال
 رعایت اولنه غضب مرض ایدر اعتداله مبتلا اولور. و بعضی اشخاص شدة
 غضبی بهادر لوق و رجولیت. و نفس انسانی به کمال و عزت. عداید
 لکن خیال فاسد. و اندیشه کاسد در. زیرا شجاعت فضیلت در
 و خلق مزبور زذیل در. زیرا سبب قیام. و موجب فضایل در
 و بوقوله غضب صاحبی دانا معذب اولد و غنذن غیر اصحاب
 احباب و خدم و حشم و اهل و عیال و نسا و رجالی کاهی زبان تازیانه
 و کاهی تازیانه زبان شدن محزون و شکسته. و دیگر و دبسته اولور
 ادنی خطا و زلت مقابله سنده حدت. ایدر و نه دکلوان لیسیت
 ایلسه کر بوعنف و شدت. قلور. تعذیر ایتکه استسه عذر
 حد دن بیرون. تأذیب ایلسه دشنامی قطع رأیدن افزون
 اولور. و شجاعت قوت بدن. و قدرت کشتی گرفتن. دکلور
 بلکه شجاع شدید. و بهادر جلید. اولور که وقت غضبه کام نفس
 نوسه ضابط. و هنگام آشوب در پای خشمده کشتی اضطراب نشسته
 ساحل صبر و آرامه رابط. اولور. نه کم جناب رسالت پناهی ببورور که
 پس شدید بالصره. اما التذید الذی بملک نفس عند الغضب **قطعه**

بهلوان نیست آنکه در کشتی	بهلوان دگر بیند از د
بهلوان آن بود که کا غضب	نفس آواره راز بون سازد

و بعضی غزواتدن مدینه منوره رجوع ببور و قلنده زبان معجز

بیانگری بیوردی که رجحان من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاکبر چون
 سک صحبت انتظامه مشرف اولنگر غای کفاری جهاد اکبر بیلدیر ایدی
 بار رسول الله جهاد اکبر نه در دیو سوال قلدیلر حضرت بیوردی فضل
 جنگ ایتک جهاد اکبر در و دخی روایت اولنور که اعد عدو ک نفسک
 التي هی حنیک و بعض عفا و بدیلر که قاتلو الذین یلوکم من الکفار
 آیه کریمه سنده فضل جهاد ایتکه اشرت وارد در زیر اسلطان روجه
 که مؤمن در اقرب اولن کافر نفس آتاره در و تانفس آتاره لیکدن
 مطمئن لیکه انتقال یتیمه کاسم لمان اطلک حقیقه غار و طریقده بی جواز
 ای تودی محمد سبحان نشدی و زکریه بهیوده بشمان نشدی
 قاضی و حقیه و مفتی مولانا ابن جمله شدی ولی سلطان نشدی

و تھذیب نفس و تبدیل خلق ایتین طائفه دن بعض اول مرتبه سلطان غضبه مسیح
 و دائره عقل و فکر دن متخلع اولور که بی موقع غضب افراد انسان
 و شتم و ضرب خدام و غلمان در جه سندن تنزل ایدوب حیوانا عجه که
 جمله حرکتی معقول و مناسب و موافق مراد مالک و صاحب اوق
 محالدر غضب و تھذیب و شتم و ضرب و تشدید ایلر باکیر
 سکین ضعف و تنزل و سیر علی الاتصال دن در مانده و زبون
 ایکن ناکاه سورچوب یادوشسه راکی غضب و جنون سندن ضرب مهماز لیه
 بخلو سنی غرقه خون یا تازیانه و چوبله کفل و سر و نن مودن بیرو
 ایلر و بعض شتم بهیوده و لعن نامشروع که جانور انک مهندن

فارع و آزاد در کند و زبانین فرسوده و کر دین طوق لعنته مغلول
 و صحیفه اعمالین آلوده ایلر و لعن انسان و دواب اهل ایمانه
 غایتده لازم الاجتناب در و شرع شریفده منع عظیم وارد اولمشدی
 حتی بر خاتون که سفر حج شریفده جناب رسالت بنای ایلر رفیق اولمشدی
 ناکاه ناکه سته لعنت ایلدی حضرت غایتده متاثر اولوب فرمان
 بیوردی که بونا قه ملعونه بر نله همراه اولسون پس خاتونک اسباب
 و مود جین الدیلر ناکه عاری بولده قویوب یا بانه صلدیلر
 و بعض جمال کند و جمال تن ختم و کند و کند و یه شتم ایتکه شروع
 ایدوب بره فلان فلانک طواری دیو کند و یه یا خود بره فلان
 فلانک صند و غی دیو یا یح بی کنا به قذف نامشروع ایلر و
 بعض جمال بو مرتبه دن دخی تنزل ایدوب جهاد محضه شتم و ضرب
 و ادراک جوئیدن بی بهره اولن اجسامه جنگ و حرب ایدر کلید
 تیز اچلر شکست ایتکیچون اوستنه بر صحر و دلبندی مرادی اوزر
 صار مزایه بره اوروب اوستنه دلمه چلر و قلم مرادی اوزر قطع
 اولر ای غضب سندن شکست ایجه و مدادی غلیظ اولور و روانی
 خاکه بست ایلر و بعض سفها کشتن نشین اولد قده باد مراد
 اوزر اسم غضب و سخط ایلر و یاد که امر حقه نامور در بی
 کنا شتم ایدوب سقطه سویلر و یونک امالی افعال که فی الحقیقه
 فاعله نسبت صحت و استنزا و عجب در بین العقلا فصاحت و رسوخ

سبب در چون بوا فعاک سبب غضب در و غضب محض فضیلت
 شجاعت در دور در آنی شجاعت اکلیل جاہل و مغرور در هر چند که
 بمقوله کلمات سابقه و رایتندی و بونوع نصایح سمت گذار
 طوتمندی کن نصیحت و پنده حرص و آرزو و لمغین اعاده سندن
 احتراز اولندی حکیم فضل ابوعلی بن سکوبه **حکایت** ایدر که بعضی
 سفهای کجیده لوده شعاع آه طقو نوریرده نوم بی آبتاه ایدر در
 بعض اراض رطوبته مبتلا اولدقن بچو آه ایدردی و انگ بچو
 آهی که بی نور در شعرا بچند مشهور در کویا بچو ماهه تفوهدن
 مرادی کلابه تشبیه ایتکدی که جنس کلاب بعضی آهتاب ایتکله مصوف
 و نور آهتابی دوردن کور و ب عو عو بی آه ایتدکری مشهور
 و معروف در نته کم دیشک در **بیت** مه نور می فشاند و سک با بک می زند
 سک را بر رخ ششم توار آهتاب چیست و کیفیات جسمانیته ده
 ضد بالعرض ضد سبب ولد و غی کبی کیفیات نفسانیته ده دخی
 ضد بالعرض ضد ک وجودینه سبب مفض و علت داعی اولور
 مثلا بعض جمل استیکای شهوددن غضبه مبتلا اولور مشتهاسی
 اولن سنه یه ظفر بولمچی الم غضبندن پر بلا اولور حریص
 مال و منال فقد مرادی ابله پر برج و ملال اولوب خشم و غضب
 اظهار ایلر و پنجه سن شتم و ضرب و پنجه سیده بی کناه جنگ و
 حرب ایلر و مبتلای قوت شهوت باه اولوب حد و

شرعدن تجاوز ایدن کراهه ادای نخت و قضای شهوت
 ایدجکی ماده اگر نثر اگر ماده دست تعدی سندن کریران و آبق
 اولغله قضای مراد نفس آره سنه عایق اولسه آتش غضبی فرور
 و کندوسی و پنجه سنه دخی سوزان اولور پس علاجی اولدر که
 ملاحظه ایلیمه که حریص جویان و طلبنده پویان اولدوغی
 سنه پنجه فانی و بی بقا بلکه حرام و مستکرم عذاب خدا در
 پس فقدندن مضطرب و آتش غضبده ملتهب اولمق کرک
 بلکه حرام ایسه حاصل اولد و غنه شکر و حمد ایتک کرک و کندوده
 اولان احراق غضب متعلق طلب اولن مشتهاسی فوت
 اولدقدن صکره کبر و حصولنه سبب اولد فر پس فوت مطلوب
 المندن زائد احراق غضب المنه مبتلا اولمه نک و جی نه در
 دیون فکر و ملاحظه ایدوب کند و یه تمکین و آتش غضبه تمکین
 و یرک کرک و الله تعالی الموفق **علاج بددی** بد دلیک قور قاق
 و زبولن و عاجز اولوب غضب و حیت محلی اولن برلرده اصلا
 خشم و غضب ایتوب خود و محمودندن پنجه مضرات حاصل اولقد
 چون غضب انسانک قوی سندن بر قوت لازم و نفس طقه
 انسانیه نک خدمندن برخادم در پس انک دخی موضع استعمال
 و محل خدمتی وارد در که اول موضعده استعمال و خدمتی ایله مهمات
 نفس استکمال اولنر نه نظام وجود و کمالات و کارخانه

کسب سعادات. انسانیه خلی کلک مقرر در. اگر غضب بالکلیه
 بی موقع اولیدی حکیم صانع که کارخانه ابداعده عبت محض
 غیر واقع در. آنی خلقت آدمی ده که خلیفه اعظم و بکریم حاص
 ایله مکرّم در خلق و وضع ابتزیدی پس شول محله که ارادت
 انتقام طرفه حرکت اولی اید و کی معلوم اوله محله کون و وجود
 جین مردود و خلق مذموم و آندن متولد اولن امراض و اکا
 مترتب اولن اعراض بونکر در **اول** مهانت نفس یعنی نفه
 خوارلیق عارض اولق در **ایکینجی** سود عیش یعنی امر معاشنه ظل
 طاری و لمقدر **و سیمینجی** طمع فاسد خلقدن انک حقنه حادث اولقدر
در دینی امور ده قلت نبات **بشیمی** کسل و توانی که موجب ذایل
 و منافی فصایل در عارض و لمقدر **تنبی** ظلمه ظلمه تکلن و قوت
 طومقدر **دینجی** اهل و اولاد و عیال و اقاربند فضایح ظهور انیک
طغوزنجی بی عاریغه مؤدی و لمقدر **و پنجینجی** بعض مهانت محطل
 قلمقدر و بومرضک دنی علاجی سائر امراض کبی مادی سین قطع
 و سببین دفع ایتمکله اولور و طریق اولدر که نفه تنبیه اولنه
 که بومحله سکون و خود و سکوت و وجود مضدر و حمیت و غیره
 منافی در و ذکر ایتد کلمه مضراتی که عدم تحرک غضبدن ناشی در
 تذکر و حمیت و غضبیک عدمندن متولد اولان اخلاق دمی
 تفکر ایدوب نفه بحسب الخلقه مرکوز اولن غضب تحریک

در دینی امور ده قلت نبات
 کسل و توانی که موجب ذایل
 و منافی فصایل در عارض و لمقدر
 طومقدر دینجی اهل و اولاد و عیال و اقاربند
 فضایح ظهور انیک
 طغوزنجی بی عاریغه مؤدی و لمقدر
 و پنجینجی بعض مهانت محطل
 قلمقدر و بومرضک دنی علاجی سائر امراض کبی مادی سین قطع
 و سببین دفع ایتمکله اولور و طریق اولدر که نفه تنبیه اولنه
 که بومحله سکون و خود و سکوت و وجود مضدر و حمیت و غیره
 منافی در و ذکر ایتد کلمه مضراتی که عدم تحرک غضبدن ناشی در
 تذکر و حمیت و غضبیک عدمندن متولد اولان اخلاق دمی
 تفکر ایدوب نفه بحسب الخلقه مرکوز اولن غضب تحریک

ایتمک کرک. زیرا پنج نفس قوت غضبدن خالی دکدر غایتی بعض
 نفوسه ضعیف اولوب بعض موانع سببی ایلد غتقی اولش اوله اما
 بالکلیه معدوم و مستفی اولق ممکن دکدر پس آتش ضعیف نفخ متواتر
 ایله التهاب اشتعال ایتد و کی کبی غضب کامن دخی تحریکات متواتر ایلد
 مشتعل اولور و بومقوله علاجات طالب اولنله نافور و
 بعض حکما دن مروی در که بعض مخاوف و حروب عظیمه یه کند و یه لازم
 دکل ایکن حاضر اولور و دریا توج ایتد کن کشتی لره رکوب ایدوب
 مقامات تلاطم امواج ایدردی غضب بوایدی که صبر و نبات فضیلتنه
 اکتساب و جوع و فرغ و ذیلتدن اجتناب ایدد و بعضدر
 دیمش که تحریک غضب علا جندن بری اولدر که بعض کمنه لرا ایلد صمه
 و مجادله اولنه اما بشرط آنکه خاصمه و مجادله هلاک و ضرر کلی یه مؤد
 اولق احتمالی اولیمه زیرا خاصمه و مجادله زماننده البته غضب حرکت
 ایتسه کرک پس نفس تحریک غضبه معناد و داعیه حمیت و غیره
 منقاد اولور لابد محل غضب و موقع انتقام اولد و غی یرده
 حرکت ایدوب و ذیلت خوددن خلاص اولور اما احتیاط ایتمک
 کرک که خصام و جدال حد اعتدال دن تجاوز و تعدی ایلیمه
 که فضیلت طلب ایدر کن و ذیلت مبدا اولیمه که الیشی اذا جاوزه
 حده انقلب ضده **علاج خوف** خوف بر کیفیت نفسانیه در که نفه
 عارض اولور اول زمانده که کند و یه بر مکر و ابرسنگ توقع ایلیمه

و اول مکروه یک دفعه قادر اولیه زیرا دفع مکروه قادر و یلی
 محل خوف اولیاز توقع مکروه زمان مستقیده اولور پس بوزدن
 خالی دکل که مکروه متوقع ضروری اوله یا غیر ضروری اوله غیر ضروری
 اولک سبب خائف اولن کمته نک فعلی اوله یا انک فعلی اولیه و
 علی کل حال خوف ایلمک جائز و لایق دکلدر اما امر ضروری و یلیتی
 خوف جائز و لایق دکل اید و کنگ بیانی بود که چون بر هر حال
 اول امر که مقدر و وعی مقدر اوله و وقوعدن نیجه زمان اول
 الم حکم نک معناسی نه در و نییه اوله حق محنتی بقدا یلمکه موجب نه
 تأمل اولن بومعنی استیصال بکاستقبال عنا دن غیری نه
 مفید در و بوفوف بهیوده بسی ایله نیجه مصالحک اتمامدن قاهر
 و نیجه کمالات و سعادتک تحصیلندن عاقر اولمق احتمال در
 و بعضی شوای غم نه خوب میشد **بیت** غم نا آمده خوردم بنقدم رنج میدار
 همان بهتر که با فردا گذارم کار فردارا اگر غیر ضروری اولوب
 اما غیر ک فعلی اولور سینه خوف جائز دکلدر زیرا چون ممکن در
 و قوعی و عدم و قوعی برابر در پس قوعین مقدر الکلیوب الم خوف
 مبتلا اوله نک و جعی نه در با انکه قسم اوله دید ککوزکی و قوعی
 مقدر ایسه دخی استیصال غم اولمق جائز دکلدر اول مکروه واقع
 اوله حق ایسه دخی اول زمانه کور یله پیشین الم و نقد غصه و غم
 چکم نه لازم و اگر سبب کند و فعلی اولور پس کرکدر که

اول فعلدن که سبب امر خوف و مکروه و جالب محنت و اندوه
 احتراز و اجتناب ایده که چون فعل قبیح که مقتضی عتاب و جرم
 شنیع که خاتمه سی مفضی عذاب اولمق احتمالی اوله عاقل آندن
 اجتناب ایتمک لازم و خردمند عاقبت اندیش آندن احتراز
 ایتمک واجب در و حالا سو عاقبتی مخفی اولمق اقدام قبیح
 ایتمک عاقله لائق و خردمند رواد کلدر زیرا چونکه عاقبت
 و خیمه ممکن در و ممکنک طرفینی علی الشویه در پس وقوع احتمالی
 دانی وارد در واقع اولمق احتماله بناء اقدام اولمق متقنا
 عقل صحیح دکلدر خصوصاً که بعضی اسباب وقوع حاصل و ممکنک طرف
 و قوعی فی الجملة رجحان در جهته و اصل اولمش اوله و قسم
 ثانی خوف ممکن و واجب الوقوع اتخاذ ایتمک قسمدن اولد و غی که
 بر قسم دخی ممکن تمتع الوقوع اتخاذ ایتمک در و ایکی سی تصور عقل و
 نقصان فهمدن ناشی در **علاج خوف موت** چون خوف موت
 جمله آدمه مستولی و جمله خوفله غالب و مستعلی در پس لازم
 که بوبابده اطباء طناب ممدود و باب خوف سدود قلنه
 زیرا خوف بهیوده تحصیل کمالات مانع و عائق و تضییع اوقات
 مؤدی اولمق طالب سعادت غیر لائق در اول معلوم اولسون
 که موت فنای محض و انعدام حرف دکلدر زیرا مقدمه کتابده
 بیان ایلمک که نفس انسانی به فنا و هلاک عارض اولمق محال

مکاتب

بلکه موت قوای جسمیه تک بطلانی و ترکیب آب و گل که تنگی محنت
و پیغوله غم و کربت در منعدم و چار دیوار عناصر در مؤلف
اولن بدن که قصر سلطان روح در مهندم اولمقدر و نفوس فاضله
و ارواح کامله یه که عالم قدس طهارت و نریتگاه تجرد و سعاده
آشیایق ایتشکر در و فضای روضه رضوانه طائر و کنگره
عش حوالی سنده دائر اولشکر در بدن نفس تنک
و تنگی محنت آهنگ در نته کم بعض غنیر لردیشدر **رباعیه**

دخی زخم در نفس تنک نشست	آمد ز گرم در نفس تنک شکست
اولوه زمان کر نفس تنک بست	ماناه کنان کر نفس تنک بخت

پس خوف موت یا موت نه در آنی بلیوب عدم محض و نفی صرف اکلایوب
وجود که خیر محض در آندن مفارقت ایده جکنه خوف ایتکدن اوله
با نفس موته الم و وجع تصور ایتکدن اوله با موته بعض کمالاتک
نقصاتی و سعاداتک فوای و آرخیا ایتکدن اوله یا با بعد موته
محمل اولن عذاب و عقاب و وحشت و کربتن خوف ایتکدن اوله
یا خود اولاد و انساب و اصحاب و احباب و دریم و دینار
و اسباب عمار نذن دور و همجور اولمه سنی ناسف و تلهف دن
اوله یا خود احوال موت و امور آخونده متحیر اولوب بر جانیه جرم
و عقد قلبی سی ایله بر طرفه غم ایتیموب وادی حیرته بایم
وتیه جهالته دایم اولد و غندن اوله اما چون ملا خطه

صیحه ایله تأمل و اعتبار و مقتضای عقل صیر کله تذکر و افتکار
ایلیه معلوم اولور که بوا موردن بری سی موجب خوف و صجرت و
مورث بیم و دهشت و ککدر اما اول که موتی عدم محض و نفی صرف خیال
ایتکدر انک بطلانین بیان و عیان ایتکدر تکرار لازم دککدر اما رباعیه
خواجہ افضل الدین کاملی ذکر ایده لوم که بومعاده بیورشکر در **رباعیه**
از مرکب تن ای حکیم چندین محاسن
بیم نوز و هست و کونه این مرکب
بر خیز خواب جمل و فکر بقیاس
پیوستن عقل است و بریدن رخوا

اما ثانی که موتی الم و وجع جسمانی بککدر انک دفعی اولد که موت عدم
حیات و زوال احساس در و المی ادراک ایتکی منافی در زیرا ادراک الم
وجود حیات و بقای احسسه اولور پس موتن الم جسمانی اولم و اگر
سکرات زمانده اولن المدن خوف ایدر سه محتمل که هیچ الم اولیمه نته کم
بعض مرضی تکلم ایدر کن تسلیم روح ایدر لر و هیچ الم احساس ایلر لر
و اگر بر هر حال الم مقربا یسه نته کم طوا هر اخبار شرع شریفه وارد اولد
انک دفعی خوفک علاج عاقی ایله اولد که چون مکروه مقدر و مقدر در
سابقا خوف المین دخی ضم ایدوب مکروه استقبالی به مکروه حالی دخی علا
قلیق طور عقلدن دور در اما ثالث که موتی فوت کمالات و زوال
سعادات تصور ایتکدر انک علایجی بود که معلوم ایدنه که بو تصور
باطل در بلکه موت متمم حقیقت انسانی و سبب حصول سعادت
حقیقه جاوداتی در و حکمای اقدیم حقیقت انسانی قی ناطق

ماتت دیو تفسیر الیدیلیر **بس** موت حقیقت انسابند معتبر اولیتی بنجه موت
 فوت کمال ولور. وسعادت حقیقی اتصال عالم قدس طهارت در بو حاکم
 کمالی موتدن صکره اولور. **بس** بنجه موت زوال سعادت اولور. بهمانا
 بو تصور اول جا بهلک در که سعادت رفعت دینوی. و جا جهشت صور
 ظن ایدوب بور فعت مبتلا اولنکره صاحب سعادت تسمیه ایلوب
 نعمت و جهشت دینوی ایلر متنع و مترقه. و کالات معنوی و سعادت
 حقیقیه نامتنبه. اولن دنیا دلر لوی کورب. بالییت لن مثل اوتی
قارون انه لذو فضل عظیم. و سکین بی خبر در که سعادت حق عباد
 و رفعت و جا غفلتدن انشاء و مال و اسباب. توب رب الارباب
 و مبتب الاسباب. در **بس** بونک علایجی ملا خطه ایتکدر که موت
 فوت سعادت دکل بلکه موجبی در. و عاقل دانا قتند ظلمت
 آبا و طبیعتدن که نشأة دنیا در فحش عالم آخرت احسن و اعلی. و نفس
 تنک محبت آهنگ جهان دون دن ریاض و باتین رو حانیات
 مقربین انج و اولی. در. و پیغوله تنک. و تنکای محبت
 آمنکله. انل ایتکدن خسته. و الفتنه دلبسته. اولن جنبین
 بسی در که رحم، در ده که جای تنک و تیره در. متولد اولدوغی
 جهتن متانس اولوب آندن اوسع مکان متمتع در. و آندن رو
 مقام محال ظن ایدوب فحش دنیا به خروج. و مضیق معتادنی ترک
 ایستکه راضی اولور. **اما** حقیر دیر که طشره سی دخی اوسع و حسن. و منزل

۱۱۵
 دنیا مضیق رخصه نسبت اطیب ازین. در. و یا اول مرغ بی دراک
 کسی در که نفس تنک ده متولد اولوب باغ کلزار. دنیا که پر شکوفه
 از بار. در بی خبر و حقائق و باتیندن که مال مال انکور و بنه ندره
 بی شعور اولدغیچون نفس تنکدن قاجحی غلاب الیم. و فضای جهان
 اهنک ایتکی بلای عظیم. صنور بلر که بیت بیرون این نفس غم به اولاله زار
 مرغان صغیر زن که گذشت از حد انتظار. اما رابع که سبب خوف
 که با بعد الموت احتمال اولن عذاب و عقاب. و احوال حشر و نشر و موقف
 حساب. اوله آنک علایجی اولدر که سعی و جد ایلوب افعال قبیحه
 و اخلاق ردیه و فضیحه که. موجب عذاب و مورت عقاب در
 ترک ایلوب و نفسی انکردن تخلیه. و اعمال حسنه و اخلاق رضیه
 که سبب نجات. و نیل درجات. در کسب ایدوب نفسی انکدر کله تخلیه
 ایدو که اولیاء الله تحتند. لا خوف علیهم ولا هم یحزنون. نشر فی
 ایل مشرق. و اولک حزب الله الان حزب الله هم المفلحون. سعا
 مستعد لر در داخل اولور. و بو خوف فی الحقیقه خوف موت دکل در
والله شرعه مستح و مندوب اولدوغی اکتساب اعمال صالحه و
اخلاق رضیه. و اجتناب اعمال فاسده و اخلاق ردیه. سبب
مفصض. و علم مؤدی. اولدغیچون در حقه بو خوف حاصل اولوب اما
 صاحب اکتساب خیرات. و اجتناب معاصی تنیکه و اصل اولسره هیچ نفی
 بو قدر. **حسن** بیری رضی الله تعالی عنه محاسن تذکره خلق بکا و مالیه

بشلسه لر غضب ایدوب بویور دی که . **اعجیج** کجیج النساء و لا غم .
 یعنی عورت لکر کبی بجایله رفع صوت ایتمکه منتهی . **اما** مرد لکر کبی غمیه توبه
 و عمل صالح ایتمکدن تھی . **سز** . پس خوف دخی مقصود بالوض در مقصود
 بالذات . کسب اعمال و حسنات . و ترک آثام و سیئات . در . **اما**
 خاص که خوفی فراق اولاد و انساب . و ترک اموال و اسباب . و
 مفارقت مالوفات . و مهاجرت مالوفات . **ایچون** اولور
 انکه علایجی بودر که فکر و ملاحظه ایلیکه چون بقایه احتمال یوقدر زیبرا
 بقا تقدیر برنج سعادت اخرویه فوت اولد و غندن غیری بونظام
 متفق و بر حرکت . و عالم بر صنع و بر عبرت . که مشاهد و محسوس
 فحش و مستفص اولق لازم اولور . **زیرا** تناسل ضروری در . اگر موت
 و فنا اولرسه اجزاء عناصر و سطح زمین اقوات و اجیاز اشخاص کثیره
 کفایت ایتمزیدی . **زیرا** ملاحظه اولرسه بر فرد ک نسلی موت اولد و
 تقدیر برجه اولقدر مشعب و متکثر اولور که احتمالدر که روی زمین انلره
 وسعت . و اقوات ممکنه معاشلرینه کفایت . ایتیمیه یوقندن که
 موت مرتفع . و عدم تمتع . اولوب جمله افراد انک علی مراد ظهور
 و الاحقاب . انسال و اعقابی . جمله باقی و متکثر و مشعب اولور
 سطح زمین هر برینک مجرد شخصه چیز اولمغه کافی . اوله فرکیف
 که زرع و وضع و سائر اسباب معاش تحصیلنه وافی . اوله . پس
 ظاهر اولدی که موت نظام عالم . و امکان نشر نسل آدم . **ایچون**

لابد و ضروری ایش پس امر ضروری الوقوع **ایچون** خوف بیم . واضطرار
 عظیم . ایتمک لایق عاقل و کلدر . **فکیف** که لائق قائل حکیم . اوله
 و سابق دیدم کوز کبی حصولی مقدر . و وقوعی مقرر . اولن مکر و هک
 و قشندن اول غن چمک استیعال غم . و استقبال الم . در . پس عاقل
 بونک کبی رنگ غم و خوف بهیوده دن آینه قلبین پاک . و تحصیل
 زاد آخوت . و تکمیل اسباب سعادت . ایدوب خوف و خشیت و اضطراب
 و دهشتدن بی پاک . اولمق کرک و دایم لسا حال و قابولیه دیک کرک

آن مرد نیم کز عدم بیم آید | کان نیمه مابحتر ازین بیم آید

و اگر مرادی بقا و خلود . و ترک لقای موعود . اولوب مجرد طول
 عمر و زندگانی . و کثرت تمتع جهان فانی . اولور سه آنی دخی ملاحظه
 ایلسون که طول عمر ک چندان فائده سی یوقدر . بلکه مصائب و متاعله
 آلام و معنی چوقدر . خصوصاً که کعبه شباب کھولندن خارج حرم
 و داخل بریه بر بلیه شیخوخت و هرم . اوله او جاع و اسقامی
 مترادف متواتر . و احزان و آلامی متضاغف و متکاثر . اوله کرک
 پس عالی بومنتوال اوزره اولمچی درخت عمر دن نه قدر برخوردار
 و قبای بقا دن تمتع و بلیسی نه مقدار . اوله . و طول عمر ک
 محذور مشهور لرندن بریسی اولدر که مصائب قارب اولاد
 و ماتم عسایر و احفاد . چوق چکلور . و بری دخی اولدر که دولت
 و رفعت اعدا و حساد . و استیلا و استغلا اداقی و اضداد . چوق

کوریلور • دامغانی نک که قضاة بغداد و ندر بر جوان نائب محکمی
 و اریدی طول زمان • و حوادث حدثان • ایله جوان زبور ترقی
 و سعادت طالع انی تلقی • ایدوب خلیفه نک وزیر اولد
 حکایت ایدر لکه دامغانی وزیرک او کجه موکیده کیدردی و بکا
 ایدوب لعن الله طول العمر لعن الله طول العمر • دریدی و طول عمر
 طلبی فی تحقیق مناسب و لمد و غنه ابیات مشهوره وارد
 که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالبه دخی نسبت اولنور **نظم**

اذا عاش امرؤ ستین عاما	فنصف العمر مجوه الیسا ل
ونصف النصف بمضى ليس بیدر	لغفلته مینا عن شمال
وباقی النصف استقام و خون	و تم بالمیثه و ارتحال
فحب المرء طول العمر جصل	وقسمته علی هذا المثلالی

بس اعتدال دن خارج عمری طلب و سوال • اینک لائق حال اصحاب
 کمال • و مقتضای رای عقلای رجال • دکلدر • چون ظاهر اولدی
 بقا محال • و طول عمر خارج اعتدال • در • پس عاقله لائق اولدر که عمر
 فانی عمر باقی تحصیلنه مصروف • و همت و تهنی وصول خطایر قد
 که ریاضی خار ازاردن پاک • و اشیا و حد بار انقطاع ازاد در معطوف **نظم**

دلا بکوش که باقی عمر دریابی	که عمر باقی ازین عمر بر کذر بایستی
مباش غره بایام کارانی پیش	که تا دو چشم زنی کار یادگیری
و مها کن مالوفات و سخسات دینویه به که جمله سندن مفارقت	

و دوری • آخر الامر لازم و ضروری • در عقد قلب و احکام • علاقه
 ایتیوب بخرید و تفوید باغنه حرام • و معشوق حقیقی و مطلوب یقینی که
 هر شاه ده مفارقتی محال و مها جرتی متمنع در قبله توجه ایدوب اسوا
 محبتی کند و به حرام • ایده **رباعیه** هر صورت دلکش که فلک باتونمود
 خواهد فلکش باز دست تور بود • رودل کسی ده که در اطوار وجود
 بودست همیشه باتو و خواهد بود **دینر** چون سرا پرده دل نقوش تعلقات
 کونیه دن خالی • بلکه محبت محبوب حقیقی ایله پرو مالی • اوله مرگ طبعی
 قریب و ناصیه ملک الموت پیدا اولیج مرغ جان کړوسنه نظر ایمکن
 خلاص • و سبکبار عقبه تنگ مودن گذار ایدوب شهرستان آفریده جان
 الخاص • اولورننه کم بعض مشایخ حالت نزع کلجک بدیهه بور باعی
 انشا و بیور و بکچیلر **رباعیه** از رخنه دهر بچو دزدان حشم

رخت سفر منزل دیگر بستم	بر لاشه خوجودیک چندی بودم
------------------------	---------------------------

کرک آمد و فو برد و من از غم رستم **نظم** و حکما موت مشهوره موت طبعی دیرلر
 و تعلقات کونیه دن آزاد اولمه موت ارادی دیرلر • افلاطون لای
 دیشدر که مت بالا راده نخی بالطبیعه • و اهل تصوف خلاصه سلوک
 بوکله ایله عامل اولمغی تعیین ایشلر در که **موتوا قبل ان تموتوا** • شیخ نجم
 الدین کبری خرتلری آنکه علی طریق شطار در دیو او اصله صر قلوب
 بر سال سنده اولاون اصله بیان بوشلر در • و خواجہ سنان **دینر**
 میری دست و پیش از مرگ اگری زنده خواهی • که ادریس چنین مرد بخت کشتیش ازنا

و عناق حقیقت علاقه بدنبه جابل تمام تجلی در دیوب خلاص طلب ایشان در **رابعه**
 حجاب چهره جان میشود و عبارتیم خوشا دمی که ازین چهره پرده برکنیم
 چنین نفس نه نمرای جوین خوشنشین روم بکنش رضوانه مرغ آن چشم
 وقفنا الله وایاکم للفوز بهذا المرام ولا یجمل امرنا مجرد القول ولفظ الکلام
اماس که خوفی چیرتدن و امور آخرتده برحاینه خرم و یقین
 اولمغله دهشتدن اوله **نتم** کم روایت اولنور که جالینوس طبیب
 بقای نفس بعد هلاک البدن و معاد موعودده مذکور اولن احوال
 سعادات و احوال محن خصوصنده خرم یقین حاصل ایتشدی
 و بوسبیدن اقرانی قتنده اسم حکیم اطلاق اولنه حق درجه یه واصل
 اولمشدی **لایوم** آخر عمر و زمان رحلتده که قبای بقای فایندن
 بی نصیب و مرغ روح بی فتوحی نفس قالدن پرواز ایتکه قریب
 اولدی **مختصر و تحزن** ایدوب دیرایدی که نو لیدی فرج استرگلو
 بر فرجه اولیدی که بو عالم دن مفارقت ایتدکن صکره کاهی اول
 فرجه قتنه کیدیدیم و آندن بو عالمی بر مقدار تفرج ایدیدیم و حقایق
 کوی ناسی مولانا نور الدین عابد الرحمن جاسمی
 بو حکایت بعضی مشنوی کتابنده بو وجهه نظم ایتشد که **نظم مشق**

نزد نوریش سر در عالم کل	شنیدستم که جالینوس کثر اول
بلب که آی کاکلی شش و دبدبه	چنین گفتت چون جانش رسید
که عالم از پس مرگ نمودی	ز فرج استرم یک فرجه بودی

کشا دل بودش چون میسر فرج را فرجه جبت از فرج استر

و بو خوفک علایجی بود که تحصیل عقایده حق ایدوب انار انبیا و روشن
 اولیا و اصحابیه اقتفا ایدوب و اگر نفسنده طریق برهان و دلیل
 ایلده حق الیقین تحصیلنه استعداد و وسیل کور فرسه تقلید انبیا ایلده کتفا
 ایدوب که ایمان مقلد و فی اصح مذاجمده مقبول و ایمان تقلیدی فی
 نجات ناز جهنم و دخول جنت خرم ایتکه وسیله وصول اولور
 و حالایرت و دهشتدن قورتلر و رخنه خوف و خشیته بر مقدار
 اور تیلور و الله تعالی الموفق والمعین **علاج امراض شهوت** چون
 علاج مرض غضب که قوت دفعه مذکور اولدی مرض شهوت که
 قوت جذب در الکنه فی شفا و علایجین عیان و آندن تصحیح مزاج
 نه ایلده اولور بیان ایدوب لوم معلوم اوله که قوت شهوت بسبی ایل
 اولن امراض حد صردن بیرون و مرتبه احصا و عددن افزون
 اما خواجه نصیر ایدر که غایت مفری درت در بری افراط شهوت
 ایکنجی سی بطالت اوچنجی سی خون در دنجی سی حسد در بئس بودت
 نوع مرضک علایجاتن بر بیان ایدوب لوم **علاج افراط شهوت**
 اگر افراط شهوت ناکولات و مشروباته ایسه علایجی بودر که ملاحظه
 ایلیمه که اکل و شرب لذت آنی در و مع هذا مضرات لازمه و تبعات
 مترتبه سی اگر مقدم و اگر مؤخر بی حد و بی مر در اوله تحصیل
 ایچون هزار محنت و مشقت و اراذل و ناکسره منت و رذالت

و بور ذالت بسی علی سقوط حشمت و مهابت و ظهور ذلت و مهانت
 و غیر از دیشکر که **بیت** نصف غف مشیخ لمن اکل فالک من ای طریق یجمل
 و شیخ سعدی نه خوش ویریت ای شکم خیزه بنانی بساز تا کنی نشت بخدمت دوتا
 و ابن یحیی فی خوب ویریت طعام خرب و شیرین سلطین جو آید در بانی نیرد
 و قناعت اهلی عارف کردن بعض بیور که **نظم** سلطان خودم خدمت سلطان چکنم
 و زبجو دوان منت دوان چکنم نفسم چو کست حرص من چون سکیان
 از یهو کی خدمت سکیان چکنم **نثر** و مضرات متاخره و تبعات مترتبه
 بعض فتور فطنت و ظهور ببادت در و خجده وارد اولمشدر که
البطنه تذهب الفطنة یعنی کزنت اکل فحم و عقلی کیدر و و ظهور
 حدوث انواع مرض و اصناف علت در و کتب شرع و طبیده مذکور
 که المعدة بیت کل داء و الحیة راس کل داء یعنی معده هر درد که
 کافی در اعضا یا امراض آذن و اصل اولور و پرهیز اینک هر در مانک
 باشی در امراضه شفا آذن حال اولور **کلوا فی بعض بطنکم و تصحوا**
 و بعض حکمای شریعت شعار دیشکر در که مجموع مسائل و فوائد علم
 طبیه بواج کلم جوامع که انوار حکمت و تربیت آذن لوا مع در
 جمع آیتند که کلوا و اشربوا و لات سرفوا و بعض زاده اصحاب
 اجابی هیچ طعام تناول آتم سر دید که دیر ایدی که دنیا کوزک
 بر بویوک لذتی اکل نفایس و شرب لذایذ در و الله دخول مستراحات
 و تنقیه و تطهیر قاذورات ایتمه دکر و مناقب جناب مولوک

در این کتاب که در بیان فضیلت و مناقب مولانا محمد باقر است

در

قدس سر که تبنده روایت ایلم که بر کعبه امیر معین الدین پروانه که
 حاکم روم و محبت حضرت مولوی ایلد موسوم ایدی سماع عظیم
 ایدوب مولانا و اصحاب و اجانبی دعوت آیتش ایدی چون سماع فرو
 ایلدی سفره و سماع قونیلدی و اهل سماعه شریه ایلد کاسه لر صونیک
 حاضرین سماعدن رجوع و تناول طعام شروع ایتمک استیلر
 اما جناب مولوی نک شور و شغبی زایل و تناول طعام جاننه یل
 اولدی امیر پروانه نک شمع و ار رشتنه جانی نیردی و شراب
 یلمون بی نظیردن پر بر کاسه الله الوب مولانا مه صونردی و
 تضرع ایدردی که تناول بیورک که وجه حلال دندر حضرت مولوک
 کاسه الله الوب و دمان مبارک کنه یقین ایدوب ینه تناول آیتوب
 معارف و معارف بیانه آغاز ایدوب امیر پروانه نک و تضرع و نیاز
 ایدردی و لوتار و نیاز و سوز و کداز تا آخر شب و دراز اولد
 شب دراز چه دانی که هست حالت شمع دلیل سوز دلش نک عاشقانه او
 چون صبح قریب اولدی مولانا محاسن مبارک کنه الله وروب
 ایتدی امیر معین الدین بنم ریش سفید مدن شرم آیترمی سین
 که بنی قدمگاه کیر که دعوت و ابرام ایدر سین دیو بو بیتی انشا ایلد

جرب و شیرین مینما دیاک و خوش	یکشنبه بگذشت باشند بلید
جرب و شیرین از عذار و روح خور	تا برت بر روید و دایرید

و حدیث شریفه وارد اولمشدر که ما لاء ابن آدم و عاء شرا من

یعنی آدمی زاده طولدر دوعی طرف وانا . وکاسه ووعا . ده کند و
بطنی اناست طولدر دوعی جمله دن بدتر در . و دخی بپور مشر در که
بحسب ابن آدم لقیات یقین صلبه . یعنی آدمی زاده برایکی لقمه که سد
رزمق ایده کافی در . و امام سنی فعی دن مرویدر که . من کان
هتته مایدخل فی بطنه وکان قیمت باخرج منه . یعنی نظم
هر کم نه کمر سه جوفنه اول اولکده هتتی . هر نه جقر سه جوفدن اول اوله هتتی
و کثرت الکک امر قبیح . و طالب کمال و سعادت اولنکره مانع صریح
اوله سنده اولیا و زناد . و کمال اهل ارشادک . کلامی جوقدر
و جمله سین ایراد ایکنه اجتناب جوقدر . و خرض شرب آب و شرب آب
دخی بویله در . و سالک شرب آب یک ضررینی تصفیه ی مانع اولمقدده
اکک ضررندن ارتوق طوترلر . لکن ارباب ریاضت دیر لکه اشتها
آبی کاذب بولدق اکثر یا صبر ایله من دفع اولور . اما اشتهای اکل
بر هر حال صاد قدر صبر یله غیر من دفع در . زیرا اقوام بدن قوت ایرینجه
ممنوع در . اما شهوت مناج شهتیه . بوبابده دخی اعتدال دن تجاوز
و شرعاً و عقلاً مباح و مستحسن اولن مرتبه دن تعدی ایلمک منافی تحصیل
فضیلت . و باین بکمل اسباب سعادت . در . علما ایدر لکه
شهوت جماع آدمی اوزر نیمه تسلط اولدوغی ایکنی فایده بچوندر
برکی سی اولدر که لذت جستن مذکور و منته اوله . زیرا اقواس
لذات جسمانیته در . چون بولذات انسانی معلومی اوله . جنس

لذا یزده مطلوب نفس و مرغوب طبع نه مرتبه واریش معلومی اولور .
پس آخرت لذایندنی اکامقایسه ایدوب زیاده رغبت سبب اولور .
نته کم آلام جسمانیته دن احتراق نار اعظم آلام در . پس حق جل و علا دنیا
خلق و ایجاد . و عبادت و بچنده ایقاد . ایلدی که و عید بپور دوعی
نار جهنم شدت لمن انکله فهم ایدوب ترهیب آخرت کمال اولور .
ایکینچی فایده سی بقای سندر . زیرا چون مبداء اول جل ذکره حضرت تک
بقای نظام عالم . و امتداد وجود بنی آدمه . عنایتی اکمل و اعظم در
پس جماعده لذت قونش اولیسیدی محتمل ایدی که اکثر ناس رغبت اینست
تناسلی قلیل اولوب بلکه مؤثان عظیمه دره بالکلیه انقطاع نوعه مؤد
اولیدی . پس حکیم مبدع آنده لذت قودی که بقای نوع و دوام
نظام مقدر خاطر لرینه خطراتیمین کمنه لردخی تحصیل لذت بچون بار
فعل مزبوری ایجاد و ایقاع . ایدوب مقصود صانع کامل الابداع که
دوام عالم و بقای انواع در حال اوله . و دخی معلوم اولسون که
بو قوتک افراطندن حاصل اولن مضرات دینی و دنیوی . و تبعات
صوری و معنوی . شهوت اکمل و شربدن اضغاف مضاعف در
زیرا بر قوتک ان نه تسلطی افزون . و اکثر افراد آدمی تک بولدت
نیلینه میلی و ترکنه قلت صبری حد دن بیرون . در لابد حکمت
اقتضا ایلدی که افراطندن مترتب اولن مضرات و آنام افش
و اشنع اوله که . عقلاً و خامت عاقبتین ملاحظه ایدوب ابا و

اشباع ایده لر. پس بوقوت افراطه بایل اولسه علایجی بود که ملاحظه
اولنه که بوفعل حد نفسنده ذمات و خستگه مستصف اولد و غندن
غیری نه قدر مضرات و تبعات اکامرتب در. اما نفسنده خستگه
آندن ظاهر در که مجرد بجهت هیمنه و شهوت حیوانیه قضای چون بر عضو
واجب استری اگر نفسندن اگر غیر بدن کشف اید و ب تلطیح قاذورات
و تمیغ نجاسات اجتناب ایتمکدر. نه کم بعضی علما ویشکر که. الجماع ^{قال} اول
مبائل فی مبال. و بعضی اصحاب فحش و مجون ویشدر **نظم**

اصدقت لها و جنح البلیل داج	بجلف للظریده من عقاب
و اولع بالمباع من قرا	و اوقع فی المعاد من ذباب

و مضرات و تبعاتی نیجه قسم در. زیرا حرام و محظور. و موجب ایام
و محذور. ایست نمودن بآنه تعالی که جسمه و دینه و عرضه و مال و ضرر محض
اید و کی اظهر در. و اگر حلال ایست بینه مبالغه و حد اعتدال دن تجاوز
که کلام فرانده در. موجب نقصان قوت و انتهاک جسم و اضرار
دماغ و عقل و مؤدی نقصان کسب فضایل و کمالات در. و در
معلوم اولسون که افراط قوت شهوت و قاع اوج طریقه اولو
او کی طریق که غایت خبث و خبیثت معصیت و ظلم و حد دن
تجاوز و تعدی. و افراط قبح ارتکابنه ترقی و تخطی. در اولدر که
قضای شهوته محل طبیعی دن که امکان حلیه موصوف در تجاوز اید
یا کمال جمل و جانشدن و طی حیواناته و ترکب اولوب لعنت و غضب

بجمله اینها
در این کتاب
در این باب
در این فصل

حق و طعن ملامت خلقه مظهر اوله. یا خود افراط شره و شبق و عمارت
شهوت دن جماعت غلام که شرعاً عقلاً محظور و حرام. در ایتمکله
مستحق عذاب عظام. اوله. و حدیث نبوی علی مصدره الصلوة و
السلام. وارد اولشدر. آن اخوف اخاف علی امتی عمل قوم لوط
اخوف مخوف رکبمکدر. پس اسم مفعول دن افعال تفصیل در. علماء و
مفعول دن افعال کلکده ضعف اثبات اید لر. بعضی شراح حدیث ذکر
ایتش که کانه جناب رسالت بناهی که رحمة للعباد. و افسح من نطق
بالضاد. در بوفعل شیعدن تحذیرده که کمال قباحه مشهور. در
بر لفظ ایراد بیوردی که تمام فصاحت دن دور. در که دالله مدلول اید
مناسبت. و لسان رخریکه دخی تحذیر مبالغت. اولش اوله و دخی حد
وارد اولشدر که اقلوا الفاعل و المفعوله به. ایکنی سی اولدر که نسادن
عقد و ملک سبی ایله حلال اولن مرتبه دن تجاوز اید و ب زنا حرام که
بجا رفوا حش و آنام. در اکامرتب اوله و بودنی اگر چه کبیره فاحشه در
لکن او کی فعل بالکلیه موضع طبیعی دن دور. و امکان احتمال دن مجبور
و مفعول به اولن تخلف ضرری او فردر. زیرا مصبت آهین و نطفه
نا پاک لوطی ظالم اولمغله وجود نف د تام عارض اولمق مقرر. و عرضی و
ناموسی بالکلیه منهدم و زیر و زبر. اولمغله ظلم و عدوان اولمقد
فعل زنادن اکثر. و حرمت و قباحه آندن اکبر در. او چنی مرتبه
تکثیر منکوه و توفیر جوار و سراری ایتمکدر. هر چند شرعه تعدد

بجمله اینها
در این کتاب
در این باب
در این فصل

منکوحه جائز در لکن قسم و نفقه و انکراف مالانده مساوی طوتمق ایله مشروط
و قرآن عظیمه فان ختم ان لا تعدوا فواحدة بیویشدر پس وجوب
واحد عدم عدله تعلیق اولینوب خوف عدم عدله تعلیق اولینوب
پس برکنه کند و به عدل ایدمک احتمالین و برسه که خوف آذن عبارتند
موجب نقض کریم اوزره اکا واحد ایله اکتفا واجب و بردن ارتوق
حرام اولور مگر که کند و نک عدل ایتیمه سینه جازم و فی ایلمه جوار ایتیمه احتیاج
منتفی اوله انک حقنه تعدد مجوز و تکثیر مخصص و افراد ان
خصوصا بوا عصار و امصارده خوف ظلمدن معرا و مبرا و عدل ایتیمه سی
مقرر و محقق اولمق دائره امتناع و درجه استحاله یه قریب در پس
نسای منکوحه ده طلب تعدد اتساع مجرد قوه شهوانیه یه طاعت
و اتباع در حال آنکه عدل ایتیمه قادر اوله و منکوحه سینه اذ حال غم
ایتمکچون واحد ایله قانع و صابر اولسه اجر و ثوابدن ماکد حظ و
وافر اوله سینه علما شرع تصریح ایتیمشدر پس طالب فضایل مجتنب
رذایل اولنده لایق و مناسب بل لازم و واجب اولدر که بو
جمله افراط لردن اجتناب و مرضی عقل و شرع اولن مرتبه ایله اکتفا ایدر
کسب اجر و ثواب ایده و علما آخوت اگرچه بوسله ده اختلاف
ایتیمشدر که باب نکاحه دخی زهد ایلکوب مثلا زیاده یه قادر
ایکن قدره لایق و دفع ضرورت مرتبه سینه اکتفا ایتیمک ثواب فضیله
مشتمل و ماکول مشروب و بلوسده اولن زهد کی بوزهد دخی درجا

کمال قبوله متصل میدر بعض شایخ جمله دن سیل بن عبدالله شریانی
اولدیر که باب نکاحه زهد معتبر دکلدر زیر ایتید زاهدین و سید
عابدین شیخ بارکاه صطفا محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم افر
زیاده زهد یله بیورمدی بلکه منکوحه امتندن زیاده طغوز ایدوب
دخی سربه اتخا ایلدی لر اگر باب نکاحه زهد فضل او یکد اول
حضرت که احوالی افضل ایله عمل و اولی اکمل ایله اخذ در نته ترک ایتیمه کرد
اما جمهور شایخ و عامه زناد و اذهب اولدی لکه بو خصوص دخی زهد
ایلمک چون زیاده تمتع و ترفه و نای و جوار خیرات حاصله نعم و
تفکده ایتیمه قادر ایکن دفع ضرورت مرتبه سینه اکتفا ایدر ثواب مجور
اولور زیر اهر چند منکوحه و سربه حلال در اما انکه انس و اشتغال
مانع تحصیل کمال و توجه و اخلاص رب ذوالجلال اولمق ممکن و احتمال
اما افراط شهوت معاشرت و جماع اضارب بدن و عقل و عمر ایتیمه سی
مقرر در و رئیس این سینا دن منقول در که دیشدر که منیک بو عینیک
و نوح سابقک و الا و الیک امام غزالی قدس سره قوت شهوتی عامل
خراج مسرفه تشبیه ایدوب دیو که نته کم عمل خراج محبت کثره صرف
اخراج اوله اگر پادشاه طرفدن مطلق العرف و محاسبه و غضب
سلطان و وزیردن بی تقوی بی خوف اوله جمله اموال رعایا
اخذ و نهب ایدوب مراد اتنه صرف و هب و اخراج و جمله
رعایا و برایای سیر حیاج ایلر کذک قوت شهوت دخی عالم مطلق

و متصرف عقل و لوب سلطان عقل و تمیزدن بی خوف و خشیت مطیع
فضیلت و تقوی و عفت اولیه خزان بدن و انبار جوارح و اعضا
بولد و غی مواد غذا و یکموسات محمد ده جمله محتاج و مشتتانه صرف ایدوب
عظام و اعصابی ضعیف و ناتوان و عسکر قوای دماغیه به ضرر فرکان
ایلمر و اگر مقتضای سلطان عدالت و تدبیر و توفیر و زیر عقل اوزره
صرف و بذل ایلیه شمول عامل مستقیم کی اولور که مال خراجی عدالیتکه استیفا
و اخذ و رعایت مصالحه ایفا و بذل ایدوب لشکر آسوده و کشور معمر
و رعایا منتظم الاحوال و خزینه موفور اولور و پنجه کنه خلفا و سلاطین
ماضیه دن اسراف جماع ایتمکدن اراض صعبه به مبتلا اولوب مبادی
اواسط عمرده هلاک اولدیلر تدبیر خدای ابطا نافع و استعمال معاجین
معتبر و مفید اولمادی و ملاحظه اتیمک کرک ناک تحصیل شهوت
و قضای نهمته بری برندن تفاوتی همان اطعمه نک دفع جوع و
حالت ایتمکده تفاوتی کی در پس برکنه نک مسکنده خاتون
یا سرتیه حلای اولدقدن صکره مجرد ذوق و لذت باجون بیرون خاند
اولن ماده طمع و استشراف تیمه سی همان انک کی در که برکنش نک مطبخنده
طعام مطبوخ حاضر میکن آنی قویوب غیر قیودن در یوزه طعام و خواش
غدا ایده خصوصاً که صاحب خانه صاحب جمال و صاحب ذیل غنچ و
دلال اوله میل بیرون محض سغه و عین جنون در نه کم طرفا دیر در
با بری رو اگر در خانه باشد کسی میل بیرون کر کند دیوانه باشد

۱۲۳
و افراط شهوتدن بر قسم مذموم دخی عشق غلام پراعتدال وزن صاحب
جمال در زیرا بو عشقک مختصی قضای شهوتی بر ماده معینه به حصر ایدوب
البتة بر هر حال بو محلدن تحصیل مرام نفس با فرجامی تعیین الزام بیکده
و بو حالک مفاسد و مضراتی بی حساب و تحصیل کمال و سعادت به مانع
کمال باب در و اگر ناکاه ابتلا اولوب علاجه اعتنا لازم و دینه
تدبیر واجب زیرا کاه اولور تمام غلبه و استیلا ایدوب با زوال عقل
یا هلاک بدنه مؤدی اولور و مناسب علاجی اولد که قادر اولد قبه
جانب محبوبندن فکر فی صرف ایدوب علوم شریفه و افکار لطیفه
و صناعات خوش آینده و مصاحبت علمای صاحب فهم و فضیلتی
خوش طبع طرفه دوشوره لر و اشعار عشق انکیر و حکایات
عشاق شوق آمیز خسرو شیرین و لیلی و مجنون کی استماع ابتدر میله
که موجب تذکر و تهییج ماده عشق و سودا اولیه و موضع حلاله
جماع ایتمکله اخراج منی متعفن غایت نافعه و سززش و تعبیر و
مذمت معشوق و کشف خفایای عیوبن ایتمک دخی مفید در عشق
و هو انک غالباً سبب نظر در و نظر نا محرم اگر زن صاحب جمال اگر
غلام پراعتدال در اهل دین و طالب کمال اولوره در دهک و
قبال در انکچون حدیث نثر فیده وارد اولد که بالنظره سهم مخوم من سبب

دیدن زلف و خال نا محرم	دانه کید و دانه بلبل است
هر نظر نا کیست زهر آلود	که رشت و کمال ابلبل است

و حضرت عیسی علیه السلام دن مروی در که آیاکم والنظره فانها تخرج
فی القلب الشهوة بیت زکهار تیمه چهره نامحرمة نظر زیرا که چشم قلبیکه
 تخم فساد اگر و حضرت داود سلیمان بنی یعلیهما الصلوة والسلام
نصیحتند بهویش یا بنی امش خلف الاسود والاسد ولا تمش خلف
 المرأة اسود ما رسیاه در فقیر ایدرین ظاهر اول ایام خوب فرجام
 قننه و فساد غلام دن پاک و طاهر ایدی که حضرت داود نصیحتند
 غلام اردنجه کیتکی ذکر بویرمدی لر اما شمدکی زمانه کوره دخی
الحاق اولوب دینه که امش خلف الاسود والاسود ولا تمش
خلف المرأة والامر بعید دکلدر بیت منشین اولسه بر آدم اسود اوله
 بکدر آندن که اوله بمنجانه زن و امر دپله نیز اگر طالب عاقبت راه
 گذر لرده غلام خوب صورت یا زن حسنا و پرزینت کور
 نظره اولی مغفور اما نفس طالب و شره و حرص غالب اولوب
 زن و بر سر طرفه تکرار نظر ایتیک استرسه علاجی بود که ملاحظه
 ایلیم که تکرار نظر دخی کچن کی در ولا شک در طلب و حرارت حرص
 افزون اولسه کرک اگر تحصیل شهوته اقدام ایدرسه عدم
 حصول احتمالی بلکه مشقت و محانت و ذل و فضاحت
 احتمالی مقرر و شهوت حرام حاصل اولور نعوذ بالله تعالی
 صغیره کبیره به مؤدی و دواعی فواحش منفضه اولمغله بوک
 عرضی و دینی خواب و فرداستی عذاب و عتاب اولسه کرک

۱۲۴
 اگر حاصل اولرسه هم معصیتکه روز کاری گذران و چشم و دلی
 حسرتکه جانب حرامه نکران اولور و اگر اقدام تحصیل شهوت
 و سعی اقتضای آرزوی نفس پر بخت ایتمرنه تکرار نظر دن
 حاصل اولن میلی قلبدن ازاله وسیلای آرزو و اقتضای جانب
 آخوه امانه ایتمک غالباً محتاج زحمت اولسه کرک و نفعده
 بقیه طلب و حرمت قلسه کرک و نظر تکرار اولد قیقه نفس بای
 در کل و نجات و خلاصی مشکل اولسه کرک اگر اولدن لجام
 نفس تو تنگ کشیده و سهام زهر آلود ابلیس نرسیده ایتمک
 قلبنی جراحت و کن کش آرزو دن راحت اولمه مه سی مقرر در
 و چشم نظره ثانیه دن منع اولنقی عبادتده خلاوت بولمقی مفید
 عزیز لر تجربه قلمشدر و حدیث شریفده دخی بو وعده مذکور در
 و اگر نظره اولی ده منظور تمام تشخیص اولیوب نفس عاده نظر
 و تحقیق حس زن و برسر ایتمک حریص اولور ملاحظه اولسون شاید
 بو منظور و ستمه جالدن عاری و پرده قبح و بدشکلکده متواری
 اوله پس عاده نظر خفض زحمت بهیوده و عبت صرف بکون قدم
 سعی و طلب فرسوده اوله اگر متوقع اولن کی طبعه حسن و جالبه
 متحلی و نفس جلبه طلب آرزو ده متحلی اولور عدم حصول احتمالی
 باقی و نفس را خنکن هزار مشقت و عیابه و ملامت و بکایه
 ملاقی اولسه کرک ان شاء الله تعالی بو ملاحظه عاقلی دام نظره

بسته و زخم تیر و سوزنده خسته و ملغیه مانع و نظره اولی ایلکه که
 فی الجمله مرض در قانع ایلر اگر بر هر حال نفس طالب و آرزو و غلبه
 اولوب نظره ثانیه و ثالثه ایلکه مبتلا اولور سه سلیسون که
 نتایج نظر ایلکه عشق زن و پسر دامنه طوئیمیه و حسب طای بوقول اولیمه **نظم**
 جوق بقدم اول عذاره او کم کسی مبتلا بر نیز ایتقدم صوبه بیمار او کم کسی
 بلکه یک نظر نداشت استغفار طرفه راجع و حمامه با بور با عیبه جمع اولسون که

ای دوست بکرم نردانی ده	در آه خدا داد و سلمانی ده
جنت چو جنب شد رخ نامحرم	غشش تو ز کربیه پشیمانی ده

اما بعضی کلمه دیدیم که گاهی عشق مجازی قنطره عشق علی تحقیق و
 صور حنه یه نکه آرایش شهوتدن پاک اولنه شهود جمال مطلقه طریق
 اولور و مشایخ اهل تصوفدن بو حاله موصوف و بو عشقه معروض
 اولندون شیخ او حد الدین کرمانی و شیخ عاقی در و مولانا بعد
 الرحمن جامی دخی او بل سلوک کرده بر مقدار بو باده دن سرخوش و بو
 میخانه دن جرعه کشش و ملش کن عاقبت بو حال دن نهی ایشک و دیشک در که

از لطف خدا و قد و صبا کهنه	در سلسله زلف مجده کهنه
از هر طرفی جمال مطلق تابان	ای بی خبر از حسن مقید کهنه

کن بو طریق غایت صعب و دقیق در ساک آرایش شهوت و
 صفات بشریتدن تمام پاک اولش اولق و بوئه مجاهدات و ریاضه
 اقصی الغایه نیک ایتش اولق کرک و آلا نفس شیطان مکر و فریب

ایدر و مبتدی طالب لری اسفل الت فلین طبیعت قریب قلوب و مشایخ
 متقدمین طالب لری مصاحبت احداثدن که بو جوانمرد در بغایت متشکر
 و مریده آندن مضر نه یو قدر دیشک در و روایات صحیح ده وارد که
 حضرت جلاله رسالت پناهی حضورینه قبائل اعرابدن بر طائفه تعلیم دین
 و تحصیل یقین بچون کلید لار الرین بر جوان واریدی که چهره سنده
 صباحت واریدی حضرت فرمان بیوردی لکه طهر مبارکی طرفه کجوب
 مقابله ده او تورمیه مسلم پاک اعتقاد قنده بو نک انشالی امت تعلیم و
 ارشاد در و آلا مسند نشین وحی و عصمت احتمال میل بشریت حال
و حکایت اولور که ارشاد پناه خواجگان سلسله سندن خواجہ عبید الله
 که سر علم ولایت و ارشادی زمانده مسامت بنحوق ماه و سلاطین و
 امرا و اساطین علما قوت تصرف ولایتدن آستانه ارادنده بندگان
 درگاه ایدی او آخر عمرش ضعف و فتور شیخوخت و هرم سبی ایله
 اکثر زمانده بتوب وید و مخلص اعضا و اطرافنی اور لرایدی اتفاق
 برکون بر مرید او رکن بر ضرورت ظاهر اولغین قالقوب بر حساب
 جمال و غلی و ارمیش اکا ایتش جوانک کفی باپی خواجہ یه مائل لحنی
 فی الحال ایتکرین چکوب باشکون قالدروب اصحابه خطاب ایتش که
 پنچون آنیم چکدم بده و کوزمی بو جوانک کفی با پیه ماس و حرارت
 دستنه نفسدن احساس اولیقی بقیه بشریت ع که با جان بهم دراید
 و با جان برون رود مقتضایه نوع تکرر و دغدغه واقع اولد

بس آگاه اولوک بو فقیر بو قدر مجاهدات و ریاضات که مدت عمده حاصل
و حال استخوت و هرنیدن بو مرتبه یه وصل اولشکن منور داعیه میل
بشریتدن اثر باقی و نفس فرجام هنوز جوعه جام هوایی ساقی اول
سز کرده که شباب قوت کامل و درج در و کنوز هوا حریص شامل
ساده لر مصاحبتی نه مرتبه محنت آمیز و نه درجه ده فتنه انگیز اول
رخا که بو طائفه دن دو آتشدن قاتل کی خیز و آتش آیدن قهر کی گریز

چو دیده بیدار کردی دلیر	نگردی جو مستی از دجله سیر
چو خواهی که قدرت بماند بلند	دلای خواجہ بر سادہ رویان

علاج بطلالت و کسل هر چند بطلالت و کسل مذاق جھال فی ساهان
قتند شهید و عمل در نته کم ما جنر دیشدر ان البطالة و الکسل
احلی مذاق من عمل کس عقلاء عاقبت اندیش و سعادتمندان
کیش قنده سم قاتلن امر و زهر هلا هلدن اخر در زیر
حرمان سعادت جاودانی میفرضه و بطلان مرادات و وجهانی یه
مؤدی در اما حق معاش و امور دنیویة ده ظاهر در که توانی و
تکال و مباشرت اسباب دن تعاد و تعافل موجب اختلال احوال
و انقطاع امانی و آمال اولد و غندن غیری هلاک شخصه و انقطاع سلسله

رزق تو کر چه بی کان برسد	شرط باشد بختن از دریا
ور کسی نی اجل نخواهد مرد	تو مرد در دمان از دریا

اما امور اخروی و انتظام زاد معاد خصوصن بطلالت و کسل و ترک

اجتهاد و عمل موجب حرمان قرب حق و فوت فوز درجات نعم و مستوجب
طرد و بعد و دخول در کاتب حیم اولد و غنی قرآن عظیم و فرقان
کریم و احادیث نبی کریم و انار اصحاب اولیا و مشایخ ارشاد و
تعلیم ده اکثر من ان یحیی و اشهر من ان یخفی در آیات قرآن
و وعد و وعید فرقان ملاحظه و تأمل اولن جمله مواضعه در جات
جنان فخره و فوز سعاده دار آخره سعی و اجتهاد و عمل ایله

که ترک بطلالت و کسل در وعده بیورشدر نته کم بیور لیس لکسان

الاما سعی و ان سعیه سوف یری جزاء یا کانوا یحلون جزاء یا کانوا

یکسبون لها ما کسبت و علیها ما الکسبت ان الدین جاہد و اقبنا

نهند یتیم سبلنا الی غیر ذلک و بیج موضعده بی سعی و عمل محض

موهبت و لطف ازل سبب دخول جنت و نجات حیم اولد و غنه

تصریح بو قدر اما امور دنیویة ده توکل ایله امر جو قدر و عجب در که

عائمه انام و اکثر عوام امور آخونده توکل ایدوب حق جل و علا کریم

غفار الذنوب رحیم سائر العیوب در دیو ترک اجتهاد و عمل و

اختیار بطلالت و کسل ایدر لر و بعض شعر انک طوا هر اشعار بنی حجه و

دلیل و نجوم معاصی و ترک طاعت حجه و سبیل ایدر لر خوب فرجام و

تقوی و عمل ایله نیک نام اول دیسک بیت در کوی نیک نامی مار کوز ندادند

کو تو نمی پسندی تغییر کن قضا را نیز در لر و مست و می برست و ملک دیسک

بیار باده که در بارگاه استغنا چه پاسبان چه سلطان چه موشیار و چه

دیو جواب ویرور لر و شرب خمر حرام و شغل فسق و انام **ایدر کن**
 چو پیرا که عشقت بی حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدام باش
 دیو ابیات و قور لر اما اهل تحقیق اولر و دیده بصیرتی کجول
 کل توفیق بولر قنده بور جامدوح و توکل معقول و کلد
 معاذ الله بلکه بود در دجان کاه در که اهل حق قنده غور
 بانه بوندن عبارتدر و قران عظیم و نیرل کریم ده ولا
 یونکم بالله الغرور بیورد و غی بوکاکا ثارت در اما امور
 دنیوی و معیشت و تحصیل اسباب جاه و رفعت و تکمیل ادوات
 عو و دولت ایتمده اصلا کرم حقه اعتماد و توکل و اعتقاد
 ایتمر بلکه سعی لرایدر که عشر عشرین امور آخرت و قرب حق
 ایچون ایشد لربکار اولیا و عظام اصفیادون اولور کرد **قطعه**

کرنبودی امید راحت رنجم	پای در ویش بر فلک بودی
وروزیر از خدا تر سیدی	همچنان کر نلک ملک بودی

تجار جمع بضایع و کسب ارباب ایچون قطع بوادی و سیر مالک و قحطام
 خاف و اختیار محالک ایلر و ارباب حرف و صنایع شب کاری
 شب کاری و روز کاری لرندن بر ساعتی ضایع ایتمر و
 سپاهی تحصیل تبار و اخراج مال غنیمت ایچون ترک سر و ارتکاب خط
 ایدر بوجه تسویلات نفس آره و تحنیلات شیاطین شکارند
 بس عاقله لازم در که تکثیر دنیای فانی و توفیر مال بی نبات ایچون

که جمعک صوکی تفریق و تحصیلک عاقبتی تضییع در سعی و اهتمامی قویوب
 تحصیل را د سفر معاد و جمع اسباب شراحت یوم التساد ایچون **هنگام**
 و اجتهاد ایدر و یقین بلیه که بی سعی و اجتهاد مراتب عالییه تحصیل
 و مشوبات باقیه تکمیل اولنر **بیت** دهقان سال خورده چه خوش گفت با
 که ای نور چشم من بجز از کشته ندروی و بوندن دنی اعتبار اولنرمی
 که ادنی رفعت دنیوی و شراحت لذت مجازی طریق تحصیلنده
 هزار سعی و مؤنت اولینجه اصل اولر ملازم بر منصب النجه هزار تکاپو
 و نیجه دفعه بذل آب روی ایتمک کرک و سپاهی بر تیاره چغنی هزار
 خدمت و بذل سیم و زر قلمق کرک و بر فاسق بر زن و غلامدن
 تحصیل مرام نفس آره خود کام ایدنجه نیجه خرج و سعی ایلر پس
 مراتب اخروی که سعادات حقیقیه باقیه و منازل مقامات عالییه
 و عالییه در بی سعی و عمل حاصل اولر و مراد اکا بطالت و کسل ایدنجه اصل اولر
 چو لذت مجازی را بصد غنمت کنی حاصل سعادت حقیقیه راجه کونه رایگان یابی
 و حال کسل و توانی و مراتب آخرت آمل و آمانی روز کارین ضایع
 و راحت و دعت جسمانی و لذت غفلت آمیز جهان فانی به قانع
 اولن بر تقدیر تسلیم که عذاب الیمدن سلیم اولمچون جوین سینه
 رقم عفو و عفوان چکله و فرغ آنام و معاصی سینه تخم صنم سیمان
 اکله اما اول مراتب علییه و مواهب بختیه که اصحاب سعی و
 اجتهاد و عمال رب العباد اولنره انعام و احسان لایسته

کرک. و قوموا الی جہاء اعمالکم و ہنیشا بما اسلفتم فی الایام الحالیۃ
بشارتیکہ منویات و مقامات عالیہ بخش اولیہ کرک. اول مرتبہ
تخت و تختی نہ مرتبہ اولیہ کرک و ندا. لفظ فرطت فی جنبہ اندک قدر

قیامت کہ بیکان برا علی رسند	ز قعر ثری بر نریار رسند
ترا خود باند سر از شک پیش	کہ کردت بر آید غلہای پیش

و ممکن میدر کہ عال بطلانہ اجر و مزدہ مساوی. و در کاہ خدمتہ دیم
و قایم اولنر نیکہ غفلتہ ساهی و لاهی. قلندر یہ مرتبہ دہ موارس
اولہ رحان و کلا. افنجعل المسیین کالجرمین مالکم کیف تحکون
مصراع مرد آن گرفت جان برادر کہ کار کرد **نظم** کورہ فراوان جمع ظن برند

کہ کندم نیغاندہ خرمین برند	بر آن خورد سعادتی کہ بخی نماند
----------------------------	--------------------------------

کسی برد خرمین کہ نمی فشانند. پس جان پدر بوکون اعضا صحیح و قوت
برجای و فرصت باقی. و روز کار مدد فرمای ایکن کوشش مردانہ
ایہ و کسب اعمال صالحہ پی سعی و اجتهاد قتل. و الا فردا کہ خرج روح
قفس بدن طائر. و قالب قلبدن جدا کن مقابر. اولہ زمان
علی کبیر و فرصت کارالدن چقر و فرصت ضایع ایندلو اول وقت
تخت را بیدر و ندا متکرر **بیت** امروز کار کن کہ بسی روزگار نیست
فردا کہ روزگار در ازست کار نیست. چون بطالت و کسل
مضاری. و سعی و اجتهاد ک منافع و مباری. معلوم عالمیان
و مجزوم آدمیان. در زیادہ اطباب کلام. و تفصیل حرامہ

احتیاج یوقدر بس بومقدار یلہ اکتفا بدہ لوم **علاج مرض حزن**
حزن برالم نفانی در کہ انسانہ مطلوب محبوب اولن نشہ نک
زمان ماضی دہ فوتندن. بابر منفور و مکروہ نشہ نک زمان مستقبلہ
اولہ جفندن عارض اولور. و بسبب غالباً مشتهیات جسمانیہ شیخ
و شرہ و مستلذات بدنہ یہ حرص و طمع. و زخارف دنیویہ نک حصول
و بقاستہ ترقب و تطلع. و امتنع فایئہ چھان ناپایدار ک
وصول و دوام نہ رجاء و توقع. اولمقدر. و بومرضک علاجی نامل
و ملاحظہ اینکدر کہ اشخاص عالم کون و فاد حلیہ ثبات و بقادن
عاطل. و مرکبات عنصریہ دن توقع و تطلب و آم نیہ و خلود
ترکیب اینک اندیشہ فاسد و تصور باطل در. و بومعنی عاقل قشندہ
انظر من طلوع الشمس و ابین من مضي الامس. در. و اول کہ زیور
بقا و خلود یلہ فرین. و کرد فنا کرد فنا سنہ قومق مقرر و معین
سعادات و مراتب اخرویہ. و مرادات و مطالب معنویہ. در
و سلطان روح سلطنت ملک و جوددن مغول اولمر غایتی خیمہ سی
دینا خرابہ سندن بوزیلور. و آخرت چرا کاہندہ قوریلور. نہ کم
مقدمہ دہ بیان و عیان اولشد. و دخی در امر مقرر و محرز اولد
کہ سعادات اخرویہ کہ حیطہ مکاندن بیرون. و حوزہ زماندن
افزون. در دست نظر افساد اضداد امن و جود دینہ یثمن
و کرد تبدل و فنا رخسارہ طہورینہ قونمر. پس اگر عاقل طلبین بو

بوسعاده مقصور و قبله آرزو سین بومراداته محصور و تمتعات
 زائله فائده که سیاه صیف بکی زائل و برقی سیف بکی خیال باطل
 چیز اعتبار و محل طلبدن بیرون ایلیه لابد هیچ نشانه نک فقدند
 مخزون و متالم و هیچ نشانه نک حصوله مهم و متعقد اولم **نظم**
 | من سز ان لایری بسواه | فلا تخذ شیئا یخاف له فقد
 و اول زاده مرد بکی که شاهراه فراغده کیدردی و بونعمه ایله تریم
 و بولکله ایله تکلم ایدر **بیت** غم معدوم و برینانی موجودند
 نفس می زخم آسوده و عمری گذارم **نظم** لوح خاطری نقوش آمال و آمان
 بر مقدار ساده و کردن بختی طوق غل و شوق و ذل تعلیقات فائده
 ممکن اولدوغی قدر آراده ایتمک کر که یاس عافی ایدی لیس که غنا
 قلبی آذن عبارت در حال و قلب مضیق هموم آخوندن فسحت سیر
 تسلیم و رضایه واصل اولم اگر دیر سک تجرد تام و قیود و تعلقات
 خلاص اولق قبح میسر اولور اگر اهل عالم بومضله علیل و مجرد و آزاده
 اقل قلیل در بزاورد فریم **بیت** هر که ابد بجهان نقش خوابی دارد
 در خوابات هر سید که بوشیار کجاست **نظم** مالا یدر کجمله لا یدر کجمله
 اگر آزاده تمام و مجرد مالا کلام اولم مرنگ باری یاران زمان
 و طلبکاران دوران بکی کند و کی بالکلیه حرص و شره وادی سینه صله
 و جمعیت اسبابی اسباب جمعیت خاطر صله و بواسباب و اموال
 و منصب و اقبالدن چار و ناچار ابرملق مقرر اید و کن ملاحظه

قیل و یا بوحده افراط طلب و نشور و تشبیک فاسد و باطل
 و نا عیلم حال عاقل اید و کن تأمل و تفکر ایت که سموم هموم بادیه
 جرت و جود کی حریق ایتیه و تسلیم عنایت منسوب سفینه
 قلبک تناظم امواج طلب دنیا ده غریق اولیه **بیت**
 دست و پای زن بجاره و جهد | که عجب در میان غرقانی
 و عاقل ملاحظه ایتمک کر که اسباب دنیا بر کشته یه با سیر نا حال و بر
 کشی منتهای آمانه واصل اولمق یوقدر و مرتبه سعادت و شتاب
 و جمع آلات و اسباب ایلمه زیاده مقصود در و انک فوقی ممکن در
 پس اگر قسمت روزی و منصب و مرتبه ده مقدر و میسر اولمغله
 قناعت و اکتفا اولینوب کذابان طایع و حریصان نا قانع
 بکی هر کون تحصیل جدید و ندای هل من فرید ایدر سین دریا
 طلب ناممکن و صحرای تحصیل امر غیر متناهی یه و شک لازم اولور
 اکثر ناس ملاحظه و انصاف ایلمه جاه و رفعت و اسباب و نعمت
 خصوصنده کند و دن ادنی بی حد و بی حساب اولور و آنلر بونک
 جاه و رفعتنه تیشمکی و بونک نعمت و عدین تحصیل ایلمکی کند و لره
 محال و دولت عظیم و غنت جیم عدا یدر لر انصاف میدور
 آنلرک حالینه نظر و اعتبار و کند و کن نعمته شکر نی شمار ایتیموب
 کند و کن فوقنده اولن اشخاص معدوده نک جاه و رفعت و اسباب
 و نعمته نظر ایدوب ردای قناعت و رضای قبه انقیاد دن

بیرون آید و هر آن وسعت بالیتی مثل ماوتی فارون دیت

کوزه چشم حریصان بر نشد تا صدق قانع نشد بر در نشد

با آنکه جمع مال و منال و نیل جا به و جلال دانا فکر و اندیشه
وسعی و طلبی صنعت و پیشه ایتمه موقوف و هر ساعی و طالب
و حریص راغب جمع مال و مکاسب و نیل جا به و مراتب ایتمکه
موصوف دکدر و جوق مشاهده ایتمکه که جمع دنیا و شرف
و تحصیل جا به و رفعت ایتمکه چندان مجتد و ساعی و ملینگر عفو و
صفوا و امداد و آمانی و سعادات و کامرانی به و اصل اولی و
و پنجه لر سعی و تعب و زحمت و نصب طریقین اختیار ایدوب
انواع طریق تحصیل دنیا به ساک و براری و بودای حرص و همت
باک اولی و لرینه و ادلری اولن دنیا و دنی اللریه کرمدی و سعی
و زحمتی بهیچ نتیجه و برمدی **نظم** کیمیا کر بغصه مرده و رنج
ایله اندر خوابه یافته کنج **نثر** بلکه اکثر حرص با نفعی موجب حرمان کوردک
و زیاده سعی ایتمکی مؤدی نقصان بولدق **ع** سخت می کرد جهان
بر مردمان سخت کوش پس عاقله لازم در که صبر و قناعت
در کا بهندن بالکلیه مردود اولیه و آتش غم موجود و مفقود
قته دماغ پر دود قلمیه **دیت** بهست و نیست و جان ضیم خوش میا
که نیست است سر انجام هر کمال که هست **نثر** اگر دیر سک بود تبه ممکن
با حال تیتیر میدر یا متعذر بر اید و ز تامل ایله اصناف خلق و حبس

ناسه نظایت و هر بریک اختلاف مراتب و تفاوت معایش و
مطالبه ملاحظه ایله کور که اکثری قسمت و روزی سته قانع و راضی
نهایت فی الجمله زیاده مطالب و متقاضی در **اهل حرفه صنایع**
هر بری حرفت و صناعتنه قانع اولور **تجارتجاری** انفع صنایع
دباغ و حایک و باغت و حیالکتی احسن حرف و ایمن صنایع بیلور
حتی مختلث نعوذ بالله تختلثه ابتهاج و قواد قواد بغیده افتخار اید
و هر کس کمال و هنری کند و متاعنه مربوط بیلور و فضیله کند و
صناعتنه تکمیل ایتمکه منوط بیلور **بی** از اول کمنه عدا یلر که کند و
متاعدن ذاهل اوله و عافیه و قاصر اول کمنی بیلور که کند و حریفته
جاهل قله کل حزب بالدیهم فرجون **بسن** طاهر اولدی که هر دایره
ایله اکتفا ممکن و هر حالته صبر و قناعت متصوریش هر کلخی دیگر که
بن البته حاجی دائره بسن بولورین و هر مرد و تصور اتم که بن
بر هر حال استاد معمار و لورین چون اصول معایش و مراتب
واقعات احوال و مطالب ده بمقوله قناعت و عکروار **بسن** سن د
حاکم قناعت و دائره که راضی اول ملاحظه و اعتبارات عنان
آرزوی همان نفس اتاره الله مطلق و برمه که اخوان غوم اچنده
علی الدوام قلمیه سین و افکار و هموم دبنویه ده الی الابد اسیر
و سخره نفس و شیطان اولیه سین و فیلسوف اسحاق کنذی
دفع الاخوان کتا بنده دیش که حزن امر ضروری اولیوب بلکه

ان آنی سوا اختیار بیه کند و به جاذب • و فی الحقیقه کند و کند و
ایلام بهیوده ایست که راغب • اولد و غنه دلیل اولدر که هر کس که
بر شیک فقد ندن مخزون و عدم حصول ندن غناک در • ملاحظه
ایلسون که البته بنجه کس نه وارد در که اول پیشی فاقد و اند حصول ندن
بالکلیه عاری • و مع هذا اند فقد ندن اکانه خون عارض و نه اطم
طاری در • و اگر خون ضروری اولیدی هر کس نه دانا مخزون اولور
فرضا بر کس نه بر منصبه و اصل اولد و غندن اطم حکم • بنجه کس نه وارد در که
اول منصب کا متعذر یا متعذر در هر کز آنی مطلوب ایدن • و دخی
بر شخص بر مطلوب و مرغوبک فقد ندن ملکر حکم و مختصر کور و در که
تحریر و تقریر اولنار • بعد زمان سیر اول خونی فراموش ایلم • و اول
غصه ناله سندن خاموش اولور • نه اصحاب اجابیه ضحک و ملاعبه
بشر • و سرور مطایبه لر ایدر • اگر خون امر ضروری اولیدی بوندن
زوالی ممکن و اندفاعی میسر اولییدی پس معلوم اولدی که سوا
اختیار که جلب خزنه مدخلی و عدم تأملک حصول تأملده و ساطی و آتش
عقل آنی کند و دن تأمل و ملاحظه اید دفع ایست قابل و اعتبار و
تفکر اید رفع ایست ممکن ایش • و جاهل بعد زمان و مقاساه اخر آن
ایتد کدن سکره بهایم مثال نیان ایدوب صبر و ستوان ایتد و کی
برده عاقل اولدن انجام و عاقبتین ملاحظه و آخرین تفکر ایدوب
زالال طبعی جوی صبر و رضاده جار • و فار و خاناک خون غنا عاری اولور

ولیس پرد النفس عن شهواتها
من الناس الاكل باض الغدايم
اذا انت لم تسأل اصحابا حصة
سكوت عن البلى سئوا لهايم

و چون اسباب دنیوی بر کس نه به بقای ناممکن فایسور • و دانا تداول و
تناول ایدی ده اولده سی ازل ارالده مقدور • در • اگر بر نعمت بر کس نه ده
دایم اولسه اولای غیر دن اکا بنجه واصل اولور دی • بلکه بر صاحبنده باقی
قائم معاً و ایشیه اول ملک بو مالکند بنجه جاهل اولور دس **بیت**

ولو دامت الدوله لا كانوا كغيرهم
رعايا ولكن ما طعن دو آلم

چنانکه دست بدست ایدست ملک • بدستهای دیگر همچنین نخواهد رفت
پس زوال نعمت دینی دن ملول و مخزون اولمغی اکا تشبیه ایدر که بر طایفه
بر مجله مجتمع او تور رکن بر کس نه بر ترجیح و یا بر تروین کل کتور ب
در میان ایده که هر کس بر مقدار شتم ایدوب آخره ویره • اتفاق بو مقوله
دست بدست اول شمامه تداول • و هر کس صاحبندن تناول ایتمک
اوزره ایکن بری سنگ الله وارد قن تمسونه غایت تأمل و راغب اولور
کند و به مختص ایستک طالب • اوله و صاحب شمامه النذن آلوب آخره
و یرمک ایستیک بو شخصک خون عجیب • و تأسف و تلطف غیب • خزان
غائب • اوله • و دیه که بن بر زمان المده طوئد و غم شمامه بنجون المذن
آله لر • و بکا بر مقدار المده اولمغله مختص و منسوب اولیشکن بنجون
المذن طشره صله لر • و بو مقوله الملق استین صاحبنده سفته آغاز ایدوب
سقططه سوبلیه • و شمامه النذن آن آدمه غضبیکر کو ستر و ب سخططه ایلیه

و بوشخصک اضطراب و اضطراب و تأمل و التها بی • اصحابه بنجه مستقیم و
 مستبح کلورسه کذلک بسا دنیای فانی و آلات جهان ناپایدار که فی الحقیقه **نظم**
 و اما المال و الاموال و الاله و دیقه و لا بد بو با ان برد الو دابع
 مقتضای بنجه و دیوت امانت در بر متصرف و مالک صوری لندن آلوب آخر
 و پرل کده خون و انکسار و تأمل و اضطراب • اظهار ایدن کشته ک فعلی
 شنیع و قبیح و رذائل آمانده عین خیانت در و دخی ملاحظه و لیس معلوم
 اولور که بو و دایک الدن اله تداولی و بری سنگ عطا و آخر ک تناولی
 موافق حکمت و مطابق نظام عالم بر عبرت در زیرا انشربقا سی
 نوع و دو آم نسل و عمارت عالم و صلاح و دو مان نبی آدم مبشر و مکمل
 و مکلف الامام ضد طباعها و متطلب فی الماء جذوة ناز
 پس اگر هر مطلوب که بزودن فوت اولور انچون غم چکروز و هر مراد که
 ظفر بولیه و ز طول و محزون اولور سق مطالب و مرادات جوق و هر
 برینک حصول و دوا منة امکان بوق پس لازم کلور که آلام و احزان
 ماتنای یه ملاقی بلکه خون سردی ده دایم و الم دائمه باقی اولور
 و دخی اگر قوت حرص و عمل اله مانع و داده حق قسمت روزی یه
 ناقص اولور لوکان ابن آدم و ادیان من ذهب لا تبغ الیهما
 نانا و لایملاء جوف ابن آدم الا التراب مقتضای بنجه الی غیر التها یه و اد
 طلب و تعب و یوان و لسان خمر زده بو کلمه کویان اولور که **نظم**
 بر می نشود کاسه سر با زموس هر کاسه که سرنگون شود دیر نشود

فصلان بعض دیر لایدی که اگر دنیا ک عاریت اولد و خندان غیر
 هیچ عیبی اولم اهل نمت اولنکره لائق اولیدی آنی التفتانه منظر قلمیه
 و توجیهین کار و اکوریه زیرا کمل حال و اصحاب هم عوال بس
 مردان و محافل بزرگان اولسه بسا عاریتی کیوب کلک اختیار ایدر
 و جامه مستعار الیه که فی الحقیقه عریض و عار در افتخار قتلور لری قیصر **نظم** تبشیر
 چراگاه دهر نزول الیه بواسع غن در صوبی بد کوار
 قبا ی بقای یله فخر الیه بنه ردا اولور جامه مستعار
 سقراط حکمدن سوال ایلدی که بنچون داناتا د و خندان و او قانک
 سرور یله کدران در و هر کز غم طاری و غصه سکا مقارن دکلدر جوا
 و پردی که بن هیچ نسبت یه تعلق خاطر ایتمین که فقدان محزون و ملول
 اولم و هیچ متاع دنیای مطلوب ایتمین که عدم حصولدن کردا
 الم و فحشه قلم پس بو مقدمات که تقریر و مقال که تحریر اولنک
 عاقل بسبب انوری ملاحظه و تأمل و عاقل فکر و اذعانده انکرده قتل
 ایدیک احزان غوم دنیوی ساه قلیندن منتفی و شراره سر حرج
 و شره کالتوسینه سندن منطقی اولوب زورق قلبنه امواج دریا
 غصه دن نجات حاصل اولور و کنار امن و امان و ساحل جزیره فراخ
 و اطمینان و اصل اولور و الله تعالی مقبض التوفیق و نادی الطریق
علاج مرض حسد معلوم و لسون که مرض حسد اعراض نفسانیه
 و اکثر امراض نفوسانیه در بو مرضه اکثر نفوس علیل و آندن

و اما انوار کرامت عارفان

خلاص و نجات بولن اقل قلیل در نته کم حدیث شریفه و ارد او
ثلث لا یجوا منهن احد الطن و البطره و الح **نظم ترجمه**

خواج خلق دیش اوج خصلت	بوله خزان نجات آندن احد
سوطن دانی تطیر سیغ	قال بدایک اوجنی حید

و دخی بوی شکر در که و بت ایکم داء الام قبلکم لحد و البغضاء یعنی
سزودن اول کچن اعم و طوایفه اولن در دسره دخی حرکت خانی
و سرایت ایلدی و اول حد و بغض در و بخلق جنیت صابنک
دین و دنیا سی اضرار و متعلقنک کام معیشت اضرار اینه سی اظهر و
اشهر اولد و غیچون بود صک تحقق مایهت و کیفیت حصول ملکیت
و اسباب وجود و اینت و طرق علاج و تدبیرات و شفا و نصیج
فراج اینه سنده زیاده تحریر اقام و تحریک افلام اولند
و من الله التوفیق و التمدید معلوم اوله که حد اولدر که برکنده
موجود و محقق اولن نعمتک آنده حصولدن بخصور و متالم اولوب
زوالن طلب و اراده ایلیم پس نعمتک اول شخص منع علیه دن و آلن
طلب ایلمک اوج نوع اوزره در اوکی سی اولدر که حجره نعمتک آندن
زوالن طلب ایلیم اگرچه اول نعمت کند و یه کلک ممکن و مبستر اولیوب
کند و اول مرتبه دن بایوس اید و کی مقرب ایه و بمرتبه غایت
جنبش نفس و اقیع مراتب حد در ایکنجی سی اولدر که اول نعمت
کند و یه کلک نمی بجمه ممکن و مقصور اول کن کلمه و کی و کلیه حکمی

مقدور و مقدر و یجی باری محسودن دخی بایل اوله که برابر اولسق انگلیکا
فیضیه مبستر اولسه دیو طلب و تمنایده ایکنجی سی اولدر که نعمتک
محسودن رائل اوله کنی کند و ده اصل اولق امیدینه طالب اوله و
مرتبه ثانیه اوکی دن دون و ثالثه دن افزون در و اگر
نعمتک اول شخصدن زوالن طلب ایتیموب بلکه کند و دخی اندک
مثلی نعمت حصولین طلب و تمنای ایلسه اکا غیظه دیر لر حد دیر لر
و بطلب و تمنای که غیظه در امور دینیه ده ایه محبوب و مندوب در
اکو امور دنیویه مباحه ده ایه مباح در و اگر نعمت حرام و مود
معصیت و آنام اولن نعمته ایه بودنی حرام در و اوجه نصیر
ایدر که فرض چهل ایل طمعک اجتماعدن حاصل اولور زیر اجمع خیرات
و جمله مقتضیات بر شخصده جمع اولق چیز امکان و دائره مبستر دن خارج
و تغییر قسمت حق و ازاله نعمت خلق مرتبه استحاله و امتناعه داخل
و واصل در پس اگر حاسد بونکته یه عالم اولیدی محنت حد دن
سالم اولیدی و کذلک نفده غیری لوده کی نعمته طمع تام و حرص
منتهما اولییدی نفس محنت حیده مبتلا اولییدی پس معلوم
اولدی که حد بوا یکی خلق دن متولد و انکرک نفده غلبه سندن
متابد ایش و چون مطلوب محسود که نعمتک آخر دن زوالی و
انتعاشی و احسان حقک خلقدن انقطاع و انتعاشی در
و حقک نعمتی خود نامنقطع و فیض و احسانی قیوسی خلقدن سده

اولی متنع در پس حسود متصل غم و المدن تخی و ماده غیض و غصب
 نامنقطع و نامشهی اولی لازم در و الحسود لا یسود و دیگر نیک
 معنای بود در و دخی اقتضای حکمت و معلوم نظر اعتبار و تجربت
 اولی اولی که حسود محسود که از دیدار نعمت و ارتفاع دولت
 سبب و داعی و حاسد کند و نکاد بار حال و افکار جاه و ماله
 ساعی و اولی و زیر آمال حسد فعل حق جل و علایه رد و انتقاض
 و قسمت قسام نمی یه دخل و اعتراض در و محسود بی گناه که مظلوم در
 حقا و اذا ایستد بسببه بدخت و مشغوم در و بعضی فاضل بو معاده **مفسر**

الاقول لمن كان لي حاسدا	اندری علی من اسات الادب
اسات علی الله في فعله	لانک لم ترض لی ما وهب
فجازا لی بان زادني	وسد عليك وجوه الطلب

پس غیرت الهی و حکم حکمت نامنایی اقتضای در که بازار حاسد کا
 اولی امور ادبار و بلا ده و بازار محسود و پر سود و لوب احوال
 و اما اقبال و زیاده اوله **پیر هرات** خواجه عبدالله انصاری مسجعا تنده
 بیور و ر که هر که داشت که قسام ازلی در قسمت ظلم و خطا نکرد از حسد **سبب**
 چونکه ظلم ایلمدی قسده قسام قضا حاسد دون نه چون و بیور اول **حکمه**
نور و اما غالی قدس ستره بیور و ر که حد ک اسباب موجب و عدل مستقله
 یدی نسه در بری سی عداوت **یکنجی** سی تغرز **اوچنجی** تکبر
 در دخی تجب **بشنجی** خوف قوت مقاصد **البشنجی** حبت ریاست

یدنجی خبت نفس و لوم طبیعت اما عداوت زیر بر شخص آخوه عداوت
 انک نعمتی زایل و امر و عاقبتی بکینه راجع و ابل اولد و غین استر
 مثلا بر کینه آخوه جفا و اذا آیت لا بد و لدخی اکا عداوت و بغض و
 حد و کین ایدوب انتقامین المغه طالب اولسه کرک چون قادر اولیه
 انک زوال نعمتی طلب و ملا فی بکین تمنا ایدر که مجرد تشنه نفس حال ایدوب
 تا انتقام المغه قدرت کله **پس** عداوت ضعف اخذ انتقامه مقارن **اوچنجی**
 حد متولد اولور اما **یکنجی** که تعزز در اغنی محسود اولن کینه جاه و
 ولایت با علم و حکمت با مال و ثروت صابی اولسه حاسد انک
 تعزز و ترفع ایتمه ملا خطه و تأمل ایدوب انک تعزز و ترفعه تحمل
 ایدوب میوب نعمتک زوالنی طلب ایدر که انک نعمتی منقطع اولوب
 کند و یه تکبر و ترفعی احتمالی مندفع اوله اما **اوچنجی** که تکبر در اولد که حاسد
 محسوده تکبر و ترفع و محسود اکا تذلل و تنضع **ایتک** استر محسوده
 و اصل اولن نعمت و شرف حاسد تذلل و بیروب و بونک اکا تکبری
 بر طرف اولی نفسی بوضو رتدن متالم اولوب نعمت و شرفک
 زوالین و انکینه تذلل و بونک تکبری احتمالی طلب تمنا ایدر که
 مراد نفسیه و اصل و صورت مرقبه سی حال اوله و بونک
 صورت سابقه ایله فرقی اولد که **آنده** حاسد دفع تکبر محسود
 حته صورت ت و ی یه دخی راضی در و بوضو رتن مراد
 کند و تکبر ایتکدر و مساوات راضی و کل زیاده متقاضی در

اما در دینی که تعجب در آنک مثالی بود که کفار جناب رسالت پناهی بی
 خلعت بنو تنگه شریف اولند و غنذن تعجب ایدوب **انزل علیه**
الذکر من بیننا ابعت الله بنرا رسولا دیوب شرف بنو تنگ زوالین
 و عدم حصولین طلب و تمنا ایدر کریمک **اما غزالی** که چه بویلیم بپوشد
 و لکن نظره مجال وارد در که بوحقیقت قسم نانی دندر **زیرا کفره جناب**
 رسالت پناهی بنو تنگ شرفی ایل عت و کند ولره اطاعت و انقیاد
 لازم اولمغه خضوع و ذلت متوجه اولد و غچون زوال نعمت نبوتی
 طلب ایدر لریدی **اگرچه بول** آنک اظهارش نفی نبوتی ادعا و دعوا
 بنو تنگ تعجب ابتدا **ایستدیر** **اما حسب** بو تعجب دکل بلکه توغز مذکور
اما شنبه که خوف فوت مقاصد و مطالب در **انک ماده** سی اولدر که
 شخصین یا اشخاص بر مراد معین و مطلوب مخصوص طلب ایدوب هر برینه
 حاصل و جمله طلب اکا واصل اولمق احتمالی اولیوب تزام حصولی
 قلوبدن تزام انتفاسه مؤدی و تحاسد حد و شنه منفصه اولور
 و بوجند در زوج واحدک خوابتنی که خرات اطلاق اولور کمال محبت
 و ترجیح زوج برینه و احمه ایدوب محاسده ایدر لر **و ندما** و مقربان
 ملوک و سلاطین و تمامه استادان اساطین و بونلر که کبی کسبه
 ارا سنده اولن تحاسد جمله بوقسمند **اما التبی** که حبت ریاستدر
 آنک موافقی اولدر که بر کسبه علم و کمال و یا جاه و جلال و یا ثروت
 مال ده رئیس عظیم النظیر و یکانه روزگار اولمق استر بعضی انبا

نوعن کنده و به مشارکت و اول توغز ادعایتد و کی دانه ده مدخلت
 فهم ایلیمه آنک اول نعمت زوالی وفا و کند و انفراد و بی نظیر لبقده توغز
 و بقا **استر** لاجرم طلب زوال نعمت مذکور قلبنده حاصل و حسودیت
 درجه سینه واصل اولور و بونین هرگز عداوت و توغز و تکبر و خوف
 مطالب مرغوبه تفکر اولمشدر دکلدر بلکه بسی محض نفاست **عین**
 حبت ریاستدر و علما ارا سنده اولن جد غایبا بوقسمند **اما شنبه**
 که خبت نفس و لوم طبیعت در **انک فخری** و قوعی کثیر در **زیرا بعضی** ارا دل
 ناسی کور و روز بعضی عالی و افضل لایعنی شیئی بغض و حسد ایدوب مجسده
 آنی نقص و ذم ایلد یاد ایدوب زوال نعمتدن فرج و شاد اولور
 با آنکه ارا لرنده هرگز عداوت با توغز یا تکبر یا طلب مراتبه مشارکت
 احتمالی بوقدر بلکه محسود دله رأی آشنا و شاهد سبیله اصلا دیده
 کز نظری روشنا اولمشدر که محض خبت نفس لایم و لوم و دنایت
 طبع جیشندندر و بو مقوله نفوس صاحبی **اما مغرب** ممتحن و سائر
 کسبه لر عزیز و رفیع اولد قجه بو ذیل ممتحن در **زیرا حق تعالی** نک
 نعمت عامه و کرم تامنه نخل و شیخ ایدوب بر کسبه به نعمت میسر و عت
 و رفعت مقدر اولد قجه بو محنت و غم گرفتار اوله کرک عالم خود
 ارباب جاه و نعمت و اصحاب دولت و غنذن **خالی** اوله خجی دکل
 و بو قسم حدک علایج عسیر و بو مقوله مزاجک صاحبی دو آپذیر
 دکلدر **زیرا بسبب** ذاتی در خبت نفسدن ناشی در عارضی دکلدر

که بسی نیک رفی اید مرتفع • و ماده سین دفع ایست که منفع • اوله وگاه
اولور که بواسباب حد که گزی بلکه جمله سی بر شخصه مجمع • و بوقوله
حد غایت قوی و بامر تفع • در • و اگر عداوات و محاسد ائده که
اینان زمان ارا سنده واقع در اسباب کثیره متحقق اولمشدر • و الله
تعالی العاصم **بیان مطان حد** اکثر حد و منافست امثال و اقوان
واقارب و اخوان • ارا سنده اولور • و نه قدر که بر طائفه ارا سنده
رابطه و مشارکت ارتوق اولد قجه حد و منافست دخی ارتوق اولور
مثلا اهل مشرق اهل مغرب حد ایلمر • بلکه بر ولا بیدن اول حد ارتوق
اولور • و اگر بر شهر دن اوله لر دخی نیاده اگر بر حمله دن اوله لر
دخی قوی اولور • و کذا که ارباب علوم و صنایع کند و طائفه سینه
حدی ارتوق اولور • طلاب علم سپاهی لره و تاجر لره اول قدر
حد ایلمر بری بری نه • و سپاهی لره و تاجر لره دخی اهل علم اول قدر
حد ایلمر • بلکه سپاهی سپاهی یه • و طالب علم طالب علم • و تاجر
تاجر • و دلال دلال حدی زیاده ایدر • زیرا ذکر ایتد کلمه اسباب
حد و عداوت • و تعزیر و تکبر و طلب ریاست • و مواد واحد
اوزرینه مزاحمت • ارتوق اولور • و بوسبب ندر که بنی عم و اخوان
و اکثر احوالده مشارک اقران • ارا سنده اولن حد علاج کیر • و نقصان
پذیر • اولر بلکه آخر عمره دک دایم • و محسود موجود • بلکه مقنود
اولد قدر مکره دخی باقی و قایم • اولور • نته کم شاعر عرب ذکر ایدر **قطعه**

و نحن بنوعم علی ذاک بیننا
و نحن کصدع العسل ليعطی
ز رباتی فیها بغضه و منافس
یدعه و فیہ عیبه متشاخص

و اجانب و دور لر ارا سنده قلیل اولور • مگر که غایت جاه عظیم حاجی
و صیبت بلند طالبی • اوله که اطراف عالم • و اصناف بنی آدم • دن
کند ویه مقارب و مدانی و معارض و مساوی اکله و غی کمنه لره
حد ایلمیه و بوجمله نیک بسی حب دنیا و مافیها در • زیرا مزاحله
کفایت یتیموب ضیق اوزره تنگنای جهان و مضیق دنیا در •
اما دار آخرت و نعیم جهان باقی آنده مضایقه و مزاحمه یو قدر
و ایلمر منالی علم کبی • مثلا بر کمنه نیک مطلوبی معرفت ذات الله و صفات
الله و سایر معارف و علوم اولسه آخر طالبه حد ایلمر • زیرا علم و
معرفته مضایقه و مزاحمه یو قدر • و بر معلومه هزاران هزار عالم
اولسه جائز • و بر معرفته پنجه کمنه عارف اولسه ممکن • و هر بر
معلومندن ملتذ و فرحان اولور • و آخر که علم ولد تنه نقصان
اولر • بلکه کثرت عارفینکه کثرت افاده و استفاده و انس و ابتهاج
زیاده اولور • و اعلای نعیم و سعادت اخوت مشاهد جمال
بچون • بادشاه کن فیکون • در • و آنده هیچ مضایقه و مزاحمه
متصور و ککدر • نته کم حدیث شریف جناب رسالت پناهی و
وارد اولدی • انکم سرون ربکم کما ترون القمر لیلته البدر لیل
تضامون • تشدیدیم و تحفیفی ایدر روایت اولن ندر تشدید

۱۳۶
این حدیث در حدیث
در حدیث
در حدیث
در حدیث

روایتند ضم لفظند اولور یعنی بعضکوز بعضکوز منضم اولور
 ینه رویت محسوسانده اولور تنگ مکانه پادشاه گذران کبی که
 رویت و مشاهدن اچون خلق صغشو مایوب بربری نه منضم اولور
 تخفیف روایتند ضمیم لفظند اولور که ظلم معناسنه در ایغ
 بعضکوز بعضکوزی سائر و ضیق مکان و رویت عیدیم الامکان
 اولد و غنچون بربری کوزه مانع و دافع اولور سائر علی کل حال
 وسعت و فسحت نعیم تجلی به اشارت و عدم مزاحمه دن عبارت
 و سائر نعیم آخرت دخی بوموال اوزره ضیق و مزاحمه دن میرا
 و عدم کفایت و مضایقه دن منزله و معرا در پس طالب آخرت
 اولور دن حد متفی و کاسب علم و معرفت و راغب
 زهد و عبادت اولور که کانون سینه سنده شراره ستر و منافست
 منطقی در اول بسیدندر که علما و مشایخ تعلیم طلب و ارشاد
 و تسلیم اصحاب ایتکه حریص و مشغوف و اوقات شریفه کر
 دعوت و تکمیل مریدینه مصروف در نعم علماء دنیا که انوره
 علماء سودیرلر و مشایخ اهل ارشاد و تشبه ایدن مدعیلر ارا
 محاسنات و مناقبات و نقار و منافرتلر چوق واقع اولور
 زیرا قبله توجه و ارادتلری کسب حطام دنیا و جلب و کسب
 رفعت و علما در و اعتقاد و ارادت خواص و عوام
 و تصدیر و ترفع مجالس اکابرانام و بومطالب خیسده مزاحمه

مستور و بری سینه اولور آخردن کتمک مقرر در و دخی غالباً
 حد شرک و برادر لرا سنده جانب ضعیف و مغلوب و ارباب
 جاه و کسب بچنده ذلیل و منکوب اولنده ارتوق اولور و ط
 غالبک اکثر یا چن حالی نم یم سلامتله طری و خار و فاشاک حسد
 و منافسه دن بری اولور زیرا مغلوب ستر که غالبک نعمتی مسکوف
 و رفعت و غنچه کند و یه مغلوب اوله باری لا اقل مسا و معاد
 اوله که قلبنه انک غلبه سی المدن تشفی حاصل اوله و دائماً مغلوب غالبک ذکر
 و معاینه مشغول اولور و نازقنه اخلر کذب و بهتان ایتکه مشغول املر

حسودی که بسند بلندار خودم	کجا بر زبان آور دجربدم
چودوران فضیلت نهد بر و یم	نه بینی که دشمن بود در یم
حرا تا قیامت نگیرند دوست	چو بسند که در غممن ذل او

ذکر بقیه الکلام فی تطهیر القلب و الخلد من آراء المناقسه و خبیث

چون مورا اولدی که حد قلبه مرض عظیم و در دصعب بخش پس
 انک علاج و دوا علم و عمل ایلله اولور اما علم نافع و مفید اولدر که
 سابقا اشارت اولنان کبی تحقیق قله سین و یقین بیله سین
 که حد سکا دینا ده و آخرتده ضرر عظیم و محسود که دنیا و آخرتده
 بالکلیه ضرر دن عاری بلکه حد کسبی ایلله انک جانبینه دنیا و آخرتده
 منفعتلر بایر و ساری در اما آخرتکه ضرر اولد و غی ظاهری که
 قضای حق که حاکم عدل و مواهب فضل در راضی اولیوب

دخل و اعراض • ایلدک قسمت ازلی که صانع حکیم • رحمان رحیم • قولری
 ارانده ایتشد در تعجب و تغییر ایدوب رد و انتقاض • ایلدک بوند
 ارتوق کتا خلق اولور می • بوکه بکتر جرمیه هیچ بنده دن صدور
 بولور می • توحید اهل بن دینه بور و امیدر • و ایمان ادعاسین
 ایدنه بوفعل نر امیدر • و دخی بر مسلمان بی موجب عس و خیانت
 و ترک امانت • ایلدک • و نصیحت عامه اهل ایمان که بو حدیث
 شریف • الدين النصيحه قالوا لمن يا رسول الله قال لله و لرسوله و لعامة
المسلمين • موجب اوزره واجب ایکن سن ترک واجب قلدک • و
 انبیاء و اولیا و خیار عباد الله که عادتلی عامه اهل ایمان خیر صنفی
 و ایلکترین استمک در زمره سندن منفضل • اولدک • و ایلین لعین
 و طائفه کافرین که ارادتلی مؤمنکره بلا و نکبت ایرشک در فرقه
 متصل • اولدک • اما دنیوی ضرری دخی اظهر که محسودک احوالی مستقیم
 و شمل مالی متمم • اولدقچه سن مضطرب متاالم • و تحسر و تحزن مقالا
 قائل و مشکلم • اولور سین • بر حالده بلای دشمنکدن حل و کندو که
 عقد • و غم و حزنی اکانیه آرزو ایدر سین کندو که نقد • ایکن
 نته کم بعضی علما دینکر در که کفاک من محسودک • انه یغتم عند سرورک
 و یقر دیدیم که حبک من فعل الخد فی صدر محسودک • انه ینکشف بده
 حین سعودک • و یخط قدره وقت سعودک نظم میر تا برهی ای محسود که
 این برنجیست • که از مشقت او خبر مرک نتوان رست نثر اگر آدمی

۳۸
 نعوذ بالله منکربعث و حساب • و مقابله سینات و رذایله میکل
 عذاب و عقاب • اولسه بوالم قلب حاصر • وسات و انکسار خاطر که حد
 اید احوالی احواله وافر • اولور ترک حصرده کافی • و دفع منافسته
 وافی • ایدی فیکف که حد حسنی آتش سوزان هنرم خشکی فنا ایتدو که
 کبی فنا ایدر • و طمیت لیل و نهار می محو ایتدو کی کبی محاسن اعمالی محو و ابطال
 ایلر • و عاقلدن صدوری عجب عجایب • و عالم و کاملدن ظهوری
 اغرب غرایب • در • بر فعل که نفعدن بالکلیه عاری • بلکه ضرر و
 ساروساری • ایکن ارتکاب ایدوب هم دیناده محنت و المله مضطر
 و هم آخرتده سختی و عذاب الیه منظر • اوله • اعاذ بالله تعالی الخلاق
 من سیئات الاعمال و رذائل الاخلاق • اما محسوده دیناده • و
 آخونده ضرردن عاری • بلکه نفعی جانبیه ساروساری • اولدو
 اولدنی ظاهر و مقرر اولدی که حد محسود • زوآل نعمت محسود • نکته
 نفع و سود • ایلر بلکه هر نعمت بر زمانی و هر دولک بر معین مقدار
 وارد اول زمان تمام اولمینی • اول مقدار کلینیجه • نعمت زایل
 و نجم سعادت آقل • اولد • کل شئی عنده بمقدار • و کل اجل کتاب
 و اگر حاسد دیر که نولیدی حد محسودک زوآل نعمته سبب اولید
 بر دیر و زکب و غایت جعل • و کلام نادان نا اهل • در • بو تمنا
 کشی کند و بلا سنی طالب • و نکسته راغب • اولمقدر • زیرا حاسدک
 نه نعمتی وارد که زوآل نعمتین استیجی حاسد لراک حقتده دخی موجود

اگر حد زوال نعمت سبب اولیدی • حاسد که دخی جمع نعمی زائل اولو
 مبتلای بلای غضب اولید • اگر تها ایدر سه بنم حدم زوال نعمت
 محسوده سبب اولوب زائل اولسه • اما عیبری لک بنم حقه حدی
 مفید اولیب تها و طلبی باطل • اوله بزاید روز که بربر کلام
 که غایت جهلی مصحح • در زیر تخصیص من غیر تخصیص ترجیح بلا ترجیح
 حقی و جهله دن هر بری سی سنگ کی دعوی غیب و تنای محال ایلر **مصحح**
 دعوی تزویر دن باطل تها دن نولور • نهجه که انلر که حد و تها سی سنگ
 نعمتی باطل ایتز سنگ دخی حدک محسود که نعمتی زائل ایلر اما حد
 محسود که دین و دنیا سینه نافع • اولدوغی اول جتدن مقور و واقع
 که حد محسوده موجب ثواب در • خصوصاً حاسد غیبت و ذکرهای
 ابلیه نفع دینی ظاهر در • زیرا احسانت حسود ذکر محسوده ثبت اولغله
 محسوده سود اولور • پس انک زوال نعمتین تها ایدر سین • اگه
 نعمتین هر کون اکا اتخاف و اهدا ایدر سین • زعمکه اکا عدو الو
 دور اوله سین • اما حقیقتده هر کون انکچون اعمال و حسنات اشلر
 در دیر سین • یونفع اخروی در • ونفع دینوی بودر که هر کسده دین
 معذب و ممتحن • و ذلیل و ممتحن • استر حسود کند و سی محسود
 عذاب حد کفر قار • و الم واضطر ابله بر آزار • ایدر بوندن
 ارتقو نه نفع و توقیر • اوله که بر کسده دشمنین تعذیب و تحقیر ایدر
 اول سببندر که محسود حاسد نیک هلاکین طلب ایتز • بلکه طول

و بقا سین استر که دائما آثار نعمتین کوروب • و اخبار سعادتیه قولی
 اوروب کفر قار محنت • و سیر غم و بلیت • اوله **نظم** لا اعدا و کل بل خلدوا
 حتی یروا فیک الذی یکد • لا اعدا محسودا علی نعمه • فانما الکامل من حد **نثر**
 و ایضا محسودا و ملق دلیل فضل و کمال • و علامت جاه و جلال • و امارت
 ثروت مال و مال • در • و بعضی علماء ارجمند بو کمالی که معناسی ایلر شاگرد
 نصیح و پند ایدر دی که هیچ اعداء حاد کوزه اضرار بکون رحمت چکک
 و اراضی قلوب کوزه انلر که عداوت و آسائری تخمین انک • بلکه سحر
 ایدوب فضل و کمال کوزی اقرون • ایدوب و عدو محسود که قدرین غم و خون ایدر

اذا ما شئت ارفع الامعاء	بلا سیفیل و لاسان
فرد فی کمر ما تک ففی اعدی	على الاعداء من نوب الزمان

مناقب امام ابی حنیفه ده مذکور در • بر سائل ابن شبرمه دن بر مسئله سوال
 ایدوب جواب صوابدن عاجز اولوب • ابو حنیفه خضرتینه واروب سائل
 جواب شافی یه قائل • اولمجتی ابن شبرمه نک امام حقیقتده سو کلامین
 نقل و اشعار ایدوب امام بوسیتیه انشا و ایلد **بیت**
 ان یحدونی فانی غیر لایمهم • قلبی من الناس اهل الفضل حدوا
 و بر روایتده دخی کلدی که ابو عاصم بنیل خضرتنه که امام زفر تلامذه سنددر
 سوال ایلد یلر که ابو حنیفه یه طعن ایدر لر و جی نه در بوشعوی انشا و ایلدی که **نظم**

حدوا الفی اذالم یالونساؤه	فاناس اعداء له و خصوم
کفر ایلر طعن قلع لوجها	حدوا علیها انها لایمهم

بازال المطالع
 الدماة یلر
 الفی طعن
 حدوا علیها
 انها لایمهم

و این مبارک حضرتان دخی در که آم ای حیفه یه طعن ایدین
 کینه لری استماع ایتد که او قوشلر **مراج** و لا غیر فین عاش غیر خد
 پس بر کینه یه حد ایتک انک فضل و کمال یا جاه و جلال اید انصاف
 اید و کینه اقرار و اعتراف ایتمکدر بوند کورا و نکر حدک بالذات
 مضاری در اما حد نام احو و سیئات و تبعات کثیره یه دخی مؤد
 اولور **مثلا** اندن عدا و نکر متولد اولوب اذای مسلم ضرب و قتل
 و خلب آل و شتم کبی سنه لرحاصل اولوق مقرر در **پس** عاقل بومضار
 ملاحظه و تفکر و ذکر ایتد و کموز مقدمات مقبوله لسان عقیده تذکر
 اید یک حدک ترکند دواء علمی حاصل اولور بعون الله تعالی اما دواء
 علمی سی اولدر که چون حد اکثر قلوبیده مرکوز و غالب طبایعه مجبول
 حقه طفل رضیع طفل آخر متولد اولوب ارضاع و سائر رعایت و
 اماعده کند و به مشارکت فحم اید یک حد اولقد رعبه ایدر که رضی
 اولور و بعضنک هلاکند دخی مؤدی اولوق واقع اولور **پس** عاقل
 کند و ده حکت حدی احسن اید یک جهان مقتضاسی اولن قول و فعلک
 مخالفه ایتکه غمیت ایلیم **مثلا** حد محسودی ذم و قدح ایتک
 اقتضا ایدر سنه نسا و مدح ایتکه بشلیه و اگر کتیر و ترفع ایتکه داعی
 اولور بوند تل و تواضع ایتکه مخالفین اشلیم اگر ترک انعام
 و ابطال احسان و اگر آرمه اید اولور سن احسان و انعام مزید
 و هر کون غت و اگر ارام جید اید تا که نفس عداوت و حد ایتکند

۱۴
 نایوس اولوب یوما فیوما انار محبت و مودت دن مانوس اولوب چون
 محسود و حاسدک بولطف و کرامتنه عارف و تودد و مصداقیتنه
 واقف اولوبی لابد انده دخی محبت و وداد و انار صفا و اتحاد ظاهر
 بلی داند ولی اکاه باشد که از دلها بدلهارا راه باشد

مقتضای نتیجه جانشیدن انوار صفا و موافقت لامع و انار محبت و
 مصداقت لایح اولور **نظم** چون لطف تو بگذر بخارستانها
 خارستانها شود بهارستانها **نثر** معناسی روشن اوله اگر شیطان
 و سوسه اید و ب محسوده تواضع و اکرام و محالسه مدح و ثنا
 قیام ایدر سک عجزه یا نفاقه یا کند و دن خوف ایتکه حمل ایلر
 و خلق دخی کوره فلان نتیجه مغلوب اولدی و بر لر دیر سه بوسو
 مکر و تبیس و خدیجه ابلیس اید و کین تحقیق بلیوب کند و دن
 دفع و منع ایدر و یقین بلیه که عداوت و اشتغال اوقات
 عر شریعی بر هر حال موم و افکار فاسده تلف ایتمکدر و محبت
 و صفا عداوت و کدورت دن دیناده اولی و النفع و عقیده
 اعلی و ارفع در بوجمله که بسط و تفصیل و شرح و تطویل اولد
 مرض حد و داء منافستک دواء علمی و علمی سی در بغایت نافع
 و مرض مزبوری حقیقته دافع در اما مذاق نفده که صفا
 جالب ضرر در نهایت کرب و مرر اما دواء اولی نتیجه نافع
 و مرض مزمن و داء صعبی دافع اولر اما مرد صاحب یمت

که طالب راحت دنیا و سعادت آخرت در ذکر ایتد کوز فواید و منافع
 کوش ایلر نه قدر تلخ و مرایسه کوز بوموب نوش ایلر عون حقله
 مرض و عضدن شفا و نجات و دنیا ده مرتبه و آخرت ده درجا بولور
تنبیه نعمت آخرت زوالنی استمک بر قاج مرتبه در بعض حد حوام
 و موجب بال و آنام بعض مرض و مباح و خالی عن الاثم و الجناح
 اول مراتبی شرح و بیان و لوازمینی بیان ایده لوم چون عدو
 بالطبع منفور و بالضروره مکروه در خصوص که مودی اوله
 پس دشمن مودی نک اختلاف احوال و زوال نعمت و جاه و مالین
 تمنای طلب و سوال ایتمدن قلب بالکلیه خالی و سینه بالتمام صاف
 اولق بیسور بلکه مقدور دکلد و دشمنه دخی خیر خواه اولوب
 قبدن ضررینی طالب و سانه راغب اولمق دائرة امکاندن
 بیرون و حوصله بشیرتدن افزون در نته کم دیشلر در که
 جبلت القلوب علی حب من احسن الیهما و بغض من اساء الیهما پس
 بو حال نامحود که تمنای زوال نعمت محسود در بر قلیده حاصل اوله
 اول قلبیک خالی اوج قسندن خالی دکلد اوکلی قسم اولدر که
 فریب شیطان و مکر نفس فرمان سبب ایلر بوقلی صاحبی اعضا
 جوارحه اظهار و قول و فعل و انوار کانه محسوده است و
 اقرار ایده بی شک نفس در جه حد حوامه واصل و قلیده بوموب
 اثم و عقاب اوله حق مرض حد و منافسه حاصل اولمشدر توبه

۱۴۱
 و استغفار قلیق و ترک اصرار و اضرار ایتمک کرک مستغفر اولور
 علامات مذکوره ایده تدبیر تنبیه کرک ایکنجی قسم اولدر که ظاهر و حاته
 مزبور اخراج قول و فعل است و اضرار اولنیه اما قلیده ارادت
 و تمنای زوال نعمت محسود باقی و مقرر و تفکده بو حالت اولد و غنه
 کراهت اولیه آه بو حالت قلیدن کیده اید غایت حق قلبی
 بو مرضدن خلاص ایده اید ویمیه سین آتام غالی بیور ور که بوضو
 دخی جرم و عصیان مقرر و مرض حد و ذلیت منافسته زلال خصال
 مکدر اولمشدر زیرا حد فعل قلب و مرض نفانی در اعضا و جوارحه
 سرایت و قول و فعله تقویت و غایت اولنق لازم دکل بکده
 قول و فعل محسود که اضرار و سانه متعلق اولور آخر معصیتلر در قول
 کذب و مساوی و نینمت در فعل دخی انجیلین حوام و موجب آنام در
 اوچنچی قسم اولدر که اول حال نامحود که تمنای زوال نعمت محسود در
 خاطر ظهور و نفس کا شعور ایدیک نفس کا کاره و نفور اولور
 مقتضای طبع بشریتله خاطر اولنی مستدعای عقل صحیح و شرع
 صریح اوزره مهاکمن ظاهره جرمیوب قلیده اولد و غنه و خاطر
 کلد و کنه راضی اولمق حد مذموم مرتبه سنه وارنر و بو حالت
 صاحبی عقلا و شرعاً مطعون و ملوم اولور پس اقل مرتبه بودر که بو حال
 تجاوز ایتیمه و اول یکی قسم درجه سنه واریمیه و الله الموفق
 چون حد که اعم امراض و اشداء اعراض در شرح و بیان

و علاجی ممکن اولد قبحه و صف و عیان قلندی بعض ذایل نفسانیه
و امراض نفسانیه دخی وارد در کذب و صلف و بخل و ریا و انحرک
نظایری نه واریه انحرک دخی طریق علاجین عیان و ساحه فکیدن
کیفیت ازله و اخراجین بیان ایده لوم خواجه نصیر لوب مقامده
کذب و صلف و بخل و ریا علما یتین علی وجه الاختصار ایراد ایدوب
ختم کلام ایتشد اما مقام مقام تفصیل و موضع شرح و تطویل
و اکثر نفوس اول امراضه مختل المزاج و طریق علاجک موقوفه عیاج
اول بسیدن بزرگبازی حکمت و علمای امت کتابلوزن تحصیل
و فکر کلیل و نظر علیل ایده ایجاد و تکمیل ایتد کموزی ذکر و ایراد ایلدک
ایند در که کند و نفسنرک یا بر مؤمن برادرک بو امراضک بعضینه یا کلنه
توفیق علاج و تصحیح مزاج ایتکلک مناسب و با جور اوله و **ذکر امراض**
و آفات لسان طالب نجات و کاسب درجات اولنره معلوم
اولسون که آفة لسان اعظم آفات و شد مخافات در و اکثر
بنی آدم الناس حصایدلستهم بیوردوغی کی زبان رسیده زبان
و محنت کشیده **لاندربیت** از زبان با تو صد زبان باشد
خود زبان صورت زبان باشد **نثر** و اغلب افراد عالم **لسانی سبع**
اذا اطلقت الکلنی دینلن کی مجروح انیاب و مخالب قول دروغ
و زبان کاذب **در بیت** خسرو زبان کاذب خود را صفت ممکن
شمشیر خوب را کمر بسته اند **نثر** اگر چه لسان انساندن جزء لطیف

۱۴۳
و عضو شریف و نعمت نطق انسانه نعمت عظمی و سعادت کبری در
زیر آیان که سرمایه سعادات و پیرایه کرامات و مطلب اعلی
و مقصد اقصی و حق جل و علایه موجب قرب و زلفی در وادکار
حضرت رحمان و تلاوت منزل فرقان و سایر اعمال صالحه و
منوبات که بو عضو یله حاصل و آثار برکاتی مکلفه واصل اولور
اکثر من ان یحیی و اشهر من ان یخفی در و گوهر محمد حلیه عبد
اید و کی منصوب در بو عضو مخصوص در زیر اک کسانله محمودی و صف
جمیل علی وجه التبجیل در کر که مقابله نعمت محمودده جاری
کر که مقابله نعمته اولمعدن عاری اولسون بخلاف شکر که قلب
و جهان و جرم لسان و اعضا و ارکان ایده اولور اما مقابله
نعمته اولمغه محصور و نعمت مقابله سندن ما عداسی غیر مذکور در
بسر نیک فضائی بسیار و منافی بی شمار در اما مضاری دخی
بیجاب و آفات و شروری خارج حوصله کتاب در لاجرم
اکثر صلی و اغلب حکما صمت و سکوتی ترجیح و ضروری اولین
موضعه قهر لسان و طلیسان ایتکی تصحیح ایلدیر و بعض بنغایش
که **جال المرء فی طلی لانه لانی طیلسانه** فقیر بو فخره نظم ایتشد **نظم**
جال المرء لانی الطیلسان || **ولکن ذاک فی طلی اللسان** ||
جناب حضرت رسالت نباهی و اصحاب کرام و علماء عظام
مدح سکوت و ذم کثرة کلام ده احادیث و آثار و حکایت

و اخبار بی حد و بی شمار در جمله دن من صمت بخا الصمت حکم
و قلیل فاعلم من توکل لے باتن الحیة و رجلیہ اتوکل لے بالجنة
چی چک دید کلری استخواندر یعنی برکنه دمان و فرجین حفظ ایلسته
اکا جنته ضمان اولورین بیت هر که حفظ ایتدی نم و فرجین فی کل دن
انبیا فخری اکا جنت اچون اولدی ضمان **نثر** و دخی بیور مشرور
من ستره ان یسلم فیلزم الصمت **بیت ترجمه**

اگر دیدی که اوله سین سالم || ایکی عالمده صمت اول لازم ||

و دخی حضرتدن مروی در که بیور مشرور اذا اصبح ابن آدم اضمح
الاعضاء کلها تشکف اللسان ای یقول اتق الله فینا فانک اذا اضمح
استغنا وان اعوججت اعوججت **نظم** هر صبح اعضای آدم دیر لسانه که ای
ساکت اول کم تن سلامت بولر اولر سک یسلم کچر و زبر جمله کچر و اولور سک بن بوکو
مستقیموز جمله فرکرین اولور سک مستقیم **نثر** ابن مسعود رضی الله تعالی
عنه صفا او شنه جقوب دیر ایدی که بالسان قل خیر اتغنم او
انصت سلم من قبل ان تدم **نظم ترجمه** ای جرم لسان خردی کم غام اولور
یا باری سکوت ایلر که تا سالم اولورین کر ساکت و یا ناطق خیر اولیه سین
تعیین بیورین کم صول او جی نادم اولورین **نثر** حضرت عیسی دن
صلوات الله تعالی رسولنا و علیه و ویدر که اصحابی دیدیکر که بزی
بر عملک دلالت ایلر که جنته کیر مک سبب اوله بیوردی که اصلا نطق
ایستد دیدی لکه بوکا قادر دکلوز بیوردی که بس خیر دن غیر سنه

نطق ایلر و حضرت سیمان بیوردی که اگر کلام سم خام و لسه سکوت زین
سوز که در اوله دوار سکوت قل سکوت نه در در لکی کوزم لعلدر و یا یا

اگر سوال اولور سکوت ک بو قدر فضیلتنه موجب نه در جواب
و پرور ز که کلامده آفات و محالک و مخافات وار در که ذکر
و تعداد ایلر کرک و اول فاکت اکثری نفس ماره یه شتهی و مطلوب
اولور و تسویل شیطان ایلر قلبه ندید و خوب کلور و تحریک جرم
لسانده تعب و مشقت یوقدر و اول آفته نفس و شیطان دن
دعوائی و بواعث جوقدر و اندر که مضرتدن جوق کسه
غافل و سوء عاقبتنه جاہل در بس سخن بحر مواج کبی خوش بود
ندامت و سکوت کنار ساحل کبی متوامن و موطن سلامت
با آنکه سکوت سبب فراغ خاطر و فکر و موجب عبادت و ذکر
و مورش رزانت و وقار و دافع بذل و احتقار در
روایت اولور داود علیه السلام تعلیم ملک علام ایلر جبه و
جوشن صنعنه اشغال ایدر کن لقمان حکیم حاضر اولدی خاطرینه
کلدی که بونه سنه در دیو سوال ایلرینه رزانت و وقار ایلر
عالم اولوب سکوت ایلدی چون تمام اولیجی حضرت داود ایلر
جکده حفظ نفی چون خوب سنه در بس حضرت لقمان الصمت من الکلمه

الصمت زین اول سکوت سلاقمه	و اذا شرعت فلا تکن مکنارا
ما ان ندمت علی السکوت رده	ولقد ندمت علی الکلام مرا

و از باب سلوک مدار وصولی التی نشده حصر اید و بوبیت مشهور در جمیع اید
 صحت وجوه سهو و غلت و ذکر بدوام || اما همان جهانرا بکند کار تمام
 امام غزالی اید صحت امر لازم اید و کینه دلیل بود که کلام درت قسم در
 مضر محض نافع محض ضرر و نفعی مثل اولوب نفع و ضرر و نفع
 اولن در مضر محض تکلیفی جائز و کلام بلا شبهه ضرر و نفعی مثل
 اولن دخی کذک زیرا ضرری نفعی دکر و العنا، زیاده یکی سند
 خالی اولن ناجوز در زیرا که عبت محض و تضییع زمان و وقت که
 موجب ضرر آن وقت در همان نافع محض اولن قلدی پس معلوم
 اولدی که کلام اوج رعتدن سکوت واجب همان ربع واحد که
 لطفی مناسب ایش و اول بر قسمده آفات خفیه اولن و قایق ریا
 و تصنع و غیبه و تزکیه نفس که محتمل در پس ظاهر اولدی که جناب
 پناهنک من صحت بخا بیورد و غنی عین صواب و فصل الخطاب
 و جوامع کلدندر که او بیت جوامع الکلم مقتضای محض جناب
 رسالت قباب در پس آفات کلامی تعداد و هر برینک سباب
 و علامات و علایقین ایراد ایده لوم و حضرت امامه اقتدا اید
 اولاً خفیلردن ابتدا ایده لوم بعد غلیظ و غلط اولن و لیه تکمیل
 تنمیم و طریقه حسن تعلیمی که اسهل و لینک ابتدا و اصعبه ختم و
 انتها در رعایت اید و ب خفا با و جلایای آفات کلامی افهام و تعلیم
 ایده لوم ابتدا تقسیم معلوم اولسون که آفات کلام حضرت امام

۱۴۴
 تنبیه و اعلام بیورد و غنی اوزره بکرمی آفت در او کلی آفت لایعنی
 یعنی دین و دنیا ده نفعی ظاهر و فائده سی مرتب اولین کلامی سوبلکدر
 اگر چه کذب و غیبت و نیمت و فحش حرام در انردن اجتناب واجب در
 اما لایعنی فی الجملة مباح دخی اولور سه طالب فضیلت و کمال اولن
 ترکی مناسب زیرا تضییع زمان در تضییع زمان موجب ضرر آن
 اگر اول زمانه جلال و عظمت حقه نفکر اولن احتمال ایدی که نفحات
 مواهب حقان اول عطیه لرا و لیدی که حساب کلیمیدی با آنکه زبانک
 فرسوده اولمندی و کاتب اعمالک رنج بهیوده بکرمندی و ذکر اعمالک
 عبتله محظ او مکنید یا اول کلامک ذکر و تسبیح و حمد اولیک منوبات
 جلیله حال اولن محتمل دی پس بونک بکی فوائدی انگ بکی زوائد تبدیل
 اینک عاقله لایق میدر حدیث شریفه وارد اولمندر که من حسن
 اسلام المر ترک مالایعینه و بوندن دخی شدید و عید وارد اولمندر
 روایت اولن نور انصار دن بر جوان احد غرا سنده شهید اولدی که جوع
 ایچون سیننه سنک بغلشدی والدیه سی یوزندن عبارینی سلوب
 بنشیناک انجنه دیوچک حضرت رسالت پناه بیوردیلرندن بیلدک
 شاید مالایعنی سوبلرایدی یا مهم محتاج اولمدر و غنی نشه منع ایلر
 اول امام غزالی ایدر که مالایعنی نک حدی اولدر که هر سور که سوبلک
 تقدیر چه حال و مال متضرر و آنم اولیه سین مثلاً بر طائفه ایکه
 ایدر کن ایلدک سفر لری و کوردک جبال و انهار و اجتماع ایلدک

شبان و منایح و اندرون مشاهده ایتد و گل احوال و قاری حکایت
 ایلویه سین **پس** بو کلامدن سکوت ایلک دینی و دینوی ضرر مرتب اولیده
 هر چند وقت ایلک مبالغه دن و بعضی کسسه لری ذم و عیبتدن و کندو
 مشاهده اقلیم و لقای شایخدن چهل اولن عجب و تزییه نفسدن احقر
 و احقر از ایلک تفسیع زمان و زبانی ذکر و تسبیح اجرا ایتد کل خسران
 و کلیدر و جمله مالایع بلکه حرام اولن مقوله دن سؤال در غم نشیندن
 که بو کون قنده ایدک و قندن کلور سین که تفسیع وقت اولد و غندن
 غیری صاجکه زحمت و برور سین شاید که بریردن کله که ذکر ایتکدن
 جیایده اگر حقیقتن دیرسه کند و متا لم اولور کذب ایدر سه نم اولور
 سکوت ایدر سه جواب و بریدی دیوسن بی حضور اولور سین با خود بکند و
 نسه صوره سین شاید که نفس بفرین دیکدن قجوب جواب غیر صواب
 ویره یا خود عبادتدن سؤال ایلویه سین بو کون صایم می سین دینه
 نعم دیرش بد عجب و ریایه مبتلا اوله اقل یا کون عبادتی ستر درجه
 که عبادت جودن نیچه درجه اسکدر تنزل ایلویه بو جمله آفته کسب
 اولدک اگر فضولی کلام و مالایع حدیثی ترک ایدیه ایدوک بو آفتدن
 صاجک و مخافاتدن سبالم اولید کوز اگر برینه ذکر و تسبیح ایدیه
 ایدوک نیچه نوابلر بولیدک **پس** علماچی بودر که ملاحظه این که موت
 و فنا در میان و انقاس راس مال انسان و زمان عمر سبق ایدو
 او کدل الحق میدان و بوراس ماله تحصیل سعادت ممکن ایکن تفسیع

۱۴۵
 ایتک عظیم خیر آن **در شعر** ایس من الخسران ان لیا لیا
 نمر بلا قع و نحاس عمری **نثر** بو علم جهندن علاج در عمل جهندن غلست نفع
 بشر یاد مانه وضع حجر با بر دم سکوت ایتک عظیم تمت و اقدام که لسان
 سکوت مقتدا اولوب که اختلاط دخی ایدر سه ملکه و ملکه سکوت ماکد اوله
 کن اختلاط ایدوب حفظ لسان ایتک غایت دشوار در **ایکینجی آفت**
 فضول کلام در یعنی فهم اولن موضوعه قدر حاجتدن زیاده ایتک یا
 کمره سوپلد کدن صکره نیه اعاده قلمق یا اختصار ممکن ایکن اطباء تطویل
 و احاطه مرام صحل اولور کن سطر و تفصیل ایتک کی بودنی مالایع دینه
 قریب بلکه اندن متجا و ز قسم در بعضی صحابه دن دروی در که بکا بعض
 کسسه تکلم ایدر بکا اکا جواب و بریک آه بار ددن منتهی کلور اما
 ایتنن فضول کلام اولمقدن خوف ایدرین دیریک و بو آفتک علماچی
آفت اولی کی در اوچینجی آفت خوض باطل در یعنی باطل نسه کمره شریع
 ایلکدر اجبار عشق حوام و احادیث خیریه و فسق و انام و ذکر تنفها
 و ترغیفات ملوک ظلم و جباریه و نوادر و لطایف غش ایتک کی
 بو آفت اولکی لردن افشدر زیرا اندک ترکی اولی بو حوام در
حدیث شریفه وارد اولمشره اکثر الناس خطایا یوم القیمه اکثرهم خطا
 فی الباطل یعنی قیامت کوننده خطیه لری کنا هلری جوق اولن
 دینا ده خوض باطلی جوق ایدر در و قرآن عظیمه و کنا خوض مع
 الحایض مع بونک علماچی ملاحظه ایتکدر که بر فعل که ترکی اولی و افضل

و تفسیر عموماً ولد و غندن غیر تحصیل و مال و خطیه اینک در **در دخی آفت**
 در او جدال در شریعت منتهی حکمت مذموم در حدیث شریف وارد
 اولش در که من ترک المرء فهو حق بنی له بیت فی وسط الجنة و من ترک
 المرء فهو مبطل بنی له بیت فی ریح الجنة یعنی جدالی و خصوصیت
 حق الله ایکن ترک ایلینه جنتک و سطنه منزل سیلور حق الله و کلکن
 ترک ایلینه کما جنته منزل سیلور مرء و جدال غیر کلامنه دخل و اغراض
 و ایلد و کلدردیور و انتقاض ایکمه دیرلر و انک موجب اکثری ترفع
 و تکبر و اظهار فضل اینکله آخه تجرب ایکمه بس لائق اولدر که برکینه
 بر کلام سولیسه حق ایسه تصدیق و قبول اولنه باطل ایسه امور دینویه
 ایسه سکوت قلنه امور دینیه دن ابسه رفق و نصیحت طریق اوزره
 اعلام اولنه جدال و نزاع طریقه اقدام اولنیه بعضی علما دیراید
 برکینه بر مجلسه خطا سولیسه یا لفظ جهندن یا معنی جهندن اول
 مجلسه آنی خطئه و موضع خطائے بیان و صوابه ارشاد ایلنه زیرا
 هم سندن بی منت تعلم ایدرم سکا عد و اولور و چون بوانفت
 سبب تکبر و ترفع در بس انکرک علما چی که سبقت ایکه بوکا دخی علاج
 و ذکر اتید و کموز فوائد و مضاری دخی ملا خطه نافع در **شیخی آفت**
 خصومت در خصومت مرء و جدال دن شد در زیرا مرء و جدالی محضا
 مجلسه برکشی نک کلامنی رد و سوزینه مناقشه در قدیمدن باقی
 و دایم مخالفت و شقاق بو قدر اما خصومت قدیمدن مخالفت

و منازعت و استمرار اولور شقاق و عداوت کرک مثلاً اصحاب
 سنی و رافضی ارسلنده اولن نزاع کبی و یا امور دینویه ده خصوصت لری
 و نزاع لری و لوب اینچون کلامنی و مقاله سنی تزییف ایکدر و بو
 خصومت اول وقت حرام اولور که کند و طرف باطلده اولد و غین سیلور
 اوله یا حق مگ در بمر اوله دعوالره و یکیل اولق عادت ایدن کسینه لری
 کبی که بلمیدن دخی و یکیل اوله حق الله اولن کسینه دخی ادب و وقایع
 مقصودین تقویر ایدوب قدر حاجندن زیاده کلام فضول و ایدای
 خصم و شتم و انتقاض اینر خصومت مخصم مجوز اولور بعض
 کسینه محضا علیه و اذلال خصمی چون خصومت ایلور حق خصوصیت
 تمام و اول نسنه کندویه و اصل اولد قذکره قبول ایتمیوب آخه ایشار
 بلکه بانه رمی و القای ایدر و مقصودم اکا علیه در یوخه مال دکلدر
 و بو خلق خبیث و فعل باطل در موجب ترفع و تکبر و شینعت و تجرب
 و خصومت دینیه موجب تشوش خاطر و تفرقه مال و آخرتده
 مؤدی عذاب نکال در و ترکی دارینده حضور و سعادت در
التبخی آفت نصنع کلام در یعنی کلامه اصطلاحات و عبارات
 اسامی جمیع و استعارات کسور که حریص و مشغوف اولق در و بو حال
 دخی طالب فضیلت و کاسب مشوبت اولنره جائز دکلدر
 زیرا تفسیر اوقات اولد و غندن غیر شرعاً مذموم و عقلاً ممنوع در
 حدیث شریفه وارد اولندر اما و ایضا امتی برآ من الکلیف

و دخی بوی مشر در ان ابغضکم الی و ابعدکم منی اثر تارون المتقیون
المشددون اثر تار کثیر الکلام اولن کسند در باطل و عیب نه لر
متقیون کلامنی جوق و بلند و طمطراقه سولیندر متشدق فصاحت
او زره سولیکم چون شد قنی یعنی طرف دمان اکوب اظهار فصاحت
تکلف ایدن کسند در بس بو حدیثدن مفهوم اولدی که بویله
ایدن کسند لر حضرت رسالت پناه قنده مغفوض و مردود و انکر
مجلس سعادت پیشکامندن بمقد و مطرود ایمش دعاده سجع تکلف
ایتمک دخی مکروه اولدوغی بوکا مؤید در برکس سجع تکلف ایتمک
دعا ایدرکن ائمه دن برسی استماع ایدجک ایتدی نیلر سین ربکه فصاحت
صبر سین اتابی تکلف عفو اصفوا سجع واقع اولسه لایس در
نته کم بعضی دعیه مانوره ده وارد اولمشدر اللهم اعوذ بک من
علم لا ینفع و قلب لا یخشع و نفس لا تقنع و بطن لا یشبع و
دعاء لا یشفع و دخی علما و خطباء اوایل کتب و خطبه لرین ایراد
ایتدی و کی کلمات فصیحیه مستحبه و مواعظ و ادا بلیغه مصنوعه بو
قسم ممنوع و کلام متکلف مصنوعدن دکدر زیرا انکر دخی
قلوبی ترقیق و قبول جانبته تحریک و تشویق در زیرا ارشاد
و لطافت لفظ قبول نصیحت و تأثیر و غط ایتمک حکم مؤثر در
و قلبی اعمال قبیحه دن قبض و اعمال حسنه جانبته بسط و برکده غایت
مفید در آیات قرآنی و تنزیل سبحانی ده رعایت فصاحت

لفظ و براعت ترکیب و تناسله و آخر و اوایل و تناسب مقاطع و
فواصل اولند و غنک جمله حکم باهره و فواید غنیزه سندن بری در
اما ممنوع و مذموم اولن محاورات و مخاطباته که قضای حاجات و
و تحصیل مرادات ایچون سولینور اوکا عوام کلام روزمره دیر لر
آنده استعمال فصاحت و تکلف اساجیع و ایراد اصطلاحات و عبارات
و کثیر تشبیهات و استعارات ایتمک زیرا تکلف بی فائده و تصنع
بار در باعنی اظهار فضل و تمیز و ریا و وعو ندر و مخاطبه اکثر یا کسر نفس
تا تم ایجاب ایدر و بو فعلک صاحبی بار و ثقیل عدا و لنور و اکثر یا ارباب
مضا حک و مسافر بو مقوله کسند لره تقلید و محاکاة ایدوب اضحاک ناس
ایدر لر و بابجمله فایده سی بوق و مضراتی چوقدر اول سیدن عقلاً
قبیح شرعا متعلق غنی صریح در بدیخی آفت فحش و سبت و شتم و قذف
ایتمکدر و اکا بذاته لسان دیر لر بو مقوله فحش و سبت و شتم ایسه حرام
و موجب جرم و آنام اید و کی ظاهر در اما کذب و کل ایسه دخی
فحش و سبت و شتم بر هر حال عقلاً مذموم شرعا حرام و صاحبی بیوم
و بو کتب سببی خبیث طبیعت و دنائة و جهانت جیلت در حد
شرعیزه وارد اولمشدر که ایاکم و الفحش فان الله تعالی لا یحب
الفحش و دخی بوی مشر در یس المؤمن بالظعان واللعان و لا
بالفاحش و البذی و روایت اولنور کم یهود دن بر طائفه لعنهم
الله تعالی جناب حضرت رسالت دستکای یه کلوب السلام علیک

دیگر یکی اولوب آتام علیکم دیدیلر. سام لغتکرده موت معناسنه در
 حضرت علیکم دیو جواب ویردی. عایشه رضی الله تعالی عنها صبر ایدیه میوه
 انکره شتم و سب ایدیک حضرت منع ایدوب یا عایشه علیکم بالرفق دیگر
عایشه ایتدی یا رسول الله دیدیگر نین استماع بیور مد کوز می بیور دیلر
 بلی شتم و لکن علیکم دیدیگر دایلدیم. ان الله رفیق یحب الرفق
فی الامر کله. مؤمن عاقل و مرد حکیم حسن خلق و تهذیب سان. و جنتا
فخ و هدیان. و اکتساب آداب و اخلاق حسان. ایتمک استرس
 اکا بو حدیث کافی و وافی در. ابراهم بن میسره دن مرودر که
بخش الفاضل المتفحش یوم القیمه فی صورته الکلب. و بواثره محتاج
 بیان و نظر دکلر. زیرا آدمی مزه خلق جنت و سیرت مذمومه و زینت
اولور. فردای قیامت بر حیوان فککنده اولور که اول صفت
 آنده غالب در. چونکه فاضل متفحش و بیاده کلب عقور یکی هر کس نه
 صباح و هریر ایلد استین و دامنیه پیشوب اذا و تحقیر ایدر. بس آخرتده
کلب صورتده محشور. اولور سه بعید و دور. دکلر. و اصف بن
قیسن مروی در که. ادواء الداء اللسان الندی و الخلق الدنی
امام غزالی رحمه الله تعالی ایدر که فحش حدی و حقیقت اولدر که امور
 قبیحه الفاظ صیرکه. ایلد ذکر ایلدیه مثلا الفاظ جماع و اعضا سنی الفاظ
 صیرکه. و القاب قبیحه. ایلد که اهل فساد ارا سنده معروف. و اهل
 صلاح آندن اجتنابله موصوف. در ذکر ایلد یوب کنایت و سترلیه

سولیمیه. و کذلک بتول و تغیط دخی لفظ صریحی ایلد ذکر اولنق فحش در. قرآن
عظیمده جماعتن مس و لمس و دخول و صحبت ایلد تعبیر بیورلد و غی بو ادب
رعایتی بچوندر. و بو مقوله الفاظ و القاب اکثر یا فحش و شتم صد دنده ذکر
 اولنور. و بعضی بعضدن متفاوت در. او ایلی مکرده او آخری حرام
و مخطور در. و نساء حرم دخی مجامده اسماری ذکر اولن یوب کنایت
 رمزیه الکلیت کرک. و فحشک بسی یا اذا در یا اختلاط او بش و فقا
سببه ایلد سانی فحش معناه اولمقدر. علاجی قبیحی تذکره. و احادیث
 و آثاره تفکر. ایتمکد سکر بنی آفت لعن انسان یا حیوان یا جماد در
 و لعن رحمت حقندن دور و لسون دیکدر. نخی لعن جفنده احادیث
جو قدر المؤمنین بلغان کبی و بعضی وایاتده کلندر که مؤمنک
 لعنی قلنه مساوی در. و مذمت لعن مروی ایتشد. امام غزالی ایدر
لعن اوج مرتبه در. اولکی مرتبه اولدر که لفظ اعلمه اولد. لعن الله علی
الکافرین. دیکر کبی. ایکینجی مرتبه سی اولدر که لفظ اخصله اولد. لعنه
الله علی الیهود. لعنه الله علی الروافض. دیکر کبی. اوچونجی مرتبه سه
اولدر که لفظ معینله اولد. لعنه الله علی ابی جهل. لعنه الله علی یزید
کبی. اولکی وایکینجی مرتبه جایز در. لکن فرق مسلمیدن اهل بدعت
 حقنده خط و ارد در وقت نظر کرک. زیرا بعضی فرق غلاتدن
اولمفله لعنت استحقا قلرند شبهه وارد در. بس عوام آندن منع
اولنق کرک. اوچونجی مرتبه اگر شرعیتده کفر یله ختم اولد و سنع

ثابت ایسه فرعون و ابولوط و ابو جهل کی لعن جائز در و آلا اگر اجابان
 ایسه یهودی معین کی جائز دکلدر زیرا کوفیه ختم اوله جفی معلوم دکلدر
 اموات دن ایسه ایتمه سی اولی در شاید ایمانله ختم اولمش اوله خصوصاً که
 کافره لعنت ایتمه ثواب یوقدر اقل یا کون عبت قسمندن اولور
 حتی برکمنه ابدیه دخی لعن ایتمه ترک واجب ایتمش اولم برکمنه
 بدلی تسبیح و تحلیل ابدیه ثوابلر بولور یرنیده لعنت ایتمک دخی بویله
 زیرا یرنید قتل حسین رضی الله عنه و اهل بیتیه رضا و یرد و کی متور دکلدر
 ابتدای ایشاید که توبه ایتمش اوله عم بنی صلی الله تعالی علیه وسلم حمزه
 رضی الله تعالی عنه قتل ایدین وحشی ایمانه کلدی ثابت اولدی قبول اولند
 لعنت ایتمکده ضرر یوق ایتمکده خطر وار پس ترکی افضل و انک بدلی
 تسبیحه مشغول اولمق اکل در بو کلام امام غزالی در بغداده مرحوم
 مدرس نظامیه و مفتی شافعیه ایکن استغفار اولنوب یرد کلری جواب
 فتوی و کتاب ایاده ذکر ایتد کلری بودر اما کم اول فتوایه ائمه شافعیه
 و شرکای امام غزالی دن اولن امام الکیامی اترس جواب یرنوب جواز لعنه
 فتوی و یرشد و متاخریندن جوق کمنه بوجله دن نخر بر محقق
 سعد تفتازانی یرنید کفو و ضلالی متواتر در دیو لعنتده شبهه ایتمشلدر
 اهل بیت نبی صلی الله تعالی علیه وسلم اساری کبی بی حجاب کتور دکلدر
 و دندان مبارک حسینه قضیب ایلد ضرب ایتد و کی حقه صحابه دن حاضر
 اولن بی اختیار دیدی کیدر قضیبکی که اول در دندان صدق آسمان

شرف دمان نحر کائنات تعقیل و تلثم ایتد و کی کورلشد و ایکی غنچه
 باغ آل عبا حسن و حسین و همایر کائنات من الدین بیورد و غنی اشدلشد
 و بونک مثالی روایات که متضمن تحقیر اهل بیت رسالت در حال آنکه
 تشریف نظر چون اما یرید الله لیزه ب عظم الرجب اهل البیت و یطهرکم
 تطهیر نازل اولمشدر اگر چه هر بری حادث دن ایسه مجموعی متواتر در
 و اهل بیتی قتل و تحقیر خصوصاً ریحانه باغ ابی القاسم محمدی بو و جهله
 اذلال قلمق و کل خوشبوی آل مصطفائی سموم کربلای کرب بلاده
 خاکه پایمال ایتمک مجر د کبیره مرتبه سندن قلمر بلکه تعظیم جناب حضرت
 نبوت بایه منافی اولد و عینچون کفر مرتبه سنه و اهل اولمشدر **نظم**

خبر چشم و چهره سپر خاک آن ره کان مله	نرکس چشم و کل رخ آل مصطفی است
سنگها بر سینه کوبان جامه ما در نبل غرق	میرود نالان فرآ آری ازین غم در غار
دیکر خاک بغداد بخون شهدا میکشد	ورنه این شطروان جیبست در بغداد

بعضی افاضلین بومسئله سوال اولمچی دیمش که کتب فتاوی ده مذکور در
 برکمنه حضرت نبی علیه الصلوٰۃ و السلام قبایحی سوردی دیه را اول
 بن سوزین دیسه کافر اولور ظاهر اول حضرتک حسین خضر نه محبتی قبا
 محبتی ایلد مناسبتی یوغیدی پس حسینه بویله امانت و اذلال ایدین
 اول حضرت نه ایتمش اولور مشهور در که زمان قتل حین و اهل بیتیه
 حینک انشا و ایتدیلر **نظم** اترجوا ائمه قتلک حسینا شفاعت جسد یوم الحساب
 بعضی سنوای اهل بیتک بومعنا لوده قصیده بدیع و اردر برایکی بیت بر اولد

مَدَارِسُ آيَاتِ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ	وَنَزَلَ دُخَانٌ مِّنَ الْمُوَصَّاتِ
وَيَا عَلِيَّ وَالحُسَيْنَ وَجَعْفِرَ	وَحُمُرَ السَّجَادِ ذِي الْقِيَامَاتِ
مَنَازِلَ جِبْرِيلَ لَا مِينَ مَحَلَّهَا	مِنْ أَنَّهُ بِالتَّسْلِيمِ وَالزُّكُوفِ

لکن فقیر ایدرین اگر چه جواز لعنت دیر لیس فی الجمله جواز هر طریق و از
اما افضل و اولی ترکی در زیر لعن برین واجب و مندوب و کلد بلکه
احتمال عدم جواز وار پس ل فی لعنة معناه و ایتوب رافضیه یثبته
ایتمدن نفک ابعاد ایتمک علی و احمل و طالب سعادت و لنه او
و افضل در و دخی معلوم اولسون که برکنه یه بد دعا ایتمک و خ
مذموم و شرعاً منعی در اول کنه ظالم ایسه دخی بد دعا ایتمک کرک
زیرا بد دعا ایتمک مظلوم دخی کا ظلم ایتیش اولور یا برابر او و آخرت
نوابی قلمر یا بوار توق کیدر اول بونک نوابن الملق لازم اولور
بومعنی حدیث شریفه وارد اولمندر و حضرت عایشه ظالمه بد دعا
منع بویملندر اگر برکنه ظالمدن انتقام الملق استرسه قول و
فعله هرگز توفض ایتوب حاکم برحق قهار مطلقه حواله ایتسون
و بر مقدار چه صبر ایتسون کویسون بیت تو بدکنده خود را بر روزگار سپار
که روزگار در حاکست کینه گذار **شر** بعض اکا بر دیش در مظلومک
دعاسی اکثر تأخیر اولور و حدیث قدسی ده دخی بیور و که و
غنی و جلای لایضنگ و لو بعد حین حکمی اولدر طبع مظلوم اولیحتی
غالب اضطراب ایدوب فعله اقل قوله ارادت انتقام ایدر عجزین فهم

در این باب در حدیث شریفه وارد است که هر که بد دعا بگوید خداوند او را در روز قیامت در آتش اندازد

ایتمد کدن صکره جناب حق حواله ایدر حواله ده تأخیر ایتمکین اجابتة تأخیر
اولور اگر اول مردن قطعی ارادت انتقام جانبته حرکت و اهتمام
اولنیموب جناب حق حواله و تسلیم تام اولیدی اجابت فی الحال اصل
و مراد مظلوم بلا تأخیر حاصل اولیدی **طوبی** **نخی** **آفت** غنائتمک و شعر
سویک در سماع اصطلاحه صوت طیبی اگر آیدیدن اگر غیردن اشد و
تلذذ ایتمک دیرلر و صد سماعدن حاصل اولن حرکاته دیرلر اگر ناموز
ایسه اضطراب دیرلر اگر موزون ایسه عربی ده تصنیق و رقص فارسیده
دست افشان و پای کوب دیرلر **بیت** جامی امشب دوستان در رقص غنچه و سماع
رغم را هدر اتویم دستی بزنی بای کوب **شر** شعر خود مشهور در که عن قصد
موزون قلنددر وزن بر حالدر که طبع سلیمانی در کایدوب موزون
اولندن فرق ایلمر **اسماع** حل و حرمتنده امت محمد اختلاف ایتملدر
ائمه اربعه دن حرمت و کراهی منقولدر اما مطلقاً صوت طیب سماعی
و تلذذی حرام دکلدر اجماعاً مثلاً حسن صوت که قرآن عظیم تلاوت اولنه
طن و ف و اولمه مباح بلکه مندوب و مستحسن و حدیث شریفه بیور
یس منامن لم یقن بالقآن و دخی بیورملندر ما اذن الله لشیء کاذبه
یس یعنی بالقآن اما غنای مشهور که نجات و ترنما که اشعار و قوافی
ائمه مخفیته نک جوابلری بو و جمله در که اگر دفع وحشت بچون همان کند و
اسماع و غنا ایدر بعض مشایخ قنده جانر و بعض زنا و اصحاب بدن
واقع در اما بغیر لری طهو و لذت ویرمکا بچون یا اخذ مال بچون تفت

ایده حرام در بو اکثر فقها کلامی در بعض فقها و کافه متصوف جمله دن
 امام غزالی غنا سماع جائز در اوتار و وایر و لیستی یعنی ساز که تار
 و نای قسمند اوله اول مجوز دکلدر امام غزالی ایدر که بیش نشه
 عارض و لیستی سماع صوت طیب حرام اولور **اولکی عارض** صاحب
 صوت احسنه خاتون اولوب سماع صوتنده احتمال فتنه اوله علام فتنه
 صاحب جمال دخی بو حکمه در زیر سماع صوتک صاحبته تحریک
 شهوتده عظیم تاثیرنی وارد در خصوص که صوت طیب نغات موزونه
 مقارن اوله **قطعه** اواز خوش از کام و دلان و لب شیرین
 کر نغمه کند در نکند دل بفرید در پرده عشاق سپاسان و عواست
 از خنجره مطرب مکروه نیرید **ایکینجی عارض** اولدر که آلت اهل فسق
 و لهو شعاری اوله اوتار و وایر کی ایل اولر نه مباح در ذوق
 اگر چه جلا جلی دخی اولور **فقر ایدرین** بوانر مذهبی در شیخ خفیه
 ذوق جلا جلدن غیر نشه مباح طوتمر **اوچینجی عارض** صوتده
 اشعار فحش و بگو مؤمن اوله بامعین خاتون احبیه یا غلام تصریح
 اولر نه اوله **در دینجی عارض** اولدر که مستعد شهوت و هوا غلب
 و مقتضیات شیا و هوا طالب اوله کر که شخص معین محسنه
 گرفتار و لسون کر که اولسون زیر بو مرتبه ده اولن قلبه سماع
 صوت و ترانه و وصف حس و جمال و جد و حال و فراق و وصال
 بر هر حال شعله شهوتنی اشتعال و هوا و هوس کائننی تحریک

ایدوب صاحب صوت دخی فتنه یه باعث و محیثه نریک اولور
 بعض علما دینکر در که **العنار** رقیه الزنا **بشخی عارض** اولدر که مستمع
 عواذن اولوب حب آلهی ایله قلبی منور اولمش اوله اگر چه سماع بونک
 کی کسده یه تحریک شهوت و انارده فتنه ایتوب لذت مباحه دن
 دخی اولور **اما** ادمان و کثرتی تصنیع اوقات و تعطیل مهماته **مود**
 اولمغله ممنوع اولوب صاحبی سفیه و دودل شهاده اولور صغیره **مد**
 کبیره اولدو کی مباح دخی مد او منله صغیره اولور **نتم** کم ترویج قلب
 و تشجید قلب بچون لب شطخ مباح در **اما** ادمان اولر نه باحتی ریل
 و حرمته راجع وائل اولور **بس** بونک حالی حال صاحب جمال بکده
 که پروانه اولمغله مزید حسن اولوب افسانه اولور **اما** کثرتدن
 اول قدر اولسه که اکثر حواشی حمزه و اطراف رخساری طوطه حالی منقض
 و سیاه رو بلکه مودی اولور **نظم** خیال خاص شد جمال روی نشاهد معنی
 جمال ندک فتنه بر رخ دهد حسن فراوانش و کر کیر بسیاری همه رخسار هدر
 میان ساده رخساران سیه روی رسد زانش **نثر** امام غزالی ایدر باقیه سماع
 دلیل عقل بودر که سماع صوت طیب موزونی یا غیر موزونی که محرک
 قلب اوله اشتکدر **اما** سماع صوت طیب حرام دکلدر **زیرا** حاشه
 سماع مدر کاتندن تکذباتک حاشه بصر مدر کاتندن تکذباتک کبی
 از نار و اشجار و خضر و ات و انهار مشاهده سندن لذت حاصل
 اولوق **و** حاشه شمر و رایح طیبیه ایله متکذذ و حاشه لمس سطوح ماعده دن

متمتع اولمق کبی در بلکه قوت عالمه معلومات یقینیه و معارف
حقیقیه دن مبتهج و متلذذ اولمق کبی در چونکه بونکر حرام دکلد ر بس
سماع طیبیدن استلذاذ دخی حرام دکلد بلکه حق جل و علا قرآن عظیمه
بریدنی الخلق مایشت بیوردوغی صوت طیبی مدح و ثنا و نانه
منت عدا یلدی حرامه منت واکاننا و مدحت اولم و حضرت
داود حسن صوتله مدوح انبیا اولدی می و جناب رسالت پناهی الی
موسی اشعری یه حسن صوتی اولد و عنجون نقد اثیت فرما من فرامیر
آل داود دیو مدح بیوروردی بس صوت حجر و طیب اولمقه استماعی
حرام اولم بودرجه اولی در **درجه ثانیه** اولدر که حسن صوت و وزن کلما
منظم اولم وزن حسدن زاید معنی در نیجه صوت طیب و اردن موزون
و نیجه موزون طیب دکلد صوت موزون و نوج قسم در **درجه سیم**
حجره انساندن جقن در ایکنی سی حجره حیواناتدن جقن در بلبل
و قمری کبی و جی سی حجادندن حال اولدر و تار کبی که چنگ
و عود انک امثالی و فرامیر کبی که نای و سنا و انک امثالی در چون
قسم ثالث نفس شارعله حرام و مباحدن مستثنی در باقیکر اصل
اباحده باقی لرد در **درجه ثالثه** اولدر که وزن شعری منظم اولم
بودنی حرام دکلد جناب رسالت پناهی موزون شعر بیوردی
و جایزه لرده عطا بیوردی نته کم کعب بن زبیر **مراج** بانت
سعاد فقبلی البوم مقبول قصیده سبله حضرت مدح و مجلس

ملاحظه

شریفترین انشا دایدوب **بیت** ان الرسول سیف یستفاد به
مهمن سیوف الهمد سلول **بیت** و ایرجی مبارک ارقه سندن
برده لرینی جقوب اکا عطا قلدیلر اول برده معویه ورثه کجندن
یکرمی بیک اچمه یه اشترا ایدوب بعده خلفای عباسیه یه انتقال ایدوب
شعار خلافت اولوب خلیفه دن خلیفه یه واصل اولور که تاکه سینه
ست و خمین و سمانه ده لشکر هلاک و خلیفه قتل و بغداد غارت ایتدکنند
مابدید اولدی و نابعه جعدی جناب حضرت یو قصیده ایله که مطلع بود **بیت**

خلیلی غضا ساعه و تحفه	ولو ما علی احداث الدهر و ذرا
-----------------------	------------------------------

مدح ایدوب حضرتنده انشا دایتدکده لا یغضض الله فاک دیودعا
بیوردیلر راوی ایدر عمری یوزاللی یه قریب اولوب سگک دنداندن
بودعا برکات یله بردانه و شمش یو غیدی و بویستی انشا دایتدکده **بیت**

بلغنا السماء مجدنا وجدودنا	و انما لهر فوق ذلک نظرا
----------------------------	-------------------------

حضرت بیوردیلر که الی ابن یا بایلیه نابعه دیدی الی الحیة یارسول
الله حضرت بیوردیلر ان شاء الله یا بایلیه و حسان الیون
مسجد بنوی ده برکری قومش لردی اکا جقوب اول حضرت مدایح و کفا
ایمانی سو یلردی و انک حقنده روح القدس لوبدک مانا فحت عن
الله و رسوله بیورشلردر و عامه اصحاب و خلفای راشدین صوا
امیر المؤمنین یعسوب الموحیدین نظم اشعار ایتدکلری شیوع
اشتهار طوئندر بعض ادبا دیورلر ایدی که الصالحه منظوم

و بیشتر و نعوذ بالله من قوم لا يشعرون صحابه در ن لبید عامی که
 عجب شورش وی در بویشتی پیشد **شعر** ذهاب آذین معاش فی انی فتم
 ولقیبت فی خلف کجلا لاجراب **شعر** و حضرت عایشه بویشتی انسداد ایدر
 و ابی بکر حضرتنی و بلالی مدینه ده حتما طوتردی افاقت ایتد که ابی بکر بویشتی
 انسداد ایدر **شعر** کل امری فصیح فی امله الموت اونی من شرک انجله
 حضرت بلال بوقطوع ایلد رفع صوت ایدر و مکة مشرقه یشتی قنی اطهار قیلور

الالیست شعری اهل سن لیلہ	بود و حولی از خود خلیل
و اهل اردت بومایا محنته	و اهل بدون لی سامه و طفیل

اما جناب رسالت بنا ہی شعردن موصوم و شعونه دکلو لطیف و
 رائق ایله اول حضرت شایسته و لایق اولوب و باینیغی له بورد
 کن سبب اول دکدر که شعردن فنده باطل و کلام منظوم مطلقا
 مذموم اوله بلکه چون کفار نظم قرآن معجزیانی کاهای سحر کامی
 شعردیدیلر پس لازم اولندی اول حضرت کسرای قلبنه در شعربسته
 و کلشن کالاتی سبزه پزوده شعردن رسته اوله که تحت منکرین
 صحتی مشتمل و بوا حتمالی واقع و قوعی محتمل اولیه بعضی فضلا و بیشتر
 که بو فضیلت شعردک دلیل با هر و قاطعه سی در که اعجازی اکا محتمل
 طوطه اروانی معجز که احتماله مشتمل قلله **قطعه** شود در نفس خوشن نیست

نزد اهل دل این سخن رنیت	ناله من زحمة شرکاست
-------------------------	---------------------

تن چونالم ز شرایان کاست **درجه رابعه** صوت طیب موزون

قلبد سکون ایدن محبت عالیله و موای کنونی تحریک ایتد سی جھندن جل
 و حرمتی در اول معلوم اولسون که نغمت موزونه و اصوات طیبیه
 ایلد ارواح دسوی ارا سنده مناسبت روحانیه و شرکامن و در
 اول سبدن در که نغمت موزونه قلوب و ارواحه تاثیر عظیم و
 انفعال عجیب ویرور بعضی اصوات فرح و سرور بعضی غم و کما و
 بعضی اندم کتور ورنه کم **حکایت** اولور که ابو نصر فارابی که حکیم
 کامل و معتمد ثانی دیکله معروف در سیف الدوله مجلسه حاضر اولوب
 مغتیلر ساز و ترانه لرایدوب حکیم التفات ایتوب نغمه لرینه اعتراض و
 دخل ایلدی سیف الدوله حکیمه بوفندن دخی و قوفک و خبریک وارمید
 و یوچک نعم دیوب میاننده اولن همیا نندن چوب باره جقرو تالیف
 و ترکیب ایدوب بر ساز قلوب نواخت ایلدی حاضرین جمله ضحک
 ایلدیلر اول تالیفی بوزوب تالیف آخرا ایدوب ینه نواخت ایدوب
 جمله سی بکا ایلدیلر آنی دخی بوزوب تالیف آخر لیه نواخت
 ایدیکجک جمله سنی یایم اولدی حکیم قایم اولوب کندی جاسته
 بو حالده ترک ایتدی طیب اصوات و لذت نغمت انسانه
 دکل حیوانه دخی تاثیر عظیم ایدر عرب حادی لری جمله حلا و
 نغمت مناسبه ادا ایدیکجک شکر گوشه صوت حد ایلد بر قلوب
 تعب و کلالی یاد ایتوب دو ناله و تکال دیوب و حوج و
 عطش فراموش ایدوب اول قدر سیر صغاری و قطع بر آری

و تحمل حال و انتقال ایدر که آنست عیش و لذت و ادنی صبر و تحمل
 قادر بود. بعضی علما حکایت ایدر که با دیده بر شخصک منزله
 همان اولدم گوشه خجسته کوردم بر بنده سیاه مقید و مغلول
 او تور. و اطراف خجسته پنجه شتر کوه کوهان که حیات یوکنی ارقه لرزن
 صلیندر. و سر منزل موت و فناءه قلندر. غلام مغلول همان
 مقبوله تضرع. ایدر که کرم ایله بنی سید مدن تشفع. ایت که انگ
 قنده همانی مقبول الکلام. مقصود المرام. در. اوله که شفاعت کوه
 اظهار مکارم اخلاق. ایدوب بنی غل و اسیردن اطلاق. ایله
 راوی ایدر چون سید تشفع. و خلاص بندگی کنی توقع. ایدم
 سیدی ایتدی شفاعت کوه قبول. و سیاه مجرمین حل مغلول. ایدم
 و کن مغلول کور و لسون بو عبد بنی مسافه خجسته اخراج. و
 و عیالی فقیر و محتاج ایشدر. چون سیدین سوال. ایدم سید
 مقال. و شرح حال. ایدیکه بن برکشی ایدم که وجه عاشقم. و طریقی
 انتعاشم. بو جاک ظهورندن و اصل. و نفقه اهل و عیالم
 انکر مشقت ظهورندن محل. او کورد. بو سیاهک دایره حداسی
 غیب. و حسن نغمه و لطف اداسی خاطر فریب. در. برکون بو
 اجمال. حامل اجمال. ایکن رفع آواز. و هدایه آغاز. ایدوب
 جمال. انک استماعی ایدمست و جیران. اولوب اوج کونک مسافه
 برکونده سیران. ایدوب چون منزله و اصل اولوب بو کلرین

ارقه لرزن الدیلر. جمله سی کلال و تعب و زحمت و نصیدن رحمت و
 جود لرین منزل عدمه صلیندر. راوی همان ایدر که خوانان اولدم که
 حدای سیاهی کوش. و نغمه صدا سندن خوش. ایدم سیدی
 فرمان ایدوب سیاه رفع صدا. و آغاز صدا. ایدیکه بر صوت
 استماع. ایدم که یقین اولدی که روح لذت و حالتدن تنه
 وداع. ایدم جل سقا که حاضر ایدی حدای کوش ایدیکه ایم و حیران
 قطع عقال و جبال. ایدوب غم راه صحرا و جبال. ایدم **نظم**
 انتر شمع و در حالت و طر. کز ذرقی نیست ترا کز طبع جانور
 بل دل آدمی نغمه موز و ناله مالوس. و صوت طیبک یا نیرانی آدمی و حیوان
 محسوس. در. هر کم که نغمه طیب و آواز خوب آنده تاثیر. و شوق کامن
 و عشق نهانی سین تحریک و تسیر. ایدم به دائره انسانیندن بل
 حیوانیندن الحق. و انسان کامل قنده جامد مطلق. در. نتم کم
 دیشدر. من لم یحجر که الربیع و از ناره. و العود و او ناره. فهو
فاسد المزاج. پس من علاج. پس چون سماع قلویده تاثیر
 کونا کون. و خاصیتی اظهار مضره اخراج مکنون. در. پس سماع
 عالی علی الاطلاق معلوم. و حل و حرمندن حکم معینله معلوم. و کلام
 اگر مستمع خرنیه قلبی جواهر محبت الهی ایدم ملو. ایسه و صاحب سینه
 صیقل ریاضت و مجاهده ایدم ملو. ایسه سماع انک در درون
 آتاره. و شمع شوقله حجره قدس اناره. ایدر. پس انک حقنده

سماع حق. حلال مطلق در. و اگر درون دل مستعد سباب
 هوای نفس مجتمع. و حضور قلب و جمعیت خاطر ساقط نشسته
 مرتفع. ای سماع انکاس استیناسین بالکلیه تفکیک. و ویرانه
 قبله اولن آمال نفسانیه. و افکار شیطانیه. اناره و تحریک. اینکله
 منفی آنام. و عین مکروه و محض حرام. در. چون چون غنا و
 سماع غنا خصوصند اسل قصر سخن بو و جملہ بنا اولد. پس بوداؤه
 ایله اکتفا ایدہ لوم. و شعر حکمی دخی مرقوم. و انسانی بیان حکم غناؤ
 معلوم. اولدی که شعر مطلقا حرام. و جحر من القول و خلف من
 الکلام. دکلدر که حدیث. ان من الشعر حکم. آذن کاشف
 و نوح اشعار علما جمع علوم و منبع لطایف و معارف. در. نعم شعر
 فحش کلام. و ذکر خمر و غلام. و دج فواحش و آنام. و بهو اهل
 اسلام مثل و محتوی یب. کراحت و حرمت مقرر و حل و اباحت و نا
 محتمل در. حدیث شریفه که. لان یمثلی جوف احدکم قبیحی خیر من ان
 یمثلی شعراً. بیور دقلرندن مراد بعض علما قنده بو شعر در **اونچی**
آفت فراح در که سابقا فراطندن تحذیر و تنفیر. و طریق علامه
 اشارت و تدبیر. بکشد **اون بریخی آفت** تمسخر و استهزادر
 و احوال و افعالی غیره خاکات و تقلید دخی بو قسمند بو کاکا اشارت
 و بیان بکشد **اون ایکنی آفت** افشای تر آخورد که افشاسندن
 متأثر. و مثالم و متفرر. اوله حدیث شریفه بو معنی وارد

بجای

اولشدر. برکنه بر سوز سوزید که نصکره ایکی جانبته التفات ایلمسه
 امانت در. یعنی اظهار و انشای خیانت در. و المجالس بالامان
 دخی بودر. بعضی بغانیان نقصانیه راضی و لمیوب اما کتم سرده مبالغه
 ایدوب دیش که **قطعه** و اکتم السرحی عن عادته. الی المستربه من غیر نسیان
 و دکان لسانی لیس علمه. ستری ستر الذی قد کما جانی

حسن بصری ایدر که خیانت در که برادر کل سترنی فاش ایدہ بین بعض
 اخباره صدیقی بر سر سوزیدی بعده صورک اول ستری کتم ابلدی دیدک
 که بل که اونتم بورادن دیشدر در که. صدور الاحرار قبور الاسرار
اون اوجی آفت و عد کاذب در. و عده و فامؤمنه واجب در
 تنزیل آسمانی ده بیور و رکه. یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود. حدیث
 شریفه کلندر. العده دین. روایت اولور که حضرت اسماعیل بر
 مکینه اید بر موضعه ملاقات اینکی وعده ابتدی. حضرت موعده و ر
 شخص منور کلیمچک اوج کون اول موضعه منتظر بر و ایتده بکرمی ایکی
 کون اول سبیدن حق جل و علا آنک مدحند. انه کان صادق
 الوعد و کان رسولا نبیا. پس مؤمن و عدنه ان شاء الله و عسی
 و فعل دمیوب جرم ایله وفا واجب. و خلف ایلمسه آنم و کاذب
 اولور. اما صیغه استقبالیله اگر مخاطبینه جرم فهم ایلمسه. اما عوام
 بینه وفا واجب اولور مگر که معتذر اوله دیر **اون دور دخی آفت**
 کذب در. کذب قبیح ذنوب. و نواحش عیوب. دندر. و عطا

مخدور و شرعاً محذور در و انک حرمت و تحذیر این آیات و احادیث
 بحق وارد اول شد در جمله دن بیور شکر در که بر کینه کذب ایلیمه غن
 بر ریحه حق که ملک نیتن ریحه سدن بر میل بر اراق اولور و بونک
 امثالی مواعید چو قدر چون کتب احادیث و مواعظ آنکری جامع
 بر ادینه احتیاج بو قدر لکن معلوم و لسون که کذب اگر چه جمیع ادیان
 محرم و محذور در و عقلاً دخی قبیح و مستعذر در بعض فضلاء دن سماع
 ایتدم که کذب حق جل و علایق تکذیب ایتکه راجع در زیر احی تعالی
 اشیا بی ایجاد ایتکه واقعی واقع و ضدنی غیر واقع در دیوشهادت
 ایتکه در چون کذاب واقع غیر واقع یا غیر واقع واقع دیر پس
 شهادت حق خلافه شهادت ایتش اولور و ایضاً چون بر کینه
 کذب ایتند حق استر پس اول مؤمنه بی موجب حیانت و جانی
 ایتش اولور بومرتبه کذب ضرر آخوی اولمه سی مقرر در اما بونکردن
 غیر کذب ضرر لوی اولور که تخریب بلاد و اهلک عباد و مود
 اولور فیکف بعض مسلمانلر که مالی و عرضی تلف اولم که بو کذب
 ضرر لرینک و مفاسد نیک ادنی سی در اما کذب بعض افرادی قبیح و
 حرمته بعضدن ترازید و بعض متناقض حتی مباح و مرضی بل مند و
 مستحب اولور اما حرمتی ترازید و قبیح متضاعف اولن اکی نوع در
 بر نوعی نفعنده کذب علینط اولوب ضرری کثیر اوله بوشهک
 اغلظی حضرت رسالت پناه ای وزیرینه کذب ایدوب توخیر شرع

افساد قواعد عقاید ایتکه مؤدی اولمقدر ایتکون بیوردی که پس کذب
 علی حد کذب علی من کذب علی متعده فلیستوا متعده من النار و بر نوعی
 کاذبه راجع در که کذب اصلاً محتاج دکل ایتن کذب ایلیمه نته کم حدیثه
 وارد اولد ننت لاینظر الله الیه من کذب عاقل فکتر شیخ زان
 علی دیدیلر که ملک که کذب اصلاً محتاج دکل در کذب ایلیمه و عاقل فکتر
 اکا مناسب دکل در بکتر ایلیمه و شیخ که شهنونه فتور کلمه زنا اکا بیج
 ر و ادکلر زنا ایتکه اشد واقع در اما مخص و مباح بل مندوب
 و مستحب اولن کذب اولدر که آند صلاح مسلمین و دفع ضرر مفیدین
 اوله مثلاً بر ظالم قتل اچون بر صافی قووب بر بریه دوشور کون
 کمنه به صور اول کمنه بوند کیر دیمی بو مقادیر کذب ایتکه مندوب
 بلکه واجب در و کذا لک ایتکی کمنه ارا سنده عداوت اولسه هر برینه کذب
 ایدوب عداوتی رفوع مؤدی اولم مستحب در و کذا لک اری عورتنه
 و عورتی اربینه اصلاح و سودر مک اچون کذب مرضی در و حروب
 احوالنده دفع ضرر و دشمنیچون مرضی در اما بو مقادیر احتیاط لازم
 ایتکی جهندن برکی سی اولدر حقیقه ضرورت وارمیدر حیاط ایتکه
 بعض کمنه کند و به منفعت دینوی حال و لغی ضرورت مجوز کذب
 تجمل ایدر حاشا ایتکین سی که تعویض ضرورت مندفع اولمحتی کذب
 اختیار اولنتمق کرک نته کم اما شعی دن حکایت اولور که بعض کمنه
 قیو چلوب اشد که جقوق مرادی اولمحتی جاریه سنده ایدر که آلوی

قابونگار دند قویوب بونده بوق دی • و امام مخی امرا پیری که سجده
 بوقلک دی • و بونک امانه معارضه دیور • و بونکر لیه دفع ضرورت
 ممکن ایکن کذب اختیار اولنق جایز دکلدر • **آنکچون** علما دیورلر که فی المعار
 مند و حق عن الکذب یعنی تو نصیحه سویلمکده کذب ایتکدن استغنا
 وارد **اون بشیخت** غیبه در • و غیبه برکنه نک مساوی سین
 یعنی اشند و کی تقدیر چه اینجمنه سی محتمل اولن نشنه سویلمکدر کرک
 بدنه متعلق کرک نشنه یا خلقنه یا دیننه یا لساننه یا اسباب و امتنه
 متعلق اولسون • مثلاً فلان کونه قد و سیه فام در • یا بخلق و
 بی اندام یا فاسق یا کهنه جام • و یا بار دخلق عامه دیک کی اگر چه
 دید و کی نشنه اول کمنه ده و ارایسه اگر یوغنه اول بختان و افرادر
 نته کم حدیثه کلدر که برکته حضرت رسالت پناه خدمتده برکنه
 فلان کس عاجز در دیدی لر • بیوردی که صاحبکوز غیبت ایتد کوز دیدی لر
 که بارسول الله دید ککوز آنده وارد در بیوردی که اولسه خود بختان
 ایتش اولور دکوز • و غیبتک حقه شریفده و عید چوقدر **اولا**
 قران عظیمده غیبت مسلم انک اتق میت اولدوغی حالد یکر دیو
 بیورلشد • **ولا یغیب بعضکم بعضا** ایچ حکم ان با کل طمینه
 میتا فکر مشوه • حدیث شریفده وارد اولشد که برکنه زنا ایتد
 اعتراف ایدوب رحم اولنشدی اصحابدن بعض حضرت قتاده آنه
 حقارتله اگدی • بعده برجیفه حاره مرور ایتد یکر حضرت بیوردی

قنی فلان کس کلسون بوجیفه حاره دن یسون ایتد یکر که بوجیفه
 نیجه بیوم • بیوردی یکر که قرند اشکوک اتندن ید ککوز بوندن بدر ایچه
 ابوهریره دن رضی الله تعالی عنه مروی در که برکنه دیناده قردا
 اتنی یسه یعنی غیبت ایتسه یوم قیمته انک اتنی اوکنه کتور ور لر
 دیناده حی ایکن نیجه یکر بوکون میت ایکن دخی بی دیورلر • اگر
 ذم غیبتده وارد اولن حادث و آثار ی ابراد ایدر سک کلام بیت
 طول اولور • **بس اسباب غیبت** و علل جن ذکر ایدره لوم غیبتک
 اسباب و بواعشی چوقدر • لکن اون برکنه انلری جامع در سکر
 جمهور انام خواص و عوام • **ایچنده** شایع در • اوچی اهل دین و خواص
 ایچنده در • اما سکرک **سبب اولی** تشفی غیظ در • یعنی برکنه بر
 کمنه دن اینجمنش اولور • **بس** انک معاینی کشف و مساوی سنی ذکر
 ایتکله غیظ و غضبنه شفا حال ایدوب انتقامنی الملق ملاحظه ایلر
 خصوصاً که طریق آخویه انتقام المغه قادر اولمچغین بلیجک بونی
 آن طریق تحیل ایدوب بو محصیته شروع ایدر **سبب ثانیه**
 بودر که برکنه دن کند ویه مضرت و عداوت فهم ایدجک ذکر مساوی
 بشد که اول کمنه اشدوب بونک شرت و جشندن قورقوب بونک
 جانبنی تعظیم و رعایت و عداوت و مضرتدن ابا و امتناع ایدره
 و بونوعدن در که حطام دنیا و مناصب و مراتب فاینه دن بعضنه
 طالب اولدقده آخوی مزاج یا مزاجنه معاون فهم ایدوب لسان

جیشنه مساوی و معایب خفیه سین اجرا و خلق آراسته نشروالقا
 ایتمکله اول کسنة قورقدوب خواجه دن یا خواجه معاوندن و از
 یکجور و بوسبب زمانه موزده غایت شایع ذرایع در زیرا
 اگر اقران کند ولوده جمل و نقصان و اراید و غین استغفار
 ایدوب علم و فضل و دیانت و امانت سببی الیه وصول مطالب
 و ترقی مناصب ایده میوب بو طریق شریع و اقران و
 امثال پخته بوصفت خفیه و خلق قبیحه شیوع بولق استرلر که
 کسنة المله خاتم یا خواجه مکرینه معاون اولیوب نفس آماره لریک
 آمانی سنه و اصل و متقی اولد قلمری مناصب و مراتب المله
 جاهل اولد بعض بو طریق مجالسه و محافله رعایت و اعزاز
 و شتر و جشدن خوف و احتراز اولنق قصد ایلرلر و منظر حدیث
 شریف ان من استر الناس عند الله من الفاه حقا ستره اولورلر
 و بو خلق خبیث زمانه مرده اول مرتبه شیوع بولمشد که عیب
 و عار اولمقدن قلمشد بلکه بو خلق صاحب لری بونکله تدرج و افتخار
 ایدرلر بزم دلمزدن قورمق کرک بر آدمی دلمره الدغزدن صکره
 ایشین تمام ایده روز حقه بعض خبثاکه فی الجمله ذکا و جوبزه دن
 بهره مند اولمخله معایب خفیه ناسی اهتمام تام ایدوب جیل و تدبیر الیه
 معلوم و محفوظ ایدوب مجالسه نوادر و لطایف سولیک طریقت
 اتی ادا ایدوب بونی کند و سنه کمال عظیم و هنر مفتخر عدایر خلق

قره فلان او علی نک دلمدن قورمق کرک آدمی عجب طونه در دیدلر
 اشتد کده ابتهاج و سرور و افتخار و غرور ایدوب فعل قبیح و
 خلق دیمینده دخی غلو و مراتب ذنات و رذالته ترقی و علو
 ایلر و برکسنة دن فی الجمله ریخته اولمش اولسه انک مساوی سنی تقویر
 و شراید یکسرور و ملند اولوب بقاین اینجند کوم کسنة بیلرین
 و دشمندن انتقامی بنجه الورین دیر نادان خبیث بلرکه بوانتقام
 الحق دکل بلکه دشمنه مغلوب محض و مقهور صرف و لمقدر که فرضا حقی
 و اریسه دشمنه ویروب یوفیه انک سیئاتی المشر و دنیاده
 دخی اکثر یا اول کسنة نک رفعتی تمزاید و منصب متصاعد اولوب
 مساوی کوی خبیث تدقی و تخلف و انلرک ارتفاع مناصب
 و انتظام مطالب لرینه خزن و تأسف ایتمکه مبتلا اولور **سبب ثالث**
 خبیث طبیعت غالب و لوم جلیت بصیرتنی سالب اولو اعراض
 ناس سولیکدن تلذذ و تنعم بجزد اعداسک دکل اصدافاسک مساوی
 تقوه و تکلم ایلر که قرآن عظیمه اولمش آدم اتی یک در اقران و
 اخوانه موافقت و انلر ایلر حسن معاشرت قصد ایدوب
 انلر اعراض ناس ایلر تفکله و مساوی نک اسمنی تاوق اتی قویوب تلذذ
 ابتد لکری وقت بودخی بنی بایران بار خاطر عدا یتیموب یا شطر
 بیلسونلر دیوبودخی مساوی یه نزوع و معایب فکر و ابراد ایدوب
 دین و تقوی سنی بر باد ایلر و کاهی بایران و اصدافاسک برکسنة

اینچنین غضب اید یک بودنی انکه سر و جزا و مشارکت اظهار اید و
 ذکر عیوبه شروع اید در خصوصها که غضب اید نکنه صاحب جاه و
 اولوب بواندن طالب رزق و نعمت اوله اکا خوش کلسون و نیم
 دوسته دوست و دشمنه دشمن اولمش دیسون دیوا اولکنه مکجه
 عرضن چاک و کند و بی هلاک **ایله سبب رابع** اولدر که بعضی کشته
 حد اید و بخلقانی مدح و ثنا اید یک ذکر مساوی کشته شروع اید
 که انک معایبی شروع طو تو بخلق مدح و ثنا سندن رجوع ایده
 و بونک اولکی ایله فرقی بودر که آنده بر کشته دن عداوت فهم اید و
 مضرت تو فهم ایتمک کرک اما حده اول لازم دکل بلکه اول
 کشته دن نیجه اید لکلر کورمش و نعمت برین بخش ذی اولسه در حد
 جان و بدینه کار اید و بدینه مساوی کستی ذکر تکرار اید
سبب خامس آخری ذم و بهجو مساوی تیمک کند و به فضل و کمال
 منح اولق طلب اید اقران و امثال بلکه فاضل سلف ذکر اولسه
 هر برین قدح اید و بکینه نقصان فهم و قلت علم مکیسه
 نقصان معلومات و نیان محفوظات اسنا و ایدر که فضل و
 کمال کند و به مقصور با باری انکه ذنی کند و بکی اولوب فضل لری اولق
 مقور مشهور اوله **سبب دس** اولدر که کند و بعضی عیوب
 اولق اکیوب برتری نزه اید و بول عیبه موصوف اکلد و غی کشته
 اکوب ذم و قدح ایدر که کند و اول عیب اولق مقور اوله **سبب یح**

اولدر که نزل و مطایبه و خلقی کوشدر مک مطالبه اید و بعضی خلق
 اوضاح و اطوارینه تعلید و بعضی نک مساوی کستی یا الفاظ مسوعه و یا
 معانی منزله مطبوعه ایله ذکر ایلیه و اکثر یا بوطائفه نک غرضی بعضی
 اهل جاه قنده رغبت و قبول و انکری کلدر مکله حادات نفس
 آثاره سنه وصول اولور معلوم اولوب بوا سبب کاهی ایکی اوله
 دخی زیاده بر شخصی مجتمع اولور اول سبیدن که بو خلق قبیح انده حکم
 اولوب از آله سی مشکل یا متمتع اولور **سبب نهمه** که امام غزالی انک
 خواص و اهل دین ارا سنده اولور دیر **اولکی** اولدر که بر معصیت و
 منکرک و توغندن تعجب ایلوب فلان کس نه عجب ایش ایش و فلان
 عالم دن نه عجب قباح صا در اولمش دیر اگر چه بو تعجبک منشی
 انکار منکر در اما شیطان تسویل و صاحبنه اول معنای تحیل اید و
 مساوی ایتمک باعث اولمدر اگر غرضی محرد تعجب اولید ایدین انک
 کرک ایدی بلکه فائده دینیسه سی اولمشی تعجبی خلق یا بیننده دیمک کرک
 ایدی اما غزالی ایدر بو قسمندر که فلان جاریه سی عایت سور
 با آنکه قبیحه در فلان کس فلانک او کینه دیر چو کر با آنکه جاهل در دیر
ایکنی سی تو فهم در بر کینه بر معصیت مبتلا اولدقن ترحم اید و ب
 مکین نه عجب معصیت مبتلا اولد در دمندن نه بو یوک خطا صا
 اولدی **او جینی سی** غضب نه ایتکدر یعنی بر منکر یا شد کده غضب
 اید و ب فلان نیچون بویله ایدر بوا سبب غامضه در خواص ایلوب

مسای میبشک اولور لر کیف عوام **علاج غیبت** اولدر که اولاجا لا
 ذکر ایتد و کوز آیه و احادیثی ملاحظه ایدوب. حتی غضبه منظر و اکل حصیه
 و دخول ناره مستحق اولمغی تفکر اید. اگر حساتی واریه اکا اعطایویه
 سر برانک سیستان دخی یو کلنک عاقل اینی میدز فکر ایلیم. **حسن بصری**
 برکنه ایتدی که سن بنی غیبت ایدر مش سن ایتدی سنگ بنم قتمده اولقد
 عت و رعبتک بو قدر که حساتی سکالمه ایدم غیبت ایتسم بدو و مادر
 ایدردم. زیرا چون حساتم آخره و پرلور باری آنره اولسون دیر اید
 و دنیا ده دخی مضرتی جو قدر. **حایا** اولکنه اشد و ضرر که قادریه
 ایدوب دکل ایسه اولدخی نسی غیبت ایدر. بعضی لیا که مساوی خوانلیق
 عادی در. اگر خلق دخی انلری ذم و غیبت او زرینه در کند و ده دخی
 خود معایب وارید و غی مقرر در. و اول معایبک فکرندن مکر اولور
 پس خلق ذکر معایبکه تخریص ایتکدن نه فائده وار **نظم فارسی**

ای که حال عیب خوشند طعنه عیب بکران خورند

بر تقدیر که مساوی ایتد و ککنه تکریم. و بونک مساوی سنه ترک تکلم
 ایله عامه خلق بونک ذمام اولد و غندن احتراز و اجتناب. ایدوب
 ذمام و مساوی کوی در دیو اجتناب. ایدر لر بواجلا علاجی در
 مفصلا ذکر ایتد کوز اسبابی ملاحظه ایدوب کند و سنه دیک کرک
 ذکر مساوی ایله تشفی غیبت ایتک معنه ده دشمنه فرصت ویر مکر
 معقول میدر که حساتی اکا عطیه و آنک سیستانی بن تحمل ایدم

ببیند
 در غیبت
 در غیبت
 در غیبت

پس اول مغلوب اینک کا غالب. در بن آنک نعتی سلب ایتک استرکن
 اول بنوم نعتی سلب. اولور بو عین غبن خسران. و محض ذلت و
 خذلان. اولمقدر و بعضی مؤمنلری کند ویه مرام. ملاحظه ایلیم صبر
 و رضا لازم. ایدو کی ملاحظه و تفکر. ایدوب اول مسلمان دخی
 طلب ایدر نه صوچی وارد که آنی هدف تیر مساوی ایلیم دیو نکر ایتک
 کرک و فائده دخی یوق نصیب واریه بر هر حال که نصیبک نصیبک
 مقتضای وزره آلور. بن همان کنا نه مستغرق. و ملامه مستحق اولد
 قنور دیک کرک. و مجرد تلذذ و تفکر با موافقت اخوان. و باران
 بدگویان. اچون بو خلق قبیح و جرم عظیمه سبب اولمغی محض خسران. ایدوب
 و آدی ارضای مخلوق چون خالق جلیل اسقاط ایتک عظیم شقاوت و خذلان
 ایدو کین. و نفس تنزیه چون غیری غیبت ایتکده بعضی خلقدن قاجو
 غضب حق اختیار ایتک وارید و کین تفکر ایلیم. با آنکه خلق قتلند
 غیری ذم ایتکله کند و یک برائتی ظاهر اوله جفی مشکوک. اما کند و
 غضب حق مستحق اوله سی مجرم در. اما قصد مباحات و تفضل ایتکدن
 غیبت ایتک باطل. او خیردن عاقل. در نفسکه دیک کرکن غیبت
 عند الله سنک فضیلتک منعدم. بلکه عند الناس دخی اساس فضلتک
 منهدم. اولور فکیف اولکنه غیبت ایتکله آنک فضیلتی ثابت
 و مغتاب جا هک فضیلتی ثابت. اولور. اما حد اچون غیبت
 ایدن ملاحظه ایلسون که غیبت ایتکله اکا ضرر اولمغی طامع. اولوب

کند و سی هم عذاب حسد هم عذاب عیبتی جامع. اول شد در **باب** آنکه عیبت
فضائل محسود است و لم یجی مقرر دخی دکلدر. بلکه غالباً ذکر و مدح **باب**
نشر مدح محسود و مؤدی اولور. نته کم دیگر در **بیت** و اذا اراد الله نشر فضيلة
طوبیت انما لا یزال محسود **قطعه** بنه ذم ابته دن محسود نه سود

کند و کند زشت خوینی ظاهر اولور | ذم اولند قبح نشر اولور همزم

از سه لری مشکلی بویی ظاهر اولور **نثر** و استنزا و تمسخر همچون غیبت اینک
خود جهالت عظمی و حماقت کبری. در غیری بی کنایه عند الناس
تحقیر ایدرین صنور. اما کند و سی الله و ملائکه و اشهاد محضر نه مرتبه
خور و ذلیل اولور. غیبت ایتد و کی کس نه خود نهایت بر ایکی قشند.
مهان. اوله کند و روز عیش و ده اولین و آخرین را رسیده رسوا
مجان. اولور تمسخر ایتد و کی کس نه شاید که روز جزا ده اول مقام
عالی به جقه. که بواکا حسرت نه اهل جا به خورشید و ماه به بتو کی بقه
حسناقی واریه بکنند و کی کس نه له. اول غرته ابر شوب بو خور و
ذلیل قله. نعوذ بالله من الخذلان. بس حق جل و علا بیور و رکه

یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یكونوا خیرا منهم و دخی
بیور و رکه. یسخر و ن من الذین آمنوا و الذین اتقوا فو قهم یوم القيمة
و خواص عیبتی که سبب تعجب و رحه و غضب الله در عاقل انی ملاحظه
ایدجک بیور که آخری اصلاح قصد اید و ب کند و بی افساد نفسی
هدم ایتیکله غیری بنیاد. قصد اینک در **بیت** تعجب اید که کند و

نفسندن ایلسون. و رحمت قلور کند و یه قلسون. و غضبی
غیر چون قوسون نفس چون ایلسون که غیبت معصیت مبتلا. و جان و
تنی غریق کرد اب بلا. قلندر اول بو یک عیبتی ایلد ایتد و کی زل شدن
پاک و طاهر. بو حسناقی اکا هدیه و عطیه قلمقه خائب خاسر اولق
وار. امام حسن بصری به تجاجک مطالبین تذکیر. ابدوب ذمنه خوض
ایتک جانینه تحریک و تسیر. ایلسه لرموافقت ایتیموب دیر ایدی
احتمالدر که اول تو حیدی ایلد نجات بوله. و حسن غیبت و مساوی
سوی یکله هلاک اولد. تجاج ظالم کی کس نه ذکر مساوی سندن سکوت
رای حسن اولموج. ملاحظه ایلد که بعضی زلاته مبتلا اولد غیبت نهجه اولد
فقیر ایدرین تجاجک مساوی سی مباح اولد سی جائز. و انک کی ظالم لری
غیبت ایدن کناهی جائز. اولور. ولی اما کی غرض ضبط نه معتاد
مرتاض. اولوب مالا یعنی سندن اعراض و اغراض. قلمقدر. و
اصحابی تهذیب. و مساوی به معتاد اولسونکردیو تأدیب. ایتیکله
بس طالب سعادت. و راغب حسنی زیادت. اولند بو نذکر اقی سمع
جائده اصفا. و تسویل شیطان و نفس هر خسرانی الغا. ایلسون که
و قنکرینی غیبت مسلیند اضاعت. ایتیمه لرم و وصول عذاب الیمه
داعی اولن نفس شیطان اطاعت. قلمیه در **تنبیه اول** سانه
غیبت حرام اولد و غیبتی کی قلمیه غیبت اینک حرام در. اعنی بر مسکن
قلمکدن قبا یکله متصف در دیو فکر و عقد قلب ابدیه سین تمام مخلوک

فی لطافه

دکل ایکن و بکه سونظن دیر لر حرام در **آن بعض الظن انهم** آیتی دلا^{لیله}
 آتام معلوک اولحق عقد قلبه ضروری اولور **اول وقت لسانه کتور**
 انهم لازم اولما زبانه کتور بک و اقع ایهه دخی انهم و غیبت حرام در
تذیقه بعض اغذار یله غیبت مجوز و مرض اولور **والکرام غالی ذکر**
 ایتد وکی اوزره آتی در **غدر اول** تظلم و شکوی در **مثلا بر قاضی**
 ظلم و اخذ رشوته ذکر ایتک غیبت حرام در **لکن برکته** یظلم و حکم جور
 ایتش اولسه اولکنه سلطان و وزیر اوکنده **حالی بنی علیوب فلان قاضی**
 بکا ظلم ایتدی دیک یا خصم مدن رشوت آتدی دیک غیبت حرام دکلدر
غدر ثانی تغیر منکر و دفع فساد و معاونت طلب ایتکدر **مثلا دین**
 که فلان شویله فساد ایدر کل آنی بر طریقله دفع ایده لوم **غدر ثالث**
 استفا در **مثلا فلان کس** بکا شویله ایلدی بونک موجبیه در دیون فتوی
 طلب ایده **بین غدر رابع** مسلمانلری انک شرندن تحذیر ایتکدر **مثلا**
 بر عالم بلیوب براهل بدعت و ارور کلور اولوب بوسبله بعض عوام
 مسلمانک اول مبتدعه اعتقاد و تعظیم احتمال ولدقن عالمه زبور فلان
 شویله مبتدع یا فاسقدرو دیک جائزدر **و بوقسمند** که بر پادشاه بر
 غیر مستحقه بر منصب و برک استدکه اصلاح عالم **و دفع فساد چون**
 اولکنه جاهل با ظلم در اول منصبه نامتقی و ناملام در دیک
 غیب حرام **دکل در بلکه** اقامت شرع اسلام **در غدر خامس**
 برکته نک عیبتنه دلالت ایدر بقی اولوب تعریف چون اول لقبه

ذکر اولنه امانت مقصود اولیه عرج و اعش کجی جائزدر **اماها اکن**
 احراز و اجتناب کرک **ولایتنا بر و ابلا لاقاب** بیورلشدر غیر طریق
 تعریف ممکن اولدقجه بومقوله لقبه ذکر اولحق کرک **محمد مردن اسمعیل**
 ابن علیته مشهور در علیته والده سی نانی اولمغله ابن علیته دیکدن متالم
 اولور دی حضرت شافعی آنی ذکر ایتدکه تعریفنه محتاج اولبعی
 اسمعیل بن علیته دیمزدی اسمعیل که اکا ابن علیته دیر لر دیر ایدی
غدر سادس غیبت ایتد وکی کنه فسقی و ظلمی اعلان و مجاهر ایدر اوله
 خمار لر و عشار لر و اسواق و سکه بکران صباح ایلد کرکی اختیار ایدن
 فسقه کبی **حدیث شریفه** کلدر که **من القاطب کجیا عن نفسه**
فلا غیبه له حضرت عمر دن مرویدر که **لیس فاج حرمه** مراد لر
 فاجردن اعلان ایلین فاجدر **حسن بصری دن مروی** در که **اوج**
 طائفه یه غیبت جائزدر **بری سی اهل موایعنه بدعت مذهبنده اولن**
 رافضی و خارجی کبی **ایکجی سی فسقن** اعلان ایدن فاسق **و وجیحی**
 پادشاه ظالم **آتام غالی ایدر بواج** طائفه بر صنفده مشترکدر
 و اول فسقلرنی کتم ایتوب بلکه انکه مدح و افتخار ایتدکری در
بیان کفارت غیبت غیبتک کفارتی توبه و ندامت **من بعد ایتمکه**
 غیبت در اما غیبت ایتد وکی کنه دن حلال لغین طلب ایتک
حسن بصری قتنده لازم دکل استغفار کافی در **آتا علما قتنده وارو**
 سکا ظلم ایتد غیب ایتد و دیر سک عفو ایلد دیر سک حقکی آلد بک لازم

امام غزالی بوقول اصح در دیر. فقیر ایدرین احتمال ایتدو کی تقدیر چه در
 زیاده اینچنین احتمالی اولیحتی اجمالده احتمال اولنق کرک **اون التبیانی**
 نیت در که فارسیده سخن چین و ترکیده قو و حلیق در عظیم معصیت
 و فاحش جرمیه در قرآن عظیمده. **تمازمت** بنیمیم. بیوردوغی بودر
 حدیث شریفده کلندر که **لا یدخل الجنة نام**. کعب روایت
 که بنی اسرائیل قحطیتشد که حضرت موسی بنجه دفعه استغفا ایدوب
 اجابت ظاهر اولیحتی وحی نازل اولدی که اچکوزده نام واردر
 موسی علیه السلام مناجات ایلدی که یارب کیمدر وحی کلدی بن
 نیمه دن قولدری نخی ایدر کن ممکن میدر که بن نیمه ایلمیم جمله سی توبه
 ایلدیر آثار اجابت که تابع استغفار و انابت در ظاهر اولدی
بنیبه نیت همان لسانه مخصوص دکلد. هر سنه که بر مسلمان
 اکل کشف اولنم سندن متاتم اوله انی لفظ و عبارت و رفر و الحار
 و بجمله بوجه من الوجوه آخره ابصال و اعلام ایدوب اول مسلمان
 اضرار و ایلام ایدن کسنه سخن چین و نام در و نیمته عیث
 یانیمت ایتدو کی کسنه به بغض عداوت و یانیمت ایلدو کی
 شخصه اظهار محبت و صداقت یا مجرد گفت و گوی و جست و
 جودن تلذذ و خبت طبع و لوم سائله اتصاف در واقع اولو که
 ادانی خبت که ایتدو کی نیمه دن کند و سی متضرر اولق متقرر
 ایکن ینه صبر ایدو بیوب اساس خشتی بنیاد و کند و نیچو کسنه نک

۱۶۳
 حالنی افساد ایدر. امام غزالی ایدر نام کسه بر کسنه دن نیت کترو
 مثلا فلان کسنی سوز سنک حقه شویله دیدی یا بویله ایلدی یا سنک
 امر کی افساد یا دشمنکله محبت بنیاد. **ایتمک** استر و یسه سکا مقابله
 التی سنه لازم در **اوقلی سی** اتی تصدیق ایلیمه سن زیرانیمت ایتیکله
 خستی مقرر اولدی فاستک کلامی مردود در **یا ایها الذین آمنوا**
ان جاءکم فاسق بنبأ فتبينوا **ایکینجی سی** اکا بند و نصیحت و نیمه دن
 منع و نخی ایتیک در **زیر احق تعالی** و امر بالمعروف و انه عن المنکر
 بیور و نیمیت منکر ایدو کسنه منکر یوقدر **اوچینجی سی** اکا بغض ایتیکدر
 زیر حضرت حقه مغموضی در **در دینجی سی** اکل نیمه سیده اول مسلمان
 سؤطن ایتیکدر **زیر احق تعالی** **اجتنبوا کثیر من الطن ان بعض**
الطن اثم بیوردی **بشجی سی** اکل سوزی حق میدر و کل میدر تفتیش
 و تفحص اولنمق کرک **زیر احق تعالی** در **حق جل و علا تجسدن نخی بیور**
ولا تجسسوا **دیشدر التبیانی سی** اکل نیمه سنی هیچ کسنه به حکایت ایتیک
 کرک زیر اکنده و دخی نام اولمش اولور و نهی ایتدو کسنی اشک عاردر
 نته کم شاد دیشدر **بیت** **لا تنه عن خلق و ثانی منک** عار علیک اذ فعلت عظیم
 حکامدن بری سی نه برد وستی کلوب فلان کسن سکا شویله دیدی دیو که
 ایتدی ای برادر بنی زیارته چو قدن کلدر ایدی حالا اوج در لوب خایتله
 کلدر **اوقلی سی** نیم برد وستی بکا مغموض ایلدر **ایکینجی سی** قلم فارغ و
 اسوده ایکن هتکله مشغول و آلوده قلدک **اوچینجی سی** کندو کی نیمه قنده

امین ایکن متهم ایتدک . علما دن بری سنی بر پادشاهه نیمت ایتدیلر
 پادشاه عالم مذکوره عتاب ایدجکل انکار ایلدی . پادشاه بکا بونی بر محمد
 مکنه نقل ایلدی دیوچک . عالم ایتدی با امیر تمام معتدا و ملاز پادشاه
 خوب دیرسین دیوب آذن راضی و نامة ساخط اولدی . عمر بن عبد
 العزیزه بر مکنه کلوب آخری نیمه ایدجکل بیوردی که استرکل بو خصوصی
 تفتیش ایدیه لوم کاذب جعفر سک . یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق
آیتنه منظرین صادق ایسک . هماز مشایخ بنیم آیتنه ماصدق
 اگر استرکل سندن عفو و اغماض ایدیه لوم . ایتدی یا امیر المؤمنین عفو
 ایلد من بعد نیمه بندن صادر اولمکسین . زیاد اعجم که بلغای عرب بندر
 بر مکنه سلیمان بن عبد الملکه سعایت و نیمت ایلدی . سلیمان او ایلد
 حج اولیجی زیاد نامک یوزینه بقوب ایتد نظم وانت امر و اما انتمک غایا
 محبت و اما قلت قولاً بلا علم فانت من الماد الذی کاشا
 بمنزلة بین الجنانة والاثم نثر صاحب عبادیه بر مکنه رقعہ سنده بر
 یتیمک مالنی اخذ ایسکه سعایت ایدجکل طهر رقعہ ده بو کلمات فصاحت
 امیر . و حکمت انگیزی . یزدی که . السعایه قبیحه . و آن کانت صحیحہ
المیت رحمة الله . والیتیم حیرة الله . والمال ثمره الله . والساع
لعنة الله . بعض حکما دینلر که نیمت بر قدر در که طولوز پادشاه شقاق
 و سه پایه که اوزرنن قیصر اوج نسنه در کذب و حد و نفاق
حکایت ایدر که بر مکنه بر قول صنوب عیبی همان قو و جلیق در

دیوب بر مکنه اختیار ایدوب الوب بر قاج کوندن صکره خاتونه ایدر که ایتد
 سنه ایکن سو مزاجی بر جاریه الحق استر تا بن خواص نیر نجاة واقض
 یکجه یتور کن بوغازی التندن بر قاج قل کس کتور بن اکا افسون ایدیه
 سکاحبت و تابع . بل عبد طاع . اولسون خاتون اول سبدن که
 حازم . دککش ماصدق کلام غلامه جازم . و دید و کی نسنه ایتکه عازم
 اولیجی . ایتدی سنه ایدر که بن خاتون دن خارج میل و سنی قتل اکدم
 یکجه او یورکی اول که حقیقت حاله واقف . و شرنایه عارف . اوله
 خواجه ابله ایدوب خاتون استر ایلد محل ذبحه قریب اولیجی فی الحال
 صحر یوب قلعه و خاتونی بی توقف قتل ایلر . ابرته سی قارب زن بی و
 قتل محل ایتیموب مردی قتل ایدر لر . ایکی قبیلہ مخزون اولوب ایکی طرف دن
 محاربه یه مشغول . و پنج مکنه اراده مقتول . اولور بیت

بی ادب نهانه خود را آید	بلکه تش در همه آفاق زد
و نامک بر عقوبتی دخی بود که اکثر یا اول مکنه لر حقیقت حاله مطلع اولو	
ارالرنده عداوت مرتفع . اولوب بو خور و فخل قکور <u>قطعه</u>	
میان دوتن جنگ چون آتش است	سخن چین بدخت میزم کشت است
کنند این و آن خوش و کر باره دل	وی اندر میان کور نخت فخل
نیمت و سعایتی و مفدر که افسادینه اصفا ایتیمک اصحاب دولت	
وار یاب جاه و مکنته . الرزم لازم . و اتم مهمات و لوازم . در زیبا	
بویابی سد . و مفد و منافق کلا پس رود . ایتنر ارباب نفاق	

تکثر و تعالیب و سکضعتان درین تهاجم و تکالب • ایدوب بر برینی
 ذم و نفاق اینکله ارا لرین بعض و نفاق و دوشوب خدم و چشم و احباب
 و اجبابی فرق و اتراب • اولوب بعض دولتی توار دعل ایلد معتل
 و آستان سعادت بی انتظام و مختل • اولوب بالآخوه قصر دوست
 منهدم • و بایه اقبالی منهدم • اولق لازم اولور **اون یدنجی آفت**
 یکی دیلوا و لمقدر که اکا ذواللساین و ذوالوجهین دیرلر • مثلا
 یکی دشمن اراسنه کیروب هر برینه بر در لوسو یلیوب اس عداوتی
 حکم اینکدر • بعض محمدنکر و ایت ایدرلر • من کان له و جهان فی الدنیا
 و کان له بمان من نار یوم القیمة • و حدیث آخرد کلمدر • تجدون
 من شرعبا دانه یوم القیمة ذالوجهین الذی تاتی هو لاء بحدیث هو لاء
 بحدیث • اما برکنه یکی دشمنه صداقت و زرینه معامله • و هر برینی
 فی الجمله جامله • ایلمه اما آخردن نقل کلام • و هیچ برینه اضرار و ایلام
 ایلمه ذوالوجهین اولر • بلکه بو مدارات مقبوله و جامله معامله در
 اکثر عقلا بواسطه سادک • و بو خلقه مالک • و ظرفینک مداراسنه
 عالم • و هر برینک عداوت و بغضدن سالم • اولورلر • اگر چه یکی
 طرفه دخی کمال صداقت میسر اولر • زیرا صدیق صدوق اولور که
 دشمنه دشمن اوله • نته کم دینلر در **نظم** تحت عدوی ثم تزعم استنه
 صدیق لیس الحق عنک بغایب **نظم** کن هر کشی به کمال صداقت لازم
 دکل اما بو قدر جامله • حسن معامله • مستحب و مناسب **اون سکرینجی آفت**

مدح کوی لیقدر که بعض مواضعه منهدم • اما غالی ایدر مدحه اتی
 آفت وارد در • دردی مادحه ایکی سی مدوحه عارض اولور **آفت اولی**
 افراط مدح کذب مؤدی اولمقدر • فیکر ایدرین شعرا بو آفته مبتلا اولد
 ظاهر در **نظم** در شعر قبیح و در رفن او • چون اکذب اوست احسن او
 بلکه بعض کثرت جمل و قله تقوی سببه ایلمه کفره دخی مرکب اولور
 شوای عربدن مبتنی بو ورطه به چوق او غمشر نته کم دینلر **نظم**
 یتر شفقن فی فی رشقات | هن احلی من التوحید
 شراح دیوانی متکلف جو ایلر ویر مشکر **آفت نهمین** ریا در زیر مدح
 اینک دعوی محبت در واقع مطابق اولمچی ریای محض اولور **آفت**
 ای آنکه لاف میزنی ازدل که عاشقت • طوبی کد از زبان توبادل موافقت
آفت نهمین بعض نسنه لرا دعا ایلمر که تحقیقی ممکن و اکا اطلاع میسر
 دکلدر و بو آفت اوصاف مطلقه ایلمه مدح اینکده اولور • مثلا
 زاهد در یا ولی در یا اهل ورح در دیک • زیرا حقیقت زهد و ولا
 و ورح برکنه ده متحقق اولد و غنه علم مشکل در • اما اوصاف
 خاصه ده علم ممکن در • مثلا فلانی کوردم تهنه غازی قیلور یا صدقه
 ویر و ردب جائز که امر مخصوص محسوس در • و بو آفتدن احتراز اچون
 جناب رسالت بناهی بیوردی • لا ترکوا احدا وان کان ولا بد
 فقولوا فیما احسب و لا ازکی علی الله احدا • یعنی برکنه تزکیه و مدح
 اینک غایت لازم کلور سه بنم ظنمه بویه در حق جل و علایه برکنه

مدح و ترکیه ایتمن دیک کرک **آفت رابعه** کای بر فاسق مدح تیمکه
 انک فرج و سرورینه سبب و مقدر حدیث شریفه وارد اولمدر
 که ان الله بغضب اداح الفاسق فقیر ایدین مادحه بر آفتی
 دخی بود که ذلت لازم اولور مؤمنه و اجبر که کند وی موضع و
 صفتنه خصوصاً که مدح طمع دینی اچون اوله خصوصاً بوزمانه که جو
 و کرم بالکلیه منعدم و مدح فصیح ایله شکفته اولوب استماع مدح
 اینک قهر و بران کبی اساس منهدم اولمدر امرای زمان بر
 شاعرانده قصیده کورس جان باشنه صحر و بر بلوغ قطع
 در لر نظم ایدوب صونسه اضطرار بندن اجل در لری دو کر **نظم**

قوم اذا انشد بهم فکانتا	حالت تف الشغور من انا فهم
فم فاسقینها با کبر و عنی	ذهب الی بن عایش فی کنا فهم

مدوحه عارض اولن یکی آفتک اولی اولدر که کبر و عجب حادث اولور
 حکایت اولور سادات عیدن جارد و عیدی حضرت عمر مجلبنه
 کلده بعض حاضر لر بوکلن سید قبیله ربیع در دیدیلر جارد و یقین
 کلجک حضرت عمر دره ایله وردی یا امیر المؤمنین نه کنه ایتدم دیو
 دید کلرین اشد کی جارد و بکا اندن نه لازم کلور دیو جک بیوردی
 سکا کبر و عجب کلکدن خوف ایدوب سکا بو طریقه ذلت و بردم
اون طغورخی آفت اولدر که مدح استماع ایدجک کند و ده
 اول وصفک تحقیقین مقرر اکیوب طلب زیاده اچون جدو سعید

فتور و کل کلور بویکی آفت سببندر که جناب رسالت بنامی حضورنده
 برکسته آخری مدح ایدجک قطعت عنق صاحبک بیوردی و حضرت
 عمر المدح هو الذبح دیدیلر اما علما دن مطرف دیدی که هر کز نفسیه
 کسند دن مدح و ثنا اشدنم الا نفسک ذلت و حقارتی زیاده اولد
 زیاده بن ابی حکم دیش که بر احد مدح و ثنائین اشدن اولماز الا اکا
 شیطان ظاهرا و لورا اما مؤمن اولن تدارک ایدر عبدالله المبارک
 حضرت نوری دیر ایدی که بویکی کلام حقدر مطرف بیورد و غنی قلوب
 خواص در زیاده دید و کی قلوب عوام در فقیر ایدین بوسببندر که
 حقی لره ساکد واقعه صالحه و کشف و کرامات عرض ایلیسه نفی و سلب
 ایدوب بو ادانی مقامات و اسافل کرامات در دیدیلر و مرید
 آفرین وزه دیر که نفس قوی و لرید اولیه برورید حکایت ایدر که
 بر واقعه کور و بپیرمه عرض ایدم ثنا بیور و ب دعا ایله فقیر
 زانوئنه تقبیل ایدم فی الحال واقعه کور دم بر کبره سیاه بنم
 زانوئمه مس و تقبیل ایدی پس مدح استماع ایدن کسند غایت
 تیقط و احتراز اوزرینه اولمق کرک و نفسنه نظر سوی تجدید ایله
 کرک که عجب و کبردن خلاص و فتور عمل و تقصیر و کسندن نجات بوله
 اچون بعض علما اصلا مدح استماع ایتدیلر ایدن لر دخی خطا حاله و
 دقایق عجب و ریا و آفات اعمالرینه ناظر اولوب اگر بو مادح سبب
 حقیقه اوزره بلیدی مدح ایتدک کل بدن کریران اوکیده **قطعه**

تخصیص کنیم عالمان خوب نظر است
طاوس را بنفش و نگار می هست خلق

بکر منی آفت کلامه واقع اولان دقایق خطا و خلل در که آندن حرار
متعذر یا متعذر. ایکون من کثر کلامه کثر زله خصوصاً که کلام اصول
دین و توحید. و ذات و صفات حی مجیده. متعلق اوله
و خصوصاً که تکلم عالم بل متعلم اولیه. نتم کم زمانه ده مشاهده ایده
احادیث و مواعظ دن برایکی ورق کورن کرسی لره چقوب عوام
و عطف و تذکر. و قرآن مجیدی زعمی اوزر نقل و تفسیر. ایدر و بکر
شیخه برایکی کون خدمت توبه ایدن اتمی حقایق و معارف سوبیلکه
بشکر. اتمی لره بومقوله کلام. تحض خطایا و آثام در میت

ای بسا چیز میشود صادر که شود جا بل اندران کافر

آما غالی ایدر که علم و فصاحت. و بیان و بلاغت. قادر اولینلرک
کلامن سهر و زل. و جنبه و خلل جوق اولور لکن حق جل و علا
جهلمری عذری ایله عفو بیورور. نتم کم حدیث شریفه وارد اولمشر
که برکنه ماشاء الله و شئت دیسون و لکن ماشاء الله نتم شئت
دیسون کند و نک مشیتنی نتم ایله که تأخیر و تراخی ایچون موضوعدر
ادا ایتمکده عید عید دینه اعتراف و تذلل و تحضعه که لازم بنده در
اتصاف بولنور. اوکلی داده توتم تساوی و اشتراک که. مفضی
شقاوت و هلاک در. فی جمله منظم و لغین آندن نی و نانی ایله

امراولندی. و مشهور در که برکنه حضرت رسالت پناه حضورن
من طبع الله و رسوله فقد رشد و من یعصیهما فقد غوی. دیوکل صیفه
اشتراکله و من یعصیهما دید و کین منافی ادب عبودیت کور و ب بن
الخطیب انت قل و من یعص الله و رسوله بیور دیلر. و دخی بیورمشر
سزدن بریکوز عبد و اتمم دیسون جمله کوز حفاک عبیدی و امانی
لکن غلام و قنایم و جاریه و قنایم دیسون. و دخی حدیث شریفه
کلمدر که. لا تقولوا للمناق یا سیدنا فان لکن سیدکم فقد اخطکم
برکم. پس کوهیه الفاظ تعظیمه خطاب محترم و مخطور در. ختم بعض
فتاوی حنفیه ده مذکور در بر مجوسی یه یا خرشنه دیه کافر اولور
خرشنه استا و دیک اولور. پس زمانه مرده بجهودیلره خواجه فلان یک
خطو در. سلام حقنده دخی علما دیدی لر ابتدا انلره سلام ویرلیه. آملر
سلام ویرلر. جوابنده و علیکم دینله ارتوق نسنه زیاده و لنیه. لکن
ذقی قشند بر مؤمنک حاجتی اولسه ابتدا سلام ایتمک رخصت وارد در
و بعض الفاظ که فقها انی کوردر دیشکر در بغایت اقرار واجب در. زمانه
ارسال لسان. و اطلاق عنان. سخن قشیشایع اولمشر. بعض جملیه
کوبلیق و اضحاک یاران قصید ایلیوب کلمات کوفیه لطیفه دیو سولر
بعض آنی استماع ابد و یضحک و تحقیقه ایلر نعوذ بالله ایکی سی دیندن
بیگانه. و ضلالت شمعونه پروانه. اولور لر بعض جمله جمل بسی ایله
کلمه کوی اجر ایدر لر. علما جمل عذر و کلمدر دیشکر در. و بیج باینده

مبالغه را ایدر لر. اگر ویله دکلسه کا ذبانه اولین دیر لر. و بعضی
 آخره بواسطی تیز سک کا فراول دیر لر. و بعضی الله تعالی علم در که بندن
 بو فعل صادر اولم شد دیر. بآنکه صادر اولم شد. عوام حقنه بوسوز
 کفر در دیشکر. بوجه آفات. و ممالک و بلیات. و معاطب در که
 ساندن صادر. و صاحبی یافش باکا فرولور. حدیث شریفه و
 اولم شد. ان الرجل یتکلم بالکلمه لیضحک اصحابه و لایبالی بها و انه
یقنع نفسها فی مهواه جهم سبعین حریفا. یعنی هر کس که بوسوز سویلر
 حریفه نی کوشد که چون و اول سوزانگ قنده جزئی در هیچ آندن
 قمرز اما بلمز که اول بوسوز سبب ایلد جهم اچنه دو شریش بل. و
 کلمه کفر بر مشکلی دخی بود که مجرد اجرای کلمه شهادت کبر و اسلام کلمه
 بلکه اول سوزدن بعینه توبه ایست بزم علمای قنده لازم در. پس بجه
 کمنه کلمه کفری سویلر و اوند و ر خاطرینه کلمه که توبه ایلد نعوذ بالله
 تعالی شقاوت ابدی ده قلمی کورینور. بوشکلک جاره سی اولد که هر
 صباح و مسا بود عایی اذقیه که. انهم اتی اعدو یک من ان شرک یک شیئا
و اما اعلم و استعولک ما لا اعلم. علمای دین که بود عایی او قومی مایه
 کفر کلمه سی لسانه جاری اولدی ایه انی جو ایدر. و توبه و استغفار
 اولور. و متعبد کلمه کفون حق قل و علای انی خط ایلر کرمی بر
آفت عوامک دقایق علوم و مشاهات. قرآن و ترقضا و قدر و
 مشکلات اسرار حکمت و شریعتدن سوال اتمه سی در. انکه لازم اولن

قضا و قدر

ایمان و عمل سعی و اجتهاد در. لکن نفوس تازه نک عادت بود که کند
 نافع اولن تلخ و نفیقل و مایع و فضول اولن شیرین و خفیف کلور
 و عوام بو مقوله علومه خوش ایتکدن سرور اولور. زیرا شیطان
 اکا تحیل و تسویل ایلر که سندخی علم و اهل فضلدن سن بعضی مصطلحات
 اهل رسوم بلمد و کل ضرر و پر فر. خلاصه علوم و نفا و معارف
 بونلر در سن انلری علمای ظاهر دن یک بلور سن. خصوصاً که بعضی
 صوفیه ایلد مصاحب اولوب منطق الطیر عطار و کلشن راز و زده
 عین القضا و همدانی دن برایکی بیت او قومن ایه خود نکته دان
 عارف و حقایق شناس علق. و علمای شریعت ظاهرین تحقیق
 اولور. و بعضی علومدن دخی مسائل تاریکی کتا بلردن یا بعضی ناس
 افوا هندن تلقف ایدوب آنکه بعضی دانشمند لوی امتحان ایتد که
 کند و حفظ ایتد و کی جوابی مطابق تقریر ایلر نه جمله حکم ایدر. و
 زمانه حظه بلیه عامه که بو مقوله اهل فضول و داعیه ضلالت
 اولنلره عارض اولور. شبهه قضا و قدر در که بعضی فسق و
 فجوره انهاک. مقتضای جبلت یا پاکلری. اولوب زواج و شریعت
 ملاحظه و امر موعوف و نهی منکر ایدن مؤمنکر کوم و تقوی عین استماع
 ایدر حکم شیاطین جن و ابلیس در و نلرندن القا و تحیل. و
 شیاطین انس پریلیس. بیر و نلرندن اضلال و تسویل ایدر لر
 که سنگ فسق و فجور ایدر چکک علم الهی از لیده مقدر. و لوح

مخفوظه که جمیع حوادث و گویانی جامع در سطر در علم الهی تغییر حال
 ولوح محفوظه مسطور اولن محو و ملق ممنوع در پس بن مجبور محض
 و مضطر صرف پس مجبور محضک تعذیبی و مضطر که عقوبتی عادل
 حقیقی که صد و ظلم و جور آذن حال در ممکن دکلدر **نظم** کم عمر خیا مه
 منسوب رباعی ده مذکور در که **رباعیه** من می خورم و هر که چو من اهل بود
 می خوردن من بنزد او کهل بود **می خوردن من حق بازل میبداست**
 که می خورم علم خدا چهل بود **نظم** بوشه ایلر جبر محضه قابل و قتلنده
 شرایع و دعوات انبیا که وعد و وعید و ثواب و جزای اعمال صالحه و
 و عقاب و نکال اعمال فاسده مشتمل و مبنی در فاسد و ظل اولوب **نظم**
 جبر اولن ابیات شعرای تمثیل ایدر لر **حافظک بو تیلری نظم**
 در کوی نیکبانی ما را گذرند اند **کو تو نمی پسندی تغییر کن قضا را**
 حافظ بخود بنوشید این خرقه را **ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را**
 و بویستی کبی **بیت** بروای ناصح و بر در دستان خرده گیر
 کار فرمای قدر می کنی این من حکیم **نظم** و انک امثالی انشا اید و ب
 ضعیفای ناسک دخی عقای دین افساد اینکه توصل ایدر لر **بوقیر علم و**
 معرفتدن خالی بر میر فضول کوبیه اجتماع **و انک کلامی بر شام**
 رمضانده استماع **واقع اولد قده بعض مشکلاتم وار خد مشکورده**
 حل متنا ایدرین دیدی **فقر دخی مسائل صیام و تراویح و قیام**
 بعض نشه بر صورتی تجمل اید و ب تمام انشراح صدر یله بیورک دیدم

بشدی سرقضا و قدردن سؤال **و شبهه سابقه ایلر ایدر اشکال**
 ایددی **فقیر ایدم اولاقضا و قدردن بحث و جدال منی زیر**
 سرقدر مقدمات دقیقه یه منی **در پس مؤمن صحیح و بنده صریحه**
 لازم اولدر که فرمان پادشاه مطلق برینه کتورک اچون قبول و امتثال
 و مسارعت و استیجال **ایدوب بهانه و تعلل اشکنده او تور میه**
 و چون و چرا **و لم ولا دن دم اور میه** **مثلا سنکه پادشاه جهان عک**
 خدم و حشم و انصار و اتباعندن **سین حال سکا درگاه سعادت**
 دستکا بندن بر فرمان وارد اول **همان اطاعت مبادرت و**
 امثال مسارعت **ایدر می سین یوخسه بو فرمان پنچون بویله کلد**
 و بنم امثال قدر تم نه جھندندر دیو بختی بشلرین **اگر شوق ثانی**
 کیدر سک اولاما رتدن موفول **نایا عفو باتمه مقید و مغلول**
 اولور سین چون پادشاه مجازی بی اشتباه که **مطهر بیت**
 بر غیر او اضافت شاهی بود چنانکه **بریکد و چوب پاره شطرنج بود شام**
 در بومرتبه ده پس پادشاه حقیقی که **نظم** برو حدتش صحیفه لایب جتست
 اینک نوشته از شهیداته بر آن کواه **نظم** در کاهنه بجان جوی و نافرمان
 اولن نه مرتبه مستحق عذاب و مستوجب خذلان اولد **روایت اولور**
 بر کمنه عمر بن عبدالعزیز حضرت سرقضا و قدردن سؤال ایدیکل بیور
 ان الله تعالی **لا یطالب عما قضی و قدر و انما یطالب با نهای و امر**
نایا معلوم اولسون که علم الهی ازلی عبدک قدرتی ایجا و فعل یا

اعدام طرفه متعلق اوله جفته متعلق اولمشد که تقدیر آندن عبارت در و
 لوح محفوظه تسلط اکارا اشارت در فعل عبدالاضطاری و عبد فعلنده
 مجبور و مضطر اولمق لازم کلمه زیرا بالبدیه معلوم و نسک و شبهه
 معدوم در که فعل عبدالاضطاری و تبریید ماکبی اضطاری دکلدر
 و اختیار یله اولن حرکت بدنکه رسته رضی بسی ایله اولن حرکت بدن
 باینده فرق ظاهر و اید و کنه عقلا دکل صبیان و مجاین ذخی خرم ایله
 و علم ازلی احد طرفه متعلق اولدوغی عبدالاضطاری یله اول طرفی ایقاع
 ابتدا کی ایدندر عبدک اول طرفی ایقاع ابتدا کی علم الهی اول جانب متعلق
 اولدوغی چون دکلدر زیرا علم معلومه تا بعد معلوم علم تابع دکلدر
 نقاش دیواره صورت فرسی بود و جمله نقش ابتدا کی نفس لامر و خارجه
 فرس اول صورت اولدوغندن در نه آنکه فرس خارج اول صورت
 اوزره اولدوغی صحیفه دیواره بود و وجه اوزره نقش اولدوغندن
 اوله حاشا و کلا کذا علم ازلی فعلک بر طرفه متعلق اولدوغی مکلف
 اول جانبی اختیار یله ایقاع ایدر جکندن او ترودر نه آنکه مکلف اول
 جانبی اختیار یله ایقاع ایتمه سی علم ازلی اول جانب متعلق اولدوغندن اوله
 بس علم الهی عصیان علت ایتمک کمال جمل و نقصان جبلتدن ناشی در نه
 کم رباعی پیام جوابنده خواجه نصیر منسوب رباعیده ذکر اولمشد **رباعیه**

این نکته نگویید آنکه اهل بود

نزد عقلا رغابت جمل بود

نقشی که کنه بنزد من سهل بود

علم ازلی علت عصیان کرد

چون جواب شبهه بواکوب اوزره توضیح و مذهب حق بوبیان
 روشنله تصحیح اولکد میر بوالفضل خواه و نا خواه صامت اولو
 کلام بی انتظامندن سکت اولکد معلوم اوله که بو ذکر ابتدا کلمه توتیر
 علماء شریعت و ائمه امت در اما شایخ متصوف و حکماء متاهله
 بو مقامده بر توتیر دخی ابتدا یلر آخی دخی ذکر بوبیان ایدر لوم که کتاب بر مطاع
 قلندر جوانب مقامه بعون الله الملك العلام اطلاع تام تحصیل ایدو
 شهاب شکوک ظلامندن نجات بولدر اوله معلوم و لسون که حکما
 کتب حکمتده توتیر ایدر یلر که هر فعل اختیاری که فاعلندن صادر اولو
 البته مبادی مرتبه سی اولمق کرک که صادر اوله و اول مبادی اکثر
 حکما قنده درت در و حکیم اشراق شهاب الدین سهرورد قنده
 اوج در اول علم یعنی اول صادر اوله حق فعل نه نسنه در بوجه ما تصور
 اولمق کرک و دخی اول فعلک فائده سی وارید و غنه تصدیق ایتمک
 کرک کرک تصور مطابق و تصدیق یقینی علمی کرک تصور غیر مطابق
 و تصدیق تجسید و جملی اولسون **ایکینجی** سی شوق و میل در جانب فعلکه که
 علم و تصور مذکور دن ناشی اولور بوشوق و میل علمک غیر ایدو کی و
 فعل اختیاری کد مبادی سندن ایدو کی بالوجدان الضروری معلوم
 بنجه مکنه بر فعلی تصور و فائده سنه تصدیق ایله اما فعل جانب شوق
 و میل واقع اولسوب اول فعل وجوده کلمه **اوچینجی** سی اجماع و غم در
 یعنی فعلک ایجاد ی جانبیه رأیی جمع و غیبتی مقرر اولمقدر و بونک

مبادی اولدوغنه دلیل اولدر که بنجه کسه بر فعلی تصور و فائده سنه
تصدیق و انکایجاد ی جانبته شوق و میلی دخی اولور لکن بر سنه
مانع اولوب شوقی باقی ایکن فراغت ایدر **پس** شوقدن صکره بر
اجاع و غم دخی لازم ایش **اما** حکیم اشراق ایدر بواجاع و غم
دید کوز لازم در ولی بویه شوکت تا کدی و غلبه سی در بوسبب آخر
دکدر بونزاع نزاع لفظی به قریب در **در دخی** سی تحریک عضلات و
اعصاب در بونک لزومی دیله محتاج دکدر **پس** فعل اختیار
اولدر که **اولا** تصور دخی و فایده سنه تصدیق اولوب بو علمدن
شوق و میل حاصل و اول شوق و میل غنیمت مرتبه سنه و اصل اولو
آندن تحریک عضلات و اعصاب ایله اول فعل خیر وجوده اخراج و ابد
اولش اوله **و** هر فعل که بوا سلوب و زره اعنی یا سابقا اصلا علم اکا
متعلق اولیه **یا** معلوم ایشوق و ارادت اولمعه اولیه اول فعل اضطر
حوکات جمادات کی که اصلا علمه مسوق دکدر **و** حوکه ارتعاش یه
کی که رضا تصور دخی اولنه شوق و ارادت بسی ایله واقع اولش
دکدر **چون** فعل اختیاری مبادی مذکوره یه موقوف انکر منمتمنع
انکر یه وجودی واجب در **و** بومبادی اولی که علم و ثانی سی که شوق
و میل در اختیاری دکدر **بلکه** بر فعله شعور و تصور و فائده سنه
تصدیق ایتکه کب اختیار اولماز و آندن محصله میل و شک دخی
کذک عبدک صنعی و اختیاری ایله دکدر **و** مبدلدن صکره ارادت که

احد فینی ترجیح در اولدانی حکما و متصوفه قنده بلا مزج ممکن دکدر
و آندن صکره تحریک عضو خود ضروری در **پس** فعل اختیاری بالحقیقه بسیار
موجب و مباد غیر اختیاریه یه مستند در **اگر** دیگرک بو تقدیر چه فعل نیم
اختیاری اولور جواب و پروزر که اختیار بوا سلوب و زره واقع اولن
پس فعل اختیاری و لکن اختیار اختیاری دکدر **نته** کم دیشکدر **قطع**

اگر چه از خیر فعل او دور است	اندر ان اختیار مجبور است
اگر چه بی اختیار کارش نیست	اختیار اندر اختیارش نیست

اگر دیگر سک که چون عبدا مور **اختیار** منمضطر و مجبور اوله **پس**
بوا اختیار حقیقه جبر محضه راجع **و** اختیار محضه مبتنی اولن امر و کویه
مانع در **و** مجبور محضه امر و نهی عقلا نامتخیر و شرعا غیر واقع در
بر ایدر ز که مانع متصوفه بوا نکال صعبه بویه جواب و بر دیگر که
مؤمن مطیع ک قبله حق جل و علا فعل خیر و ایجاد امر جانبته علم و
بر دکه نصکره شوق و ارادت بر قدی که خیری تحصیل و امر امتثال
ایلدی **و** کافر و فاسق قبله بوشوقی و ارادتی بر قدی **لا بد**
تحصیل خیر و امتثال امر ایتدی **زیرا** اولکنک ما بهیستک مقتضاست
بوایدی و استعدادی کا ایدی **و** ثانی نک مقتضای هیئت
و موجب استعداد بوایدی **و** مایهیات غیر محول و استعداد آخر خلوقدر

هر چه ظاهر جمله اعیانست	سر بر مقتضای ایشانست نظم
مقتضای سنه ذات اول علام	و بر سه حکمه اولیه ظلام

اول بسبب نذر که روز محشر و فردای قیامت سر قدر جمله عالم و
عاقی و مطیع و عاصی و نکره ظاهر و مکشوف و یلجی اشتیاق جمله
کند و لرزنی لوم و ملامت و سوء فعلی و نیه اظهار ندامت و اید
ظلمنا انفسنا انما كنا خاطئين دید لر و هیچ کافر و عاصی دنیا ده
بریم صوچو مزه ایدی چونکه تقدیر ایشدک تقدیر که تغیر قابل دکل
بزه عقا و عذاب ایشدک روا دکلدر دیمیه لر چون بو ستر معلوم اولد
که فعل اختیاریده حقیقت اختیار اختیاری دکل و آنک حقیقت اضطرار
راجع و انسان تعالیب است و چون کان تقدیرده کوی و ش کرد اندر **نظم**

اگر چه قور اختیار اُموری	یک در اختیار مجبور
--------------------------	--------------------

پس مؤمنه لازم در که هر آن و هر ساعت کند و حول و قوتین استقامت
و نفی اید و ب جمله حول و قوتی حق جل و علایه حصر ایلیه **قطعه**

بین درین کارگاه و تم و خیال	خوش را در محار افعال
قابلی را اختیار خود عار	کشته افعال حق بر و جار

و لسان حال و قال الیه انکم لا تکلف الی نفسی طرقة عین ولا اقل
من دکل و بوب حق جل و علایه دن توفیق و امداد طاعت و غیر
تضرع و خدا ندن که عدم توفیق و عتدی کند و حول و قوت مؤمنه
تغویض ایشدک تعوذ ایلیه طاعت صادر و لسه یارت محض استک
امداد و توفیق قدر دیوشکر و ثنا اید و ب تمنا و تطلب فرید ایلیه **قطعه**

شکر باشد کلید کنج بریند	کنج خواهی مده ز دست کلید
-------------------------	--------------------------

اذ من الشکر عم آلاؤه و من الشکر دآم نعمآؤه

اگر محصیت صادر اولد محد خدول کی شک تقدیرک بویله پیش نیم نه کنایم وار **منسوب**

جرم و عصیان بسو خوش افکن	سر شرمندگی پیش افکن
معذرت پیشه گیرد استغفار	عجز و فقر و شکست پیش آر
که ای خدا بنده کنه کارم	نزد خود کوشها کنه دارم
نیست غیر از تو عذر خواه تو کس	عذر من عفو کو کاه تو بس

بلکه کند و نفس شومندن بلوب عبادتن تعصیر یله محبوب و تعصیرین
نفس تار نه منسوب فله ادب عیودیت بودر نه کم لسان غیب حافظ

شیرازی دیشدر **نظم** کنه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
تو بر طریق ادب باش و کو کنه منست **نثر** بعض اهل عرفان بویشر کرد که

ان الامر ذم و حمد فکونوا و قایته فی الذم واجعلوا و قایتم فی المدح
مکونوا ادباء عالمین یعنی عبد مکلفک عالی ایکی دن خالی دکلدر یا

خیر و طاعت منظر اولوب مستوجب مدح و تحسین اوله یا شر و معصیه
مصدر اولوب مستحق ذم و نفیرین اوله پس ادب که لایق بر ارب

اولدر که مصدر معاصی و شر اولدقن حق جل و علایه و قایه یعنی
سبر اولوب حق جل و علایه بانه تیر ذم و ملام انمغه مانع اولوب

جمله لوم و ملامت کند و بیه ایقاع و توقیع و ندامت نفس تعصیر **منسوب** ایلیه

اگر چه در کیش صاحب توبه	آن تقاضا همی کند توحید
که همه فعلها چه زشت و چه خوب	بی و سایطی بود منسوب

لیک از اینجا که شیوه اولست | نسبت فعل شریقی عجب است

و اگر فضل و توفیق حق جل جلاله بسبب مظهر طاعات و حسنات اولدی
ایسه بود دفعه حق جل و علایق نفسیه و قایم و سپرد و بجمع مدح و ستایش
اول جانب فیض آیه صحر و اسناد اید و بفسی استحقاق مدح و ثنادن تنزیه
و ابعاد ایلیه که ادب عبودیتک متحلی و عجب و رعوتندن متحلی اول
جمله انبیاء و اصفیاء که پیشگاه قبول و اصطفا ده مقرر در بوحلیه
متحلی و بواد بله مؤدبگر در نته کم سرور بارگاه اجتناب حضرت محمد مصطفی
علیه الصلوٰۃ الاتم و السلام لافیه بیور و رکه ادب ربی فاحسن
نایدی و بواد بدندر که حی خلیل حکم تنزیل ده ابرهیم خلیل دن
حکایت بیور و رکه الذی خلقنی فهو یهدین و الذی هو بطعنی و یقین
و اذا مرضت فهو یشفین و الذی یمیتنی فهو یحیین و الذی اطعمنی
یفعلنی خطبتی یوم الدین زیر و الدی یرضنی و یشفین دیمدی
ستم و مرض که ظاهر اثر و الم در حقه مضاف ایتموب نفسیه اضافته
که مظهر شن در اکفا ایلدی سفا بی که خیر و نعم در جمله حق جل و علایه
اسناد ایلدی و فایک فایک فایک ام الکتاب و خیر الخطاب در
بواد بک رعایتنه اشارت واقع اولمش در که صراط الدین النعمت
علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بیور بلوب اهل سعادت و
مرابه اولن انعامی حق جل و علایه نسبت صریح اولنوب انعمت علیهم
بیور لدی اهل شقاوت و جلالت اولن غضب و اضلال حق جل و علایه

نسبت اولنوب غیر الدین غضب علیهم ولا امن ضللتهم وینکد
سبحان الله ما کثر لطایف کلام الله بوجله اشارات لطیفه
و نکات شریفه دن غرض بیان اداب و تادیب و تهذیب
اولی الالباب در بوسبیدندر که بعضی کل را با طریقت بیور دیکر که
التصوف ادب کله **نظم** ادبوا النفس ایها الالهی طرق العشق کلها ادا

پایه دولت ابد ادبست | پایه رفعت خود ادبست

بس بو تفصیل و تطوید ن حال اولدی که اهل جزئی جزئی خیر و بی خیر
طریقه سینه سلوک و سیر اید و بی شیطا نک نه صوچی و ارچون لغنی و طرد
مقدّر و ترک طاعات و کسب تیات اید نه محمل کرم در چون
عباد خیر و شر علم ازلی ده ثابت و مقرر و لوح محفوظ ده که علم
شامل مبادی عالیه یا شار تدر یا ظاهر اخبار ده و ارد اولدو
کبی بر لوح غظیم که جمله حوادث و کونیه ترقیم اولمش اوله آذن
عبار تدر مکتوب و مسطر در دیوب بو کلامی ترک طاعت و کسب
معصیت سبب معذرت ایلین یلد و مخدول در و اگر معتقد
ضلال اولنوب محض اغوص فایق و درک حقایق دعوا بس ایدو
تفوه و تکلم ایدر و ترکب مالایع و صاحب بدعت و فضل در
اکرنا کاه شب شبهه به دوشمش و ثقبه خاطرینه زینور خواطر اویش
ایسه ذکر اید و مگوز جوابشانی و خطاب وافی ایله قناعت
و ادراک ابد و کی برده اطاعت و دفع شبهه و رفعت

ایلسون • و آله الهادی • چون آفات لسان • بود ذکر و بیان
اولندی • بومقداریله اکتفا و اختتام • و بر دخی آفات لسان
احتراز اید و بختتم کلام • ایده لوم **ذکر ذیل صلف** تصلف
او کونک و کند و ده اولین فضایی وارادعا اید و ب دائره حدین
بلند • و مرتبه بین استحقاقندن زیاده ارجمند • طومقد • **صلف**
حقیقته عجله کندن مرکب در و تیاجی و فروعی دایما • مراتب عالیه
ادعا • و ارباب فضایله تحقیر و اردرا • و رعایت حقوق اخوانده
تعصیر • و نفسی تعظیم و غیر تحقیر • در • چون عجب و کذبک علایجی توفیر
و تحقیر اولندی • علاج صلف نلردن معلوم اولور **ذکر ذیل**
نخل و خست نخل خلق مذموم • و ضد سخا و لغه و ذیل غطی اید و
معلوم • در و لسان شرعه دخی ذم نخل و مدح سخا جوق واقع اولور
و من بوق شیخ نفعه فاولک هم المغنون • شیخ نخل غلیظ در
و لا تحسبن الذین یجملون با آنا هم الله من فضله موخیرا لهم بل موشر لهم
سیطوقون باخلوا به • و حدیث شریفه وارد اولور که لایذ
الجنة یخیل • و دخی بیور شد که • ثلث مهلکات شیخ مطاع • و
هوی متبع • و احباب المرئف • یعنی اوج خلق وارد در که هر بر
صاحبنی هلاک اید بی در • برین نخل شدید که نفس کا اطاعت اید و
قلب و روح حکمی جاری و لمش اول • ایکنی سی مویایع باطله میل در که
نفس کا تابع و لمش اول • او جینی کشی کند و نفسنه و کما لانه عجب

اینگذر • و این عبادن روایت اولور که حق جل و علا جنت ع
خلق ایتد کننده مرا یلیدی که تزیین ایل • پس بیوردی که افکار کی اظهار
ایت • جنت دخی نور سبیل و عین کافور و شیمی جوا اید و نه خمر و
عل و لب منتظر اولدی • پس بیوردی که سریر لروکی و کرسی لروکی
و نجله لروکی و حله لروکی و حوری لروکی اظهار ایت • پس حق نظر اید و
بیوردی که تکلم ایل جنت کلام فصیحله • طوبی لمن دخلی • دید
حق جل و علا بیوردی عزت و جلال حق چون سنده نخل کینه ساکن تیرین
اگر ذم نخل و مدح سخا ده وارد اولن آثار و اخبار و جامع و شعار
ایراد اولن تطویل حدین بیرون اولور • پس نلردن فراغت اید و
نخل مذموم نه ددانی بیان • اید و ب طریق علایج عیان • ایده لوم
نخل تعریفنده چوقی کلمات ایتلر • لکن اصح اقوال بود که نخل شرعا
واجب • یا مروت یوزندن مناسب اولنی قادر اولوب ایتلر
مثلا بر کینه شرعا واجب اولن زکوئی و یرم نخلدر • شرعا جین
و یرم اما مروت طریقه لازم اولنی ترک ایلسه • مثلا مال موفور و
نعت عظمی به قادر اولوب اقارب و جیرانندن فتوی صلی اولوب
خرقوشده افلاس معاش اید و ب بوانلره فواضل نعمتدن بر
جبه و یرم اگر چه زکات شرعی پس و یرور دخی بوکینه نخل
تختنده داخل • و عید نخل کا وصل و متواصل در • و واجب مروت
اختلاف اشخاص و ازمان و حالانکه مختلف در • مثلا فقره بر خوی

نخل اول کونک و کند و ده اولین فضایی وارادعا اید و ب دائره حدین بلند • و مرتبه بین استحقاقندن زیاده ارجمند • طومقد • صلف حقیقته عجله کندن مرکب در و تیاجی و فروعی دایما • مراتب عالیه ادعا • و ارباب فضایله تحقیر و اردرا • و رعایت حقوق اخوانده تعصیر • و نفسی تعظیم و غیر تحقیر • در • چون عجب و کذبک علایجی توفیر و تحقیر اولندی • علاج صلف نلردن معلوم اولور ذکر ذیل نخل و خست نخل خلق مذموم • و ضد سخا و لغه و ذیل غطی اید و معلوم • در و لسان شرعه دخی ذم نخل و مدح سخا جوق واقع اولور و من بوق شیخ نفعه فاولک هم المغنون • شیخ نخل غلیظ در و لا تحسبن الذین یجملون با آنا هم الله من فضله موخیرا لهم بل موشر لهم سیطوقون باخلوا به • و حدیث شریفه وارد اولور که لایذ الجنة یخیل • و دخی بیور شد که • ثلث مهلکات شیخ مطاع • و هوی متبع • و احباب المرئف • یعنی اوج خلق وارد در که هر بر صاحبنی هلاک اید بی در • برین نخل شدید که نفس کا اطاعت اید و قلب و روح حکمی جاری و لمش اول • ایکنی سی مویایع باطله میل در که نفس کا تابع و لمش اول • او جینی کشی کند و نفسنه و کما لانه عجب

نسته اما که اینک مروت مانع اولم اما غنی به مانع **مثنوی**

بقطار ز رخسار کردن زنج	نه چندان که دیناری اردست رنج
برد هر کسی باد در خور و زور	گر است بای طبع بیش مور

ضمیمه فکرم مضایقه و تدقیق اینک مروت دکلدر معامله و مبادیه
تدقیق مروت منافی دکلدر مکره و بیرون اوله و بیع و
شده دخی منکاف من الموده و اضحیه المقده تدقیق اینک مانع
مروت در و با جمله مروتک بر حد معینی بود قدر و لکن ذوق
سلیم و عقل صحیح معلوم اولور که نه مرتبه مانع مروت در و نه مرتبه
دکلدر پس برکنه زکاته مفروضه و برسه یا مالک اوسطند
و برمیوب ادنی سندن و برسه اقیح خلدی بخیل در انگری ایت
ولکن محل و مناسب اولن برده مروت اینک بنه بخیل در اما اولکی
ادنی در اتی دخی ایل به بخلدن خلاص اولوب و من یوق شیخ
درجه سنگ ابتدای کا حاصل و اینار و بذل و سخای نفس مقامند
اولنه و اصل اولور و لکن مراتب سخا و اینار متفاوت در
و سخیا و کرام مقامات احسان و انعامه نیجه طبقه در **بیت**

ولم ارامثال الرجال تفاوتت	لدى المجد حتى عد الف بواحد
---------------------------	----------------------------

اینار کا دیر لکه کند و به لازم ایکن صبر ایدوب آخوه ویره نته کم
قرآن عظیمه بیورکد و یونزون علی انفسهم و لو کان بهم
خصاصه و اینار متحمل و متصبر و اصلا نادم و متضجر

اولیندره مقام عالی در اما اینار دن صکره صبر ایدوب بیوب نام
اولمق اجتماعی اولیجی ترکی اولی در لاصدقه الاعن طهر غنی
بیورلدوغی بوندره کوره در بیان اسباب بخل خواجه نصیر ایدر
تا مثل اولن سبب بخل اوج نسته در یا خوف فقر و احتیاج یا غلو
حب مال یا شرارت نفس سی ایله غیر کخیره وصولی استمک در اما غم
ایدر سبب حب مال ایکی نسته در برسی حب شتهیات که طول امل ایله
مقرون اوله مثلا برکنه کند و به طول عمر تقدیر ایدوب مدت
عمره شتهیات دن تلذذ و مستحسان دن تمتع ایتک استیو جک لابد مال که
شتهیاتنک وصوله سبب و آرزوی نفس اولن مستحسانک حصوله علت
محبت ایتک لازم اولور نته کم دیشلدر در **نظم** ای از تو یی که جامع اللذاتی
محبوب حلایق همه اوقاتی بی شک تو خدانه و لیکن کنایه کشف کبر و قاضی حاجت
اما طول امل اولیه مثلا یارین برکون موت اغلب و سفر آخرت
تقنده کلح البصر و هو اقرب اولسه مال که مفارقتی لازم در اولقدر
محبت ایلر بعضی کنه لرا و لادیک بقایین دخی کند و بقای سی کبی
حب مال سبب حرص و دفا ره علت علور ایکن چون جناب رسالت بنه بیور
که اولدر بخله محبت یعنی ولد محل بخل و خوف فقر در ایکنی سی عین
مال محبت ایتک در نته کم بعضی کنه نک مال موفور و خوانن مکنوری
اولقدر اولور که معاد دن زیاده عمری اولوب هرکون ایتد و کی انفاق
و خیرک اضعاف مضاعفه سین ایلسه نقصان ظاهر اولور و بعضی کنه

ائامک و عمارتیدن ربع و ادرار مرتب دخی کلورکن و اصلا فقر و
 احتیاج احتمالی یو عکن ینه عین ماله محبت و نفس دینار و در عه عشق
 و مودت و ابدوب نه زکاة و اجیدن برجته و نه صدقه مندوبه
 بر نفس و پرور بلکه کند و حقنده اقل قلیلله اقتضار و مان و جین
 ایلد اکتفا ایدوب اموالنی تحت الارض زمین ایلر بعضی مؤنکه ضایع
 اولمه سنی اختیار و بعضی موارث مبعوضه انتقال ایتمه سیله کاه ماله
 و لسوز کاه آه جان فکار ایدر و بومقوله اشخاص روز کار ده
 فی نهایت بولنور و هر برینک نوادر اخبار و احوالی بحال نقل و
 حکایت اولنور ابراد مثال و بیان حال ایتکه احتیاج یو قدر
 و بوموض بغایت عسر العلاج در خصوصه که زمان شیب بکرسند
 دخی اوله بوکنه اکا بکزر که برک بر محبوبه عاشق اولوب رسول
 موصله دخی محبت ایدوب کیدر که محبوبنی اویندوب رسول محبتنه
 مبتلا اوله زیرا بنی شبهه اصل محبوب شتهیات نفس در اتم شتهیات
 مال سبب وصول اولمغین هر کشی اکا محبت ایتدیر کن کیدر که نفس
 شتهیات او نو دیوب ماله که سبب حصول شتهیات ایدی اولقدر
 اولمشد که جمله شتهیاتیدن جمع مال و ادخار اکا اشتهی و احب اولمشد
 حتی بعضی خلایک لوم و خستلرینه لوم و طعن ایدوب قدر نکوز و اریکن
 فقرا کی ضرر و بوسله معاش و طبیات دیندن که قل هی للذین آمنوا
 بیورلشد با کلیه حبت مال چون اجتناب ایدلر دیرلر که چون مقصود

نفسک شتهاسنه وصول و مستحسنی حصول در برنم قنزد جمع و ادخار
 جمیع مستلذاتدن الذ و جمله طبیاتدن اطیب و اشتهی در پس بر دخی
 نعیم دینادن تمتع که خرج و نفوقدن تمتع در حال و برنم نفسنر
 عیش و سروره و اصل در دیو جواب و پرورلر اما غایت ضلال و
 نهایت جهل در زیرا وصول حاجات و حصول مرادات ایلوحتی
 ذهب ایلد حجر که نه فرقی وار در **مصراع** برای کفادن چه سنگ و چه زر
بیان علاج نخل چون بکلک اسبابندن بریسی حبت مال و حبت مالک بسکیر
 نه در ذکر اولندی پس هر شینگ ضدی ایلد علاج اولنور حبت شتهیات
 قناعت سیر تحصیلی ایلد اولور و طول امل تذکر موت اقران و امثال
 و معارف و انشال ذکر ایلد اولور که هزاران زحمت و تعب جمع مال
 ایتدیلر آخر قویوب حسرته کیتدیلر مال انلرک اچلرندن صکره بقالرینه
 سبب اولمدی **بیت** نه ایشان نخستین نکه داشتند بحسرت بردند و
 نگذاشتند **نثر** الان مالکین خیر یلر تصرف و آلر خاک اچنده تحزن
 و تأسف ایدر اولاد چون حرص و نخل خود غایت جهل و حماقت در
 آتی خلق ایدن رزاق پروردگار ولادتندن اول پنجه روز کار
 حالنی تدبیر و رزقنی تعذیر ایتدیر و ما من آتیه الا علی الله رزقها
 پنجه مکنه یه پدر و مادر دن برجته میراث انتقال ایلر ینه فضل حقندن
 اول قدر ملک و ماله مالک اولور که آبا و اجدادی عشر کور مشکری
 و پنجه مکنه یه پدر و مادر دن اموال و اسباب خارج حد و حساب

دیندن بو بو شقاوت و خست و جان نکلور
 دینده فقر کی خستکه معاش ایلد و آخنده اغنی
 حیات غلابین کله و بو شتهیاتدن دخی و ادخار
 غایت شتهیات و بومقوله اشخاص روز کار ده
 حن و بهار و کلایب جیفه اردن تمتع ایتمه سی
 نلزد و نفس و ذنات جلیت دریک شتهیات
 خست نفسی ایلر فی فصل جانب تحصیل و
 بوک کی ایلر فی فصل جانب تحصیل و
 قنکت در اعوذ بالله

انتقال ایدر اندک زمانه اول مال بسیار عرضه تلف و بوار. اولوب تو
یومی سی اقل قلیل. قلور و کندوسی فقیر و ذلیل. اولور. پس وارث چون
خزینہ دار بلیق خیال باطل. و اولادینی مالہ اصمزلین احق جاہل در نتم کم حفظ
خزینہ داری میراث خورکان کفرست. بقول مطرب ساتی بفتوی دف و
حکایت اولور که سلطان محمد زمانده برخواجه مالدار و اراید که کثرت
مال و خزانده قارون روزگار. ایدی چون خواجه عدیل قادیون
کرفتار موعده. اذا جاء اجلهم لایستقدموا ساعه و لایستأخرون. اولور
فرزند بلندینه عمر صد ساله تقدیر ایدوب. هر کونه بیک درم خرج و
توفیر. فرض ایدوب مبلغ حاصلی مخزون خزان و حواصل ایدوب اوصیای
تسیم. و کندوی افلاس فرزندانی بیم. ایدوب سفر آخرتی تقسیم
ایدوب. فرزند می مبلغ رجاله و اصل. و اموال دست تصرفنده حاصل.
اولیجی اسراف بی انصاف و تبذیری تقدیریه بر باد ایلر. حق نقل
اولور که کمان کمره و توفنکمره بنادق بیم و زرا ایدوب در یاد مرغان
اتریش. و همیان پر زری دیوار حجره و روب همیان ثلث و تیسو
انشقاق. و حاضران انتهاب اختطافه اتفاق. ایدوب کند و قهقهه
ایدوب خندان. اولوب همیان آخر در میان. ایدوب آنی دخی اصحاب
اخذ و انتهاب. و بو قهقهه بی حساب. ایدوب بر کونین پنجه صداقت
تهی. و همیان تمنتی. اولور دی چون جوان وارث اموال
انعاد. و افلاس بسی ایل ساکن کلخن و رماد. اولش سلطان محمد علیه

الرحمة استماع ایتد که ده خواجه بخل صفت ایدو سابقه معرفتی اولد و غیون
جوان مسرفی دعوت ایدوب بند اس مال بخشش و نوال. ایتدک اینجک
دیش که ای پادشاه روی زمین. دولت جهان نواز کوز سپاسنده
عالم و عالمیان امین. اولسون شرط حق گذاری و بنده پرور
و داد احسان و سخا کسری. همیندر که پادشاه جهان پناه بیورد
اما بنده کینج افلاس فسادن ساحه توانگری و غنایه جرم حق ممکن و
مقدور دکلدر. زیر ایدوب جو حقیری حی ذوالجلاله. اصمزلوب مال و مناله
اصمزلدر. حق غزینہ اصمزلین ذلیل. و فضل خدا دن غیر شیئی
قلیل. در پس فرزندانی جلچون کندوی هلاک. و دامن عصمت
چاک. ایتیه اگر فرزند صایح قوبره حق جل و علا. و هویتولی الصایح
بیورد و غی کبی آنی صنایع ایلر. اگر فاسق اولور فاسقه آلت فساد
و عدت معاصی ایدوب. و بیروب کنایه شرکی و ملق وجه میدر غزیر
بری سنه التمن بیک درم و اصل ایدوب جمله سین صدقه ایدوب بیک درم
بر مقدارین اولاد که ذخیره ایلر و لمز می دینکر دیش که لا بلکه جمله
الله تعالی قشده نفسمه ذخیره. و الله تعالی خیرتی اولادمه ذخیره قلورین
بو مقداتی تذکر. و سایر خلایک احوالنی و عند الله والناس من موصلی فکر
تفکر. ایدوب کندوب جبر بلکه ریاء سخاوتی تکمیل. ایدوب خلق تخلقه
تسخی سخایه تبدیل. اولد قد نصکره ریائی دخی دفع ایتدک جحد ایدوب
بو علم و عمل ایدوب سید اصلاح و آج. و تحصیل علاج. ایلیم. و الله الموفق

پس بعض حکایات اسنی اید اید لوم امید که کتاب صفت سنی و جنت
 ستمه بجه سب اوله صفت سخا و کرم طائفه عرب که خیرام واصل و محقق
 سید عرب و عجم در مخصوص و قبائل بدن قریش و بطون قریش
 بنی هاشمه اختصاصی مصرح و منصوص در عهد خلفای مروانیه و
 عباسیه ده بازار کرم رایج و نافع و غالب امرا و وزرا بوضعت
 حسنه ایلد تصاف ایکنده بری برندن متناق و ایدی لر و تصریح
 اهل تواریخ و اخبار بود که عهد سلامده سر آمد اسنی عبدالله بن جعفر
 طیار در که معاویه نکاح اجناسندن اید و هر سال یوز گره یوز
 بیک در هم وظیفه سی ارایدی جمله سین فقا و محاج و ایام و ارام
 بخشش و عطا قلوب و آخر سنده مدیون او کورد معاویه عبدالله
 جعوه هر سال بوقدر آل و بر یک بیت المال اخلاک و امیر المؤمنین غیر
 حلال در دیدلر جواب و پردی که بن بومالی عبدالله ویر خیرین بلکه
 فقا و محاجان اهل مدینه و برورین تفیش ایک تفیش ایلد لیر
 جمله سین فقیر وائل و ایام و ارام و طلبا جود و نائل اولنره
 بخش ایدوب کند و فقیر وائل قلمش طعن ایدلر جود عبدالله انصاف
 و بیت المال اکا ویر یک جمله فقا و ویر یک ایدوب کنه اعتراف ایتد لیر
حکایت بر کون عبدالله فارعی اولن ضیعه سنده تفید و نگاه یکنون
 سکه راه اولمشدی اتفاقا بعض خلستان کناره کنه ایدوب کورد که
 بر غلام سیاه خدمت حدیقه ایدر کن اکا اوج قرص نان کتور و لر

مکر بر کلب در حدیقه دن داخل و غلام بنیه واصل اولور غلام کلبه
 بر قرص نان التوب آنی اکل اید بکل بردانی و آنی دنی تناول اید بکل بردانی
 و پروپ عبدالله ایدر یا غلام قوتک هر روز نه در ایدر که کورد کل اوج
 قرص در عبدالله ایدر پس جمله سین اینار و کند و که جوع اختیار ایلد که
 غلام ایدر کورد دم بوسک غریب در و دیار بعین دن کلن جانع و
 طالب نصیب در پس آنی محروم ایکنی نخل و لوم کورد دم عبدالله
 ایتدی پس بو کون نجده ایدر سین غلام ایتدی جوعله جلیس و صبر یله
 اینس اولورین عبدالله متاثر اولوب بنی خلق خلق جود یله طاعت
 ایدر بو غلام سیاه بندن سخی در بی اشتباه دیوب پس غلام و خلستان
 بالتمام اصحابندن اشتر ایدوب غلامی اعتا قله رقبه سین ربقه
 رقیقتدن تفکیک و خلستان جمله آلات و اسباب یله اکاملیک ایلد
 عبدالله الله دیدلر که پس سن آذن اسنی سین زیر آنگ عطا سی اوج قرص
 نان سنگ بهای غلام و خلستان در دیدی که هلیات اکل اینار
 جمله خاک و تمام قبیل و کیشی و بنوم اینار ملکدن عشری در
 حتی کورد و مال دیک قبیل بیت از مون زر بخش را در بذل وقت تنکی است
 امتحان نقاش را در نقش اسب لاغست **حکایت** عبدالله خرتنه بر
 مقدار افراط سخا و اکثار عطا دن فراغت ایتسه کوز دینکوزه قضا
 و اهل کوزه رضا حال اوله و بیلره دیر اید حق حل و عکابر عطا و
 بزدنی عطای حقدن عبادینه بذل اینکی عادت ایلد که تور قرین که

بن عادی تغییر اید رسم حق تعالی دخی عادی تن تغییر اید و ب عطا س
 قطع اینکله هم افلاس و ملاقه موسوم هم احسان و انفاق دن محروم
 اولم **حکایت** حضرت عایشه رضی الله تعالی عنها ابن زهر دن یوز سکن
 بیک اچه کلدی بیورد دو کدیلر بر طبق ایلد فقا مستحقین اهل مدینه یه
 بالتمام بخش و تفرق اید و ب بعده ام دره نام جاریه سینه کتور غدا
 افطار اید لوم دیدی لر عدا بیت خیز و زیت ایدی جاریه یه
 ایتدی ای ام دره بزه دخی یکی درهم ویرسک لحم آلوب افطار ایلک
 اولرمی ایدی دیدی که اگر دیش اولیدک ایدردم **حکایت** ابی جهمک
 خواجه سینه قرتی العین و باغ دین احمدی یه زیب وزین اولن ابو
 محمد حسن و ابو عبد الله حسین سر حلقه کرام ابرار و نور عبد الله بن
 جعوف تیار یله محمدن مدینه یه کلور کرید برکون بادیه ده رخ عظیم
 و مطرشید اولوب قافله یه تفوق و انتشار و شوب بخوم بایتم
 اقتدیم ایتدیم بار و بنکا بیلرندن ایر و راه کم اید و ب جوق
 نصب ز محمدن صکره بر عکب خیاسنه نازل اولور لر خبا ده همان بر
 بیره زن که فقا فاقه اولقد رطاری اولش که ابل فاقه دن عار
 اولوب اول موضعه و جید و فرید قلندر عجز تعظیم و تکریمه خبا
 نازل و ادخال ایدر لر شراب ستر لر طرف خبا ده مربوط اولن
 مغوی طایب اید و ب بسنی ابجوک دیر بعده طحا که واری ییر لر قلک
 بو مغوی دخی اید و ک ستره طعام بشورین دیوب ایلد ایدر لر الجود

المأجور بذل المقدر در صباح که چون روی شوک شده اولور اترینه
 سوار اولوب قریشدنوز اگر احتیاجک اولور سه مدینه یه کله سین و
 بزنی صور و ب بوله سین دیوب و دای ایلر لر احشام اولوب
 بیر صحرا دن دل سیه کلوب مغوی بویلمی عجز دن سوال اید و ب عجز
 شرح حال اید جک بر غصبه کلوب بر قوم مجهول مجرد بز قریشدنوز دیکله
 سبب معاشم اولن سینه اتلاف ایتش سن دیر بعد زمان هرک فقری
 اشداد و زمان ضرری امتداد طوبی مدینه یه کلور لر و بر زمان سر
 شهر طشمغله معاش ایدر لر اتفاق برکون امام حسن اوی اوکنده
 او تور و رک عجز کچرا ام بیلوب کل یا ائمه الله هج بنی بیلور سین دیوب
 عجز لا دیو جک بن سنک ضیفک دکل می بن دیوب عجز اام انام فک
 اولسون بیلدم اول سین دیر سن بر مقتضای **سیت** ان الکرام ذام اولور کور
 من کان نفعهم فی المنزل الحش **نثر** بیک دینار و بیک کوسفند احسان
 بیور و ب غلامی ایلد امام حسین کوندر د امام حسین دخی بیک دینار و بیک
 کوسفند عطا قلوب عبد الله بن جعفر کوندر د عبد الله بیک دینار
 و ایک بیک کوسفند بخش اید و ب اول بکا کلش اولیدک ایلد عطا ایدیم
 که انور تعب و زحمت ویره ایدیم دیر و اجواد عربدن آل و اولاد محبت
 که شاعر انک حقنه دیشدر که **قطعه** ترکست علی آل المطلب شایا بعیدا
 عن الاوطان فی زمن الخلل فزال فی حسابهم واقفا دیم و انعامم حقه
 بحسبهم اهلی **نثر** مور خطرا ایدر که آل مطلب دولت مروانیه ده و آل

برک دولت عباسیه ده سرآمد جود و سخا و نهایت کرم و عطا ایدی
حکایت یزید بن ابی لهب بجای امارت خراسان غل ایتد که لشکر
 محصولات مملکتی کتم ایتد که دیوهر کون غدا آب ایدرد یزید هر کونک
 غدا بنی یوزبیک آتجه و بر و ب دفع ایتدی مقور ایتدی بر کون مبلغ مزبور
 جمع ایدی که غدا بیکر و زده اشترای ایلدیه ناکاه اخطل شاع کیر و ب دایلو که

ابا خالده بادت خراسان بعد کم	و قال ذو الحجات این یزید
ولا مطر المروان بعد ک قطرة	ولا احمر بالروبی بعد ک عود
فقال بر الملك بعد ک محبة	ولا بجواد بعد جود ک جود

مروان دید و کی بر مروان بر دخی مروان و ده که خراسانک مشهور شهر لری
 ایدی پس یزید جمع ایلد و یوزبیک آتجه شاع عطا اید و اول کونک غدا
 صبر ایتد که عازم اوکد بو حکایت حجاجه و اصل و بیتی یزیدی دعوت
 اید و ب دیدی که ای خراسانی بو حاله مبتدا ایکن جود و کرم ینه بوم تبه
 اوله سکا بو کون و من بعد غدا بی عطا ایتدم بو کرک مقابله سنده دید
 و آل بر مکل جود و سخا لری مشهور و تواریخ و کتبه مطور در شاع عرب دیو که

اذا كنت من بغداد في راس فرس	آنک نیم الجود من آل برک
-----------------------------	-------------------------

حکایت جعفر بن یحیی برکی حج ایتد که مدینه منوره قریبه واد
 عقیقه مور ایتد که بر خاتون بولنه طور و بانثا ایلد که **قطعه**

اني حريت على الحق واهله	ایشکون من مطر الربيع نور ا
ماضيتهم اذ جفوا قد حازمهم	ان لا يكون ربيعهم مطورا

روایت ایدر لکه اولقدر احسان ایدی که مذکوره غنای ابدیه ایدر شدی
 شوادن برکسته یحیی بن خالد بن برکی یه کیر و ب یه یی ایتدی که **قطعه**

سألت لندي هل انت خرف قال لا	وگفتنی عبد یحیی بن خالد
فقلت شراء قال لا بل وراثة	یوارثها عن والد بعد والد

اون بیک در هم جایزه بیوردی **حکایت** عبدالله بن منصور ایدر بر کون
 فضل بن یحیی برکی مجلسنده ایدم ناکاه در بانی کیر و ب فاپوده بر جوان
 و ارنم حضرت امیر علیه سابقه حقوقم وارد در دیوان طلب ایدر فضل
 اذن و پردی کوردک بر جوان کلدی اگر چه بیستده زانانت حال ظاهر
 و لیکن چهره سنده لمحه جمال باهر حسن ادب سلام ویر یکجک امیر فضل
 جلوسه ایما اید و ب جلوس ایدی احساس دیش زایل و انطلاق است
 قدرتی حاصل اولد قد نصکره فضل حاجتک نه در دیوچک یا امیر ثمانه بیاتم
 وضعف قوتم اصل مراد و حاجتم نه اید و کنه دلالت ایدر فضل ایتدی
 یا بزمه سابقه حقوقک نه در ایتدی ولادتتم امیر ولادتنه مقارب
 و منزل سرای امیر مجاور و اسم اسم امیر دن مشتق در فضل ایتدی
 منزل منزل قریب اولق ممکن و اسم سعدن مشتق اولق منصور اما
 زمان میلاد من مقارب اولد و غین نزن بلدک ایتدی والده ضعیفه
 دایما دیو اید سن ولادت کلد کل کیچ امیر یحیی نک بر او غلی وجوده کلوسه
 اسمن مستی سی کی فضل ایتدی که دخی فضیل تسمیه ایلد که انک اسم
 شریفندن مشتق لکن انک سابق بر لمق اولد و غرا اسمک تصغیر

ظاهر و انلوک فضیلت و تعظیمی با هر اوله دیوب فضل تبسم ایدیه
 دیدی که سین عمر نه مقدار در جوان ابتدای و نورش سنه در فضل
 ابتدای صحیح سوپر سین بنم ولادت تاریخی بوکامو افتد اما یا پنچون
 بو قدر زمانه بزه کمر دک جوان ابتدای ذاتمه عاتق لبق و ارا ایدی
 و حدانت ششم دخی ملاقات ملوک و مصاحبت اکابر مانع ایدیه
 فضل تحسین ایدیه و خزینه دارینه امرایک که یا غلام عمر نک هر سنه
 اچون بیک دریم و لباس مردن لباس حسن و مرا کمزدن قاره و برکه حالی
 منتظم و بیباکی رایت و بزم منادمه مزه لائق اولسون امرینه امثال
 ایدیه جوان سراسر فضلدن اموال کثیره و اسباب افزه بله حقوق
 اهل و اقاربی سرور و ارباب و جهور و افراد اطرافین آلوب نزلینه
 کیتدی که تا فضل دولته اولدق جوان مرده البال و منتظم الاحوال
 ایدی و بو مکرمت دوران برا که دن ثبت تواریخ و بادکار کرم
 نامه روزگار اوک **قطع** تو انکرادل درویش رابدست ار
 که خزن زر و کج درم نخواهد ماند برین رواق زبرد نوشته اند بزر
 که بخنکوی اهل کرم نخواهد ماند **حکایت** مصرده بر سنه قحط عظیم اولد
 عبد الحمید بن سعد امیر مصر ایدی و الله شیطان بلوره بن که بن
 انک عدوی بن بس نه قدر فقیر و محتاج و اریه نفقه لرین و قوت لرین
 کند و مالندن عطا ایلردی که قحط و غلا رخصت و زحایه بتبدل
 اولدی بعده معزول اولدی تجاره بیک کمره بیک دریم دین ایدیه

۱۸۱
 اداسنه قادر و یلیجی حلی فاسنه که قیمتی بش بیک کمره بیک دریم ایدیه
 قودی کندی بعده خلاص رهنه قادر و یلیجی مکتوب کوندردی اول حلی بیع اولنو
 بیک کمره بیک دریم دین ادا اولنوب باقی سی که درت بیک کمره بیک دریم در
 صله و صلتم و صل اولین کسنه لره خش و توفقه اولسون دید و کی کی ایدیه
 رحمه الله تعالی و انجیای عربدن بری سی معن شیبانی در و انک مشهور حکایتی
 بری سی بود که حکایت اولنور که بستنده کنایه اتور مشدی و کذر عری
 کتور مشدی **بیت** بنشین بر لب آب کذر عربین کین شارت ز جهان کذر ان بار
 شعوان بری سی کلوب اجازه سبیل بولمچی بر چوب و زرینه بویینی یازوب
 معنک اوکنه وارن آب جویباره بر قد **نظم** ایا جود معن یاج معن باخته خای
 الی معن سواک شفیع **نظم** چون جرای آب جوی معنک اوکنه ایلندی نظر معن جوی
 مکتوبه واقع اوکد آلوب و قیوب صاحبینی دعوت ایدیه بیتنی انشا ایدیه
 اون بدره عطا ایدیه جوی باطلی الله قویوب ابرته سی نیه جویوب یوزیک
 اقمه دخی عطا ایدیه شاعر بو عطای کرانی دخی قبض ایدیه کج طبعه خوف غالب
 اولوب شایر عطای بنیدن یینه الور لر دیو نارب اولدی ابرته سی نیه معن
 یینه جوی الله آلوب بیت مکتوبی و قیوب یوزیک اقمه دخی عطا ایدیه اما
 شاعری طلب ایدیه بولندی قنده کندی بلندی معن ایدی حیف
 حوصله سی فیض جود مره مشتع دکشن پوخ بنم ذمت تمته فرض ایدیه
 که بیت المالمده بر دریم و بر دیار قلمینه خورده هر کون یوزیک اقمه
 عطا ایلیم و معنک بر حکایت مشهوره سی اولدک **حکایت** بر شاعر اند

بر مرکوب طلب ایلدی برات و بردوه و بر سر و بر حمار و بر چارچین
ابتدی و بیوردی که بن بید کم مرکوب بونلوردر. راوی ایدر اگر غلام بعض
فتنه نام. قنده مرکوب ولد و عین بیدای آنی دخی عطا ایدر که و کن
عقی صافی ایدی قاذورات عجم خلط اولمشدی. و معنک بوجودینه صاحب
اسمعیل بن عباد دخی تقلید ایلک شعرا سندن برسی بوبتی انک حضورین الشاد

و خدام ندی الدار میسون فی لباس من الخزانة اتا

صاحب معنک حکایت فرموده سین یاد ایدوب نزد دخی سکا برجته و بر
ردا و براراز و بر قمیص و بر سرویل و بر طیلستان احسان ایتدک که ملوس
بزم قمرده بونلوردر دیدی **حکایت** امرای دولتی مروانیه دخی سعد بن
خالد جواد مفضل ایدی بذل و نوال ایده جک مال و منالی حاضر اولمشد و
وسائل و طالب و نائل اولنلره دین اقرار اید و حجت و سجل ایتد و
بر کون خلیفه وقت سلیمان بن عبدالملک کوردی خلیفه بوبتی نسل ایلک **حکایت**

انی رايت مع الصباح منادیا یا من یعین علی الفتی المعون

یا سعید حاجک نه در سعید ایتدی یا امیر المؤمنین او تور بیک دینار دینیم
وارد سلیمان خلیفه ایتدی سکا امر ایلدک که دینک ویرلسون و بر اول
دخی خرجک چون ویرلسون. دخر جود و سنای امرای دولتی مروانیه
و عباسیه نه حکایت یوقدر تفصیلی تطویل اولور. قاضی محسن تنوخ
المستجی ومن فعات الاجداد لو کتا بنده بر مقدار ابراد ایتد
اما دولت عرب اتقصا سندن صکره بر مقدار بازار سیاه کساد

و عقد جوده فساد. کلشدی. آتینه عالم انجیای بنی آدم دن خالی دکلدی
مستخریندن موصله اتا بکله وزیر جلال الدین اصفهانی که وزیر حوالیه
ملقب در سر ذقرا صاحب کرم. و منتهای رباب محم. ایدی ابن ابر که
معاصری ایدی ایدر که انجیای ناس و اکرم خلق ایدی مکه مشرفه ده مسجد خنیغ
اول بنا ایلدی. و حطیم و جوانب کعبه نقش و زینت ایتد و عوفاته صلوات
کوتور و ب حوضک بنا ایلدی. و جبل عوفاته چقه حق نرد بانی اول بنا ایلک
اولا خلق صعود جبل ایتکدن و قلت دادن مشقت عظیم حکم لردی. و بو
خیراته اموال عظیمه خرج ایلدی که انکشت حساب تحریر نندن عاجز در
و خلیفه بغداد و امیر مکه یه اموال و هدایای عظیمه بذل ایلدی که بو خیراتی
ایکمه اذن و بر دیلر. و مدینه منوره یه اول سوری اول بنا ایلدی
و قنده شهرینه که عراق طریق قنده بر قصبه ایدی سوریدی. و اکثر شهر
ر باطلر و مساجد و بفاع خیر بنا ایلدی. و علما و صلی و ائمه و سادات
وار باب مشروباته. و طایف ایتد و کندن خیری مرکون قابوسی اوکنده
بوز دینار امیری فوایه مرتب صدقه اولنوردی. و آقاصی خواسان
حد و دینه وارنجه مستحقه صدقات و صل ایدی. و هر بیل فلک سکا
ایتمکچون اون بیک دینار ویروردی. ابن ابر ایدر که و الدم حکایت
ایلردی جمال الدینک عادی سماطی او زرنج بو ایدی که طعاک و طوانک
ایوسندن بر مقدار آلوب رغیف او زرنج قویوب اوکنده ایقوردر
بزنطن ایدر دک که اتم ولد ی چون ایدر بر کون که خیمه ده سکان ایدی اتم و کد

شهرده ایدی بینه عادی وزیر بخش غایب اولدی چون سقا طوق
 مجلس متوفی اولدی بنی الیقویوب ایددی سکا برستم دیدیم که دائمی
 بن بنف ایدردم بکون خیمه ده اولمغه قادراولدم بوحصه آل بشکدغی
 قبه حاقی جقرو یولده بر فقیر محتاج کوررکل انکدن این بو طعانی اکا
 اطعام ایله راوی ایدر چون آتیه بندم اویمه کیتدم بنم ملازمرچی بر بهانه
 ایله بولده دفع ایلدم تنها قلم کوردیم بر اعی فقیر ضریب اولادی ایله اولور
 وزیر اصمردوغی کی همان آتدن اینوب طعانی اوکنه قودم اهل و عیال
 ایله بدیلر و بن کنده میوب با فلانک او بینه کل حال الدین وزیر
 احسان ایوب ووردیدیم کتدم چون وقت عصر اوکدینه جمال الدین
 ملاقی اولدم سکا اصمردوغی غم بنجه اولدی دیو صورتک بن دولته متعلق
 بعض مصالح واریدی فی صور رظن ایدوب جو این سو بیدم های سکا
 انگری دیزین سکا ویرد و کوم طعانی صور پین بنجه ایلدک فقیر مستحقه
 ایصال ایلدکی بکافی جواب ویردیک بنده فی ضرر مذکوره و اهل و
 عیال فو آتیه اطعام ایتد و کی دیدیم غایت مسرور اوکد اما مزبور
 فقیری بزه کتور سکا و لمزیدی فی جه احسان ایده ایدک دیدی اصمردم
 کله کرک دیدیم بوکا اوککیدن دخی زیاده مسرور اوکد صباح فقیر
 کلجک خدمتیه ایصال ایتدم صلح و عطیه و اهل و عیالنه کسوه و نفقه
 ویرد و کندن غیری وظیفه ادراری تعین ایلدک با حیات ده اولد قبه
 وظیفه مزبوره فقیر مذکوره و اصل اوکورد ابن انیر ایدر چون

جمال الدین فوت اولدی وصیت ایتدی که تابوتنی مدینه منوره
 بنا ایتد و کی رباط ده دفن ایلدیر ایلد ایتدیلر موصولدن مدینه منوره
 ورنجه کرب و بعداد و هله و کوفه و قید و مکده خلق عظیم و لایحسی
 جمع اولوب نمازین قیور لر دی دعا ایلدوب بکالرا ایدر لر دی حکم شرعی
 وارد قده بر جوان بر یوکسک بره چقدی بلند آواز لیه بویتیری و قود **کظم**

سری غش فوق الرقاب و کماله	سری جوده فوق الرقاب و ایله
یمر علی الوادی فیشنی رماله	علیه و بالکاف فیشنی رماله

راوی اول کون کورد کوم بکا و غریبی هیچ جنازه ده کورمش کتدم پس
 جنازه سنی بیت حوامه طواف و عرفاتده و قوف ایتد و کدن هکوره مدینه
 منوره ده دفن ایلدیلر روضه بنوی ایله قبری راستده اول بشل در
 انجی وارد در و استخیای مذکوریندن بری دخی عمید الدین اسود در که
 آتا بک سعد بن زنگی سلغونیک وزیر ایدی و کمال و فضلندن غیری
 جود و کرمده سر آمد دوران ایدی **حکایت** اولور بر کون بر در و
 فقیر وزیر مذکوره بور باعی کاغذه برنوب صور **رباعیه**

کردون همه پرکار و کف خواجه نقطه	پیوسته بکرد نقطه بکرد خط
محتاج بتوکه و دم و ددن و سقط	دولت نده مد خدا کی کس ابعط

وزیر رتبه درویش نظر ایدوب فی الحال اوج یوز قویون ارایدوب
 بشت رتبه یه بور باعی یزد **رباعیه** سبصد بره سپید چون سینه بط
 کز رنگ دکر نباشدش هیچ نقطه ارکله ماد دهند از جا غلط

علافت خدیو وزیر مذکور بکافی
 غایت خدیو وزیر مذکور بکافی
 غایت خدیو وزیر مذکور بکافی
 غایت خدیو وزیر مذکور بکافی

جویان بد همد زود بدارن خط **نثر** و پادشاه پارس ابو بکر بن سعد بن زکریا
 دخی افهل ملوک و استخیای سلاطیندن ایدی بر کجه طهر فاریا خدمتند
 بوروباعی بدیکه انشا و ایکد **رباعیه** ای شاه جهان جهان فدای سرتو
 سرنیست زمانه را بجای سرتو || بادشمن تو نیام شتر تو کف
 ستر دل من باد قضای سرتو **نثر** بیک دینار زر سرخ عطیه و یورد
 پس طهر بدیکه بوروباعی دخی جلده انشا و ایلدی که **رباعیه**
 شانا ز تو کار ملک و دین بهیست || ز تیغ تو جان ظلم و قسرت
 در عهد تو رافض و سست با هم || کردند موافقت که بویگر حقست
 فی الحال بیک دینار زر سرخ دخی عطا بورد چون علاج نخل التکید
 بو مقدار تفصیل اولندی بو مقدار یله اکتفا ایدوب رذیلت یا
 و علا جین دخی عیان و بیان ایده لوم **ذکر مرض** **رباعیه** بلکل که ریا
 خلق موم و وصف قبیح آیات قرآن عظیم و احادیث نبی
 کرم تقبیح خلق ریای ذمیم حقده جو قدر قول المصلین الذین
 هم عن صلواتهم ساهون الذینهم یراون صحابه دن برکته جناب
 رسالت بنابه یا رسول الله بن حق جل و علا چون عبادت ایدرین
 خلق دخی واقف اولدوغندن حظ ایدرین دیدی بو آیت
 نازل اولدی فمن کان یرجو لقاء ربہ فلیعمل عملا صالحا ولا
 یشرک بعبادۃ ربہ احدا و جناب رسالت بنای دین روایت
 اولور که لا یقبل الله عملا فیه مقدار ذرة من ریا و دخی برکته

بعینه

فما انبأ به رسول سیر دیر ان لا یعمل العبد لطاعة الله یرید بها النجا
 یعنی فردای قیامتده نارد و زخدن نجات و جنت عدن تحصیل
 در جات آند و در که بنده هم عبادت ایلیمه لاکه آنکه رضای حق قصد
 ایدوب رضای خلق ارادت ایلیمه و دخی بیوردی که ان اخوف
 ما اخاف علیکم الشکر الا صغر قالوا و اما الشکر الا صغر قال الرباء پس
 ربایی شکر اصغر بیوردی ذیرا شکر کبر نعوذ بالله الوهیت ضغفند
 حق جل و علا به شریک اثبات اینکدر وصف الوهیت اوج ضغفند
 بر تسی واجب الوجود لبق صفتی در که وجودی کند و دن اولوب غیری
 اولوب دأما وجود دن انفکاک محال و لمقدر بو اتفاق عقلا یله
 ذات حق مخصوص در و اندن غیره متشع در و ثنویه دن غیری که
 مجوس دن بر فرق ملعون در کسنه بو صفتده شریک اثبات یتشد
 ایکنجی سی خالقیت اجسام و جواهر در و بو صفت دخی حق جل و علا به
 مخصوص در و آند دخی عقلا دن کسنه شریک اثبات یتشد بکر که
 ثنویه مجوس که خالق عالم ابکی در بردان و اهر من یا نور و ظلمت
 دیور و بعض ظاهر تون فلا سفه که حق جل و علا عقل اولی خلق یتشد
 و عقل ابکی نسه ایجاد یتشد بر عقل ثانی بود دخی خلک تاسع و علی
 هذا اقیاس هر عقلدن بر عقل و بر خلک صادر اولشد تا عقل عا
 وارنج که آندن عقل و خلک صادر اولشد بلکه آندن عناصر
 اربعه صادر اولشد و علی الدوام فعله در اشخاص مرکبات

و انما الشکر الا صغر

عالم عناصر و صور و اعراض و نقوش بشریه آذن صادر و ملقده در انکون
 اکا عقل فعال دیرلر دیو ذاب و ملشدر. بو طائفه دخی فی الحقیقه
 موحد کلدر. اما محققون فلاسفه جمله اشیا حق جل و علا دن بالذات
 صادر و انکالات و معدات منزله سنده در دیرلر. و آنلر مشرک
 کلدر. بلکه موحدلر در. و کذک طائفه معتزله که افعال عبادی عباد
 خلق ایلر دیرلر. اگر چه بدعت و ضلالدر و کفن کفر و شرک کلدر.
 زیرا خالقیّت جوهر و اجسام حقه مخصوص در دیرلر. او جی صفت
 اولو هیت معبود بالحق و سزاوار پرستش و عبادت و ملقده که حقه
 مخصوص در. و آذن غیری اگر ملک اگر کوکب و فلک اگر بنی و ولی اثره
 عبادت ایتک باطل در. و قضی ربکا لا تعبدوا الا اياه. بوصفته
 توحید ایدلره جنیتون دیرلر. مله ابراهیم خلیفا و ماکان من المشرکین
 اکا اشارتدر. و غالب دعوت انبیا بو توحیده در. و بونم مخالف
 اولن عبده او ثان و عباد آفتاب و آتش و نحو ذلکدر. که اگر چه
 وجوب وجود و خالقیّت اجسام و جوهر حقه مخصوص اید و کین انبات
 ایدرلر. و لکن بعض اشخاصه و صنایع. شفعاء و عدااته. دیو
 یا آخرتا و یل باطله عبادت ایدرلر. بس بونلر دخی مشرکلر در. و بو
 اوج صفتده توحید ایتک نکرا کبر در. اما بو توحیدی ایتکدن
 صکره اضلال شیطان اتباع اید و بعض طاعات و عبادتده
 محض رضای حقن غیری عوض آخر ملاحظه ایتک شرک اصودر

۱۸۵
 و مرعیتده که لسان مجربیان محمدی اخوف باخاف بویشد رتبا
 قبیح اولوب امتنه شایع اوله جی نور نبوتکه معلومی اولدوغی در. و
 فقره روایاتده اول صیغه و اصل اولن که سابقا ذکر اولکده اوج معصیت
 بویشد. بری سی ریادر که هنوز ذکر اولندی. بری سی دخی لواطه
 و بری دخی محبت و منافست دینا در. که او جی دخی اقبیح شایع در
 و امتنه مشهور و شایع در **سیت** زبان مجر احمد چنان بود.
 که هر چیزی که میگفت آنچنان بود **بیان حقیقت** ریادر و یتدن که
 کورمکدر مشتق در. یعنی عبد طاعتی نهان ایتیموب خلقه ارات ایدو
 کورمکدر که المردن کند و یه بعض نفع تعظیم و تکریم کبی و مدح و ثنا
 و منصب و مال و عنایه کی حاصل اوله. بس هر عبادت که آنده ارات و
 اظهار مقصود اوله اول ریادر. ایدن مکینه مرآئی. و بو مکینه قصد
 ایدر. اول مکینه مرآئی له. و هر خلق و عبادت که ایدر آئی اظهار ایدو
 خلقه تقوت ایتک استر اول مرایا به در. اما غالی ایدر مرایا به بش نشسته
 بدن. وزی. و قول عمل. اتباع. اما بدن جھتندن ریادر که
 بدنی لا غور و زرد ایتک در که آذن ریاضت و عبادت. و خوف و
 خون آخوت. و قله اکل و سهریل معلوم و صوتن ضعیف و حاکان
 آهسته و نظیرین خیف ایتک دخی بو قسمندنر که آنکه اهل خوف و
 وقار. و نفی سطوت و غور ایتکله اظهار صلاح ایلیر. اما غالی
 ایدر بونلر اهل دین ریاسی در. اهل دینار بدنی سیمین و نظیف و جھر

صافی و لطیف است که ریا ایدر لرا **آر بای زی و هیئت** اولد که خرقه
 بشیننه و تاج صوفی و مسواک کبر و شانه و مواض و طلق شارب و طویل
 و تسبیح لیمه و بونکامانی زی و هیئت اهل صلاح در دیو اعتقاد ایدر لرا
 و مرقع که پاره و توفعانه دیر لرا با قصد کیمک دخی بوقسمندر اول
 سیدن ائمه سلف لباسده ایکی شهرتدن اقرار ایکی دیو نصیحت
 ایدر لری **بر کسی غایت تنفس و ملوکه شهرت اهل دنیا** بر کسی غایت
 املوکه شهرت اهل ریا و ثوابی تر قیع ایگ مسنودر اما ضرورت دخی
 ایچون رقع و ربها اکمن اظهار ایتیمک کرک و طائفه نقشبندیه قدس
 الله ارواحهم بمنکری کمال خلاص و ستر حاله اولمخین مرید و متبعی فی جانی
 دون کیمکدن دخی ایدر لرا و مرقعات ملونه و تاج و خرقه مخصوص صوفیه
 در ویش منع ایدر **میر بخاری خدمته استنبولده** بر در ویش مرقع پوش
 کلوب سلسله اثبات علیه کیر مک استمن سوزشکر که در ویش بومرقع خرقه
 کیدر سکا بر چوقه البور سونلر و آلا برده بوکا تجویر و رخصت بوقدر
 در ویش ایتیش سلطانم بن بومرقعی شبکه و دام ایدوب کنه دن
 طلب مال حلال و حرام ایتمن میر بومیش که اگر چه سن استنارین
 ولیکن بومرقع استر خوب بومیش مرقعات دآم سوال شبکه
 جمع مال در نته کم بر صوفی یه دیشکر که مرقعی بزه ویردیش که صیاده
 شبکه نته آخره ویر یک یانه ایله صید ایدر و بعضی تشیخ ایدلر
 کور و زو که ملون و مصبغ چوقه لاس خورده طوغریوب نه حکم دیکدرو

مرقع ایدر لرا که پنجه یکی حله دن خرجه افرون و زحمتی حد دن بیرون
 اولور رقع دن غرض خود خرقی رقع و صور و قی فی ایگه دفع و دفع
 ایتیمکدی و بعض طائفه دخی غایت خوشم دون کیمک نفسری راضی اولور
 و اهل صلاح و زمزمه شیوخ متصوفه دن عد اولمغه دخی متقاضی اولور
لائه لطیف مرتج صوفی که طارسیاه و استین کوتاه اوزره دکلمش
 اولور و اینجه دلبند لرا که مقعد کور لریله صریش اوله اختیار ایدر لرا که اهل
 دنیا و ملوک و وزرا و خواجهر نفرت ایتیمه و حقارت نظری ایله
 بقیه و اهل صلاح قنده دخی مقبول اولور و بونلر قنده غایت
 ایچن عبا بلکه سلاینق جوقه سندن جامه و قبا کیمک مونه برابر در
 و کدنگ قطنی و مثقالی دن لباس کیمک دخی منتع در اگر چه بهاسی کند و لرا
 صوفی و دستار لربندن اقل ایسه زیرا اهل صلاح زیندن جق
 لازم کلور بوجمله اهل صلاح و دین اهلی ریاسی در اما اهل دنیا ریاسی
 غایت فاخر جامه لرا که یا حرام اوله اطلسم کنی و زربفت و دیبا
 کبی یا اصل طلال اوله سقر لاط چوقه لرا و بعضی قطینلر کبی و اناث
 بسته قیتملوقالی لرا و زینلو خالی لرا و زین سیمین و سیف محلی
 و اسب عربی و استر بردی و غلام رایتی که صاحب کل کبی و جمال رایتی
 و بونلر که کبی اسباب آلات که موجب نخوت و شجرت و مشاهدت
 فواید سبب انکسار خاطر و حریت در نته کم حافظ بوختر دن بعضی لرا که
 بار باین خود و ستا نرا بر خورده نته کین بکتر از غلام ترک و استر میکنند

آرای قول اولد که اصحاب و عظم و تذکر و محافل و کرامتی و نقل حدیث
 و تفسیر و معارف و حقایق و مسائل قایق و سولینله عارض اولور
 که غرض اصل نصیحت و بیان واقع ارشاد امت دکلد و بلکه تبحر علوم
 و سعت مولوتیت و فقه و حدیث و لغه و عربیت و تواریخ و اخبار
 و آثار و محاضرات و امثال و شعار و قوت تقوی و امل و قدرت
 سبع و انشا کند و ده موجود اولد و غین اظهار و بیان و عامه
 ناسدن فضل و کماله امتیازین عیان ایشمکدر و بور یادن افضل
 علما و اکابر مشایخ و حکما جهد تا تله خلاص اولور پس بوقیر کس
 غرقه دریای عیوب و معاصی که نقصان ظاهر و باطنی معلوم ادا
 و افاضی و قوی فعله مطابق و ظاهری باطنی موافق و اتمه
 عاصی بر عاصی در خلاص و ملق احتمال مبدی نجات بولق متصور
 بالله العظیم مخفی ایتد کوم معاصی تک اکثری ایله متصف و بن بو
 مقوله تک قطعاً اهل دکل اید و که متو و متفرقین و لکن شاید عفو
 الهی وجود نامتناهی ایله یزد و غم یا یکا یا غیره فی الجملة نافع اولور
 الهی یا بنی حنیض نقصانندن بر مقدار رافع اولد و عالم بود که
 منم که نیست شب و روز مجر کنه کارم کنه کارم و امید عفو میدارم
 شکم بان صراحی مداوم بر زحرام سجود میکنم و زان سجود نبرازم
 و بومقام مائل بسی ایله اکثر تحقیق کند و لردن و عظم و تذکر فی نفی
 و غیر لردنی آندن منع و نهی ایشمکدر امام غزالی ایدر

غیر لردن برسی نه بر عالم سوال ایلدی که بن و عظم و تذکر ایدر بن نه نیتله
 ایدر بن بیورش که معصیت ایدر شمس معصیت نه نیت می اولور نه
 ایدر سکا ایله و دخی نقل ایدر که بر غیر شیخه ملاقات اید و حقایق
 و معارفدن چوق کلمات ایدر لکرا و مجله اول غیر بن بوجلدن
 چوق نفع او مرین دبو چک شیخ بیوردی که بن بوجک چوق ضررندن
 قور قرین پنخون ایله دیر سر دینلدکن بیوردی که سن قصد ایدوب
 معارفکل احسنه سولیک استدک و بن قصد ایدوب معلومات و معارفکل
 احسنی سولیدم بوندن ار تروق ریا و تصنع می اولور و ریا ی قول
 چوق قدر حتی حفاظ قرآن مجالده و کراسی ده مبالغه رعایت مخارج و
 نقل قرأت سبعه ایتد سی دخی آنده داخل و ملق اولور **آرای فعل و عمل**
 اولد که خلق نینده کثرت صلو و تطویل قیام و رکوع و سجود و باشین
 اکوب مراقبه نیننده و تودیق و ایکی یا ننه بقیوب سکون و وقار یکد کیمک
 حتی بعض مرئی لرتنها کیتد و غرقه حاجتنه کیدر بر آدم کورس یاب یا
 و قاریله کیمک بشکر و سائر افعال خیر مرنه ایسه که اظهارندن مقصود
 نفع دنیوی و قبول غیر اوله اول ریا در اما اهل دنیا ریاسی بونکر قصد
 که بتجتر و تامل و حركات و سکنا تده اظهار حشمت و تکبر در **آرای**
اتباع اولد که مرید و محبت چوق اولد و غین استمک خصوصاً که اعیان
 علما و مشایخ امار و زرادن اوله که فلان عالم بزه ارادت ایشمکدر
 و فلان وزیر عجب محبت و معتقد ایشمکدر و بر صوفی سنی خانقاهندن

دخی انفع بیره کت متغیر و متاثر اوله . و واعظ مجلنه کلندر کثرتدن
 منقحر و مباهی . و استماع ایدنلری و طیفه یه کلیمکدن و فی الجمله تکلم اینکدن
 زجرینه ناهی . اوله . و مرید شایسته ایرشمنکه افتخار و محدث کثرت لقا
 شیوخله ابتهاج اینک دخی خوف در که بوقسمدن اوله . و محبت تکثیر
 اتباع مشابه خوف در . بوق کمنه لره از دام خلق راه زن . و
 کثرت اتباع مانع سکول طریق حسن . اولمشر . غیر لردن برسی ایدر
 شیخمرایله بر صحراده کززدک صوفیه دن بر جماعت کوردک خرمن فرزند
 آنکراین اجمثلر طور و رلر که صاحب خرمن بولره بر مقدار صدقه
 و نفس و عیال لرینه قوت و نفقه . ویره بولرک بو مرتبه طبع و سؤال
 و طریق تصوفه هوان و اذلال . ویرد وکی بزه غایت قبیح کلدی ایتدک
 یا شیخ بولر نه ترک ابدن بو محنتله معاقب اولدیلر . بیوردی که بو
 شیخ لرنیک کثرت مرید و وفرت ابتاعه حریص اولد قوری ترک ادبک
 سیاستی در . هر شیخ که محض تکثیر اصحاب . و توفیر اتباع و اجابیه
 حریص اوله مرید و اتباعی بویله ذل و هوان . و طریق اهل اللهدن حرام
 معاقب اولور . بو ذکر اولنان تفصیل انواع ریادر . و مرانی لردخی
 پنجه طبقه در . بعض مجر و اعتقادیه اکتفا ایدر . پنجه راهب قلعه کوهند
 مدت مدید ساکن اولوب قطعا برکنه ایله اختلاط و ملاقات ایلمز
 اما مرادی قلوب ناسده مجتبی بابت . و شجره اعتقاد دلی اهل عالمیند
 نابت . اولمق اولور . حتی خلق کندوده بر جرم اکیوب اعتقاد لری

کند و کبی سب بر کون اول غارده مقیم اولمیدی . و حق جل و علانک برآه
 ساحه منقطع اولد و غنی ایله قناعت ایلمز . و بعض کمنه لره بر احد دن
 صدقه وصله برجه المیز . و ضرر و فقه صبر ایدر که قلوبیه اعتقاد دی دوشه
 زیراجاه و قبولی مال و منال بی حساب . و طعام لذیذ و شراب . و آلات
 و اقمشه و ثیاب . دن الذواشهی . و اعتقاد ناس . و آلات و اقوال
 احسن و ابهی . کلور . و ستری بودر که قلوب ناس مجردات و ارواح
 عالییه حبسندندر . و انلره تمکک هر کمنه تمککدن ارتوق مطلوبدر . و
 بعض مرانی اعتقاد دن زائد حسن نسا و نفاذ قول و قبول شفاعات
 و تحصیل حاجات . و مهمات خلق دخی مراد ایدر . و حاجات خلق بتور کند
 اجر عظیم وارد در دیو میر و وزیر و قاضی و شهنه قبوسنه یا کند و
 بالذات یا نقیاسی و خلفاسی تردد و ایللیوب پنجه شفاعات باطله و پنجه
 بی حق مرید لرنیک حصول حرام نافر جام . و وصول حطام . دینیوی
 زایلله ایتمه سبب اولور . اما میر و وزیر قبوسنه بلا ضروره تردد
 مقبول اهل صدق دکلدر **رباعیه** ای ذکر اهل فقر ایدر باج

مشغوف بصیبت امیر و خواجه در حکم خلا جای شمر مجلسشان

• انجار و الا بقضاء الحاجه **نثر** مراتب ریاست و تدر . زیر انقض
 شوندن خالی دکل که محض عبادت محض غرض دینی و رؤیت مخلوقچون
 اوله یا ایکی غرض که رضا حق . و قبول خلق در . موجود اوله اما بری
 غالب اوله یا مساوی اوله پس احتمالات عقلیه درت درجه اوله

درجه اولی که محض قبول خلق چون اوله شویله که کسنه کورک احتیالی اولسه
اصلا اول عبادتی ایتمه غایت ریای قبیح در نواب عمل بالکلیه فوت
اولد و غذن غیر مستحق غضب و بغض حق اوله سی مقرر در درجه ثانیه
که هم رضای حق و هم قبول خلق قصد ایله تا قبول خلق جانبی غالب اولوب
تنها اولسه علی شلمک مقرر اوله اولکی کی مستحق بغض حق درجه ثالثه ایکی
غرض برابر اولدوغی در بونده نواب دخی یوغی عتاب و بغض دخی اولوب
رأساً برأس علیه دلاله اولق موجود **بیت** علی انتی راضیان اهل الهوی
واخلص منه لا علی ولا لیا **تر** درجه رابعه رضای حق جانبی قبول خلق طرفینه غالب
اولدوغی علماً ایستدیر که العلم عند الله ثوابدن بکلی محروم دکلدر ولی
نظر قبول خلق ایتمه کچون معلق دخی اولور **آ** حدیث نبوی قدسی ده که
حق جل و علا **اما** لا عنینا عن الشریک بیوردوغی ایکی غرض برابر اولدوغنه
محول در بیان **جنب العمل بسبب الریا** ریا اول عملد مقارن اوله یا اثناء
عمله عارض یا بعد الفراغ من عمل عارض اوله **قسم** اول که ابتداء عمل ریا
اوله شک یوق که بو حال وزر مستم اولوب قلورسه کند و عا و عملی
نامعته در **آ** اما اگر انانی عمله توبه و ندامت و استغفار ایدرسه
بعض علماینه نامعته در دیدیلر **آ** اما صحیح اولدر که اگر غرض ابتداء
مجرد قبول خلق یا قبول خلق ملاحظه سی رضای حق ارادته غالب ایستد
نامعته در اگر غرض مساوی یا جانب ریا بر حواج ایسه اگر فساد و بطلان
قابل دکل عمل ایسه صدقه و قرآت کی نیت خیر ایله مناب و نیت

ریایه معاقب اولور و من عمل منقال ذرة خیر ابره و من عمل منقال ذرة شر
ابره اگر قابل فساد و بطلان صلوة و حج کبی اگر نافله ایسه فاسد
و بنیم اگر فرض ایسه عهده سندن ساقط اولور **قسم** ثانی اثناء عمله ریا
عارض اولمقدرد اگر مجرد عملده سرور ایستد و ریا نیز اگر عمل اوله حق ارادیه
شویله که بوارادت ریای اولمه عملدن فراغت ایتک مقرر اوله علی حبیط
اولور **قسم** ثالث که فراغ عملدن عکره عارض اولمقدرد اگر مجرد سرور
ایسه که کند و اظهار ایتیه ضرر اولور اگر کند و اظهار ایدرسه اظهار
غیری صحیح غرض یوغی محل خوف در اجباط عمل اولمقدرد **ابن مسعود**
رضی الله تعالی عنه قنده برکسند دون کچه سورة بقرة قرآت
ایتدم دیدی **ابن مسعود** سنک آذن نصیبک همان بودید و کلدر دید
بوکسند جناب رسالت نهایی حضور بن صوم دهر ایتدم دید
بیوردیلر که **لا صمت ولا افطرت** یعنی نه صایم اولدک مناب اوله
نه افطار ایلدک که دنیا ده رحمت چکیه سین بعض علی اظهار ایتد و کچین
بیوردی دیدیلر **آ** اما بعض علما بلکه صوم دهر مکروه اولد و عینون بیورد
دیدیلر بر هر حال محتمل که حضرتک و ابن مسعودک اظهارده بویله بیوردیلر
اولد دخی نوع ریا اولق اکلند غذن اولش اوله **والا مقتضای قیاس**
بودر که عمل اوله صحیح اولد قد نضکره اظهار ثانی ضرر ایتیه غایتی اظهار کچون
معاقب اوله **وسیفان** نوری دن حکایت اولان که بر تاجر انکر
صیافت ایدوب انانی دعوت خدمتکارینه بر طبق جنسی کتور دیوامر

ایند که صکره جعدن کتور د کوم طبقی کتور دیوب ایکی حج ایبتد و کین شکار
 ایبتد یک. اتمام اصحابنه بقوب مسکین سوزیله ایکی حجن ابطال ایبتدی دید و
 بوکه محمول اوله. یعنی اول عکده ذمی ریا اولق اکلنه. پس بو تقریر این
 ظاهر اولدی که اخفای عمل الزم لازم. و اخلاص کامداوم. اولق امیش
 ایکنچون بعض سلف دیوریدی که علی ایتمکدن ایستادن صکره حفظی کوجده
 واریاب سکوک ستر حال. و کتمان اعمال. ایتمکده نه قدر دقترا تیشلر در
 ذکر خفی ذکر جلیدن ترجیح اولندوغی دخی بوندندر. خواجگان سلسله سنگ
 کتم و سترده مبالغه لری معروف در و بوبیت در در مالتی در که بیت
 از درون شوشتا و از برون بیکانه وین چنین زیباروش کم میشود اندر
نثر خلاص خلاصه اعمال. نقاوه احوال. و سرانه سعادت. و پیرایه
 حوادث. در. و اخلاصه عمل سیر صالح. قصود خلاصه اولن عمل کثیر
 عند الله اضعاف مضاعفه راجع. در بیت عبادت با خلاص نیت نکوست
 و کرد چه آید ز بی مغر پوست **نثر** زمین الدین حافی قدس سره و صایا
 قدسیته سنده ذکر ایدر که مدینه منوره ده بعض اصغیا یله جمع اولدم بکا
 صورتی که بیک میل عمرک اولسه نه یه صرف ایدر دک. بندگی دیدم بو قدر
 میل صلوة بو قدر میل صومه و نحو ذلک نجه عبادات تعداد ایدم بیورد
 که بن ایله ایتمدم. بلکه طغوز بوز طغان طغوز میل اخلاص تحصیلنه
 صرف ایدوب بر میل اخلاصه عبادت ایدرم. شیخ زین الدین
 بو سوزی عظیم تحسین ایدوب دیرلر که باب دینده نظر صحیح و حق

۱۹۰
 صریح. بودر که بیور دیور بیان **علاج** **ریاضت** **ریا** چون معلوم اولد
 که ریا موجب حبط اعمال. و مورث مقت و بغض خدای ذوالجلال در
 و امهات کنا پردن معدود. و شقاوت حقیقی آنن موجود. در
 پس ضرر نی عین یقینده مشاهده. و از آله سنده تحمل مشقت و مجاهد
 ایتمک کرک. زیرا آن زمان طفولیتده ضعیف العقل و التیزر ایکن
 نظری احوال بنای جنبه اولوب آنکره تقلید و اتباع ایتمک اوزرینه
 اولور. پس خلقی کورور که جمله سی تصنع و اظهار جمیل و اخفای قبیح
 ایتمک اوزرینه در لابد تصنع که سرمایه ریاد در قلبنده راسخ اولوب
 مهلکا تدن اید و کین بیور سه اول وقت بیور که شجره ریاریض
 قلبنده ثابت. و حبت تصنع مخازن در و نمن ثابت. اولمشر
 پس از آله سی محتاج مجاهده اولور. اتمام غزالی ایدر علا جنده ایکی مقام
 وار در **مقام اول** اصول ریائی که فروعی اکامترتب. و عوقنی که
 اغصانی اندن منشعب. در قلع و قمع ایتمکدر. و اصول و عروقی
 اوج نسنه در. بری سی حبت جاه و منزلت جاه. و منزلتدن مرادی خلق
 قنده مقبول و مغرور و مکرم اولمقدر. اهل منصب و ولایت. اولق
 لازم دکل. ایکنجی حبت ثناء و مدح. و نفوت ذم و قدح. در ایچین
 خلق الله اولنه طمع در. پس بواج نسنه نه قدر طبعه شیرین دخی
 کلور سه دفعنه سعی ایتمک کرک. آنده اولان مضرت عظمائی فکر ایتمک
 و بوحلاوت عاقبت مرارت مؤدتی اوله حجن ذکر ایتمک. نه کم عمل

شرین زهرناک اید و کی معلوم و سلبت تناول و لیوب صبر و نور
 پس ریانک صوکنده اولن عذاب الیم و مقت حی کریمی ملا خطه ایلیه
 فردا اهل خلاص عملرینه کوره خاص الخاص اولدق بوجه روس
 اشهاد و جمع عباد و عباد ده ندا ایده لکه یا فاستق یا فاجر یا حاکم
 یا غادر عکلی غرض دنیا و تقوی عباد چون ایدوب آنکه تعظیم بزه
 استهزا مخلوقه کریم خالق از دریا ممکن عجزه تقوی و زیرین بیکله
 قبولرینه و اصل اولدک بزم غضب و بغضه مستحق و طرد و رد و
 حاصل قلدک دبه لر اعمالک جزا سنه غایت محتاج اولدوغی زمانه
 و قدمنا الی ما عملو من عمل فجعلناه هباء منسورا مقتضای سنج لاشیئ
 محض بلکه موجب بغض بول و مع هذا ملا خطه اید و کی قبول و رضا
 خلق و مدح و ثنای مخلوق حاصل اولدوغی امر و موهوم و شئی نامعلوم
 رضا انان سنه غایت لاندک بر طائفه یه مقبول اولور پنجه سنه مذموم
 اولق وار بلکه غالباً ریاسی معلوم اولوب عندالنس دخی مردود
 و تصور اید و کی سنه لردن خروم اولق مقرر نظم فار

برو جان بیاید در خلاص بیج	که نتوانی از خلق بر بست هیچ
سانی بعلت پسندیده اند	منور ان نقش بردن دیده اند

و مدح و ذم خلق حقیقتده لاشی در حق قتنده مذموم اولن خلق قتنده
 مدوح اولد دن نه فائده که عاقبت پرده اچلور و قبایح مخانی
 یوزینه چلور شاعرب ات مدحی زین و ات ذمی شین

حضرت رسالت پناهی کذب ذک الله الذی لا اله الا هو بدید میریت
 مدح و ذمت کرتغاوت میبکند بکری باشی که اوبت میبکند
 اگر دیر سک مدح و ذمتن فارغ اولمق قن اولور بکار مشایخ و اتقیائ
 دخی کور و زکند ولره ذم و غیبت اولنه تمام میبخور اولور لر بزیار و
 طبیعت کوج کلمک بعید در ولیکن اول مرتبه تکلیف اولنار مرد اول
 عبادت کده آنی ملا خطه ایله اما طمع مال و منال حق ایندخی ملا خطه ایلیک
 کرک که معطی واحد حقدر و منع و عطا محض کریم مطلقدر پس نه وجهی
 وار که عبادت و طاعتده بو حطام فانی لمحوط و مقصود اوله مقام
 خواطر و یته شیطانیه ثنای عبادت یا اول و آخر ده عارض و ملقن
 خالی اولماز پس غافل اولمق کرک عباد عابد مال خواجه تا جری در
 و شیاطین حرامی راه زن و دزدکیه بر و لقص نقب افکن مثالنده
 علی الدوام قصد اخذ و خفب ایتکده بر طرفدن منع اولنور
 الحال طرف آخردن کلور آشکاره قطع طریق ایده فرس مخانی
 نقب و طریق لور اما غالی ایدر خواطر بانیه اوج در کاهی دفعه
 کلور کاهی تدریجکله اولکی خلقک قبولنی تذکر و تفکر ایتکدر ایکنجی سی
 قبول مذکوره نفسنده رغبت پیدا اولمق اوچنجی سی بو رغبت
 قرار طو توب مصمم اولمق در پس کمال بودر که اولکی خاطره دفع ایلیو
 خلقک اطلاعی نه سنه در نحو ذبانه دیوب اهل تحقیق که اخلاص روضه
 رعایتی ایتکدر عملرینی ملائکه دن دخی کتم ایتکده سنی ایتکدر در بیت

دوروی پرستیدنت در حد آ اگر چه برکت نبیند و است

بیه اگر خاطره نانی که بیجان رغبت اطلاق خلق در اولد فی کلور سبقتا ذکر
ایند کلور نصیحتی تذکر ایلیه نته کم اطلاق ناس ملاحظه سی ر با جانیه میل و غنیت
ویرد و کی کبی آفت ر بانی ملاحظه ایست ذخی نفرت و کراهت ویرور پس بوا
خاطره دفع اولیجی او چنی ذخی که بونره مترتب در من دفع اولور جوق اولور که بعد
غنیت اخلاصه شروع ایتیمکن خاطره ر یا غلبه اید نفس آنی رد ایتیم قبول ایدر نفس
حب مدح و خوف ذمه ملوا اولد و فی در لایذافات ریا و سوء عاقبتنه اولن
موفتی خاطره کلور ریزاکاسه بر قبول زیاده به محتمل و کلدر نته کم بعضی غضبیک
مضراتنی و حکم منافعنی بلیوب الحکم عمل ایست که تصیم غنیت قیلور اما سبب غضبیدن
بر سبب عظیم طاری اولیجی موجبات غضب قوی و مشاعرینه بر وجهه سار
اولور که معرفت مذکوره به محل قلمر لایذاصلا خاطره کلور بس خاطره شیطانیته ریا
کیچیک دفع ایست که کرک اما دفعه درت وجه وارد و اولکی اولدر که دفع ایتید کلدر
صکره شیطانی تکذیب اید و تکذیبیده دور و دراز مجادله ایده ایچنی مجادله دراز
ایتمیه ولیکن دفع و تکذیب ایده او چنی سی دفع ایتید که نصره تکذیبه ذخی مقید
اولیه بلکه ذکر و عبادتی اوزرینه اوله در دخی اولدر که جداله تکذیبه مقید
اولد و غندن غیری ذکر و توجهی اولکی دن ارتوق ایده اولکی غایت
ضعیف و در ریزاکاسه شغول و ملغله ذکر و توجهدن قلعه کرک شیطانی
یعینک خود غرضی ذکر و توجهدن البتوق و برید شیطان ان توقع بیکم العدا
و البغضاء آندن یوقار و وجه نانی در ریزاکاسه اشتغال بوق ولیکن

تکذیبه اشتغال ذخی فی الحکم مانع ذکر در آندن یوقار وجه نالت در که اند هیچ
اشتغال عن ذکر الله تعالی و قدر آندن یوقار وجه رابع در که اند هیچ اشتغال
اولد و غندن زیاده توجه اخلاصه سبب املق و درر بوجه اوزرینه عمل ایدر
شیطان لویین خاطره کتورفر بلکه نبیند ذخی و توفیر ریزاکاسه ایدر که زیاده اخلاص
و عبودیتنه سبب و ملغله ضد مقصود و عکس مطلوب حاصل اوله و کمال خلاص و
تحصیل صدق و اخلاص مرشد کامل که عالم و عال در خدمت و ابرینجه و بیعت
و طریقت قانونی اوزر مهتت بین یدی اعمال کبی امرینه مطیع و منقاد و لایحه اوله

ان زمان از ریا و عجب رهی	که سوی پیر راجین و رست
هست در نفس اماره و کبر	که نداند بغیر پیر کس

رذیلت ریا و علاج قلب خصوصنده بو مقدار تفصیل اولکند بو مقدار ریه اکتفا ایدر
معلوم اولدی که هر ذیلک جهت علمدن علایج مضار و مفاسد بنی تفکر و
انک تقبیح و مسونده وارد اولن یا و یا حاد و انار علما حکایتنی تذکر ایدر
ضدی اولن فضیلتک منافعنی ملاحظه و آنک حقنه وارد اولن کلمات محرمه خطار
و جهت علمدن علایج اجتنابنه امان و مصابره و ضدنی تحصیل و اعمال ایست که
بو طریق تبدیل احوال و تحصیل فضایل ایست که طریقه حکما و علمادر اما ریا
سلوک و متصوفه دیر که بو طریق تبدیل احوال خلاقه متعسر بلکه متعذر در
بر خلق حسی تحصیل با بر خلق قبیحی نفسدن اراده ایست که نهم مشقت و جابده
کرک اکثر یاعراکا و خایتمکر و بر خلق اراده و ضدنی کتور نهم خلق
قیح حاصل و نهم خلق حسن زائل اولق و درر بس طریق اولدر که کلمه

توحید ملقب شد پس اشتغال اوله که زمان سیرده بعون الله تعالی
اخلاق ردیه احراق ایدر • و نفس تصفیه و ترکیبیه و اصل اولوب اخلاق
حسنه آندن ظهور و اشراق ایدر و اول جمله اولور که قائل میشد **رباعیه**

تا دل رند و بیک دمان کا هست	دشمن همه کار جهان کو تا هست
آن دل که در او بود نذر آندیشه	اکنون همه لا اله الا الله هست

کتاب اول تمام اولدی بعون الله کتاب ثانی به شروع اولد



علم تدبیر المنزل بر علم در که آنکه اهل منزل را سنده نظام و انتظام و چون
لائق اوزرینه معاش اینک کیفیت بیلیور • چون انسان سائر حیوانات
ممتاز و اجتماع منزلی که اهل و عیال و خدم و حولدن عبارت در اکا
لازم در **پس** یوقار و ده مذکور اولن کی اجتماعی اصول و قواعد و
و قوانین و ضوابط اوزرینه اولمق کرک سیادت دنیوی و سبب
باعث مقتضی و سعادت اخروی سنده داعی و عله مقتضی **اوله**
و اول قواعد دخی جمله بدیهی دکلدر اگر هر کس اکا مجرد توجه عقلی ایلد
مهدی اوله بلکه اکثری نظر یا تدکر که حکما انکری ادله سندن استخراج
و جمع ایدوب علم تدبیر المنزل دیو تسمیه ایلد **پس** بو عله احتیاج مستقر
و آندن استغنا متعذر در **پس** بو کتاب نیجه بابی مشتمل در **باب اول**

و ارکان منازل احتیاج باینده در **سابقا** اشارت کجشد که انسان
مدنی بالطبع در • و محتاج اولدوغی عداسی سبط دکلدر زیر احوالی
لطیف و لمخله غذا تک لطیف و لطیف اولننی استر • و غذای لطیف
جمع و ترکیب و طبع و ترتیب اولینجه اولر مثلا غایت مهم
اولن غذا سی اکمک در نیجه افعاله محتاج در اکمک کجی بچک کجی
او کو تمک بشور مک کبی • و لو قدر افعاله بر کسسه مستقلا قادر اولمق
مکن اولر بلکه انبای جسدن معاونت و مظاهر کرک **اما**
حیواناتک غذا سی اکثر یا بسط در سباع کوششت خام و بکایم گیاه خشک
و تر ایلد تغذی ایلر • و علی هذا القیاس و انسانک عذیه سی اغذیه
حیوانات کبی هر کون جاهل اولور دکلدر مثلا زمان شت اقبال
و وقت صیف ایدر ایدر که نصکره غذای انسان تحصیل اولنر **پس**
لازمدر که زماننده تحصیل اولنوب ذخار اولنه تا که جمیع ارمانده هر
شخصه تحصیل غذا مبرس اوله **پس** مکان محفوظ کرک که آنده جمع اولنوب
امطار و ثلوج و افواه حیوانات و دست تغلب غاصب سارق اکا
واصل اولمبوب وقت حیاطه حاضر و جاهل اوله **پس** منزل احتیاج
ظاهر در و انسانک نفسنه دخی کرما و سرما و امطار و ثلوج و طین و
و حلدن سلامت چون و اسباب آلات و نفس و عیالی غاصب
و سارقدن خلاصیون دخی منزل لازم اید و کی روشن و باهر
و مزاجی لطیف و شعر و و بردن عاری اولد و عیون زیاده بکس

و اعتدال و لطف مزاجی بسی ایله زیاده نومه محتاج و نوم زمانده
 ارواح باطنه غورائیکله ظاهر حیده تاثیر بر زیاده اولمغین یقیظه
 زمانده لازم اولندن زیاده دنار و شعاره محتاج در **پس**
 لوازم غذا و لباسی پنج **اسباب** آلا تہ دخی موقوف در که **انکره** اثاث
 بیت و ماعون دخی دیر لر **پس** بوجه نکه حفظی اچون مکان لازم
 و بوجه بقای شخصی اچون در بقای نوعی اچون دخی لوازمی وارد در
 و اول حالتوندر که تناکج سبب ایله توالد اولوب بقای نوعی مود
 اوله و هر کس بقای شخصی اچون لازم اولان اسبابی حاضر ایکن
 حفظ ایدر **و** لکن منزلندن بعضی محققان چون غیبت ایتدکم کندیه
 یایب اولوب حفظ ایدر کنه یه دخی محتاج در **و** حکمت آتقی اقتضا
 ایدر که خاتون که غلبه رطوبت سبب ایله مزاج حیده فتور و ضعف
 مقدر در تحصیل مصالحتی چون حرکتندن عاجز اولوب منزلده ساکن
 اولوب یایب زوجی اوله **و** حفظ اثاث بیت و مهمات قوت و
 لوازم منزل انک عده سنده اوله **و** چون تناکج واقع اوله تناسل
 و توالد اولوب اولاد حاصل اوله کرک و اولاد حال صغرنده تربیت
 و تقویت ابوینه محتاج در **پس** انکر دخی لوازم مهماتی منظم اولو
 غالباً مجرد نفس پدر و مادر کفایت ایتوب خادمه محتاج اولور
 و بوجاعت ارکان منزل در **و** انتظام معاش بوارکان اولور
و ارکان عددی بیش در **پدر** **مادر** **فرزند** **خادم** **قوت**

۱۴۴
 و چون هرگز تک برجهسته و حدتی اولور **لا** بدو کثر تک دخی و حدتی
 نظام صناعی در **و** نظام صناعی تدبیر ایله اولور **و** تدبیر مدبر کرک
 و لائق مناسبت اولدر که بو تدبیرک صاحبی و مدبری صاحب منزل اوله که
 پدر در **و** سایر اهل منزل ریاست **و** انکر امور بنی ضابط و سیاست
 انک اوله **و** اولدخی تدبیر صائب ایدوب **لطف** **و** **عنف** **و** **وعد** **و** **وعد**
و **تسد** **و** **لین** **و** **تکلیف** **و** **مدار** **و** **تخل** **مناسبند** **و** **استعمال** **تیکله** **ضبط** **و** **سیاست**
 ایله عمل ایلیه که اهل منزلندن هربری ر ذایلدن محترز و محتجب
 و فضایی محتوی و مکاتب **اوله** **لر** **و** منزلدن بو عله مراد مرطاب
 و انعا جمله بنا اولنش خانه لر دکدر **بلکه** ارکان خمس مذکوره یا
 اکثرنی جامع اولن محل و مأوی در **کرک** **طین** **و** **حجاره** **دن** **بنی** **اولسون**
 که انکره اهل مدر دیر لر **زیر** **امدر** **طریق** **پاره** **سنه** **دیر** **لر** **مرا** **دینا**
کرک **شعرو** **و** **بردن** **اعنی** **یوک** **و** **یا** **پاغی** **دید** **کلری** **سنه** **دن**
اولسون **و** **انکره** **اهل** **و** **برد** **دیر** **لر** **صحر** **انشین** **کبی** **اعاب** **و** **ترک** **و**
تاتار **کبی** **و** **بو** **معنایه** **منزل** **جمله** **اهل** **عالمه** **لازم** **در** **نته** **کم** **بیان** **اوله**
پس **علم** **تدبیر** **المنزل** **جمله** **اهل** **عالمه** **لازم** **ایدو** **کی** **کم** **اول** **بابده** **اشات**
اولنشدی **ظاهر** **اولد** **خواج** **نصیر** **ایدر** **اگرچه** **علم** **تدبیر** **المنزل** **لده**
قدما **حکما** **یونا** **نک** **قواعد** **مضبوطه** **و** **قوانین** **مبسوطه** **لری**
بو **قدر** **اما** **انردن** **عبی** **سانه** **نقل** **اولنشد** **لا** **بر** **مختصر**
رساله **که** **ایرو** **س** **حکیمدن** **منقول** **و** **متأخون** **اراسنده** **موجود**

و مقبول. و ککن افضل متأخرین آراء کافیه. و اذنان صافیه. اید
 بوضاحت اصول و قواعدین ضبط و فروع و تالیفین بسط. اینک
 بذل مجهود. و سعی محمود. اینک در خصوص شیخ رئیس ابوعلی حسین
 سینا که انک بوفنده بر رساله بدیع سی و اردر که کمال بلاغت اید
 شرط ایجازی جامع در. اول رساله نک خلاصه سنی سایر مواظط و اید
 که متقدمین و متأخرین منقول در موشح اید و بکتاب مرزوه درج اید
 ان شاء الله تعالی نظر ارتضای اهل فضل مشرف اوله. انشی کلامه
 و بو فقیر دخی خواجه نصیر کلامندن و انک در مقدم و مؤخر فاضل
 کتابندن اخذ و ایراد نه قادر اولد و غم محاسن آداب. و مکارم اولو
 لایباب. مناسب تعداد اهل زمان. و ملائم طباع ابائی روزگار
 اکلد و غم اسلوب ادا و زینت ایراد و بیان. ایدم. او مرین که
 ارباب فضل و افضال اید مستعد اولد قدح مواضع اعتراضدن عرق
 و محال زلزلندن اغراض بیوره لر. و الله الموفق المستعان
 اجتماع منزلی ده رئیس اهل منزلی سابق اولن چوبان
 کبی اولق کرک که رمه نک حفظ و رعی. و ضبط و سقینده. آگاه و متنبه
 و هر فعله مناسب اوقاتی عایت. و هر آنده احتمال اولن مضراتدن
 حمایت. اینک ساجی و متوجه. اولور. لاجرم رمه کرک و سباع
 تعوضندن امین. و سستی و رعی و قشده و ملغله هر بری فریه و سبب
 اولوب منافع معلومه سی حاصل و متوفر. و اولاد و انسانی و اصل و متکثر

اولور. کذکر رئیس دخی تحت تصرفنده اولن اهل منزلی اعدای مستطه دن
 حفظ و حراست. و افعال و اوضاع ضار و غیر محمود و ن تادیب
 سیاست. اید و ب هر برینی کمال ممکنه لرینه و اصل قلم کرک. رئیس
 مذکور طبیب که اوله که طبیبک حفظ صحت مزاج. و از آنکه مرض چون قصد
 علاج. اینک که نظری مجموع اعضای مرکبه دن حال اولن اعتداله در
 و صحت بدن سبب و افعالی موضوعندن صحت او زره صادر اولمغه
 بو اعتدال مجموعی در. اگر بده لواء اعتدال موجود. ایس طبیب آبی
 حفظ و حراست اینک که قصد ایلر. و اگر مفقود. ایس تحصیل و اعاده قلمغه
 ممت ایدر. و اعضا دن بر عضو خلط طاری. و مرض ساری. اولوب
 طبیب علاجنده اول عضو که مصلحتنه نظر ایتیر. بلکه عموم اعضا مصلحتنه
 اهتمام ایلر. و عضو مریض که جوارش عضو رئیس واریه انک علاجنده اهتمام
 ایدر بالقصد الاول بعده بالقصد الثانی عضو مزبور که علاجنده قصد ایلر
 تا اول مرتبه که مصلحت عموم اعضا. یا مصلحت اعضا رئیس بو عضو که
 قطع و از آنکه سین اقتضا. دخی ایدر قطع و از آنکه اینک بدن مبتلا
 ایتیر لر. تا که فساد اعضا به سرایت اید و ب بنای بدن منهدم
 و صحت و اعتدال مجموعی منعدم. اولمیه. پس مدبر منزل دخی بو
 نسق او زیننه عامل اولق کرک که نظری حال منزله مبذول اولوب
 اهل منزله دن بری سنگ حالی مختل اولوب آندن منزله خلط سرایت
 اینک احتمالی اوله ای توقف اول شخصی از آنکه اید و ب منزلی خلط

حایت • ایده نته کم مراتب اعضا مختلف بعضی رؤس بعضی رئیس
و بعضی شریف بعضی خیس • کذلک اهل منزل دخی بویله در • و نته کم هر
عضوک بر فعل خاصی وارد در اما مجموعا افعالندن حاصل اولن غایت
مراتب و مطالب در • کذلک اهل منزلک هر بری نک بر طبعی و بر خاصه
و طبعونه مناسب فعل مخصوصی وارد در • اما مجموعا افعالندن مجتمع
و ملتئم • و جمله نک حرکات و اوضاعندن متسق و منظم • اولن حال
اهم مهم • و اتم آرام • در که انک اسمنه انتظام • حال منزلی دیر لر
بو مذکور تدبیر منزل • علی وجه العموم و الکمل در • اما تدبیر علی وجه الخصوص
و الجری بقیه ابوابه ایراد اولندی
سابقا اشارت اولندی که منزل یکی قسم در • بری مداین و قری اهلنک
منزلی در که شک و کل و حجر و شجر دن مبنی در • و انتقاله قابل و کلدر
ایکجی سی صحرا شینلر منزلی در که شعر و و بئر و انلرک امثالندن اولور
و انتقاله قابل در • قسم اول افضل و اولی در • زیرا حصانت و متانتی او فر
و بقا و دوامی اکثر در • و بوجبه منازک دخی افضلی و لدر که بنا
محکم و استوار و بی وقت اهدا مدن غالباً امین و سقفی ارتفاعیه
بایل و قبولی واسع و گشاده • و هر فصله مناسب مکان مهیا و
آماده • اولمش اوله و هر شهرده هوای نافع نه جانبدن کلور
اول جانب مسدود اولیه • و موصبع رجالدن غیری موضع نسا
مقرر و بعید اولوب صورتی منظور و صورتی مسجوع اولیه

۱۹۶
اما ارتفاع بنا و نقش و زخو و سقف و جداره اسراف و مبالغه دن حذر
ایده • اخبارده وارد اولمشدر که برکنه منزلی الی ذراعدن ارتوق
قدر سه ملائکه آسمان الی این یا ملعون دیر لر • و نقش و زک اسراف
مذموم • و مال همی اتلاف باجود در **قطعه** کار طفلانست کرد نقش بر دیوار و
بالغانه زینهار از کار طفلان زینهار • خانه دل در تنزل خانه کل سر بلند
خانه دین در تنزل خانه طیس **شوار** مطلقا بنا و عمارت خصوصنده
اعتدال دن بیرون • و قدر مال بدن افزون • خرج مذموم در •
خصوصا که بوزوب دوز که معناد و بر صورتدن اوصوب بیئات
جدید ایتمک مبتدا و ملق مرض صعب و خلق ذمیم در • بعض سفها آنه
کیاست و ظرافت و حسن تصرف عداید و اسراف مذموم عیث
قیجه مرکب اولور • و حدیث شریفه • وارد اولمشدر که • هر
انفاق که عیدن صا در اولور عبد آنج با جور اولور • الا بنایه صرف
نفقه که آنده هر کرا جو یو قدر • غیز لردن بریسی بر صدیقنه وارد
کور دی که بنا لیر پد ریش عمال و صناعه اچمه و پرور • غیز دخی بر اچمه
استیوب آلوب طراغه بر قمش صاحب خانه پلر نرد و چک نه وار
سن بو قدر مالی طاشه و طرغه و کوسن بن بر اچمه بر قسم نه لازم
اولور دیش • و منزل اتخاذنده بر مهم امر دخی جوار در که جهد
ایتمک کرک که بر منزلده اوله که جبرانی صلی و کرا و نیک نفس و خوب
اخلاق کمسه لر اوله • و فسقه و ظلمه و جهله جوارندن احتراز اولیه

و سلفدن بری سنگ استخوان جادی واریدی ضرورتی اولوب داری
 بیع ایدوب نمونی قبض ایتد کد نصکرة قنی فلان کشتی نک جوارنیک بهاسی
 دیو جک جوارک بهاسی حی اولور دیشلر مای ایدی اویلی بکانه رد
 ایلک بن بوکانه که خسته اولسم عیادت ایدر سفره کتسم امانت
 و حرمیم حفظ ایدر سفره کتسم زیارت ایدر محتاج اولسم قرض
 و برور قرض استسم به ایدر اول کتسم شدوب اویلیک بهاسی غنیر
 کوندروب اوی صتمقدن فراغت ایتد مش **حکایت** اولور که افلا
 و قاطر یعنی التون دو کیچیلر قنده منزل طوتردی اصحابی و جهندن
 سوال ایدجک ایتدی که چن علم و عمل مجاهده سنده نوم ضروری کلسه
 بونکر اواز د قلمیه مانع اولوب عمر کرانایه ضایع اولمغه **بیب** اولور
 استنبولن میرخاری خانقا هنگ جوارنده برنعلجه جی دکانی وارید
 بعض اصحابی نقل ایدر لریدی که میرکجه نک عامه سین اجیا اید و آخر لیل ده
 بر ساعت نوم ایدر دی چون نعلجه جی اول موضوده دکان اجد آخر
 شبده قلقوب دق و ضرب مشغول اولوب میرک خواب کیسه سینه
 دخی مانع اولوب اجیای تمام لیله مؤدی اولدی چون
 نوع انسان قوت ادخار ایتکه مضطر و محتاج در **نکته** کم اش رت
 مرور ایدی و بعض اقوات جوق زمان طور مغه متحمل دکدر **بیس**
 آدمی به لازم در که هر چند قوت ادخار ایلیم که بعض جنس هلاک اولور
 بعض آخری که سرعت فساد دن دور و بقایه ارتوق متحمل در **باقی**

۱۹۵
 قله و سابقا بودنی مرور ایتد که معاملات و اخذ و اعطاده بر جوم
 باقی کرک که مقدار اموال و قییم اعیان و اموال **انکه** تقویم
 اولنه و اول دینار در که ناموس اصغر دینلور و حافظ عدالت اولور
 و لازم در که بوجو هر غیر الوجود اوله که هر کتسمه مرنه وقت دیشلر
 اکا قادر اولیمه و غیر الوجود اولمغه بوجو هر ک قلیلی غیری اجناسک
 کیشرنیه معادل اوله تا که هر کتسمه که منزلدن سفر و انتقال ایتد استسمه
 اقوات و سائر لوازمی جمله نقل و تحمیل ایتیک لازم اولیمه بلکه بوجو هر
 حمل ایدوب قنده وارر بوجو هر لیه قوت و لوازمین تحصیل و تکمیل ممکن
 اولوب خرج عظیمدن خلاص اوله و دخی لازم در که بوجو هر رزین
 و لطیف اوله نفوس آنی بدنه قریب مواضوده حفظ ایتکدن نفوت
 ایتیمه استحکام جومر ماده و حسن ترکیب سیله بقایه قابل اولو شراع
 فادایتمکله خسارات عظیمه لازم کلمیه و کسب اموال و ارزاقده صرف
 اولنان مشقتلر خط اولیمه و بیوت اموال و خراین سلاطینده هجوم
 نواب زنجون مقدمید حفظ و ادخار ایتیک ممکن اوله **بومقدمات**
 تمهید اولند قد نصکرة بر ایدر وز که مال احوالنده نظر اوج و جملدر
 بری سی دخل اعتبار لیه در **ایک** سی حفظ اعتبار لیه در **اوج** سی خرج اعتبار لیه
 انکا اعتبار لیه نظر بودر که دخل یکی قسم در **بری** سی کسب
 اختیار لیه اولن تجارب و صناعت کسب **بری** دخی کسب اختیار لیه اولن
 سعد و رات کسب و بعض جوه کسب اوج قسمه هر ایکه تجارت

زراعت صناعت و بعضیله و جو کسی درت ابتدا یلر امارتی دخی ضم
ایلدیلر و وظایف و علوفات مترتبه امارت قسمند ندر عدا و لمغله حمر
صیح اولور و بواسطه کتبی فی فضل در اختلاف ابتدا یلر امام شافعی
روی در که تجارت در و همانا حرق بشیرله خیرالمشیر محمد مصطفی علیه
الصلوٰة والسلام اولمغله دیشکدر و امام مالک شافعی دن زراعت
افضل اولمق رعایت ایلدی و بعضی متاخرین دیدی لکه بوزاده عقود
فاسده جوق اولمغله اموالک بشبه کلندر پس شمدی زراعت افضلدر
امام شافعی زمانده قله فاد و کثره علما اولمغله شاهد اولمغله شاید
تجارت افضل اولر و حکما ایدر لکه چون تجارب بضاعه یموقوف
و بضاعه هلاک و تلف اولمق موصند در یا حراجی غارت و یغما ایدر
یا در یاده غرق اولمغله نابیدا اولور بلکه صاحب تجارب دخی اختیار
اسفار و اقامت مهالک دیار و رکوب فحاف و برار و کار ایتمک محتاج
یا زبهر و دست کند خواهم برکار یا موج روکار افکندش مرده برکار
و دخی دیدیلر که کشیده اوج شرط لازم در او لکی سی جور و ظلمدن
احراز اینک ایکنی سی عار و شماردن اجتناب اینک ایکنی سی
دناات و ذلتدن احراز قلمی جور و ظلم مثلا آخردن مال الملق کبی
عار و شمار مسخره لبغله و او یونخی لغله مال کسب اینک کبی دناات
و ذلت آنجانه ایدر لمغله کسب اینک کبی و بعضیله دبا غلبق و حجاج
ایکنی دخی دناات مکبدن عدا ایدر لر و صناعت اوج قسمدر

شریف و متوسط و خیس شریف اولدر که نفس طقه کن اعمالدن
اوله بدن اولیه و بوضاعت احرار و ارباب تمت در و جو حبسک
معظمی اوج نودر نوع اول محض جو عقل و صفای نیته متعلق اولنه
تدبیرات صواب و ارای نفیس کبی و بویکه صنعت وزارت دیرلر
ایکنی نوع اولدر که فضل و ادب و بلاغت و براعت و طب و نجوم و
حساب و اسعایه متعلق اولندر و بوضاعت ادبا و فضلا و کتاب
و حکما در و ایکنی نوع اقوات شجاعت و حسن فرو سینه متعلق
اولندر و بویکه دفع اعدا و حفظ حوزه مملکت و ضبط ثغور اولور
و بوضاعت سپاهی لیق دیرلر صناعات خیسسه دخی اوج قسمدر
برسی سی اولدر که عامه ناسک مصالحه منافی اوله تحت کر لیق و
ستار لیق و غمار لیق و قرا دلیق کبی بواسطه و مفید لر صنعتی در
ایکنی قسم عموم ناسک مصالحه منافی دکل و لکن جو هر نفسک فضیلت
و مروتنه منافی اولن در مسخره لیق و مطرب لیق کبی و ایکنی بو
ایکنی فادی مشتمل دکل اما موجب نفرت طبع اولندر کتا سلیق
حجاج ملیق دبا غلبق کبی و بوا دانی و اراذل صناعتی در اما چون
احکام طبعک عقل قنده رو آبی بو قدر عند العقل بو قسم قبیح دکلدر
بلکه لازم در که بر طائفه دخی اول صناعتن مشغول اوله که نظام عالمه
خلل کلیه زیرا امر معاشده ضروری در و صناعات متوسطه
ایک قسمدر برسی سی ضروری در زراعت کبی برسی سی غیر ضروری

زر که لیک کس و انسانه مناسب بلکه واجب اولدر که بر صناعه
 شروع اید یک سمت اید که اول صناعه کامل و حاذق و کمینه
 آندن فائق اولیه مجرب و سبب کسب آت و قوت نفس و عیال و اول
 مرتبه به فاعلت ایلیمه خواه نصیر بویه و بشدر اما فقیر ایدرین
 هر صنعت که شروع ایدرانی اتقان و احکام و صنعتی اشراف اید
 کمینه خشنود تام اولوق مرتبه سنی تحصیل و اعمال اتمیک لازم در و عین
 و خلل خفی دن اختار واجب در زیرا که مشتری نک دعای خیری بوی
 صلاح آخرت و بر که رزقنه سبب علت در و بد دعاسنه
 فساد آخرت متعقب محو برکات مرتب در اما زینت و بنایه
 متعلق اولن صناعه نقاشیق و زر لیک کی بغایت استاد حاذق
 و مخترع صنایع و دقایق اولیغچون صرف روزگار و تزیین
 اوقات و اعمار اتمکدن اینه مرتبه اتقان و احکام اولدر قد لضرکه
 بقیه عمرین یا عبادات معروفه یا صناعه کسب صدقه یه خرج اتمیک
 اولی و افضل در و چون دنیا ده سعه رزق مقبول و مرغوب
 آنک احسن سبابی صناعه در که حل کسب و عفت وجه و بدنه سبب
 آلت در و حدیث شریفه وارا و لشد که الکاسب حبیب الله
 و اکل کسب یمن شیوه اصحاب یمن و زیور مرد امین دریت
 صنعت او کرن که غنا ملک و ملک و صنعت بلکه شکل التون ملوک در
 و اختیار صنعت و کسب یمن اینه نک فضیلتند اما و اقوال علما و

۱۹۹
 مشایخ اتقیا بی حساب در **قطعه** مرد کاسب که مشقت میکنند کف را درشت
 بهر نامواری نفس و غل سومان کرهست ساغر راحت بود اگر کسب بر کف آله
 وقت آن کس خوش که راحت یافته زین ساغر **آش** و کسب یمن چون غضب و
 مکابره دن که عادت سراق و حرامیه و سیرت ظلم و اعونه در عاری
 و عار و زالتدن که سوال و خواهنده لبقده اولور سالم و خالی در
 پس کسب آت اتمیکه افراط و تفویضدن عاری و انکم و عدالت که وسط در
 اقرب و انسب در و غضب و ظلم و آزار مرد مله چال اولن آل صورته
 کثیر اینه معنی ده بی برکت و قلیل و طریق حلال و بی ظلم و سوال
 حاصل اولن صورتن قلیل اینه معنی ده مبارک و جلیل در
 حفظ مال و بقیه تشر و تمینه ایتیمینه اولم زیرا خرج ضروری و اتفاق
 لابد در پس اگر دخل اولم نه بالضروره مال دو کتوب احجاف
 حال و اختلال منزل و فاد مال لازم اولور **قطعه فارسیه**

چود خلعت نیست خراج آهسته تر کن	که میگویند ملاحان سرودی
بگوستان اگر باران نبارد	بالی دجله کرد و خشک رودی

و حفظ و تشر مالده اوج شرطک دعاتی لازم در شرط اول بود که حفظی
 اول مرتبه ایتیمیه که اهل منزل که احواله اختلال کله نه کم بعضی مملک
 حفظ و امساک اول مرتبه افراط ایدر که اهل و عیالی مضایقه معاشدن
 موت مورثی تمنا ایدر بعضی بلکه افراط مضایقه دن خلاصچون قتل
 پدره اقدام ایدر شرط ثانی اولدر که دین و دیانتنه نخل اولیه

و شرعا واجب اولن زکوة مفروضه و صدقات مندوره ترک و اهما لایمیه
 شرط ثالث اولدر که بین الناس عرض مودتنه خلل کلیه و خیس و مسکله
 طوبیه و سابقا ذکر اید و بطور و رز که محضا زکوة مفروضه و بر مکله
 آدم بخلدن که ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون آیتند شحن
 مراد اولدر خلاص اولر تا مروت مرتبه سین فی یرینه کتور منجه بواج
 شرط رعایت اولند قد نصکره حفظ مالده اوج شرط ذنی وارد در که آنلر که
 رعایتی مناسب در شرط اول خرج دخلدن کتور اولیه بلکه برابر دخی
 اولیوب دخل خرجدن او فراوله زیرا هر زمانه دخل برقرار کسب
 میسر اولر بس عاقله لازم در که اقوات و اموالندن بر مقدار ذخیره
 زور کار و عده نوائب لیل و نهار ایلمیه که قحط سال و جدب زمان
 با تو اترنگبات دهر خوان سبب ایلمیه که تعذر و یا عدم امکان عارض
 اولور صرف اولنوب ذل سوال و اراقه مالوجه عند الارزاق واقع
 اولیه و آدمی زکوة مفروضه و صدقات مستحبه سین ادا آیت نصکره
 جمله مالین بدل و اینار ذنی اینک لازم و واجب دکلدر وزکوتی اخراج
 اولن مال کتور مذموم اولر و حق جل و علانک قولنده والذین یکنزون
الذمت و الفضة ولا یلقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم بوم می
 علیها فی نار جهنم فکنوی بها جبا هم و جنوبهم الایه و عبیدنده داخل
 دکلدر جناب رسالت نباهی دن علیه الصلوة و السلام مروی در که
ما دی زکوة فلیس بکنز برکننه ارض مکنی صتب بر مقدار آنچه الین

بو

کیرمش ایدی حضرت عمره صور دی که بو مالی نیجه ایده بین بیوردی که خاتونلک
 فراشی آتنده یری قازوب ایچنه دفن الیه اول کسنه دیدی کتور اولر
 بیوردی لکه هر مال که زکوتی ادا اوله کتور اولر زنا و صحابه و تابعین دن
 بر طائفه ابوذر غفاری کبی و غیره کبی و اکثر مشایخ صوفیه اگر چه ذاب
 اولمشلدر که هیچ ذخیره الیقومق و دینه اینک حرام و قدر حاجتدن
 زایدینی انفاق و تصدق اینک واجب در اما مذهب صحیح اولکی در که
 مذهب جمهور صحابه و تابعین و ائمه مسلمان در و اینار تام و ترک
 تحریک کلی کل اهل توکل و اوقیای رجال حالی در و انلر خصوصاً بوزمانده
 قلیل و کم بل عدیم و کم و نص تنزلدن ماصدق و قلیل با هم در

لقد کانوا اذا عادا قلیلا	فقد صاروا اقل من قلیل
--------------------------	-----------------------

و برتم کلام و مقصد مرا فر بوکتا بده انتظام احوال عامه انام و اصلاح
 معاش و معاد جمهور خواص عوام در و دیدلگوز معناده شعور و
 امیرنجاتی دیشدر که نظم ایکنده خوب صنمک سزانی کیم

نه سی و ارسنه بدل ایدوب اوکینه	الی آقا خندندر چارک
الن طوتدوغی اردینه اوکینه	برزجکی برزجکی دانی صفکه

برزجکی دانی و برتکری بولینه شر و حفظ و ادخار باینده حکما بویله اولی
 کورمشلدر که اموال محفوظه نک بر مقداری نفوذ و اثمان و بر مقداری
 امتعه و اقمشه و بر مقدار دواب و مواشی و بر مقداری املاک و عقار
 اوله که بر مقوله یه آفت تیشوب هلاک اولور آخر باقی قله فقیر

ایدرین تیر ربع مقصود اولیوب مجرد حفظ و ادخار و بختی آفته هلاک اولمسی
 اکثر و مدته مدید بقایه محتمل اولدوغی مقور و تفاوت اسعار بکمالیت و
 قیمته نقصان کلک اوفر اولن سنه حفظ ایتیمه دو آب و انشی کبی که ذی
 روح اولمخله هلاک قریب و حنطه و شعیر کبی که کامی سوس اعنی قدرت و شش
 اولمخله و کامی تفاوت سر و خست سنه خاکه بر آب اولور و اول سنه
 ادخار ایلیمه که عامه عباد و کافه بلاد اچنده رواجی یکسان و تفاوت
 اسعار بکمال قیمته خسران و دور دراز طور مخله نقصان کلک احتمالی
 اولیمه و اول زر خالص و ذهب صحیح العیار در و احتمال ذابخت
 و رخا و وقوع قحط و غلا اچون بر مقدار حنطه و شعیر یا چاه بی نم
 یا انبار محکم اچنده دیارینه مناسب اولنده حفظ و ادخار ایتیمه مناسب
 اعلای ثمنه بیع ایتیمه نیتی اولیمه که غلایه انتظار ایتیمه مستحق تعنت احتکار
 اولیمه بلکه نیتی توسعه اهل و عیال و قرض و سلم شرعی ابله مواسات
 فقیر ضعیف الحال ایلیمه شرط نانی اولدر که حفظ و تبقیه و تشر و
 نینمه ایتیمه قدرت تامه سی اولدوغی مالی ایجاد و ادخار ایلیمه متلاکند و
 احل حدیه اولوب قری و صحاری ده اولن عمار و مزارعی تعهد و تصرفنه
 قادر اولمیشی اتخا و ایتیمه مائل اولیمه که قلت تعهد و بیمار و اشکریع
 و نمره سی خرج لازمه کفایت ایتیمه اولوب خواب و اضحیاله راجع اول
 اولیمه و عوب لغتده قریه ضعیفه دیرلر و اهل تجربه دیشلر در که
 ضعیفه نداشتی فی ضیاع عدندر اگر تعهد دایم ایدر کل سن ضایع اولور

اگر دایم تعهد ایتیمه اول ضایع اولور شرط ثالث اولدر که دایم رواجی
 مقور و سودی ایتیمه اولور سنه راجع اوله اگر چه فائده تنبیل
 و اول متاع که ایتیمه بر کتره راجع اولور و هر دیار ده مشتری سی بونما
 اگر چه بر بختی چوق ایتیمه دخی کار راجع اولیمه و بونمقوله متاعی ادخار ایتیمه
 بوسبب بندر که کر نایه جواهر اتخا ذندن منع ایلدیر حتمه ملوک و سلاطین
 دخی زیرا محتمل که بیعنه حاجت و ثمنه احتیاج اولدوغی زمانده طالب
 بولیمه خرج و انفاقده درت سنه دن اقرار واجب
اولکی لوم و تقیر در و تقیر اولدر که اخراجات لازمه ده حد اعتدال دن قتل
 ایدوب اهل و عیاله مضایقه چکده و مروتته مناسب اولن بذل و عوفدن
 امتناع ایتیمه دخی تقیر دن معدود در نته کم اشرت کجیدی **ایکینچی** اسراف
 و تبذیر در و اسراف و تبذیر دخی پنجه در لودر اقبی اولدر که شهوات
 محرمة و لذات قبیحه به صرف اولنه و آندن ادنی مباحاتده اسراف ایتیمه
 مثلاً طعام جلای شول قدر بشوره که کمینه همیوب یانه دو کله و انواع
 و الوانی اولقدر ایلیمه که تکلفه یوب بلکه مضیم اولیوب امتلای معدده
 و مرض تخمه مؤدی اوله اما طعام معدده جایعه روزی اولمیشی نه قدر
 چوق بشور لور اسراف مذموم اولر نته کم بعضی سخیا به لوم ایدوب
 لاخیر فی السرف دیدیلر اولدخی مقابله ده عکس ایدوب لاسرف فی الخیر
 دبدی و جنبش ملبوس و مرکوب و مسکن و اثاث بیت بوجله ده اسراف
 ممکن و واقع در زیاده تحسین جامه و رجاله حیر و زینت شرعاً حرام

عقلا اسراف در بیت رکوم مرده کفن در کشتی و در پوشی میان اهل
مدوت که داردت معذور شر و ساقیندن اشاعه اولوب جاره
و آریه سورمک دخی وجه دن بیرون مکرار بیک اسراف در بیت
غرض از جامه دفع خور برداست | نذارت میل ز نیت هر که مردان
و اعداسی دخی بوکا قیاس اولنه و قرآن عظیمه اسرافدن منع و تبذیر
تخذیر نیچه آیتده وارد اولمندر و آت ذالقری حقّه و المسکین
و ابن السبیل و لا تبذر تبذیرا ان المبذرين كانوا اخوان الشیاطین
و کا الشیطان لربه کفورا و دخی و لا تجعل يدک مغلولة الی عنقک
و لا تبسطهما کل البسط فتعبد لهما محسورا و دخی و الذین اذا انفقوا
لم یسرفوا ولم یقروا و کان بین ذلک قواما علمایو مشروردر که برکنه
هر نه طعام و شراب مشتھاسی اولدقن البته تناول ایلیمه سرفیندن
اولور ملاحظه اولنسون که جمله مشتھاسن تناول ایتیک اسراف اولمچ
مشتھاسی اولین محضا ضیافتکرده شهرت و نامیچون الوان کیشره
واضافه عیدیه ایتیک نه مرتبه اسراف مذموم اوله **اچنجی** اولدر خرج
و انفاق ریاضت و شهرت و افتخار و مباحاتچون ایلیمه که هم مالی کیدوب
هم ثوابدن محروم اولیمه نته کم روایت اولنور حضرت امیرالمومنین
بعسوب الموحیدین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب خلافت
زمانده اشرف قبایل عربدن یکی کمنه اراسنده منفاخره و محاسنه
واریدی اتفاق بری سی بر موضوعده بر اشتر قربان ایدوب

فقرا قبیله یه تفریق ایلدی خصمی اشدوب یکی شتر قربان ایدوب
فوتایه اولشدردی اولکی کمنه دخی نینه مغالبه قصد ایدوب دشت
شتر قربان و ایثار فوتایه عیان ایلدی خصم دخی نینه تضعیف
و سکر شتر قربان ایتیکله خصم ضعیف ایدیکک خصم اول مغالبه ده
مبالغه اسراف و شتری اضعاف اضعاف ایدوب یوزدوه
قربان ایلدی خصم ثانی تک قوصله قدرت و کمندی زیاده یه اوسع
اولمچین بالفور و سکوت و فراغت ایلدی بو حال خارج کوفده
ایدی چون کوفه یه کلیدیر خصم ضعیفک اهل و عشیره سی کلوب زحور
تقریع ایلدیر که بزم قبیله مزی اشرف عرب و قبایل رسعه و مقرران
خوار و مجمل ایلدک اگر قربان تضعیف و بزی و کندوکی منادید
عرب اچنده تشریف ایده ایدک بزم ملرذن دخی زیاده خرج سکا
تسیم و سنه اشرف اچنده مغلوبیتدن سلیم ایده ایدک دیو
دعوی لوم ایدیکک طماع و بده عصب و منافرت و حب مغالبت
و منافرت هیجان ایدوب همان سیغی سل ایدوب سگ کوفده
کوروب کتوردکی شتری عقرا ایدوب خلقه ندا ایلدی که استیناسون
مباح در و هرکمنه مرادین کورد برین بی جناح در روایت
اولنور که اوج یوزدن زیاده شتر ذبح اولنش حضرت امیرالمومنین
استغنا ایلدیر حرام در ما اهل به لغیر الله قسمند نذر دیو فتوی
و بر دیرک هیچ کمنه بر لقمه تناول ایلیموب کمنه کوفده سباع

کتاب کل ایلدیلر **دخی** انفاق و خرج واقع اولسه اگر واجب
اولن موضعه در اهل و عیال و خدم و حشم کبی اگر واجب اولین یوه
رفقا و فقراء کبی بر هر حال منت و سرزنش ایلمیه بلکه قطعا ذکرینه
اشعار دخی ایلمیه بوقنده قلدی که بن سکا فلان زمانده فلان
ایتمی دیه **زیر امت** ریا کبی در ثواب صدقه و انفاقی ابطال ایلر
نته کم حق تبارک و تعالی قرآن عظیمده بیوردی **یا ایها الذین آمنوا**
لا تبطلوا صدقاتکم بالین و الا ذی منت و اذا **ثواب من عطا**
متواتر اولن مطر سبک صاف و مردن آثار عیاری بنجه از آله
ایدرسه ایله انزاله ایدر و جمله منت و اذا دیدکی چین عطاده
جهره معطی یه آثار انقباض و وریم اولق عارض اوله **مصرع**
بلکه معطی دایما خندان رو و کشاده ابرو و اولق کرک و بعض
شعر احمد و طبرین سیاح و زرینه فیض شحات سخاوه ترجیح ایتد کلرینه
دعوا لرینی بو تحقیق شریله اثبات ایلدیلر دبدیلر که **نظم**

ان من قاس بالسحاب حدواک	فما انصف بین شکلین
انت اذا جدت صا حک ابد	وهو اذا جاد دامعین

شرح حال مصارف مال مصارف مال دخی اوج قسم **در قسم اول**
اولدر که انده طلب رفقای و اجرای شرع دین موجود و متحقق اوله
کرکه فرض و لسون اهل و عیالنه انفاق ایتد و کی کبی حدیث
شریفده وارد اولمشدر که **اعظم اجر اهل و عیاله انفاق اولنده**

کرکه مستحب و لسون فتوایه تصدیق کبی **قسم ثانی** سخاوت و مروءه و ایثار
بذل معروف و بچون ویرلیه تحف و هدایا و مبرات اخوان و صلوات
مداح و شوا کبی **قسم ثالث** اولدر که کند و ضرریات و امور معاشی
بچون صرف اولنه و اهل و عیال دخی نیت صدقه اولمیتی ثوابی
اولیبوب بوقسمده داخل اولور **بو قسم** اخیر دخی ایکی قسم در **زیر آ**
سئودن خالی دکل که جلب ملایم و طلب مهابتچون خرج اولنه **اخراجا**
منزله اولن و جوه ماکل و ملایس بچون اولن خرج کبی **یا دفع مولم و**
مضار بچون خرج اولنه ظلمه و سفهایه حفظ نفس و عوض و بچون لازم
اولمیتی ویرلن بکے **قسم اولده** که انفاق لوجه الله در رعایت
شرط اخلاص حسن نیت و احراز ریا و سمعه و شهرت و ترک
اذی و منت **غایت لازم در** و دخی مواضع صدقه اولن مستحقری
تمیز ایدوب زیاده مستحق اولن لری تقدیم و ترجیح ایلمک لازم در
زیر آ صدقه نه قدر مستحقه و شریسه اول قدر ثوابی ارتوق اولور
پس ایتم ضایعه و ارا مل مستوره و صلحای فقرا که ذل سوا لدن
احراز ایدوب فرقه احتمال ایدر تفقدا اولنه و دخی ویرلن
صدقه اخفا و زرینه اولمغه سعی اولنه که فتوا کت فتوی و قبول صدقه
ایتد کلری ظاهر اولمغه انکسار و کند و نفسنه ریا و شهرت
و عجب کلکدن امین اوله **قرآن** عظیمده بیورور که **ان تبدوا**
الصدقات فتماهی وان تحفوا و توتوا الفقراء فهو خیرکم بزم

علما فرید لک که صدقه مفروضه ده زکوة کبی اعلان افضل در **اما صدقه**
 تطوعه اخفا افضل در **و حدیث شریفه** که صدقه سر صدقه علایه
 پیش درجه افضل در **دیک واردا و ملشد** صدقه تطوعه محمول در **و**
 حدیث شریف مشهور ده بیوریش که **فردای قیامت** که آفتاب
 مقدار میل مرتفع اولوب خلق غرق عرق اولدقه یدی طائفه سیاه
 عشته آسوده اوله لر **برکی سی پادشاه عادل** **برکی اول جوان**
 که عبادت او زره بویمیش اوله **ایکینچی اول کسنه در که صاغ ایلله**
 ویردو کی صدقه صول الی طومیه **و اوچنچی اول کسنه در که خاطری**
 مسجد متعلق اوله مسجد دن حق کیر و کیر مسیحه راحت اولیه
 در دخی اول کسنه در که آنی خاتون صاحب منصب و جمال سوی معصیت
 دعوت ایتد کرج اجابت ایتیب بن لهدن قور قرین دیس
 بشنچی برادر اخروی سین زیارت ایدوب اخوت لله دن غیره
 غرض اولیه **التبخی تنها ده حق جل و علای ذکر ایدوب کوزدن یش**
 روان اوله **یدجی امام عادل در** و بعضی علی سهولت حفظه چون
 بویدی خصلتی نظم ایتد **نظم** و قال البتی المصطفی السبعة

بظلم الله العظیم بظلمه **محبت عقیف ناش مستدق**
 و باک مصیل و الا نام بعدله **نظم** امام علی زین العابدین خضر تکریدن مرو
 که کیجه ایتد نه پیردی مدینه ده اولن ارا مل و ایتاک منار لنی دق
 ایلوب نفقه یه محتاج اولنره نفقه و صویه محتاج اولنره ارقه سی

ایله صوکتور و ب جمله نک محقق مقضی ایدردی **و بو حالتی آندن بیدیر که**
 و قاتندن صکره ارا مل و ایتاک مدینه فریا و ایلدیر که برکشی و ایدیر
 کیجه کلوب بزم مهمانتری حاضر ایدردی اول کسنه بنجه اولدی و بیدیر
 و حضرت تک غسلی زمانده مبارک او مرلرنن قریه طاشی مقدن آنا و اولش
 بولندی **و بعضی خدای کیجه ایلد چیقوب کتد و کین سلیش ایدی** **بو جمله و**
 جرم ایلدیر که بو افعال کریمه و اعمال صالحه نک صاحبی اول ذات پاک
 ایدی که شجره باغ بنوت **و ماه آسمان جود و مروت** ایدی و بونک
 کبی اعمال انک کبی کوهر کان رسالتن صادر اولیوب مکدن اول کس کرک
 فرزدق اول حضرت تک مدح منده بیوده می دیدی که **نظم**

هذا الذی يعرف البطیاء و طانه **هذا التقى التقى الظاهر العلم**

الی آخر القصیده **قسم نایند** بش شرط رعایت اولنه **نظم اول** تجلیل
 زیراتما خیره سائل الم انتظاره **و معطلی کذب اعدا ره** مبتلا اولمق
 واردر **بس بو مرتبه دن صکره انفاق ک دنیا ده نیا و آخوته نوایی**
 قلمق محمل اولور **انکچون دیدیر که** **اهناء البر عاجله** و ضیا فکرت
 طعای تیزجه کتور مک دخی تجلیل تر دندر **ابن حجاج شاعری که صاحب**
 بچون و مسافر ایدی بر کسنه دعوت ایدوب طعای کتور مکده کبر و ب
 چیقوب نوع تأخیره مؤدی اولمق بو قطعه بدیحه نشاد ایلدی که **قطعه**

یا ذالمبانی داره جانی	لوع معن و بلا فائده
قد حن اضا فکم من جوهم	فاقر علیهم سورة المائدة

شرط ثانی کما نذر زیر اظهور ده نیچه فساد و مضرت مترتب اولور
 و دخی کتمان بح امال و حصول امانی ده بالخاصه مؤثر در استعینوا
 علی حوائجکم بالکتمان • دینش در **شرط ثالث** ایتدو کی خرج و عطایانی
 استکثرا یشیوب بلکه قلیل عدا یشکدر که معطی جانبته مروت و تمت
 و اخذ طرفه فزید احسان و تمت • اولمغی ایجاب ایدر **شرط رابع** موصلت
 عطا در زیر تراخی و فتور اولیتی احتمالا لدر که او کی عطا لدر دخی او پند لو
 فایده سی و لمیه • پس اصدقاسنه و مخا دیمنه جواد و عطاییده بذل
 نعمت • و صرف خدمت ایدن کمسه یه گاه گاه کلی و جلیل • ایتکدر
 علی الدوام و التعاقب جزئی و قلیل • ایتکد اولی در **شرط خامس**
 خرج و عطا و صرف سخا نکد موقنی تشخیص و تمیز ایتکدر که عطا یا محله
 دو شوب بی فائده بلکه موجب د و مضرت اولیه • نته کم دیشکدر در **شرط**
 و وضع الندی فی موضع السیف بالعلی • مفر کوضع السیف فی موضع الندی **نظم**
 نکوی با بدان کردن خناست • که بد کردن بجای نیک مردان
 بعضی کمسه لربو نکد خلافت کید و ب هر که صرف خدمت • و بذل نعمت
 ایتکد اولی و حسن در مقابل کمسه جلب و نفع اولر نه بار دفع ضرر معین در **شرط ششم**
 بد و نیک را بدل کن سیم و زر • که این جلب خیر است و آن دفع ضرر **قطعه**
 نادل دوستان بدست آری • بوستان بدر فروخته به
 بختن دیک نیک خناترا • هر چه سرست سوخته به
 بابدانش هم نکوی کن • دهن سکل بلقمه دوخته به

عبدالله بن جعفر طیار رضی الله تعالی عنهما قنده بر کسبه بویتکرمیل ایتکد **قطعه**
 ان الضیعه لا یكون ضیعه • حتی یصاب بها طریق المصنع
 فاذا اصطنعت صنعه فاعده • نه او کدوی القوالبه او دغ
 عبدالله جواد ایتدی بویتکرمیل خلیل ولیم • وجود بابنی سدا یشکدر
 تأثیر عظیم ایلر و بونلر لیه عمل ایتکد کرک بلکه سیاح کبی احسان اطاری
 نازل • و تکرمت اقطار فی هر جانبته و اصل • ایتکد کرک • اگر کریمه و اصل
 اولور • حور که کریمه انلرا هل و لایق لدر • اگر کریمه و اصل اولور • و
 غم دکل که صاحب احسان اولر نه کریمه کریمه ایلر متا زلر و احسان لری ایلر **نظم**
 فقیر ایدرین بو ایکی توکد بری سی مطلقا ترجیح • و بر مذهب تضعیف
 و مذهب آخر تصحیح • اولمغی مناسب دکلر بلکه توفیق اولدر که عبدالله
 دید و کی قول افراد اسخیا • و جواد و عطای کریمه مناسب که عطا کر
 اعراض خزینه • و اعراض ذیئ دنیوی و دن مقدس مبرادر • بلکه آفتاب
 وار • لطیف و کشف افاده و انوار • و سیاح شمال رفیع و وضیحه
 افاضه اقطار • ایدر لرا اما اکثر انا • و عامه خواص و عوامه • که وضع
 کتاب • و سوق خطاب • غالباً انلر لیه در مناسب مذهب اول در
 که الظلم وضع الشی فی غیر موضع دن خالی در • و عدو لندن که ایقاع
 المعروف فی غیر موقع دن آراوه حال در • نته کم بعضی سلاطین نبی تویتکرمیل **نظم**
 اذا شئت ان یعط الامور حقوقها • و یوقع حکم العدل حسن موقعه
 فلا تضییع الموقوف مع غیر اهله • لظلمک وضع الشی فی غیر موضعه

او چندی قسمه بر شرط رعایت اولیه و اول اقتصاد یعنی اعتدال در
 اتساع طلب حاجات و مهیات چون خرج اچنده اسرافه یقین اولمن
 اولی در امساک و تقییر قریب و لمقدن لکن و لقدرا اوله که حفظ عرض
 حاصل اوله زیرا بود قدر اسراف محض اولم بلکه دفع مضرت اولور زیرا تمام
 اقتصاد و اعتدال عوام اچنده مذموم در زیرا طمع لری غالب
 و نفس لری بی وجه مراد لری بی جالب در اقتصاد اوزره اولن مرتبه
 هوای نفس لری موافق اولمغین نخل و لوم دن عدا ایدر لر پس خرج
 و انفاق بر مقدار رای عوام اوزرینه ایشک کرک که بغض طمع عوام
 امین اوله میل عوام تبذیر جانبیه در میل خواص تقییر طرفه در
 بورایه کلنجه خواجه نصیر کلای در و انقی اقتصاد بر شرط در که انفاق
 جمله اقسامنده رعایتی واجب در بر قسمه حرکت و جهی ظاهر کلدر
 و دخی خواجه ایدر بوجمله باب تمولده تدبیرات و قوانین کلیه در
 اما تدبیرات جزئی عاقله مخفی کلدر **باب خامس اهل و عیال تربیه**
بیاننده در اولاً هر کس نهیه لازم در که تأهل و تزوج ایلیه و غرضی
 تکثیر نسل و بشر بنی نوع خصوصاً تکثیر اهل اسلام و امت محمد
 علیه الصلوٰه و السلام و نفس معاصی و فساداته مرتکب اولمقدن
 تحصیل اوله و حدیث شریفه وارد اولمدر که **تناکحو انکاح**
ابایکم لکم الامم و لو بالسقط و اهل بصیرت مخفی کلدر که مبدأ اول
 جل ذکره حضرت تنک بقای نظام عالم و ابصال سلسله بنی آدم

حقه غظیم عنایت و اهتمامی بذول در حتی حیوانا تک دخی توالد
 و تکثیر بنیه عنایت ظاهر در جمله دن بر دلیل بود که هر حیوانه بجا
 لذت و مطلوب طبع ابدی که تناسلی بالذات و مقتضی العقل اراده
 ایشم لری باری بالعرض و مقتضی الطبع اراده ایدوب تکثیر افراد و بقا
 نوع حاصل اوله نسلری وجوده کلدر که نصیره محتاج تربیت و تقویت
 اولد فکری زمانه آبا و اهما تکرینی مشفق و مهربان ایلمر که ضایع اوله
 انقطاع نوع لازم اولیه و احتیاج زمانی کچد کن صکره شفقت
 زایل اولور حتی طیور آشیانندن طرد و نفی ایلمر بواجوال اهل بصایر
 قنده دلیل ظاهر در که **مبدء فیاض** و جواد منزله من الاغراض
 حضرت تنک بقای اولاد و انساب انسان و حیوان بل بقای جمیع مرکبات
 عالم اکوان حقه عنایتی فایض و صادر و دوام نظام مشاهد
 و بقای عالم محسوسه التفاتی واقع و ظاهر در و حکما مبدء اول جل
 ذکره حضرت تنک ایجاد عالم و احداث حوادث اکوان جانبیه قصدی لازم
 دیر لر و بوقصد عنایت اذلیه دیو تسمیه ایدر لر و حالاً ذکر ائید کلور
 اول قصد فیضی و عنایت ازلیه نک فروع و لوازم و بر توی در
 و چون **تخلقوا باخلاقی الله** حدیث ثابت و تشبیه مبادی عالیه
 نعوس انسانیه به نهایت مراتب در پس هر طالب کماله لازم
 که تکثیر نوع و توفیر نسل و بقای نظام عالم و اماند سلسله بنی آدم
 جانبیه تمت و عنایت ایشمکه مبدء اوله جل ذکره تشبیه ایلیه و مراد

نکاح و جماعت مجرب و نبل لذت جسمانی و ملیه که مرتبه مبادی عالیہ دن
 و آیره حیوانات بحجہ تنزل بلکه آندن دخی تسفل ایتیمه جناب
 رسالت بنای بعض اصحابنه سوال ایلدی که تزوج ایلدکی ایتدم
 دیو جک غضبه کلوب بیوردی فانت اذا من خوان الشیاطین
ان کنت من رهبان النصاری فالحق بهم وان کنت منافق سننا
النکاح یعنی چون سن خاتون موافق و قرینه صالحه زوجی نه تدبیر
 منزله معاون و مشارک غیبتنه مال و عیالی حافظ و نائب حضور
 مشکلات امورین ناصح مشاور و شایده و نوابنده حکم و مصلحت
 و خاتونلرک افضل و اکمل اولدر که عقل و دیانت و عفت و حصانت
 و ادب و حیا و زوجنه محبت و صفا ایلد موصوف اولور ضای
 زوجی فنده ایتمه مامی اولوب حفظ ناموسی غایت حرامی اولور
 و زبان دراز و ناحق شناس و ملیه اگر چه بوا یکی صفت ساده قبیح
 اولور روایت اولور که حضرت رسالت پناهی روز عید ده
 مصلی یہ چقد فکرین طائفه نای کور و ب بیوردیلر یا معشر النساء
تصدقن فانی را یتکس اکثر اهل النار صور دیگر که یارسول الله نه
 سبیدن اکثر اهل نار اولور بیوردیلر کثرن اللعن و مکفون العشر
 یعنی لغتی چوق ایدرسر و معاشرت ایتد کلوز زوجلر کوزک نعمته
 کوا ایدرسر نچه روز کارنا زو نعیلمه پرورده اولن زن ادنی
 غضب زمانده نک کوردم بکانه ایتدک دیکه مقوردر و خاتونلر

برصفت لازمه دخی و لود اولوب عقیم اولمق در نته کم جناب رسالت
پناهی بیوردیلر خیر نساکم الولود الولود و لود اولدوغی شیب
 ارس بقا اولاد کتور دکندن بکر ایسه خوات و بنات عمدن قیاسله
 استعلام اولنه و تزوج نساء احرار تری و استیلا و جواریدن
 افضلدر یزیرا حواءه اغلب احوالده جاریه دن عفت و عقل و تدبیرده
 و حفظ عرض و تربیت اولاد و احرار ذمایم اخلاقده افضل و اعلی در
 و حره نک جمله فضا یلندندر که فرضا طبعنده کمال عفت دخی اولسه
 اقربا و آبا و اخوانندن احرار ایدوب بعض قبیایح خاطر دخی اولسه
 تمنع ایتک محملدر و بعض جوار ی قبا یحنه تعریع اولند قن بز جایم
 قسمی یوز نیجه اصل و حینر و بنجه ناموس مکشیمر و اردر که رعایتی
 واجب اولوب عار و شنادن احرار اید و زیدیریش و ایضا جوار ی
 اکثر حالده حسن و جمال ظاهرینه نظر اولوب سیر جی لردن اشتر اولور
 و معلوم اولنماز که دیارنده نه کمنه نک قیری و نه طائفه نک سلامه سی
 ایدی شاید که اذیل ناس و خسر طوائفدن اولور و ایضا جوار ی آلمه نک
 بر فایده سی دخی اولدر که اقارب و عشیره یکیلر استظهارتقا و ن حال
 اولور و تربیت اولادده احوال و عشیره یرام طرفندن دخی امداد
 و اصل اولور و بمعنی جوار ی معنوددر و عوبده عادت ایدی که
 بر قبیلده بر قبیلده یعد و ایکن لردن تزوج و مصاهره ایتمکله صدیق
 و معاون اولور لریک خالد بن یزید بن معاویه که حکماء عرب

و افضل اهل ادب . دن ایدی ایدر که بکآل زیر اعدای عدو و کلور دی
چون رنمه بنت زیری تزوج ایتدم احب احبام اولدیلمر و بوا انک تحفه

احب بنی العوام من اجل جهتها || ومن اجلها احببت احوالها کلها ||

و تزوج بکریتیدن اولی در . زیرا قبول ادب و زوجه موافقت
و فرمانه انقیاد و انک محاسنه قصر نظر طائفه انکارده ارتوقدر
و شیبده زوج اولنه تطلع و ندکر . و انک ایا منه تحتر . اولتی احتمالدر
بو صفات موجود اولدقد نصکره حسن شکالت . و لطف و صباحت
و نسب معتبر و غنا و ثروت و دخی موصوف اولور . علی مراتب بود
میسر اولن کسسه شکر بی شمار . و حمد حق تکرار . ایلسون . و بعض
مفسرین . ربنا آتانی الدینا حسنه . بیور لمقدن و ادقرینه صالحه در
دیشکر . اگر بو صفتک بعضی مفقود اولور عقل و عفت . و جیا
صاحبه سی و لمغه ممت . اولسون . اگر مجرد حسن و نسب . و غنا
موروث و مکتب . اختیار اولور . نیچه مکال و تعوب . بلکه هلاک
و عطب . و احتمال امور دین و دنیا به سبب . اولتی محتملدر . و حکما
دیشکر در که باعث طلب و خطبه زن مجرد حسن شکلی اولتی کرک . زیرا
حسنه عفت از جمع اولور . وزن صاحب جماله اهل هوادن طالب
و راغب چوق اوله کرک . و آنکرده ضعف عقل مقوردر محتمل که
رغبت ایدن مفدر انواع حیل و مکر به غالب . و نیچه زخارف
دنیا عرض ایتکله راغب . اولتی طریق مستقیمدن یعقوب هوایه

ابتاع ایده لر . کسری پرویزک بخیر جان دیر لر بر مرزبانی و ایدی
خاتونی اول و جمله حسن و جمال صاحبه سی ایدی که نقشند ابداع تمام
ایران زمین بلکه مجموع عرصه کیتی ده انجیلین نقش بدیع زیر مشدی
کسرایه تو صیف ایدیلر . شیفته جالی اولوب پیره زنگر کوندروب
کاهی کند و دخی کیجه ایلر و اروب ملازمت ایلر دی . چون بخیر جان
قصه به واقف اولدی زن فرجوره دن تمام اعتراف ایلدی . برکون
دیوانده کسری بخیر جان ایدر که سنک غایت شیرین چشمه آبک و امیش
سن آندن هیچ نوش ایتنمیش سن بسی نه در . بخیر جان ایدی بن
اول چشمه کنارنده ارسلان اینری فی کوردوم انکچون اجتناب ایدیم
کسری به بو کنایه جواب سؤالی . و خاتونندن انکچون اغترالی بغا
خوش کلوب رنی مرزبانغین و پروب فرمان ایدی که آنکچون
تاج رصع . و طوق و سوار ملع . دوزه لکه جوهر زواهر نیک
قیمتی صیر فیان عالم تعین ایتکدن عاجز اوله . و حضرت عرفقوج
فارسه منظر اولدقد بردهقان امیر کمره کلوب بنی اهل و عبالمه اما
و پروک بخیر جان کنزنی بولی و پیره بن دیوب آن الوب بر مرزعه
اچنده امیش کتوردی امیر عسکرانی حضرت عمره مدینه به کوندردی
کله و کی کون کیجه قریب اولغین . و اصحاب اختلاف ایدوب بعضلر
تقسیم اولتی کرک دیوب . بعضلر بیت الماده طور تی کرک دیوب
بر طرف ترجیح اولنمغین مسجدده قیوب اکابر مهاجرین و انصار

صبحه دك بجلد يله. حضرت عمر واقع شده كوردی كه بر صحنه بر مقدار
 انكر سوزانی طولدر مشركتور و رلر حضرت عمر مر نه قدر یوزین چور و رینه
 یقین كتور و رلریدی فرعله بیدار اولوب علی الصباح بیا توقف مهاجر
 وانصار. و متبعین اخبار. اراسته تقسیم ایدوب بردانه الیقوماه
 مقصود حکایت نیمه فایده در. اول خاتون جمیه محل طمع اهل هوا اولدو
 كه صد آند ایدی ایکنی بخیر جان آنی شهوت تابع اولیوب كند و دن
 ابعاد ایتیمكه مالک اولیوب. بلكه منصب حلیل و مال جرنیه مالک. اولدو
 اوچنچی لعل و پا قوت فروزان. حقیقت عالنده انكر سوزان.
 اولدوغی در میر علی شیر نوابی بورادن دیشدر كه **مطلع قصیده**.

آتشین لعلی كه تاج خسرو انرازیورست | انكری بخیر خیال خام نختن در سر است

در دخی غاده اولن اصحابك امانتی كه بونك کی خزینه بی كم وكاست و لایق
 عجمدن مدینه منوره یه ایصال ایلدی لر با آنكه بیلور و استر یوغیده
 بشنچی حضرت عمر كمال عدالتی كه خزینه كر ك اولور دیو بر حبه الیقوماه
 فی الحال بین الغانین. علی موجب الشح المبین. قسمت بیوردوغی
 والله اعلم. بس تزوجه غایت حسنایلیه دن. و غایت شوق
 قبیحه دن. دخی اقرار كر ك. زیرا غایت قبیحه اولیچی نفس آنكله قناعت
 ایتیب حرم غیره تطلع. یا موتنی دأما توقع. ایتكدن خالی اولنماز
 بس اعتدال طلب اولنق كر ك **منشأ** نه فرط قبیح كر ك زوجه نه حسن بها
 میانه كوزله كه خیر الامور اوسطها **شر** و دخی شول خاتونه كه جاه و منصبه

۲۰۹
 كند و بيله مناسبته اولیه رغب اولیه. و دخی شهرت اسباب اموال و
 وفوت ضیاع و عقاراتی اولدو و عیون خاطب اولیه. زیرا بو صفتكر
 عورتك تغلب و استعلا. و تسلط و استیلا. سنه مؤدی اولوب
 زوج خادم زوجه مخدوم و اول غالب بو مغلوب و مغله امور زوجیت
 انعكاس. و رایت الرجال قوا مول علی النساء انكاس. اوزرینه اولو
 تدبیر امور منزل خلل پذیر. و انتظام امر معاش بر نقصان و تقصیر اولو
 و خاتون اریك سیاست و ضبطنده اوج امری رعایت و اكتساب.
 و اوج شیندن تحرز و اجتناب. ایتك كر ك رعایت اوله حق امور ك
 اولی زوجدن زوجه سیهیت اوزرینه اولق در. زیرا زوج خاتونك
 نظرنده مهیب اولیچی امثال. او امر واجتناب نواهیسنده اهل
 اوزرنده اولوب احوال منزله اختلال. عارض اوله كر ك. و بو شرط
 اتم شرط در. بو شرط مفقود اولیچی عورت غالب. و مراداتنه
 جالب. اولوب بلكه زوجنی تسخیر و كند و حكمنه مطیع ایتیمكه امر نامور.
 و مطیع مطاع اولمغه فسادات و فضایح. و قبا حات و شایع. مترتب
 اولور كه دفعی ناممكن و رفقی نامیسور. اولور. ایکنی اولدر كه زوج
 خاتوننی تكبریم و رعایت ایلیه اول قدر كه محبت استجلا ب. و مؤدته
 تحصیل و اكتساب. ایده كه خاتون اول كرامتك زوالنی تصور ایدوب.
 اطاعت و انقیاد. و مخالفت و اتحاد دن. خالی اولیه. اما بو
 كرامت و تعظیم حد دن بیرون اولیه كه بو مغلوب و خاتون متغلب.

اولمغله ضرر مذکور مرتب • اولیه • رعایت و کرامت خاتون دخی
 پنجه سنه ایله اولور • بری سی ملا بس سنه وحلی وحلل فاخره ایله که انلره حلال
 و قلمزنده مرغوبیتی درجه کمال • ده در قدرت یتد کجه و حال لرینه مناسبت
 اولدوغنه کور • رعایت اولنه • ایکنجی سی اولدر که آخی تدبیر منزلده
 مشارک بلکه امور در فی اکامفوض اولوب حفظ اقوات و اثاث بیت
 و ضبط جواری و خدم صغار انک تصرفنده اوله • اوچنجی اقربا و متعلقا
 رعایت و اکرام اولنه بوندن زیاده رعایت مثلا امور بیرونی ده
 دخی تصرفین مطلق ایلمک و اهل حکم ایسه غل و نصب نواب و اهل وظایف
 انک شفا عقیله عمل ایلمک و بونک امثالی جائز دکلد • سابقا دیدکجه کور
 مشتمل در • در دخی سی اولدر که چون خاتونک صلاح و عفاف و منزلت
 قدرت و کیاسته موجود اوله انکله اکثفا ایدوب او زرینه غیری خاتون
 تزوج یا جاریه تیری ایدنیه • اگر چه حسن و جمال و نسب و ثروت
 و غنا ده بوندن زیاده دخی اوله • بعضی عقلا مطلقا بمعنای مکره
 کوردیلر • زیرا چون نسا نقصان عقلده موقوف • و غیرت مفوطه ایله
 موصوف • لردر محتمل که کمال غضب و غیرتدن بعضی امور ارتکاب ایده لکه
 موجب اختلال نظام منزل • و مورث فصاحت و خسارت کامل اوله
 و تعدد زواجه اقدام • ایدنلر که اکثر منزل لرنده مجادله و خصام • و سوء
 عیش و و اختلال نظام • مورد در • و ضریه مبتلا اولن حقه اقل مرتبه
 زوجک اموال و اقوات • و اثاث بیت و آلاقی • حفظنده نکاح

ایتمه سی متعین در • حکما دیر لکه ازواج با دشنا هلدن غیری کسنیه جانر
 دکلد • زیرا زن انلره مقام عبودیتده در غیر و حیثیت ایدوب معاشده
 ارتکاب ایتمک احتمالی یوقدر • و انلره دخی ایتمک اولی در • زیرا مرد
 منزله تنده جان کبی در • ننه کم ایکی بدن بر جان اولر • کذلک ایکی منزله
 بر مرد لابق دکلد • و شرعاً دخی ترک نک نوابی سابق ذکر اولنشد
 اوچنجی امر که رعایتی واجب ایدی اولدر که خاتونی بر شغل متقیده
 ایدوب بطلال و تور مغه قومیه لر • اگر ضبط منزل و لوازم معاش
 ترتیبندن و عبادات مفوضه معلومه سندن فارغ اولورسه اوسط
 ناسدن ایسه غل قطن و کتانه اکا بردن ایسه زرد و زلیق و اکا ناسدن
 صنایع غریزه یه مشغول قلدلر • خواجه حمد الله غوغینی مستوفی تاریخ کزیده
 کتابته ذکر ایدر که سلاجقه زمانده قزوین خاتون بنت الپ
 ارسلان سلجوقی نک اقطاعندن ایدی و اول خاتون کا هی کلوی ظاهر
 قزوینده خرکا هله و تور رکا اول زمانده قزوینک قنات آبی قلیل
 اولمغله خلق عطشندن زحمت چکر لیدی • اکیلی شهر مکه خربوره دن
 شهره بر کارینر دخی کتور مک تمنا ایدوب تشوچن خرکا هله وارد بیلر کنده
 خرج قورمش ایلمک اکیرو • فکر ایلدیلر که بر خاتون بو قدر مال مالک اکن
 ینه ایلمک غل ایده حبت مال بودر چه ده او ییچی بزم التماسنر مبدول ایلدی
 احتمال میدر • مکه حسن فراستده خاطر لرینه مطلع اولوب جماعتی یاننه دعوت
 ایدوب دیدی که خرج و دوک خاتونلرک بر ایدر ایدر اگر بوک مشغول

اولد لریب احتمال که فکر لری ناشایسته محکمه کیده. و داعیه نامناسبه
 اشتغال ایده. بیلدم که سفرک براتی سکوز و اریک بنوم چرخ چوردگو
 کوروب توقف اندکوزنه در بیان ایک قدرت بتشد کجه مساعده
 اولسون. اما لی قزوین ملکه نک عفت و متمنه تحین و نسا ایدو
 واد لریب عرض ایلدیلر فی الحال صدیق اچوب موالی بیلدی. و تا
 کاریر قزوین شهرینه کلیمچه بیرندن قلعهدی. و ممکن اولد قی خاتونه
 اعاس و جماع نسا اولن مواضعدن منع ایده لر. خصوصاً بوزانه
 که نسا ارا سنده اسباب بیوی شهوور. و بری برینه محبت که ماده
 امشنع در محرو ف و مذکور. در بس احتمالدر که بعضی ف ذاته چلیس
 اولوب امور فاسده جانبته تحریک ایده لر. و اقل ضرری بودر که
 کند و دن فابق علی واصل صاحب لریب کور و بتشریه کلوب زوجنه
 تکلیف امور مذکوره ایده. یا قلت محبت و حومت زوج مؤدی
 اوله. اما جماع رجالدن منع خود فرض و واجب ایدو کی ذکر و بیان
 محتاج دکلدر. اول امور که زوج آندن احرار اینک واجب در
 اوج در. اولکی سی اولدر که غایت محبت اظهار ایلیمه. اگر محبت
 محبت مستلادنی اولمش اسیه ستر و کتم ایلیمه که زن محبت زوج و افقت
 اولمحق حکم ناز و دلال اینکه عازم اولوب. نه دیرسه متثال اولمحق
 عازم. اوله کرک. و کثرت دلال کثرت دلاله مؤدی اولمحق
 مقرر دنا. ایکنی سی اولدر که مصالح عظیمه و امور کلیه ده آنکر یله

مشاوره ایتیمه. و جمیع اسرار و خفایای امورینه مطلع قلمیه. اوجنی
 اولدر که خواتینی مبادی عمرندن ضبط ایدوب ملاهی استماعدن و
 رجال. و صاحب جمال. جوانر مشاهد اوله حق مواضعدن و عاشق
 و معشوق حکایتلرندن خسر و شیرین کبی. و ویر و راین کبی
 و هرل کتابلری تلاوتندن و استماعدن منع ایده لر. و تقوی و دیانت
 معلوم اولین عجایز و متهم اولن خواتین صحبتندن منع ایده لر.
 بلکه تمام بلمد کلری عجوزی قطعاً منزه قلمیه لر. و محارمه قرشد ریمیه
 ابن عیاش. تواریخ تیمور ده ذکر ایلر که جهان بخت حکم که دختر تیمور
 ابتداء عقیقه و صالحه ایدی. بغدادیه لردن بعضی فاسده لر.
 اکا اتصال ایدوبانی افساد ایلدیلر. حالا آندن حکایات سوء و
 تواریخ بد نقل اولنور. و بعضی اخبار ده وارد اولمشدر که خاتونلر
 یوسف قصه سین تعلیم ایلک یعنی که عشق زلیخا و جمال یوسف ملاحظه
 تحریک سلسله بیوی ایلیمه. و نثر اب بچکدن بغایت تحذیر ایده لر.
 زیرا کیفیت شراب حیاتی رفع و شهوتی تهییج و طالب جانبته انقیاد
 و سماحت طبع و پرور. و بو خصال خاتونلر ده جمع اولمحق فساد عظیم
 وقتنه کلیته پیدا اولور. و خاتونلر که ازواجی قتله حومت و
 رعایتنی زیاده ایدن بش امر در که هر خاتونه بویش خصلتی رعایت
 لازم. اولکی سی عفت و زوجه بسترینه هیچ اجنبی کس نه تمکین
 و حدیقه جمالندن برنا هر یک مرغ نظیرین خوشه چین. ایلمک

ایک نخی سی زو جک مالنه کفایت و ضبط و اسراف اتلا فدن صیانت **بیکه**
 حتی بعض علما ذاهب اولدیکه **ایکی** خصلت رجاله خصایلدن **و شاده**
 رد ایلدن **در** برکی سی شجاعت **ویری** سی سخاوت **در** ذرا خاتون
 شجاعت اولیجی خوف زوج و غیره اولیبو بظلام شب و مواضع تنهاییه
 و رمغه اقد آم ایدوب منفاسد ظهورینه بسب اولق **و چون** مجامع رجاله
 جقمقدن ممنوع اولد قلمری مقور در شجاعتکندن نه فائده که دفع ضرر اعدا
 و حفظ و حمایت دین و ملک در حال دخی اولم **و چون** نسا اغلب احوال
 حافظ مال غیر و امین ضبط منزل زوجدر **بس** سی سخاوت و تکر مفر و زو جک منزلی مختل
 اولمغه مؤدی در **و بورا** دندر که بعض شعر خاتونلری جن و نخله مدح ابتدا **نظم**

قدرا د طبیب الا عادت الکرام بها | ما باکر ایم من جن من نخل

و الحق انکرده دخی اعتدال مرغوب در **و خاتونلر** زوجی خانه سندن
 کند و عیالنه کفایت قدر و صدقیه دخی عادت خلق اولد و غی قدر **مثلا**
 برسانه بر باره الگ **و بردانه** شمع و بریک **فقطا** قنده دخی مخص در
و جناب رسالت پناهی **یا معشر النساء** تصدقن فانی را یتکن اکثر اصل
النار بیوردی **راوی** ایدر اول کون کوردم خواتین کوشلرندن
 کوشواره **و کردن** و ساعدلرندن طوق و پاره **برین** جقرو
 بلا لک اکنه آتدریدی **شویله** که دامن بگل **حتی** نادن مال
 اولدی **و آیه** کریمه ده دخی **ان المصدقین** و المصدقات
بیورلندر **بس** انکرده دخی نخل حرف رواد کلد **بلکه** اسرافدن

و خانه زوجین اتلا فدن **اقرار** کرک **ایک نخی** سی زو جی خاتونک قنده
 دائم حبیب **وانک** جانندن قلبی پر سهم و هیب **اولق** کرک **و نسل**
 خاتون که زو جندن بی باک **اوله** اول منزله ویل و هلاک **مقرر** در
او جی زوجیت امورن اطاعت و انقیاد **اوزرینه** اولوب **چندن**
 نشروزه دادن نفع و عناد **ایلیه** **مر** خاتون که زو جنه کراست
 و نفرتلر نکران **اوله** ظاهر قلبی نل دکران **اولمده** آندن خیر و صلاح
 منزل بر طرف **وانک** نقود مجنی خرج عین غنی و محض نفرف **در**
 نه دکلو صاحب جمال ایست قطع نظر ایتیک کرک **چون** دمان موانسته
 دندان پوسیده در علاجها **خواجها** دیک کرک **و دین** محو چون
 زندانه کرک اولی و آساندر **زیرا** زن نامهرباننه خانه زنداندر **قطع**

به زندان قاضی گرفتار به	که در خانه بینی در ابرو کره
در خمی بر سرای بتند	که بانک زن او وی برآمد بلند

در دخی سی زو جی عشرتنده مجامه و ملاطفه اوزره اولیجی عتابی موقع
 و ناز و دلالت محل ایتیک کرک که **ناز** دور و دراز **اولیجی** محبت
 و صفا آرز **اولمغه** بشر **و عتابی** حد و حساب **اولیجی** خانه الفت
 و محبت خواب بیاب **اولمغه** قریب **اولور** بیت **دیگر** زو بولرک نازینه مرغوب
 لیک نازینه چوق ایتیکه **ایکن** خوب **اولم** شرس جمله دن ظاهر اولدی که
 زن بر هر حال زو جنه مطیع و منقاد **و محترز** مخالفت و عناد **اولق**
 کرک **و حدیث** شریفه وارد اولمده که **براعانی** جناب رسالت

بعض علماء روایت ایلمر که حضرت رسول الله اصحاب بدن زید بن حارثه یسور
 که بازید تزوج ایلمر که عفتک عفت منضم اوله اما بیش قسمی تزوج ایلمر
 زید یا رسول الله امر نه لر در دیو جک بیور دیگر که شهبه شهبه نهبره
 بندره لغوت وزید ابندی بونکر نه در بن بلرین بیور دیگر که شهبه
 زرقا بذیه در یمنه کوک کوزلو و دکلو اغنی حشری دیکلری در شهبه
 طویل مزوله در یعنی اوزون بویلو ارق عورت شهبه عوزه
 مدبره در یعنی کیر و سنه کیش قری عورت بندره قصیره ذیمه در
 یعنی قصه بویلو عورت لغوت خیری اردن ولدی اولن عورت در
 منایح عربدن برینک اوغلی تزوج ایلمر استیجک دیر ابندی یا بنی ایاک
 والعضوب العظوب الرقوب یعنی ای فرزند صقن غضوب عورتدن
 یعنی دایما غضب او زینه اولن عورتی آله و قطوب دایما بوزی دور
 اولن در رقوب اول عورتدر که زو جنگ موتی و میراث و مهرنی تمام
 المغه مترقب اوله امام ماوردی کتاب دبالین والدنیاده ایدر که
 عقد نکاح یک نوع شرطی واردر بر نوعی منحدر که هر نکاحه لازم در
 و بر نوعی دخی غیر منحدر که اختلاف زمان و مکانله مختلف اولور اما
 محصور اولن شرط لازم اوج در اولکی سی دین در که مقتضی ستر و عفاف
 و مؤدی قناعت و کفاف در ابوهریره رضی الله تعالی عنه بیورورد
 که هیچ خاتون مؤمنه زوج مؤمنی سو میوب دایما بغض و نشوز و کراهت
 و نفرت او زره اولق یوقدر بر خلقندن نفرت ایدر بر خلقندن

راضی و لوب ایستلاف مقوردر ایکنجی سی عقل در که حسن تقدیره اروضوا
 تدبیر آندن صادر در جناب نبوت پناهی دن روی در که علیکم
 بالود و والود و لالتکوا المحققا فان صحبتته بلاء و ولد با ضیاع و دخی
 بیور شکر در که العقل حیث کان الوف مالوف اوچنچی سی کفایت
 که آنکله عار زائل و معاونت و استکنا حاصل اولور حدیث نهبره
 واردا و لمشد در که تخیر و الیطعمک و لا یضعوها الا فی الکفا اکثر بن
 صنعی که حکماء و عبیدندر اولادینه وصیت ایدر که زینهار سنی جمال طاهر
 محبتی کفو طاهر اراد تندن مانع و غلبه شهوت سنی ثانی دن فایغ
 اولمغه طالع ایلمسون که نکاح لیمه نسکوزده اولن شرفی از آله
 و زبان طاعتی اطاله ایلمر و دخی معلوم و معمول اولق کر که طلب
 تزوج و ارادت تأمل ایدن کمنه نک مرادی دین و عفت اوله پنجه
 کمنه بوزمانه ده بود اعیه لری اراده ایتیموب یا ارباب جاه و منصب
 بناتن آلوبانی وسیله منصب جاه ایدر بعض مال وافر و جهاز نکاح
 صاحبه سی اولنه تعلق ایدر بعض دخی مجرد حسن ظاهر و جسامت و سمن
 محسوس اولنه میل ایدر اما غالبا عادت ربانی و سنت الهی بونک اوزرینه
 جاری در که منصب جاه ایچون آلن کمنه نک وسیله سند و غنی شخص
 یا وفات ایدر یا غول اولور و بو خائب و خاسر قلور و مال طبعی ایچون
 تزوج ایدنک یا خلقی خطا ایدوب ذات مال سند و غنی یا فقیره یا مستو
 الحال و جهاز و جوارى و دایع و عواری حق یا مالنی بدل زوج

طامعه اینکدن اول جملہ منزع و مرتدع اولور که زوج آذن فرضا
 قرض نسبه الملق ایله منتفع اولوق دخی منتفع اولور و جمالی تصویر یله
 دامه دوشنکر و مکر و ارد و شاب ناپاکه اوشنکره جوق اولور که بر
 قبیحه شو ماننی زیننی دیوسترلر و پیره زن فرکشی شیرین خسر و دیو
 اترلر قبیحه عجز کشف جمال زرد و عرض دلال سرد قلد قد نصکره
 مغرور نادان نهیه او غر و غین بیلوب ندامت قنأسف و تحزن
 و تلافی ایدوب مدد اورتون بورن بدن غیری که سرک کورن
 دیکه بشکر اول عرابی که عجزه فتاة صنوب طالب و اهلندن
 خاطب اولوب بعد النکاح فغان و فریاد و بویاتی انشاد ایدر که

عجز منت ان تگون فیتة	و قدس الجنان واحد و الطهر
وما غرتي الا خضاب بكفها	و کل بعینها و انوابها الصغر
تروح الى العطار تبغی شبها	و هل یصلح العطار ما افسد الدهر

فی الواقع جمالی خایق و مرداکا عاشق اولوب تزوج ایدنکر دخی غالباً
 عشقی رائل و طبعی جانب آخره مائل اولوب دور و دراز نزع و
 و جدال آخری افراق و انفصال اولسه کرک اما نظری دین و
 عفت و صلاح آخرت اولنره حق جل و علامعین و معنی اولوب
 حسن نیتی ایله فودن غنا و ثروته ذلتدن جاه و رفعت ابلتسه
 کرک ننه کم حدیث شریفه وارد اولدی که تزوج المرأة لما لها
و لحنها ولديها فعليك بذات الدين و دخی بیور مشردر که

من تزوج امرأة لغوا لم يزد الله الا ذللاً ومن تزوجها لما لها لم يزد الله
 الا فقراً ومن تزوجها لحنها لم يزد الله الا ذناءً ومن تزوج امرأة
 لم يرد بها الا غص بصره و تحصين فرجه او يصلح حرمه بارک الله لیها و بارک
 طایفه صدق رسول الله تعالی علیه و سلم و دخی معلوم اوله که تزوج
 باند مذکور اولن فضایل قیام حقوق زوجیت قار اولنه و آذن
 تزوج سببی ایله ظلم و معصیت صادر اولینه در اما ایله اولسه نکاح
 فرار و رحمت غر و بته اضطبار لازم در بزم علما فردیر که نکاح
 حالت توقانده واجب در یغی علیه شهوتده و حالت اعتدالده
 مستحب و حالت جورده حرام در حکما ایدر که هر کس که زوجه سینه
 تأدیب و سیاست و منزلت تدبیر و ریاست ایتکه قادر اولیه
 لازم در که غر و بت و افراد اوزینه اولوب تزوج آذن صادر اولیه
 بوسببندر که بعضیدر تزوجی دم ایدوب دیشکر که التزوج التزام
مهر و انقطاع ظمیر و انکسار دهر و فقیر دیدم که التزوج غرامة
مهر و ندامت دهر و تقوی ظمیر و تخرج قهر سروره الی اسوع
 و سلامت الی شهر و دخی دیدم ایدی التزوج سلامة مدة شهر
و غرامة مدى الدهر و شاعر فارسی کوی دیشدر که بیت فارسی

برای یکدم شهوت که خاک بر سر او || ایز زن نتوان شد بسا که دراز
 و شیخ مصباح الدین سعدی شیرازی دخی بیور مشردر که نظم
 چه نغمه آید این یک سخن زان دوست || که بودند سرشته از دست زن

یکی گفت کس را زن بد میاد | دیگر گفت زن در جهان خود میاد

لکن بونکردید بگویند که بی تزوجده آندن ظلم و عقوق صادر و اقامت
حد و حقوقه غیر قادر اولنه در و الا تخصیص نفس و فرج و تخمین بدل
و خرج و تعلیه پایه ممت و تنمیه و مکثیر امت و فرقه ربایین
و اتمه شیا طیندن خروج و ذروه حفظ مال و دین و نفسه عروج
تزوجدن غیری ایله اولمیشوی خوابت کند شاد خانه کن

برو خانه آباد کردان برن | زن خوب خوش خوی آراسته

چه ماند بنادان نوحاسته **شر** چون بوقواعد شریفیه یا امثال و بحاکم
شرعی ایله برکرمه اتصال لابد اولاد و نال و اعقاب اطفال
حاصل اولسه کرک که منکر کن نالشی در سابقا ذکر اولمشدر پس
انکرک دفی تربیت و تقویت و تأدیب و تهذیب لایزم در انکچون

بواب وضع اولندی **بیان آداب تربیت اولاد و اطفال**

چون ولد اگر برسر اگر دختر در وجوده کله حق جل و علایه شکر و ثنا ایلمیه
و اتی محض فضل و موهبت حق بیلد و اگر دختر ایسه با فقیر کثیر العیال
ایسه زنهار بچشور و بهترم اولمیه که حق تبارک و تعالی انکر رزق
تقدیر ایشدر ممکن در که بکینوب تبرم ایتد و کی مولود ک بشنده
سعادت و زرقنده وسعت قونش اولوب قدومی بدرینه خوب
اقبال و ارفاق و سبب سعادت موال و اوراق اوله و اهلنه
دختر ولادت ایتد و ک دیو اظهار ملالت و ملامت ایلمیه زیرا

اختیار دن خالی در بی اختیار ی لوم جملدن ناشی در ابو حمزه دیر لر بر
اعرابی نک خاتونی دختر ولادت اید بک متاتم اولوب اهلنی مهاجرت و جن
آخونده ساکن اولمیشی خاتونی بک ایدو بو بیت و او قودی که **نظم**

مالی خمره لا تأتینا | و انما توفی الذی او تبینا

اعرابی ایشیدوب رقت ایدوب اهلنه راضی اولوب صلح ایلیوب خیمه
کلدی پس مولوده اسم حسن وضع ایلمیه لکه زمان اسماسنه موافق ایدو
زیرا که نام نامنا سبدن مدته عمر نه متاتم اولسه کرک و پنجه کمنه سمن
تغییر ایدوب کند و یه غیر اسم وضع ایلمیه تا یینه تمام متروک اولم و افضلدن
بری اولادینه دیر ایدی که بن سزه ولادت کوز دن اول و ولادت کوز زنده
و ولادت کوز دن صکره احسان ایدوب طور و رین ولادت دن اول
نجه احسان اولور دیس لر دیر ایدی ولادت کوز دن اول ستر
حوایر ناصیلات خواتیندن تحصیل ایتدم قبایل دنیه و عشا خیمه دن
اخر ایتدم که مدته جیات کوزده مطعون طن طاعن و مسئول نوم لایم لا
اولمیه ستر و چین ولادت کوزده اسامی حسانه تنمیه ایلدم که طول جیات کوز
قیج اسکوز ایله متاتم اولمیه ستر و ولادت کوز دن صکره انواع تأدیب
و تربیت و تهذیب و تقویت ایلدم که ممتاز اقران اولد کوز و جاهل
بغی قلوب زمان جیات کوزده مما کوزده طالب اولد کوز بعده ابو دآ
قلنه که صحیح الجسم کامل القوی اراض و اسقامدن بری و عقلی صحیح و
سبیم اوله و حکما دیشلر که الرضاع ولادته ثابته و دایه نک

اخلاق و عاداتی سودی غذای مولود و املخله سرایت اید و پمولود
 انک اخلاق قیده خلق ایدر حکما دیر که بر مولود کبوتر چشم اوله دآیه
 حیثیه یه ارضه سیاه چشم اولور پس مضعه صوره ظاهره ده
 بو مرتبه تغیر افاده اید بک صفات باطنه ده دخی تغیر و پرمه
 متور در چون رضاع تمام اوله تربیت مشغول اولوب علی التدریج
 افعال حسنه و اخلاق رضیه تلقین اید و مساوی افعال دن منع اید و
 عار و عیب اوله حق افعال اقدام اید که ای صیقین عیدر بردخی بو
 ایلمه تعویج و تعینف اید لر اطفالک لوح ادر اکلری ساده و املخله
 مرجانه قابل در اگر چه اکثر زایل افعال مقتضای طبع بهیمی و املخله
 اکامایل در لکن زجر و منع و تنبیه و توبیخ اولتی لوح ساده
 و املخله امتناع و احتراز دخی قبلنده ممکن ایدر نته کم دیشکر در **سیت**

اَنَا نَفْسٌ هَوَانٌ قَبْلَ اَنْ اَوْفَى الْهَوَى | لَتَا وَفَّ قَلْبِي خَالِيًا فَتَمَكَّنَا

و اگر اکابر زاده لوده سغه و قلت عقل معاش شایع و فاش در
 حقه بعض اهل هزل انگری **التنبیه** جلبی دیو تعریف ایشدر همتا
 زمان صبی ده قتی اعاز و رعایت سبب اید دایه لری و مرتبی لری
 اصلا بر قعدن زجر و توبیخ ایتوب هر نه دیر آفرین دیوب هر نه
 انشدر تحسین ایشد کلری اجلدن در حکما دیر که تربیت اطفالد
 فعل طبیعت اقدام ایشد کرک **یعنی** هر قوت که اول حادث اولور
 انک تعذیب و تکلیف اول ایشد کرک و اول قوت که اطفالده

نور

اول حادث اولور اول قوت حیا در اگر صبی ده حیا غالب اولوب اکثر
 اوقات آدم بینده باشین **اشغه** ایدوب و قاحت یعنی بی ادبک آینه
 نجاسته وصل اوله خجسته دلیل در **پس** یاد بینه اقدام و تعذیبته احتیاج
 ایشد کرک و اول یاد ب اولدر که زایل ایلده موصوف اضداد بحال
 منع اولنه و سغه و فحش ایلده موسوم و لعب و طهوه قتی مشغول صبیان
 و علمان ایلده مجالست و مصاحبت ایتدر لیمه که منور ساده و املخله آنلر کر
 اخلاق و اطوار تن تخلق ایتیمه که طبیعت سار قدر خصوصاً که زمان
 صبی و موسم صغره اوله **پس** آداب دین و سنن شرایع مرسلین تعلیم
 و تلقین اید لر و فرض و سنت و حل و حرم نه دیر بیه
 تعلیم و تفهیم اید لر و فرایض و واجباته مواظبت و مداومت
 ایتدر لر **ننه** کم حدیث شریفه وارد اولمندر که اطفالکوز
 یدی یاشنه وارد قن نماز قلمق ایدر ایدک اون پشته و ارجی قلمر لریسه
 ضرب ایدوک و نکاسل و تهاونی خوی اید نمکدن غایت صقنه لر
 و دایما بینده اختیار و صلحای مدح و انشراح و اشقیای ذم و قدح
 اید لر که شرورندن مارب و خیراته راغب اوله اگر برقیه
 اقدام ایدر اول لکسر زنش صرح ایتوب مذمتله تخویف اید **آنی**
 سهوه حمل اید لر یا ایشد لملش اکلدوب آخو صی منزل ایدوب اول بو
 فعلی ایشد شو مقوله عقاب اولش دیر لر و الحال ایجاب ایتیمه
 کند و یسن شویشدن دیمیه لر که معلوم اولد بکا کلی عقاب اولد و

معاوده یا قدام اولیبه و بچلین طریوب آشکاره قویوب و کند و
ملابس فاخره ایله نیرین ایلمیه لر و حاجت و یلبنجه خاتم طمیه لر و داما
یننده ناکل حسنه و ملابس مزینه تحقیر ایدیه لر و دهنده مقور ایدیه لر که
زیب و زینت خاتونلره مناسب در ارلرک زیب و زینت حلی
و حلل ایله دکدر بلکه هنر و کمال و فضل و افصال ایله در **بیت**
زمانه مردی کن و دست کرم بکشا که زر || مرد را بچو کرم ز نرا برای زیور است
و خاطرنده مرکوز ایلمیه که مزین حلیه لر و ملون جامه لر عورتلره لایق قدر
و اکل و شربی مطمح نظر و مرتقای حمت ایتیک کا و و خور علف خوار عادتی در
بو مرتبه ده قلمق حیوانات خیسسه به برابر اولمق در **بیت**
باب و بسزه قناعت کن ز باع جهان || که این قدر علف کا و و خور تواند بود
بو مقوله ابیاتی تعلیم ایدیه لر و بو کد کبی نصیاحی تکرار ایدیه لر که طول زمان
ایله خاطرنده قله و مقبول طبعی اوله بو کد ضدین سویلین کمنه لر
خاصه که اقرآن و امنالی که جهاندن مراد یک و اچمک یکمک بغنیق در درلر
منع و تحذیر ایدیه لر و اطفالدن ابتدای نشو و نما
افعال قبیحه صادر اوله کرک زیر نفس تاره موجود و حاصل
و عقل که مانع و عقال قبیاح در هنوز غیر کامل در بعض اطفالدن
کذب و نیمت بعضدن سرقه و خیانت صادر و بو کد ایضا
کید و مکر و ضرر نفس غیر جوق واقع اولور اما همان منع و زجر و محمل
اولدوغی مقدار تادیب و سیاست ایتیک کرک و زمان صبیحه

داما نفایس اطعمه و لذایذ اشربه و یرمیوب کا کا نان خشک ایله کتفا
ایتیک کرک که زمانه اطوار زمان و اسعار زمین ایتیکر اول مقوله احتیاج
اولدوقن آنکله دخی اکتفا ایتیکه قادر اوله نته کم بعض وم شنه زاده لرینه
جنک برادر در دن هزیمت واقع اولوب کیلار و خونه سندن دور
و غمعه ایله کزبان اولدوقن بی غذا لیقندن عاجز اولمق نان تنک
که یوفقه دبد کلری در برروستانی دن المشکر شاهزاده محتاد و لمغین
تنه اوله قادر اولوبوب جمعه عظیم ایله برروستانی دخی بولوب انباننده
بر قطعه کلیجه روستایی بولوب کنور و ب بر مقدارین تغذی ایدیه
باقی سین غلامنه حفظ ایتیک امراتیش پس افراط ناز پرور لیک سلاطین
امرایه مناسب دکدر بو قنده قلدی که اوساط ناس ایلمیه و اطفاله
صبح غدا سین چوق و یرمیوبه لر که دهننه و طبعونه کل و بلاد و یرمیوب
تعلدن مانع اولمیه وات و حلوا و میوه و سریع الاستحاله نسنه لر
چوق و یرمیوبه لر و طعام یرکن خصوصاً میوه یرکن صوابچو یرمیوبه لر
و مکر اتدن اگرچه هر کمنه یه اجتناب واجب در اما اطفاله اجتناب
بغایت لازم در زیرا جرا جری حار در رطب در غایت مضر و آنلری
غضب و تهور و مقت و وقاحت و فساد باعث اولور و ملکات
رذیه طبیعتلرین مستحکم اولوب ازله عیبر اولور و اول طائفه نک
جاسنه دخی ایلمیه لر و انلرک اشعار مفسقه و محشقه لرین استماع
ایتدر میوبه لر اگرچه بعض کمنه لر اشعار طریفه طبیعت اطفاله رقت و

دکاوت افاده ایدر دیر لر اما صحیح دکلدر ضرری فائده سندن ارتو قدر
 و وظیفه درس تعلیمین تمام ایتیمجه غذا سین ویرمیه لر و بعض امور
 اخفا ایتکه معناد ایتیمیه لر که اخفا ایتکه معناد اولوب قبا یکه اقدام ایلیمیه
 و یکجه جوق او بو مکدن و کوندز مطلقا او یکمدن منع ایدره لر و اسباب
 تنغدن یازین سرد ایلره کتمک و بو یوک مروحه لر صلدر مق و الی یغنی
 او در مق کبی و قیشین قالك کور کور و غایت ایتچی یورده او تور مق
 کبی منع ایدره لر و پیاده یورمه و سوار اولمغه ده حجت ایتد ره لر
 و حرکت و سکون و طور مق و او تور مق و سوز سولیک و طعام
 یکم بوجه آداب تعلیم ایلیمیه لر نته کم عن قریب بیان اولن کورک
 و کذب سولیکدن و یمین ایتکدن اگر صادق اگر کاذب منع ایلیمیه لر
 و مجالس رجالده سوزی از سولیب صور دکلی نسته یه جواب ویرمه
 اقتضای ایتد ره لر و ضحک بسیاره بی ترتیب و حرکات و اوضاع بهیوده
 منع ایدره لر و معلم صالح و دیندار و عاقل برهیز کار سلیم الخلق صحیح
 العقل کنه اوله و اخلاق حسنه و آداب ملوک و اکابره واقف و غضب
 و حلمه معتدل اوله غایت حلیم اولیمیه که تأدیب و تنهید بدن عاجز اولور
 نته کم شیخ سعدی دیشدر **نظم** استاد معلم چو بود بی آزار
 خرنگ بازند کوه کان در بازار **شعر** و غایت غضوب و متهور ذخی اولیمیه
 بهیوده غضب بدن طفل ملول و تعلیم علم و ادب بدن نفور اولیمیه و مکتبه
 تعلیم ایتیمیه لر اما خلق و ادبی مستحسن اولن مردم زاده لر لیه بلیه هم در

و تعلیم اولن که انکدن کسب کمال و خلق حسن ایتکه احتمال اوله مجوز در
 اما بوزمانده قلیل الوجود در و معلم ضربه تأدیب ایتد کده فریاد و غیبت
 ایتکدن منع ایدوب بو فعل ضعیف در دیر لر و معلم ذخی اولن ضربی از ایدره
 اما غایت مؤلم ایدره که معاودت فخر زاوله و معلم ذخی بی موجب ضرب
 ایلیمیه و طفلی سخاوت و معناد ایدره لر و اقرا ننه احسان و بر ایتک تملیقین
 ایدره لر و انوره بکمر و بخت و استنرا و از در ایتکدن کلی منع ایدره لر و
 ایتکد استشه انگالنه ویروب صدقه ایتد ره لر که معناد بدل اوله و مال
 دنیایی کوزینه حقیر کوشه لر و سیم وزره مجتدن و صقله سندن تنفیر
 ایدره لر که محبت سیم وزره حیات و عقارب بدن بدتر در اما غم غالی
 و اجنبی و بنی ان بعد الاضام آیه کریمه سنگ تفسیرنده اضامدن
 مراد سیم وزره در و بنی و اولاد می سیم وزره تعلیقندن که معناد ده
 عبادتدر حفظ ایلیمیه و یکمه اشارت در دیر و هر کون بر مقدار عطلت
 زماننده لعب بازی به رخصت ویرمه لر اما خشن و قبا یکه مشتمل بازی
 اولیمیه و پدر و مادر و معلم و اولو برادر هر برینه نظر تعظیم و
 اجلال و انکدن حیاء و خشیت اوزره و لغی عادت ایتد ره لر
 و پدر و مادر که محبت مفطر لری اولور سه مها اکمل اعلام ایتیمیه لر
 زیر اطفال کا مطلع اولتی خوف و خشت قلیوب تعلیم علم و آدابده نقصان
 اوزره اولور اول سببدن جور و جفا استاد مهر و
 محبت آباء و اقهار بدن ترجیح اولنور نته کم شیخ سعدی **قطعه**

پادشاهی پسر بخت داد	لوح بسمینش بر کنار نهاد
بر سر لوح او نوشته بزر	جوار ستاد به که مهر بریدر

اما بعضی آبا که عقل سلیم و نظر دور بین صاحبی اولور مهر طبیعی دخی اولسه
اطهار ایتیموب تأویب و تحذیب ایکنده تقصیر انیم و بومقوله بدرد که ظمیر فاربا
رو کار دن شکا و قلت تربیت اهل مری حکما ایتد و قصیده ذکر اید و دیگر

مرازدست مریزای خویشتن فریاد	که هر یکی بدگر کونم دارد دم نهاد
تنتیج که من از فضل در جهان دیم	همان جغای بد بود و است

و چون مرتبه طفولیتدن ترقی اید و باغراض و مطالب رجاله واقف
و لعب و طهون دخی اعلی مطلب و مرام دار اید و غنه عارف و اولیجی
اکا تفهیم اید که خیل و خشم و ضیاع و عبید و مال و منال و اسباب فروش
استعمالدن غرض تصحیح مزاج و حر و برد و جوع و عطش آلامدن بری
اولوب مزاج سلیم و قوی صیحه ایله کسب کالات معنویه و استعداد
تأهب دار البقا تحصیل اید و ب جوار قرب غیزمقد رده سعادات
حقیقیه یه فائز و مرادات جاودانی حائز اولمقد و الا تجرد خوا
و خور و ترفه ماکل و مشارب تفکر ملابس و مناک حیوانات عجم و بهایم بایمه
دخی میسر در تا که ممتی عالی و مقصد نظری محل سامی اولوب اندن صکره
اشتغال علوم و تحصیل فنون دوشوره لر و تحصیل علومه نیجه تربیت و
تدبیر کرک کتاب اولده مذکور اولمشدی انک اوزره عل و اشتغال اولنه
تا که منتهای علوم که علم اعلای الهی در اکا و اصل اولوب آبا و

اهماتندن تقلید ایله متلقی اولد و غی عقایدی برهان و دلیل و ساطیتله
متیقن اوله و اولی اولدر که طبیعت استعدادینی تنفس ایدوب نه
فنه طبعی ملایم و استعدادی مناسب کا اشتغال ایدله لر زیرا هر کس
مبدء فطر تنده برفنه مستعد و بر صناعه ممتی در و بوقضیه ده حق
جل و علانک ترخفی و حکمت غامضه سی وار در و اول حصول نظام عالم
و قوام نبی آدم در زیرا سابتها دیدک که جمله صناعاته احتیاج وار در
و بقای مقدار آنلر سزا و لمر پس اگر جمله بر استعداد اوزرینه مجبول و هر
کس بر همت اوزره موقوف اوله صناعات ممته و علوم و فنون
متنوعه ضایع اولور و هر کس شرف صنایع مشغول و اواسط
ادانی صنایع تحصیل دائره سندن معزول اولوب نظام عالم ظل
و کارخانه معاش خالی و عطل اولور و پس حکمت الهی اقتضا ایلدی که
هر طبیعت برفنه مناسب و استعدادیه بر صنعته ملایم اوله و لک
تقدیر العزیز العظیم و انسان مستعد اولد و غی صناعاته اشتغال ایدیک
زمان یسر و سعی غیر کثیر ایله تحصیل ایدر اما غیر استعدادینه طالب
اولیجی زماننی تضییع و استادننی تصدیع ایدوب بالاخره یا حاصل
اولوبوب یا خود زمان کثیر دیشی سیر حاصل اولق لازم اولور حکایت
خیل بن احمد علم عروضی قوت قریحه سیده استخراج ایتد که نصکره طلبه
علمه تعلیم ایدردی برکنه بوفنه غایتده حریص اولوب پنجه زمان
سعی شدید و جهد جهید ایدوب هیچ نسنه یه فائز اولیبو خلیل

ایضا در کتاب کمال الشان بنی موزانی
بنی حمزه و بنی امیه و بنی عباس

تعلیم و تفهیمنده عاجز قلدی آخر خلیل ابتدی که بویستی تقطیع ایلیم بیت

اذا لم تستطع شیا فاعلم وجاوزه الى تسطیع

اشارت خلیلی فم ایلیم من تردد خلیل فصل و تصدیع و تضییع من
طائل ایتمدن فراغت ایلدی خلیل ایدر بمرتبه بلادت طبعی ایلدی
بواشارتی فهم و تأدیت ایتد و کینه تمام تجتب ایلدم و چون بر
فته یا بر صناعت اشتغال ایتد ره لکر لکر در اول فن و صناعتک معارج
و مراتب و اطراف و جوانبنی تحصیل و تکمیل ایتد ره لکر فی الحکله بر مقدار
تحصیل ایدوب فراغت ایلیمه مثلاً کتابت و انشا علمنی مراد ایلیم
اولاً بتجید خط ثانیاً تهذیب نطق و براعت کلام و حفظ رسائل و
خطب فضلاء و امثال و اسفار بلغا و محاضرات و حکایات ظرفا
و نحو و صرف و لغت عرب و سایر لوازم علم ادب بلکه حاجت قوا عد
د فز جمله سنی تحصیل و تکمیل ایتد لکر که فتنده سرفراز و اقران و امانت
ممتاز اوله و الا دیوانچه خط و برج فقه و مکتوب و سرنامه غلط
کور مکه آدمی منشی و کاتب و لائق مناصب و مراتب اوله فر بلکه
اول مقوله کاتب اولور که حقنده دینلر در **نظم** قدح عنک الکتاب است منم

ولو سودت وجهک بالمداد فدیوان الخراج یخذ و جیم

و دیوان الضیاع بفتح ضا **نظم** اما بود دید یکموز شول علم و فنده در که
مقصود حقیقی و مطلوب بالذات اوله مثلاً بر کینه رئیس الکتاب
فرزند ی اولوب کند و دخی منصب پد ره و اهل و اول صناعت

حاصل ایتد استسه دید کلموز ایتد لازم در اما بر کینی که فن محمدن غیر
فنون دخی بالکلیه خالی و لم یحیون تحصیل ایتد استسه آنده افراطله تو غل
ایدوب جمیع جوانب و لوازمی تحصیل لازم دکلدر مثلاً فقیه فی الحکله
علم میقاتدن سنه کور مک استسه بیشتدن شرح جفنی و میقاتدن
بعض سائل معتبره کور سه کافی در لازم دکل که محطی کتابن تحصیل
واقفیدیس و متوسطات مقالاتن بخیل ایده زیرا عمر خلیل علم کنیز در
زمانه خود موانع و عوائقه مالا مال در پس جمیع علوم یاکثرین علی وجه
الکمال تحصیل ایتد محال در همان ایتد کتفا ایتد لکر که نتم دینلر در

لیس کوی العلم کلا احد	لا ولو ما راس الف سنه
اما العلم بعید غوره	فخذوا من کل شیئ احسنه

و صبی بر صناعت اشتغال ایتد ریجک با عدم استعداد یا نامساعد
آلات سببی ایلیم تحصیل متعسر و متعذر اوله آخر صناعت مشغول ایده
البته اول صناعتی تکلیف ایتیمه لکر زیرا فنون صناعتده کثرت
و فسحت چوقدر اما اولکی صناعتدن یاس کلی اولینجه ایتیمه لکر زیرا
بر صناعتدن خرفی تعسر و صعوبت ظهور ایتد که فراغت ایتد لکر
علامت اضطراب رای و عجله در و بو حالله اولنر دکنه ده کمال ایتدن
بهره مند و صنایعدن بر خور دار اولر متعلم و طالب کمالده صبر و **نظم** و تاب
از ثبات خودم این نکته خوش اند که بخور در سر کوی توازی طلب بنشستم
و هر صناعت اشتغالده اکام مناسب ریاضت ایتد ره لکر که تحریک

حرارت غریبه آید و ب مد حفظ صحت و نفی کسل و بطالت ایلمیه
 و چون صناعتی تعلم آید آندن تفتیش و اکتساب بالابتدیه
 که اثری حاصل و حلاوت حصول نتیجه مذاقنه و اصل اولی بقی غنبت
 و نشاطی از توب اول صناعتی نهایتی شد که سعی ایلمیه و هم کسب
 بمیندن تعیش ایلمه معناه اوله که شمه ابدار و خصلت احرار در
 و آبا و اتمها آندن انتقال آید به کل مال موروثه اعتماد ایلمیه لر زیرا اکثر
 اغنیای زاده لر مال میراثه اعتماد و اتکا آید و ب تعلم صناعتی با اید لر
 تقلب روزگار و تغلب حوادث لیل و نهاریه اول مال و عقار و غرضه
 تلف و بوار اولوب بی نواقض لر و چون غلام استقلال اکتساب
 قادر اوله اولی بود که متاهل آید و ب و رخل و اسبابی ایوره لر و عادت
 ملوک فرسده بوایدی که او غلظت خدم و حشم آراسته تربیت ایلمیه
 ثقات امدان بری سنه و بیرون بر طرفه کوندروب تربیت ابتدر لر
 که خشونت عیش و دنات ماکل و ملاب قانع اولوب زیاده نعم و تجمل
 و رفاهت عیش معناه اولیه نه کم یزد و جو و انیم او علی بهرام کوری
 امیر عرب مندر بن النعمان تسلیم آید و ب ولدنی آنی خیره شهریه کتور و
 آنده تربیت آید و ب خورنق قصرین انکیچون بنیاد آید که منور باقی
 پس آداب لغات عرب و تعلیم فروتنیه و ادب آید اول سبب
 بهرام عربی شعر لر و آرد و اول شعر فارسی دین بهرام در بعض
 علمای قولنده زیرا عربی شعر دن انتقال آید و اسلامه دخی

این کتاب در بیان
 تربیت و تعلیم
 و اخلاق و عادات
 و سایر امور
 دینی و دنیوی
 است و بسیار
 مفید و ارزنده
 است

آل بویه که ملوک دیلم در بعض آل سلجوق بو طریق ذاهب اولور لریدی
 و امرای چو کس دخی دیار مصریه ده دولتری منتظم اکن بوسلوب سلاک اولور
 اولاد لرینی دیار چو که کوندروب آنده تربیت آید و ب کتور و لریدی
 و آنده تربیت اولن فروست و شجاعته کامل اولوب قتلرنده
 معتبر اولوب طبقات اجناده داخل آید و ب تربیت و ترقی ایلمه مرا
 عالییه و اصل اید لریدی اما مصرده سرتی اولنر شجاعت و فروست
 قابل اولوب بلکه غالباً تخت اوزرینه اولوب کم نام و حامل قلو
 زمان صبی ده بعض آلامه معناه و مرتاض و ملق نافعه حکایت اولور
 نوشین روان عادک معلمی مرزبان ضرب بی سبب آید و ب و لنه
 قار و بوز و بیروب الکه طوت دیوار ایدردی سر بر کسری اکا
 انتقال ایدیک معلم نواری و فرار آید بعد نوشین روان استاد
 رعایتم مقرر در امان اوزرینه کلسون دیو بکل ظهور آید ملک رعایت
 و نوازش شاهانه ایتد که نصکده ضرب جرک و جهی نه آیدی دیو سوال
 ایتدی معلم ایتدی انکیچون ایدردم که بی کنا مظلوم و برنجیده و لنگر
 تالم و انکساری و ظالمه حقد و کینه سی نه مرتبه اولد و غی معلوک اولوب
 کسری تختیه کج کل وقت بی کناهی برنجیده ایتدن احرار اید سین
 ایتدی یا المی پنچون فارده بوزده طور مق ایتدک دیدی که عن قر
 بوک دخی و جهی ظاهر اولور بعد زمان ملک بعض خدمی ایل بر حمار بهیه
 مباشر اولد قمر وقت صباح ملاقات مبر اولوب صحابی کمانرینه زده

ایستکه قادر و لیوب انهمزه قریب و یلجی ملک عیتا و زبور سیسی الیه جمله نک
کمانرینی زه ایلوب دشمنه ظفر بولجی اصابت رای ستاد و ورنیش
طاهر اولوب خلعت و نعمت بی قیاس و یردی. و اول کسنه که دید ککوز
اسلوبک خلاقی اوزره معاش اتین اوله بعده آتی اصلاح و اول خلاقی
از آله عیور اولور خصوصاً که شباب کید و شب کلمش اوله ننه کم ویشکر در

والشیخ لایتر کا خلاقه | حقه یواری فی ثری امه

ستراط حکیم تازه جوانر تعلیم ایدر لریدی. حتی بعض اعداسی فی عمل قوم
لوطه نسبت ایدیلر. و حاشا عن ذلک سوال ایدنره ویرا کد شاخ تری
راست ایتیک قابل اما خشک اولد قد نصکره آتی مستقیم تیک مشکل در **بیت**

چوب تر را چنانکه خواهی پیچ | نشود خشک جز با تش رست

بومذکورات تربیت پلچون در. اما دختر تربیت دخی بوکا قیاس
ایدوب مناسب اولن خصال و آدابی تعلیم ایده لر. اما انر خفقه ملازمت
حیا و عفت. و ر جالدن تحرز و تصون. و ملازمت حجاب و کج خانه
باینده مبالغه ایده لر. و باجمله با تقا ساده ذکر ایتدیکوز آداس
تقین و تعلیم ایده لر و عمل ایدره لر. و خواجه نصیر ایدر او قومقدن
برمقدن منع ایده لر. لکن سیر علما کلامنده اولن اولد که برمقدن
منع ایده لر. و لکن او قومقدن منع اولنیه. بلکه قدر واجبست
دین و سنن احکام شرع خصوصاً نسیایه محقق اولن احکام حیض و نفاس
تعلیم اولنق لازم در. طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة. و عا

صدیقہ نک علمی و نبی احکام شرع انلر که روایتندن معلوم اولد و ع
مورد در. و آیه محمد دن نسیای علامات خصوصاً محمد دن جو قدر
گیرمه موزته. و شهد کاتبه کبی. و آیه حنفیه دن صاحب تحفه نک فاطمه
نام دختری وارید. اول قدر عالمه و فقیه ایدی که بابا سینه کلن فتوی ده
انک دخی جوابی بیلده اولینجه اولمزیدی. چون کاشانی صاحب البدایع
کلوب بدایع کتابنی تحفه به شرح اولمق اوزرنیه تألیف ایلد. امام
صاحب تحفه دختری فاطمه کاشانی یه ترویج ایلد. فقها دیر لریدی که
شرح تحفه. فاطمه. بعده هر فتوی اوج جوابله جقا اولدی. امام
صاحب تحفه و دختری فاطمه. و دامادی کاشانی صاحب البدایع
خطریله جقریدی. و چون دختر حد بلوغه بیت کفو مناسب بولور
ترویج ایده لر تا خیر ایتیه لر. و داماد اوله حق کسنه نک دین و حسن
خلق و کرم شان کوره لر. علو منصبنه و کثرت اموالنه و رفعت سینه
و حسن کالنه چندان نظریه لر. اگر دید ککوز امور اولد قد نصکره
بولد دخی اولور سه فیهما و نعمت نور علی نور. و ترویج اولد قد نصکره
دامادیه و مادر و پدری و اریب حسن جملہ معاشرت ایدوب بی شرم
و دلازار لیتدن منع ایده لر. و تمام ضرورت اولینجه تیوق طرفه
میل ایتیه لر. چون شرح تربیت اولاد مکتوب اولدی. بعض آداب که
هر کسینه یه لازم در. و انشای کلامده ذکر اولنیه سنه و عده ایتدک ایدی
آنلری دخی بیان ایده لوم. اگر آداب مذکور اولاد و اطفال مخصوص

کتاب

و کدر کن آنکه تادیب تهنیه حیا جلری کثر و نمره تادیب و تهنیه
 آنکه در ارتوق ظاهر اولی احتمالی او فر در بناء علیه بوباید ایراد
 اولند **سوز سوزیک آدابی** که کدر که مطلقا جوق سوزیکدن غایت
 احتراز اولند که کثرت کلام خفت دماغ و خافت عتقک نشانی در
 و موجب سقوط محاببت و قلت وقع در کثرت کلام اعصاب دماغ
 و آلات کلمه ضرر اولد و غندن غیری اصحاب اجاب قنده مذموم و
 نقیل عدا و لنوب صحبتدن ملول و استماع حکایات دور و درازدن
 دیگر اولور لر آدی عربیده مکنار و مھذار و فاریده برکوی ترکیده یکیشق و نیلور
 سخن بسیار بشنوند کی کوی **یکی راصد موصدا یکی کوی**
 و مجاسده حکایات دور و دراز و نیمه شجبه منشعب اولوب انجام کلمیوس
 و محصل مرام بونیموب ایرجایه فرصت سخن قومق و غیری حریف
 سوزیکه نوبت ویرمک ارذل رذایل و واقع تضایل در و نه قدر
 ایجاز و اختصار ایدر اول قدر براعت اقرب و ادبه انساب در
 خالد بن حفوان که خطبای دولت عباسیه دندر فصیح سخن گذاریدی
 لکن تطویل مطعون و انشای مدخول ایدی برکون جامع بصره ده
 صبا حدن قریب ضحوة کبرایه و ارنجه شرایط بلاغت و براعت نه در
 و غی و حصر که ضد بلاغت درندن متولد اولور بیان ایدر **آخر**
 براعابی و اریدی اکایا اعابای عی و حصر و بلاغت و براعت سزک
 قنکوزده نه در دیوجک اعابای ایتدی عی و حصره بزم قنکوزده

سن صبا حدن بروایت و کک تطویل بلاطائل من غیر حاصل در و بلاغت
 و براعت ایجاز عبارات و ایضاح اشارت در و مشهور در که خیر الکلام دل
 خوش کوی لطیف تمجود کوی **در اهل صواب است برکوی**
 هر که کثرت کلام مبتدا اوله انک باشند یکی بلا کلمه بری سی کند و سندن
 زل حکما ایدر که حق جل و علا انک چون قولی یکی و اغوی برایتدی که آدمی نک
 اشند و کی سوزیک و کنگ ضعیف اوله **قطع** اسم مخاطبه الجلیس و لا تکن
 عجا بنطق قبل ان تیفتهم لم یقطع مع اذینک نطقا واحدا
 الا تشمع ضعیف یا شکم **نر** و سلف بر لریدی که اذاتم العقل نقص الکلام
 و بر کرده سوزیک و کی سوزی عاده ایلمدن حذر ایلیمه خصوصاً که نادره
 و لطیفه لرده که اول لطیفه نک لذت و حلاوتی تکرار ایتنه نک نقلت
 و کرا ایتی بالکلیه ازاله ایدوب ایدر من لاربین ایلر **نظم**
 اذا جلست الی قوم لتونسهم فلا تعید حدیثا ان طبعهم **شعر**
 سخن کر چه دل بند و شیرین بود سزاوار تصدیق و تحسین بود
 چو یکبار گفتی مگو باز بس که حلوا چو یکبار خوردن بس
 و مدر سلرو و اعطکردنی بر نکته و بر سئله حدن زیاده تکرار ایدوب
 مستعری برار ایتکدن احتراز ایتک کرک و بر حکایت یا لطیفه نکته
 بر جماعته برد فعه سوزیکش اولسه بعد زمان آتی کالاول نقل ایلیمه اگر
 عاده لازم اولورسه دید و کز فلان حکایت دیوب اجالا اشارت
 ایلیمه اگر اشتتمش بر یا یکی کنه و اریه انکر چون عاده ایتد کنه

اشارت ایلیمه با قیله نیه استماع تکلیف ایلیمه **نظم** ما تحدث عن افاض وعنا
موکل المعادات المعادات **نثر** و حکایات مشهوره که اکثر ناس آنی بیلور
بنمیش حکایت کیم نقل ایلیمه و جلسا سندن بعضی بلد و کی حکایت و نکته
نقل ایلیمه کند و اول حکایتی بلد و کنی اکا بلد ریمیه و اشتتمش کمنه کنی استماع ایلیمه
اکا بحالت کلیمه اما شعبی دن مروی در که بعضی کمنه بر حدیث روایت
ایدر بن اول حدیثی اول کمنه نک بابا سنی ناسیکه جمع اولد بن حفظ و روایت
ایلمشین در اما اکا بلد و کم بلد ریمیه حسن سماعه تلقی ایدر بن غضم اکا
روایت حدیث طراوتین ذوق ایتر و ب سماع و حفظ حدیثه اشتغال
ارتوق ایتمکدر دیوبیور و رکید و غیر دن بر نسه صور لر کند و سی
بیلور دخی مبادره اید و ب جواب یریمیه مکر اول کمنه عاجز اولوب
سائل خائب اولق لازم اوله اول زبانه حسن ادبله ایراد جواب ایلیمه که
مسئول عنده زبوره بجلت کلیمه و سائلک مرادی حال اوله و جماعت دن
سؤال اولنه که کند و سی آنکرده داخل اوله جوابه سبقت و تبادر
ایلیمه و بر کمنه جوابه مشغول اولسه که کند و نک جوابی آندن حسن اوله
صبر ایلیمه تا اول جوابی تمام تقریر ایتد کد نکره حسن ادبله ایراد ایلیمه که
مجیب متقدمه طعن و از در افهم اولنیمه و کند و جواب تقریر ایتد کدن
صکره غیر بر جواب دخی تقریر ایلیمه اینجمنک اظهار ایتیمه بلکه کند و
جوابندن حسن انصاف و اعتراف ایلیمه و غیر کمنه سوز به شلمه
تمام اولدین کند و سوز به شلمیه و بعضی حکما دیش که هیچ کند و نک

۷۷۵
جهلمه اعتراف ایتش کمنه بزمین کوا اول کمنه که غیر کمنه سوز سولمکن
سوز به شروع اید به **بیت** سخن راست ای خردمند و بن
سا و سخن در میان سخن **نثر** و کند و محضر بن بر جماعت مباحثه و محاوره
بشلمه لر کند و نک مدخلی و یلیمه داخل اولیمه و مجالسه خصوصاً
کند و دن بو یک کمنه مجلسنده فضیلین اظهار چون ابتدا سؤال ایلیمه
مکر که الکلام بجز الکلام مقتضای کمنه کند و نک سؤالی اولد و غی موضع نقل
اولنوب تقریر ایلیمه ایراد ایلیمه و چون بعضی جلساده بر سوزی آندن اخفا
ایلیمه اطلاع مهم ایدینوب سراق سمع ایلیمه و مجالسه بعضی جلسا دن
اخفا چون آخر لیه بخوی ایلیمه خصوصاً که زبورک و همنه کند و سی سولمکن
ظنی دوشمک احتمال اوله و اولو لر یک کنا یتله سولیمیه و آوا زین اعتدال
اوزره اید و ب نه زیاده اخفا اید که مستمع تکرار صورغه محتاج اوله
و نه غایت بلند اید که مخاطبه تخفیف و سوء ادب اوله نه کم قرآن
غزیده بیور و رکه و اقصا دخی مشیک و اغضض من صوتک و رفع
صوت خصوصاً اکابر و اسناد لر حضور بن غایت مکروه و منهی در
و حدیث ده وارد اولشدر که اعاب دن بر قید حضرت رسالت پناهی
کلید لر اما اعاب طبیعت لری خفا و غلطت اوزرینه مجبول و آداب
مجالس اکابر دن غفلت و ذهول اوزرینه اولد فکر چون جناب
رسالت پناهی سعادت لکه کند و سی حجره شریفه سندن جقمقه صبر ایتیمه
رفع صوت اید و ب **نثر** اخراج لنا یا محمد دیدیلر حضرت سید کائنات حال علم و

و رفتن طشره جقوب ملاقات بوردیلر پس انحرقتنه بوايه کریمه
 نازل اولدی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا
به بالقول کثیر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون ان الذین
 بناد و تک من وراء الحجرات کثرتم لا یعقلون کبار اصحاب بوايه کریمه
 نزولندن صکره حضرت رسالت پناهی یم مکالمه ایتسه لراسرار و
 بخوایه قریب ایدر کرید اگر کلامنده ایضاح و بیانیه محتاج نشنه اوسه
 آنی تمثیل ایلله بیان ایلیمه اما اطنابه حیثاج تام و لیکنجه ایجازدن
 عدول ایلیمه و کنایات بغیده و الفاظ غریبه استعمال ایلیمه و فحش و شتم
 و مزاح غلیظ و لطیفه بارده دن که موجب سقوط مروت و
 جالب حقد و عداوتدر احترار ایلیمه و هر حالده مقتضای حال و مناسبت
 مقام تکلم ایلیمه و تکلم زماننده الله باشله و کوزلیه قاشله اشارت
 ایلیمه کمر اشارت لطیفه که مقتضای مقام اوله روایت اولور که
 براتی کسنه برمد رسیده امانت برسنه قومشدی طلبنه کلد کرده
 مدرس طلبنه سنه درس ایدردی بر زمان منتظر اول درسی تمام ایدیه
 دیدی مدت درس تمامدی اولدی مدرس انشای درسه الح
 یره اوروب و سائر اعضا سن تحریک ایدردی اتمی به انتظار دن
 صبحت و ملاک عظیم کلچک مدرسه ایتدی خواجه کل سن بنم متاعجم
 کتوری و برین سنگ یرکه او تورین المی یره وره ین باشمی صلح ین
 کوزم قاشمی اوینده ین سنگه بنده مصلحتم فوت اوله سین

و لحاج و مرا و جدال ایلیمه اگر چه حق کند و اننده دخی اولور سه خصوصاً
 کند و دن اولور لیلیمه و مباحثه و مناظره ایتدکن انصاف رعایت
 ایلیمه حق یکجک جانندن ظهور ایدر سه تصدیق ایلیمه کامراحت
 ایلیمه و برکسندن بر فائده استماع ایلیمه عاریتیموب بوفایده
 فلانندن استفاوه ایتدم دیکدن تجیه و تمام ضرورت اولینجه
 مناظره و مباحثه ایتیمه خصوصاً بوزمانده که لحاج و عناه طبیعیه
 مستولی و اظهار صواب معدوم و نیایاب اولمدر و دقیق نکته
 و مشکل مسئله لری فهمدن عاجز اولمدر قنده سوبیلیمه و کلم الناس
 علی مقتضی عقولهم مقتضای اوزره عامل اوله و بیج کسنه نک وضع
 و حو کات و اقوال و اصواتنه تعلید و محاکات ایلیمه اگر تعظیماً اگر
 استهزاء و اولور و ملوک و سلاطین ایلله سوزنه ابتدا ایلیمه الفاظ سحید
 و مبارک کلماته بشلیه سعادت دایم و ظفر باقی دیک کبی و اول
 الفاظدن که فال بد و تظلم احکام ایدر احترام ایدیه و مشهور در که دا
 علوی که طبرستان پادشاهی ایدی نوروز و مهر جان کونده قصاید
 شعری استماع ایدوب جایزه لرو و پروردی بر شاعر واریدی ابو
 مقاتل ویرلر مهر جان کونده تحشیت ایدوب مطلع قصیده سنده بیت

لا تقبل نثری و کن بشریان غرة الداعی و يوم المهر جان

دید کچون الی و کنک اوروب دین اصلاح ایچک شبن اکمال ایتکدن
 اولی در دیدی معتصم خلیفه میدان سمرادکی قصرین بنیاد ایدچک

شعر قضایه سویلویب استحق موصلی مطلع قصیده سی بوایدی **نظم**

یا دار غیرک البلی و محاک | بابت شعر ی ما الذی ابلاک

انغ دایدیجک تطیرایدوب امرایتدی که قصری مدم ابلدیله و برسنه
سؤال ایتسه لر اول سنه موجود اولسه یوق دیله یه بلکه خیر دیله اما
صقنوب خیر دید که نضکره یوق دیله یه که خیر یوق دیک اولوب
بجود یوق دیکدن دخی شنیع اوله و اکابره و فی الجمله تعظیمی مهم
اولن کنه لره خطاب ایدیک سن و میوب سز دیله و اقرانی و
امثال ایله دخی تلمطف و رفقه خطاب ایلله اما قتی تملق و خضوع
اوزرینه سویله یه که مذلت و نفاق آمیز اولیه و غیبت و نینیت
و کذب و بهتان و آزار مردم اوله حق کلماتی سویلکدن احتراز ایلله
و بمقوله کلمات اهلی ایلله اختلاط و امتزاج ایتیه و کلماتی ارا سندا
زاید الفاظ و کلدکی اکلدکی برو باقی بنی دکلر معلوم اولدیجی و بونک
امثالی کتور مکدن اجتناب ایده و اکابر خطابنده سلطانم یاریجک الله
دولتو سلطانم و بونک امثالی الفاظی دخی چوق ایراد ایتیه و اکابره
یوزینه قرشود عاینگ دو شره اختصار ایده دور و دراز ادعیه
که عادت بنجادین و خواهنده کان در احتراز ایده **آداب حرکت و**
وسکون یوریک زمانده قتی سرعت ایتیه که علامت خفت و طین
ودخی بطو و تانی دخی ایتیه که دلیل کسل و کبر در بلکه میان ایلله نته کم
حضرت لقمان اوغلی نه وصیتده که قرآن عظیمه حکایت بیولشد

و اقصه فی مشیک قصد و اقتصاد اعتدال رعایت ایتکدیرلر و
حرکاتنده بتخترون که صلتی در احتراز ایلله و عادت مؤنثین و
مخشین کبی کتابین وارد افین تحریک و اطرافه التفات تایل ایلله
سیر نبی علیه الصلوٰۃ والسلامده وارد اولشد که اصحاب کرایه
ابوقناده صف کار رازده کیردی بین العکرمین یورورد
و تایل و بتخترا ایدردی جناب رسالت پناهی نظر ایدر کیرد بیور و لیر
بو بر مشیه در یعنی یوری یش در که حق جل و علاک مبغوضی در آ
بو مقامده یعنی حرب کفارده زیرا جلالت و شجاعت و نه
با کیلخنه دلالت ایتککه کفارک قبلنه ضعف و اهل سلامه قوت
و یورور ایتکچون اول مقامده مخص در و کیدر کن ایتکده بر دو تو
از دینه بقیه که احمق علامتی در و متصل باشین اشعه ایدوب بره
بقی ایتیمیه که خزن و فکر غالب اولق علامتی در و بوزمانده انک که
آدمه یره بقن و یره بقندن خیر کلمه دیرلر فقیر ایدرین بو عامه ناس
کوره در اما بعض صلی که نظره اولی دن احتراز ایتکچون بره بقن در و
ساکه ایدر لر اول نیتکه خوبدر نته کم نقشبندیه غیر لریک کلامی
هوش مردم و نظر بر قدم بیور و لر و رکوب دو اب ایدیک دخی
اعتدال رعایت ایده نه ضعیف و جبان هیأ شده و نه کبر و غور
صورتنده اوله پس سلین بو کیوب طو و چه او توره و لکن رکابلر
کروب و کوکسین قتی یوقار و قالدرمیه و او تور کن ایا قلمین

اورنیه و بری بری اورنیه قومیه و ملوک و اکابر و استاد و پدر
و با بجمه احترامی لازم اولان کسنه لر مجلسدن غیری ده دینر چوکوب
او تورنیه بودنی عامه اچوندنر و آلا بعض اهل سلوک کند و لره تأییده
ریاضت ایدوب خلا و ملا ده دینر او زرن دن غیری ده او تورنر لر
فقیر سلسله نقشبندیه دن بر عزیز کوردن که کسان یا شدن زیاد
ایدی و حاکمه کبر دکه طبعی چوق او تورنق او زرنیه ایدی و مع
هذا امر او ستند ایکی دینرین چوکوب بر ایغندن بر ایغنه تحریک
و نقل ایلریدی و مولانا محمد روحی که سلسله نقشبندیه کنگرینر
و سعیدین کاشغری درویشلرندن در حکایت ایلر که مبادی احوالده
بر کیجه جامع هری ده متوجه او تورنم شدم ناکاه مرتج او تورنشین
قبله بر الهام کلدی که بنده لر سلطان حضورنده بویله می او تورنر لر
بو وار دک تأییرندن فی الحال قلقوب دینر او زرنیه برو جهله او تورنشین
مرکز ضربندن پنجه آی زانولرم درد ایددی و اول وقتدن برو قرق
بیل واردر که دینر او زرنیه او تورنمقدن غیری او تورنق واقع اولمش
و باشین الینه و دینرینه طبعیه که علامت خون و کسل در و بونین
ایکمه و عبت حرکات که صفایین یولق کبی و اوینق کبی و بورننه
ایلدوب قوقق کبی و سایر اعضا سین اوینق کبی جمله مکروه در ایتیمیه
و بر مغزین اغرنیه و بورننه صوفیه و چلتیمیه و کزنک و اسنکدن
مها اکمن اجتناب ایده و اسنک قتی غلبه ایدرسه ال اغرنیه طوته

۲۲۸
و اغرنیه و بورننک صوفین شویله اخراج ایلیمیه که حاضر لر کزنه با او زرن
اشیده بلکه دستماله الی ایلده و یکی او جلیله الیه و سلیمیه و الی اصل
موجب تعذر و مورث نفوت جلس اولن او ضاعدن ملاحظه ایدوب
اجتناب ایده و مجالسده حاضر اولدقده مقام و مرتبه پس بلیوب
مرتبه سندن نه یوقار و نه اشغه او توره بودنی عامه اچوندنر
و آلا درویشلر و ارباب صلاح و سلوک اشغه یوقار و کوز تیموب
قنده اولور و او تورنر لر و جناب رسالت پناهی دخی ایلده
ایدی مجلسده قنده فرجه اولسه انده او تورنوردی و اشغه
یوقار و کوزنگ اهل سلوک که حجاب عظیمدر **نظم** صدر و نعل بنابر عشق
از هر چه خواست ساقی ما کرد افتاح **شعر** آما کند و سی رنسن مجلس و حساب
منزل ایه حفظ مرتبه اندن ساقط اولور قنده او تورنر اورده صد
اولور اگر بلیوب یوقار و او تورنشین ایه واقف اولیجی مقامنه
ایته و اگر کند و مقامنی خالی بولرسه مراجعت ایده آما اضطراب
تأقل اظهار ایتیمیه و حرم و خدمندن غیری کسنه قنده بورندن
والندن غیری عضویع عیان ایتیمیه و اکابر مجلسنده پای و سا
اچمقدن غایت احتراز ایده آما دزدن کو بکنه و رنج نهاده دخی
اوله اچیه ضرورت اولیجی خلیه کیرمک و غسل ایگ کبی انکرده
دخی مها اکمن تشر ایده و علما عام اچنده خلوت صغیر ده
تنها نوره استعالی اچون تمام عیان اولق مکروه در دیر لر

حضرت عثمان بن عفان که گمان جای ایدی مروی در که بن ترا کو کجه در غسل ایدرین
 رتدن چما ایدوب پلان بو کلور کبی بو کلورین و کمنه پانده تیوب
 او یومیه وارقه سی اوزرینه تیوب اویمیه خصوصاً که او یوقده غطیط
 یعنی خورلق عادی اوله زیرا استلقا اوزره او یوق غطیطه سبب
 ودخی مضرتی واردر. **حتی بعض حکما** استلقا وضعی اوزره یثورکن
 کورین دوش اضغاث احلام در تعبیری یوقدر. زیرا بلاغم بطون دغا
 منصب اولوب قوت متصرفه و قوت خیاله خلل کلوب و افعه صحیح که
 انکر فعلیه منبی در وقوعه کلر. اگر مجلس خواب زیاده غلبه ایدر
 که فکر یله یا کلامه دفع ایدر میه جقوب کیدوب نهایی رده خواب ایدر
 اگر اهل مجلس حلقه خوابه وارسه لر اولدخی خواب ایدر اگر خوابی کلر نه
 جقه کیده بیدار او تور میه و مجال ده اغریق و ثقلت کوستر میه
 و بر طائفه کندوی ثقیل عدا ایدر لر بر انکر که صحبتند که بر زبان اوله
 نجه کندوسی ثقلان قهره کندو دخی کمنه به ثقلت ایتیه
 و ادبای عرب ثقلان ذمتنه جوق لطایف نظم ایتیلر در. و حضرت
 ابو خنیفه رضی الله تعالی عنه دن صور دیلر که ثقیل کیدر جواب
 بیوردی که هر کمنه که کند و ثقلته فهم ایدر ثقیل اولر. **ثقیل اولر**
 اصلاً ثقلته فهم ایتیه. و بود کرا ایتد کلوز آداب بر کمنه به دشوار
 کلوب بو قن رعایت اولور دیر. علاج اولدر که بو آدابک
 اضداددن لازم و مترتب اولن فصاح و منقذاتی **درستماندن**

درستماندن

عاید و متوجه اولن فواید و مبراتی. **تفکر ایدر**. و بی ادبانه اولن تشنیع
 و ملامت لری. و مؤدبانه اولن رعایت و کرامت لری. **تذکر ایدر**.
 و متصل نفسنه بور یا ضعی علی سبیل التدریج لازم ایلیمه. **ان شاء الله**
تعالی فواید عدیده. و عواید حمیده. به فائز و جائز اوله **بیان آداب**
اکل و شرب اولالنی و اخذنی و یوزنی پاک و طاهر ایدوب پس کنار
 سفره به کلوب صاحب طعام ایسه. یا سید جماعت بلا کلام ایسه
 بسم الله الرحمن الرحیم. دیوب صاغ ایلله صوفوب بتدا ایدر. و کبر
 صاحب طعام دکلمه صاحب طعام اذن و پروپ کندو دن اولو شروع
 ایتد کند نکره شروع ایدر. و طعام برکن لترین و یکترین آلوده ایلیمه
 و الکی و طوزی یا ش ایتیه. و آوج بر بخندن زاید نسته بو شد میه
 و طعامه حرص و نهمت کوستر میه. و بعض علما غلبه جوع زماننده ضیافت
 اخوانه کننکدن منع ایدر دی. **افراط جوع** حد ایدن خروج ایتکه
 مؤدی اولق وارد دیرید. **و ابن سیرین** ضیافت دعوت اولن
 جاریه سندن طعام استیوب تناول ایدوب کیدر دی. **حدت استی**
 مؤمن قرن داشتک طعامنده اجعی رو کور مزین دیر ایدی. **مدادی بو**
 ایدی. و لقمه سین کو بک ایدر. و نیز بویتمیه. و جوق دخی طوبیه. **عبدال**
 کوزده. و انشای کله بر مقربین جوق یلمیه. اما اخون جانر در
 بلکه سنت در. و کن اغزینه صوقوب جویمیه. **عبدال کطفه** اطراف
 اصابعین دایمیه پاک ایدر. **هم سنت** رعایت اولوب هم نفرت

حاضرین محل ایلیمه که جمیع سنن و آداب محمدیه لطافت و نظافت اوزر
و طعامک الوانیه نظر و رایحه سینه استنشام ایتیمه و ایوبین و رند و کیمه
و اگر طعامک لطیفی سفره ده از این حص و ولوع کو ستریمه بلکه کند
چکوب جلسانه ایناراید و هم کاسه نک تمه سینه بقیه بلکه کند و
دخی چندان بقیه و او کندن سینه نه کم جناب سالت پناهی دخی بپوشد
که کل تمایلیک آلا که میوه اوله که آنی غیر موضوعدن دخی الملق
جائزدر فصل دوانی دیشدر و تو کلام مشهور در حقه بعض ناس
و فاکه عایتیخرون بو که اشارتدر دیر لر و الحق رعایت ادب
اولی در وسط طبقدن الملق جائز اوله اما بغری کمنه او کنده که
میوه چکوب الملق داب ادمه منافی در و اغندن چقد و غی نشنه
استخوان کبی و چکر دک کبی نان او ستنه بلکه سفره او ستنه و طعامده
انکه بک نشنه اولسه اغندن برو جمله چقه که موجب نفوت اولیمه
و اغندن کاسه یه و سفره یه نشنه طلیمه و الحاصل شویله ایده
که برندن قلقوب آخر کمنه کلوب تناول طعام اینک استسه
نفوت کلیه و جلسادن غایت اول طعامدن الین چکیمه و اشتها
بوغیه تعطل ایدوب تناول ایدر کبی و لوب اگر جلسا فراغت ایتد کلر
زمانده فراغت کو ستره اگر چه منور قناعت تمام کمدید مکر کند و
خانه سنده یا غایت تکلف سز باری اوله اگر مهمان اولسه صاحب
خانه دن اول فراغت ایلیمه اما طعامدن غایت تیر فراغت

۲۲۰
اینک مهمانداره نوعا تخفیف و از در در تحمل که طعام بکنمکه محل ایدوب
منکر اوله پس اعتدال رعایت اولنه و مهماندارا وج دفعه یه دک
ضیفنه تکلیف ایلیمه اما رتوق ابرام ایلیمه و کندوسی مهمان دن صکره
فایز اوله و مهمان طعام تطلب ایلیمه حظه قانع اوله و زله کتوریمه
صاحبی جازت دخی و یرورسه زیر اذل و طمعدن منی در و طعام
تعیب ایلیمه شتهاسی و طرسته تناول ایدر کبی اولوب تعیب فعلی دخی
ایلیمه و انشای طعامده صواستیمه ضرورت اولورس برو جمله اچمه که
حلقندن و دمانندن آواز کلیه و خلق قتنده دندانیه خلال ایتیمه
اگر دلی ایله سنانی ار سندن چیقورس خفیه دمانندن بیرون ایده
کمنه یه کو ستروب نفوت و بریمیه و آخر طعامده ال بود کده خلا
اصابع و نا خدرین تمام تنقیه ایده و اغنیه صوالوب ککن اچنه ایتیمه
ایلله الوب بر غور کبی اوله و دماننی پاک ایده و ال یو کده غیر لردن
ایلیمه صاحب خانه اولسه تقدیم ایتیک جائزدر و کندوبه طشت
کتورس لر آخوه تکلیف ایتیمه و علما دیر لر که قبل الطعام غسل ایتیمه
صف نعالدن و تازه بکت لردن ابتدا ایده لر و بعد الطعام صدر
و پیر لردن ابتدا ایده لر و طوزیمه ابتدای طعام و انکه اختتام
دخی سنت در و بعض صوفیه اول سے احوال ایتیکه مکرملر در
بیان آداب رعایت پدر و مادر چون عقلا و نقلا منعک شکری
منعم علیه اوزرینه واجب در و افضل نعم نعم الهی و اجل متن

منن نامناهی در که **مبداء فیاض جل شانہ** و بحر برمانہ دن و حال در
 اندن صکرہ نعمت عظمی و مسخت کبری کہ انسان حقندہ متحققہ نعمت
 پدر و مادر در **زیر افضل نعم عبد** و زربنه وجود در کہ سائر نعم اکامتر
 وجود کہ سبب حقیقی سی حق جل و علا **و سبب ظاہری سی پدر و مادر در**
 و اندن غیری بشر کہ کمال عجزی زمانندہ تقویت **و احتیاج تا حق**
 چشندہ تربیت **ایدوب قوتہ** قادر دکل الکن اغدیہ و اشربہ سین
 تحصیل **و قوتن قاصر** الکن جمیع لوازمی تکمیل **و باجمله سبقا و**
 عتہ نشو و نما سی **اولن ضرورتی** تیمم ابتد کن صکرہ آداب نفس و
 اخلاق و افعال حسنہ تعلیم و تفہیم **ایدولر** **و انواع مشقت و تعب**
 اسباب دنیائی جمع ایدوب بی منت و طلب انکر ذخیرہ روزگار
 وعدہ نوابیل و نهار **بلکہ کند و فسلرین** قویوب اکثر نعمتری
 انکره ایشار **ایدولر** **و مادر سبب** وجود اولمقدہ پدر و مادر
 اما حمل و وضع و ارضاع و سائر مشقتدرہ مادر کہ حق پدر دن از تو
 اول سببند کہ بعض اصحاب جناب رسالت بنا ہی دن کیمہ بر و حسان
 ابدہ یں دیو صور بحق اکم یعنی **انکہ ایلہ دیو** بیوردیلر **سائل**
ثم من دیدکہ ثم اکم بیوردی تکرار ثم من دیو جک کیر و ثم اکم بیوردی
سائل در بخی کرہ ثم دیو جک ثم اباک دیو بیوردیلر **و فرط شفقت**
 و مہر مادری محبت پدری یہ غالب اولد و غندن در کہ اطفا لک
 مطلقا مادر جانبنہ میلی غالب **و اہوال و مخاوف** و ذہ انک طرفہ

مار ب **اولولر** **بس** بوغندو کہ حق شکرین ادا ایتمکہ استطاعت یوقد
 فرزند پدر و مادرہ نذر دکلوا حسان ابلستہ انکر احسان و تربیتہ معا دل
 و معارف اولہ فر **روایت اولولر** کہ بر کسندہ جناب رسالت بنا ہی
 ایتدی بنم بر مادر م واردر کہ ار قہ می کا مرکب ایلدم و یوز می آند
 دو نذر مزین و جملہ کسبہی کا بذل ایدرین جواسنہ ایتش اولد قہ
 حضرت بیوردیلر کہ بر شتفتک جواسین ایتش دکل سین **زیر اول**
 سکا خدمت ایدردی جیا تمکہ طالب ایدی شندی سن کا خدمت
 ایدرین محتانہ طالب سین **بس** شوال کسندہ کہ پدر و مادرینہ
 خدمت ایتکہ قادر اولہ زہار ثقلت عدایلمہ سین **اکر چہ شیطان**
 معین اولوب خدمتین تعبیل کو شتر مکدن خالی اولر **اما عاقل**
 اولن کسندہ ذکر ایتدہ کلموز مقدماتی فکر ایتسون **و اول حدیث**
 شریفی کہ جناب رسالت بنا ہی بیور شد **رغم انف** **رغم انف**
رغم انف من در کہ ابویہ او احد ہما نم لم یدخل الجنة **ملاحظہ ایلیدہ**
 یعنی تراب خست و خسارت اول کسندہ یہ کہ بابا سہ و انا سہ
 یا بری سہ جیا تہہ اکمن تیشہ دخی خدمت و طاعتکہ رضائین
 تحصیل ایدوب جنہ علیا یہ مستحق اولیہ **و آیات و احادیث**
 بر والدین حقندہ اول مرتبہ دن اکثر در کہ بوکنا بدہ ایراد
 ممکن اولہ **ہر چند پدر و مادرہ** دخی تربیت اولاد فرض و
 واجب در **و ککن شفقت طبعی و میل و محبت** جلی کافی اولو

نفس آریہ ص

زیاده و صیغه محتاج اولمغین السنه شریعه بو توصیت حقند.
 اول قدر مبالغه اولدی. مخالف بر والدین که تمام مقتضای طبیعت
 و مستندای جبلت دکلدر. لابد زیاده توصیت و سپارش محتاج
 اولمغین انک حقند تهدید و تاکید زیاده وارد اولدی پس فرزند
 رشید و پسر سعید. اولی استینه نه لازم در که امر والدینه طایع
 و عقول ندن خائف و خاشع. اولوب دایما رضایرینه رضایست
 تابع. قله. و انکر امرینی تالی امر حق بیلک. نته کم آیات معجز بنیاده
 ایله واقع اولندر که ان لا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا
 بلکه چون استغنائی الهی ظاهر و اول مرتبه دن متجاوز در که کوی عدم
 مفلسی اول نعم نامتناهی کن عهده شکر و سپاسندن کلکه قادر
 اوله بیلک. بخلاف پدر و مادر که انکر احتیاجی مقرر. و مقابله
 نعمت جزدان متمتع اوللری محققدر. و علماء شریعت دیرلر
اذا اجتمع حق الله وحق العبد فحق الله اولی لاجتاج العبد و غنا الله
 و رعایت حقوق. و تجنب حقوق. پدر و مادر. و عم و برادر علی
 قدر حقوقهم اوج نوع اوزره در. اول جان و دلدن محبت و تعظیم
 و امرینه انقیاد و تسلیم. ماداکه امرلر خلاف شرع شریف اولیه
 و الا مخالفت ایتمک کرک. نته کم. وان جاءک علی ان تشکر فی فلا
تطعها. بیورشدر. اما مخالفت ذخی مجالده ولینت اوزرینه اولو
 خشونت و عنف اوزرینه اولیه. وامام غالی اگر علماء دن نفل ایلمک

۲۳۲
 شبهاتده دخی موافقت والدین واجب در. فیکف که مباحاته
 و فقها دیرلر که بر مسکک اعمی نصرانی پدری اولسه انی بید و کلیسایه
 الدیمه. اما بیدوب کلیسای دن اوینه کتورک کرک در. ایکنی معاش
 و مصالح دینی لرنده معاونت و مواسات ایتمکدر. و پدر و مادر
 مال و اسباب بدن نه استرسه بی توقف و منت ایثار قلمقددر.
 او چخی بعد الموت و صیتلرین یرینه کتوروب روحلرین صدقات
 و ادعیه و تلاوت قرآن و خیراتدن یاد ایتمکدر. حقه اصدقا و
 احبای والدینه موتلر تدن صکره رعایت ایتمک بر والدین بعد
 و حق پدر و مادر بری برینه صد اولسه حق مادر مقدم در. چون جسم
 جهنندن مادره اتصالی ارتوقدر. و روحانیت جهنندن پدره
 اتصال ارتوقدر زیرا تعلیم ادب و علم و ارشاد و تکمیل نفس پدر
 طرفندن ناشی در. پس مال و خدمت بدنی جهنندن مادر طرفنه
 غالب. و ذکر خیر و اطاعت کلام و ثنا خصوصنده پدر طرفنه
 راغب. اولی کرک. و ذیلت حقوق که فضیلت رعایت
حقوق ضدی در. اولدخی اوج قسم در. اقسام سابقه کبی و سائر
اقارب عام و احوال کبی هر بری نک هما اکمن اقسام مذکوره ایله
رعایتی لازم و صله رحم اندن عبارتدر. و خلاقی قطع رحم در
و جناب رسالت نباهی یه حق جل و علاسنی نه یه کوندر دی دینلره
بیور وردی. یعنی لکس لاضام و صله الارحام. و حق استاد

و معلم دخی حق پدر و مادر کبی واجب الرعایه در . و اسکنزدن مروی
 که حق استادم حق والد دم دن ارتو قدر . زیرا والد دم حیات صور فانیه
 سبب اولشدر . اما استادم حیات معنوی باقیه مه سبب اولشدر دیر
 ایدی . و بعض حکما دن بویله نقل اولور که . والد عالم اعلی دن عالم
 اسفله اینکه سبب اولشدر . استادم عالم اسفلدن عالم اعلایه
 چقغه سبب اولشدر **سؤال** اگر دیر سک چون پدر و مادر روح فرزند
 عالم اعلی دن تنزله سبب . و سخت سرای عالم ملکوت دن تنگنای عرصه
 شهادتده اسیر محنت و تعب . اینکه علت اولدی پس فرزندان و زرنده
 پنجه خطری اولور . و نه جهتن مستحق رعایت و تعظیم و تکریم اولور لر
 بلکه خلافه مستحق اولور لر . **نکته** کم بعض شعرا و بیشتر **نظم**

دانی سبب چیست که فرزند با پدر	منت ندارد در چه فراوان دهده عطا
یعنی درین جهان که محل حوادث است	در محنت وجود تو افکنده مرا

و بعض شعرا ی عرب دخی دنیا دن شکایت . و غدر و بی
 وفای غندن حکایت . ابدوب دیشکر که **قطعه عربیه**

ما لقینا من غدر دنیا نافلا	کانت ولا کان اخذنا والعطا
قیح الله لذة شغانا	نا لها الا تمهات والا باء
نحن لولا الوجود لم نالف الفقد	فایجادنا عیلنا بلاء

جواب اهل عرفان قنده مخفی دکلدر که . اگر چه طائر روح انسانی
 بو نفس قالب ظلمانی . به تعلق ایتر دن اول قدس جبرنده جهان

و صغیر زن لنگره بهفت آسمان . ایدی **نظم** طائر کلشن قدسم چه دیم شرح فر
 کردین داکمه حادثه چون افتادم . من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
 آدم آورد درین دیر خواب آبادم **نثر** اما تقوی تام . و خاص الخاص هر بر
 صاحب مسند و مقام . اولی قنطره بکلفدن که میان صحرائی تعلق بدند
 مبنی در عبور ایتیمینجه اولمانه . و بار امانتی که آسمان و زمین طاقت تحملدن
 عاجز اولدی . آدم که ساکد راه فنا و عدم در انی منزله ایتیمینجه منزلت
 بولمانه **بیت** آسمان بار امانت نتوانستید . قرعه کار بنام من دیوانه زدند
 شاهین روح انسانی دست سلطان حقیقتده مغرور و صاحب کلاه اولق
 آستانه خدمت . و شیمن مشکند نه پنجه مدت . ترک خواب خور ایتیمینجه
 اولور . پس ان احسن تقویده مخلوق اولد قدن صکره سفال الشافینده
 عالم طبیعت در مردود اولق کرک که انده تکمیل کومر ایمان و تحصیل عمل
 صالحه احو غیر منونه مستحق اولوب . فی مقعد صدق عند ملک مقتدر
 مسند عالی سئله مشرف و مسعود اولور . **شیخ** نجم الدین رازی مرصاد
 العباد کتایبده حکایت ایدر که شیخ علی مؤذن . ایدردی که بنم
 مرغ روحی بوستان عالم ارواحدن قفس قالبه یصال چون بعض ملائکه
 الی او زره آلوب طبقات سواتدن ایندر ورکن بنم یاد مده در که بعض
 ملائکه به او غرقده دیدی لکه . بنه بو مبتلای محن . و اسیر غم زمن
 میکنی کورک که فسحت سرای ریاض رضواندن دور . و تنگنای
 محنت آباد دنیا ی دونده بای بند رشته غرور . ایده یور لر

پس فی الحال درگاه ملک متعال دن نذا پر شدی که خاموش اولوگ
 ای سرار قضا و قدر مدن بنجر لر وای بنی آدمه اولن نوازش و معامله
 مستور مدن غافل لر انی علم ما لا تعلمون اول روح بر فتوح بنم خطایر
 قدس و ریاض رضوانده نیجه بیک سیل طائر و سائر اولمقدن اکاشین
 دینی و عالم تکلیفده بر پیره زن ضعیفک سرچاپده بر کره دست سینه
 صوقوب و پرد و کی فضل و اعلا و اکمل و اولی در و چون بار امانت
 و تکلیفی که آسمان و زمین آنی چکدن ضعیف اولوب انسان که حامل
 لطیف و کثیف و جامع روحانیت و جسمانیت اولمقله مجمع البحرین
 غیب و عین اولندر اول بار امانتی حامل و مقتضای فرمانده عالم
 اوله فلکدن عبور و مرتبه ملکدن مرور **ایکری بنظیر**
 جلوه کرد ملاحت دید ملک عشق شدت عین آتش شد ازین غیرت و برآدم زد
 مدعی خوا کران شعله چراغ افروز برق غیرت بدرخشید جهان برهم زد
 چون ظاهر اولدی که نشاء عالم کون و فاده مرور و طبقات عوالم
 سفیدن عبور انسان واجب و درکات عوالم سفلی و یزولی
 منفی صعود معارج مراتب در پس بدر که بوسعاده سبب داعی
 و سائر تحصیل کمالاتند و مجد و ساعی در پس ذمت همت پسر
 حقوق بدر دین و عقوقی عین غبن و محض شین و ادا لشکری
 عین فرض و فرض عین در و الله تعالی الموفق **آداب تربیت و**
خدمت خدم و حشم اول معلوم اولسون که حکما عبید و اما و خدم

و حشم انسانه ال وایق و کوز و قولق منابه سنده در ویشلر
 زیرا انسان کند و ایله طوته جفی نشئه انکر ایله طوتر و ایغنی ایله
 و رجی پیره انکر ایغنی ایله و ارور و ترقب ایده جکی نشئه انکر
 کوزیده ترقب ایدر و علی هذا القیاس پس انکر که اعضا و آلاتی
 بونکر اعضا و آلاتنه نایب مناب اولیجی کویا انکر که اعضا و آلاتی
 بونکر اعضا و آلاتی اولدی مقصود بوسوزدن انکر که متم اولوب
 ابواب راحت انکر سز مسدود اولد و عین بیان ایشکدر و بونکر
 اولمسه انسان حرکات مختلفه و ترددات متباینه و قیام و قعود
 و محیی و ذناب که تحصیل حاجات خیسسه ضروریه اچون صرف
 اولنور بنف ایله کرک پس تعب و کلال و فتور و کمال عارض
 اولوب کسب فضائل و کمالات و تحصیل درجات و سعادات
 ایشک زمان قلیوب اکثر بنی آدمه کوه فضل نایب و یانه کمالات
 مفتود اولمق لازم اولور و مع هذا انسان اول اعمال خیسسه
 بنف مباشرت ایشک حرمت و وقاری قلیوب خادم و مخدوم
 و رئیس و رؤس یکسان اولوردی پس حق جل و علا انک عظیم نعمتی
 و اولو انعامی در که ابنای جنبدن بعض افراد سکا چاکر و غلام
 و حضور کده خادم و عیبتکده قایم مقام در پس بونعمتی بلکه کرک
 و انک شکر بن قلمی کرک و انکر حق جل و علا انک و دایمی ایدوین
 ملاحظه ایدوب رفق و مجامله یله عامل اولوب انکر قدر تلمری

بشد و کی قدر اعلیٰ حامل اولیٰ کرک. و آنکه دخی اوقات استراحت
تعیین اید و ب اول زمانه خدمت و مهنتدن عفو اید و ب احتیاج
مکدیر و عیش برین بالکلیه منقض ایتیم کرک. و ملا خطه ایتیم کرک که
طبیعت انسانی خادم و مخدوم رئیس و مؤسس ارسلنده مشترک در
اکا دخی کلال و تعب عارض اولور اولدخی استراحت و ترفیه بدنه
محتاج در پس انصاف و عدالتی الدن قومین کرک **حکایت** اولور که
عبد الله بن طاهر که امرای مأمون خلیفه دن ایدی ایدر که بر کون مأمون علیه
خلوتنده او تور شد ق غلامنه چاغدی جایت ایتیمک نیچه دفعه ندا
ایلدی آخر بر غلام کلوب خشمه ایتدی که نیچه یا غلام یا غلام غلام
زمان استراحتی یوقی غلامه حواج ضروریته اولرمی. **عبد الله بن طاهر** ایتدی
که بن جزم ایتدم که طور شو غلامک بوین و ردیه بر مقدار زمان
سرفرو ایلوب باشین قلدر و ب ایتدی یا عبد الله بزم خدمتکار
ارواجرک ایتدی در اگر بز ایتدی تر تحویف و ارباب اید و زار و
امین اوله مزور. **فقیر ایدرین** اگر چه مأمون خلیفه عفو و ترک انتقام
خصلتده موقوف و مشهور در. و جرایم عطا لدن بعد القدر تجاوز
ایتدی سی کتب توار یخده مذکور در. **جمله دن غمی**. ابن المهدی
مأمون حواسنده ایکن بغداد ده خلافت دعوی سین اید و ب مأمون
بغداده کلجک طاقت مقاومتی اولمغین استار اید و ب بالا حیره
مأمون اکا ظفر بولدقن صکره عفو سیاست سلاطینده نامخص

۲۳۵
و قتل لازم ایکن عفو ایددی. با آنکه جمله اربابشاوره و اصحاب دولت
فکنده اجماع ایتیمک ایدی. و عفو دن صکره ندما سندن ایدنیوب دیر
ایدی که یا غم سکا عفو مدن دخی عظیم حاتم بودر که شفا عتجیلک
سکا تجرع ایتدر مدم. و فضل بن ربیع که قدراشی محمد امینک زیر
ایدی مأمونکه ارالرنده خلاف و شقاق بر غوب مأمونی ولایت
عهد دن اخراج ایتدر دی. با آنکه بابا لری مارون رشید خلافتی
محمد امینه بعده عبد الله مأمون عهد و وصیت اید و ب عهدنامه
کعبه معظمه ده اصره قومش دی. مأمون امینه ظفر بولوب قتل
ایتدی که نصکره فضل مستر اولدی. بعده بولوب مأمون کتور دیلر مأمون
انی دخی عفو اید و ب قتل ایددی. **و مع** هذا غلام مزوره تابو حده
صبر و تحمل. مقبول اصحاب فکر و تأمل. **دکدر**. زیرا حرم سلطنت
و ادب عبودیت. مرفوع. و ادب حشمت ملوک و خوف خدام موضوع
اولور. **پس** ایدب خدام. و اقامت حرم و احتشام. لازم در
ولکن از جویمه به چوق عقوبت ایتیمه. **نته** کم ظلمه ایدرک عادت خبیثه سی
وانی سیاست. و ضبط و ریاست. **صنور**. بعضی علما دن نقل ایدیلر
که امرای اگر اددن بری سنک ضیافتنه حاضر اولدم چاشنی کبری تر
الوان اطعمه ایدرکن بر صحنی اگر ی قویوب ایتیمه کی طعام بر مقدار دکدر
فی الحال کند و سنی کورمش کبی ایلوب اول جانبیه نظر ایتیمه بکا دید
که افندی بو خدمتکارک نظیری یوقدر. **انکچون** کند و می کورمش

ایلم که انک بوفعلن کورمش اولسم قتل اتک لازم ایدی. و ذلعا و غلغلند
 بریست استدم که بر سفته و تونس ایکن برخد متکارینی کورمش که دانتک
 بری سنی بینه صومش بره کافر آدم سفا و زرنده بویله می جست و
 چاک اولور دیونی الحال قتل ایش. بونک انانی موجه سبب استکر و بی
 موقع عقوبتک ظالم بکلر. و جبار امیر بر دن چوق صادر اولور. نحو ذ
 بانه من ذک. و علی الدوام خدمتکاره درشت کوی. و بد زبان و
 ترش روی. اولیه. کاهی جرمیه سی واقع اولد قح عقوبت جائزو
 نافع در. اما علی الدوام عتاب و درشت کویلیق نافع دکلد. و خدمتکار
 بی موجب مکالمه و محادثه ایتیمه که مرتبه ادب و حیاد چقوب کستخ
 اولیه. و جزئی گناه عقوبت ایلیم. بلکه یا تغافل ایدوب کند و بی
 نادانسته ایلیم. یا خود صریح بوجرمیه کی عفو ایلدم بردخی ایلیم دید.
 برکنه که کند و سخته خدمتگزار سنده مقصر و کنه کار. و محتاج عفو و ادب
 روزگار. اید و کنه معترف لابد کند و زیر دست اولن کنه لک جو ایلند
 عفو و زلاتنی ستر ایتک لازم در **نظم** من کان یرجو عفو من فوقه
 فلیعف عن ذنب الذی هو دونہ **نظم** بر کون مخالفت خالق رب العالمینه
 مبتلا و اصناف عظیم ذنوب و کبایر جرایم. مرکب اولن بنده و
 ضعیفه و امیدر که. برایکی در مله صا تون المدوخی آدمی قایلچ طریق
 راست قومدوک و شمعى مواضد کس کن سوزندر دک دیولتکر
 وره که دائره دن بیرون و حد دن متجاوز اوله **قطع**

ای خواجه ارسلان و اغوش	فرمان ده خود کن فراموش
اوراد تو بده درم خرید	آخونه بقدرت آفرید

بعض اصحاب روایت ایدر که. حضرت خواجه مرد و سیرا. سید احوار محمد مصطفی
 و الدم خانه سنده دعوت ایتیدی. بر جاریه خدمتده قصور ایدوب
 بن یوزینه بر طبایحه و مردم حضرت پریشان خاطر اولوب. انگ امری
 فیک جا هیئت. یعنی سن بر آدم سین که سنده نادانلیق وارد دید
 پس بن آدم اولوب یا رسول الله لوجه الله آزاد اولسون دیدم. بیورد
 که **لوم تفعل لیکن النار**. یعنی آزاد ایتیمیدک سخته آتش و فزخ یقیدی
 قوردی ایدی. و ناحق شتم و قذف ملوک ایتکدن احتراز ایدله. و حد
 شریفه وارد اولمشدر که برکنه ملوکنه قذف ایلیم حال آنکه اول قذف
 ایتدوکی سنده اولم. فردای قیامتده اکا حد قذف و رور لر
 و ماکل و ملا بسده تقصیر ایتیب مزاج العله یعنی بی بھانه اید. و حد
 شریفه وارد اولمشدر که ملوک لیکوزه احسان ایلک سرنه بر سکوز
 آندن ایدرک. و نه بر سکوز آندن ایدرک. و بعض اصحاب ظاهر بو حدیک
 ظاهری ایل عمل ایدوب سندن کیرسه اول نوعدن لبس و نه طعاند
 یرسه اول قسمدن طعام لازم در دیدی. اما جمهور علما شریعت ذاب
 اولدیلر که بو حدیث شریف اول زمانه کوره وارد اولمشدر که جمله خلق
 لباسی نوح و احادی. اما شمدیکی اعصارده مقوم لباس و فاخر و شکر
 و مختلف متفاوت اجناس وارد. کند و کیدوکی لباسدن ملوک

کیدرک واجب دکلدر و لکن کند و اقرا ننگ مملو کوری نه کیر سه
 بودنی مملو کنه ایله کیدرک کرک که اول دخی اقران و امثالی اچنده
 منکر و نسکسته اولیه **وصیت اشتراعی غلام و جاریه** اهل حیرت
 اشیا و تجربت امور دیشدر که عید یا جاریه اشتراک استین لایبدر
 که بردنظر ایله اکتفا ایلیه **نظره اولی** یہ تهمت ایلیه **و عرب**
نظره اولی یہ نظره حقی دیو تسمیه ایدر لر **خصوصا** جاریه سیرتہ الملق
 استین شده شهوت و شعبه مبتلا ایله اصلا احتساب نه اعناد
 ایلیه **نته** کم آج کنه یہ هر طعام لذت کلور کند نک مبتلا ی غریبت
 اولن کنه یہ هر ماده پری کورینور **بلکه** خالی النفس معتدل الاحوال
 ایکن برایکی دفعه زیر و بالا محکم نظر ایدوب عیوب خفیة سنه اطلاع
 قصد اید **و تخاسر** ایتدوکی تزیین و رنگ و بویه فریقته اولیه
 بلکه حکم چهره سنه بودروب نظر اید **و سوق** نخاسین و مواضع
 کثرت و زحام ناسده کورد و کنه قناعت ایتیه که بایع طائفه سنگ
 سو قدرندن طشه ده حیلہ لری چندان عمل ایلر **و هر مقام** که شر او
 خارج سو قدر نظر اولن البتہ اولکی دن ادنی و عیوبی اجل کورینور
 و کثرت عرض و تعلیب دن فارغ اولیه **اما** حین تعلیبده احتراز
 اید که غلام بلکه جاریه ده بجا ق و خیر خفی اولوب ضرر ایشدر یہ
 که بیعه عرض اولن غلام بلکه جاریه ده غضب اولق شا بعد
 بیع اولدوغنه راضی اولوب فسادہ اقدام ایکن محکمدر **خصوصا**

شعبه ۴

بیع اولدوغنی کنه صاحب جاه و دینی اولوب ان کنه آندن دون
 اوله **بلکه** کند و دن جاه و منصبده بلند اولن کنه ننگ خانه سندن
 و سر ایدن چقن غلام و جاریه یہ رغبت اولیه **و شول** غلام و
 جاریه که اهل قذف و نستم اوله **و صاحب** جندہ جوق دو کلش اوله
و عرب دیر که خیر مملوک اولدر که آلدق قدر نضکره عصا کسر اولنه **و شتر**
 مملوک اولدر که آلدقده اکلمینوب عصا الیه **اگر** دیر سک عصا
 النقی بر هر حال لازم در **زیرا** متنبی که شاعر جهاندر **نظم**

لا تشتر العبد الا والعصا معه | ان العبد لا یجاس مناکید

دیدی جواب و پرور و زک بوز کنی قولدرده در **زیرا** متنبی بوبیتی
 کافور اخیدی صاحب مصر حفندہ بجو ادیشدر کافور زکنی خادم اید
 بعضی بوبیت خدمت محنت اچون الن قولدرده در که آنکره
 بود یارده قرق دیر لر **آنکر** بر هر حال عصایه محتاج لر در **بعضی** ایدر
 لا بلکه متنبی نصحت عام در **و هر قولک** فی الجمله عصایه احتیاجی تمام در **نته** کم شاعر
 آخو دیش که **بیت** اللوم للحر مقسم رادع **و العبد** لا بردع **لا العصا**
بس تعلیب **و مشاوره** اهل تجریب ایدکد نصکره استخاره ایدوب
 اشترا اید **و جوی** و مقدم غلام ایلیه **زیرا** اهل حوات بیجان **غضبه**
 زمانده حوتیت ورق نه در فراموش ایلر **و احمق** غلام دخی اشترا
 ایلیه **زیرا** احمق نفع ایدرین صنوب ضرر ایدر **و سابق** افندی سنگ
 معاین ذکر ایدن قول و جاریه اشترا ایتیه **و معلول** خدمتکار د

اعوج و اعور و ابرش کبی احتراز ایلیمه و بر خدمتکار که دکا و کیستی
 غالب اوله انکله احتیاط اوزر بنه عامل اوله که دکا و غالب حیل و
 مکر یله بیل اولور و عقل سیر که حیای کینر ایل اوله عقل کینر و حیا
 قیلدن اولی در **بیت** آنکه اوساده دل از غدار دنیا به بود
 بار بر خوبند اگر استر و انتر از خوست **نثر** و هر خدمتکار که قابلیت
 تحس و نفوس ایدوب کا مناسب خدمت تعیین اولنه عقل
 و لطف اکثر و حیا و ادبی او فر اولنی کند و خدمت نه قویه کار
 و کسبه کامل و کافی و عفت و امانتدن خط و افرو وانی
 اولن تجارت و کالتنه و اموال حفظ و امانت نه نصب ایدیه
 و اعمال شایسته قادر و کد و سجده اعمال جسمانیه صابر اولنی
 عمارت و ابنیه به مشد و معتد ایلیمه و میکلی قوی و جسم و صفا
 دقیقه ایله مناسبت عظیم اولنری خفت و زراعت و حفر اراضی
 و حاش و انک امثالی اعاده قولنه و عا **بیت** القیاس **بیت**

بوریا با ف اگر چه نافنده است بر ندش کارگاه حویر

و بر خدمتکاری بر عکله نصب ایتد که نصیره فی الحال غل ایدوب آخر خدمت
 تعیین ایتیه که علامت خفت و تهک در و خدمتکار تعیین اولن
 خدمتکاره درون دلدن قصد ایتز اولور و مخدوم سنی ایلسون که خدمتکار
 خدمتی محبت و صفای ارا دندن اوله و بو حال اول وقت اولور که
 خدمتکار مخدومک نعمتده شریک و دوتندن خسته دار اولوب مخدوم

ارتفاعی اکا دخی سبب رفعت و جاه و دولتی اکا دخی حالنه کوره جاه و دولتی
 اوله بواحتمالی و یرمیه که مخدومک دولتی جدید و رفعتی فزید اولدق غیر
 خدمتکار ایدینوب بو مطروح و متروک قلوب **حکایت** هشام بن عبد
 الملکه فروده خلافت کلدکن جمله اصحاب و نداسی سجده شکر ایلدی
 الا ابرش کللی هشام سن پنچون اصحابک کبی سجده شکر پنچون سرفرو ایلدک
 دیوچک دیدی که سن یارین مسند خلافت او تور و رسین ارکان دولتی
 اطرافک احاطه ایلر برسنی هر کون کور و رکن هفت دخی کوره فرا اولور
 هشام ایتدی فلان منصب شک و لسون ابرش در حال سجده شکر
 ایلدی جمله خدمتکار لرک بود در حالی کند و یه دولت مخدومدن نصیب
 اولیجی مخدومک زوآل دولتن **نظم** اذالم یکن للمرفی دوله امری
 نصیب ولا خطا تم زوآلها **نثر** ابرش رایذ نفاقی قویوب با فی الضمیر
 ادا ایتد و پنچون هشام فی منصب جدید یله رعایت ایلدر **بیت**
 خدمتکار که اعتقادی ایلد کرک که روز دود لده متمتع اولد حق روز مجتده
 مقیم خدمت اولنر در **بیت** ان الکرام اذا ما سهلوا ذکر و ا
 من کان یلقم فی المنزل الخشن **نثر** خدمتکار ده بواعتقاد اولیجی
 خدمتده عقد قلب ایتوب روز مفارقتیچون کسب ذخیره و جمع عدت
 ایتدکه مشغول اولور و حکما یدر لرکه اصل خدمت اولد که محبانه اوله
 زد و رانه اولیمه محبانه اولر سه باری صحیح مخدومانه مطلوب
 اولیمه و خدمتکار که مصالح و ممانتن شرط و رغبتله ایلیمه اضطرار

فضلای علما پنجه شرح نیز مشرود در و مرکز وزن و بحر نده و قافیه و
اعابنده بر غلط ایتم مشرود در و کرم و احسان و ضیافت مهان و
رعایت عهد و امان اینکده و شجاعت و فروسیته بی نظیر لرد
آب جفای طبع و قوت شهوت که موسوم لرد در تحقیق شریاء الرقیق کتبه
ایدر عرب جنسی نک قیتم لری فضل و اقدم و نفتری و اخلاقی اکرم و
طبیعت لری ارق و فکر لری ادق و وفالی اکثر و خلق لری اظهر و
سنگ لری افصح و چهره لری اصبح در بعض علما دیشرود که کرم
وجودی عربدن حکم و رابی روم و فارسدن شجاعت و صبری
ترک و فرنگدن شقای کرج و ارمندن طلب ایدک و عربک بر
خلق دخی ظلم و ضیمه تحمل اتیم لری بر تیر لرنده جوع و عطش که کچور لری
بلادشام و عاقه کلوب سلطان رعایا سی اولوب حضور ابکی اختیا
یتیم لری و عربک خواص چوقدر و لکن شرفا قلی جائز دکلدر انکدن
قول و جاریه اولر قصیده فراسته عرب طائفه سنی بو وجهله وصف اینکدر

خیر البر یا والایام العرب	کذاک قال العالم المجرب
طابوا فرعا و زکوا اصولا	لانهم لم یلدوا بمهو لا
وفیهم القوة و الحمیة	و انشیمة الطاهرة الزکیة
کرامة العدر و بذل الجود	و الطعن بالمتعف الاملود
وفیهم الخداع و العداوة	و اسد و الارایا و الغاوة
رعایة الجار و حق الضیف	موجوده فیهم و ضرب السیف

انهم لیس له مماثل کما الخو دن مال معادل
طائفه عجم اگر چه عجم لغتده ماعدا ی عرب اطلاق اولنور و لکن عرف
عامده فارس اهلی در که انکره ایران و ولایتکرنیه ایران زمین دیر لری
و ایران زمین فرات ار ما غیلبه حیون ار ما عنک که آب آمودنی دیر لری
اراسنده اولان ولایتکدر و مشهور ولایتکری ادر بایجان و عراق
عجم و پارس و کرمان و خراسان در و عجم خلقی نک الوانی باین حمر
آیمدر و بدنکری قریب لیکه مایل و صوتکری صافی و عقل لطیف و
متمکری شریف و علوم و معارف و صنایع و لطایفه سرآمد نوع
بشر در لری و بو حدیث شریف انکرت شریفنه یتیم لری که بیوردی
لوکان الایمان معلق بالشر یا لانا لرجال من ابنا فارس خصوص
اهل خراسان که آنکره آسمان هنر و کمالده تابان اولق مثل خور
آسان اولشدر و جمیع علوم و معارفده جمله عالمه تفوق ایتم مشرود
امام شمس الدین جوزی بعض سایلنده ذکر ایدر که علم حدیثک مکان وزمان
جهتندن کمال علو و ارتقاسی وارددر مکان جهتندن خراسانده
زمان جهتندن بحر تک ایکی یوزی حدودنده نهایت بولشدر تحقیق
شریاء الرقیق کتبه ایدر فارس اهلنک صورتکری جمیل مرضلری
قلیل خلقکری کریم و غضبکری عدیم در زیرا کیفیتکری معتدل
لکن اهل سکون و راحت در لری و ریاست و عقل و علم و فضل
اهل لری در و لکن جیلده و ضرع و نخل و امساکن خالی دکلدر خصوص

اهل مرو و قصیده فراست صاحبی اهل فارس حقه بویله دیش که **مشوی**

و الفارسون لهم مكارم	و عرفهم من طهم بليام
لهم خلال و لهم رياسته	و فيهم السداد و الكياسه
و عندهم نخل و فيهم كبر	و عزة و منعة و فخر
و عندهم رأي و فيهم علم	و صنعة و حكمة و فهم

طائفه روم اهل روم و فاء و امانت و سعی و کفایت ايله

مرسوم آتاجل و خست و لوم و دنائت ايله ملوم لردر
اهل روم و کاشکالی بیاض و شقره طاعه و موافقتری مدوح و عقل و
کیاستکری مقبول و جاریه لری خزینه دار بیغه مناسب در
امساک و بخل لری ضبطه مناسب در و علمانته متغزل دیرلر **شعر**

لی من بنی الاصف و سم الی	قلبی لسم الحوار الصائب
سهم من الخطرتنی بها	عن کتنا قوس من الحجاب
کاما مقلته فی الحشا	سیف علی ابن ابی طالب

و قصیده فراست صاحبی اهل روم حقه بویله دیش که **مشوی**

و الروم فيهم ادب طرف	و علة و نعمه و لطف
و فيهم العقول و الاباب	و فيهم الاراء و الصواب
و فيهم فوارس الشجاعة	و العلم و الحكمة و الصناعة
و فيهم النخل و ذل النفس	و فيهم الفهم و صدق الحدس
لکل شیء یصلح الغلام	منهم رشد الشرف التمام

طائفه ترک شجاعت و جودت خدمت و حسن کلمه مشهور آما

غدر و قساوت قلب و ناحق شناسینغه مذکور لردر تحقیق شرا
الرفیق کتابنده ایدر ترک اهل فارس استقامت ازجه ده مساک و قوت
اجسام و صبر شدت ایکنده غالب لردر بد نلری حسن بیاض و نرملکی جامع
و چهره لری بوم و لغه مائل و چشم لری تنگ و لیج و قامت لری میان در
خوب لری خوب لقه آیت رسلری رسکده غایت در خلق کننده
غدر و بی وفالیت و قساوت و قله رحمت ظاهر در آتاقی یکدن
جگر لری عیظ اولمدر حکمت و ریاضتدن عاجز لری و لطایف
صنایعه قاصر لردر آما جنگ و حربه صابر لردر خاتونکرنده
ظرافت و لطافت خلاق اولمدر آما هربری کنز اولاد و معدن نسل
و ترک طایفه سنک قدری یعنی طبعه سی همان معده سی نه طعالمری
اوله انده طنج ایلر فقیر ایدرین اتراک خصوصاً مغل چهره گرم دور
و بور نلری یستی و کوز لری تنک اولور نته کم جناب رسالت پنا
و صغیرنده و آخر زمانده خروج ایدوب اهل سلامه غلبه و قتل
ایده جگرین بیان مخرنظامه سیور شدرد اداکان آخر الزمان جاء
بنو قنطورا و عراض الوجوه صغار الاعین فطس الانوف کان و جوهم
الحان المطرقة بنو قنطورا ترک قنطورا بن خاتون ایدی بعضلر ایدر
قنطورا حضرت ابرهیمک جاریه سی ایدی ترک انک نسلی در آخر زمان
اولیجی قنطورا او غلری کله لری یوز لری دگر می و کوز لری کوجک

و بوزنری یصی یوزنری کونا کون چکاش قلقتنه بکزر اهل ملاج
 ایدر بونلر مغول طائفه سی ایدی اول طایفه عظمی لری جنگیز خانلر
 عشر و ستمائه ده محمد خورزشاه اوزرینه خوج ایدوب باوراء
 النهر و خوسان و لایلرین قتل عام و تخریب تام ایله اول کونه
 که اول ایکی ولایت بخت اندادن نشان و نام قلمدی اهل
 و قوف دیرلر که بیک بیل مجرای عادت اوزره توالد و تسلسل واقع اولوب
 هیچ ضرر و آفت تیشتمه خوسان و باوراء النهر اول عمارت و طایفه
 که جنگیز خوجندن اول انک اوزرینه کلک ممکن دکدر ابن لایلر ایدر
 طوفان نوحدن صکره روی زمیذه اولن و قایعه واقف جنگیز
 واقعه سنه مانند قتل و تخریب اصلا واقع اولمش دکدر بعده اوغلی اوغلا
 هولاکوست و خمین و ستمائه ده بغداد شهرین الوب مستوصم طایفه
 عباسی و اولاد وارکان دولتن قتل و بغدادی بر قوله یدی
 کون بر قوله قرق کون قتل عام و تخریب مساجد و احراق کتب و
 مصاحف ایلدی و معدود اولن مقتول و نیش کره یوز بیک دن زیاده
 ایدی صنوچتم خلدن دخی کنایت اولمغین انلر حقنه بعض شوای عرب **کندر**

سل الله ربک من فضله	اذا عرضت حاجه مقلقه
ولا تسأل الزکری حاجه	فا عینهم اعیین ضیقته

و خواجه حافظ دخی اکا اشارت ایدر بوبیتنده که **بیت**
 تنک جیشی آن ترک لشکری مازم که جمله بر من درویش یک قبا آورد

و صاحب قصیده فراست ترک حقنه بویله دیش که **منو**

و الزک فیهم قسوة و عظمه	و جواه ما ان لیدها رحمة
لا تعرفون العفو و الوفاء	ولا یرجون الجود و التسخا
و فیهم اللوث یوم الحرب	و فیهم کل ملیح عذب
لهم قدود و طهم قصور	و الوجبات الحمر و الشعور
و فیهم نجابه الاولاد	لکن عوا من حکمة السداد

طایفه اکراد کرد بر طائفه در معلوم شجاعت و فروستند موسوم
 اما لصوصیت و قطع طریق اکثرینه لازم و رفیق در سوق الرقیق
 صاحبی ایدر اکراد ده خشونت و قوت و شجاعت و شدة فقر و خشونت
 عیش صبر و قله وفا و خبث و غدر و اکرادک غلامی اعمال شاقه و
 امتهان دن غیری به صاحب اولم و صاحب قصیده فراست اکراد حقنه ایدر که **منو**

و الشکر کل الشرفی الاکراد	لتعدهم من منهج السداد
و فیهم لمحرب و القتال	جلادة و الطعن بالعوالی
لکن جمیل الخلق و الصباحه	لیست لهم کلام و السباحه

فقیر ایدرین بو طوائف اکثری بوز مانده رقیق اولم بود یار و عصاره
 بنده و خدمتکار اولن طوائف بنا و باجو و ارنامود و روس
 و فرنگ و کرج و چوکس و انلره قریب کمریل و ابنز و بونلرک
 طبایعی مشهور در خلق ارا سنده **بنا** علم و وقار و درایت و عقل
 صحیح و وفا مانیشله موصو و غلام و جاریه حسن کل و خدمتله موصو و قیصر نظر

سالنا جنس ذاك العاجي الغزالي **بنا** | فاعرض وجهه عنا وقال معا ضبا **بنا**
بجو عاقل ولبيب وجميع صنایع قابل واریب اولور لر اما **بنا**
 وفساد و غارتده کامل و قتل و جرح و اباقت ایتکه بازل لر در
 انلرک صاحب لری استخدا مده حیا طله عال اولق کرک واکثر نیک
 اشکالی حسن الوانی بیاض در فقیر نظم ایت شدم **بیت**
 علام اعجمی قرنا القلب وناجو | سالنا جنسه عنه فقال معا ضبا **بنا**
ارنا و حسن شکل و سلامت عقل و قابلیت صنایع و ادراک و فایده
 متفکر و لکن کبر و عناد و طغیان و فساد دن خالی و کلر
 و کند و لر زعم ایدر لر که اصل جنس لری عیب اوله جیلته بن الایهم غانی
 که ملوک شادن ایدی و تنصیر ایدوب قیصر هر قلک امر اسندن رایات
 نور اسلام مفارق ولایت شامه لامع اولیجی مسلمان اولوب
 مدینه یم حضرت عمره ملاقات چون روانه اولد مدینه منوره یم
 تمام زینتکه داخل اولیجی روایت ایدر لر که مدینه ده بر بکر و ثب
 قلدی الاقرجه جعدیلر حضرت عمر حجه عازم اید بلیه حقونیت
 حوامی طواف ایدر کن بر مکنه ازاری و جن بصوب ازاری چوزک
 و ونوب اول شخصه بر طبایحه وروب بورونی شکست اولدی
 حضرت عمره شکایت ایدیکجک جیلته یم چیغروب یا خصمکی ارصا
 ایدله یا قصاصه راضی اولد و بیور یحیی بن مکن اول سو قویع
 رعیت در قصاص نیجه اولور بیوردی که حکم کتاب الله بودر

۲۴۳
 جیلته ایتدی بن ظن ایدر دم که اسلامه کلکله غتم زیاده اوله حضرت
 بیوردی که عت اسلام زیاده در و لکن حکم کتاب الله بودر مخالفت
 ممکن دکدر جیلته ایتدی ایددی بکا بوکون مهلت ویرک یارین فصل
 ایلک ایلدی صباح کوردیلر جیلته قوندوغی زمین دیار بلایق اولش
 بر فرد آفریده قلمش اورادون جیلته قیصره کلوب یم تنصیر ایددی قیصر
 شاد اولوب انی استبوله کتوروب رعایت لرایلردی اما جیلته
 نادم اولوب بوشعری انشاد ایدر د **شعر**
 تنصرت الاشرف من اجل لطفه | واما کان فیها لوصیرت لها ضر
 حالا ارنا و د علماسی دیر لر که قیصر دیار مزی جیلته یم قطاع و بروب جیلته
 عاکری ایلده اول دیارده اقامت طول زمان و مجاورت کفار یم
 س انلری تغیر اولوب ارنا و د یله مستی اولدیلر و العلم عند الله تعالی
طائفه روس حسن شکل و بیاض لون و قابلیت صنایع و لطافت خدمت
 و اطاعت سید و قلعه عبادتله موصوف لر در اما قلت صلاح و
 کثرت باق و ارنا و د یله معروف لر در قدیمه جبا یلیق ایدله مشهور لر
 حته بر تاتار نیجه روس اسیر ایدر دیر لریک اما شندی قضیه عکس اولد
 و تاتار و لایتنک اکثر فی روس لعین اخذ ایلدی حاجی طرخان
 و دشت ترک خان کلیت اخذ و نخب ایلدیلر و الله غالب علی امر
طائفه افریج لطافت و حسن شکل و ظرافت و دقایق خدمت عارف
 صنایع خوئییه ده کمال لری کللی در و لکن دکه ده اولر لر نیجه بیل

اسلامه عزت و رفعت بولوب عبادت و طاعت اید نردن فرصت
 بولدقن. ومن يرجع علی عقبيه فلن يضر الله شيئا مضمونه مظهر
 اولمرد در **طائفه کبرج** عقل و کفایت و سعی در ایتدن خالی
 دکلمردر غلام و جاریه سی طاعت و انقیاد و ذره اولور و لکن
 نوع تقدیر و دانات شاندن دور دکلمردر **طائفه چوکس** اکثر
 حسن شکل و صحت بدن و وقار و حشمت و دیانت و اما نسله
 موصوف لردر اما ساده لیک و بلاهت و نقصان تدبیر و عجب
 و نخوتدن خالی دکلمردر حتمه مصر تحشده سنه ثمانین و سبعه سلطنت
 برقوق چوکس به پیشوب تا سنه اننی و عشرين و تسع سلطنت
 مصر و شام چوکس به منحصر قولدن قوله انتقال ایدردی و کمال
 بلادت و عجب و نخوتگردن ظن ایدر لیدی که دولت رفیع الارکان
 منبع البنیان آل عثمانله ایقام الله تعالی یوم المیزان معاد
 و مساوی و قوت و قدرته اول عالی درگاهه مقاوم و معاد
 اولر زیرا سلطان بایزید بن محمد خان اماراته برکانه و نقل
 یوم الحشر میرانه حضرت لری ایله سلطان قایتبای بنینده منارعه واقع
 اولدقه کمال حلم و شفقتدن انتزاع ملکرین قصد ایدوب بنفسه
 نهضت ایتیب بعضی ارا سال ایدردی اتفاقا کسر واقع او
 سربس مانگری باد نخوتله پراولمندی چون تحت سلطنت
 قدیم قدم مبارک صاحب زمان فاتح ممالک ایران و توران

۲۴۴
 افتخار سلطانین آل عثمان سلطان شیشاه خان ایله روح الله
 روح فی غوف الجنان **مشرق اولد بیت** و لا تحسبون الخ لم عزرا
 لما عدم المسیون احتمالی **نفر** مقتضایه ایتد کبری جبارت و
 کتا خلیفه محل بیور میوب دفع موت و رفع مضر لرتجون
 بلاد عرب و شام و حلب جانبته لشکر کیدی اول زمانده
 سلطان اولن قنصو غوری چوکس لک اعقلی و رای تدبیرده
 اکملی ایدی دیر کر که رای خداوند کار حضرت لریه طاعت و نفع
 شریفندن نه صادر اولور طاعت ایتمک ایدی بقیه
 چوکس نقصان عقل و غلبه جهل و افراط نخوت و عجب لری
 سبب ایله مرحوم غوری به طاعت ایتیب اطاله ایدوب سنه ثمانین
 قور و رک مصرده و تور بنر سر حده و ره لوم انک حقتدن کله لوم
 دیر کرید **بالا** خوه مرحوم غوری ذخی خواه و نا خواه طلب جانبته
 کلوب مرج دابقده نشین و عشرين و سعه رجنگ کون مجاریه
 ایدوب چوکس منظم اولوب سلطان غوری و نایب شام سیبا
 که اشجع و اعظم ایدوب مقتول اولوب بقیه السیف میدان
 کارزار دن فرار ایدوب مکتوس و مکوب مصره دوشو طوبانک
 نام چوکس که امیر کبیر ایدی سلطان ایلدیر **اشدم** که حضرت خدا
 و تدکار شادن تکرار **رقعه** ارسال الیکش که مقود و موطکزه
 عکرا ایتوب بالکلیه دفع و استیصال ایتکوزه **راغب** کلنی اگر

حماقات ماضیه کوزدن توبه و انابت و خطیه و سکه نام خسته فرجام
 ایتمه اجابت ایدر سکوز جان و مالکوزه امین و ملککوزده سلیم
 اولوک و آلا عکر طفر بهر یله ایرشدم و فکوزده نظر اولوک چون
 قله عقل و کثرت جملری قابل علاج دکل ایدی اصره او استیکر
 استکبارا مضمون اوزره رفع رایه عباد و ترک سلوک طریق انقیاد
 ایتدیر **لا بد نفس نه ثلث و عشرین و تسعائة ذی القعدة** سنده
 شادن نخست بیور و ب غزه ده و مصر ده پنجه دفعه محاربه واقع
 اولدی **اما عصفور** ایلک شایین و در و باهله پشربین برابر میدر
 آخو لاجله سی عرضه یوار و غرقه دریای هلاک اولوب و لکک ماصدق
 کان لم یکن شیئا مذکورا اوکد و کان ادر الله قدر امقدورا **و مکمل**
و ابن دخی چو که قریب وطن جهندن و اخلاق جهندن **و سیاه**
رنگ قسمندن بری سی هندیلر هند بر ولایت در جنوب و مشرق
 ناحیه سنده و خلقی اکثر اسم اولور **اما** بعضنده بوی جمال دخی اولور
 میخسرو دهلوی بعض تو لاتنده ایدر که **بیت فارسی**
 هندوی مرا کاکل ترکانه بینید زو سینه من چون تبت تجانه بینید
سوقی الرقیق صاحب ایدر اهل هندک قدری موزون و زکرا
 اسم و طیب مکته و حسن نعومت بدن و عقل و سداددن و حکمه
 و صنعت و وفاء عهد و مودتدن بهره مند لردر **اما** قتلدن
 مبالات ایتیموب جرایم عطایه اقدام ایلر صاحبکری ابو صالح

نعمت
 بومشوق

و طالح لری غایت طالح اولور امراض نزلویه امره جوق عارض اولور
 قصیده فراست صاحبی هندیلر حننده بویله ویش که **مثنوی**

و الهند فیهم غفقه و فسق	و قسوة و باطل و حق
لهم شعور لهم قدود	و هم اھیل و هم عبید

 انتی بوزمانده بنددن طواشیلر استحال ایدر لروکن سو خلق
 و کثرت فساد لری سبب ایلر مذموم در **زنگی** لری قلیل العقل و الادب
 کثیر اللهو و الطرب و اندردن عقل سلیم و خلق حسن عجیب
 کثرت طرب لرینه سبب قله عقل لری در و بعض بلاد حاره ده
 اغخذ متلردن غیر نسنه یه صالح دکلدر قصیده فراستده ایدر **بیت**

و فی الزنوج غلط الطباع	و فیهم میل الی الجماع
------------------------	-----------------------

هش طایفه سی اندردن اصح در حلقه لری ملایم در و لکن جسم لری
 ضعیف و حقیر و عمر لری قلیل و قصیر اولور باقی اجناسی دخی اطوار
 و احوالندن نفوس و تحس الیوب استحال ایلیر و کاه اولور که
 دخی جنبدن فرد مقبول اتفاقا واقع اولور انکبکی فردک ابولکی
 معلوم اولیحق جنس کم اولیق ضرر ایتیر و عکس دخی بویله در **جنبدن**
 دخی و نامعتبر فرد حاصل اولور و الله تعالی علم **باب دس**
تدبیر بدن و ضبط ملکوت و قواعد شاهی و نوامیس الهی بیاننده در
 و بویله ایکی فصل ایراد اولند **فصل اول** انسانک تمدنه احتیاجی
 و بوفتک شرفی بیاننده در اگر چه مقدمه ده بر بومقصودی

ابرادایش تا بومقامده خواجہ نصیر و فضل دوانی یہ اقتدا و سابقین
 زیادہ تفصیل الیک۔ **اولا** معلوم و لیسون کہ موجودات ممکنہ ایک قسم
 ہری سی اولد کہ کمالاتی وجودینہ معارف اولوب جبہ سی بالفعل حاصل اولہ
 اجرام سماویہ کی۔ **ایک** سی کمالاتی وجود دن متاخر تدریجہ حاصل
 اولہ اجسام و کثات عنصریہ کی و بوقسمہ حرکت کو کہ انکھ قوتین
 فعلہ و نقصان دن کمالہ حقیقہ۔ و بوحکمت اسباب معاونتی اولینجہ
 حاصل اولہ۔ **و اسباب** دخی باصور در مادہ نطفہ یہ عارض اولن صور
 علقہ و مضغہ و صورت جنین کی کہ متعاقب مبداء فیاضدن فیض
 اولوب آخر صورت انسانیتہ یہ مؤدی ولور۔ **و صورتہ** حکما اصطلاحاً
 کمالات در مکملات دخی دیرلر۔ **یا** معدات در کہ مادہ بہ متعاقب
 ہری کلوب بنہ کید و ب ہری دخی کلوب آخر مادہ یہ کمال اولن صورتیک
 حصولنہ مفضی ولورلر۔ **غدا** کی کہ بدن انسانہ متعاقب منضم اولوب
 نشو و نما سندہ کمال ممکنہ مفضی ولورلر۔ **و معاونت** دخی مطلقاً
اوج قسم و زینہ ولور۔ **اول** کی سی معاونت بالادہ در یعنی معین
 اولن شئی معاونت ایتد و کی شیندن جز اولخلہ معاونت ایلہ
 غدا کہ حیوانانہ معاونتی کی۔ **ایک** سی معاونت بالادہ در یعنی معاون
 معاونت ایتد و کی نہ نہ کالتی اولہ۔ **حیوان** تن اول غدا ایتد کہ مضکہ
 اچد و کی صوب کی۔ **زیر** اصولک حیوانہ نفسی بود کہ غدا فی ترقیق اید و
 منافذ ضیقہ یہ کیر کہ مستعد ایلر۔ **اوج** سی معاونت بالخدمت در

ح

۲۴۶
و معاونت بالخدمت اولد کہ۔ **معین** فعلی معاونت ایتد و کی نہ
 نافع اولہ۔ **خدمتکار** فعلی کی کہ سید نہ نافع و انک غرضی تحصیلدر۔
و معاونت بالخدمت دخی ایک نوع در۔ **ہری** سی خدمت بالذات در کہ
 معین فعلی معاونت ایتد و کی کشتی نک غرضی تحصیل ایتکچون ایلہ
 ملوک ملک لکنہ ایتد و کی خدمت کی کہ ذکر ایتد کہ۔ **ایک** سی خدمت
 بالعرض در کہ معین فعلی غرض آخر اچون ایلہ۔ **و لکن** بوفعل معاونت
 واقع اولن نہ یہ دخی نافع اولہ۔ **چو** بانک رملہ کو سفندہ ایتد و کی
 خدمت کی کہ اصل غرضی صاحب رملہ یہ خدمت و انک رضا سنہ
 تحصیلدر۔ **لکن** رملہ یہ انک مرادی اولد و چچون خدمت ایلر۔ **معاونت**
 و خدمتی صاحب رملہ یہ بالذات و نفس رملہ یہ بالعرض ولور۔ **و حکیم**
 حاصل معتم نانی بونصر فارابی قسم اولہ مثال افاعی دن کتورش۔ **مشکلا**
 افعی لسع ایدوب حیواناتی اہلاک ایدوب ترکیب لری باطل ایتککہ
 عناصرہ بالذات خدمت و معاونت ولور کہ حیوان مسوعک
 ترکیبی باطل اولخلہ متفوق اولوب اجناس عناصرہ ملتی ولور۔ **اما** نفس
 حیوانانہ خدمت و معاونتی یوقدر۔ **بلکہ** انلرہ ضرری وارد در
 معاونت قندہ قلدی۔ **و قسم** نانی یہ سیباج بجایمی افراس و اہلاک
 ایتکی مثال ایتش۔ **زیر** اسباب اہلاک حیوان ایتہ سندن عناصرہ نفع
 ولور۔ **زیر** اجناس متفوق اولوب ہر عنصر کہ حیوانہ بالقہ کلوب
 جمع اولشدی جز اصلی سنہ واصل ولور۔ **و لکن** سیباج افراس

جو هر روح باطن بدنه توجه ایتیمکه ظاهر بدن ارواحدن فی الجمله خالی اولوا
اعصاب و قوایه سرخا و تعطل کلکدر حواس قوا و اعصاب اعضا مسترح
اولیچون پس انوار و اضواء حق اولیجی ارواح بحر ویه متوجه اوله فر
زیرا ارواح دخی نور عالمند در جنبه کور یکجک **بیت**
شمع رخا که میل ایتد و کی استری دیل چونکه روشند در جنبه طاعت
مقتضا بنجه اول انواری قویوب ظلمت خانه بدنه توجه ایده فر و روح
ان فی عالم شهادته فی الجمله عالمندن اولدو و چون میل ایتد و کی طفل **ضبط**
دخی ظاهر در که بر شعله کور اول جانب متوجه اولور قالور پس نوم
ظلمت معین اید و کی نکلیتی ظاهر اولدی ایتی خود ظاهر در اد
کوندزین نوم استسه یا مظلم بره کیدر یا الی ایل کوز لرین ستر ایدر
اطب انکچون نوم بخار مضر در که نوم غرقا و لمزیدیلر پس حق جل و علا
و جعل اللیل سباتا و النهار معاشا و جعل کم اللیل لتکونافیه و النهار
مبصر بیورد و غی بودر و دخی حرکات شمسیله فصول اربعه متمیز
اولوب انان قوتنی بعض فصول نزع بعضنده سقی بعضنده حصا و
دیاس ایلر و حرکات قمریه شهور و حرکات شمسه ایام متمیز اولوب
مواسم عبادات و اوقات طاعات معلوم اولور **قل** هی موقیت
للتاس و الحج بیورد و غی کبی و آجال بیوع و اجارات دخی انکر یله معلوم
اولور **لعلوا عدد السنین و الحج** بیورد و غی کبی و **الحج** خدمت
معاونت افلاک و سما و نبات ظاهر در اما همان بالوض میدر خوا

بالقصد ان نه خدمت انکچون فی خلق اولمشد در حکماکه ملائکه انساندن
افضل در دیو ذاهب اولمشد در اولکله مذنبه ذاهب اولور لر و دیبر لر
افلاک حرکاتی سفلیات احوالی منتظم اولیچون دکلدر زیرا فلکیات
عنصریاتدن افضل در افضل اخت بالذات خدمت ایلر بلکه
افلاک حرکاتی عشق و محبتدن ناشی در جمال لایزال ببداء متعاله
عاشقکلدر حرکات دوریه ایتیمکه اوضاع ممکنه سی قوتدن فعله
چقعه تکمال و ببداء اول جل فکر حضرتنه که کامل من جمیع الوجوه
و مبادی عالییه که عقولدر و جمیع کالاتدن بالفعل حاصل و جمله سی
غایت مراتب کمال ممکنه لرینه و اصل در تشبه ایدر لر و ببداء
اول و مبادی عالییه دن بو تشبه سی ایل انکره انوار و کمالات
و ابتهاج و سعادات فائض اولور نه بو کمالات و سعادات حد
ونه فلکیات حرکت دوریه لر ایل بو کمالات و سعادات فیضه استعداد
حاصل ایتیه لرینه پایان و غایت وارد در و بو حرکات دوریه دن
سفلیات احوالنه دخی انتظام حاصل اولور **ذلک** تقدیر لغیر العالیم
اما فلکیات فی قصد ایلر بلکه جانب علویاته استواء قدن طرفی
سفلیاته اصلا التفات دخی ایلر بو قنده قلدی که محضا سفلیاتچون
حرکت ایده لر و مقصود و دامری سفلیات انتظامی اوله **حاشا** تم
عن ذلک اما اگر متشکر علیکه انان افضل مخلوقاتدر دیو ذاهب
اولمشد در دیبر که فلکیات انتظام ارنی آدم و اول عالم بو عالمی

اصلا همچون مخلوق در نته کم حدیث لولا که خلقت الافلاک
 دلالت ایدر و دیر که تورا نده وارد اولدی که یا بنی آدم خلقتک
 لاجل خلقت الاشیاء لاجلک و لما نکه نکانه سجود ایتد کلر نیک
 ستری بو مقام دن تأمل ایدن بسینه شکشف اولور آما مرکبات عنصریه
 انسانه جمیع انواع خدمت ایتد کلر نده کس نه نزاع ایلر حتی حیوانات
 راکع شکلنده و خضروات نباتات و معادن ساجد میا تنده و
 اشجار خدمته قایم صورته خلق اولندوغی بو که اشارتدر که طائفه
 سماواتک ابتدای عالم دن آنها یه دگ بعضی ساجد بعضی راکع بعضی قایم
 اولدوغی کبی بونلرده ابتدای خلقتکندن انتها سنه و رنجه انلره
 نمونه اولوب مولای حقیقی لرینه انسانه خدمت ایتکله عبادت ایلر
نته کم بیوردی هو الذی خلقکم فی الارض جمیعا بیست
 سر و در باغ بیک پای ستاده چکند در رکاب تور و دگر بودش پای
آما افراد انسان بری برینه خدمت معاونت طریقی اوزره مینست
ایلر آما معاونت ماده طریقیله و معاونت آله طریقیله خدمت
ایلر زیرا انسان جوهر مجرد در جسم و جسمانی دکلدر نته کم
نته کم مقدمه کتابده کجدی جوهر مجرد آخردن جو اولور و آخره آله دخی اولور
 جو جو و لا یتجز است آن دمان بی شکل چه کونه جان منش کشت خروا نشکل
خواج نصیر طوسی فاضل دوانی بو مقامده بویله دیدیلر آما مخفی
 اولیه که بوقته مناسب اولدر که ظاهر حاله نظر اولوب انسان

مجموع روح و بدن یا بدن حی ناطق اعتبار اولنه نته کم انسانک تعریف
 مشهورنم حیوان ناطق و حیوان جسم نامی متحرک بالاراده دینلدر
بس بو تقدیرجه افراد انسان بری برینه خدمت بطریق الاله دخی ایلر
 زیرا انسان توالدی در ایر کل دشی ایلر جمع اولوق کرک ولد حاصل اوله بس
 پدر و مادر فرزند خدمت بطریق آلات ایمن اولور لر و العجب مذکور
 فاضل مرکبات عنصریه انسانه بطریق ماده خدمت ایلر زیرا جوهر مفید
 اولور دیو تصریح ایتدیلر انسان جوهر مجرد اولوبی بو تمثیلری راست اولر
 اول موضوعه انسانی مجموع روح و بدن اعتبار ایدوب مرکبات عنصریه
 اکا خدمت بطریق ماده ایدر دیدیلر بو مقامده انسانی مجرد روحدر
 دیو جوهر ایدوب انسانک بری برینه خدمت بطریق الاله ایتد و کنی نیف
 ایتدیلر و هذا ناقص بس انسان بری برینه خدمت بطریق آلات
 دخی ایدر آما خدمت بطریق ماده ایلر آما حیوانات بری برینه
 خدمت ایتکده تفصیل بودر که حیوانات اکی قسم در بری توالدی
 که آب و آت اجتماعدن مولود اولور بالذات انسان و فرس و بق
 کبی یا بالواسطه طیور کبی که اجتماعدن بیضه حاصل اولوب بیضه دن
 طیر حاصل اولور اگرچه بو قسم لغتده ولادت دینلر حتی خفاشه برسه
 و فارسیده شب پره دیرلر طایر و لود دیو تعریف ایدوب و لود
 قیدی ایلر سائر طیور دن تمیز ایدیلر آما اصطلاحه طیور دخی
 مطلقا توالده داخل و حیوانات متوالده دن معدود در بو معنایه

اشارت ولسون همچون ولادت و بالذات و بالواسطه تقسیم گونه اید و
طبری قسم ثانی ده ادخال ایلدک و حیواناتک بر قسمی تولدی در که آب
و آتیه محتاج اولوب حاصل اولور ایزکندی لورن حاصل اولن حیوانات
و خشرات کبی و فاره بری دخی تولد ایلد حاصل اولور دیرلر بعضی لور
افراطک متکثر اولوب هلاک حرث ایلد و کی دالت ایلر و فقیر بعض
کس لرون اشدیم دیار مصر تیه ده که بر فاره بریه کوردن نصو طم و عظم
اولش نصفی منور تراب اما میات فاره اوزرینه دیراید و انسان
و فرس و بق و اندک کبی حیوانات کبار دخی تولدی اولور اما اهل
مسلقتنده که حدوث عالمه قایلدر در ظاهر در که آدم علیه السلام تولد
نته کم بیورد کمال آدم خلقه من تراب اما فلاسفه قشده زیر اوطاق
عظیمه اولوب جمیع افراد انسان و حیوان هلاک اولوب بعینیه تولد لیه
حاصل اولوب بعده تناسل ایدوب عالم معور اولوق جائز و و ابعدر حته
بعض فاضل ساله سنده ذکر ایلر نیجه آدم تولدی وجوده کلدر کما
طوفان آب اولوب عالم غریق و کاهی طوفان بار اولوب جهان حریق
ینه تولد لیه نوح وجوده کلدر اما بو آدم مشهور تولدی دکلد بلکه
تولدی مقدم در اسمی رسمی منستی اولمدر بو آدم تولدی در کن قتل
زمانده اولوب اکثر افراد آدن منتشر اولمفلد ابولبشر اولمفلد
اولمدر نوح علیه السلام کبی و آتیه تنگ اعلم پس حیوانات متولده
بری برینه معاونت بطریق الآله ایلر که زیر آب و ام اجتماعه

۲۵۰
محتاج در اما حیوانات متولده انلره محتاج اولمفلد معاونت بطریق آلات
ار لرنده متحقق اولم و متوالا اولن حیوانات دخی صغیر و محتاج تربیت
اولد و دخی زمانده معاونت بطریق آلات و بطریق خدمت بولنور اما
کبیر اولوب تربیت احتیاجی قلمد عند نصره معاونت بالکلیه منفی اولوب
و بری مستقل اولور اکثر حیواناتک حالی بودر اما بعض انواع بر حال
محتاج معاونت در خشرات نخل و نخل کبی که بجمع اولوب بری برینه
تهیه منازل و حفظ اقوات ایتکده تعاون ایشینجه معاش ایده زلر خصوص
نخل عمل که پادشاه منیر اجتماع و تعیش لری نامکن و پادشاه لری
بحسب الخلقه ممتاز و ایکی اولوب برینی قتل ایدوب اتفاق کلی اولمینه
تعیش ایده زلر و کاهی محاربه ایدوب فتی سی غالب اولور
تحتکام لری ایکن اولور و حاج جبری و سقاری معیندر و طیورک
دخی بعض انواعی معاش ایده فرطورنا و دشته قاز کبی که جمیع اولوب
بعض دلیل راه و بعض حارس اولمینه سف و معاش ایده زلر پس بولور
دخی خدمت بطریق المعونه بری برینه مقرر در مقصود بوقضیلدن
اولدر که انسان بقای نوع و بقای شخصنده بری برینک خدمت و
معاونته سایر حیوانات دن ارتوق محتاج در حکمتی اولدر که انسان
عقل و تمیز ایلد موصوف و ممتاز در پس حق جل و علا جمیع مصالحی
اگر غذا و کلباس اگر سلاح اگر مسکن کند و نک تحصیل و ور و تینه تفویض
ایتمدر زیرا فکر و عقله جلد سین تحصیل و تکمیل قادر در اما حیوانات

علیه عقل و تمیزدن خالی اولمغین ضایع اولسونلر چون انک مصالحی و لوازمی
 طبیعی ایتشد رکند و لرک فکر و تدبیرینه مفوض ایتشد **س** بقا حیوان
 اسباب معاشی نجه طبیعی در بیان ایلدک رینه اعاده ایتیمه لوم چون
 انسانک لوازمی کند و تحصیلنه محتاج اولندی **پس** اجتماع علی که تمدن
 آندن عبارتند ضروری معاوضتکری بری برینه لازم در زیر ابر
 کشی لوازمه مستقل اولد فر **و** بونک نوع تفصیلین **س** بقا
 ایوان ایلدک که بر شخص بر رغیف یکم زرع و حصاد و دیاس وطن
 و خیر لا اقل لازم **و** بر کسینه بر نیز قفطان یکم قطنی زراعت و جمع
 بعده طاج دانه سندن تخلیص بعده غزال غل بعده خاکیک نسج بعده
 خیاط خیاطت ایتک کرک **و** هر بری بر حروف و صناعتدر **و** عرند
 بر کشی بر یا ایکی حروف تحصیل ایده **و** اول حروف و صناعتک
 آلاته محتاج در **انک** شکلک دخی بر حروف در حال بوکه **و** صناعت
 تحصیل ایدنجه غذایه لباسه محتاج در **پس** ظاهر اولدی که انسان
 اجتماع غایت محتاجش که هر بری بر صناعت اختیار ایدوب
 انی اشلیوب کند و یه لازم اولد حق مقدار دن ارتوغنی آخو ایشل
 ایده **مثلا** حیاط کند و لباسین دلد کردن صکره آخو کلباسین دکیویره
 و نجار کند و اوین پید کردن صکره آخو اوین دخی پیویره **و** آخو دن
 احوت آلوب خیاط کندک لباسندن غیر تهاتنه و نجار دخی سائر
 لوازمه صرف ایلیمه که جمله لوازمی حال و مهاتی حاضر اولوب معاش ایده

اگر جمله افرادان تک متنی بر صناعت اول معیشت قتل اولور **پس** حکمت
 و لطف الهی درک جمیع افرادان صنایع شریفه یه طالب اولیوب صنایع
 خفیه و خوف دنییه یه طالب **بلکه** صنایع شریفه دن ارتوق راب
 اولور **ننه** کم **اختلاف** العلماء در حقه حدینده بوتأ و ملی ایلدیلر
 یعنی متمیزینک اختلافی رحمت در **بعضی** تک متنی تفسیر و حدیث
 و بعضی تک فقه و احکام **بعضی** تک نوع بیت **و** وسیله جمله علوم امت
 محمد علیه الصلوٰه و السلام اچنده مکمل در **و** ننه کم افراد بشر تقدیر
 ربانی ایلد فقر و غنا ده مساوی دکلدر **زیرا** جمله انسان غنی یا جمله
 فقیر اولد بر فرد بر فرد خدمت ایلدی **زیرا** خدمت خام جا **نشدن**
 احتیاج مخدوم جانبدن منفعت اتصاله قدرت اولمغه موقوفدر
 جمله افراد غنی اولد کسینه ده احتیاج اولمغین بر فرد خادم اولور
 جمله سی فقیر اولد بر احد منفعت قادر اولد غچون کسینه اکا خدمت ایتزد
پس اختلاف احوال اولوب محتاج اولنلر خادم و منفعت قادر اولنلر
 مخدوم اولدی که مخدوم خادمک خدمت بدنییه سیله متمتع **و** خادم
 مخدومک منفعت آل و جاهیلنه مستفع اولوب جمله تک مراد و اضل **نظام**
 عالم حاصل اولد **چون** ظاهر اولدی که انسان اجتماع و تمدن ایتیمینه
 معاش ایده **فر** **و** اجتماع و تمدن دخی مطلقا فادی دافع و صلاحی
 مشتمل دکلدر **زیرا** طبایع مختلف و اهویره متباین یعنی هر کشی تک
 بر مطلوبی و مرادی وار و نفس البینه مرادینی هر نه طریقه اولور

اولسون الموقاستر خصوصاً نفوس عوام که غیر مذهب و اماره بالتشدد
 پس بر نسنه ایکی کسسه نک مرادی و بیتی تزارع و تزارع اول کس کرک اول
 بکا کرک و بوبکا کرک دیسه کرک هر بری آخری منع ایتمک استسه کرک
 لاجرم تزارع و جدال وقتنه و فساد اولسه کرک و اشخاص بری بری
 افنا و اهلاک و کشتی تحصیل اید و کی شیشی آخر غضب و سلب اید و ب
 معاش ممکن و اجتماع میسر اولسه کرک پس بر تدر کرک که هم افراد انسان
 متمدن و مجتمع و هم اول فساد و منشی و مرتفع اوله در شخص مراد
 شهوانی سنه جلب ایتمک چون آخری دافع اولیوب کند و میستی
 اولدوغی مراد آنه قانع اوله و بوسیاست عظمی در که بونکله اجتماع
 ممکن و فساد منافع اولور و بوسیاست حال اولر الا اوج نسنه ایله
 ننه کم سابقا اشارت اولمشدر بری سنی موس شارع بری سی حاکم
 مانع بری سی وینار مانع در آنا موس شارع دیدکمز اول شریعت
 الهیه در که اوامر و نواهی و زواجر و حدود و احکام و سیاستی مشتملدر
 و لا بد در که بوشریعت و اضعی و صاحبی سایر افراد انساندن وحی و
 الهام و قرب ملک علامه ممتاز و مفضل اوله زیرا کافه انام و
 عامه خواص و عوام هر شخصک وضع اید و کی احکام و سیاسته
 اطاعت و انقیاد ایتملر مادام که واضع شرایع اولر کسسه اول
 شرعی وحی و الهامه رب الانامدن تبلیغ ایتیه و شرعی قبول
 ایتمک کفر حق جل و علاظ فندن کفر عقوبات و الام قلوب سدر

قبول ایدر سکوز مجازی بالاحسان و الا کرام اولور سدر دیمیه دعواسی
 معجزات باهره ایله تأیید و قصر نبوت و رسالتی اسکن خوارق عادات
 ایله احکام و تشیید ایلمیه اگر دیر کرک که واضع سیاست پادشاه
 قاهر اولوب بلاد و عباد اچنده سیاسته اوجا ایلمیه ننه کم مقدس
 طائفه مغول چنگیز خان سلطنته ممکن بولتی عقل و کیهانیه سیاستلر
 وضع ایدوب آدینه یاسا دیدی و حکم یاسا سیده عل ایتیمنی قتل سنه
 دریغ ایدردی و بویاسا اولاد و اشباعی ار سنده مقبول و مستعمل
 ایدی جواب و پرو روز که بومقوله اولور اول وضع ایدن پادشاهک
 اولاد و اتباعک دولتی دایم و دیده حوادث روزگار سحر و لیتنه
 نایم اولدقجه اما عادت روزگار و قانون حوادث ییل و نهار
 اوزرینه که شیخ سعدی دیکو بیت چنانکه دست بدست استملک با
 بدستهای دگر همچین نخواهد رفت **نثر** چون سلطنت خیمه سی اول
 خاندان دن جدا اوله و کوس شاهی نوبتخانه دیکردن صدای ایده
 اول قانون مبتدل و اساس سیاست و احکامی متزلزل اولسه
 کرک مثالی ذکر اولسان یاسای چنگیز خانی در که او ایل نسنه ستانه
 بهجریه ده احداث ایدوب کند و اولاد و اعیانی اکثر ممالک معتبره و
 ربع مکتونه مالک اولدیلر ننه کم کتب تواریخ خصوصاً تاریخ جهانگشای
 وزیر عطا ملک جوینی آندن خبر و پرور و مع هذا بونا فو ما مضی و
 متلاشی اولور که تاکه حدود حین و ثمان نامه ده که فی الحمله مالک

ما وراء النهر ده که اعقاب و اولاد تیمور حکام ایدی. خواجه احرار خواجه
ناصر الدین عبید الله نقشبندی خدمتگرنیک سعی ایلد بالکلیه مرفوع و محل
اولوب خه عالم غبار فساد دن پاک و طاهر اوکد. فقطع دابر لقوم الید
طلوا و الحمد لله رب العالمین. بخلاف شریعت مطهره. و قواعد احکام
منوره. دین احمدی. و شرع محمدی که روی عالمی منور. و مشام نبی
معطر. ایدد لی بیک سبله قریب اوکد. و هنوز بوستان فوائد و عوائد
تازه و طری. و اسکن احکام و قواعدی. شایسته تنزل و تشریف لردن بعید
وبری. در مصراع بر بسته دگر باشد و خود رسته دگر. پس چون
اثبات اولندی که سیاست مذکوره که اجتماع مدنی آنسر ممکن دکلدر
سان بنی و رسول الله صلی الله علیه و آله و آیت و رب قهاره موکول کوک که علی الدوام
مطاع جمله عالمیان. و مقبول همه آدمیان. اوله. بزر رسول و بنی
دید ککوز شخص فاضله. حکماء متقدمین صاحب ناموس و شرعنه ناموس. و
متأخرین بنی و شارع. و وضعنه شرع و دین دیرلر. و افلاطون بوطا
علیه حقنه. هم اصحاب القوی العظیمة. و ارسطاطلیس. هم الدین عنایت
الله تعالی هم اکثر دیشکدر. پس عوام ناس حکماء یونان شرایع انبیای
منکدر در دید ککری غیر واقع در. نعم یونانیلردن بعض طوائف فلاسفه
نبوات و معاد و مجازاته انکار ایدرلر. نته کم کتاب مقدمه سنده
بیمشدر. اما حاکم مانع دید ککوز اول کسنه در که تأیید الهی ایلد ممتاز
و توفیق نامتناهی ایلد سرفراز. اوله که هم نظم مصالح بلاد. و هم تکمیل

۳۵۳
نفوس عباد. ایتمکه قادر اولد. و بوشخصه حکما حاکم علی الاطلاق و حکامنه
صناعت ملک دیرلر. و متأخرین اکا خلیفه و فعلنه خلافت دیرلر
و طائفه شیعه اکا امام و فعلنه امامت دیرلر. و افلاطون اکا مدبر
عالم. و ارسطاطلیس انسان معنی دیر. یعنی اول انسان که وجه لائق
اوزینه حفظ مدینه ایلر. و چون زمام نظام عالم. و صلاح کارخانه
بنی آدم. بونک کبی صاحب دولتک کف کفایتنه موکول. و تدبیر و سیاستنه
مفوض اولد. میان و برکات احوال بر ایا و رعایا به شامل. و نفوس
ما قصه حنیض نقصان. و ماویة هواذن. ذروه کمال. و غرت قرب
متعاله و اصل. اولور. نته کم زمان خلفاء راشدین. و ائمه مهتدین
خصوصا فاروق خطا و صواب. امیر المؤمنین عمر بن الخطاب. از انکرده
ایله ایدد. و اگر مدبر عالم صاحب سیاست اعظم. بومقوله فضل صاحب
سعادت اولر. روی روزگار خلیفه عدل و انصافه عالی.
وزوایای معوره عالم اینن مظلوم و فریاد و آه خواهند خالی. اوله
کوک. نته کم بعد خلفاء راشدین که تغلب متغلبه نصب خلفای عدل
ایتمکه مانع. و مشام عالم نسیم عدالتدن شمه ید مانع. اولمشد
و خواجه کائنات بومالیدن خبر و یروب. الحلقة بعدی نلتون سته
ثم یصیر ملکاً عضواً. بیوردی. پس هر عصره و اضع شریعت
اولیق لازم دکل. اما حاکم که شریعتی اعمال و اجوا. و مواد خوئیته ده
نص شارع بوعینه کلیه سندن استخراج و اظهار و ابدا. ایتمکه لازم

بو قدرته علماء متاخرین اجتهاد دیر لکه خلیفه برحق اولن کسند ده شرط در
 وجوب رسالت بنامی علماء امتی کا بنیاء بنی اسرائیل والعلماء ورثته
الانبیاء بیوردوغی بودر و ظل الله و خلیفه الله دید کلری بوصحاب
 دولتر زیرا ظل صاحب ظل مطابق و جمیع هیئات و مقادیرده
 اکاموافق در بس متصرف صوری عالم دخی متصرف حقیقی و مالک علی
الاطلاق خیرتیه بط عدل و احسان و فیض خود و امتنان ایتکده
 وجود و عناد و ظلم بکارد ایتکدن منزله و مقدس اولمقده و ارباب
 استحقاق و استعداد فیض خود و نوالی ملاحظه اعراض و نشر فضل و
 افضالی مطالبه اعراض دن خالی اولمقده طاقت بشری تیشد که
 موافق ایه ظل الله فی الارض یتقینه لائق و خلافت حقیقیه فضیلت
 متصرف فائق اولور مشهور حق بود یی شخص و او سایه سایه از نور میرد مایه

هر چه در ذات شخص موجود است	بی تفاوت و سایه شهود است
رو نظر کن در آن درخت بلند	که چو در خاک پست یه نکند
هر چه بینی ز شاخ و برگ و برش	همه در سایه ظاهر است اندرش
همچنان هر چه ایزد متعال	دارد از معنی عطا و کمال
هر تو ظل آن بودی پست	از دل و دست حاکم دالا

و بو حاکم طبیب مزاج عالم در که اعتدال نظام عالمی که صحت آندن عبارت ندر
 حاصل ایه حفظ زائل ایه عاده ایدر نته طبیب مزاج انسانی اعتدال
 مزاج شخص که صحت آندن عبارت ندر حفظ و عاده ایدر ونتکم اعضا

ان فی تک بعضی رئیس بعضی مؤس و بعضی محتاج و موقوف در مثلاً جلر که
 کبد در روح جوانی ایله حیات بولمقده یور که کلب در محتاج در و قلب
 روح طبیعی ایله تغذیه ایتکده کبد محتاج و ویکی سی دخی روح نفسانی قوت
 حسن بولمقده دماغه و دماغ تغذیه ده کبد و حیات بولده قلبه محتاج در
 کذک نبی آدم دخی بعضی رئیس بعضی مؤس و بعضی بعضی مستفیض و مستمد
 و هر بری بر جفتدن آفرده محتاج و مستکمل در بناء علیه بنای نوعه اختلاط
 و تعاون و معاشرت و مطابرت لازم واجب در مشتور

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

پس اول طائفه که انسانی جنس در اعتدال و رؤس جبال و کفوف و مغارات
 انحرال ایدر روانی زهد و ربانیت و کمال مرتبه انسانیت
 عدا ایدر و وجهت معاشرین خلقه تجمل و خلقت زراعت و
 صناعتکرمیه ماکل و ملاسکرمین تحصیل ایدر لرا ندر قاعده عدالت
 منحرف و صفت جور و ظلمه متصف لردر اسمعری متوکل
 و ر سملری متاکل زیرا کند و از خلقه نفع رسان اولوب خلقدن
 منتفع و خیر الناس من ینفع الناس و الکاسب حبیب الله اسم
 رسمی نکردن و رفیع در حکایت اولور بر شخص برکوشه ده
 کوردی بر و باه نابینا و مقعد و نور و کیفیت معاش

و سبب حرکت و استغاث شدن متوجّب و غور و آله اطلاق
بر میندن برای یکی کون مترقب اولور کور و بر کون بر شیرکاری
کلور بر صید کتور و ب نینده تناول ایدوب بقیه سی و با به زاده
اولور برای یکی کون او تور و ورینه بر جانور دخی صید کتور و ب سلو
سابق او زره بقایا سندن رو باه نابینا تناول ایدوب رزق
حیوانات و کالت و عده حق که و امن دابة الاعلى الله رزقها
مضمونی قتل متحقق و متبیین اولوب داعیه توکل و کوش
نشینک در و ننده تور و متبیین اولوب بر کنج عادی مسکن قرار
ایدوب توکل رزاق کرد کار و فراغت کسب و کار ایلر
برای یکی کون انزوا و تصبر ایتد که نصکره عنایت حق و توفیق کریم
مطلق یتشوب ثقف غیب و ملهم لاریب طرفدن بر آواز
ایر شور که ای نادان اول جتدن که کفیل از راق و کریم علی الاطلاق
نه و پنجه شک کی بنده لموزی ایهال ایتوب قنده اولور
و عده موز موجب رزقنی ایصال ایدوب و بوزنه هین و اولیا
بین در آتاسن کند و کی رو باه نابینا و بی دست و پا
منزلنه ایلدوب فضله کسب غیردن حصه دار و بنم کاسب شیر لیم
الذن رو باه رزق خوار قله جک شیرکاری اولوب شک فضله
کسب غذای محتاجین اولغه تمت ایلکنه هم کاسب خیر
هم محسن غیر اولکنه **نظم** چنان سعی کن که تو نماند جو شیر

چور و به چه باشی ز و مانده سیر
نه بر فضله دیگران کوشش کن
چونک ارد با دیگران کوشش کن
چونک آنکه را کردن نوبه است
کرا قند چور و به سکل از وی به است **شیر** پس روشن اولدی که کنج غار و قله
کوسار ده انزوا و اعتزال ایتکدن خلق اجمنده کاسب و کسب خیر
و نفع غیر ایتکه رغب اولق اولی و افضل امش و بوسبب نذر که
دین محمدی که مکار اخلاقی جامعدر رهبانیت مله تسبیح نعدر که
رهبانیت امتی الطهاد بودر که خواجه نصیر و فضل دوانی خلقدن عبرت
ایتک منعنده ایراد ایلدیلر که زیاده عبارات لامعه و حکایات
نافعه ایلد ایراد ایلدک **اما** علماء اخوت و شاخ مرشدین اتفاق
بوک او ز رینه در که طالب سعادت و ساک طریق حق اولنره و نلت
خصوصا و ایل سلو کده الزم لازم در و بر درویش نیک اندیش که
اوقات و انقاسین عبادت رب الناس و مناجات قاضی الحاجات
استیناسنه هر ایدوب زوایای مسجد و معابد بلکه کوهی جبال و
صحاری و رمالده حق جل و علایه انقطاع و تبطل و حی رزاقه تفویض
و توکل ایتش اول بطل و متاکل و نقلت و مؤنن خلقه
بی وجه متحمل اولش اولر زیرا عبادت حق اتم هلم و اتم مرام
و بوک عبادتی بر کائیکه خلق عالمدن بلا رمنذفع و ظلم ظلمه و فسق
فسقه بسی ایل نازل اوله حق عذاب حق انکر دعا سی ایله مرتفع اولور
بونکر بری شک خلقه نفعی هزاران حایک و زراعدن اکل و بو

طریق جمله اشغالیدن اولی و جمیع وظایفدن افضل در **نتم کم شیخ**
شهاب الدین سهروردی عوارف المعارف کتابنده بیور و رک که آن
کان داریم العمل برتبه فیکفی بالعباده **شعلا** مستقیج اولدر که کنج خلوت
اوقات بطلانته مصروف **یاکنج عبادت حق مقصودی و محبوب**
بلکه جذب قلوب ناس و سمعه و ریایله براد ناس و نجاس اولغه
مشغوف **اوله بونک کی کسنه لو متوکل دکل متاکل و حق چون عامل**
دکل بلکه خلق چون متعملدر **اما بعض شیخ** دبر لکه مریده غلت لازم
ولکن کنج مسجد و گوشه خانه امثالده منفرل اولوب جمعه و جماعا
حاضر اولق کرک رؤس جبال و مناره لرده و صحرالرده منفرد اولق
مریده مندر **اما صلحای لبنان شام و ابدان جبل الکام** انگر تخندن
خارجدر **مریدانره اقد آیتک تجوز دکلدر** والله تعالی اعلم و احکم
چون ظاهر و باهر اولدی که افرادانسانه اجتماع و تمدن لازم و عامه
خلقه انوال و انفرادنا ممکن در **و اخلاط و اجتماع دخی اخذ و اعطا**
و بیع و شرا و معامله و مجامله ایتیمینجه اولم **و بواحو آله رعایت**
عدل و انصاف و دفع ظلم و جور و اعتساف **اولینجه اجتماع**
ضرری چوق و فائده سی یوق **در پس بونک قواعدی که قوانین**
عدل و سیاست و احکام و ضوابط حکومت و ریاست در
معلوم و معمول بجا اولق کرک که طرق عدالت سلوک و جور و ظلم
متروک **اوله والله الموفق** **فصل ثانی محبت بیاننده در چون**

۲۵۶
ظاهر اولدی که افرادان انسان نظام حوال و تحصیل سعادات و کمال
ایتمکده اجتماع و تالفه محتاج و اجتماع تالفه دخی مضرت و اجماع
مشمول در **و بونمضرتک دفعی ایکلی طریقله متصوردر** **برسی اجرای**
قوانین عدالت و احکام سلطنت و ایالت **در که اشارت اولند**
و بوطریق جمهورانام **و عامه خواص و عوام در** و سواد اعظم
و اکثر اهل عالم **ایچوندر** **ایکینچی طریق محبت در** و بوطریق خواص و اعیان
و آحاده مخصوصدر **زیرا جمهور خلق بری بریله محبت ایتمک عاده محال**
اما بر جماعت **ایچنده طریق محبت اولسه ممکن در** و محبت اویبتی طریق
عدالت احتیاج قلندر **زیرا عدالت احتیاج ایچون ایدی که هر کس**
داد و مطلوبی اولانی کند و الموق استر **پس غیری دفع ایتمک لازم اولور**
غیر دخی همچنان اول مطلوبی کند و یه جالب **و بونک دفعه طالب**
اولوب و اجماع دن خاصه مطالبه دن معالیه **حاصل اولور** محبت
اولینچی کس واد و مشتها اولن نشئه محبوب واد ایدیکل اینار ایتمک
مقوردر بلکه محبوب تناول ایتیه سی دخی اثنای کلور **رستخات کتابنده**
مولانا محمد روحیدن نقل ایدر که خواسانده بر جوان پارسا و ایدر
که بر صاحب جمال جوانک دریای مجتنبه غریق **و اتش غفیله حریق**
اولمندی **همیشه عادت بیوایدی که بر مرعوب و تحفه نشئه هزار**
مشقت و عنایله تحصیل ایدوب کلوب سر راه جوان جانان اوزر
برعوب کند و یکسندن ترقب ایدردی **آخر کسکه بچر کن الموق استر**

یکسندن چقوب بن قودم الگ دیو منع ایدرد • جوان او غریب
 ظاهر اولوب نیمه کون اول صفادن که جانان تحفه به نظر صلدی • و مقبول
 اولوب آلدی دیو مسرور و شادان • و خواب دل خوینی آبادان • اولورد
 مولانا قدس ستره ایدر محبت صوردم دیدم که چون بو تحفه هزار جمله تحفیل
 ایدرین پنجون محبوبه سنگ اید و کین بیلدر خرسین دیر ایدی که کمال محبت
 طبع شیرینده زیر بار منت ایتمک مانع • و دل درد مندم مبارک خاطر
 اول تحفه بیابنده بولعله نو عامر و اولدوغنه راضی قانع • در
 محبت محبوبه بود ائرده اولتی مشتهیات دنیای دون ایچون نیمه
 و مغالبه و احتیاج اجای قانون عدالت و سیاست اولور • و حکا دیرلر
 که محبت عدالتدن افضل در • زیرا محبت و حدت طبیعی میثابه و
 مشکل در • عدالت و حدت صنایعیه محاکم و محافل در • و بیسات که
 طبیعی صنایعیه کبی اوله • و دخی محبت مقتضی اتحاد و رفع انیت در • و عدالت
 انیت تحقیقندن صکره اولور • زیرا عدالت انصاف و انصاف
 لغتده نصف کلمه سندن مشتق در • یعنی بر نشه نیک نصف کند و الو
 نصف آخرینی شریک که نصف خود اثنین اولنده اولور • چون محبت
 سبب ایله اتحاد که اصل اصول • و و عدا که قرب و وصول در •
 و اصل اولنه انیت فروغندن اولن احکامه نه احتیاج اولور و آن
 نه فائده حاصل • اولور بیت **للعاشقین با حکام الخوام رضا**
فلا تکن یا فقی بالعدل مقرر ضار حکما ایدر لکه جمله موجود الگ قوام و

بقا سی محبت در و محبت جمله اشیا به ساری • و هیچ موجود وجود و وحدت
 خالی • اولدوغنی کبی میل و محبتدن دخی عاری • دکل در • حته نباتات و
 جمادات دخی عشق و محبتده متصف • و جمله جواهر و اغراض و چشمه دن
 معترف در • عناصر کایا از طبیعی سینه میل غالب • و غیر طبیعی
 چقه سینه غیر طبیعی طالب • و غیر قسری سندن کایرب اولور
 عشق و محبت در و هر جسم عنفوی که کیفیات فعلیه دن که حرارت و
 برودت در • و آنفعالیه دن که رطوبت و یبوست در • برکی ایله
 متصف اولدوغنی عشق در • مثلا نار حرارت و یبوست • و هوا
 حرارت و رطوبت • و یا برودت و رطوبت • و تراب برودت
 و یبوست • ایله متصف و مقتضی در • پس انکره عاشق در که انکره طایب
 و ریزان • و ضدندن که غیر در نفور و کریان • در • مثلا مائی قسری که خشن
 و برودتدن جدا ایله لرقا سزائل اولسه فی الحال بینه معشوقی اولن
 برودت و انتقال و اتصال ایدر • و هر جنس بسیط و مرکب سینه میل و محبت
 و خلاف جنسدن نفرت • و هر وب ایله و حوای نر ماده سینه میل
 انعطاف ایدر • و افلاک دخی حرکت دوری عشقی ایله که میدان جواهر
 عقلمیه و مبادی عالیه سببه و اشکال و اوضاع ممکنه سین قوتدن فعله
 چقر مغله انکره مناسبت و استفاضه در • نته کم حکمتده مقرر اولور
 و کمال و نقصان دن موجوداتده نه واریه جمله سی حجتیه مترتب
 و آندن ناشی در • محبت موجب اتحاد و اتحاد قرب مبداء ذوالجلال در

درازن عشق
 عشق بیاید و عشق عالم

و غلبه بر کثر تک فرعی در آندن ناشی در موجب نقصان و اختلال در
 حکا دن بر طائفه ی اهل محبت و غلبه بر لر و سائر فرق حکما اگر چه
 بودند میه تصریح اینست که در اما محبتیک فضلنه معترف و جمله موجوداته
 سراین آید و کینه قائل اولمش که در و شیخ رئیس ابوعلی بن سینا
 عشقک جمیع موجوداته سراینده بر رساله بدیهه تألیف اینست **بیت**
 سحر بت ازلی در همه انشیا سیرت ورنه بر کل نزدی ببلن بادل فریا
 و متاخر و ن اصطلاحنده محبت ذوی العقولده استعمال اولنور دو
 العقولدن اولین مواضعه عناصر که اچیا ز طبیعیه سینه میل آید و کی کبی
 و مرکباتک بعضی بعضنه مزاج و ترکیبده مناسب و مشاکل اولوب آرنده
 نسبت عدوی یا نسبت مساجی یا نسبت تألیفی دن بر نسبت معینه ده اتحاد لک
 اولد و غنچون میل و انجذاب دیر لر و بومیل و انجذاب به بنجه خواص عجیبه و اسرار
 غریبه مترتب اولور و آنلره خواص و اسرار طبیاع دیر لر مثلا معنای
 بالخاصیته حدیدی جاذب و حدیدانی طالب در و بونک ضدی
 سک باغض الخلدید کلری که نه قدر سرکه به برقه لرا تلوب طاشره دوش
 بو خواص و اسرار مطلق اولنلره علم طلسمات و نیرنجات حال اولور پس
 بونلره محبت فتدی استعمال اولنلره بلکه میل و هراس استعمال اولنور و حیوانات
 غیر ناطقه ار اسنده اولنه الفت و نفرت دیر لر و لامتاقه فی الاصطلاح
 اما انانده اولان محبت یکی نوعدر بری طبیعی بری رادی در طبیعی
 مادرک فرزندینه محبتی کبی اگر طبیعت مادرده بو محبت مفعول اولیکید

و

تربیت اولادده بو شققری اختیار میبویب نوع انسان منقوض اولی
 لازم اولور که نه کم سابقه دخی دیدک محبت ارادی متعلک
 معلنه و مریدک شیخه محبتی کبی در و بودنی درت صنف در
 اولی سریع العقد و الاخلال اولمق در یعنی تیر حادث اوله اماینه
 تیر زائل اوله **بیت** ایکنجی سی بطی العقد و الاخلال در یعنی کج حادث
 اوله و لکن کج زائل اوله **بیت** اوچنجی سی بطی العقد سریع الاخلال در
 یعنی کج حال اوله و تیر زائل اوله **بیت** در دنجی سی سریع العقد بطی الاخلال
 اولن در یعنی تیر حال اوله و کج زائل اوله **بیت** و سبب محبت دخی
 اوج نسه در اولی لذت **بیت** ایکنجی سی نفع **بیت** اوچنجی سی خیر در
 کاه اولور که بواسیاب بعضی بعضیلده جمیع اولوب مرکب اولور اما
 لذت اول محبت سبب اولور که سریع العقد و الاخلال اوله زیرا
 لذت سریع الحصول و الزوال در اکتایع اولن محبت دخی ایله اولور
 اما نفع اول محبت سبب اولور که کج حال اولوب تیر زائل اوله زیرا
 نفع آخر دکمه ده متحقق اولر اوله دخی مستمر اولوب تیر زائل اولور
 خصوصا بوزمانده خلق بری برندن او مدد دخی بویوک نفع اولور که
 ضرر ایرشد در میه **بیت** اما لفی زمن ترک القبیح به فی اگر اناس
 احسان و اجمال **بیت** پس بو مقوله اولن نفعه مترتب اولن دخی ایله
 اولور اما خیر شول محبت سبب اولور که تیر حال اوله کج زائل اوله
 زیرا اهل خیر ار اسنده محبت جانی و موانست روحانی و ار در

لا بد محبت دخی نیز تحصیل اولور و کج زائل اوله سنگ حکمتی بود که اهل
 خیر را سنده اتحاد حقیقی وارد در **بسن** نفکاک متغیر یا متغیر در
 اما نفعه خیر دن یا او چندن مرکب اولن سببه حاصل اولن محبت
 کج حاصل اولوب کج زائل اولندر کج حاصل اولدوغی زیر آیکه
 یا اوج نسته نک بریره کلوب جمع اوله سی کج اولور **خواجه** نصیر
 و مولانا جلال زیر نفع و خیر بویکی حالی اقتضا ایدر تعلیل ایلدیر **بعد**
 مولانا جلال دوانی ایدر که نظر دقیق اقتضا ایدر که لذت و نفع دن
 مرکب اولن حصول متوسط زوالده سریع اوله **لذت** و خیر دن
 مرکب اولن حصول و زوالده متوسط اوله **نفعه** خیر دن مرکب
 اولن حصول متوسط زوالده بطی اوله **و** بومر بکترده ویدر کلوز
 احکام عتقیری بیک اقتضای ملاحظه ایدن کنه یه ظاهر
 اولور **استی** کلامه **و** بومر مقامده دخی تفصیل و تدقیق ممکن در
 اما اطناب بدن احتراز ایلدک **و** دخی ایکی دن مرکب اولندر دن **چون**
 مرکب اولن قیاس اوله دیو ایدر **و** آله علم **و** محبت صدق دن
 اعم در **زیر** محبت جمع کثیرا سنده اولور **صداقت** اولر **از** کش
 ارا سنده اولور **و** عشق دخی اخص در **زیر** عشق برکشی به اولور
 برکوکله ایکی کنه عشقی صغیر **بیت** زلوح خاطر عابر غیر بشو
 که عشق بود دل یکی و یار یکی **نثر** و عشق علتی یا افراط طلب لذت
 یا افراط طلب غیر در **ادکی** عشق بهیمی و مذموم در **و** انک علامتی

نثر

اولدر که محبت کثیرا استحسان فی اعضا و شکل محبوبه اوله **خصوصا** اعضا
 وقاع اتخاذ و ارفا کب سادده و جوانمره زن قسمنه اولن محبت
 اکثر بوقسم در **اکثر** دیدک زیر بعضی سائر صور حسان محبت کثیرا اولو
 جمال مقید ضمیمه جمال مطلق مشاهده سین دعوی ایلور **قطع**

آن دگر کرچه عاشق صورت است	ایک معشوقش از صور دگر است
حسن معنی بس دین در صورت	چشم از آن دوخت از صورت

ایکینجی عشق روحانی و معهود در **و** انک علامتی اولدر که محبت کثیرا استحسان
 محبوبک اخلاق و شایسته اولور **شایخ** عظام و علماء کرامه اولن عشق
 بوقسم در **و** دخی حکما ایدر که نفع عشقه اصلا مدخلی بودر
 نه استقلالاً و نه غیره بتعینده **اما** لذتک شبان و احداث و جوانمره
 محبت و صداقتلر سبب اوله سی اولور **چون** لذت سریع الزوال
 صداقتلری دخی سریع الزوال در **از** زمانده نیچه دفعه مصادقت
 و نیچه دفعه مفارقت ایدر **بیت** وفاداری مجوی ارببلدان چشم
 که مردم بر کل دیگر سرانید **نثر** و شیوخ و انکر طبیعتنده و نلر که
 سبب صداقتی اکثر یا نفعدر **نفعه** فی الجملة دوام اولغیه
 صداقتلری دخی دایم اولور **امید** منفعت منقطع اولغیه صداقت
 دخی مرتفع اولور **اما** اهل خیر که چون سبب صداقتلری خیر در
 و خیر کثیرا ثابت و غیر منقذدر **لا** بد صداقت اهل خیر دایم و تغیر دن
 مصون و سالم اولور **و** چون بدن انسان طبایع مختلفه دن

ملتئم و نظام وجودی عناصر متباینه دن منتظم در پس هر لذت
که بعضینک طبیعتنه ملایم اوله آخر که طبیعتنه مخالف و مباین اولق
اولور پس لذات جسمانیه شوائب آلامدن مورا و مشتیهات
حیه دکه ده که دورات مکاره بدن مبرا اولرننه کم دیشکدر **سیت**

جمع الزمان فلا لذت حاض

اما چون جوهر روح انسانی خوان عالم بالا و طوطی نفس طقه بسین
جان ملایم اعلای دندر بسط در نورانی و مرقه ترکب طبایع و اختلاف
امروزه دن منزله در انگ لذتی شوائب المدن مصون و سعادت
نوائب محندن نامون در و بولذته سبب اولن محبت و عشق و
محبتک اعلی و افضل و اشرف و اکملی در و اول حکمت و موفت
و محبت الهی در که بهترین سعادات و کاملترین مطالب و دادات
نشأه اخروی و منزله معنوی ده انانه نافع حقیقی ابدی
و محصل منافع و مطالب سرمدی و محبت در **سیت فارسی**

عسقت رسد بنویاد از خود بسان طاق

قرآن ز بر خوانی در چارده روست

و تعریف و تقسیم محبتی ایراد ایتکدن مقصود فریب محبت اشارت و ایام
و منایح حقیقت و روندگان طریقت که بوباده نک جوهره سندن
نوش و خجانه تجرید و تفهیده ماسوایی فراموش ایتشکدر
بو عشق و محبتک تعریف و توصیفنده پنجه فواید و فرائد و جوامع اشعار
و قصایدی کوشواره کوش روزگار ایتشکدر اگر چه حق تعالی

اقوال شارحه ایله متغذر و حقیقت توصیفی من لم یدق لم یعرف
برده سنده مستر در و مکن غرضی تشویق رغب و ترغیب طالب
جمله سندن شارب نصیب فائض ابو حفص عمر بن فارض در که مسمیه
مشهوره سندن بویه افتتاح کلام اید **سیت** شربنا علی ذکر الحبیب مدایته
سکونایه من قبل ان یخلق الکرم و بود در که سلک بویه اختتام قلمور که

علی نف فلیک من خاع عمر

ولیس له منها نصیب ولا سهم

و بیخانه نشین عشق و غرام بیای که کش عارف جام مولانا عبدالرحمن
جامی اکا شرح فارسی تحریر اید و رباعیات سنوراکینز بیده معانی
ابیات ترجمه و تفسیر ایتشکدر جمله دن بری بودر که **رباعیه**

هر کس بویی ز باد عشق بشید

از کوی خود درخت بیخانه کشید

واگس کجایم ذوق از آن می بخشید

فخشش هرگز بستان می رسید

غرض بو تفصیلدن بو محبتک اهل الله و سالکان راه ارا سنده معر
و پنجه سعادت مند لری که بجهتم و بجهت شرفی ایله مشرفلر در بو صفتک تحقیق
و موصوفی اید و کین بیان ایتشکدر زیرا خواجه نصیر بو مقامه
بو محبتی ذکر ایتد کدن صکره بعض متألله لر یعنی الهی لری بو محبتی دعوی
ایدر دیشکدر بو کلام دن بوی نکار و استبعاد کلد و بچون بو مقام
ذکر او کند و عن قریب شرح و بیان اولن کرک پس حالاینه
کها کلامی شرحه شروع ایده لوم ارسطاطالیس ابو قدیس حکیم دن
نقل ایلن که اشیا مختلفه نک بری بری ایله التیام و تالقی نام اولن

اما اشياء متشابهه بری برینه دائما سرور و شتاق اولور لر • و بوی
 کلامی بویله شرح الیشکر که جوهر سیطه ارسنده تشاکل و بوی برینه اشیا
 اولور که ابدار لرین تلاقی روحانی و لوب اتحاد معنوی نک انواری
 ملتقم • و موانع کدورت تباین و اختلاف که لوازم مادیات در ترفع
 اولور • اما اجسام و جسمانیات ارسنده تلاقی ذوات و حقایق اولور
 بلکه سطوح و اطرافله اولور • کور فرمی سین که بر جسم بر جسم غایت
 تلاقی اولمه سی اولدر که بونک سطح ظاهری انک سطح ظاهریه ماس اوله
 بری نک حقیقتی و ذاتی آخو ک حقیقت و ذاتیه نیجه تلاقی و متصل اولور
 بر یو ملاقات قنده و روحانیات ارسنده اولن اتصال ذاتی و ملاقات
 حقیقی قنده اجسامک اتصالی ذاتی سنه ایلر زائل • و جوئی سنه میانه
 حائل • اولور اول سبیدن اکثر عشاق ملاقات جسمانییه ایلر راضی
 اولوبوب زیاده یه که تلاقی روحانی در متقاضی • اولور لر و بوی
 شاعر عجب دخی اشارت قلمدر **نظم** اعانقها و النفس بعد مشوقه

اینها و هل بعد العناق تدان	والشم فاما کی تزول صبابته
فیستد ما القاه من یمانی	کان فوادی لیس یسفی غلیله

سوی این بری لروچین یمنز جان شر و چون جوهر روح و آینه نفس
 ناطقه دن کدورت غواشی صور کونیه • و زنک رنگ ناطقه عات
 حیه • که طاق حواس ظاهره و باطنه دن حاصل • و آینه نفعده
 صور غیبیه ارسنده حایل • اولمدر • صیقل ریاضت و صلا

در بیان حقایق و معانی
 و اشارت به حقایق و معانی

طاعت و عبادت • ایلر پاک اوله • لاجرم لوامع انوار الهی • و بوارق
 شوارق عالم نامتناهی • مشاهد اولور • زیرا مآت نفس ناطقه ایلر حجاب
 غیب • و مستورات عالم لاریب • ارسنده هیچ حایل و عائق یوقدر
 آلازنک کدورت که آینه نفعده صور کونیه دن حادث اولمدر
 چون ریاضت و تصفیه ایلر بونکد و رات مرتفع اوله • هیچ عمل آخو فعل
 جدید اولمدین مشاهد و تجلی لازم و حاصل در • چون بواجذاب سعادت
 حاصل • و آینه نفعده دن اول کدورت زائل • اوله • انجذاب عالم
 انس • و عشق و محبت جمال قدس • قوت بولوب پروانه واد
 شمع جمال • ازل شوقنه پروبال • وجود موهومی سوخته • و مقام
 وحدت حقیقی ده که منتهای مقامات در افروخته • اولوب لذت
 مشاهد جمال از لید مستغرق • و عین الیقیندن حق الیقینه
 و اصل مطلق • اولور • و بومقامک صاحبی قنده تعلق بدن ایلر
 تجرد بیننده اولمدر فرق یوقدر • زیرا ریاضات و مجاهدات
 و ورزش آداب شریعت و عبادات • ایلر بر مرتبه یه ولد مشدر که
 استعمال قوای بدن مشاهد جمال حقیقی دن مانع • و نقد لیلک القد
 و اصل اولوب طفال کی شب عیدده انتظار فردایه قانع اولمدر **قطعه**

امروز دران گوش که بنیا باش	جیران جمال آن دلار آ باش
شرمت بادا چو کودکا در عید	تا چند در انتظار فردا باش

بلی غواش جسمانیه دن تجرد تام • و اطلال و دمن قوای بدن دن رفع

سراوق و قلع خیام • اید بک و حای تجروده خرامان • و ریاض عالم
 قدس و تنزه ده کشیده دمان • اولی متی مشا هده جلال حق اصغی و
 اجمال • ولدت وصال و ابتهاج قرب اتصال اولی و اکمل • اولور
 ذیرانشاه و نیبی و تعلق بدنه اگر چه دقایق اسما و صفات دن مشا
 جمال و حدت ذات میسر اولور • نه کم لایعینب • و در د
 کش میخانه لاریب • حسب حال • و ذوق جام وصالندن خبر و پرور که
 دوش وقت سحر از غصه بخاتم دارند | و اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
 بی خود از شمعش بر تو دایم کردند | باده از جام تجلی صفاتم دادند
 اما شوایب خیال که مقتضای عالم بعد و انفصال در بالکلیه مندرج
 پس شهود تام • که رقیبان خیال و او نام دغدغه سندن بالتمام •
 خالی اوله • خلوتخانه تجرود ملا بل جسامدن غیری ده اوله • انکچون که
 بعض عشاق جمال ازل نقاب • کون و حجاب • بوزن تخلص
 آرزو سنده نظم غزل ایدوب و بر لکه **نظم فارسیه**
 خوشادمی که ازین چهره برده برکنم | حجاب حجه جان میشود غبار تنم
 چنین نفس نه سرچومن خوشی است | روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمن
 چه کونه طف کنم در فضای عالم قدس | که در سراجیه ترکیب تخته بند تنم
و حکایت اولور که سر دفتر عشاق • مست جمال علی الاطلاق
 را بهر عشق سرمدی • خواند لاریق محمدی • سلطان ملک معنوی
 خداوند کار مولانا جلال الدین قونوی • بومقام توفیق دن عزم

رحلت • و قصد نهایت و صلت • ایدوب پشتر درض موقوف
 پهلوی مبارک ایتد که • اصحاب و احباب دستفته لری نای کی خوش
 فراقندن نالان اولد قلمین کوروب بیوروردی که واصل نریم ازل
 شمس تیز نیری اول جانبیه چکر یاران بوطرفه چکر • اما بر هر حال کمک کرک
 دیر لکه حضرت ولی خیر شیخ کبیر • صدر الدین قونوی عبادت اچون
 بایین مبارک حضرت مولانا به کلوب شفاکم الله تعالی شفاء عا جلا
 رفیع درجا و صحت کله روزی اوله • مولانا جان عالمینا نذر صحره ارزانی در
 یکی جهانک جانی پسین جابه صحت یار شود • عشق ازل برانی پسین برمانه صحت
 دیوچک حضرت مولانا شمدی دن صکره شفاکم الله نمره اولسون
 عاشق آبله معشوق ارسلنده همان شودن بر پیرا بن فکشد
 استمرخی سرکه انی دخی حیووب نور نوره متصل اوله **شعری**
 گفت لبشش کورشن شسترت | اعتناق بی جایش خوشتر است
 من رتن بیرون شوم آواز خیال | میخراجم در نهایت وصال
و بوجبت که ذکر اولد نهایت مراتب عشق و کمال مطلق در
 وزر وء مراتب و اصلا ن و غایت مقامات کمالان • در **ست**
 عشقت و هر چه هست و بکنفتم و گفته اند • عشقت بوصل دورساند بفر
 فقیر ایدرین بو قدر ذکر ایتدیکه خوابه نصیر و قائل دوانی عشق
 حقیقی و حجه الله جل و علا توصیف و توفیقده که بوفیق کند و جانبد
 نیم اشارات شریفه • و عبارات لطیفه • ضم ایدوب نقل و ایراد

ایلم که انکر کتابی بود بوفکر نوشتن نظریه تطبیق اینست بوفکر
سعی و زحماتی بیور اما چون مقام عالی و فائق و خلاصه معنی ایام و کلام
اولمعه لایقدر و سابقا و عده دخی ایشدک پس دخی سعی متواتر
و متوالی با بقدر زیاد نقل کلام عالی ایده لوم اگر کوشش هوش
منفوج و صدور سینه ارادت مشروح بیور بیور **شعر عربی**

لن کان هذا الدمع بحری صبا به علی غیر لیلی فیهود مع مضیع

مرا اشارت اولمشد که بوفکر چون بونک انسانی عالی مقام در دن
بی نصیب در لایب انک شرح و بیانده کت تا خلق اینه سنده غیر مصیب
و لکن من تشبه قوما فهو منهم زمره سنده قریب اولی رجات بعض
اکابر کلامک ترجمه سی براد اولمعه اقدام اولند جناب ساهی
مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره بیور و اگر چه محبت بر شرف در
که ذوق ایتمین ملزم و بر محنت در که مبتدا اولیس نه ایده و کین ادراک
قلزم و لکن بر جماعت که تعریف مایات و ترجیح خفیات معناد
تعریف و تقسیم ایدوب دیشد که محبت جمیل حقیقی که حق جل و علا در
کند و جالنه میل اینه سی جمعا و تفصیلا و اول دخی یا جمودن جمعه اوله
و اول حق جل و علا جمال ذاتی کند و مرآت دانسته کائنات سطر
مشاهده اینه سی در یا جمودن تفصیلا اوله و اول حق جل و علا
ظاهر کائنات ده جمال ذاتی مشاهده و کمال صفات مطالع قلمه سی
یا تفصیلدن تفصیلا اوله و اول او در که اکثر افراد ان عکس

جمال مطلق آثار ذاتی عکسده مشاهده ایدوب با جمال مقید ذاتی مقصود
کلی ایدوب انک و صالی ایدوب خرسند و فراقیده در دمندر اولمقدر
یا تفصیلدن جمعه اوله نه کم بعض خواص محب و استار شئون و صفات
که مبادی افعال و آثار در حرق ایدوب متعلق تمت و قبله کاه تو جملری
ذات متعلق الصفات حق تعالی اولمقدر و چون ذو الجلال و الجلاله
ان الله جمیل کتب الجلال مقتضای محبت جمال و کمال صفت ذات
متعالی در و آدمی نک دخی ان الله خلق علی صورته مستدعا بنجه
صفات حق جل و علا خلعت عالی قسمت وافی اولمشد لاجرم خاطر حسن
و جمال مائل و باطنی فضل و کماله منجذب و ملق بشوئه اصلی و عادت جلی سی
و دخی مقرر در که تفاوت درجات مجبان تفاوت طبقات محبوب بر علیه
اولور نه قدر محبوبک مایه حسن و بهجتی اغلب و اکثر اوله اول قدیر
محبک دخی مایه عشق و محبتی اعلا و افرا اوله کرک و انک اعلا در جایی
محبت ذاتی در که محبتک میل و انجذابی محبوب حق و مطلوب مطلق
ایله اوله که دفع و رفعه قادر او لمیوب تعیین سبب و تمیز مطلب
ایمکه دخی قادر و طالب او لمیوب کند و ده انجذاب نه سببند بر علیه
و علامتی اولدر که محبوبک نفوت مقابله وعد و وعید و تقرب
و تبعید کیه قنده برابر صفات جمال دن بنجه خوش حال اولور
نفوت قهر جلاله اول وجهه راضی و قانع اوله و دخی بیور و رکه
محبت متجانی ارسنده اولن مناسبک ثمره سی در و مایه الانک

بابه الامتیاز علیه ائمه سی در محبت حق اوج مرتبه در مرتبه اعلی محبت ذاتی در که ذکر اولندی. انک تالیسی محبت در که حق جل و علایه مختص تام این امور توسطی ائمه اوله معرفت و شهود و قرب کبی بونک تالیسی اول محبت در که حضرت حق اختصاص تامی اولین امور سبب ائمه اوله مراد اعلی عاقله کبی ناکل و مشارب و مراکبدن. با سعادت آجله کبی حور و غلمان و جنت و رضوان کبی. و دخی بیور و ر که محبت ذاتی ناک با عدلیسی کبی قسم در بری سمایی و صفاتی در. و اول محبت حق جل و علایه مختص اسماء و صفات فضل و اکرام. و اغاز و انعام. کبی ضد دینه ترجیح و ایشان اید کند و یه اول صفاتک آناری و صولی ملاحظه سی و ملقن سیرین. و بر محبت آناری در و اول ایشان و اختیار کند و یه آناری و اصل اولی ملاحظه سیمه و لندر. و بوجبت لایزال صد و تغیر و اتقاده در زیر اجوب صفات حمیده. و فعال پسندیده. ائله که محبت محبتی ائله ایدی تجلی ایدر عشقی زیاده. و توجه و اقبالی موجب السعاده اولور. و اگر اول صفاتک متقابلا تیلکه که ملایم هوا و موافق رضاء و کلد تجلی ایدر بوجهدن مستصرف. و اعراض و ادبار بیکه متصف اولور. قال الله تعالی. و منهم من یعبده الله علی حرف فان اصحابه خیر اطنین به وان اصحابه شر انقلب علی وجهه. و ادنای محبت محبت آناری در که متعلق جمال آناری در که حمله معبر. و قالب تناسخ نفخ اولنش روحه مفتر. در. و محقق سر و حد در که کثرت در

ظهور ائمن در دیرلر. و اول دخی یکی قسم در بری سی معنوی روحانی در تناسب و اعتدال اخلاق و اوصاف کمال کبی که متعلق عشق و محبت طالبان عاشق. و مریدان صادق. در. و بری دخی محبوب صورت غیر روحانی اولندر تناسب اعضا و حسن شکل کبی بعضی حسن و ملاحظه موصوف اولندر عارض اولور. و بومقوله صور عنری ده مشاهد جمال ایدوب عاشق شورین حال اولندر در طبقه در **طبقه اول** شول روشن دلدرد که نفوس طیبه لری شوائب شهوتدن مصفا اولمش. و قلوب طاهره لری لوث دل طبیعتدن مبرا. اولمش اوله و ظاهر خلقیه ده وجه حقندن غیری ملاحظه ائمه. و مرادی کونیه جمال مطلقدن غیر مشاهد قلمیه. زبده عشقه شکل زیبا و صورت مطبوعه مفید و کلد بلکه عالمه هر صورت که وارد اول اسکال علین ائله لمره نسبت

عارف ر و جو خویش ست الحق	در بحر شهود حق شده مستغرق
رود محسن مفید و ده شوق	حیران شده در نور جمال مطلق

طبقه ثانیه اول پاکباز لمر که نفوس لری عنایت حقه مظهر اولوب ریاضت و مجاهده ائله احکام کثرت. و طلمت طبیعتدن فی الجمله صافی و لملش اولد. لکن احکام طبیعت بالکلیه زائل و مایوب معانی مجرده ادراکی نه نشاه لریه مناسب مظهر دن غیره قادر اولیه لمر لاجرم انانده که اتم مظاهر در رابطه حسن تعلقلری اولوب انش شوق و شعله عشقلین. افزون ایدوب بقایای احکام بابه الامتیاز

محرَق و حکم بابه الا کما و غلبه اید و ب آخر میل حتی اول منقطع اولی و
 حال مطلق صور منقید دن تجرید اولی و منشا هده بانی مفتوح و مجاز عارض اصل حق
 پس کسی که بدید روی خوبان طراز
 در مجلس عشق و شوق شد مجرم راز
 افقا و در نور داغ عشق در سوز و کداز
 نوشید می حقیقت از جام حجاز

طبقه ناله اول گرفتار لرز که احتیاج عدم ترقی ده قلش اوله لر و
 تعلق حتی لری صدر حسنه دن تجا و زایش اولیه شهود و کشف مغید
 چهل قلش اوله لر و لیکن میل حتی لری بر صورت دن منقطع اوله قد ه
 بر صورت دهنه مبتدا اولوب داما بوک کشته قلله **رباعیه**

ای خواجہ حسن خاکبان جو واکن	آهنگ جلال اقدس و اعلا کن
تا حد درات جاہ بی بینی ماه	مه تافت راج خج بر لاکن

طبقه رابعه شول آلوده لر در که نفس تارہ لری مرده و آتش شہوت لری
 افسرده اولیوب اسفل السافلین طبیعده قلش و صحن سجینده
 رخت بھیمیت صلت کرد در صفت رقت و لطافت لمرده و نشا عشق
 و محبت لمر دن منتفی در جو بان مجازی آغوش و مجنوحه با لکلیه فراموش

اینان ز کار عشق بازی ز کجا	بند و ز کجا زمان تازی ز کجا
چون اهل حقیقت سخن عشق	بیهوده این قوم مجازی ز کجا

و دخی بیور و ر که اسباب محبت بش در اول نفس کند و وجودین
 و بقا سوسومہ سی در بو محبت بالضرورة معلوم در که هر کش وجود
 و بقا سہ طالب و بقای وجودی چون مضر تری دافع و منفعل تری

جاذب در پس حق جل و علایه که موجد و متقی اولد محبت انیک اولی و الزم
 ایکنی سی حبت منعم و محسن در که جلیک النفس علی حب من حسن الیها
 لکن خفی اولیه چون منعی خلق و ابقا و قبله انعام انیک غیبتنی القا
 ایدن حق جل و علاد در پس اصل محبت حضرت حق انیک اولی و الزم در **رباعیه**

بین نعمت ازو که نعمت بدین آرزو	کونکر کسی که شکر و زبیدن آرزو
بخشایش ز خدادان که در ملک وجود	بخشنده و بخشیده و بخشیدن آرزو

او جنبی محبت صاحب کمال در منایح اهل تقوی و علماء صاحب قوی
 کمی و اول حضرت که جمیع کمالات رنجات احسان و معارف فوجات
 نسیم انعامی در محبت اولی و الزم در در دخی محبت جلال در چون جمال
 عاریتی که عکس خیال رانی سنه دن قابل زوال در محبت اوله جمیل علی
 الاطلاق که جمال ملکات انک بر تو انواری و ظہوری بقید مظاہر دن
 عاری در محبت اولی و الزم در بنیجی اول محبت در که نتیجہ معارف
 روحانی اوله و بو تعارف متجالبین را سنده مناسبت اوله مرتب
 و مناسبت دخی روحین مزاجه مشترک اوله متفرع در یعنی اکی سنگ
 مزاجی درجات اعتدال دن بر درجه ده واقع اوله تحقیقا یا تقریبا
 زیرا ارواحک تفاوت در جاتی بعد قضاء الله تعالی و قدره تفاوت
 درجات ازجه یہ مرتب در مزاج جناب سالت بناه و خالیت
 دستگاه اعدال ازجه ان نیه در مزاج که اول اعتدالہ قریب
 اوله بعید اولدن احسن و اکما فیض اولن روح اعلی و اشرف اولور

پس یکی مزاج اعتدال دین بر وجه ده یا بر یکی برینه قریب اولسه فیض اولن
 و طرد مراتب شرف و علو دین بر مرتبه ده اولوب ارا لر نه تعارف
 اولور و تعارف ایتلافه سبب اولور **نکته** کم حدیث مشهوره و ارد
 اولدی که **الارواح جنود مجتده فاعارف منها ایتلف و ماتا کر**
 منها اختلف و چون تعارف روحانی که بواسطه اباب کاتر ب
 موجب محبت اولور **پس** خالق ارواح و مسبب اباب که مفیض کل در
 محبت اولی و الزم در **باب عجمه** ای رفته بعشق و استان من و تو
 در مهر و وفا نیست جان من تو من بنده ان بکانه کر عهد ازل
 و خاست یکا یکی میان من و تو **نثر** چون محبت حق و عشق محبوب مطلق
 و گزیده شیخ طریقت و عارفان حقیقت اولنکردن بوقدر
 سنه نقل اولندی **شده** دن صکره بنه موضوعه کتابه رجوع و ایراد
 کلام حکایه شروع **ایده** لوم **پس** محبت الهی دن که سبب لذت
 عقلیه در مازل وادی اولن محبت اهل خیر که برینه محبتی در که
 سبب خیر در و چون خیر غالب و ایم **اولوب** پس محبت اهل خیر
 قایم **اولور** بخلاف سائر محبت که موعض زوال و فساد در **نکته** کم
 آیه کریمه ده کلدی که **الاخلاء بعضهم بعض عدو الا المتقون** و بو
 محبت اهل خیر مخصوص در **اما** سبب لذت یا نفع اولن اختیاره و
 و انرا ده اولور و سرع الزوال اولور و گاه اولور سبب محبت
 و صداقت مواضع غیب و شاید ده اجتماع ایتمه که اولور

مثلا بر سینه ده یا بر خیمه ده یا مطلق بر سفره بلیه اولمعه و حقوق
 محبت ثابت اولمعه اولور و بونک سبب اولد که انسان بالطبع
 اینه مایل در و اینچون انسان دیر لور **پس** لفظ انسان شدن
 مشتق در **نیان** دن دکل **نکته** کم بعضی از اهل اولد لور و نظم ایتدی لور
مصراع و سمیت انسانا لانک ناسی **فقیر** ایدرین پس بویه نظم ایتدی
مصراع و سمیت انسانا لانک ناسی **چون** انر خاصیت انسان در و
 شینگ کمالی خاصیتی اظهار ایتدی **پس** کمال انسان بنی نوعه انر
 ایتمه در و بوانر دخی سبب محبت و اجتماع تمدن اولور و
 انسان مدنی بالطبع اولد و غنک بر موی دخی بودر و افراد انسا
 بری برینه استیناسی و اجتماعی عقلا هن اولد و غنی شرع دخی تاکید
 ایتشدر و بیش وقت نمازی مسجد محله ده اجتماع ادا ایتدی فرمان
 بیورد و غنی نک بر حکمتی دخی بودر که اهل محله بواجتماع برکت و سینه
 متحلی و بغض و عداوت دن که رذیلتی متحلی **اوله** لور و هفتده
 بر کون مجموع اهل مدینه مجتمع اولوب نماز جمعه دا ایدوب ارا لرندن
 تو خوش و بغض مرتفع و نور بمان و تالف که **هو الذی الف**
بین المؤمنین مقتضای نعت حق قدر ملتج **اولوب** و هر سلیه
 یکی دفعه اجتماع دخی شروع ایلدی که اهل مدینه دن غیری اهل سابق
 و اطراف دخی نماز عید قیلوب ارا لر نر موانست و الفت حاصل
 و تو خوش و تنگ رائل **اوله** و بوندن صکره عموم امت عر لر نر

بر دفعه موقوف حج و عرصه عفا شده جمع اولی فرمان ایلدی و اکا وقت
معین ایلدی که موجب حج اولیوب تیسر زمانده اول موافق شریفه
اجتماع ایدوب اهل محله و مدینه اراسنده اولن انس و الفت اهل ملک
اراسنده دخی اولوب و اول بقاع شریفه به تعیین ایتنه مکملی اولر که
اولر که صاحب شرع محل ولادت و منزل دعوت و عبادت و مہبط
و حی آسمانی در بس صاحب شرع تذکر و تعظیم و محبت زیاده اولور
توجه و رقت قلب و اینعات اطاعت و ارادت افزون اولور و بوی
احکام ملاحظه سندن عاقل بسبب فهم ایلر که غرض شارع علیه الصلوٰۃ
و السلام ہما اکمل تحقیق رابطہ وحدت و رفع غائلمہ کثرت در
و سایر احکام دخی بو غرض ملحوظ در و دعوت انبیا علیہم الصلوٰۃ
و السلام حیثیت علم و اعتقادن توحیدہ اولدوغی کی حیثیت
عمل و اجتهاد دخی توحیدہ در و نماز جماعت نماز منفردن
برر و ایتدہ یکرمی بش درجہ و برر و ایتدہ یکرمی یدی درجہ افضل
اولدوغی و حضرت رسالت بنا قصد ایلدم ایک خطبہ یہ استخلاف
ایدوب نماز جمہ یہ حاضر اولینلر کہ خانہ بین احراق ایدم بیورد و
بوسبب سندن کہ عبادت جامعہ صورت وحدت بولوب واحد
حقیقی یہ اقرب و قبولہ النسب اولر و شرف جامعہ دخی
اسرار واردر بو موضع تفصیل دکلدر برزنیہ محبت تفصیل و
تقسیمہ کلہ لوم محبت الہی دخی غیر محبتدہ انعقاد و خلل

جھندن پنجہ قسم و احوال واردر زیر استول محبتدہ سبب لذت
یا نفعدر لذت و منفعت و جودی و زوالی اعتباریہ اوج قسم
اولکی سی ایکی محبت دخی معانعت و معاراض اولندر ایکنی سی
یر جانبدن منعقد آخردن اولیندر اوچنی سی ایکی جانبدن
منعقد اولدقد نصکرہ معاراض اولیوب بر جانبدن زائل اولور
آخردن باقی قلندر و بوی اوج قسمک ہر بری سبب لذت یا نفع
اولمکہ ایکی شرف اولوب قسم اولی اولور ایکی جانبدن سبب
لذت اولن زوجین کی و زن و جوان متعاشقین کی و بوی
لذت بری نفع اولن مطرب و مستمع کی کہ مستمع سبب محبت لذت سماع
مطربک مال مستعدن انتفاعی در و عاشق و معشوق کی و ایکی جانبدن
منفعت اولن ینہ زوجین کی کہ زوج اتفاق جھندن نافع و نفع
تربیت اولاد و طنج و غل جھندن نافع در بر طرفن منفعت
آخردن لذت سببی ایلیہ اولن مجتدہ شکوی و عتاب جوق اولور
زیرا طالب لذت استیجال ایدوب و دوام ستسہ کرک فی الجملہ تأخر
ناوادی و زرہ توہم اولیجی آغاز شکایت و یفر ایتہ کرک
جانب آخرہ گاہ ناز و کلام دلال گاہ سامت و ملال کلوب
کند و توقی قدر منفعت بولیوب عتاب شکایت ایسہ کرک اول
سبیدن عاشق و معشوق اراسنده وصال قایم اولیجی شکوی و
عتاب دایم اولور و مطرب و مستمع باینی شکوی و عتابدن خالی

و بمقوله محبت محبت لواءه در لودن خالی اولد و چون و پناه
 و رعیت و غنی و فقیر و خادم و مخدوم از لودن اولن محبت بوسند
 شکوی و نظمدن خالی دکلدر زیرا هر بری آخودن بر نوع منفعت
 استرادی و زرینه اولیجی شکوی نظم ظاهرا و لور و عدالت
 رعایتی اولینجه بوشکوی و نظلم و رفع اولر مخدوم خادمین
 خدمته دوام و خدمتده قیام و اقبال و شکا شدن غایت
 اجتناب و مهم غرض و تحصیل مرام ده مخفایته اهتمام استر خادم
 رعایت و ماکل و ملا بده و راکده نهایت عنایت طبع ایدر
 جانیندن ملحوظ اولن مفقود اولیجی شکایتلر و حال بر ملا لودن
 حمایتلر پیدا اولور خصوصاً که خادمه لامعه حسن مخدوم ده
 رایحه عشق اوله طرفیندن انواع کنی و اصنافی نظم و حتی
 اولر کرک انکچون عقلا مملوک صاحب حال واکا عقودت
 و آرزوی وصال ایدنه نصیحت ایدوب دیدیلر **میت فارسی**

عالم آتین باید و هستن	بود بنده نازنین مشت
بایدندن بعض غلام صاحب حسن سرکش و مانند آتش اولد و غندن	شکایت ایدیک ای برادر خدمتکاری ملک بوز لوسته سرکش آتش
اولمین دیدیم کلتنان حکایتی در که بعض خواجه اصدیق غلام	صاحب جمال دن شکایت ایدوب بو غلام اگر چه بر اعتدالدر نوکید
سرکش و بد مقال اولمیدی رفیق ابدی ای خواجه جوت	

عاشقیت و معشوقیت در میان اولد مالک لیل و مملوک لیل بر طرف اولور

خواجه باینده پری رخسار	چون در آید بیاز و خنده
چه عجب کرمه خواجه حکم کند	وین کشد باز چون بنده

اما محبت اخیار چون انک مبدی رابطه روحانی در عارفه نفع و لذت
 جسمانی دکلدر و مقصد لری خیر محض در سبب اولن خیرک دوامی ایلدیم
 و قیام سبب ایلد مسبب ذخی قایم اولور و بو محبتک باغ و بستانده
 شوک شکوی بتمز و خارتان خارتان بلوی اولر و حکما بود و
 حقه دیشر در که دوست اولدر که حقیقتده سنگ عینک و صورتی غیرک
 اوله غرض اتحاد و جانیندن معتبردر و بمقوله دوست روزگارده
 نایابدر و اندر من الاندر و اعز من الکبریت الامر در و بود و شک
 نایا بلغذن علما و فضلا و ادبا و شعرا حکایت و شکایتک بطون
 اوراقی مالامال و ظهور دقاری بر خط و انکال قلندر **قطعه**

ترا بعلی راس الزمان فانه	زمان عقوق لازمان حقوق
فکل رفیق فیه غیر و افق	وکل صدیق فیه غیر صدوق رباعی

یاران کهن که بنده بودم همه	در بند جفای خود شنودم همه را
زینهار ز کس فاجو سید که من	دیدم همه را و از نمودم همه را قطعه
علی صقین بکلوب دیمه ثابت اولشدر	فلا نله از زده هزار حق و حقوق
اکلی مشابهی و اریکیما و سمر غک	بوی رفیق موافق بوی صدیق
زیرا اکثر خلقک حقیقت خیره اطلاعی	و ساهه مسند لریک سلطان

حقیقت اتساعی بود که مطمح نظر و سبب صد افکری باینصفت رائل
 یا لذت عاجل در چون عوارض منفعت رائل و لذت انتهاییه
 راجع و آیل اوله همان صد افکری منقطع و مجبوری و رفع
 اولور پس عاقله لائق اولور که اقوان زمان و اخوان جهان
 طرفه تصور صد افکله اختلاط و طلب حقوق چون انبساط
 ایتیمیه زیرا رعایت حقوق اولور و غنی گسندن غایت حقوق
 کور که مقرر در پس اول وقت ندیم ندیم و حریف غم اولور
 اگر یارانه مرقت و اخوانه فوت استرسه مطمح نظری همان
 ثواب آخرت و رضای یزدان مستعال اولسون که آدمی نه قدر کفران
 نعم ایلدیه متهتم و قضای حقوق مست قدم ایلدیه اول جواد کریم و منان
 رجم خوانن جود و نعمدن جوالر بیور و ر که نطق قدرت آدمیان
 بیرون و خیالی تصور عالم و عالمیانندن افزون اولور **مراع**
 که گفته اند کنوی کن و در آب انداز و ترکیده دیر که ایکی ایلدیه دخی صویه
 ات باقی بلر نه فاتی بلور رعایانک سلاطینه محبتی سایه
 غایتلرن مزو الحال و فواضل انعاملرن منع البال اولور فکر کن
 و سلاطین که افراط جور و ظلمه موصوف اولمیه لر رعایان انکره
 افراط محبت و نهایت صداقت مقرر در خصوصه که برنسل سیر
 نجه زمان ولایتده تاج حکمرین کور حکومته در صغ ایتش اولور
 اگر زیور عدل و انصافه تصافی و مذنبه ظلم و اعتسافدن انحراف

۷۹
 ایدوب مذنب حق رعایتکننده رعایا بیکله هم کیش و وضعای زیر
 دستلرینی حفظ و خواست ایدوب مخین غنی و محبت درویش اوله
 محبت دائره سندن کجوب صدق رقیبت و مودت مرتبه سین
 قویوب حق عبودیت او زره اولور لر قاضی بجه الدین ابن شداد
 سیر صلاحته کاتبنده **حکایت** ایدر که چون سلطان صلاح الدین
 بو سف بن ایوب دمشق قلعه سنده وفات ایلدی عامه رعایا
 و کافه برایا به اول مرتبه غصه و کلبت و غم و الم عارض اولدی که
 شرحندن زبان و بیان عاجز در مرحومک حیاتی زماننده پنجه
 مکنه رعایان نفسنر و اولاد غری بو سلطان عادل و پادشاه
 مشفق فدا ایدر روز دیر کرد بئر بو مقوله کلامی مبالغه دن
 عدا ایدر دگ که صاحب دو لکره سویلر لر چون اول سلطان جیم
 کریم کرامت و کریم رحمان رحیم انتقال ایتدی جمله طاهر
 اولدی که اول سوز حق ایش و هر کشی وجداننده بولدی که اگر فدا
 قابل المستسه حب اولادی بلکه نفی فدا و پروردک زیر سلطان
 صلاح الدین عدل و تقوی سندن غیری اول زمانده ترک سواحل
 شامی و قدس شریف المشدی قریب اولمشدی که مصر و شام
 دخی الوب اسلامه خلل عظیم تیش و هجوم کمر اجتهادی میان
 ممتنه بغلیوب لیل و نهاراً صیفا و شتا غزو و جهاد و مقابله و
 مقاتله فرنج لعینه مواظبت ایدر حتی قدس شریف و اکثر سواحل

کرو فتح ایلدی • و احسان و سخاسی اول مرتبه ده ایدی که سوت
ملکیتی اقصای یمندن حدود ادر با یکانه و اصل • و مصر و شام و
دیار جزیره بنامها حوزه تصرفنده داخل • اولندی • و مع هذا
وفات ایتد که خانه سنده برالتون و اوتوریدی اچقه بولندی
و سلطان صلاح غزو جهاد • و عدل و داد • سلطان نورالدین
شهید دن تو علم ایتد • اول حضرتک مرا سندن ایدی • بعض
اولیا و بر کرد که سلطان نورالدین شهید او جلردن و صلاح
الدین قرقلردن اولشد • و بوا یکی سلطان عدالت عنوانک
احیای ماسم عدل و داد • و اعلاای معالم غزو و جهاد ده • ایتد کلری
آنا رحنه و کاتر محمودیه تمام مطلع اولق استین شیخ امام ابو
سمنه نک از مار الروضتین فی اجدالدولتین • کتابه نظر ^{بلسون}
و الحمد لله تعالی که اهل مرز و بوم • ممالک روم • سلاطین آل عثمان
نسبت بو مسئله موسوم لرد • ازیرا ابتدای زمان استعلاای
لوائی سلطنتلردن که سنه تسع و تسعین و ثمانه در • بوزمانه دکل که
سنه انین و ستین و ثمانه در • سلطان و شاه که مسند
نشین تختگاه • اولشد • مذهب مل سنت و جماعت اوزره
جاری • و مذاهب بدعت و ضلالدن عاری • اولد قون
غیری اعلاای لوائی سلام • و قهر و ذل کفار سام • و اخذ قلاع
و ممالک اهل اضم نام • ایتد که تفصیر و تهاونی کند و لره حرام

۲۷۰
ایتد لرد • خصوصاً فرج العین • و انکروس بی دین • فرقی نصاری
ضالین • که اشاعدهای دین سید المرسلین • انکدر • و فرجک دولت
خلفای عباسیه و سلاطین سلجوقیه ده نه مرتبه استیلاری وارید و
کتب تواریخده مسطور در • حالاکمال ذلت و مهانت اوزره در لرد
ولوائی سلام فرق کوفه و زره شمیک زبانه اولن استعلاسی خلفای
راشدین عهدندن صکره و لدوغی معلوم دکلدر • لاجرم رعایا و
برایا مواقف دعا • و عبودیت و وظایف شکر و نسیه موافق و
مدآوم لرد • قرین قبول سبحانی اولندن عالی و لمیه **مصراع** آمین
آمین حتی الف آمین **بیت** برست عدل و داد و باعدا دین غزا
بر ما دعا و شکر و بر الطاف حق جوا **نثر** و حکما دیر لرد که سلاطینک
رعایا به محبتی اول جعتند لرد که منعم لرد • و شمع منعم علیه جانبی محبتی
لازم در • و پدر که دختری فرزندینه بو جعتدن محبتی ثابت در که حقوق
نعمتی بید در • اگر چه جلی دختری محبتی مقرر در • زیرا کند و نک نسبی
که طبیعت کند و نک صورتندن نقل انتخا ایتد • فی الواقع
بو فکره صحیح در • زیرا ماده بدن پسر جزء وجود پدر در
و خلق طلقه شاکل و مشابه در • اول سببند که نه قدر کالات
و سعادات متصف اولسر و قریر العین اولور • حق اول
عمرن تحصیل ایده • و کی متحرقلدوغی کماله بر قادر اول
کند و قادر اولش کی خطا ایدوب تحسینه تسلی حاصل اولور

و دیر که هیچ کس آخری کند و به جمیع کالاته راجع اولد و غین اسک
 یو قدر مکر در پسرینه و دخی پسر که کند و به قایم مقام و بوسه
 غور و دن کند کن صکره نایب مناب ملاحظه اید و ب نو جتدن
 بقای موهوم تصور ایدر خصوص اسباب امتعه و املاک
 و عقارات مالک و نکر موتندن صکره اسباب و اموالی اجانب تصرف
 و شمه سین تصور اید و ب لبر عنایین بغل اغیار و اعداده کورن
 عاشق شیدا بکے اولور لابد کند و فرزندی و یلچی نیکند و به قلمق
 کبی ملاحظه اید و پشادان و خانه سی تصور نزع آبادان اولور
 اگر چه بو مغالره بر پدر ک ضمر نه مفصل و مشروح اولور و لکن
 علم اجمالی و تصور بسیط اوزره معلومی در و رای جی بدن استخلا
 انبیا ایدن کنه کبی و محبت و مودت امور نزع بو مقوله علم اجمالی
 و تصور بسیط کافی در اما فرزندان پدره محبتی عکسندن اقل در
 زیرا معلول و سبب در معلول و سبب عکس و سبب ارتباط و محبت
 عکسندن اقل در نه کم بر مان اتی بر مان لی دن اضعف در
 و فرزندان محبتی زمانا دخی متا خود در مرتبه اطلاع و تمیز و اصل
 پدر دن انتفاعی حاصل اولینجه دائره محبت قدم بصر و بوسیدن
 شریعت مطهره و فرزنده رعایت حقوق پدر انیکچون حکم و نصرت
 اولنشد عکس و تقدرا و ملشد نه کم شیخ سعدی دیندر

سالا بر تو بگذرد که گذر | نیکد سوی تربت پدرت

تو بجای پدر چه کردی خیر | اما من چشم داری در پیرت
 و برادر لک بری برینه محبتی پسرک پدره محبتدن ناقص در
 و سبب بر سده مشترک اولد قلمی در و بادشاهاک و عایا سده
 محبتی پدرک پسر و عایاهاک بادشاهاک پسرک پدره و رعایاهاک
 بری برینه برادر محبتدن تشبیه ایدر لبر فی الواقع اید و اولی
 کرک که عرصه جهان روشن و ساحت کیتی مانند گلشن اولور
 و الاخراج عالم منصرف و انتظام کیتی فادیه متصف اولور
 و مراتب محبت خیر اوج در اول محبت الله تعالی نه کم کچد
 منبع خیرات و سعادات در ایکنی محبت استاد در که انسانه
 ارشاد علم و عمل صالح و تعلیم تهذیب اخلاق ایدر و بو محبت
 پدر دن اولی در نه کم اسکندر دن نقل کچد در و علامه دیندر
 که روح جسم اوزرینه مفضل و حقیقت انسانیت جوهر روحه محصل
 اقل علی الروح و استکمال فضایل | فان بالروح لا بالجسم انسان
 پس معلوم که سبب تکمیل حیات روحانی و واسطه تحصیل سعادت
 جاودانی در پدر دن که سبب حیات جسم و جسمانیت و واسطه
 حصول ظاهر انسانیت در افضل و تعلیمت محبتدن اکل
 و محبتی پدر محبتدن اقوی و رعایت حقوقی اتم و اولی در
 بو تقدیر دن واضح اولدی که محبتی لازم استاد علم نافع و عمل
 صالح تحصیلنه و شد و نادی اولندر زیرا حیات باقی بو نکل

حاصل اولور نه آنکه علوم رسمیه غیر نافعه دن بعض مقالات و
 سلوک رسندن بر مقدار خیالات تعلیم ایلیموب معلم و متعلم یکی
 دخی اخلاق و حبش هوات دینه ایله متصف نه علم نافعه نه ایدو
 بیلور لر که تحصیلنه قدم ممت قویه لر و نه اخلاق ردیه و
 معایب نفس خفته نجه ایدو کین درک ایلر لر که کند و لر دن چهل
 جته سین صویه لر پس فضل و اکمل معلم جناب رسالت نباهی
 که محاسن ایمانی محصل و مکارم اخلاقی متمم در جمله تعلیم و ارشاد
 آنکه تعلیم و ارشاد نه راجع و ایل در و اصول معارف و
 فضایل اول خیر تک غایت و هدایتندن حاصل در پس محبت
 حقندن صکره محبت کامل و اطاعت و انقیاد تام اول خفته
 و ملق کرک و بو محبت تمام ایمان و کمال عرفان و سرایه
 سعادت و بهماندر نه کم بوردی لایون من احدکم حتی اکون اب
 ایله من نفس و اهل و محبت خلفای راشدین و اصحاب آل
 و عزت سید المرسلین که هر بری سمای هدایتده انجم و مظهر شرف
 بایتم اقدیم اهدینم در لر و محبت علمای مجتهدین و شیخ
 مرشدین که حایه دین و هدایه راه یقین لر در بو محبت
 فروغندن در او جبهی محبت پدر و مادر و اجداد و جدات در
 زیر اسلله اسباب وجودده هر بری داخل و نعمت دین که فضل
 نعم در زمان صغیرندن انکرک تعلیم و تلقینله حاصل در پس

انکر دخی استاد خیر و اب روح اولور لر و محبت لری یکی جتندن لازم
 اولور اکثر ناس دین اسلامی آباء و امهات تلقینندن اخذ ایتند
 نعوذ بالله اگر صلب کافردن وجوده کلش اولیکد بیهاات که
 بعده استدلال طریق خیر و دعوت و ارشاد غیر یله سلوک طریق
 میسر و وصول دولت اسلام مقدر اولیکد الا مکر که عنایت ارشاد
 سابق و کوی توفیق و رشاد و سیاق اولیکد و قبل نامم یک
 طائفه به حقک عنایتی ظاهر در بر طائفه که صلب اهل اسلام دن تولد
 اولمش اوله بر دخی کفاردن استرقاق اولوب دیار اسلامه کلوب
 دولت دین و ایمان و اصل و سعادت دینا و آخوت حاصل قلمش
 اوله و حدیث شریفه بو طائفه به اشارت وارد اولمشدر آن
 الله تعالی نصیحت عن قوم یقادون الی الجنة بالکمال و ادا سیر لر در که
 زنجیر ایلله دارالخریدن دار اسلامه کلور لر و شرف ایمان و دولت
 اسلامه و صل اولور لر حکایت اولور که هجوم شیخ و فزاده نک
 بر درویشی مجلسنده سلطانم بن حق تعالی نک غایت عنایتنه مظهر
 اولمش قولیین دیوچک نیون کند و کی مدح ابد رسین نزن بلدک
 ایلده ایدو کله دیشلر درویش سلطانم فلان تاریخده سلطان محمد
 حضرت لری انار الله تعالی بر نامه از ما و دولایتنه غایب کون سفر
 ایتمش اتفاق هر کز فتح قلعه و اخذ اسیر و اولمش دنوب کلور کن
 بن فیکری بر غازی بر پیشه ده بولوب جیوش پس انکرک اولور

و تقدیر غایت زمان صغیر
 اسیر وجوده طرح صغیر اولور

پادشاهی حق جل و علا محض بن بنده دار الکفرون خلاص و لمعجون سفره صله
 بنم حقه آنار عنایت ظاهرا و لمدمی دیش حضرت شیخ تحسین ایلین در
 سلطانه رعایانک محبتی در بعض رعایانک سلطانه محبتی پسرک مجتهدن
 راج کرک دیشکر زیر سیاست سلطان و اندک عدلیه روی
 روزگار حلیه امن امانه مستغف اولمحتی نه پسر بدردن مستغف و نه
 بدرد اسباب تربیت پسر و حفظ عیال جمیع اولور و بد پسر سیاست
 و تادیب و اخلاقی تحسین و تهذیب ایلر اما سلطان هم بد
 هم پسر تادیب و سیاست ایلر پس انک نفعی اعم و محبتی اهم در
 اگر چه سلطانک رعیت محبتی بد رک پسر مجتهدن ناقص در زیرا طبیعت
 تحمل کمالات و صبر غیر مضیات اینکده رعایا کی دکلدر و
 مثل مشهور در که لا و فاء للملوک و بعض علما بیور شد که جتبنوا
 صیبه السلاطین فانه لا و فاء لهم یستکبرون فی الثواب رد الجواب
 و یستغفرون فی العقاب صرف الرقاب یعنی پادشا اهل سلام
 المعنی کلی احسان و ثواب آدمی اولدر کی جزئی سیاست و عقاب
 عداید لر و الحق سلطانن کلی رجا اینکده مناسب دکلدر زیرا
 و فاء غالباً احوالک دلات و مفواتن اغراض و جنایات تقصیر لر
 ترک اعتراض اینکده اولور نته کم دیشکر **نظم**

اذا كنت في كل الامور حاجباً	صديقك لم تلق الذي لا تعاتبه
وان انت لم تشرب دار العاقبة	ظمت واتي الناس نصف مشارب

اگر سلاطین دخی ندما و اصحاب و امرا دار کانه بواسطه معامله
 ایدر سه امور ملک و ملتة اختلال کلک اکثر احتمال در پس سلاطیندن
 و جوی ظاهر دکل امور ظهور ایند که رعایا زبان طعنی اطاله ایمو
 سرخنی سته حواله ایده لر نته کم حافظ شیرازی دیشدر که **نظم**
 رموز مملکت و ملک خروان دانند کدای کوشیه تو خافه اورو

بشیخی مرتبه محبت احوال و اعمام و حالات و اقربا و عثمان بر حقه در
 صله ارحام مطلقاً مندوب و مستحسن اولد و غی کبی محبتکری دخی مسنون و
 مندوب و مقتضای طبع و مرغوب در مکر عارضه تحاسد
 و نفاق و طلب جاه و دنیا سبب ایلد محبت جبلتی زائل و بغض و
 عداوت محال اولمش اولد نته کم دیشکر التعم غم والا قارب
 عقارب و الحال عن الخیر حال بیت عداوة ذی القربى اشده
 مقاصد علی النفس من الجسام لهن **نظم** سنا که خصمکدر رخصم دید و کلک
 زهر اچور رسکا غین دید و کلک **نظم** التبی مرتبه محبت ظان و اصحاب
 و اصدق و احباب در مکر کدر هر بر نیک محبتی محفوظ و حقوقی
 رعوی و ملحوظ اولد زیرا حقوق اخوان و دایع اموال کبی در حفظند
 تقصیر موجب خیانت و مورث ترک امانت در و هر که
 آندن صداقت مفهوم و حق حقیقت معلوم اولد اکا کال صدق
 اوزره معامله و حق اخوت و فتوکه مجامله لازم در و ارسطو
 دیشدر محبت معشوق نیز مرتفع اولور نته کم ذهب زخوف

تیرتبه اولور. بعضی فضلاء به سؤال آید بگوید که برادری یکدیگر یار می جوایب بگوید که
 اول برادر یکدیگر که یار اوله **نظم** هزار خویش که بیکانه از خدا باشد
 فدای یک تن موی که آشنا باشد **نظم** چون محبت کرک اقام و مرا تپی معلوم
 اولدی. پس هر محبتک مقتضای سوز و زهر عمل اولوق نبه در آنی بیان آیدم
 مقتضای محبت حق تعالی که محبت کرک اجل و اعلی و اتم اولی سوزی. اطاعت
 و عبادت و تعظیم و امتثال و امر و احراز و اجتناب نواهی الهی در
 و اتباع جناب رسالت نباهی در که **نظم** قل ان کنتم تحبون الله فاتبونی
 بحکم الله. و اول گفته که انده بو متابعت بولینوب نیه ادعای محبت
 الهی ایلیمه مغرور کذاب در بلکه محد خباثت باب در زینهار دعوائی
 تصدیق و محبت و عشق تحقیق. انیمه سین محب مجبویه عاصی اولوری
 عاشق معشوقک رضاسین ترک آیدری **قطعه** معطی الآله و انت نظر حبه

هذا مقال فی الفعّال بدیع لو کان جبک صادقاً لاطعته
 ان المحبت لمن یحب مطیع **نظم** و محبت جناب رسالت نباهی و آل
 کرام و اصحاب عظام و ائمه و مشایخ انلرک مقتضای محبتکری
 اطاعت و اتباع و نصایح و مواظبترین استماع در و جناب
 رسالت نباهی ذکر اولند قد صلوات ویرمکدر و خوب صلوات
 محسنده علماء اوج مذهب اوزره اختلاف آیتلر در بعضی علماء غیر
 برکوره واجب در باقی مندوب در دیشلر. بعضی آخره باری که
 نام شریفی ذکر اولنسه واجب در بر مجله نهم دفعه ذکر ذمی او

این محبت من یحب مطیع
 و محبت جناب رسالت نباهی و آل
 کرام و اصحاب عظام و ائمه و مشایخ
 انلرک مقتضای محبتکری
 اطاعت و اتباع و نصایح و مواظبترین
 استماع در و جناب
 رسالت نباهی ذکر اولند
 قد صلوات ویرمکدر و خوب
 صلوات محسنده علماء اوج
 مذهب اوزره اختلاف آیتلر
 در بعضی علماء غیر برکوره
 واجب در باقی مندوب در
 دیشلر بعضی آخره باری که
 نام شریفی ذکر اولنسه
 واجب در بر مجله نهم دفعه
 ذکر ذمی او

دیشلر. و بعضی آخره بر مجله ذکر اولنسه برکوره واجب باقی مندوب
 دیشلر. مذهب مختار بودر. صحابه ذکر نده ترضی کرک. بعضی رضی الله
 تعالی عنه دیکر. شیعه حضرت امیر المؤمنین علی و اولاد کرامی ذکر نده
 دخی صلوات و سلام آیدر لر. اما حق اهل سنت و جماعت در که صلوات
 بالاستقلال جناب رسالت نباهی به مخصوص در. و علماء و مشایخ
 ذکر نده ترجم اولوق کرک. و مقتضای محبت پادشاه طاعت
 و نصح و هوای مخالفتدن احراز و مال و زرینه استعمال اولنور. مانند
 خدمت. ایتلر. و والدین محبتک مقتضای طاعت و ادای
 حقوق. و احراز حقوق. در نته کم شرح اولند. و بعد ملوت و عیبه
 و اذکار و صدقاته روحلرین یاد ایتلر. و مذهب صحیح اولر که
 جمله عباد اذن مرنه اولور سه نوابین آخره بیه ایتلر جائز در. و
 نواب ارواح امواته و اصل اولور. و مقتضای محبت اقربا و جبا
 دخی حسن عشرت و مجامله و لطف و تحمل ایلیمه معامله در حکما
 دیشلر که منعک منعم علیه اوزرینه محبتی عکسندن اقوی و اکثر در.
 زیرا احسان ایدن و قرض و یرن احسان اولنن و قرض و یرلنی سور
 اما احسان اولنن و قرض الی محسن مقوضه اول مرتبه محبت اتمین
 اما محقق اولیمه که قرض و یرن قرض الی سودکی و بقایسین الله
 مانی تخلص. و زیانندن بری اولمغه حریص. اولد و غندن در
 و قرض الی محبت ایتدوکی و بقایسین استمدوکی قرض ادا ایتلر قاضی

این محبت من یحب مطیع
 و محبت جناب رسالت نباهی و آل
 کرام و اصحاب عظام و ائمه و مشایخ
 انلرک مقتضای محبتکری
 اطاعت و اتباع و نصایح و مواظبترین
 استماع در و جناب
 رسالت نباهی ذکر اولند
 قد صلوات ویرمکدر و خوب
 صلوات محسنده علماء اوج
 مذهب اوزره اختلاف آیتلر
 در بعضی علماء غیر برکوره
 واجب در باقی مندوب در
 دیشلر بعضی آخره باری که
 نام شریفی ذکر اولنسه
 واجب در بر مجله نهم دفعه
 ذکر ذمی او

و مالی خاطر اولدوغندن در نته کم **حکایت** اولور بعض غیر لبرینه
 کثرت زیارت خلق دن شکایت ایتدکه ایتدی اجبا کج فقر استنه قرض و بر
 و اغنیاستدن قرض استنه که کسنه یا نکه او غمیبه و قیس بن سعد بن عباده
 مدینه ده مریض اولدی عیادتنه جوق کسنه کلیمک خواصندن تقصیر عامه
 بسین سوال بدجک دیدیر اکثر اهل مدینه سزدن قرض المکره و طلب تویندن
 کله فرلردیدی قیس سوال تا که اجای بدن منقطع ایلیم بن آذن بنزار
 دیوب ایلدی که ندا ایلدی که هر کسنه که قیس قرضی و حق و اردر
 ابرو اسقاط ایلد **راوی** ایدر که اول عیادت قیس اول قدر آدم کلدی
 که عتبه خانه شکسته اولدی بوسید ندر که بعض علما قرض و بر کردن
 و قرض المقتدر منع و امتناع ایلوب **القض** مقراض المحبته دیدیر
 نته کم مولانا عبدالرحمن جامی فرزندینه نصیحت ایدوب ایدر که **مشق**

با حسن بر اجبا دست بکنای	منه در تنکای مدخلی بایب
بخشش باش از ایشان بار بار	ساراد و ام دارشان کر انبار
مدشان قرض وستان نیم حبه	فان القرض مقراض المحبته

اما حسن و منعم حسن الیه منعم علیه اولر کسنه به محبت ایتد و کی اول مجتهد ندر که
 نفس انسانی و ذات انعامی سور بالذات احسان حسن الیه او زرینه و
 و بر تو انعام منعم علیه ده لامع اولد و عیون حسن الیه و منعم علیه و لای
 بالوض سور و دخی دیشلر که حسن اول کسنه به بکر که تعب و مشقتله
 بر مال تحصیل ایتد اول و حسن الیه اول کسنه به بکر که بی زحمت و مشقت

مال الله کرشم اوله لاجرم قدرنی بلر و محسنه حق شکرین تمام
 ادا قلمر و ترکیده مثل در دیور که بین کسنه بلر طوین کشتی سلو
 و مادرک سر و جنتی بدرون زیاده اولد و غنک بر سیبی دخی بودر
 زیرا ما در سلور که استیلا و تربیت و تحصن و تقویتده نه
 زحمتلر چکشدور و بوسید ندر که شاعره کند و شعری حسن کلور
 و غیره لر تحسین ایتدکندن ارتوق تحسین ایلر نته کم دیشلر
 در کسی در شو و بر فرزند خود مفتون بود که چه آن فرزند زو شو ناموزون
 و هر صناعت بو اسلوب و زره بر کسنه ارتوق زحمت چکد و کی نشد
 ارتوق سور و دخی محسن فاعل کی در محسن الیه قابل کی فاعلک
 زحمتی قایلدن ارتوق در **تذنیب** بو مجتهد کر اعلاسی اول مجتهد کر
 اگر منشائی محبت خیر و کمال حقیقی اوله که جوهر نفس متعلق لذت عقلی
 عوارضله دکلدر **لا بد** انقطاع و احتیال لدن مصون و سعادت
 و نیمه دن ضرر پذیر دکلدر و بقای نفسله باقی در و سائر
 مجتهد کر احوال بدن و نشاءه دین الیه انقطاع علاقه بدنه منقطع
 اولور **الا خلا** بعضهم لبعض عدو الا المتقین بوکه اشارت
 و بو سعادت اول وقت حاصل اولور که نفس ملکات فاضله و اخلاق
 حله تحصیل تمام ایدوب توجه جناب حقده مستوفی اولر که فنا
 اندن عبارت در نته کم غیر لرون بری سی ابراهیم خواصه
 تو کلندن سوال ایدیک ابراهیم اتوزیلیدی که مقام تو کلدده

ریاضت ایدرین دیو جک ابتدای سن عمر کی تعمیر باطن تنگیده خوج اثین
 پس فنا فی الله مرتبه سته قنده و اصل اولورین دیدی **بسط** ظاهر
 اولدی که بو مقام اعلا ی مقامات و اکل سعادات **ایمن**
 آن یار که در برده اسرار نھان بود از علم یقین آمد و از کوشش یا غوش
 و تا که مراتب نفس انار قوای جسمانی و نفسانی دن تمام پاک و صاف
 اولیه بو کمال کجالی تجلی تیز و ساکن وجود مو هو مندن که بعد
 منازل و اسحق مراحل در تمام گذر آئینجه بو مقام یک مبادی و اصل اول
 وصال دوست میکنی ز خود بگذر که در میان تو و او بحر توایل نیست
 و حافظ سعد دیش که **بیت** گویند سعد دولت وصل از چه یافته
 خود را گذاشتم قدمی پیشتر شدم **نثر** و حافظ شیراز بو مقام طلبنده نضر
 بیا و هستی حافظ پیش او بردار تو باد خود تو گشتن شود ز من که منم
 رزقا الله الجواد النعام **ع** القرب من مبادی هذا المقام خواجه نصیر
 بو مقامه حکما دن چوق نقل و ایراد پیش جمله دن دیش که بر کس نیاید
 که حق جل و علا محبت ایلیه آفی معاهد ایدر **نثر** که دوستی بری برینی
 تعاهد ایتدو کی کسی خواجه نصیر ایدر بو لفظ بزم لغت زده حق جل و علا یه
 اطلاق اولمز مولانا جلال ایدر خواجه مک بسوزنی ظاهر دکلدر
 زیر کتاب و شسته بونک نظایری چوق وارد اولمز **قال الله**
 تعالی و هو یقول الصالحین **حسبنا الله و نعم الوکیل** بلکه حد
 قدس ده دخی زیاده وارد اولمز **فاذا اجبته كنت سمعه**

بسط و بصیر الذی یبصر و حدیث آخروده من احسنه قتلته و من قتلته
 فاما دینه **انتهی** فقیر ایدرین اولاسیم آئین و زک که تولی و کالت تعاهد
 بکی اوله **نثر** زیرا تعاهد کاه کاه یوقلمق در **مستمر** اعلام الغیوب اوله
 بو معنی محالدر **نثر** نایناشاید که اول لفظ در دخی مجاز اولق محملدر **و**
 ارسطاطالیس دن نقل ایلدیر که اگر چه آدمی انسی در و کنن بهمتی انسی اولق
 کرک **بعضی** عشی اولق کرک **نثر** زیرا اہمیت سفلیده قلمق مرتبه حیوانات
 اگر چه انسان جنبه یوزندن صغیردر **کنن** عقل یوزندن شریف حکمت
 جہتندن کیردر **و** عقل جمله مخلوقات دن اشرف و جمله کمونات اوزر
 مستوی در **و** بو مقامه بسط کلام و تحقیق مرام اولدر که **اتفاقی**
 اہل شود و عیان و اجماع ارباب بحث و بیان **قندہ** محقق
 اولمزدر که اول کوہر مکنون **که** اجتماع کاف و نون و فرمان
 بادشاہ کن فیکون **ایله** ظاهر و بدیدار اولمزدر **و** بحر غیب وجود دن
 ساحل شہادت امکانہ دوشمدر **جوہر** سیط نورانی در که اکا عقل
 اول **و** بعض اخبار دہ قلم اعلی **و** ائمہ کشف و شہود حقیقت محمدتہ
 دیرلر **و** اول جوہر نورانی کند و سنی و مبداء فیاضنی و کند و وسائیل
 مبداء فیاضدن الی آخر الابد ظهور ایدر جمل افراد موجوداتی بیلدی
و تمامت حقایق و اعیانی اشمال و اندراج علمی ایله اول جوہر مندرج
و مندرج اولک **نثر** کہ دائرہ خواہا مک اغصان و اوراق و اجزائہ
مشتمل در **و** جمیع موجودات بو ترتیب اوزرہ کہ بو جوہر مندرج

کتاب

و متکثر در علی وجه التفصیل قوت در فعله و کتم غیب در قضای
 شهادت جیقولر بحوائثه مایشاء و تثبت وعنده ام الكتاب و چون
 سلسله موجودات و حوادث کونیة رحمت رحمانی و قدرت
 ربانی اقتضای ایلیم مراتب عالم ارواح و درجات عقول و نفوس مجرد
 موجودات لسانی اعنی عالم جسم و جسمانیة که موطن تبدل و معدن
 و منظر فنون تجلیات الهی و ظهورات و سون نامشایی در
 منزل و تسفل ایلدی حکمت کامله و قدرت شامله استدعا ایلد
 که بونظام وجود بر دوام مرتب موقوف اولد بر جسمه که بالذات
 ثابت بالصفات متغیر اولد و اول جسم **بیت فارسی**

ان ثابت بی قرار عجزه نای | که جای بخند و اسد بر جای

اعنی فلک دوآرد که حرکت دوریه سبیل و ضاع غیبه و انکال
 عجیبه سی قوت در فعله و عدم در وجود و کلوب و هر وضع و شکل
 بر حادثه معین و کاینه مخصوصه به سبب و رابطه اولور و هر آنده
 حوادث مبدقربند که حکما اکا عقل فعال و عقل عاشر دیرلر بر صورت
 جدید آینه بیولی عناصر دره ظاهر اولور و چون بوسبب اتحاد موالید
 نموده منتهی اولدی حکمت حکیم جلالت قدرته اقتضای ایلدی که مجموع
 کالات سابقه نشاء ان نیت ده که اشرف انواع حیوانات بلکه عالم
 صغیر در جمیع و منتظم اولد و فضیلت عقل قدسی که مبدء اتحاد اید
 بونوع مکرر مد عقل استفاد صورتنده ظاهر اولد تا که نفس انسانی

بودنیه و متجلی و بوفضله متجلی ایلمی عالم عقلی بیک مرتبه علیا در منزل
 اولوب نقطه بدایت خاتمه واصل و دائره وجود قوس نزول قوس
 صعود بیکه تمام اولوب کایدکم بقودون اشارتی حاصل اولد **نظم**
 وین آن سرکوی بود کاؤل | زانجا همه جهان سفر کرد

پس روشن اولدی که فاتحه کتاب وجود و دیباجه رساله ابداع
 و عقل قدسی اولد و غی کبی خاتمه سی عقل انسی در شمول دانه کبی که منبسط
 اولوب اعصاب و اوراق و ثمار و شعب اولد قدس صکوه تفرقه و
 کثرت مراتبندین و وحدت و جمعیت بولوب شکل اول وضع
 سابق کبی دانه اولور و بوسیر دوری که جمیع موجودات روحانی
 و جسمانی و کمونات علوی و سفلی ده ساری در افلاک
 که واسطه نظام عالم اجسام در حوت دوری وضعی در که آنکه
 افلاک سبعة سیاره که اسفلدن اعلایه بوترتیب وزره در که **شعر**

قرست و عطارد و زهره | شمس و مریخ و مشتری و زحل

و فلک نامن که حکما اکا کمره ثوابت و اهل شرع کرسی دیرلر و فلک
 اطلس که حکما متحد الجهات و فلک الافلاک و اهل شرع عرش دیرلر
 دور ایدرلر و اول دور دخی یکی نوعدر برسی سی مشرق در مغرب
 و انک اطری و اجلاسی و اسرع و اعلاسی و حکمت یومیه در که بالذات
 فلک اعظم بود و حکمت یکر می درت ساعته تقویم با شرف قدس غریبه
 دور اید و ب سیر افلاکی دخی بالوض اداره ایدر و طلوع و

غروب کواکب و ظهور و بروز خارق و معارِب و بیل و بوم
 که محل کسب و موطن نوم در بود حرکت اولور و بجانب و صبیان
 بل انواع حیوان بود حرکت تیر و ادراک ایدر لر و نوع ثانی غریب
 شرقه در و فلک ثامن و توزیک بیلده یا خود بکرمی در تبیک بیلده
 دورین تمام ایدر و فلک زحل و توزیک بیلده و فلک مشتری اون
 یکی بیلده و فلک قمر بر پیل ایده و فلک شمس بر بیلده زهره
 و عطارد بر بیلده قریب مانده و فلک قمر بر آید و دورین تمام و انجا
 ایدوب دور آخره شروع و آغاز ایدر لر و بود حركات تک تک فی صلی
 علم بیائنده متبیین و معادیر و جهاتی تحقیق آنده متعین در
 و اجسام نامه غیر ناطقه ده حرکت نموی و ذبولی در بیخ جسم
 نبات و شجر کس بر مقدار زمانده نموده اولور لر یعنی تناسب طبع
 اوزرینه جهات ثلثه ده حرکت ایدر لر کها بقینه بتشد کد نضکره
 خراجی اقتضا اید و مقدار طور و بعد ذبول ایدوب بقا قض
 طرفه حرکت ایدر لر پس بود فی حرکت دوری در و نفس ناطقه
 حرکت فکری در که نفس بر محموله علم طلب الیه اولو الطلعه بوجه تا
 ملاحظه ایدوب آنی کسب ایدر لر چون مبادی مناسبه به رجوع ایدر
 مناسب مبادی بولد قدن صکره آنی ترتیب ایدوب آندن کرد و
 مقصده حرکت ایدر پس مجموعی حرکت دوری اولور اهل منطق
 نظر مطالب بدن مبادی به مبادی بدن کبر و مطالبه حرکت ایدر

یکی حرکتی مستمدر دید کلری بود و بود حركات دوریه که جمله بود
 حاصل در فی الحقیقه ظل و بر تو حرکت حب ذاتی در که اکا ائمه کشف و شهود
 بجای دانه لذاته دیدر لر نه کم بعض اغنیور و ر که **نظم فارسی**
 از خود بخود آن یار کر نامه سفر کرد
 هم عین سفر بودیم او حال فی البین
 فی فی سفری نیست درین راه تحقیق
 از عین شهود تو اگر دور شود عین
 عین لغت عبیده غیم رقیقه دیدر لر حکما ایدر لر که افراد انسانی
 اوج قسم در بعض نجابت فطرت و طهارت جلالت بسیایله
 ملکات رویه دن مجتنب و رذایل دنییه غیر مرکب و فضایل
 مقتضای خلقیت مهندی و مکتسب اولور و بعض اگر چه بالطبع
 رذایل دن مجتنب و فضایل مکتسب اولور و لکن فکر و ریت
 اعمال ایدوب رذایل کجمن و فضایل حسن ادراک و ادنی تنبیه
 متنبیه اولوب فضایل مکتسب و رذایل دن احتساب ایدر
 بعض بود مرتبه ایلدنی اولوب وعد و وعید و تحویف و تهدید
 و عتاب و عقاب و زجر و تادیب استاد و تشقیق و تهذیب آباء
 و اجداد ایلد اولور قسم اول که خیر آندن بالطبع صادر و اعلی
 و لکن قلیل و نادر در قسم ثانی که کند و فکر و ریت مهندی
 و اصحاب فضایل مقتدی اولور متوسط مرتبه ده کثیر در
 قسم ثالث که محتاج زجر و تادیب و تهدید و تهذیب در
 مرتبه ده ادنی و وجود ده اکثر در و طائفه اول به خیال بالطبع

و نایبیه اختیار بالتعلم و نالنهیه اختیار بشرع دیرلر و بوقسم نالنهیه
صوبکی در اول کسبه به نسبت حلقومنه طعام طور مش اوله یعنی نه کم
طعام طورن کسبه به صورت شمر سه هلاک اولور بومکسبه دخی تادیب
شرع بشمر سه هلاک حقیقی اولور و الله تعالی اعلم و احکم
باب سابع سیاست مدن بیانده در چون مرکب اجزای خود صندن
عجزی بعض خواصی و اناری اولور که اول خواص انار اجزای سنگ هر برنده اولور
بلکه مجموع من حیث موجوده اولور مثلاً معجون فرودید و س مرکبده
اولن خاصیت هر برجه و نده یو قدر پس تمدن که اجتماع افراد انسانند
انک بعض خواصی و اناری وارد که هر بر فرد ده یو قدر یو مقدمه
تمهید ندن صکره ایدر و ز که مدینه ایکی قسم در بری سی مدینه فاضله
بری سی مدینه غیر فاضله مدینه فاضله اولدر که ان اولن اجتماع
سبب خیرات و مصالح اوله مدینه غیر فاضله اولدر که سبب من شرور
و مفسد اوله و مدینه فاضله بر نوع اولور ارتوق اولور زیرا حق
جل و علا واحد در کثردن منزله در و طریق حق واحد در کور فرعی سین
خط مستقیم که ایکی شینگ با بیننده فرض اولنه بدون غیری متصور و کلده
اما طرق جهالات و ضلالت چو قدر کور فرعی سین ایکی شینگ با بیننده
طرق معوجه غیر مستقیم غیر متناهی فرض اولنق مکندر اما مدینه غیر
فاضله اوج نوع در بری سی اولدر که اشخاص اهل مدینه قوت نطقیه
استعمالندن خالی اولوب سبب من و اجتماع علی قوای جسمانیته و

آخر قوت اوله و اکا مدینه جاهله دیرلر مثلاً قوت غضبیه اوله اکا
مدینه جاهله سببیه دیرلر یا قوت شهویه اوله و اکا مدینه جاهله
سببیه دیرلر ایکنجی سی اولدر که اشخاص مدینه قوت نطقیه استعمالند
خالی اولمیه لره اما سائر قوتلری غالب اولوب قوت نطقیه انلره
جادم اولوب سبب تمدن سائر قوی اولمش اوله و اکا مدینه فاضله
دیرلر اوجیحی سی اولدر که اهل مدینه کس قوت فکریه لری نقصان
اوزرینه اولمغین عقاید باطله حق و قانون فاسدی صحیح تحیل
ایدوب انی سبب اجتماع و تمدن اتمش اوله لره و اکا مدینه ضالّه
دیرلر و بومدن غیر فاضله خصوصاً مدینه ضالّه پنج قسمه منقسم
نیز ایدر کلکوز کی طرق جهالات بی غایت و انواع ضلالت من
خایت در مکندر که مدینه ضالّه ایکی نوع ایدر یوز ضالّه
کافره مدن افرنج و روس سائر فرق کفار کی و ضالّه غیر کافره
اسلامیتوندن مذاهب فاسده کی که بر موضوعه جمعیت و تمدن ایدر
و مکندر که مدینه کافره جاهله ده درج اولنه و مکندر که بر مدینه
فاضله ایکن منقلب اولوب غیر فاضله اوله پس پادشاهلر همت ایتیک
کرک که مدینه لری مدینه فاضله اوله و بحمد الله تعالی مدینه لره
بمن سعادت و دولت ثابته الارکان شافحه البنیان حضرت
سلطان صاحب قرآن رفیع اعلام الایمان بلوامع السیف و
والسنان رفیع باجوج الفتنة و الطغیان بسد الامن و الامان

حضرت سلطان سلیمان پادشاه کامکار . آفتاب سیم پروریه پروردگار
و بدیر و سیاست ارکان دولت . و توفیر و عدالت ایمان ملک و
سبب ایل جمله مدّن فاضله اولمندر . پس مدینه فاضله نک احوال
احکامین بیان اید و لوم که اهم در . و دخی مدینه غیر فاضله نک احوال
اندن ضد اولمعله معلوم اولور . پس مدینه فاضله اول اولدی که انجی
اجتماعی اساسی کتساب خیرات امور . واجتناب ذایل و ضرور .
اوزره مؤسس اولمش اوله . لایحه شک ساحه صدر و خونیّه قلبلر
نفایس اعتقاد حقه مقدس و لک کرک . و لازم در که جمله سی یکی نسبه
مشترک اوله لر . بری سی را و افکار . بری سی فعال و اطوار . اما آرا
و افکار ده زیر اند هبلری مبداء و معاد خصوصیت و مابیند ده
اولن احوال ده متوافعلر در . اما افعال و اطوار ده اشتراک لری زیر
جمله سی بر شرع و دین اختیار اید و بکتاب کماله قانده قانون و حد
اوزره جاری اولمندر . و الحاح اصول اعتقاد و فروع اعمال
بر مذهب و بر دین اوزره اولمندر . جمله نک افکاری قوایب
حکمت اوزره مفروع . و جمیع افعالی سالیب عدالت اوزره مصوب
و چون معلوم اولمندر که افراد انسان قوت نطق و تمیز ده متفاوت
بعضی درجه اعلا در که اندن یوقار و همان قوت قدسیه مرتبه سی در که
فکر و نظردن مستغنی و جمله نظریات اکابا بیده معلوم در . پس قوت
فکر درجه علیاسی بو قوت قدسیه یه ملاصق و مجاور در . قرآن عظیمه

یکاد زینتها یعنی و لوم تمس نار . بعضی فضلی کبار قنده کما اشارت در
و ادنی درجه سی بر مرتبه در که آندن دخی تنزل اید یکب بلاد متناهی
دید کلری اولور . و بلاد متناهییه اکا دیر لکه اصلا نظر و استلا
استعلام مجهوله قادر اولیمه . مثلا شکل اول که ابین و اظهر اشکال
انسانیه قادر اولور . کرچه اکبر ایلده اوسط اوزرینه حکم ایدر . اما صغیر
اوسطه اندر اجندن و نهول ایدوب حکمی اصغره التماسدن غفلت
ایدوب استنتاج اینکله قادر اولمندر . و بویکی مرتبه نک ارا سنده
نیمه مراتب درجات واردر . و جمله اشخاص مراتب علم و حکمت
و درجات فهم و فطنتدن . بودرجه و بودرتبه ده اولمق ممکن دکلر
نعم جمله سی امور محله ده توافق و اشتراک اوزرینه اوله اولور
اما امور مفصله انبیه . و خصوصیات مسائل دقیقه . ده محقق
مقلد لردن متمیز در . و بونک بیانی اولدر که اول طبقه عالییه که
تأیید الهی ایلده مؤید . و الواث تعلقات طبیعی دن مجرد . لردر
مبداء حقیقی خضر تن جل شانہ . و بحر برمانه . صفات کمال . و نعت
جلال . ایلده و سلسله موجوداتک مبداء فیاضدن کیفیت صدور
و تفصیل احوال معادی کما یوفی نفس الامر تصور ایدر لر . لکن چون
نفسک بونشاه ده نیم قواسی واردر که انرا ایلده ادراک صور
معانی جسمانی ایلر حس مشترک و وهم و خیال کبی . و بو قوادن هر
بری لئلا و نه ارا معطل اولوب تعقلات ایدر لر . و لاشک بو قوت

اندرجه حسنیله کدورت و صفاده متفاوت لر در پس اول وقت
اندرک آنکه نفسری اول حقایقک صوریه منتفی اوله لا بد بودی
مائی سند و خنی اول حقایقه ملایم و مناسب امثله و صور منعکس
اولور لر زیرا اول معانی و حقایقی صور حسی و و نمی تعقل اشک
بونشاه ده غایت نادر در و اول صورک بو حقایقه نسبت
مثل و خیالات نسبتی کبی در اعیان موجوداته و بواسطه جسمانیات
متصور اولن امثله نک غایت لطف اشرفی در و اندر نور بصیرت
بیور لر اول حقیقه بو صور متخیله و معانی موهمه نک و راسی در و هر
نسبه که آینه خیال و شکله و ایهه آنی تصور و تحصیل ایدر حقیقه مبدا
اندن نیم مرتبه متعالی و عاقل قدیدن منزل مستقل در نه کم خواجه نظامی
هسته و نیست مثل و مانند عاقلان جو چنین نه دانست

فقیر دین ایدیم **بیت** هر چه آید در ضمیر و هر چه کرد در خیال
ز آن همه پاکیزه و رترش نام دوست را **شعر** و حضرت ابی حنیفه دن
روی در که هر که معبودنی قوت و ایهه سنده تصور ایدوب اول
متصورینه عبادت ایلد شرک در و اول کم فارج و هم و خیال بکوی
عبادت ایلیمه موحد در و بو مرتبه نک اهلی اساطین حکما و اکابر علما
و بو که متصل بر طبقه دخی و اردر که اندر تعلقات صرفه دن عاجز لر
و اندرک منتهای سیر و عو و جلری معانی و هیته در کن اعتقاد لری
بود کلدر که اول حقیقه صوره و هیته اوله بلکه انگ ما و راسی ایدو کنه

معتقد لر در و کند و لکر تصویرینه و طبقه اولی نک بر جاننه معتقد لر در
و بو نکر دخی اهل یاندر و ابو حنیفه موحد دید و کی بو طایفه به دخی
شامل در و بو نکر اشغه بر طائفه دخی و اردر اندر معانی و هیته حلقه
دخی قادر دکلدر در بلکه صور خالیه که و ات خیالده منطبع و تجزئی و نقص
قابل در انکه قانع و سیر و عو و جلری اندن اوتد کچمر اما طبقه اولی نک
بر جاننه معتقد لر در و اندر مل تسلیم دیر لر و اندر دخی اهل نجابه در
عوام مؤمنیندن اول اعتقاد کافی در و بو نکر اشغه بر طائفه دخی
و اردر و اندر اول قاصر نظر لر در اصلا مرتبه محسوسان تنجا و زایتم لر
و معرفت مبداء و معادده مشبه بعیده ایلد کتفا و اقتصار ایدر لر و اندر
متضعف لر دیر لر چون اندر دخی استغوا جهد و صرف مقدور ایدوب
نهایت استعداد لرینه و اصل اولوب انگ و راسنه استعداد لکر اولد عیون
اندر دخی معذور و مقبول اولور لر اول متضعف لری قدرت و استطاعت
اولمغله که دن هجرت ایتد یلر عذر لری مقبول اولد الا لم تضعفین من
النساء و الاولاد ان الدین لایستطیعون حمله فی الارض و کویا تضعفین
بو نکره بو آیت ملاحظه سیده اولم شد و چون صاحب شریعت علیه
افضل السلام و النجیه بر طائفه به قدر عقلری و زره کلام تیکه امور
و لاجرم فی الدین نص مشهور در لاجرم جوامع الکلمدن هر کشتی نک قدر
استطاعت و استعدادی و زره حلقه وافی و نفوس ناقصه علی اختلاف
مراتب تمیکیل اینکده بو مرتبه ده کافی در لاجرم زلال وصال مستعظم لری

ظفری ابله که امثله استعداد لری در **سیر ابیت شد**
 درین میخانه کمراری حسی برسانه و انقیضش **دگر پمانه آری تو پمانه بیاید**
 و آیات اعجاز سمات قرآنی و کلمات هدایت صفات حضرت ختمیت
 مکانی که احکام احکامی شایسته تزلزل انتقادند نامون و حوالی
 معالی لایانیه الباطل من بین بدیه و لامخلفه موجب اوزر شایسته
 شبهه و اعتراض مصون در **گاه محکم گاه متشابه** و ملش در
 یعنی گاهی دقیق حقایق سرهای عقل قدسی صحابه اهدا و گاهی فواید
 عقایدی ملا بس صور خل و امثله حسی و معانی ربانیه اظهار ابد **ابدریت**
 بکار عالم حسنش دل و جان تازه میدارد **زک اصحاب صورت ترا بتو ارباب معنی را**
 حکمای اکابر و علمای عظمی تنزیه صرف چون **بیس نمک نی و هو تسبیح العلم**
 بیوردی گاهی گاهی تنقیدان عالم حسن چون **الرحمن علی الوش استو**
 بیوردی و حارمه خراب نکایانی امتحان چون یعنی ربک دیو جک
 فی السماء دیدی انها مؤمن بیوردی و قسم عوام که بطوره حس بر لری
 کثیر اولغین تشبیهی موهم آیات و احادیث جوق وارد اولش در اما
 ننه تحقیق چون دخی اشاراة لطیفه و سمات شریفه وارد اولش در
 آیه مذکور بکی ننه کم بیوردی **هو الذی نزل علیکم الکتاب آیات**
محکمات متن ام کتاب و آخر متشابهات و بو و جمله بیان و تعلیمه
 اختلاف اندکی در که حکماء متاهلین و علماء ربانیون نفوس
 خلاقه تعلیم حقایق اینک استمه لر میدان نظر و تعقل حاکم سوار لری

سمند تیر عنان بر ناله معارف شهر یار لری جلوه ایتد و رلر کاه منابر
 خطابتده غوانی معانی قناع اقناع و خطابتده عرض جبهه قلد و رلر
 و گاهی مقیم حکمانه بحث و جدال اولنده و رای شبابک جلدن
 عرض محذرات مطالب ایدر لری و گاهی فرو مانده مجالس هم و خیاله
 ربحی تحقیقی کووس معانی شعریه دن ذوق ایتد و رلر **زیرا منطقده**
 مبین اولش در که انواع قضایا که مواد اقب اولور بیش در اولکی
 بر ناله که یقین محض افاده ایدر که شایسته ظن و شبهه دن معرا
ایکینجی سی جدل در که مقدمات مسلمة دن مرکب اولوب الزام خصم افاده ایدر
 اگر چه بعضی غیر حق اولق اولور لکن مسلم خصم اولعله اعتراف ایدر **اوجی**
 خطابتدر که قضایای طبعیه در که خطبا و و عاظمی استعمال ایدر لری **خلقل**
 اندر جن ظنی اولغین قبول ایدر و بو خطابتک عموم ناسبت فایده
 جو قدر **در دنجی سی شعور در که بعض معانی خیالات شعریه ابله بیان**
 ایتد و عوض بر شیشه ترغیب یا تنفیر افاده ایتد **مثلا بر شاعر**
 خوره ترغیب ایتد سیتوب نوش ایک با قوت سیاله در با قوت
 سیال غریب ننه صوره و متشابهتده مطابق اولغین نفس بی اختیار
 میل ایدر اگر چه تصدیق ایلریه دخی **با خود عسلدن تنفیر ایتد**
 استسه عسلی یک برقی اولنش صفادر و افعا مشابهتده صوری و تشبیه
 غریبه مشتمل اولغین نفس اعراض ایدر اگر چه تصدیق ایتد **و شوک**
 فایده سی عوامه ترغیب و ترهیب افاده ایتد **و عوام باب ترغیب**

بیان مواد و انقیضش

ترمیمیده معانی شعریه به طاعت ایدر لر حکما آنگون شعری وضع بشکله
 بشنخی بی مغالطه در که باطل محض اولن مقدمات و قضایا دن مؤلف
 اولور مثلا دیوار د منقوش اولن صوره فرسه بو فرس در فرس صهال در
 پس بو صوت صهال در دیک کی و بوش نوعدن مقبول بر مان
 اندن یکی بدل اندن کج خطابت در و بواج نوعه قرآن
 عظیمه اثار و نثر در بو عبارت شریفه ایله که ادع الی
 سبیل یک با حکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالی می حسن حکمت
 بیورد و غی بر مانه مو عظه بیورد و غی خطابته و جادلهم بیورد و غی
 جدله اثار در چون شعر مقدمات کاذبه تخمیله دن حرکت در
 معام عجاب حقه و در شد حقایق ثابته اولنده لایق دکلدر نته کم بیورد
 و ما علنا الشعر و ما ینبغی له آنگون اثار رتب اولندی بیت

در شعریه و در فن او | چون کذب اوست حسن او

و مغالطه باطل محض و جهل صرف در حکما آنی بیان ایلدیر که اقرار اولنده مواع
 عفت الشرائع لکن لتوقیه بو فواید نوع استطراد ایله ایراد اولنده
 بینه سرسخنه رجوع ایده لوم که مدینه فضل حوالنده ایدک چون مدینه
 فضل معلوم اولد معلوم اولسون انک اعلی نیش طائفه در طائفه اولی
 افضل در و انلر بر جماعت در که مدینه فضل نک تدبیر حوالی انلر منوط
 و مصحح انلر که صواب کورسینه مربوط در و انلر کای کامل
 و علی فضل در که قوت نظری علمی ایله انای نوعدن ممتاز و تقوی

و عمل ایله سر فرار لر در و انلرک صنعتی حقایق انبیا و احوال مبداء و معاد
 کما هو حقه بعضی اعتقاد ایدوب قاصره تعلیم و ارشاد ایلدیر طائفه ثانیه
 دوالاسنه در و انلر اول طائفه در که عوامی کای نضایح مطبوعه و موا
 مسوعه ایله جانب کالات و فضایل دعوت و رذایلدن زجر و منع ایدر لر
 و کای قیاسا جدلیه و خطابه بل شعریه ایله عقیده لر بنی انحرافدن صقل لر
 و بونلرک صنعتی کلام جدلی و خطابت و شعرنا فقدر طائفه ثالثه
 مقدر لر در و انلر بر طائفه در که قوانین عدالتک میزانی اهل مدینه استند
 حفظ ایلر لر و مقادیر انبیا اوقیه و من و کیل کی بونلرک مفوض در
 و بونلرک صنعتی علم حساب و استیفا و هندسه در طائفه رابعه
 عازیلر و مجاهد لر در و انلر بر طائفه در که مدینه تعذب اعدا و تعرض
 اهل بغی و عدا و تدن حفظ ایدر لر و حفظ امور و ضبط قلاع و حمانه
 طرق و اطراف انلرک موکول در و انلرک صنعتی شجاعت و فروستیت
 و استعمال اسلحه در و اکا سببا هیلق ذخی دیر لر طائفه خامسه
 ارباب اموال در و انلر بر طائفه در که مدینه نک ماکل و ملا بسی و اوقات
 و لوازم انلرک سعی و اعتماد لر بینه منوط در و انلرک صنعتی خوف مختلفه
 صناعات متفننه در و عدالت اقتضا ایدر که بو طایفه دن هر فرد
 استعدادینه مناسب صناعت اشتغال ایده و برگسینه نجه صناعت
 اشتغال ایلیمه زیرا اوقاتی موزع اولمغه جمله درجه کمال و مرتبه ایتقان
 و احکامه ایشدر میوب بر مقدار قدرته اکتفا ایلدیر کرک اگر بو

مقولہ برکنہ اولی السیہ فی اشرف صنایعہ قهرایدوب باقی دن منع
 ایتمک کرک کہ نظام حس وجہ اوزرہ مدینہ فائزہ نک ارکانہ خل کلیمہ
 نتم کم دیشلرور من طلب الكل فابہ الكل وبویش طائفہ دن خارج اولنلر
 ارکان مدینہ دن دکلرور اگر ارکان مدینہ اولنلر خدمت ایدرلر
 آلات واسباب منزله سنده اولورلر پس اگر فضیلت تحصیلنہ قابللر
 تحصیل ایدرلر و آا اعمال مصالح مہمہ مدینہ استعمال اولنلر و بو
 بیش طائفہ دن خارج اولنلر نوابت دیلر زیرا مدینہ فائزہ
 ستانہ شبیہ اولنلر کہ اشجار منمرہ و ازمار طیبہ تفاح و عنب و
 اشجار فرتیہ سر و و چنار کبی دیوار باغ اولنلر اشجار نشوکیہ
 غیر منمرہ و بساط زینت نما اولنلر سبزہ طری یه شملر لابد
 ستانہ بعض کیاه غیر نافعہ خود روی ذی اول کرک و باغبان
 انی بولوب طشرہ تمغہ سعی اتیہ کرک و طائفہ خارجہ ذی فی نفع
 و رئیس بلد اولر طرد و ابعادینہ ساعی اولر و غنچون نوابت شبیہ
 اولندی و طوائف خمسہ نک مبتہاتی ذکر ایتملر و لکن طائفہ
 اولی اشجار منمرہ کبی و طائفہ ثانیہ اشجار فرتیہ کبی و طائفہ
 ثالثہ ازمار طیبہ کبی و طائفہ رابعہ خار دیوار باغ اولر و اشجار ذوات
 نشوکی کبی طائفہ خامسہ سبزہ و چمن کبی و لعل خاطرہ خطور ایلر و نوابت
 و بیش طائفہ ذی واردر **اوکی طائفہ** و آئی لرو اولر بر طائفہ در کہ
 اولر دن افعال فضلا و اهل خیر صادر اولور و اولر کر زنی و عیال

اولورلر اما غضری رضای حق و سعادت مطلق دکلر و لکن
 همان ظاہر و حاضر باطنہ غیر ناظر اولر خلقہ اعتقاد و بر مکمل کمال جاہ انکمل

کہ والد جو در بند حق است	اگر بی وضو در نماز است
جو در خفیہ بد باشی و با کار	چہ سود آناموس بر رو خاک

ایکینجی طائفہ مقررلر در اولر بر طائفہ در کہ اعتقاد لری مدینہ
 فاضلہ فضلا سی اعتقادینہ مخالف در و میل طبع لری مدینہ جاہلہ
 اعتقادینہ در لابد مدینہ فاضلہ عقاید نک قواعدین تاویل و
 تحریف ایدوب اول قواعد دن مراد بودر دیوالحد و ابا حث
 ستمنہ کیدرلر **دویمجی طائفہ** باغیلر در کہ مدینہ فاضلہ حاکمہ کہ
 پادشاہ عادلر و ربقہ طاعتی رقبہ جملہ انامہ شمل در
 اطاعت و انقیاد ایتوب تفریق جماعت ایلہ قتنہ و فساد ایلرلر
در دیمجی طائفہ مارقلر در و اولر اگر چه قصد یلہ تحریف قواعد ایلرلر
 و لکن سوفہم و قلعہ عقل حبسی ایلہ قواعدی غیر محل صحت حل ایدوب
 منحرف اولورلر چون بونلر کہ انحرافی عناد و تعنتدن ناشی
 اولی یحیی صلاح لرنیہ نا امید اولیوب عوت و ارشاد اولنلر شاید کہ
 توفیق حق ایلہ متدی اولر **سینجی طائفہ** مغالطہ در و اولر بر طائفہ
 کہ سوفہم و نقصان فطرت بسی ایلہ معارف و حقایقہ واقف
 اولیوب ضلالت و جهالات باطلہ پر خوش و اول دعا و
 باطلہ حقایق و معارف در دیو خلقہ عرض ایلوب دعا و کا زلر

انالیطه خوفه سس ترسین ایدوب کندم کا و جو فروش اولی
خاتمه باب خواجه نصیر ایدوب اگر چه اعدا و نوابت بو مقدار دون یا
 بولتی ممکندر اما چیز امکانده اولانی ایراد اینک تطویل مؤدی در
 فقیر ایدوبین نوابت بو مقدار دون زاید ایدوب کی غایت ظهورده
 دعاوی زور و خصومات کاذبه ایله اخذ اموال ایدوب و بوقوله
 دعاوی شهاده زور ایدوب و حفظ سیاست چون موضوع اولن
 شخصه و شیرکی و اعوانی که ناحق اموال اتاسی جرایم دیوانلر و ارشاد
 میل الی البطل ایدوب عاصی و غضبیه کند ویه اموال و اقوات و دوائیه
 علیق الن سپاهیلر و خفیه سرقه و طارلیق ایدوب عیارلر و بوجمله
 قادر و ییوب کن فی الحکمه کسب امکانی و ارایکین سوال و کده ایدوب
 خلق اوزرینه کل و ثقیل مدبرلر جمله سی نوابت در و ملک مدینه
 فاضله انری یا قتل و اعدام یا نفی و اخراج اینک واجب ایدوب کی نابت
باب ثامن سیاست ملک و آداب ملوک باینده در چون
 مدینه فاضله و غیر فاضله نه ایدوب کی و مدینه فاضله ارکانی قاج ایدوب
 بیان اولندی شمدی دن صکره خلیفه و پادشاه که مدبر مدین و
 ناظم امور در نجه سیرت اوزره اولق کرک اتی بیان ایده لوم اول
 معلوم اولسون که مدینه فاضله یک مدبری امام حق و خلیفه مطلق
 و انک حکومتی امامت و خلافت در و غرضی تکمیل خلق و لازمی نیل و
 سعادت در و سیاست یکی قسم در و هر قسمک بر لازمی وارد در

اولکی سیاست فاضله در و اکا تاته ذخی دیرلر و اینکی سیاست
 غیر فاضله در و اکا ناقصه و تغلب ذخی دیرلر و سیاست اولی صحت
 غرضی خلق با خلاق تاته و لازمی نیل سعادت در و سیاست ثانیه
 صاحبک تغلب و تسلطه ملوای تاره یه وصول و لازمی شقاوت در
 اولکی سیاست عدالته تمسک ایدوب رعایا سنی احباب اصدقا عد
 ایدوب نته کم بعض ملوک فاضله مولی اولدوغی مدینه یه کلدک خلق جمع
 ایدوب دیر ایدی که ای اهل مدینه سزک مشایخ کوز بنم و الدم و نسب
 اخوانم و صغار کوز اولادوم منزله سنده در پس مدینه خیرات عامه
 ایله ملوک ایدوب کند و شهواته مالک اولور و اتاسیس ثانی جوره تمسک
 ایدوب رعایا بنه عبید و قول اتی ایدوب نته کم ظلمه اکا سر و ارا
 اولدوریدی که رعایا لری اسباب عقارات و خدمدن فی الجمله ملوک
 لایق اولوریشی بنف متصرف اوله کل یا یصلح للمولی فهو للعبید عام
 دیرلر ایدوب و اسلام ملوکدن جوق مسرفلر بوقضیه ده انلره تابع
 اولدیلر و کلمه مذکوره دولت عباسیه ده مشهور ایدوب و جواکسه ذخی
 او اخرد و لکترن بوا سلویه ساک اولوب رعایا لر نه برکنه منزل حسن
 ابنیان ییق و ملوک ایض اتحدام اینک و جوقه سرف سرفلاطیک
 ممنوع ایدی بعض رعایا انلره اقدام ایلمه مصادره ایله نمشدن بایک
 انتراع ایدورلر ایدوب ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینزعوا ما بانفسهم الایه
 مقتضایه لاجرم ملک و نمشوری انتراع اولوب و اورشا با قوما آخر

معنا سی ظهور ایدى **نظم** نشان بی اعتبار و ملک نشد تاراد
ای سلاطین زمان الاعتبار لا اعتبار **نثر** کله لوم سایشانی مدینه شریعه
ملوایدوب کند شهنشاهت اسیر لیر **و** خیرات عامه دیدگموزامن سکون
و عافیت رعایا ارانده محبت و الفت و عدل و عفت و وفا و خست
و رفا و بونکر امثالی در **نثر** و عامه دید و گموز خوف و اضطراب و
و رعایا ارانده بغض و عداوت و تباغ و خصومت و غضب
و سرقه و خیانت و قحط و غلا و بونکر امثالی در **و** عامه خلق اکبر
تابع ملوک و مقلد سلطان اولور لکه **النس** علی دین ملوکهم **حکایت**
اولور که ولید بن عبدالملک مروانی قصر و ایوان و باغ و بستان
و عمارات و مساجد بنا ایتکه مشغوف ایدی **حتی** جامع نبی امیه که مسجد
شریف و معبد رابع **و** اعتبار تبرکده حرم رابع **در** انک بناسی
انک زمانده خلق بری برینه ملاقات ایت لرسوز لری بوایدی که
عمار تک تمام اولیدی قصر کنبه اولدی بنم صنفه و ایوانم تمام اولد
و حوض و بستانم ربابت بولدی **و** بونکر امثالی بنا و عمارته متعلق
سویشت لردی **و** قاتندن صکره برادری سلیمان خلیفه اولدی
اول ماکل شهبه **و** مطاعم کهیته **منه** موم اید انک ایتانده خلق
بری برینه ملاقات ایتدکه سوز لری بوایدی که بویکه نه طعام
بشور دیکوز بر فلانیته بشوردک عجب لذیذ اولد **و** فلاق غلبه
غایت خوشگوار در و بونکر امثالی **اطعمه** و اشرافیه متعلق سویشت

۲۸۶
اندن صکره عبدالصالح عمر بن عبدالعزیز رضی الله تعالی عنه خلیفه اولدی اولد
نعم فانیه دنیویه دن موصوف باقیات صالحات اخرویه تحصیل **مشغل**
ایدی **و** انک زمانده خلق بری برینه بوشسه لر محاوره و مکالمه
بویله ایدی که بویکه قاج رکعت نماز قلدک **و** بویک قاج کونن صایم
اولدک **و** قرآندن وردک نه قدر در **و** بونکر امثالی طاعات و عبادت
و اوقاف خیراتدن **سویشت** لری ایدی **و** صلاح و فساد پادشاه رعایا
ساری **و** احوال رعایا سیرت و هبت حکام و سلاطین اوزره چار
اید و کنه دلالت ایدر آثار و حکایات چو قدر ایدادی تطویل مؤدی
اولور **بیت** صلاحی که در شاه نیت است **صلاح** تمام رعیت باو است
بعده معلوم ولسون که سلطنت و حکومت پادشاهی عظیمه رباب
و هدیه آلی **در** که حق جل و علا بعض بنده لر نیک سر سعاد و قرارینی
بوا فریله سر بلند **و** افسر سلطنت طارین بویکه هر ایلده ارچند **ایلر**
و بوندن اعلی نه مرتبه اولد که قیاض خلاق **و** وقاب علی الاطلاق
بخباء عبادندن بر منطور نظر عبادتی اولن بنده شک کردن وجود
تطوق تقو قله مطوق اغیار تک عاقل **و** آیه کرمین جعلناک خلیفه
تشریف ایلدی **و** اضدادین باطل **ایدوب** صغیر و کبر قوی **و**
ضعیف روی توبه و جبین تضرع لر نی خاک درگاه سعادت و شگانه
حاکم آلوده **و** طلاب رعایا حاجات و آمال **و** خطاب کرامت **و**
عقاب دولت و اقبال **غبار** سده سیادت بنا بنده سوده **ایکله**

کسب سودایده لر. پس هر صاحب سعادت که بوفته منظر اوله
 سپاس شناس اولوب اولوب عدل رعایا. و رحم برآیا. ایلده عهده
 شکرندن بری اولوب نظم و اجرای امور و قضایا ده صاحب الشریع
 علیه السلامه اقتدا ایلویه. تا که الملک والدین توانان مقتضای
 ملکی قایم. و دولتی دایم. و عباد و بلاد ظل یافت. و کف خلافتده
 آفات و بلیاتدن سالم اولوب خلیفه الله حق. و ظل الله مطلق اوله
 و حکما و دیرلر که پادشاهده یدی خصلت کرک. اول علومت در
 علومت اولدر که مطمح نظر و ملح مهمتی معالی امور. و تحصیل سعادت جمیع
 اوله. هم امور دنیویه و هم امور دینییه ده. مثلاً مدارستی اول اوله که
 ملک امن و رفاهیتکه آراسته. و عدل و سیاستکه پراسته. اولوب
 عا کرور رعایا مطیع و منقاد. و اوامر و نواهی سی ارکان دولت
 و اعیان مملکت. قنده سریع النقاد. اولوب داکمه قوت و قدرتی
 اولدجه علم جهادی که موجب غرّه اسلام در دوشن جهادنده
 مرفوع ایدوب متصل دیار کفرنی فتح آیمکه عرصه مملکت اسلامی
 وسیع. و اعدای دین و مذمبی دفع و رفع آیمکه قلعه دین و عزت
 و قبه مذهب سنت و جماعت. بلند و مبیع. ایلویه **حکایت**
 اولور که پادشاه ملک سرفرازی. سلطان مجاهد غازی. ابو الفتح
 سلطان محمد خان قسطنطنیه شهرین فتح آیتدکنن مکره طرابزون
 شهرین نصارا لاندن فتح و لوای اسلامی اول ولایت نصب آیمکه

جازم. اولوب غزای غزای اسلام آرایه عازم. اولشدی چون
 طرابزون اطرافینکستان غیب. و مسالک تنک و عجیب
 مرحوم خداوند کار ثقل الله تعالی میرانه. اول عقبات صواب
 و او دینه و قتل و شغابده اکثر یا و کب جهان نور و دن نازل اولوب
 راجل اولوردی. و اول سفوده اور با بجان پادشاهی و زون حسن
 پادشاهک والدیه سی بلیه ایدی. برکون پادشاه جهان بنامه دیرکه
 ای نور دین بر کافر بدجنک قلعه خنقری چون وجود شرفیه که کل
 کلزار پادشاهی در بو قدر زحمت و تعب تحمل آیمکه موجب نه در
 کاهی آتوده کرد. کاهی غرق عرق محنت و درد. اولور **منزیه**

آتوده کردی رپی صید کشتی غرق عرق از دل کرم که گذشتی

خداوند کار قدس الله روحه بیورش که ای در بر بوتعب و زحمتی
 محضاً بر مملکت استعلا. و بعض غنائیم و اسارایه سیتلا. ایچون ایتروز
 بلکه اغاز دین اسلام. و امثال او سید الانام. علیه الصلوة و
 السلام. ایچون ایده روز که بیورشدر الجهاد ماضی الی یوم القيمة
 چون حق جل و علا اسباب قدرت غنا احسان و عطا بیورشدر
 اگر سایه ایوان و قصورده. استراحت و حضور. اختیار ایده و
 و من عشرت قدام فی بسیل الله دخل الجنة. شرفی ایلده مشرق اولور
 فردای قیامتده که غزاة و مجاهدین. که اقامت جاه دین. اگر
 ثوابات عظمیه واصل اولدقن بزه ندامت و حسرتدن عبرتی

نه چهل اولسه کرک **پس** پادشاه صاحب همت بوسیرته اقدام اید و
 آبا و اجداد ندن استقلال ایدن مملکت و ریاسته قانع اولیمه و خواب
 راحت و ذوق عیش و عشرت استعلائی لوای سعادت نه مانع ایتیمیه
 و شرب خمر و استماع اغانی و مشاهده جمال ولدان و غوانی و رقه
 و ماء اعدای دین و استماع طنبین تیغ ایتکدن آنی مشغول ایلیمیه
 بلکه بزمدن معرض رزمه راغب صدای اغانی دن صریحوالی استماع
 رغبتی ارتوق اوله **نته** کم صاحب قرآن دوران **افتخار** آل عثمان
 سلطان سلیم شاه خان **بیو** مشرق **قطعه** من شاخ درخت سایه پرور دیم
 من هیچ حریص باده و نردنیم **کر** بر سر سرکشان بزور بارو

بجز ششم هیچ زمان و ندیم **حکایت** اول نور سیف الدوله محمد اسف
 میرزاده عرب و پادشاه ممالک دیار بکر و حلب آید غای و دم
 و اذلال قیصر مشغوم **ایتکه** اول و جمله مشغول ایدی که وادله جنگ و
 حرب و قتل و ضرب ایتکدن مجلس عشرت و شرب و استماع جنگ و
 و رباب **ایتکه** فارغ اولمیدی **اتفاق** بغداد دن بر غنیته حادثه
 کلدی **عم** زاده ابو فراس شاعر مقتضای شباب و زره استماع غنیته
 راغب **اولوب** سیف الدوله تقدم ایتکه طالب اقدام ایتیمیک
 بو ابیاتی سیف الدوله خدمته کاتب **اولدی** **نظم** **عرب**

محلک لهور آوار رفیع	و صد رک دنیا او اوسع
و قلبک از حبس لم نزل	لجود الهول به موضع

رفه توقع العود و سعاد	قرع العوالی جل مایسم
-----------------------	----------------------

و پنجه شاد و شاد نهاده **و پنجه** خسرو بلند آواره **اشتغال** عیش و عشرت
 و شرب صیبا و صبوحی و استماع چنگ و عوده مداومت **ایتکدن**
 و ساقیان صبا و صبح صبا حده بو و جمله خطا ایتکدن که **نظم**

ساقیان باده صبوح بیار	مایه شادی و فتوح بیار
قبله مملکت مسیح بده	آفت توبه نصوح بیار

تحت سلطنتی بر باد **و ملک** مورد و آبا و اجدادی طومر اغیار و اضداد
 ایشدر **نته** کم سلطان جلال الدین خوارزمشاه اطراف دریا کای نه
 قرار ایدوب **ملک** مورد و نکر ندن که خوارزم و خراسان **و تمام**
 ملک ایران **آید** **بابا** سی محمد خوارزمشاهی و کند و ستی اخراج ایدن
 طائفه مغول چکنیز خانی لر خان و ملکه طالب **و عوس** بقیه سلطنته
 خا طیب **ایکن** ینه شب و روز اشتغال عشرت و عیش **ایتکه** پرچم
 توغ سلطنتی بر تشویش **ایله** ایدی **نته** کم بعض افانسل
 ارکان دولتی انک حقتده بور با عیب **نظم** ایتیدی **بایع**

شمار می کران چه برخواهد بخت	ور می بکران چه برخواهد خاست
شبه مست و جهان چرا و دشمن بخت	بیدست کرین میان چه برخواهد خاست

آخو عکر مغول سر و قننه هجوم ایلدیلر **هنوز** سلطان می دوشینه دن
 مست و خواب **و مستوق** عالم بهیوش و مدهوش ساع کر خواب
 هزار زخمه بیدار ایلدیلر **تنها** فرار اختیار ایدوب آخو بعض ارادل

اگر او که خیمه سنده باده خونی جرعه جام کلکون کبی ریخته اولدی.
 و آل عثمان ایقانم الله تعالی خاندانیدن بیدرم بایزیدخان اوغلی
 امیر سلیمان دخی بو طبیعت او زره مجبول و علی الله و ام شرب شراب
 و استماع چنگ و رباب ایتمک مشغول ایکه لابد خانه سلطنت
 خواب و آب حیاتی ریخته تراب و هلاک و بیاب و ابله
 حکایت ایدر لر برادری موسی اوزنه شهرنده عسکر الیه اوزرینه بلجوم
 ایلدی هنوز بر حمله عیش مدام ایدردی حاجی اورنوس بک که
 اعظم و اقدم امر ایدی کبر و ایدی می سلطانم برادرک موسی
 رتشدی سن پنچون خواب غفلتده دایم و عیش و عشرته مداوم
 روایت ایدر لر که حاجی لال لطف الیه صیغری تیغ ایلمه موسی نک
 نه حاجی وارد که بکا مقابله ایده دیش حاجی اورنوس حقوب
 بکلر بوندن دولت یوز چورمش تدارک کوز ایک دیوب بعده
 یکچر بیر اناسی حسن اکیروب می سلطانم ایش حدون کچدی موسی
 چلبی باغلا او جنة ایرشدی دیوبک کا دخی غضب ایدوب
 ردایدیک حسن انغا حقوب بوتام اوکد بکلر بن کیندم دیوب
 عقبه موسی بک تیشوب خبر او ییعی ساغالندن بره چلو تیغ
 تنگ و ناموسی خواب ایدم برآته بنوب قحش اخشام برکویه و نوشوب
 امانی بیلوب قبض ایدوب موسی چلبی ادرینه تسلیم ایدوب قتل اولوب
 جرعه باده ابله بخت ملک عروشی بانی باده ویرمش بونک امثالی

بی حساب و تطویلی موجب طباب در واصل علومت اولدر که
 مطلبی سلطنت فانی و حکومت دوروزه این جهانی اولیه بلکه
 همت و نهمی سلطنت جاوید و شمر و مقصد صدق عندملیک مقتدر
 اوله ننه کم روایت اولور که چون عهد خلافت عالم عامل عادل
 کامل عربن عبدالعزیزه ایرشدی نشر عدل و دفع ظلم و احیای
 سنت و امامت بدعت ایتمک اول و جهله شروع ایلدی که رؤس
 جبالدن راعی لر شهره کلوب کیدر بو عبد صالح که خلیفه اولدی دیدلر
 نه ن بک کوز دیوبک سباع اغنامه تعرض ایتیر اولدی دیدی لر
 چون رفع مظالمه شروع ایلدی اول بنی عم لری اولن امرای بنی امیه
 و خلیفه زادگان آل مروان ایتدک لری مظالمی رفع ایدوب پنجه اموال و
 ضیاع عرین الوبار باب و صاحب لریه تسلیم ایدیکک امرای بنی امیه
 جمع اولوب برخاتون و اریدی انی خلیفه یه سفیر ایدوب بره خلیفه
 مسامحه و مساهله و خلفای سابقین کبی رعایت و حمایت ایلسون
 برک ایدر عایا و سوتقه کبی دک کوز دیوب بونک امثالی اخبار کوندر و
 چون سفیره مسفوره رسالتی ابلاغ ایلدی خلیفه یا فلانم معلومک
 اولسون که حق جل و علا بونده سنه لطف و عطایه مبذول ایدوب
 غایت علومت اوزرینه مجبول ایتدر اول عروایتی امرده
 مطمح نظر و منتهای همت امارت مدینه منوره ایکه چون فضل حق
 اول وادمه واصل ایکه بس همت کا قناعت و نفسم اول مرتبه

اکتفا ایست که اطاعت ایستوب متموم خلافت و وصول اولاد چون اول
 مطلبه دخی بفضل الله تعالی واصل و درامانی درج احوالده حال
 اولاد اکادخی قانع و راضی و لیکن دخی مافوقه که روضه رضوان
 و ریاض ملک منان در متقاضی اولاد پس بومطلب علییه موصول
 مجاهده دن تقاعد و تقصیر و دفع ظلم و اجرای شرع و فرق صغیر و
 کبیر و رعیت و امیر ایلمین سفیر ایتمی یا امیر المؤمنین قورقرین
 بو طایفه النذن بوم شدید و اوغویه سین خلیفه ابتد یا فلانی
 هر بوم شدید که دیرین بوم قیامتدن اهنون و نه شده و عفو
 که بنی انکه تخویف ایدرین عقوبت جهنم دن احسن در چون
 سفیر بوجواب شدیدی استماع ابلد کلد و کی حاجت حصولدن
 یابوس ولوب کلوب احرای سفهای بنی امیه به خبر و پردی و دید
 که چون آل عربن الخطا بدن تزوج و تأهل ایدر سرانگ بسندن
 کلن متفکر ک صلابت و تقوا سیه صبر و تحمل ابلد و بومگنه
 احوای شرع و دفع ظلم ایستکه اغوا هله حومت و محابا ایتمک
 بو قدر مقرر بک و آل عردن تزوج ایدر سر دید و کی اول ایدی که
 برکون حضرت عمر کیدردی بر خاتون خیمه سیه اوغودی خاتون
 قیزینه ویر ایدی که طور سوده بر مقدار صوقت بازاره ایلد و
 صنه لوم دختر ایدر یا اماه خلیفه انی منع و غش و خیانتی دفع
 و رفع ابلد بخوز ایدر خلیفه انی تنده طویر دختر یا اماه بن

بن علانیته خلیفه مطیع اولوب خفیه ده کما عاصی و تلقی ممکن دکلدر
 حضرت عمر بو حیا و ره اشیدردی اولادینه ابتدی سرزدن بر یکوز تزوج
 استرخی که بود و شیریه پاکیزه السون او مرین که انک ذریتندن صالح
 قول وجوده کله عاصم که فرزند ییدی بن استیرن تزوج ایلد دیو
 علی برکت الله تعالی تزوج ایلدی انکرون اتم عاصم نام دختر وجود
 کلدی انی عبدالوہاب بن مروان تزوج ایلد انک عبدالصالح خلیفه
 برحق عربن عبدالعزیز قدس سره وجوده کلدی راوی ایدر آخر
 سفهای آل مروان شده عدل و حقانیتنه تحمل ایده میوب و انکه
 ظلم و شقا و تکرین تیمیم اول ذات عدالت صفاتی تسیم ایلد یلر
 سعید شهید خلیفه ملک جاوید اولد مقصود بیان فوائد علو
 همت ایتمکد که همت اصل سعادات و موصول مرادات در نظم
 بلند همت باش ایسر که قیمت تور چنان که همت تست قدر تواند
 ایکنجی سی مرتبه اصابت رای و فکر در و بو خصصت ایکنی سیه
 ایلد حال اولور اوکی سی اصل خلقت و مبتداء فطرت ده ذکا
 ذهن و صفای عقل اوزره مجبول اولمقدر و ذلک فضل الله یوتیه
 بشاء ایکنجی سی تجارب روزگار و آزار ایش احوال و اطوار
 ایتمکد اگر عمر هنوز اقبال عنفوانی و صباح روزگار جوانی
 اولوب هنوز تجارب به امکان و فرصت اولدی ایسه کتب توارخ
 و اخبار مطالعه ایلدیه که توارخ آینه احوال ملوک ماضی و روزنامه

حوادث ایام در و اول تجارب که سلفه هزار مشقت و تعبیه صل و شد
 اکا را یکان و اصل اوله و انیس ملوک و جلیس سلاطین و کن کتب توار یخند
 بریسی شاهنامه فردوس طوسی در که مطالعه سی موجب شجاعت و شهنشاه
 اولد و خندن غیری مفید تجارب بی نهایت در و چندی سے
 غم و غنیمت در و غم و غنیمت اولد که صاحب حکم و امارت اولن
 کس نه معظمت امور و مهمات مصاحبتدن بری سینه عنان ارادتین
 تعقیب و اسباب توجیهین ترتیب ایندکن صکره اول امرست ایام
 بولینجه سبیکه حرکتی پوته فراغت افراغ و کوش اهل عالم آوازه
 فراغیتین ابلان قلمیه و بوضاحت مطلقا در باب ستمه لازم و کن
 بادشا هله الزم در زیرا انکر حرکت و غنیمتی ارمیتین و شیی جزئی
 اولد بلکه هزار مقدار تک استجماعی و پنجه شخاصک حرکات و نوبه
 اولق کرک که انکر بر حرکتی وجوده کتوره لر پس لایق می در که خوش
 سبیله فراغت و بوقدر رحمتک جمع و منش اسبابی بهیوده تفرقه و
 اضاعت ایده لر خصوصاً که اعادی و اضداد و سایر حکام
 بلاد قنده و قعی قلیوب من بعد که خضعت و حرکت مقصودینه
 نظربولیا ز و دکه سبیله شاه مقصودی جلوه کرا و لر **حکایت**
 اولنور که تیمور لنگ که بر سباهی زاده یکن ذروه سلطنته عروج
 و خضیف محکومیتدن قلعه حاکمیته عروج ایتمدی خضعت غنیمت
 انده کمال درجه و نهایت مرتبه ده آید هندوستانده بر قلعه

حصین اوزره هجوم و محاصرت ایتمدی غایت حصانت و ارتقاء
 سبیله جهوه فتی تأخیره و اروب عا کردند چوق کس نه عرضیه تلف
 و بوار اولیجی اکا برادر و اعظم و زرا مجتمع اولوب بو قلعه نیک
 اقصی ممالک کفار بدکر داده در فتحندن فائده غایت قلیل بو
 قلیل بچون بذل اولنه حق ارواح کبیر و جلیل در و انسب اولد که بو
 بو محقه صرف ایام ایتمدن رجوع و معظمت بلاد فتحنه شروع
 اولنه دیوش و ره ایدوب آبا و اشی اکا عوض ایتیکه کس نه قادر اولمیش
 خواص امداسندن بر کس نه و ایددی که با ط تقرب و انس طرده
 آندن اعتوا قرب بو غیدی آندن غیری کس نه قادر دکلدر دیواکا
 تکلیف ایلدیلر اولدنی سابقه حقوق و تقوینه اذلال و اعتماد
 قلوب امدانک را بنی حضور بن تبیین فی الواقع فتح قلعه دن
 فراغت ایتیکه طریقین تحسین ایدجک فی الحال فرمان ایلدی که
 مطبخ خدامندن غایت حق و اذل و لباس و بیساتی چو کین قدرت
 و رفاهیتده جمله دن اقل اولد کتور و لباس مستقذر فی
 حیقود و بامیر فروره کیدر و بامیر که تماشلیرن فروره لباس ایدوب
 امیری انک بری خدمت مطبخ وانی امیر رینه اجلاس ایلد
 هیچ کس نه به مجال اولدی که اکا معاونت ایتیکه نزدیک و شفا عتده
 زبان تحریک ایده لر و امد ایلدی که عسکر با سرهم بذل ارواح
 و کسر سیوف و آرماع ایدوب قلعه به هجوم ایده لر چون فرور

امیر اولن سیاست عظمی به واقف اولمشکریدی. ارا و عساکر بر وجه
 هجوم ایلدی که اقرب زمانده صورت فتح **مصر** در آینه تیغ ندر جلوه کرا
 راوی ایدر تا که تیمور سلطان دارغور ایدی امیر فرزند ذات مذکور دن
 بجات بولدی. چون تیمور سبع و ثمانه ده ساکن خانه خاک
 و روی زمین سز و شو رذن پاک. اولدی او غلی سلطان سعید مرغ
 میرزا که حلیم و حلیم و پادشاه کریم. ایدی تحت سلطنته جلوس ایدکدن
 صکوره امیر فرزند محنت و شدتدن خلاص. و منصب مناسب ایلدی
 خاص. ایلدی. و بو حکایته قریب در اول که صاحب قران جهان
 آفتی رآل عثمان. سلطان سلیم شاه خان. امارتته تکلی بر مانه. چون
 نمان عشر و تسعاده تحت روم. سلطنت موروث آل عثمان ذات
 سعادت صفایله موسوم. اولک بلا توقف ولایت ایران. و حدود
 آذربایجان. طرفه سنو بورد. زیرا اول زمانده شاه اسمعیل بن حیدر
 اردبیلی تمامت عراق و آذربایجان و خراسان و لایسکرینه تغلب
 ایدوب رخص عالی خدین اظهار ایدوب شور و شوق قتل اصناف
 بشر ایلدی. عالی بر ضرر قلندی. و اطراف روم. بجهت رسوم. و
 هجوم ایدوب چوقی فتنه و فساد ایتندی. چون سلطان سعید
 عساکر جوار ایلدی سرحد ولایته و اصل اولدی بر مقدار رمان اعلی
 خبر پیدا اولیوب قتل زاد و علفدن عسکر منصوره کلی مضایقه
 یکجک عساکر و امار بر قنده کیده روز دشمن نابید. طلب مجبور
 مطلق

قتلشان عقلا. دکلدربی وجه بوحاری براری ده عسکری تیغ جوج
 و عطش هلاک ایلک رای میدردیوب خداوند کاره بورایی عرض ایلدیوب
 بو تو جسدن دوندرمک. و روم جابنه توجه ایلک کرک. دیوب
 محرم پاشا که اول زمانده خضرته مقرب اولندردن کمال قریله حمای
 و غایت رعایتله سرفراز. ایدی تکلیف ایشلر اولدی تفرقه نمود
 اولوب پادشاه هم رکاب اولد قسح بوفکر فاسد. و رای کاسد
 عرض ایلک استیوب. اولاد و لکول سلطانم بر قنده کیدر و در پیش
 پادشاه کورمل که اگر استماع و صبر ایدر سه غیبتکده فتور. و نفاذ کلیه
 قصور. کلوب من بعد اسفار و اخطار و منشقت ظهور ایتد که عساکر
 ملاحظه حضور ایدوب رجوع ایدر لر شوکت و قدرته نقصان. و فتوح
 ماکدن حرمان. و دشمنه تعجب و طغیان. کلکله عالم دیر آن.
 اولور کمال غضبه بیه بدخت بن مقرر سلطنته اولن استنبولدن
 بو قدر عساکر و اجناد. و الایب و اعداد. ایلدی جقوب پنجم خروج
 انفاق. و تحمل مشاق. ایلدی بو مکان و اصل اولدم سن هنوز مقصود
 بنجر و مراد و مال حرکتدن غافل می سین دیوب فرمان بیور و ب
 فی الحال سرنی بدنندن تفریق ایلدی. و بو تفریق جمعیت کلیت
 ارایه سبب اولوب من بعد هیچ احد. دم مخالفت و تفریق اظهار
 قادر اولیوب بر قاجار کوندن دشمن بد کومه ملاقات و محاربه
 اولنوب صورته فتح و کسر عدو آینه طوفان فضل حقه نمایان و

جلوه کرد اولوب رایت بدعت و ضلالت سرنگون. و آیه نصرت
 مذهب سنت و جماعت. و ان جندنا لهم الغالبون. اولد
 اگر مرحوم خداوند کار اول غنمه فتور طهار ایددی. دشمنه غلبه
 تام. و جرات و اقدام. کلوب العیاذ بالله عالم رخص و الحادون
 خواب. و مذهب سنت و جماعت ضعیف بلکه نایاب. اولیدی
 کن معلوم اولد که غم و ثبات اول وقت مقبول اولور که غم و احتیاط
 مقون اولد. و الا غم بی غم و ثبات بی احتیاط عناد و کجای بی
 محل و مکابره و غرق باطل در. پنجه پادشا هله حاج و عناد
 غم و ثبات ظن ایدوب تجارت. فتح و نصر تده خسارت. ایدوب
 کند و لریش و عکس لریشی عرضه تلف و هلاک ایدوب **حکایت** اولنور که
 تیمور لنگ اعقاب بدن سلطان بوسجید و آراء النهر و خرابانی استخلاص
 ایتد که نصیره اول خیاله و وشدی که جدی تیمور کی جهان کیر اولوب
 اقالیم ربع مسکونی زیر لوای استیلا سینه کتوره بو هوا یله اطراف ادر باج
 کلوب حسن پادشا مع رفیع و ادر باجانی فتح ایتد خیال ایدوب آذن صکره
 روم شامی و فی مطلب و آرام. ایلریدی بو خیاله نواحی ارد بلیه
 بکلجک عاکرینه غلای عظیم. و برف و سرما دن غدا بایم. ایشد
 هر چند حسن پادشا طاعت و انقیاد بلکه تحمل باج و خراج ایدوب
 تحف و هدایا یله ایچی ارسال ایدوب خراسانه انصاف و ملک قدیمه
 اکثاف ایتد التماس ایدوب. و امرای کاردان و نصیانی سکنو ایلری

دخی بورانی عین صواب در دیوالقا ایدوب کید استماع ایتوب
 و کل ولای پر محنت و بیم بچنده مصابرت و عناد ایتدکی غم شامانه
 خیال ایدوب و جدی تیمور تقیید و اقتدا ایتدک تحمل ایدوب
 بی خبر ایدوب که غم بی غم موجب زوال دولت. و ثبات سینه
 احتیاط مورت نکال و محنت در. حکایت ایدوب که آخر عاکری بلا
 غلا و محنت سرما ولای دن تلفی متور بلیوب. الفوار قالا بطق من
 سن السین. دیوب جوق جوق فرار ایدوب هر صبح عکس کرده
 نقصان ظاهرش ایده اولنوردی. تا که حسن پادشا ضعیف و قله
 عکسینه واقف اولوب الفار ایدوب نیمه سنده مست خواب
 بهوش سوغنر آب. تیمور کن گرفتار ایلیدی. روایت ایدوب که حسن
 پادشا غور و عناد بی محنته سز نش و توینج. و کند و نزل ایتد که
 اول ترقع و کجای نامناسب ایتد و کته قرقع ایدوب. و اول کمال شرم
 و خجالتدن سرفرو ایدوب فتح سخن ایتدکه سر موقادر اولمزیر
 حسن پادشا بعضی غم زاده لری و ایدوب اکا تسلیم ایدوب فی الحال
 طومار عمرینی دست هلاکله طی. و وجودینی آب تیغ بی درغله ماصدق
 لاجی. قلدیلر. پس پادشا عاقل. و سلطان کامله. لایق اولور که
 غم و خنک ترکینده تدقیق تام. و اعتدال مالا کلام. رعایت
 ایدوب نه غم و ثبات تحکمه ضعیف و فتور کوسره. و نه غم و
 احتیاط موقعنده بی وجه عناد و لحاج ایده. و غم حله اموره

اصل و اکساب فضایل اتیکده قول فصل در واکا غم الملوك
 و غم الرجال و بر لور **حکایت** اولور که نامون خلیفه شرفیه مرضنه
 مبتلا اولوب اطبا و ندما علاجدن عاجز اولمشکریدی. آخر خوشوع
 طبیبی کتور وب علاجدن سوال ایدجک علاج غمه من غایم الملوك
 دیدی. **روایت** ایدر لر من بعد نامون خلیفه ایمنی محاسنه ایلمتد
 و بر روایتده کل یک مرضنه مبتلا اولوب اطبا علاج چون حج اولمشکری
 اتفاق ندمای خاصدن بری سی اول مخلده صوره حاله مطلع اولجی
با امیر المؤمنین این غیمه من غایم الملوك دیدی. نامون اطبایه
 قلعک علاج احتیاج قلمدی دیوب من بعد کلی یاینه کتور مد **دور**
 صبر شدايد و تحل عظیم حوادث در. و هر چند صبر جمیع بشره حصن
 حصین و ارتقای محالی به ستم سالم در. اما خصوصاً پادشاهان
 کامکاره. و سلاطین نامداره. الزم لازم در. زیرا تجلیل و مسارت
 و قله تحل و مبادرت. ابله امور ملک قلته زل. و احوال دین و
 دولته محلل. لر عارض اولور که تدارکی چیز امکانندن بیرون. و صلاح
 دائرة قدرتدن افزون. اولور اما صبر برداثره در. منی المنافع
 و بر طریق در نامون العواقب و وعدائی. و کرم نامتناس
 بونکد و زرینه جاری در که. هر که هجوم شدايد و حدوث نوائب
 زماننده صبر و نیاقی شعار. و تانی و قراری دوستور کار
 ایدینوب. حق جل و علادن حسن عاقبت حصوله مقرب. و فوج

و عاقبت. و صولته منظر اول حق تعالی در کاهندن یکی نعمت
 اکا و اصل. و یکی مراد آنم محل اولور. بری سی بو صیر و انتظار
 عبادت عدا و لنوب دیوان حسنا شده مکتوب اولور که انتظار
 انفع بال صیر عبادت. **ایکنجی** سی حق جل و علا و عده سنی بخار. و
 ذلت و شدتن صکره عزت فر حله اغار. ایلر. اما تو فیه
 الصابرون اجرهم بغير حساب. و لمن صبر فان العاقبه للمتقين **نظم**

کلید در کج مقصود صبر است	در بسته انگش نکشود صبر است
چو فارای کوه وجود بیا کرد	لباس که هرگز نفرو سود صبر است

بشجی بار یعنی غنا در تا که مال رعایا به طمع ایتیمه. مخفی اولمیه که
 پادشاه هله غنی اولمق مقرر. و فقیر اولمق میسر و کلدر زیر آفواج
 مملکت و غنایم و اعشار اندک تحت تصرفنده در. پس غنا ایلر
 پادشاه هله و صیت. و غنای سطر کمال سلطنت. ایتکدن
 مراد اول اول که اموال بیت لالی و کند و نک اموال خاصه سنی اسراف
 و تبذیردن حذر ایلیمه که نفاق و قلت خوارین سببی ایلر نفسنه طمع
 مال رعایا عارض اولمیه. و الحق پادشاه هله خرج مالدیه رعایت
 اعتدال الزم لازم در. نه کم بخل و تقییر مضر در عا کر ک نفرت و
 تفرقه سنه سبب و وقت جاحنده بذل ارواح و اتمام مهاک
 ایتیمه لرینه باعث اولدوغی کبی اسراف و فی غایت مقرر. و شعر او
 و مغیله و ترتیبات زایدیه. و تجملات بی فائده. و حدوث

بیرون بخشگر و خواجه را بد و بسوب اموال فارغ اولد قده و قیام
 ظهور اید و بسوب عساکر طلب ارزاق و مهاتجون احتیاج انفاق
 اولی بقی خلل عظیم ظاهر اولوب بکله انقلاب دولته مؤدی اولور
 ته کم خلفای عباسیه زمانده بر شاعره بریت چون یوزبیک اچی
 و بر مغنی به برصوتدن او تر و بیک دیار و پرور کرید خصوص
 مقتدر خلیفه حدانت سن و انیس و خدم سبسی ایلده خوانن آل
 عباسده اولن تحف و رغایب عجیبه و درجوا هر غریبه نایه
 و خادمه بذل صرف اید و بآفر خوانن خالی قلوب موالی و عساکر
 طلب ارزاق اید بکک و زرا عا جو و متحیر قلدیلر روایت اولور که بر
 سیده نیجه وزیر تبدیل ایدیلر مفید اولد آفر مقتدر عا جو قلوب
 مونس خادم الله مقتول اولدی و آندن صکره دولت آل عباس
 محلول و مختل اولدی **تنبیسی** عساکر موافق و اتباع و بشاع مطیع در
 معلوم اوله که اطاعت عساکر و انقیاد اتباع پادشاه ملکه لازم
 رؤسا و عساکر و امر و اکابر پادشاه به کمال طاعت و انقیاد
 ایتیمک یعنی کاهی دلال و مخالفت ایتیمک و سرکشیک و مبطله
 کو سترک موجب اخلال رشته دولت و اخلال نظام سلطنت
 جوق واقع اولد که عساکر پادشاه به فی الحکمه مخالفت ایتیمکدن شو
 بی بنیاد و نظام مملکت بر باد اولوب بوضرک مالی نیه اول
 مخالفت اید ملکه لاحق اولوب ضعیف و بیچاره و خانان لر ندن

۲۹۵
 او آره اولمشکدر **تنه** کم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله
 تعالی وجهه خضرته حرب صغیره بعض عساکری از سر نفینه مخالفت
 اید و بآفته حکم دگد کرک دیو تکلیف اید و حکم دیکد کردن صکره بینه
 حکم دگد جور در دیو خوارج اولدی لر **تنه** بعض اصحاب حضرت
 نوع تقصیر رای اسناد اید بکک لاری لمن لایطاع بیوردی لر
 و بومثل ابتدا انکرون صادر اولدی بالاخره غدرا اتباع و مخالفت
 اشباعدن دیکر اولوب عالم رؤیاده سلطان بارگاه اجتناب
 محمد مصطفی خضرته **مصرع** علیه صلوٰه الله ما بهت الصبا ایتیمکدن
 متعجب اولدم دیوشکایت بیور بختی **مرنجه** استرسل دعا ایلد انلرک
 حقتده دعاک مستجاب در بیوردیلر **پس** اللهم ابدلنی خیرا منهم و ابدلهم
 شرّا منی دیو دعا ایلدی لر **یعنی** خداوند اباک بونلردن بدل اختیار
 صحبتین روزی قل و انلره بندن بدل شرار مستطایلر روایت
 ایدر که اول کیمجه حاج ظالم آنه رحمه دوشدی امیر المؤمنینک
 دعاسی مستجاب اولوب اهل عا اقه اندن نه شر و ظلمک و اصل اولد
 معلوم اهل عالمدر و حضرت امیر اول انشاده سعادت شهادت
 یتشوب جنت علیین و فردوس برین ده صحبت خاتم النبیین
 و آل و اصحاب طاهرین و طیبین ایلر **علی** سر موضوعه مشکین
 علیها متقابلین سعادت نه یتشدی و پادشاه حازم و عازم
 اولنه لازم در که امرای اکابر و رؤسای عساکرندن رایحه

اولال و کشلیک استنظام اید بک انماض ایتوب دفع و رفعة مشغول اولنه **روایت**
 اولنور که دولت آل سلجوق رومده محلول ایدی کا برادر **و اعظم روس**
 سریر سلطنته جلوس ابدن شاهرا ده که هوا لرینه اولیه سرکرا ده بهانه ایله
 سلطنتدن خلع ایدوب **و حیمه دو لیتن قلع** ایدوب آخوین نصب
 و شکوه لطنی سلب و غضب **ایدر کرد** چون نوبت سلطنت
 آل سلجوقک افضل و اکمل سلطان علاء الدین کیکاوس بن کچر و بن قلا ایلان
 خزینه ایشندی **و اول شهامت و شجاعت** و علو همت و نفاد
 غنیمده **افراد سلاطیندن اید** بس غیرت و همت پادشاهانه کو ترو
 مبداء تعظم و فاد **و سپهر شمه تجر و عناد** اولن اوج عظیم بکری بر
 یکجه ده یاق شاهی تیغ انتقامه چکدی **صبح امر او عا کر مطلع**
 اولدیلر که سیلاب حمیت پادشاهی ایله حوض سلطنت طولش **و خا**
 و خاشاک فتنه بناهی و بناهی بولش **خوف و هراس** اضااف
 ناسده **ظاهر اولوب** ذمی کسنه حدندن تجاوز ایتکه قادر اولوب
 دولت منتظم **و شمل سیاست ملثم** اولد **نظم فارسی**

از سیاست نظم یا بد ملک	از سیاست خلل پذیر بود
نسق کرمای عالم را	از سیاست ناکزیر بود

یادگیری نسب در اکثر احوالده نسب عالی پادشاهلیغه لازم **و دول**
 قدیدن اولق انتظام سلطنت و سیاسته نافع و ملایم **در** ذبیرا
 نفوس شریه کندمانه و اقرانه اطاعت و اوامر و نواهی سینه امثال

ایمکن ابا و امتناع ایدر **پس مرج و مرج** واقع اولوب شکل دما و خروج
 خوارج چوق اولوب رعایا با مال اولق لازم اولور **آب برسل شریف** که
 آبا و اجدادی سلطنت و حکومتله معروف **و خلق خاندان لرینه اعانت**
 ایده کلکله موصوف **اولی حق کلمه خلایق مجتمع** و قسقه و عناد مرتفع اوبو
 عالم امن و عافیت ایله ملو **و ورق حال بنی آدم دن آیت رفاهیت**
 ملو **اولور** مشهور در که تحت محرو شام بنی ایوب سلاطینندن
 قول لرینه انتقال ایدوب تا جواک انتهاسنه کلبنه قولدن قوله انتقال
 ایدر **و خلع و نصب** و اخذ و غضبیدن **رعایا و عا کر خراب و لنگرید**
 و سرعت غل و قتل بسببندن ادا سلطنت قبولندن تمنع ایدر اولمش
 حتی مرحوم قنصو غوری اجلاس ایتد کلر نده امتناع و ابا **بکا سلطنت**
 کر کردیو فریاد و بکا **ایدرد** قیاسر چی نام امیر قهر بله تحته اجلاس
 ایدوب **روایت ایدر** که او تور دیو حکم مشت ورد **و نفاد امر**
 سلطنت **و قله و فاد و حرمت و شوکت** اول مرتبه ده که اجلا
 جواک نظم شیع ایتد که منتظم اولن سلطان صاع اولسون دیسه
 استنرا و تمسخر ایدر لریدی **و سلطان دن نه باکر و ارسلطان قول بر**
 قول دیر کرد **و سلطان محمود بسکنکین** بو قدر شهامت و شجاعت
 و سیاست و عدالت **ایله نینه قصور نسب ایله مطعون ایدر** حقه
 فردوس طوسی شاهنامه جائزه سنه استقلال ایلد که **نظم**

اگر شاهرا شاه بودی پدر	بسر بر نهاد و آتاج زر
------------------------	-----------------------

چو اندر تبارش بزرگی نبود | نیازست نام بندگان نشود

دیو بجهو ایلدی • والحمد لله تعالی که بوعهد میمون و تاریخ مبارکه حصال
فرزوره کن جمله سی حاصل • لاجرم عالم کمال زفا هیئت واصل • اولم شد
پادشاه سعادت بنیامر نسبت شریف و دودمان عالی دندر که جد
برجد لوای استعلا لری و ج آسمانده خافق • و ذل استرقاق تا آدم
واجداد و اعوام بزرگوار لرندن بعدل شارق • در • و تو معنی یله
اطراف ربع سکون • اولقدر مملو و مستحون • در که مولانا نورالدین
عبد الرحمن جامی حاسندن پادشاه ملک سرافرازی • سلطان مجاهد
عازی • سلطان محمد خان انارانه کج برمانه کوندر که مکتوب منطومه بود و جمله

ای ترا ذروه علامسند	ملک موروث تو ابا عن جد
اصل تو تا آدم ارشمند	ممه مسند نشن تا جورند

و اطاعت عساکر و امرا • و تأدب و تخضع رؤسا • اول مرتبه در که آندن
زیاده متصور و ممکن دکلدر • و بوفیق قله بضاعت • و کثرت اضاعته
کیودر ۶ دندن بوزمان مبارکه کلنج کتب تواریخده مسطور
و اخبار و حکایتگری منظور • اولن معتبر دوندن احوال و حکایات
و اوصاف و روایاتی • علی قدر الطاقة تحصیل ایشدر • بود دولت
مبارکه آل عثمان • انقام الله تعالی الی آخر الزمان • عهدنده ولن
اطاعت و انقیاد عساکر • و تأدب و تخشع امرا و اکابر • بردولته
واقع اولم شد • الحمد لله علی ذلک • امرا و وزرا و آحاد • عساکر و افراد

اجناد • و اعالی و اصاغ جمله سی درون دل و جانندن کر عبودیتی بر میان
استال او امر و نواحه ایتمکله مفتخر و مبا هی و لشکر در جمله
امرا و وزیری آن واحده تغییر و تبدیل بویسه لریج احد ذره قدر اول
افتاب سلطنته مقابل و ملق احتمال دکلدر • جمله عساکر و اجنادی فرضا
بیخ سیاسته عضه قلعه بر فرد کردن خلافی اورتق تصویره کلر اکثر
ملوک و سلاطین سابقین بر امیر کبیر • یا بر وزیر خطیری غل یا قتل ایتک
استه لرنجه جمله و تدبیر یله صورت و ادلرین آینه وجوده کتور و لرکید
چون کلمه سلاطینک نفاذی • و امرا و عساکر ک اطاعت و انقیادی
موجب انتظام احوال • و دافع قتنه و اختلال • در همیشه بواطاعت
و انقیاد • و نفوذ امر حاکمی البلاد و العباد • الی یوم الحشر و المبعاد
موجود و حمد و دباد • معلوم اوله که بوخصال دن ضروری اولین نسبت
اتاعتیت نافذ در • و لکن بسیار و موافقت عساکر خصال باقیه دن حاصل اولور



سابق ذکر اولندی که پادشاه کامل طبیب حاذق کبی در • و رعایا
جسد کبی در • و طبیبیه لازم در که امراض بدن قاج در • و علایات
و اسبابی نه در • و علایاتی نه اولور بسلیه • کذلک پادشاه همه در

لازم در که فراج ملکیت همتی که حد اعتدالده اوله سندن عبارت در
 نه در و مرضی که اعتدال دن اعتداله و انضلاح دن اعتداله خودج
 استکدر نه ایله اولور وینه اعتدال اصلی و انضلاح حقیقی سنه نه بدیر
 رجوع ایدر معلومی اوله و طبطنک جزء علمی سی در بوندن صکره
 همت و غیرمت ایله علمی عکس کتور و ب ملکته نظام موجود و صلاح
 بقا و ادلال و اختلال عارض و اعتدال طاک وجود ملکته کلش ایسه
 انی افنا و ازله ایلیه که پادشاه کامل و خلیفه عالم و عامل و دیک
 اکا صادق اوله پس معلوم و لسون که تمدن که طوائف مختلفه و هم
 متباینه تک اجتماع دن نام و تالف انتظام دن عبارت در مادم
 که بر طائفه لایق و منزلت موافقنده اولوب عمل مخصوصه مشغول
 اولوب مال و جاه دن مستحق اولدوغی مرتبه یه ایصال اولنه فراج عالم
 بوتدن سیب ایله اعتدالنه و اصل و اعتدال دن بری و سلم اولور
 و الفت که میان اصحاب دولته منعقد اولمشدر قایم اولوب
 اول الفتک لازمی اولان غلبه و استیلا دخی داریم اولور زیرا
 مقدر در که هر دو لک ابتدا سی بر طائفه تک اتفاق ایدوب
 تطاهر و تعا و نده بدن واحد ک اعضاسی و جد معینک
 اخراسی کبی و لغله اولور زیرا هر شخصک بر مقدار معین اوزره
 قوتی وارد در آتا مجموع اولوب بر بره یکجک هر بری قوتدن
 زیاده اولور پس طائفه تکلیله اتفاق ایتمکله طوائف کشره

غیر متفقیه غالب اولور کور نمری کم مرطائفه بر دو لک اصحاب
 رعایا سنه نسبت عشر عشر و کلدر آتا اولور متفق رعایا غیر متفق و لغله
 بونمر غالب حاکم و نمر مغلوب و محکوم اولور لر **بیت فارسی**
 حسنات اتفاق ملاقات جهان گرفت آری با اتفاق جهانی توان گرفت
 و تجربه ایله معلوم اولمشدر که اول دولته اصحابی اتفاق و تعاون
 اوزره اولمغله خلل و زللدن مصون و نامون اولور بعده تفرقه
 و دو هوایلیق اصحاب دولته عارض اولمغله ضعف و فتوره یوزر طوب
 آخر متلاشی و منهدم اولور و بونک مثالی دول منقرضه سلطین
 سابقه ده چو قدر جمله دن دیار مغربده ولایت اندلس که لطافت
 هوا و عدوبت و خصم و رخا و حسن و جهاده نمونه جنت
 اعلا در اوایل اسلامه پادشاهی بر عسکری موافق و یک هوا
 اولمغله اطرافنده فرنگ لعینه غالب و دایما انمر مطلوب بود
 طالب ایدی لر چون سنه بمرت اربعه حد و دینه و اصل
 اولدی اتفاق و اتحاد برینه اختلاف و افتراق کلوب **بیت**
 کلدی تالف برینه افتراق کیدی وفا کلدی شفا و شفا
 هر رئیس بر ناحیه ده استقلال اوزر برینه سلطنت و بری برینه
 عداوت و خصومت ایدیک دشمن بی دین غلبه یه شکیو بطرافدن
 بلا و عظیمه یه مستولی و کد حتی بعضی فضلا بو حاله تا تسف ایدوب نظم ایدک
 و جزیره خطب لاء بها هوی له احد و انهد غمان

فیل منبته قال درسته
قواعد کن ارکان البلاد
و این قوطبه اولین حیوان
عسی البقاء اذالم یبق ارکان

و بوحال مستمر و مشد • بلکه یوما فیوما تراید و نمشد • اولدی
تا که عدد سنین هجرت ح اسم قاضیه و اصل اولی عسکر
فرخ مخدول بالکلیه ولایت اندلس تحت تصرفه دخول • ابرار
و ماطه تختگاهنده اولن ساس و تکرری بالکلیه منهدم • و ملک امر
و رعایا جمله سی قتل و اسیر ار اسنده منقسم اولدی • و ارباب
اشارات لامعه • و علما هر جامع • و بدکری معنی که سنین هجرت
عدد اسم قاضیه و ایرجی ملت اسلام مبتدل • یا منذهب حق
متحول • اولوب باطل حقیقی از آله و اماطه • و تمام عالم یا
اکثر فی کفر و ضلال احاطه • ایده دید کلری اول نوای ده ظاهر
و باهر اولدی • و اتفاق عجب در اول حدود ده شرق بنده
بعینه خلاصه ایران • اولن عراق و ادربایجان • بادشاهی سلطان
بعقوب وفات ایدوب امرای بایندریه ار اسنده تفوق کلمه اختلاف
عظیم واقع اولوب بادشاهزاده لری غل و نصب و عهد و خلعت
خلع عظیم عارض و ضعف قوی طاری اولوب • بالاخره اسمعیل بن
حیدر اردبیلی که اجدادی مشایخ عظامدن اولمغه عوام اتباع ایدوب
خوج • و ذروه سلطنته عوج • ابد بکل غلامه شیعه و رفض
بالع الی الحاد طریقه سین اظهار و اعتقاد ایدوب • بعوه اوزبک

خانی شاهی بک ولایت خراسانی دخی استخلاص ایدوب تمامت ایران
و دیار بکر و عراق عرب و لایتلرین بدعت و ضلال • و علما و صلحا
زجر و نکال • و قتل و استیصال • ایتمکه لایزال • ایلدی بو ولایت
اسباب آلات بدعت و ضلالت ساخته • و رسم اسلام • و سنین
الانام • بکلی برانداخته اولدی • و اسمعیلک ابتداء استیلا سی همد
ناحق عبارتک عدد حروفنه موافق اولدی که سنه ست و سحاه در
و اسم قاضیه عدد حروفندن اوج ییل صکره بوکد • و شوک اسلام
و ایمان • رایت آل عثمان • سایه سنده اولن ولایتک منحصرا و کد
و الله غالب علی امره • مقصود و مرام • و خلاصه کلام • اولدر که
بودین اسلامه عارض اولن امور شیعه • و غلات قطیعه • تفوق کلمه
و تباین هوا و اختلاف ارکان دولت بسی ایله اوکد • و ارباب تجارب
دیشلر در که حفظ سلطنت ایکی سنه ایله اولور • بری سی اتفاق
امرا و اجناد • بری سی اختلاف اعدا و اضداد • شیخ سعدی دیر می
که چون اعدا متفق اوله سن جمع اول و انلر جمع اولور سن تفوق
اندیشه قل • و ملک حازم دشمنلر ار اسنده اختلاف بر غوب عاکر و
اجناد جمعندن مستغنی اولور • سیر بنی علیه الصلوٰه و السلام ده
مذکور در که حول کفار قریش قبایل عربی جمع ایدوب حضرت قصیده
مدینه منوره محاصرت ایلدی • نعیم بن مسعود شیخی اول اشاده
شرف اسلامه تسعد اولمشی هنوز اظهار ایلدی کفار ار اسنده

تفریق کلمه بر غوب الحرب خدعه مضمون نیکه اگر کفاری دفع ایست
بنی قریظه که یهود دن بر قبیله ایدی مدینه قریظه متوطنند اید
جناب رسالت پناه علیه صلح اتمشکری دیدی کفار قریش و قبایل آ
اکه اجزای تسمیه اول نشدی حاربه به یکجک اندر دخی عصبان
ایلدیلر اهل اسلامه حکم ضرورت و مضایقه اولدی نته کم حق حل
و علاحایت بیورور و اذا جاءکم من فوقکم ومن اسفل منکم واذ
راغبت الالبصار و بلغت القلوب الحجا ح الالبصار اولاد
قریش و اربوب یا معشر قریش سزله صدق موالاتم و حجه معاد
معلوم کرد سزله بر نصیحت مشفقانه ایتکه کلام محبت اعتقاد و قولی
تصدیق ایدر کوز ذکر ایلیمین دیدی سادات قریش توک مقبول
سویله دیو جک اشدتم قریظه محمدیه صلح اتمشکری سزله بعض کنه
رهن آدنه استیوب حجه ویره جک اولشکر اول دخی قتل ایت
کر که زینهار رهن ویرمه سزله دیدی انلر قبول ایلدیلر بعد قریظه
کلوب یا معشر قریظه سزله بر نافع نصیحتم وارد قبول ایدر سکر
ذکر ایدینه دیوب انلر دخی سویله نصیحتکله عامل اولور و دیوب
دیدی که قریش و اجواب مدینه ده ساکن دکلدر بر ایکی کون حار
ایلدیلر اگر سهولتکله طفول بولر یس جیقوب ولایتنه کیدوب امین
اولور لر اما سزله ولایتنه ساکن سزله انلر کیتدکن صکره محمد سزله
انتقام اولوق استه سه کر که سزله خودا کا مقاومت ایتکه قادر دکل سزله

۲۹۹
بنحون اندیشه عاقبت انلر سزله ایتدیلر که اندیشه عاقبت نیجه ایدیه لوم
ایتدی که رای صواب اولدر که قریش دن بن اسینه سزله تمام ظفر
بولوب محمدی دفع ایتیمینجه سزله قویوب کیمیه لر بوفکری صواب
کوروب قریش دن رهن آدم استدی لر سادات قریش کورک
نعیم اسمعی نکل کلامک صحیحی ظاهر اولدر و قریظه نکل محمدیه اتفاق
خانی سی وارید و غنده شبهه قلدی دیوب رهن آدم ویرمدیلر قریظه
دخی رهن ویرمدیلرین استماع ایدجک اشدنعیمک کلامی حق امیش
دیوب قریش نصرت ایتدیلر ارالنده تفریق کلمه و تحاذل واقع
اولوب جناب رسالت پناه و کافه مسلمین خرا اتفاق کردند
بفضل الله خلاص بولدی لر و حکایت مشهوره در که اسکندر یونانی
دار این دار این علیه ایدوب ایران ملکنه طفول بولتی عجم شاهزاده لر
نجه کسنه وارید اسکندر انلر دن متوهم و قتل و ابقالی رسنده
مردد اولوب آخر استادی رسطاطایله مکتوب کوند بر و دیدی
که انباء ملوک فارس ایران دن نجه کسنه لو وار هر بری فرو بهایله
موصوف و شجاعت و شها متله موقوف در اگر جلوس قتل ایدر سزله
اراقه دماء ناحق ایتکدن احتراز ایدرین اگر عفو و ابقا ایدر سزله
بن کیتدکن صکره خضت ایدوب و خروج ایدوب انتقام عجم ایتد
مژ بوم محاکم روی زیر و زبر ایدیه لر بس حکیم کامل لطف سور و
سوز حنین اختیار ایدوب کلوب بوشکل حل ایدیه حکیم ضعیف و شب

سبیدن کلیوب اعتذار ایلدی **نظم** هری وضعه شیب و آلام روزگار
نگداشتند بر من خدمت کداری **نظم** اول فرزند معد و ربیوره و سؤل
ارتد و کی مشکک جوابی بود که خون ناحق دو ملک شرعا و عقلا محظور
و محذور و محرم و ممنوع در **و** لکن اول شاهزاده لک هر برینه بر
ولا یستگار تن و بروب هیچ بری سن ایکی محی حکومتند ایلمیه که با
ارالنده تفرق کله واقع اولوب هر بری آخون متوهم و آنک
ضررین دفعه مشتغل اولسه کرک **و** سندن صکره اولاد و اعقابک فرار
امین اولسه کرک **فی** الواقع حکیم دید و کی کبی اولوب بری برینه
اشتغالدن آخو جاننه نظر ایتمک مجالری اولمک **و** انلره ملوک طوائف
دیرلر **و** اسکذر دن صکره درت یوز بیلک دک حکومت پیران انلرک
ضبطنده اولوب ملک روم آبادان اولمک **چون** حرار مقرر
اولدی که پادشاهلره عدل لازم لازم در **اما** دنیا جهتند ن
زیر اعدل تو فیرفرینه یه مؤدی اولور **زیرا** خزینه عمارت
ملکتدن حاصل اولور **ملکت** که خراب اوله مالکدن بی نصیب و خلعتی
غنادن بی نصیب اولسه کرک **و** عمارت **ملکت** عدله اولور **نظم**

بر د پاس درویش محتاج دار	که شاه از رعیت بود باج دار
رعیت نشاید بیداد گشت	که سلطنت را بشاید

چون میز ظالم زمستانده جور یله دهقانک کاوین الہ تابستان
اولیجی عشر محصولات اکا قندن حاصل اولور **بر** دفعه باز رکالک

مالن البی علی الدوام باج و لکرک نجه عاید اولور **پس** متصل عایا به زرع
ایندر مک کرک **تخم** بولور لر سه قرض و بریک کرک **بقوز** اعتلری هلاک
اولدی **تحصیل** اید یور مک کرک **حکایت** اولور که فرعون لیجنت
عادتی بو ایدی که دیار مصریه زرع اولند قد نصکره ایکی معتد کسنه یه
ایکی اردب بعدای و بروب بری سین اعلا ی مصره بری سین اسفل
مصره ارسال اید و ک کورک بر اردب بعدای که جک زمین قلمشید
اول ایکی معتد تمامت ولایت مصری کشت و تفقد ایدر کرید **بر** ارد
اولر موضع خالی بولور سه فرعون اول نواحی نک کاشف لرین و
انناسین و زرع او ز رینه منصوب اولمش میشد و معتد لرین قتل
ایلدی **بوسیاست** خوفندن هر سال **دیار** مصریه زرعله مالا مال
اولورک **اما** آخونده نفی ظاهر در که **المقسطون** فی منابر من نور
چون بو خانه دن سفر اولنه پادشاه و کدایکسان و درویش و
توانکران **مساوی** اولوب عاکری جهان **صحرا** سین طوتن پادشاهلر
حق در کا بنه تنج تنها کلور که **نر نه** ما نقول و یاتینا فردا **پس**
پادشاه عاقله لازم در که شدی که مال و جاه و شوکت سپاه
و شکوه سلطنت **وسعه** مملکتنه **مخور** و اولیوب اول کونی یاد
ایلمیه که تخت پاکدن **تخت** خاکه **بی** خادم و انیس **قادم** و حلیم
اولسه کرک **قول** لرندن نوکر لرندن پینده بر فرد یوق خدمتکار
و جان سپار لرندن قمتنده دیار بیدار دکل **ننه** کم دیشر **حکایت**

بود که بنده لر کردن یکده برکش بوق
 بکم بونجه سفور که اختیار اندک
 ننه که زنده اوله شاه در سپهر حساب
 چو رحلت ابله طوبی له حسن باب

و اگر دست ظلم و اذیتی چشم و رعایای سوخته به شرر شمع پیش
 اوله و حق اکا و یرد که نعلری نیه حکم عصیان نه آلت و اوقات
 غیره سین صرف عشرت و بطالت ایتمش اولوب موآل رعایا
 مسکینی تنجات بی انصافه مصروف و بذل مال فقرا و ضعیفا آتیکله
 سخا و کرمله موصوف **اوله نظم** خورد آب از نم چشم پیمان بیوه غمش
 چکد خون دل بیوه زمان از مرغ برایش **نثر** فردا عقوبت ربانیه
 بی رحمدن نه لکوره و غلیس و زرقوم چمدن نه لر نوش ایده

نته کم بعض ظلمه و فسقه ملوک مست حلاک اولیجی **نظم**
 چون بوقت نزع روحش یافت عزت بر پیش میرا تا خارش نکند
 کاسه داران جهنم آمدن پیش ناز تا شراب و توسکافی در کنارش نکند

و پادشاه لبیب دوروزه امهالی اهل صنییه و شفقت و داد
 ایتمدن او صنییه و دائما غضب قهار مطلق یاید ساری عدلی
 معور و آباد ایده **بش** عدالتک شروط و ارکان و پادشاه عادل

رعایتی لازم قوانین نه درانی ذکر ایده لوم **نظم اول بود که**
جمله خلایق مستادی طوته زیر اخلاق عالمه نسبت عنا صریحه
 آدمه نسبت چون عنا صریح و وی و تنکافی اولیجی خراج آدم
 صحیح و ملتنام اوله کذک افراد مست و طولیسه خراج عالم صحیح و

منتظم اوله **بش** عنا صریح عالم دخی عنا صریح آدم کی درت در
 اول اهل قلم که علما و قضاة و کتاب و حساب و اطبا و شعرا و مجتهد
 و مهندسلر در و بونلر آب منزله سنده در **بش** علم حیات ارواح
 مؤدی در آب حیات اشباح مؤدی اولدوغی کی و من الما کل
 نیئ حی **ایکینجی** شمشیر در که امدایها در لر و سپا بیلر در که ضرب
 شمشیر و استعمال کمان و تیر بلیه ساحه ملک و دینی اعدای کفر کیش و
 بدعت آییندن حفظ و حراست و نفور و اطراف مملکتی
 متغذیان بی انصاف دن ضبط و محاببت **ایدر لر** اگر بوطا نفع نک
 اگر بوطا نفع نک لجان شمشیری اولسه عالم ظلام ضلالتده ایسر و
 گرفتار اولور **و اگر آب** تغیری ابله باغ مملکت سیراب اوله
 بیخک شجره امین اماندن بر خور دار **اولر** بوطا نفعش
 می لنده در وجه مناسبت روشن در **اوچونجی** طائفه تجار و تجلبان
 بضایع و ارباب حرف و صنایع در که انتظام معاش اچون
 تجارت مسافه بعیده دن اسفار شاقه ابله جلب بضایع ایدر لر
 و ارباب حرف لیل و نهار تحصیل محقات صنایع ایدر لر و حاجات
 خلق حاصل و مرادات هر کس کند و یه و طننده ایکن و اصل اولور
 و بوطا نفع هوا کی در که حرکتدن تروح ارواح و استراحت
 اسباح حاصل اولور **در دنجی** طائفه زراعت کر لر و
 اکینجی لر که حفر و حوث اراضی زراعت و تعمیر صنایع و انشای جت

و کرد و مله خاکدن انواع جنوب و شجر و تا کدن اصناف نما که در غنای
قلوب در تحصیل ایدوب اوقات ناسی حاصل و انواع ثمرات
و فاکته قایم و ن. مقتضایه خلقه و اصل ایدر لر و کاسب حقیقه
بوند در که صرف اوقات ایدوب خاک سپیدن تحصیل اوقات
ایدر لر و سائر طائف کسب غیری تناول و اشياء مکسونه غیری
از لرنده اداره و تبادل ایدر لر و بوطائف تراب که در که منافع
حمله بوند در حال و ثابت ولد و غندن غیری هر کشی بولرک یوزین
با صوب بوند در دله و رورینه انظر قایم و ثابت در و نه کم
بعض عناصر بدنده آخره غلبه ایله موجب مرض و مورث
علت و عرض اولور کذلک بوطائفک بعضی غلبه ایسه و راج
عالم خلل پذیر اولور مثلا اکثر خلق سباهی و لوب ارباب صنایع
و تجارت بضایع از قلسه و علی هذا القیاس کذلک بوطائفک
بعضی آفوک عیلم ایسه ینه مؤدی فساد در مثلا احوال و سبایه
تجارت و حرفه اشتغال ایسه لر **حکایت** اولور که هر
هر مرکز بعضی و زراسی عرض ایله که در یادن تا بولر کلدی وافر
بضایع و جواهری و اگر بادشاہ بچون اشترا و لوب ینه
عالی بھایه مستلوب بخندن مبلغ عظیم اولق مقرر در جوا بیده
یازدی که حق جل و علا بزه سلطنت و امارت احسانی ایست
و بعضی رعایا بزه کسب و تجارت روزی قلدی اگر بزتجارت

۳۳
مشغل اولور سق سلطنت و امارتی کیم ایسون و کسب تجارت
اهلی و لدر نیه مشغول اولسون لر بوند کی افعال و نیه که سنگ
و نأت اصلکه دلالت ایدر من بعد بزه اعلام ایتیمه پس و الا غنای
تبع انتقام اولور پس پس بوجه تحریر اولندن معلوم اولد
که اشخاص و طوائف مدینه بری بر نیه تعاون ایکن کرک و حکم
بوتعاونی بیان ایدوب عربی عبارتله دیشلر که فضیله افلاک
التعاون بالاعمال فضیله التجار التعاون بالاموال فضیله
الملوک التعاون بالاراء التیاسه فضیله الالهیین التعاون
بالحکم الحقیقه تمهم جمیعاً بتعاونون علی عماره المدن بالخیر
و الفضائل فیر ایدرین فضیله الاجناد و الحاکم التعاون
بجوش الحروب و حفظ الثغور و بولرک الحاق اولنه و جھدن
خارج دکل ایدی **شرط نانی** اولدر که بوطائفک کافؤ و تساو
اوزرینه اولد قد نصکره اهل مدینه یه عموماً نظر ایدوب هر بر
استحقاق و استعدادی قدر رعایت اولنه و بنی آدم بوعتبار
ذخیر بیش قسم در **قسم اول** اولدر که خیر الطبع اولوب و خیر
غیره دخی متعدی اوله علمای شریعت و منایح طریقت
غرفای حقیقت کبی و بوند خلاصه آفرینش و نقاوه عالم
و غایه و علة ایجاد کارخانه بنی آدم در و مطح انوار ازلی
و مطح انظار لم بزی بوند در و بولرک کھار و غیری لر لیلی و صیفا

ایجاد و همان خانه عالمی بونکر مقصود و سایر لطیفی در **بیت**
 بیا که آئنده لطف کرد کار جهان را تو بهمانی و عالم درین میان **طیفی**
 و حکما و دیگر در که پادشاه سعید اول در که علاقه ارتباط و احتلاطین
 بوطائفه ایلم ایلیوب مراجعت و مشاوره بین بونکر لیه قله و بو
 طائفه سائر طوائف غالب و حاکم و اقتدا و اقتفایین انکره دایم
 و قایم ایلیه که نشاء دولت حقیقی بود در فقیر ایدرین مطالبین
 دنی و حریص جاه و مراتب اولی علماء رسوم که انکره علماء سوء
 و آتش تحیم دیر لیه انکره یکدانه کرک و صوفیه ظاهر رای که
 بونکره متکاله دیر لیه بونکر دن خارج در پس پادشاه حازمه لازم
 که صبح العیار لیه قلبی فرق و خالص ایله مغشوشی تمیز ایلیه کند و یه
 ملازمت ایدن علمایه هر نظر ایتمیوب زوایا و اطراف و انکاف
 قطع طمع ایدن علمایه طالب و راعب اوله **نظم** که پیشتر

قل لا یر نصیح	لا یر کنن الی الفقیه
ان الفقیه اذا اتی	ابوابکم لا یر فیه

و تربیت فضلا کبار سلاطین و امرا و پجند و غویب در **مولانا**
 جلال دوانی نقل ایدر که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی که عراق
 عجم پادشاهی ایدر ری شهری تختگاه ایدی و تربیت علماء
 و جمعیت فضلا ایله ملوک و سلاطین پجند ممتاز ایدی اول
 زمانه کفار روم اهل اسلامه هجوم ایتندی رکن الدوله

اکا مقابله ایدوب منصور و منظور اولدی دفعه ثانیه روم هجوم
 ایدوب لشکر عراق بهرکت و افتراق اوزره اولوب بعضی اسیر
 اولدیله قیصر روم اسیرانی اوکته کنور دکه ری شهر ندن ابو
 نام برکنه بولوب اکا ایتدی سکا برنجر دیسم پادشاه بکوزر کن الدوله
 انها ایدر می سین ابو نصر ایتدی علی الرأس و العین پس بکفور ایتدی
 حنه دیه سین که قسطنطنیه شهر ندن چقدم که عراق و لایتن
 خواب ایلمیم آتا چون شک سیرت و احوالک تفحص ایتیم بیلیم که آفتاب
 دولت عروج و ممکن امکانه اولن سعادت لک خیر فلاحه خروج
 ایتک اوزره در بر پادشاه که علما و حریف میدان و کاه فیضای
 ناس اوله ابوالفضل بن الحمید و ابوجعفر حازن و علی بن قاسم
 و ابوعلی ساعی کی انک دولتی تراید و سعادت قی تصاعد اوزره
 اولمق مقرر در و آرباب دولت و اقباله تعرض مقتضای دکلدر
 اول سبیدن قصد مدون رجوع ایلمدم و اول پادشاه که ندما و
 مصاحبه لری راذل و اصاغ و مضاحک و مسامحه اوله دلیل در که
 سهم سعادت ندن بی نصیب و کوکب اقبالی غریبه قریب در
 شاعر روم مولانا ذاق **حکایت** ایدر که ابتدائی ظهور مع سلطان
 نور قود بن سلطان بایزید خدمتی شنزاده ایکن مدح ایتدم مقبول
 طبعی اولوب بنی ندما سکینه نظم ایتک استدی اول انشاده شنزاده
 دریاب بله تفرج ایکن کشته سوار اولدی شنزاد انک بر سارنده

نیمی و ارانی بر کشته شده صندوقه قویر و رسن و مقوله ایله بالایه چکوب
 دفعه قویور ویر ویر یایه دو شوب جامه کر تر و کند و سی زیر و
 زیر اولور **مصراع** جامه های کشته او تر شد و او تر نه شد خلافت
 مضمونی او زره اظهار تالم و اضطراب و شاه زاده یه دشنام
 می حساب اید و شاه زاده فحشه ایله خنده ایدر نیم ترجمه کرد
 حقیق و ب صوین صیقر انعام شهنش پیدن جدید و خشک جامه کر حقیق
 مکرار سازی النّه الوب صندوقه گیرور دعای ماعقول کبی بر مقدار
 بالایه چکلور و قضای بد کبی نازل اولوب عرقه آب و مبلول و
 بلسم و اثیاب اولور اول نینه دشنامه غار و شهر آده خنده
 فحشه ایله دهن باز ایدر و آخر بخاره دگ کشتی سائر و بو حال
 شهر آده ایله مسخره آسانده دائر اولور بن چون بو حالی مشاهد
 ایلمد بلیدم که بادشاهلر اچنجه فایق و تخت سلطنته لایق و
 اکا خدمت ایدنه کبیت خادم و اکا ندیم اولن بالا خوه نادم و
 دولته انتظار و نداقتنی اختیار ایتمدم فی الواقع نجم سعادت
 ریزان و تخت سلطنت آل عثمان آندن کریزان اولدی و
 کله لوم اقسام نبی آدم بیاینه **قسم ثانی** انکر در که کند و لر با بطبع خیر اوله
 آما خیر لری کند و لر منحصر اولوب آخوه متعدی و منتشر اولمیه
 و بو طائفه او کی دن اینکچون متاخر در که انکر چهره احوال
 حلیه کمال و اکمال ایله حالی آما بونکر کماله متحلی اکمال دن خالی در

و پادشاه بوطائفه دخی مرغی و مصالح و حاجتکسری مقضی ایستد کرد
قسم ثالث اول در که بالطبع نه خیر و نه شر تیر و لوح استعداد
 یکی جفته خارجدن نقش پذیر اوله و پادشاه بوطائفه دخی
 ظل حمایتده آسوده بتدکدن صکره تحصیل خیر و کماله تحریص علیه امید در که
 استعداد لری فاددن محفوظ و برکت عانتیکه خیر و کمالدن بهره مند
 و مخطوط اوله **قسم رابع** اندر در که بالطبع شیرتر اوله لرا تا شتر لری
 کند و لره معتصر و آفره متجاوز و متعدی و لمیه و بوطائفه به تحقیر
 و امانت بتدکدن صکره مواعظ و زوایح و ترغیبات و ترهیبات
 بشارت و انداز ایده لکه مقتضای طبع لری اولن شردن تائب و د
 خیر ندانسته اجابت ایده ل **قسم خامس** اندر در که بالطبع شیرتر
 و شتر لری آفره تجاوز و تأثیر ایده و بونکر اخس خلایق و اسفل طبقات
 انام در و طبقه اولی به ضد کمال و میان تمام در و بونکر دخی
 نهم مرتبه اوزره در بعضی نسبتله علاسی در فی الجمله طبیعتدن
 خوج و درجات جره عروج ایستد امکانی وارد در اتلری انواع
 زجر و تأدیب و اصلاح و تهذیب ایستد محتمل ایستد کرد بعض
 آخری که امید صلاح و شایسته رایحه نجاح لری یوقدر اگر شتر
 نمل دکل ایستد اندر لیه مدارات ایستد کرد و اگر شتر شامل ایستد
 از آله شتر لری عقلا و شرعا واجب در و دفع شردن نهمه طریقله متصو
 بری سی حبس و اول اهل مدینه ایدل اخلاط ایستدکن منع ایستد کرد

یکی سی قید در و اول تصرفات بدنی دخی منع ایتکدر اوجنی سی
 نفی در و اول سکون مدینه و دخول تمدن ایتکدر منع قلمی در
 اگر بواور یله شرتی مندفع اولمنه حکما قتل جائز نمیدر دکلمی در خلا
 ایتکدر اما اظهر قوال بودر که سبب داوولن عضوینی قطع ایتکدر
 اکتفا ایدوب قتلنه اقدام ایتیمه لر مثلا سار قک قطع یدی ایل و
 زانی و لوطی نک قطع آلت تناسله ایل اکتفا ایده لر زیر اثر ضرر
 بونکه منتفی و منعدم اولتی بنیان خفی که وجودانی در بالکلیت
 منهدم ایتکدر مناسب دکدر مکر که ضرر قتل دخی یله مندفع اولیه
 اول تقدیر جبه آخر الدوا الکی مضمونیکه عمل اولنه و الحق بواورده
 شریعت حقه اکتفا و انک حد و دنده و قوف و رسوم ایل اکتفا
 اولنه که ومن یعده حد و الله فقد ظلم و شرع شریف قتل سیورده
 ترخم اولنیه ولا تأخذکم بهما راقه و شرع قتل تجوز ایتد و کی برده
 سیاست ضبط ملک در دیوار ارقه دباره اقدام اولنیه و بعضی ارا
 عصر شیطان تسویل و القا ایدر که بوزمانده شریعت مطهره یه اکتفا
 و طریقه محمدیه حدود و زواج یله اکتفا اولنور اصلاح عالم متعذر
 زیر اشدی اهل فساد و حوامی و قطاع الطرق مکرر در و بوسیل اطل
 و تحبیل عطل ایل ارقه دمایه مشغوف و توجهات طنونله تعذب
 خلائق ایتکه متکثرین محروف ایدر و بوی تصور کاسد و خیال فاسد در
 سیاست بکمان رسم معدلت نبود که تا یقین نشود خون کس نباید

بحد دیار که حکم از ره کان بنهد | برود زود بیا یازان دیار کمرخت
حکایت اولنور که سلطان سجد نورالدین شهید خرتلر
 قدس ستره العزیز موصل شهرینه مالک اولیتی انک جامع کبیرین بنا ایتکه شروع
 ایدیکجک ملا عمر نام بر عالم عامل متقی کامل و اید انی امین بنا ایلد
 و انک شهیدکی زمانده کی کبی عمارات و معا بد بنا سبب ایلردن امین
 بنا ایتدیدی چون بنا تمام اوکده بعضی مالی شهر زاهد ملا عمر تکلیف
 ایلدیکر که پادشاهه انها ایلیمه که بر مقدار سیاست ایدر که محض قوانین
 شرعه اکتفا ایتکدر اهل فاده طعیان کلندر ملا عمر ضمن مکتوبده
 بو معنی بی تحریر ایدیکجک نورالدین شهید خرتلر جواب کلور که
 دین اسلام و ملت بنی مکمل علیه الصلوة والسلام که نوری آلهی آیدن
 لامعده خاتمه ادیان و اکل شرابعدر حاشا که خاتم ادیانده که دین
 خاتم در خیرات مجتمع و افضل شریعت استعالی ایلد شرور و مفاسد
 بالکلیت مرتفع اولیمه و نص الیوم اکتک کم دینکم قاطع و تحبیل
 و توهمات غبارین رافع در ملا عمر خدمتگری تصور ایتسون که
 بو فقیر جاده شریعتدن دانه خردل مقداری خروج و مضایق قوا
 باطله و سیاسات بدعیه یه ذره قدر و لوج ایلیمه ان شاء الله تعالی
 برکات شریعتله جمیع شرور مرتفع و خیرات و حسنات حتمه اولور
 و ما ذلک علی الله بعزیز چون مکتوب سلطانی ملا عمر خدمتده و اصل اولک
 دانه او قور اعلی یدی که کورک زاهدک پادشاهه کتانی و کورک

۳۰۷
پادشاه یک زاهد خطابنی یعنی معتمد ابر بر عکس و لغیدی و علمای
کبار که تاریخ و سیرت حضرت نورالدین شهیدی تحریر بایشان کرده **ابن اثیر**
ابو شامه ابن خلکانی کبی اتفاق بایشان کرده که اول پادشاه عادل که
شرعیست مطهره یه حسن توسلی و فرط اتباع ائمه سی برکاتیکه ممالک محروسه
و بلاد مانوسه اول قدر امن و امان ملوک و آیت حفظ و حراست
صحیفه روزگار دن اول جمله ملوک ایدی که اقصای کردستان و
موصلدن حد و صغیر مصر و سرحد روم و ارنج بر خاتون ضعیفه
تن و تنها اموال جزیه بی منتها ایله مسافرت اتسه افراد آفریده دن
بر احد سر راهنه کلیم و آندن برجته اخذ اینک متصور د کلیدی
و شرب خور و فواحش و منکرات ممالکدن بالکلیه مرفوع و باج و
خراج و دست خف و تاج رعایا سندن بالتمام مدفوع
اولمندی و سلطان صلاح الدین دخی عبداللّه اکا اقتدا و
تقلید ایدوب عدل و شرع نام نیکین کتابت کناره طاق روزگار د
تحلیل ایتندی و علما دیر که بوا یکی پادشاه شریعت پناه که سیرت
عدل و شرع محقق در آخر زمان پادشاه هکرنیه حق جل و علانک حجتی در
زیر بعض پادشاه هکرنیه که فساد عالم و ضلال نبی آدم اول مرتبه
و ارشد که اصلاح عالم خدا قدر دن افزون و رعایت عدالت
خیزا مکندن بیرون اولمدر نه کم بعض خلفای مروانیه دن
روی در که استدعای عدل و اجرای شرع طلب ایدوب سیرت خلفای

راشدینی ذکر ایدنکره دبر ایدی که سربکا ابو ذر و ابو در داککی عیث
اولوک بن سزه ابو بکر و عمر کبی خلیفه اولین پس حق جل و علانک
و هیجان فتن بی کرانده طریقت بنویه نه ساکک و اجرای قوانین
عدل و شرع اینککه مالک یکی پادشاه عدالت و سکا که کتوردی که اندر یله
باقی پادشاه هکرنیه و عذر باطل مری اعدام ایلیه چون سوق کلام
بورایه کلدی بنه صده رجوع ایده لوم چون برکنه نه بحسب شرع حد
لازم کله شفقته بایشفا عکله اهل ائمه خون ناحق ایدنه قصاص و
یوبله در اگر ولی مقتول عفو و صلیح مقبول کور یوب قصاص
الزام و حقی ایوب دیر که اقدام ایدرس حضرت خواجه کونین
منقر نقین که بنی رؤف و رحیم و انک علی خلق عظیم انک خلق بزر
کوار و صغی در امتنه کال عفو و رحمت و سر عیب و زلت
اوزرینه ایدی الا حد و شرعیه ده که بعد الوجوب عفو و اسقاط
ایتمی اصلا جانر کور مزید روایت اولور که بنی محرو دن که قبایل
قرشیدندر بر خاتون سرقه زلتنه مبتلا اولدی اشرف قبیله سے
عفو رجاسه ایدوب دیدیلر که بونی حضرت کیم شفاعت ایده مز
مکراسامه بن زید که جناب رسالت پناه نیک بنده و بنده زاده سے
و طوق نعمت عتیق بنوی کردن وجود نیک قلاده سی ایدس
پس کابو شفاعت نکلیف ایدوب اول دخی حضرت ذکر شفاعت
ایدیک غضب عظیم عارض اولوب قوی متأثر اولدیلر و دیدیلر که

حق جل و علائک حدینه شفاعت می آید پس اول الله چنانکه بنه
حقه بعث ایلدی قرم فاطمه سرقه ایلمه بدین قطع آید رین سزدن اول
یکچن امم انکه هلاک اولدی لکه حدی ضعیفیه اقامت و اشرفه رعایت
ایدوب اسقاط ایدر لکه پس نه کم طیب حاذق عضو مضر قطع
واجب و مضر تنی باقی بدن از الیه ایکی ایتم مارب بیلوب
کنند سلطان عادل دخی واجب القتل اولن مفدر قتل لازم و ضرر
بلا و عباددن دفع اینکده سعی دایم **ابده شرط ثالث** اولدی که
چون طوائف و طبقات منوره را تبده تساوی و تکافور رعایت
اولن قدر نضکره قسمت خیرات و ایثار مبرات ایلمکه هر یک
استحقاق و استعدادین رعایت ایلمیه و خیرات اوج قسم در
سلامت اموال کرامات و هر شخصه بواجب قسمدن استحقاقی دکلو
نصیب اوج آید و نقص ایلمیه که بوکاجور در و زیاده دخی ایلمیه که غیره
جور در **پس** شرکای علم و طلب کالون بعضی نه منصب جاه و مزید
انعام و تصدیر جتندن اقران و امثالندن زیاده رعایت
انکره ظلم و جور اولور بلکه کاهی غیظ و غضب دن طلبگرینه فتور
و اجتهاد لرینه قصور کلوب نقصان کلامه مؤدی اولور پس
پادشاه صاحب استباه بو مقامده اهتمام و رعایتی استحقاقه
کوره اتمام ایتمک لکه و دیده به که بو فضل رعایتهم در استدر کوم
آید رین آخر حقین نقص ایلمیه نه لازم اولور کلا ملوک و حکام

فصل اخصام و قسمت انصاف و اقسام ایلمکه عدل فی القضیه
و قسمت علی السویه ایتمکه مامور لرد در و مناصب و مراتب تقسیمند
شروط استحقاق و استبهاال رعایت و نفع ظلم و ضلال در
ان الله یا مرمکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها آیه کریمه سنده
مفسر لرد ذکر ایتدی لکه توزیع مناصب و توجیه مراتب و
اهلته اداسی واجب اولن اماناتند در و حدیث نوی که من قلده
انما علما و فی رعیتهم من عواولی به مننه فقد خان الله و رسوله و
جماعه المؤمنین نص صریح در و دلیل عقلی دخی ظاهر در که مناصب
عالیه و مراتب سایمه نا اهلکده توجیه و غیر مستحقه تفویض و نقد
دین و دولت و ملک و ممتنه خلل و زلل اول قدر عارض اولور که
تدارکی ناممکن و تلاقی سنی یا بیسور اولور و نظر صائب و فکر ثاب
د لالت ایدر که هر خلل که احوال عالمه ظاهر و هر زلل که کارخانه
بنی آدم دن صادر در اکثر مناصب اهلکده توجیه و ماستحققه
مسند امارت و وزارت و بایین قضا و تدریسه توفیه و لنقدن
اولن نشر در **پس** پادشاه صاحب جبار و وکلاء مسند اختیار
اولنکره لازم در که تفویض مناصب و توجیه مراتب ایتدی که
احیاط کامل و ورع غالب استعمال ایدوب جرعه ارتش ایلمه ارتش
یا متعلق وزیر و شکرینه بعضی منین اولوب یا شفاعات
باطله قبولی ایلمه نامه ظلمی که وضع الشی فی غیر موضع در انشای

و کند و دخی نامستحقه شفاعت ایتیه که نامستحقه شفاعت مستحقه
شفاعت و جا به لمره اعانت و عامله اعانت در و
اصحاب تقلید و اختیار و انلره تنفیذ شفاعت ایتیه صاحب
اولنرا اخذ هدایا و تحف ایتیکدن بغایت احرار و بر طرف
اولن کرک که اخذ هدیه عدل فی القضیه و قسم علی السویه
ایتیکله هرگز جمع اولر **نظم** اذا دخل المحب دینه دار قوم
تطایرت الایات من کواکبا **نظم** و اصحاب حکومت و ارباب
قسمت و قضا اولنره هدیه رشوت محض در و حدیث صحیح
وارد اولندر که هدایا الامراء غول و هدیه ادنی پیش کش
تو معله حله منقلب اولر بوجله که شرح اولندر تقسیم خیرات
و کراماته متعلق اولندر و بعد التقسیم خیراتی اصحاب بنده بقیه
و تمیه ایتیک دخی کرک یعنی هر کسی ایتیک اولد و دخی خیر و کرامت
پادشاه صاحب عدالت طرفدن و اصل اولد قدون صکره فی
موجب بددن التراج و التیه بمرتبه عدالتدن خود و و عدالتدن
صکره مرتبه احسان و ارد و احسان اولدر که شخصی ایتیک اولد و
مرتبه دن زیاده احسان ایتیکدر و حکما ایدر که احسان پادشاه
مقارن هیبت کرک زیرا هیبتدن خالی اولتی خلقة بطر و غور
وجارت و طع زیاده حاصل اولر کرک و طامع اولن کینه
نه قدر احسان اولن زیاده طلب ایتیکدن خالی اولر و هر کس

کند و سته اولد و دخی مرتبه دن زیاده فضل و کمال تصور ایتیکدن خالی
دکدر زیرا هر کس نفسته محبت و عاشق در و محبت محبوبک هر فعل کمال
و هر خصلتنی منر عظیم عدایلر **بیت** عیسم منر و کمال بیند
خارم کل و شترن نماید **نظم** و دخی نفک کند و کماله علمی حضور
و غیر که کماله علمی حصولی در علم حضوری حصولی دن اقوی در پس
کند و کمالی زیاده منکشف اولتی قوی طن ایلر چون مکینه کند و ده
کمال قوی تصور ایدیک رعایت کامل طلب ایتیه کرک پس اگر احسان
هیسته مقارن و لطف و کرم نوع قهر و ادب مصاحب اولر نه تجار
اقدام عام سیب ایلر اختلال نظام و عدم انضباط امور خواص و
عوام اولن لازم اولور و پادشاه رعیتنی التزام قوانین عدالت
الزام و قبول طرق فضیلتیکه تکلیف و ابرام ایده زیرا نه کم بدنگ
قوامی طبیعتله در طبیعتک قوامی فضله در نفک قوامی عقله در
کند که مدینه تک قوامی ملکه ملکه قوامی سیستله سیاست قوامی
حکمتله در چون حکمت مدینه ده متعارف و ناموس ربانی مقتدا اولر
نظام حاصل و نفوس کمال ممکنه واصل اولور اما اگر حکمت متروک اولر
ناموس خذلان تبشور و ناموس خذلان اولتی زینت و رونق
ملک نابدید و قننه لظاهر و رسم ضرورت مندرس و لغت نقمته
مبتدل اولور **تنبیه** اقامت عدل اول وقت متصور اولور که
پادشاه محتج و ارباب حاجت و ستمیده لربث شکوی و عوض

حاجات ایدمکندن مضطرب اولیمه. زیرا پادشاه و رای برده توار
متشر. و احوال رعایا. و مخایف و مظالم برایا. و استحقاق
ارباب کمال. و اطراف و شعورده اولن احوال. اکا و اصل اولن
متغیر. اولوب اشخاص معینه و آحاد معهوده اخباریه منحصر
اولیتی. ممکن که انگر دخی عرض نفدن عاری اولوب دقایق
احوال کما هو حقه اعلام اتمیم که بنجه ارباب فضل و کمال. زوایاده
محقق و بنجه ارباب ظلم و ضلال. منتشر اوله. و اگر هر کون بالذات
نظر احوال رعایا. و دفع مظالم و مخایف برایا. ایدم خسته بار
منقده یا آیدم بر کون تعیین ایلیمه که انده مظلوم و محروم و نکره
دستور و بیروب بالذات کلام و شکوی لرین اصفا و استماع بیور
مظالم و بلوی لرین دفع و رفع ایلیمه. و اکا سره پادشاه هر نیک
عادی بو ایدی که بیلیمه بر بنجه معین کونلری و آریک انده آشکارا
او تور و ب قوی و ضعیف. و وضع و شریف. یکمه اولورسه اذن
و برور کرید. کلوب بالذات پادشاه ملاقات و احوالی عرض ایدر
و اکا بار عام و برلری **حکایت** اول نور نور الدین شهید خرمینیک
اوایل آیمنده اسد الدین شیرکوه اکبر اما اولمعه و کلاسی و
مالکی رعایا دن اموال و ضیاع اخذ و غصب ایتکدن خالی اولمید
چون نور الدین شهید خرمین شکوی ایتدیلر دارالعدل نام بر سر
بیوب گنده جلوس و نظر مخایف و مذاهب اربعه تک قصاصه و مفتی لرین

۳۱.
احضار ایلیمه عازم اولدی. اسد الدین دارالعدل بنا اولمغی استماع
ایدجک تفکر ایلدی که عدل و سیاست نور الدین عالمده معلوم. جمله
امرا و اجناد هیبت و شکوهندن موم. اولمگر در دارالعدل بنا
میج احتیاج یوقدر. مگر بنچون بنا ایدر پس کلاسنه و مالیکنه احضار
ایدوب خطاب ایلدی که نور الدین دارالعدل بنا بیور و غالب
بنچون ندر. شویله که بندن شکایت ایدم لر سرزدن بر یکوزه دعوی
لازم کله بی تاخیر قتل ایدرین دیوایان غلاط ایلدی پس هر بر
خصمانی ارضا ایلدیلر. دیرلر که نور الدین دارالعدله او تور و
هیج مشک کلمدی و تمام نور الدین زماننده بطلاند. و حدیث
شرعیده وارد اولمشدر که فردای قیامت ارباب حکومت احتیاج
ایدوب ارباب حاجات نکره و اصل اولم و غندن ارتوق عتاب و
عتاب کورمیه لر. و دخی بیور مشکر در که هر کسکه که امور میسندن
برامرا کا مقوض اوله. و اول قیوسنه سدا ایدوب مظلوم و محتاج لر
اکا و اصل اولیمه. حق قتل و علایه غایت حیثی زماننده رحمت
قیوسی سدا اولوب حقیق رحمت عام. و کرم نامنه. و اصل اولیمه
و پادشاه صاحب ابتاه اولنه ثقات رجال. و عدول اهل فضل و
و کمال. دن. بنجه بنجر صادق و منهی اخبار کرک. رعایا شک احوالی
معلوم. ضعفادن کسکه مظلوم. و فضلادن هیچ احد تربیتدن
محروم. اولیمه **حکایت** اول نور که چون عهد خلافت ابو جعفر منصور

ابرشده ایندی بن غایت محتاج درت طائفه به انلو کبیر در
 با امیر المؤمنین ویدیلر ایندی که بری سی زیر صالح در که نیان ایدر سم
 تذکر اگر ذکر ایدر سم معاون و طمیر اولور. ایکنجی سی کاتب حاذق
 که احوالی صحت و سداد و زره تحریر ایدر. اوچنجی حاجب محمد در که
 مظلوم لری بکا ایصال ایلیر. در دنجی کلیچک سکوت ایلیر اول نه در
 با امیر المؤمنین دیوچک آه آه دیوچک اول خبر صاد قدر که احوال عساکر
 و رعایا و اطراف مملکت اولن قضایا بی بکا صحتک انبا و اعلام ایدر که
 مظلوم و ظالمک فرقه عارف و امین و خائیک تمیز نه واقف
 اولم دیدی. خلقای عباسیه زمانده هر شهرده برکنه اولور که
 اکا صاحب البرید دیر لری یک علوقه سنیه سی اولور که اول ناحیه ده
 احوال حکام و رعایا و حوادث قضایا دن نه واقع اولور سی
 جزئی و کلی بلا توقف اعلام ایدر که و سلاطین قدا و خلفا
 شها متکه موصوف و ضبط و سیاستک موقوف اولور استقام
 احوال ماکه اتمام نام ایدر لری و بومته پنجه خاش صرف ایدر لری
حکایت ایدر لری مامون خلیفه نک بغداد ده کند و به خانی خبر
 ابرشده و ریدی یوزمکنه و ایدر و هر بر نیک عظیم علوقم کر
 و ایدر و ارکان دولت انلری بلر لری بوسیله ممکنستی
 بروجهله ضبط ایشدی که ممکن دکل ایدی کا غیر واقع قضیه عرض
 اولنه ایدی برکون او واسطه عسکری لرنن برکنه رکابنه رفقه

صنوب پیش او علوم و ادب خدمت درگاه و جندی و سپاه
 اولمغه لایق اولدیلر و انلوک مؤننه و خاشکیندن عاجزم هر برینه
 علوقه خوانه معین بویر لوق رجا ایدرین دیوچک فروری کتور و ب
 بن سنی بلری بن سنورسین سنکا اوج او غلک یکی فرک و اردر
 هر بری سی یک سنی شو قدر در دیوچک بنان ایدر فر بوره حیرت دن
 غشی عارض اولدی و معتضد خلقای عباسیه نک شها مت و
 و شجاعت و کیاست و فراستک ممتاز لرنن در بو خصوصه عجب
 فعلری و اردر بعضی مسعودی روج الذهب کتابنده ایدر و
 ایشدر تفصیل تطویدله مؤدی اولور و احوالی دشمنی دخی بلک
 پادشاه مهم عظیم در و پنجه پادشاهلرک دشمن احوالین بلک سی
 ایلر تاج و تختی بر باد اولدی دشمنک طرف مکاید و افکار و آرا
 خفته سنه مطلق اولوب کند و فکر و رامن کیم ایلیر و ابو سلم خراسان
 که دولت و وایتیه ثابت اساس و رفعت و علوقه فرق فرقه
 ماس ایدی زیر و زبر ایدر و آل عباس که خول و انز و آده ایدر
 مسند خلافت کچروب خرم و عزله موصوف و کتمان
 سر و اطلاع سر خصمه موقوف ایدر نه کم دیشدر **نظم**

بلغت بالرای و الکما با عجرت	عنه ملوک بنی مروان اذ خشدوا
ما زلت السفی کجهدی فی دیار علم	و القوم ثالث هم صری طال یارود
حتی ضربتهم بالسیف فانتبهوا	من نومده لم ينهها قبلهم احد

و من رعی عنما فی ارض سبغه | انعام عنه تولى رعی الله

و بجمله ضعف و قلة دشمنه مغرور اولمه نك مضرتی بی حد و بوخطا
مسلوب و مسكوب و لمش بلوك و امرآبی عدد در **حکایت** اولنور که
چون مقتصد خلیفه زمانده قرامطه خوج ایک مقتصد عباس
نام قاندى قرق بیک مقداری عسکرلیه دفعلر چون کوندر و
روایت اولنور که قرامطه پدیوز کشته ایدی غایت قلت و
ولنگرندن غلبه سینه حکم ایدوب خلیفه یه بیک بشارت کوندر و
چون ملاقات اولدی قرامطه ندل ارواحه متفق اولمشلر دیر
عسکر بغدادده تن پرور و سایه نشین اولمشلر دیر هجوم و حمله
قرامطه دن منهرم اولوب اکثری قتل و عباس سیر اولد. بغداد
صبح صبح بیک بشارت بیوده که عباس کوندر مشدی و اصل
اولوب بعد الظهر خبر انهرام و اصل اولد. غور عباس سبسی ایله
دین اسلامه و هن عظیم طاری اولوب. قرامطه نك احوالی غلبه
اوزرینه جاری اولدی. چون دشمنده آمار غور کوره سین
غنیمت بیلوب اسباب طفون عدا یلیوب تواضع و مسکنت
زیاده ایدوب تذلل تامله درگاه و تاب مطلقدن فتح و نصرت طلب ایلمیه
بجک دشمن اگر نیست یا ورنه کس | غور دشمن دون بار و باور من کس
و سلطاناضیه که بری برلیه جنگ و قتال ایتیشلر در احوال کس
ملاحظه و حکایتلری افواه رواه و بطون توارخندن مطالعه

قلت معلوم اولور که هر پادشاه که غوری پیشه فکشد
و غلبه دشمندن بی اندیشه اولمشدر. نه دکلو لوی دولتی
مرتفع ایسه ینه منکوب. و نه قدر اسباب شوکتی مجتمع ایسه ینه
مغلوب. اولمشدر. و هر پادشاه صاحب استباه که دامن
ندله دست تشبثی قوی. و کندویی عاجز مطلق. و قدرت و
نصرت محض عطای حق. اولمق طریقنه مستوی. ایلمیه سینه الله
تعالی بودر. و لن تجد سینه الله تبدیلا. که نه قدر شدت ضعف
و قلة مبتلا ایسه بالا خوه صبح غلبه سی هشتم. و پرچم پرچم توغندن
روایح فتح و طفر تنسم. ایتمه سی متور و محققدر **حکایت** اولنور
مغول پادشاهی چکنیز خان که اکثر ربع مسکونی قهرلیه تحریب
و شراره شر غلبه و استیلا سی حد و دشر قدن سر حد مغربه قریب
اولمشدر. بر پادشاه که مکتوب یرسه کندویه توفیات و البقا
و طمطراقی کلمات تحویف و ارباب. ایترنیدی همان بو قدر
بزدردی که چکنیز خاندن فلان پادشاه اهل اولور سکوز
ما سکوز و جا سکوزه امان بوله شر و اگر یانغی اولور سکوز عاقبت
نه اولوب خفغ بنر بلر زانی قدیم تگری بلور و استقام. چوقی افضل
کلامنده کوردیم که چکنیز قدرت و قوت. و غلبه و نصرتدن
ینه و اصل اولدی ایسه نوسخن متوکلان. و کلمه متدلان دن
و اصل اولد. و الله تعالی اعلم. و تیمور لک دخی هر زمان جنگیون

صفحه آراسته و میمنه و میسر پرسته اولسه میدان اچنده آتدن
اینبوب سجاده بر قدر سیوب خاک اوزره پنجه رخت نماز قلوب
رخسارنی خاکه سوروب کند وینی حقیر و بیچاره کوروب کرم
و نیاز به درگاه چاره سازدن فتح و نصرت ایستردی و زنج و زور
بر خاکه آتده سوار اولورد کانه و العلم عند الله تعالی بو قدر خوب
و قایده منطوق و منصور اولد و بوسبیدن اولشدر **میت**
بر سخن سویلیه بن دکلر سیک دور اولر هرکه مغور اوله البته منصور اولر
پس بادشاه عاقل اولنه لازم در که دین کار دیده دن اشک
تسبیح نهائی برتران و پلنگ کبر و غور دن دایما کوریران **اوله میت**

صورسک چاره مغور اولمقدور

و غور اولد و عک بر علامتی اولدر که بادشاه موجب قوی
و سبب ضروری اولینی حرب و قتال و جنگ و جهاله بادی
اولیه زیرا کار حرب و قتال پر خطر و عواقب جنگ دیده اولدر که
پوشیده تر در کم من فتنه قلیله علبت فتنه کثیره اذنی سبب ایله
عساکر جو آره منهنم اولق و عددیسیر بر بهانه ایله دریا کی لشکر لری
غالب اولق چوقی واقع اولشدر پس اگر ضرورت ایجا بیلد خالی
وکل که کند و بادی اولق واقع اولد یا خود خصمی بادی کند و سه
انی دافع اولد اگر بادی کند و ایب زینهار غرضی خورد توسیع
دائرة مملکت و تحسین مال و اسیر شهرت اولیه بلکه علای

کلمه الله و اعزاز سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم و دفع و
رفع کفار و ملحدین اوله چون نیشنی تسبیح و داعیه فیری غرض نیویه
تبرجیح ایلمیه پس شرایط حزم و احتیاطی رعایت و اطراف و
جوابنی حفظ و حمایت ایدوب فضل حق توکل و مدد دار و اح
طیبه دن توکل ایدوب شروع ایده و مادامکه عسکر ندنه تفوق کلمه
و دود و یولق فهم ایده حرب و قتاله اقدام ایتمیه که بونک کی عسکر لیه
دشمنه ملاقات ایتمک ایکی دشمن اراسنه دو شکم در اگر باد
خضم ایب کند و ده مغلوبیت فهم ایدر سه عرض صلح ایلمیه قبول
ایدر سه تم المرام و آلا توکل حق ایدوب محاربه یه اقدام ایده که
خصمک رو صلح ایتمه سی غور ندن اولوب شوم و عاقبت مغلوبیت
موسوم اولور و بادشاه بنف عرصه کارزاره کرمیه و مبارزه
و محاربه ایتمیه زیرا عسکر نصفی هلاک اولسه منهنم اولق ممکن در
بادشاهک وجود ینه ضرر کلمه جمله سی عرضه تلف اولق مقرر و محقق در
پس بادشاه بنف جنگه اقدام تهور و جنوندر اظهار شجاعت ایستر
همان قلبکا عسکر ده بی اضطراب طور سون و وقتنده عساکر
حمله و هجوم ایلسون و عسکرون اول فرار و انهنزانه مایل اولسون
بو مرتبه بادشاه بلره کمال شجاعتدر زیرا جمله افراد دشمن ذات
یادشاهک اضرائینه طالب و قتل و اسیرینه راغب در
پس انک مقامنده قرار ی کمال شجاعتدر سکر دان کتابنده

حکایت ای که که پادشاه بنو بولس درین سلطان مغرب شجاع گوزار
 و فارس علی مقدار. ایدی نیجه دفعه محاربه و نه بنف قومه بیجا. مضیق
 تنک و غایه کیر و ریدی. آتاشمشیر سر افکن. و کوز مبارز شکن. ایله
 صفوف دشمنی خرق. و نیجه مبارزی خون کلکوته خرق. ایدوب
 یسه زیر سایه علم جهان آراسنه کلور دی. آتا اول زمانک پادشاه
 بونک بوفعلنی مذموم. و کند وی خرق و تهور بیه موسوم. عدا ایدوب
 حق انکر الله در. خواجه نصیر ایدوب یله پادشاه طفودنی بولور
 بی هیبت لیک تهمندن سالم و محابت و قار لیه عالم. اوله فرست
 دشمن اوایل ظهور من ضعیف و قلیل اولدوغنه مغرور و بولور کرم و حیاط

لا تحزن ضعیفان جاهد	وان ترا ضعیف النبلش والجسد
فلذبا به فی الجرح المدی	تعال باختر عندی الاسد
دانی که چه گفت زال با شرم کرد	دشمن نتوان حقیر وی چاره شمر و
دیرم بسی که آب زهر چشمه خرد	چون بیشتر آمد شتر و بار بر و

حکایت اولور که چون ابولسلم خراسانده خوج ایدوب شجاع
 و اتباع آل عباس که علم و بسلری سیاه و لطفه مسوده تسمیه اولور و
 خراسان ولایتلرنده جوش ایتمک بشلدی. نصر تیار که مروان بن
 محمد جابندن و آلی خراسان اید قوت خصمی ملا خط ایدوب مروان
 مکتوبلرین کوندرد بر مکتوب اچنده بوابیاتی درج ایدی که

اری خل الرما و منین بار | و بوشکان نکلون له ضررام

فان لم یطعها عقلاء قوم | یلوی و قود با جنت دنام
 اقول من التجب لیت شوی | ایضا طامته ام نیام

مروان مهات آفوشتغل اولدوغندن مکاتب نصره جواب اکر
 مدد ایتمک قادر اوله حزید. بوابیاتی استماع ایدیک نصره سرزنش ایدوب
 بنراول وقت یایم اولدق که. نصری خراسانده قایم. ایلک دیو
 نصره اعداد و اعانت ایلک. چون نصر کوردی که مقاومت عسکر
 ابوالمسلم غیر اقتدار ندن بیرون. الفار حمالا یطای من سنن ایلین
 محزون. و کربان ترک ولایت خراسان. ایدوب چون واصل ملک
 ری. اولک غموم و آخرانندن ماصدق لاجی. اولوب انده دفن
 اولندی. بعده ابولسلم عسکر مشرق و رجالات خراسان ایله عزم
 عراق و شام ایلک. مروان بیلدی که طوفان بلا متلاطم الامواج
 و ابطال شجاعان خراسان مترکم الافواج. ایدوشدی. با جار عسکر
 قحطان. و بقیه هواداران بنی امیه و مروانی جمع ایدوب ابولسلم
 قریشو چقدی عراق عرب من نهر آب کنارنده ملاقات عسکرین واقع اولک
 علماء تاریخ و اخبار ایدر لک کرجه مروان شجاعت و شهامت و حزم و غم
 و رای و تدبیرده سلاطینک فایقکر ندن ایلک. آتا دولت مروانیه تنک
 ساقه سنده کلوب دولت انقلاب یوز طوشتدی. و زمانه عادت
 اوزره ویرد و کنی نیه المنجه شلشدی **مصرع** وان ادبرت راحت
 تقدات سلا. کوشش فائده ویرمدی. وسیع و مردانه لک مفید

اولدی اسلح و تلی منهدم و عساکر منهدم اولوب اول موصل
شاه و شامدن مصره کیران اولوب عساکر عباسیه در پی اولوب
دیار مصره بوسیله نام قریه ده سیرایدوب آخرته تیسیر ایدیلر روا
ایدیلر بونه قریه در دیوچک بوسیله دیدیلر والی اتنه المصیر دیک
اگر بنف جوبه متوجه اولوب عسکر کوندر مک استسه عسکر ایدو
کمنه ده اوج صفت موجو و اوله اولاشیاع باهل و بھادر
بر دل اولوب صیت شجاعتی اطراف عالمه شایع و منتشر اولمش اوله
صفت شجاعتدن غیر صیتی شایع و مشهور و قلوب اعدا ده
تمکن و مذکور اولمه نک ذخی نفعی عظیم در ایکنجی رای صائب
و فکر ناقب ایلمه معروف و استعمال خلع و مکاید اتمکله موصوف
اوله اوچنجی مشاهد حروب و فراوله و قایع اتمش کمنه اولوب
بنجه دفعه اشعه شمشیر و سان مغفوسری و زره بر تو افکن و کرز
و کوبال و ریح جان سکال ایلمه معره که آرا و صف شکن اولمش اوله
بکارای کران مرد کار دیده قریه
جوان اگر چه قوی جسم و بدنتن با
مصابیش بزد از موده معلوم
که شیر شریزه در آرد بریر خم کند
بجنگ دشمنش از بهل بکشد پیوند
چنانکه مسئله شریع پیش دانشمند

در دخی شته و مخنه صابر کمنه اولوب ادنی تفرقه و المله خوج و فوج
اید کمنه اولیه حکایت اولور که نصر بن احمد ساسانی ادا سندن امیر
ابوعلی نام کمنه سردار ایدوب بر حریره سال ایک استجک بعضی و صای

و سپارش ایک ایچون خدمت کتور و ب شویله ایلمه بویله ایلمه دیرکن
امیر ابوعلی نک چهره سی منقبض اولورید جیقوب کتند کدن صکره
پادشاه سبب انقباضین صوریحی معلوم اولدی که اول حین ده
امیر ابی علی نک موزه سنه عقب کیرمش و اون سکر دفعه نیش
اورمش امیش سلطان بومرتبه تحکمه تعجب ایدوب تکرار دعوت
ایدوب بومرتبه صبر خلاف مقتضای عقل ایدی دیوب امیر ابی علی
زمین بوس ایلدی که پادشاه روی زمین بوبنده سنه حار به
اعدای دولتیه نافر دایدیوب شرف خطابیله مشرف ایلک اگر بو
بنده حضور شریفیده بر عقب نیشنه صبر ایتیب سعادت فاطمه
قطع ایلسه حوب و قتال ایدرکن حوج تیغ و سنان و ضرب کرز و کوبال
بنجه صبر ایلسه کرک پادشاه تحسین و آفرین ایدوب صلات سنیه دن
بهره مند و عطیات جوئیه ایلمه ارجمند ایدوب پاییه غنیمتین
رفیع و منصب و مقامین بلند و منبع ایلک و جوانان نوفا
که ناز و نغیلمه پرورده و اکثری عمارلری غنجه کل کبی در برده
اولمش انوری عسکر بلکه عسکرده داخل قلمیه که اهل تنعمدن
اخطار و شدایده خیر کلر و ناز پروردلر باره متی منزل مقصوده
ایرشد رذر نته کم حافظ شیرازی دیشدر بیت ناز پروردنم
بر در راه بدوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
کتاب تاجی ده حکایت ایلمه که موالدوله دیمکی نک بر غلام بدیع

الحال و لطیف الاعتدال و ایدیدی که چمن حسن لطافتده سرونو
 رسیده و کلین لطف و ملاحظه کل تازه و میدد و اید موالد و
 اید جام مجتهدن نیم مست و آشوب طره سندن ملک و جود
 بر چین و شکست ایدیدی غایت مجتهدن آفی سر کمر ایدوب
 آل حمدان بکمر نیک بری سی ایله محاربه چون ارسال اید و زینر حاصل
 ابو محمد مہلبی اید قاید عسکر اوله سنی در و نندن صواب کوز و نیدی
 و ویر ایدیدی بو بر سیاب عشق و هوا دندر آلات جنگ و و عادن
 و کلدر و بوقطه اید حقه نظم ایتدی که نظم طفل یروق الماء فی
 و جنانه و یرق العود و یکا و من سسه العذرا و ان تبد و
 نهوده و نا طوار بمقتض خیره و سیفا و منطقه توده و جعلوه قاید عسکر
 خل الرعیل و من نفوده و راوی ایدر عاقبت الامر مہلبی انشارت اید و
 وجه اوزره جای گیر اولوب عسکر شکسته و سر کمر اسیر اوکده و ماداکه
 حیل و تدبیر اید توفیق عسکر دشمن و دفع نترعد و ممکن و له و حب و قتال
 مباشرت اولنیه و اردشیر با یکان ایدردی که تازیانه کفایت اید و
 برده عصا استعمال اولنیه و عصا بتد و کی محله شمشیر و تیراله النیمه
 و حمله دن عاجز اولیتی حربه قدام اولنیه که حرب علا جاتده کی کی در
 و کی آخر الدو آور و حرو بده استعمال حیل و کید جائز در حدیث
 شریفدر الحرب خدعه و ترکی کو یلر دیر که اریک اون طقوز
 حیل در و جناب سالت بناهی بر جانیه غم قصد ایلر آخر جانیه

۳۱۶
 ایهام ایدردی مقصود لرینی تصریح بیور لر ایدیدی مکر تبوک غراسنده
 تصریح بیور دیر که سفود و دراز و خلق فی آلت و جهاز اید یلر
 اصحاب کرام تهی و تام اتسولر چون آنده تصریح بیور دیر بیت
 کند که با شرفیان حرب داشت سنیدم در خیمه برغب داشت
 و استعمال حیل و تدبیر لنک عجا یبدن اید و ابن عباس ایدر برجا
 سفود قصد ایلر اول بار عام و جانقوی عظیم سردار کمر میر هزاره میر صده
 جمع ایدوب مشورتله بر جانیه مقرر ایدر لر ایدیدی بعده نکر طخلوب خواص
 امر آیی که ارکان فاد و او تا و خیمه نعی و عناد اید یلر سیف الدین
 ال ملک عباس برندق و انکر امثالی خلوت خاسده آخر جانیه ترجیح
 و اول طرفه غنیمتی تصحیح ایدوب هر برسی خیمه کلوب خواصنه
 اجار ایدوب علی الصباح اول جانیه بر مقدار مسافه متوجه اولوب
 ار دوده اولن جو اسیس طرف هر برسی مخد و طرینه فلان جانیه متوجه
 اوکده حته اول جانیه بر مقدار مسافه بیکه کتدم دیو خبر و بروب
 تمام آسوده و فارغ اولور لر ایدیدی بو طرفدن پتور برشور اول
 جانبدن دو نوب مراد اولن طرفه که هیچ آفریده خبر دارد کل اید یلغار
 ایدوب خواب ستراحتده پتور کن پتیشوب قتل و اسیر و تحب و غارت
 مرز که مرادی در ایقاع ایدوب مسلمانلر کربان و کند و سنی خندان
 و جمله ارباب عقول انگشت در دندان اولور و اگر لشکر دشمن انبوه
 اولور سه تدبیر یلر کند و عسکرین دخی کیشر کو سترک کرک نتم کم حکایت

اول نور که تیمور را آیل ظهورش که هنوز اوج یوزمکنه جمع ابته شدی
 خصمی نکاون بیکدن زیاده عسکری واریک بر صحراده قریب ابته
 تیمور ایددی که هر سوار الله ابکی شاخ عظیم الوب ابکی طرفدن سور یوس
 کیده پس غبار پیدا اولوبتی خصم طن ایددی که بو غبار عادت اوزره
 سم اسبدن مرتفع و تیمور قنده عسکر عظیم مجتمع اولمش اوله
 مقابله به اقدام ایدیه میوب تیمور خلاص اولد **حکایت** ایدر که بر
 پادشا هک عسکری خصمدن قلیل اید فراتدن عبور ایدیه جکی کیجه
 عسکر نیه ایددی که سرکین اسبلوینی تور به لویه الله لوی علی الصباح
 فراتدن کچرکن فراتده دو که لر معکر خصم اسفل مجرای فراتده ایددی
 چون بو قدر سرکین فراتده واصل اولد اندیشه ایددی که بر عسکر که
 فراتدن عبور ایدرکن اسبلری سرکین ابوار اولغله بو قدر سرکین واصل
 اوله حددن بیرون اولق کرک بو خوفله مقابله دن مصالحه به میل
 ایددی پادشا قلیل العسکر نجابت بولدی اما خصمک عسکری قلیل
 اولغله کرینان اولوب که کلیمکه ضرری منفع اولسه تدبیر ایدوب
 عسکری قلیل کلنق کرک که اقدام مقابله ایدوب مرغ وار و آرم
 بلایه گرفتار اوله نته کم افتخار آل عثمان مرحوم سلطان سلیم
 خان انار الله تعالی بر نامه والی عجم شاه اسمعیل ایدیه حاربه قصد ایدیه
 اسمعیل دامن فراره تشبث ایتک خوفدن مکاتیب طعن آمیز
 غیرت ایزر ایل ایدوب دیر اید که پادشا هکملر ملکتر

۳۱۷
 و سحرم خاصی کبی در نیمه زماندر که عسکر منصور آنده تصرف ایدر
 شک وجود کدن اثربید اکل اگر خوف کثرت عسکر نصرت باثردن
 ایدیه اندک دفعی چون قرق بیکدن زیاده مبارز بر سر جنگ افرار اولو
 قیصریه ایلیم سواس بنینده قامت اید اولمشدر خصمه از حای عثمان
 بوندن ارتوق اولر بو مرتبه دن صکره دخی میدان کارزاره کله
 اریک آدی سکامن بعد حوام محض در بو توکما مثالی کلماته ملاقاته اقدام
 ایدر و ب چالدرق نام صحراده آل عثمان غازی لرندن اول باده نوش
 ایددی که کاسه ثبات نوش ایدجه خارا خوانندن خلاص بولد
 پس حیل جانیز اما غدر جائز دکلد غدر اولدر که بو پادشا هکملر
 با بر طایفه به امان ویرشکن علی الغله انلری با صوب ایامانی بوزو
 انلری هلاک ایلیم اما صلح ایتد و کی کفره به شده بن صلحی بوزم
 حاضر اولموردیم بو غدر دکلد جائز در بلکه واجب در زیرا
 پادشا اسلام اول کفار یله تمام ضرورت اولینجه صلح جائز دکلد
 اما ضرورت اولسه جائز در اما اسلام پادشا هکملری بری بر
 ایدیه صلح مناسب بلکه واجب در پس خصم صلح راغب اولوبی عباد
 راسن قالد ریمه بلکه صلح مایل و متوسط لر تدبیر نیه قائل اوله **قطعه**

چو شمشیر بیکار بود داشته	نکده دار پنهان ره داشته
که لشکر شکو بان مغوشکا	نهان صلح جسته بیدامصا

 و کفار یله بحسب الضرورت فان جنحو اللهکم فاجنح لها مقتضی

صلواتش اول و ضرورت منافع اولیجی صلحیدن رجوع و بینه
غزو و جهاده شروع ایستادگر که نته کم آیه کریمه فابند الیهم علی
سواء آندن منی در و پادشاه سلام دیار کفار نامی فتح
ایستادگه اقتدار اولیجی ترک و ایهال و خص و کدر خصوصه شول
بلاد که بر دفعه رایت اسلام آند منسوب و نسبت دین محمدی
ایله منسوب اولمش اوله قبرس جزیره سی کی و صقلیه جزیره
کی که صقلیه دیکله مشهور در و دیار اندلس کی و جزیره قبرس
معاویه زمانده فتح اولوب پنجه زمان دار الاسلام و صحابه
و تابعین پنجه ساداتک خوار شریفی آنده در جمله دن انس خرتنگ
حاله سی ام حرام نیت بلجاند که جناب رسالت بنای صلی الله تعالی
علیه و ستم بر کون انک خانه سنده خواب و حی آمیزه و مرشدی تبسم
ایدر که اول خواب سعادت آبدن بیدار اولیجی ام حوام بار رسول
الله همیشه تبسمدن خالی اولیه ستر سبب تبسم نه در جناب نبوت
بیوردیلر یا ام حوام امتدن بر طائفه کوردن تحت اوزره
پادشاه ملوک کی کی یه بنوب کفار غایسته کبتدیلر ام حوام بار رسول
الله دعا ایله بن اندون اولمین کان جود و مروت سید
بارگاه نبوت اللهم اجعلها منعم دیو دعا بیوردیلر زمان
معاویه ده ام حوام زوجی ایله غای قبرس ایچون کی لره بنوب
کبتدیلر کن دن جمیعوب قبرسده کیدر کن آتون دوشوب

شهادت اولدی خاری آنده در و سلاطین مصر دن اشرف
تا تاریخ سنه ثمان و عشرين و ثمانمائه ده تکرار عسکر کوندرو قبرسی
فتح ایلدی و امور حرمین کمین استحال ایستادگر و کین خصم و
شیخون دن احتراز ایستادگر خصوصه دار الحریده و پادشاه خیمه
حفظ ایستادگر مبالغه اهتمام تام ایستادگر و بی دستور عسکر کوچکی
بغایت منع ایستادگر و خیمه سنه هجوم ایستادگر هلاک اولمش پادشاه
بری سی متر شد خلیفه عباسی در که داغ قرینده خیمه سنه قرامطه
بر جماعت هجوم ایدوب شهید ایلدیلر و سلطان سحاب محمد بن
سام غوری در که هنده غای عظیم ایدوب منصور و منظر عساکر
بیشمار ایله کلور کن ناز مغربی دا ایستادگر کن صکره سجاده سی اوزره
جابدن غفلت و لمعه بعضی مفاد حرامی اگر اودن بطلان هجوم
ایدوب شهید ایلدیلر و عسکر بی دستور کیمکن شهید اولن
مغوب پادشاهی یعقوب بن عبد المؤمن که بعضی علما که خواصندن
ایدی نی دستور کوجب و خوی کوجب عسکرانی دستور ایله کجبر
حیال ایدوب اکثری خوی کوجب فرنگ فرصت بولوب عسکرانی بصورت
بننده اولن خواص حکم جنگ ایدوب سلطان مجروح اولوب بعد از
وفات ایلدی پس خرد و حیاطا ترک اولمش کرک **قطعه**

حذر کار مردان کارگهست	ترک بچو دیوار لشکر گهست
نخیمه درون مردمشیر زن	برهنه خیمه چودر خانه زن

و عسکری بخشش و صلوات که مراعات اینک خصوصاً حو^ب قتال زمانه لوا^ز
حکایت سلطان داد رحمه الله تعالی بر قلعه یه دو شوب صبح فتح
 ظهور اینکد و کلنجک شاهین لایله که خواص اوردن ابدی سلطان
 لا لا بو قلعه نه خوش فتح اولدی بوجک سلطانم آبا و اجدادک
 قلعه یه دشلیسه بغادر دیوندا ایدر کرید هر غازیکن الله نه کبر و
 انکد اولسون ویر کرید فی الحال فتح اولور دیش سلطان ایله تیش
 قلعه اول کون فتح اولمش زیرا اکثر نفوس متاع دنی یه رغب و
 آل غنیمته ثواب آفریدن ارتوق طالب در آبا بوندا اولنوب
 عسکر جلیله بذل ارواح ایدوب فتح اولند قدن صکره خانه یه جو ورو
 غاری لری محروم ایتیمه لکه طبع لری شکسته اولوب بر قلعه ده دخی
 جلیلیغ ایتیمه و اهل تیمارک و عسکرک اولادینه باباسی تیمارنی و
 علوفه سن توزیع اینکد کر که خصوصاً عسکره احتیاج غالب اولد و
 جوق پادشاهلر خط ایدوب محضاً خوینیه دارینغی مهم مملکت ظن ایدوب
 مالی بپاهیدن دریغ ایلدیلر وقت حاجتده سپاهی یا ضعیف
 حالندن یا غضب قطع مالندن نکال و احوال ایدوب پادشاه تلف
 و خوینیه دست دشمنه کردی **بیت** سپاهی که خوشدل نباشد شاه
 حدود ولایت ندارد نکاد **و** چون فتح تام روزی اولیه عسکری
 مع و غارتدن منع ایلیمه و بومنعک مقداتی قبل الملاحه اولمش
 کرک و آلا اول جین ده طائفه بر حوص و آزی مال و جهازدن

۳۱۹
 منع و احتراز ایتدر که مستعد در خصوصاً عسکر طبع تاتار و اتراک
 غدار ده او باش هر جاش آنجا باش اولد اما قبل الحرب پادشاه
 سیاست معلوم و یساعی مقرر و مجروم اولتیجی اول جین ده صبر
 و دخی پادشاهک دشمندن بی موجب قوی فرار ایدنه عظیم سیاست
 مقرر کرک که ادنی بهانه ایله راه فرار اختیار ایتیمه لر و بویساقده
 طاغیه مغول چنگیز خان و انک مقتدی تیمور لنگ محکم مبالغه ایدر کرید
 اول سببدن ایدی ایکی شک عسکری منهرم اولق مسموع اولمش
 و ایکی سی اکثر ربع مسکونه طفر بولشدر چون عروس فتح جلوه کر
 اوله قتل و غارتده اسراف ایتیمه بلکه بعد القدره قتلی قطعاً جائز
 کورمیدیلر اسیر اینکد کرک دیدیلر زیرا اسیرده منافع چوقدر قتلده
 ندامت احتمالی اغلب در اگر قتل مصلحت اید و ظاهر اولور فوت اولمش و کلد **قطعه**

چوسالاری از دشمن افتد بچنگ	بکشتن درش کرد باید درنگ
که اقتدازین سوی هم سرور	بماند گرفتار در چنبره
اگر کشتی ان بندی جوریش را	نه بینی دگر سدی خویش را

و پادشاه برو لایته طفر بولقدن صکره قتل عام ایتک عقلا و شرعا
 مجوز و موصی و کلد رعایای بی گناه خود ظاهر و سپاه دخی
 بر کناه قدرت نعمتک شکری عفو کرک سکندر بر شهری فتح
 ایتد کدن صکره تیغ انتقامه قتل عام اید بچک ارطاطا پس عتاب
 نامه کوندردی که علیه دغ اول قتل اینکد ده معذوریک بعد الغلبه

زیر دست اول ضعیفانک قتلند نه عذرک وارور. و استعجال عفو ملوک
 احسن. زیرا عفو قدرت در تن صکره مستحسن. کمال قدر ملوک که چهل اولور
 و بعضی شوای عرب عفو یله افتخار ایتمده بو ایاتی خوب یشد **قطعه**

و ان کثرت علی من الجرائم	سألزم نفس الصغ عن کل مذنب
شریف و مشروف و مثل مقلوم	و ما الذل الا واحد من ثلثه
و تبع فیہ الحق و الحق لازم	فاذا الذی فوقی فاعرف قدره
احابه عزی و ان لام لایم	و اما الذی دونی فان قال صنت عن
ففضلت ان الفضل بالحق حاکم	و اما الذی مثلی فان ذل او هقا

و ملوک و خلفا دن صفت عفو شارب ضعف اولش بامون جلیفه در که
 دیراید. اگر خلق نیم عفو مده نه قدرتم و اراید و غین بیلد کرید بکا
 جوایدن غیر نشنه ایله تقویت یتمز کرید. و بومعنا یسکا شاع خوی و کبیر

تبطننا علی الانام لما رایت العفون من ثمر الذنوب

باب سلاطین عطا ک و امدادی کرامتک ندما و مقبولتیک و اتباع و نشای عتک آداب و رسومی بیانت در

معلوم اولد که خدمت سلاطین اید نکره آداب و رسوم مخصوصه واردر که
 سایر خلا یقله صحبت و خدمت رسومنه مغایر در. اول سبید ندر که
 آداب صحبت و خدمت ذکر اولنمشکن نینه بو بایی ایراد ایلدک. و رعایت
 آداب خدمت سلاطین امر عظیم و کار صعبه. عقل کامل و رصنت
 و استعداد تمام کرک. حتی بعضی مشایخ طایقت دیشکر که برکنه که

آداب خدمت سلاطین ایش اولمیه آداب سلوکی رعایت ایتمک قادر اولد فر
 و مشایخ عطا مدن ابو حفص حداد نیش بوری مرید لر ینته آداب سلاطین امر
 ایود و بجهل سی خدمتنده بر بایی دست بسته پشت پا یلندن غیر ییه
 نظر ایتمک و بیجه سوال سو یتمک رخصت و یرمیک. حتی حج ایون بغداده
 کدر ایتد که هجیند حضرت لری قدس سره اصحابک آدابن کویر یک آیت
 اصحابک آداب سلاطین دیدی. و دخی خدمت و قربت سلاطین
 خطرناک در. نته کم سابقا ذکر ایتدک که بعضی فضلا دیشکر در
 سلاطین تستغفرون فی العقاب ضرب التوقاب. و تستغفرون فی
 الثواب رد الجواب. و شیخ سعدی دیشدر که بادشا هلمرگاه اولو که
 سلامدن انجنور لر. و کاه اولور دشنام ایله خلعت و یرور لر. فقیر
 ایدرین تر صعوبت خدمت و قربت سلاطین اولد که انسان
 سهو و زللدن خالی اولر سایر خلا یق عقوبت تمام اجراسنه قادر و لمخل
 و ایدر سه صکره سوال و جواب. بلکه عتاب و عقاب چکک احتمالی
 اولمغین اغماض و اعراض ایدر. بادشا هلمر نفاذ قول و اجرای امره قادر
 و بو عقابدن او تر و انکره پنچون ایلدک دیرکننه اولمغین زمان غصبنده
 ادنی خطا لره عظیم جزا ایدر. و دخی کند و لر الم عقوبت نه در کور کور
 ارایتد کلر نینی هیتن و برخی صنور لر **حکایت** اولور و حرم سلطان
 بایزید بن محمد خان خضر تکر نیک بر کون مبارک در نغی ار اسنه حصیر چوب
 کید و ب حکم تالم و یریک ارا تیشکر که جلاد لر من بعدکنه مک در نغنه قش

یور تکله اشکنجه ایتمیه **بریت** خفته بر بالین شاهی نازنینی راجه غم
کز خار و خار و سار و بستر و بالین غیب **شر** و عقلا پادشاه بلری
آتش سوزانه تشبیه ایشک در **نته** کم آتش سوز معاشانی مکن دکلد
و سر بای زمستانی قریب آتش اویشنجی مندفع اولر کذلک پادشاه سر
معاش نامکن و سر بای ظلمه لرزان اولر حضور پادشاه سرتکین
اوله فر **اما** کمال قدرت و کثرت محالطه کرا حاق و اضرائی شملدر
بس عاقله کر کدر که میانه استعمال ایدوب نه بعد کلی و نه قرب مفرط
احتیایده که سلامتله سرور و ندامت و خرامتدن دور **اوله**
چون تقدیر آلهی قربت و خدمتکرم روزی ایده کر کدر که قلبده محبتکر
تام و بنده ننا و مدحکری علی الدوام و اعضا و جوارحه
خدمتکرینه اقدام و اهتمام **اولنه** و شرمعایلکرم ذخی سعادته
و ایتدوی خدمتی شاط و سرور لیه ایده **کرا** ایتیت و نفور لیه ایتیه
و بر خدمته تعیین بیوریلور سه فضولیتق ایدوب آخر خدمته مداخله
ایتیه **و نه** وقت طلب ایدر لر سه حاضر اولغنه و طلب اولندین
خدمته کریمیه **و ملالت** و سامت و برمیوب مبادرت رجعت
ایلیه **و خدمت** و مدحتدن نه ایدر سه صدق و اخلاصله ایده
نفاق و خوش امید لیه ایتیه **ننا** که محبت انوره ذخی منعکس اولر که
نفوس انانیه و ایا مقابله کبی **در بیت** بلی داندولی کاکاه باشد
که از دلها بد لهار آه باشد **شر** و انلودن اعتراضی دفع ایدوب

۳۲۱
رنه صادر اولور سه مها اکمن حامل صحیح به حمل ایلیه **و نصیحت** لازم
اولدقن لیت و ادب له عرض ایلیه **زیرا** شریعت مطهره ده دخی
آحاد نس سلاطینه امر معروف و نهی منکر لازم اولدقن زجر و علف جانر
دکلد **و حق** جل و علاموسی بارون علیهما السلام خضر تکرینی فرعون
ارسال ایتدکن **فقولا** له قولاینا **بیور** شکر در **اگر** وزیر و شریسه
بر مقدار پادشاه رانی او زربنه قاش و مدارات ایدوب آذن صکره
حق لطفله سوبیده که حکما دیشکر در که پادشاه قلعه کوهدن این
سبل عظیم کبی در **دفعه** انوری متوجه اولد قلمری جانبدن دوند
مکن دکلد **اینگ** استین کشی غرقه و هلاک اولور **اما** بر جانبه بر
مقدار خار و خاشاک یعوب تدیر بجه سبلی دوند کر مکن اولور
و آداب خدمت سلاطینک اعظمی اولد که افای شرشاه ایلیه
و مشهور در که شیر ویریک سر ویریک مستلزم در **و مطلقا** حفظ ستر
اخوان مکارم اخلاقدن ایدوی سابقا ذکر اولنشد **اما** حفظ
ستر پادشاه واجب قوی و لغین تکرار ایدر اولکند **و طریق** حفظ اولر
که امور ظاهره صور دقلرنده کتم ایدوب آخر دن سوال ایدوک
دیه که سانی حفظ ایشایه معناد اولوب خفایای اسراری کتم ایتیه
مقرر اولر **و بر ادب** دخی اولد که پادشاه بدن بر امر غیر متوجه ظاهر
اولر اولد کی کندویه یا آخزه نسبت ایدوب پادشاه تیریه و
تیریه ایلیه **صکره** کندوسی ذخی ستر ایتیک ستر لطایف جل ایله

ایدوب پادشاه ارجاع ایتیمه بهج توجیه اینکه قادر و اهل فلی
بر سبب خفی سی و در چون سببی معلوم شود و کلد را عرض ایتیم
و یوب بویستی او قیه **میت** رموز مملکت و ملک خسروان دانند
کدای کوش نشینی تو حافظا محروش **نر** و برادب دخی اولدر که
تحصیل و ادات و اعمال ایگده پادشاه ابرام و الحاح ایتیمه و کثر
طلب حاجات دن اقرار ایلیمه خصوصاً که توزیع مناصب اکا تقویض
اونش اوله کر کدر که خط نفس و غرض خاطر بالکلیه طرح ایدوب
رضای حق تعالی و رضای پادشاه نه طرفه دایسه اول طرفه اوله
و برادب دخی اولدر که خدمت پادشاه هی همان و سیله جمع مال کایو
اموال خاصه پادشاه و اموال عامه رعایا و سپاه و دندان طمعین
تیر ایلیمه تقوی و پرهیز کاری بق استعمال ایده شول مال که پادشاه
استماع اید بک انجمنک احتمالی اوله انی تناول ایلیمه و از طمع جوق
زیان دید کوری عجب صبح سوز در و کن عمل اید کشتی از در
و مطلقاً ترک طمع حصول له مودی و طلب و شتره قلعه ماله مفضی
تجربه اکا دلیل در نه کم دیشک در **قطعه** انما الال الله تطلبه
مثل الکتش معک انت لا تدركه متجلا و اذا ولیت عنه تبعک
و مال ستره پادشاه بدن سبب مال اولن سنه طلب ایده نفس
مالی طلب ایتیمه که نفس مال طلب ایتیم ذل سوال و قبح طمع مستلزم
اولد و غندن غیری بر هر حال طبع پادشاه به نقیض کلور و بعض

وزر که امساک ایل معروف ایدی طالب لره بیک اقمه عطا ایتیم صعب
قد ایدرکد اما بیک بیک اقمه لرحال اوله حق منصب و برک قنده
سهل اولور دی و برادب دخی اولدر که پادشاه بر سنه یه که
اختصاص و ادایلیه مرکز اول سنه یه طمع و تصرف ایتیمه کرجه ادر جز
دخی اولور **مثلا** پادشاه هی بر کونه لباسه و بر حش اسبه مال او
اختصاص پادشاه هی اظهار ایدوب کند و سی دخی اشتراک دائره سنه
او غمیبه اول سبب ندر که سلاطین عجم کل یصلح للمولی للمولى
فهل للعید حرام و برکریک و برادب دخی اولدر که پادشاه اظه
استغنا و خدمتگر دن او صنق و بترم کوسترمیه که سلاطین اکا
تحمل تیر لر بلکه خدمتگر نه اشتیاق نعمتگر نه احتیاج اظهار ایده
برادب دخی اولدر که انردن هیچ سنه در بچ ایتیمه مال و اسباب
و املاک و عقارات و عبید و خدمتگر خصوصاً که اول اموال و اسباب
که خدمتگر نه تحصیل اونش اوله و جوق بی عقلگر در بچ ایدوب
هم جان و سر دن و هم بالضروره اول مال و اسباب بدن محروم اولدر
و برادب دخی اولدر که پادشاه تعظیم و تقویین زیاده ایتیمه ادب
و تواضع و در تبه سین بلکه تقصیر ایتیمه و انکرک تعظیمه مغرور
اولوب ناز و ادلال و بکتر و استغنا کوسترمیه **ابن مقفع** ایدر که
اگر پادشاه برادر دیس اکا خداوند کارم و سلطانم دی
اول سنک تقوی بیک ارتقویسن انک تعظیمین ارتور و پادشاه

قنده منزله بولدق ملق وتضرع فوق الحد استعمال ایدوب هر کله ار دخی
 بردعا ایتیمه که وحست و بیکانه لبق علامتی در واصل اظهار ایتیمه که
 بنم سنگ اوزر که حقم وارد در یا سابقه خدمتم وارد در بلکه سوابق
 خدمتی لواحق ایله مجدد و مؤکد ایله زیرا سلاطین بلکه اکثرناشول
 حقوقی که منقطع اولش اوله اعتبار ایتیمه و پادشاه خدمتند
 وزارتدن صعب خدمت یوقدر زیرا اکثر ارکان و اکابر انک منصبه
 طالب اولمغله متبهر فرصت اولور و عامه ناس مطالب و امانی لری
 میسر اولدق انی سبب ظن ایدوب اکا طالب بکبت اولور لر پس
 وزیر عاقله رای صحیح اولدر که امانت و استقامت تمسک ایدره که امانت
 ارتوق اعانت ایدر که نه بولنم و حساد و اعدا سی کیم ایدو کین ملک
 نافعدر بشرط آنکه اظهار صحت و طلب انتقام ایتیمه و پادشاه خدمتند
 ایلردن تشک و تنظیم ایلیمه و اعدا برینه قومیه و اگر پادشاه قنده
 انکریله مناظره و مباحثه لازم کلسه غضب و تهور یله ایتیمه و حشمت و
 و وقار یله ایلیمه و برادب دخی اولدر که پادشاه اقران و منالند
 برین کندی و ترجیح و تقدیم ایلیمه اگر چه کند و نک استحقاقی اکثر و
 رجحانی اظهر ایسه دخی نالم و تضرع اظهار ایتیمه بلکه رضا خوشنود
 زیاده اظهار ایدره و یقین بیلکه که عاقبت رعایت اولنور و مرتبه
 استحقاقه و اصل اولور اگر استحقاقی جهول ایسه وجه معقوله اظهار
 و اثبات جائزدر و اداب مجالس ایلیمه و دخی سبب اولدر که انده

مشورت ایتیمه لر و برکنه نه مانع اسو ایلیمه سین و برکنه دن سته
 سوال ایتیمه سین و کوسدن سوال ایلیمه لر پادشاه طرفه نظر ایدوب
 کانه اجازت طلب ایدر کین اولوب آندن صکره جواب و بره سین اکثر
 غیرون صورسه لرتقدم ایدوب جواب و بره فرضا سندن صورین
 دیسه خجالت لازم کلور محیب جواب ویرد کد نصکره **بیت**

دخی احسن جوابه قادر ایسه وانی اقتضا ایدر سه محل

وجه معقوله عرض ایلیمه و برادب عموما لازم در نته کم سابقه درور
 ایتدی و برادب دخی بودر که پادشاه سندن ارتوق برکنه نه
 محبت ایلیمه کارشک ایدوب مرتبه سته و صول طلب ایتیمه که ممکن اولدو غیرون
 غیر کسکا ضرر عاید اولور زیرا محبت اتصال رسانی در شاید
 ارالرنده الفت روحا اوله و ممکن که سوابق حقوقی اولوب سن اکا
 مطلع اولیمه سین و برادب دخی خدام و ندمای پادشاهی تصور لرینه
 مطلع اولوب اعلام ایلیمه که پادشاه کند و نه ناملیق اعتقاد ایتدکدن
 صکره تحصیل اعدا ایتیمه اولور و مشهور مثل در که شیره که پادشاه در
 بر قورد و برد کلو خدمت ایدر کرد برکون شیر خسته او کوبور ایلکی کون
 ر و باه کلیوب شیر قورتدن ر و باهی سوال ایدجک پادشاه خسته
 اولیجی کند و وادنه کیدی دیوب ر و باه کلدی کوردی شیر غضبه
 کلش اکلدی که کرک بازی ایلش شیر غضبه قنده ایدک دیو جک
 پادشاه کل مرضی معلوم ایدینوب دوا طلبنده ایدم دید

نه دو ابلدک دیو بک رو باه قورت اشغی بغایت نافع ایش دیدی قورت
 کلجک شیر زانوی کور که پنجه اوروب مجروح و خون آلود ایلدی رو باه
 چیتوب قورتی بو حالده کوریکجک ندایتدی که ای آل موزه لوک نه پادشاه
 خدمتده دمانکدن چیقن کلامی فکر اتمینجه سویله چون انسانا
 کمال متوقعه وصول و سعادت مشرقیه سی حصول بولدقه بنی نوعی
 ایله اجتماع و تمدن و انلردن استمداد و انتفاع لازم در و استمداد
 و انتفاع دخی مابینده لغت صداقت اولینجه اولر و نه قدر صدا
 اکثر اولر استمداد اتم وافر اولور و کمال متوقعه طریق وصول اسهل و
 اخضر اولور چون صداقت و ائت مجتک اعلامی در پس ابله صدا
 استکمال اکثر اولور و صدیق حقیقی عددده چوق اولر زیرا جوهر غیر
 البته کیمیا اولور نته کم اثار کجیدی ایدی و چون کثر خلق
 طالب شهیات نفسانی و مستلذات حیوانی در انلرله اختلاط
 ضرورت مقداری اولوب ارتوق اولمق کرک **نظم**
 خلق عالم شمدی سراسر سباع و حشر در | انلرکله اختلاط ایدن بکام چون کلور
 و حکما انلری نوابل طعامه تشبیه ایشلور | نوابل طعامه قبولین خود نه لبر
 دیر لبر فلفل و نخود و برنج کبی | نته کم نوابل چوق اولسه طعامه د
 ویرور و هیچ اولسه دخی یوا اولر | خلق دخی ایله در اسطاطایس
 ایدر خلق دوسته بر هر حال محتاج در | حال زفا بهتیده مؤنست و استلذات
 اچون حال شدته معاونت و استظهار اچون | و پادشاهلر که

۳۲۴
 خلعتی نیار لری در انلر دخی مستحقه تربیت اچون بلکه قوا و
 مسکینه مطهر احسان اولمق اچون محتاجلر در و ستواطیس حکم ایدر که
 برکنه دنیا و مافیها بی تحصیل ایل صدقافتدن محروم اولر
 هیچ ننه حال ایش و کلدور و حیات کا و بال و بکیت در و اگر
 طن ایدر تحصیل صدیق و صداقت است نذر خطا ایدر کوم هر صدا
 رغایب غایب دنیا دن اغوا و انضیل در زیرا صدیق صدوق
 که حال شدته و کربنده معاون و حال زخا و دولته مقارن
 اولر اکانظر تصور ایتک تصور باطل در زیرا کاه اولور که انا نه
 بر حال کلور جمله اموال عالمی کند و نک ایدوب بدل ایلمه مفید اولر
 الا صدیق که اول حین ده دخی نافع و صدمت کربت و شدتی
 ذافع اولمق اولور و پادشاه کامل که امور غیبه تعرف و اطلاع
 و جرئیات و کلیات احواله احاطه و قانون احتیاط ایله عمل ایتک
 استسه اکا ایکی چشم و ایکی گوش و بر قلب و برسان نینجه کفایت
 ایدر اما صدق حقیقی سی اولمق انلرک چشملری و گوشلری و قلبلری
 و لسانلری دخی اکا چشم و گوش و قلب زبان اولوب معناده پنجه
 پنجه چشم ایله نظر و پنجه گوشه سماع و پنجه قلبه تفکر و پنجه لسان
 نذر انلر ایش اولور انشی کلام حکیم و شعاع و بومونیه اشارت ایدر
 کسار الی الهی بی غیر سلاح
 و اهل نیفخ المظی غیر مشفق
 و اهل نهض الباری بو محتاج

دیشگر که برکنه صداقت چون اختیار و نطق مراد اولسه نظر اولنه
که زمان صبی سنده پدر و مادر یله نجه معامله ایتشد. اگر حقوق
اوزرینه اولش ای قطعاً اذن خیر و نطق جائز و کلدرد. اگر رعایت
حقوق ایتدیب انک دامن صداقتنه حکم متسک ایتک روادر. انک
صکده سائر اصحاب اجابیده کیفیت احتیاط و اسلوب ارتباط
نظر ایدیه لر اگر انکر یله عهد و وفایه ساعی و شرط حقوق صحیحی را
اولدیبه انکله عقد اخوت و صداقت ایلیمه لر که عاقبت خیر و سلامتدرد **نظم**

انمعهده عهد اگر برون آید مرد از هر چه نظر کنی فرون آید مرد

و نه کم اوصاف اشقیاء و نقص عهد و کفران نعمتدن مذموم خلعت
یوقدر. کذلک اوصاف سعاده و فی و فاء عهد و شکران نعمتدن مدح
فضیلت یوقدر. و سکرون واد مجرد مکلفات بالفعل و کلدرد. زیرا
گاه اولور که فقر و فاقه بیه ایلان فعل ایلان مکافات ایدیه
اما درج دروننده در محبت ثابت. و لسانی شایخ زرع مکره
مدح فضایل عیمه. و ذکر فضایل کربیه. سنی ثابت. اوکوساگرین
وذاکرین قسمنده داخل اولور. اگر زمان صبی ده که رعایت حقوق
بار عونت عقوقی بلنک ممکن اولر نه. زخارف دنیا و مستلذات
نفس و هوایه. میل و طلبین کوره لر. اگر حرص و شره و غایت شوق
و شغف اوزرینه ایسه انکله دوستلیق نبایدین ایتیمه لر. و دخی
ترفع و تعلیه میلی افراط اوزرینه ایسه نه انکله صداقت اندیشه

پیش ایتیمه لر. زیرا افراط متابعت نفس شهویه جمیع منافعی کند و بهر
ایتمه اقتضا ایدرد. و کذلک فرط میل ترفع انصافه مانع و دانا کند و با
راج کور و بحقندن زیاده رعایت طلب ایدرد پس زوال محبت انتهای
صداقت جانبیه مؤدی اولور. و بورادن دیشگر در که اگر آدمی هوو
لعبه مائل و استماع اغانی. و معاشرت عوانی. ایتکه مشغوف ایسه
آندن صداقت رجا اولیمه. که هوای نفس افراط میل حقوق
اخوانی رعایت و نیل. ایتکه مانع در. چون آدمی بوائتی نکرده تمام
عیار. و کامل الوزن و المقدار. حقه انک نقد مجتنبی صندوق
درج. و عمر غیری صداقتی اسبابنک تحصیلنه خرج. اولور سه روا
که کبریت احو. و در و کومر. دید ککوزدن واد بوجیلین صدیق صدوق
و بونک کبی یار با وفادر. و بونک کبی دوست حقندده دیشگر که
عجبا من یحزن وله صدیق فاضل. و ممکن اولور سه بر صدیق ایلان
اقتضای ایدیه لر. زیرا متعدد دوستلرک مختلف هوایری و متباین
حقیری اولسه کرک. هر برین رعایت صعبدر. و چون سبب
عداوت آشنایلیق و معرفت اولن موضوعه اولور. زیرا ایتکشیسه ایلان
بیچ مناسبت و آشنایلیق اولیجی عداوت و دو هوایلیق دخی
اولور. و دخی الحله دوستلیقندن صکده دشمن اولنک ضرری زیاده
اولور. زیرا دقایق احواله عارف. و طریق ایلام و اضارده و
اولور. پس کثیر معارف یعنی آشنایر چو غلتمقدن احرار و بوباید

عاطفانه

احیاط اولی در نیت کم و بیش در **نظم** هر کس که آشنا گشته شد آخر دشمن نیت
بخود گویند و دشمن مردم دوستی کم کن **قطعه** عدو ک من صد و فک مستفا

فداست گزین من الصحاب فان الداء اگر ما ترا

مکون من الطعام او الشراب **نظم** چون سعادت موافق او بود صدیق
صدوق و رفیق موافق که کیره انکار عایت حقوقه اهتمام و
اعتنا و معاذات و عقوقدن اجتناب و انتها اوله
و انک مهاتنه مطهرت و ذکر مدح و ثناء سه مجامعت و لطف
و عدلی ایله معاشرت اوله و مجرد حب قلبی سی اوله و غنه اعتماد
و اکتفا ایتیمه زیرا قبه طلاع علام الغیوبه مخصوص **و دوست**

دوستنه محبت خالصه سنی اعلام ایتیمه استه اید و کی مخصوص در
روایت اولور که مجلس جناب رسالت پناه هی دن صلی الله تعالی
علیه وسلم برکنه قلقوب کیدجک حاضریندن بری سی یا رسول
الله بنم بومکنه به محبتم وارد دید حضرت بیور دیکر که با هیچ
علام ایله و کی ایلمدم دیو جک طور آمد و ار محبتی اکا اعلام ایله
دیو بیورک و ظاهر استری اول اوله که انک فی درونده شاخ
محبت ثابت و طرفیندن صداقت شجرة فرعها فی السماء اصلها
ثابت اولمقدر و تقصیرت که احیاناً صدیق صدوقدن
اولور عفو و اغاض اوله و هر خوی نه لته طعن اغراض اولیمه مشهور

مصراع عیب سز یا استین بی یار اولور **نظم** عبتیه

قل لا الود غزته وقفه علی سنن الطریق المستقیمه
ولا یسع بمعنه الیه فقد خطی و نیته سلیه

بعض علما ذکر ایتدی که صدیق جفا و وحشت اظهار ایدجک برنده عیده
دفع وحشت حادثه یسع و عهد قدیم صداقتی مراعی اولوق کرک
نته کم حکما دیدیلور و داء المودة بکثرة التعاهد زیرا جفا
صدیق وجود صداقه عارض اولمش مرض در مرضه دوا ایتیمه سنت
الهی در و مذهب آخوده صداقتی ترک و تحال محبتی بی برک ایتیمه
کرک زیرا صدیق منغیر عضو فاسد کی در عضو فاسد قطع
اولمقدن غیری جاره یوقدر بعض شعرا دیشدر که **نظم**

صل من فی و ناس من عبدا لا کمرهن علی الهوی احدا
قد اکثرت حواء اذ ولدت فاذا جفا ولد فخذ ولدا

اما بومذهب اهل جفا در مقبول مذهب اول در و اصل ظهور صداقت
زمان شده و کر بنده اولور زیرا زمان حضور غمده اخوت چوقدر

دعوی لافا فی الزخاء کثیره عند الشدید عرف الاخوان

لکن صدیقدن قصور ظاهر اولیمی عتاب لطیف اغاز ایده که شاید
وجه خفی و غدر مخافی و ار اوله بیان ایدوب عقد منحل اوله و
خاطره قلمغه شاید محبت خلل پذیر اوله **مصراع** فی العتاجیه بیخ اقوام
و حقوق صداقه تعهد ایتیمه زوآله مودی اولور زیرا بر
کنه ناکول و مشروب و بلبوس اعرین تعاهد ایتیمه تلفه مود اولور

فکیف که صداقت و صداقت انتقا دندان انحلال افزای اکثر در
 و دوست تعلیم علم و تنبیه صنایع آیتکدن بخل و ضنت ایلیمه و
 عیوبی واریه وجه حسن اسلوب لطیفه تنبیه ایلیمه و اغاض و
 ایضا خیانت درانی جائز کورمیه و طریق تنبیه غیردن نقل و حکا
 ایلده تلویح ایتمکدر مفید اولمسه نهاده تصریح ایده و دوستکدر
 اراسنده مضر و انحلال صداقت داعی افساد حاد و نیمه ساعی
 خصوصاً بوزمانده که بوفعل ذمیم و خلق و خیم شایع و ذایع اولدو
 غیر طرافت و کیاست عدا و لنور اولد بکس صداقت تنبیه و احتیاط
 اوزره اولوب مداخلت حسود و نامله بناء جسته انهدام و برمیله
 و حکمانامی کاتشبیه ایدر لکه برکش سرناخته بردیو آرده بیر ایدوب
 بعده انگشت صغور خنه پیدا ایدوب بعده تیش و کولنک ایلده
 رخنه عظیم و جدار بلند هتدیم ویره بوجمله که زبان قلم ایل
 تحریریه جاری و بنان بیان تقریرنده سایر و ساری حکما
 و علما و قدما اقوالی در اوکی تجریب رورکار و آزمایش
 لیل و نهار ایلده ظاهر و بیدار اولد اولدر که بوزمانده
 صدیق صدوق و جودی محال و دوست موافق متمنع الوجود
 ایدوکی نتیجه ابن انسکال در بس اولی اولدر که جمیع امور
 توکل حقه بنای یلیوب صداقت صدیق اعتماد ایتیمه و هیچ
 احدی کندویه صدیق صدوق و رفیق شفیع اعتمادی کلمه **سنت**

زینهار کس و فاجوی سید که من دیدم همه را و از خودم همه را **قطعه**
 لا تضر عن الخلق علی طمع فان ذلک نقص منک فی الدین
 و استشرق الله مما فی خزانته فانما هو بین الکاف و التنون
 و فاجوی زکس و رخنه نمی شنوی بجزره طالب سرخ و کیمیا می باش
 طبقات ناس شخص معاشره نسبت اوج قسم در بری سی علا و بری
 مساوی و بری سی دنی اولندر قسم اول باب اولده ذکر اولندی
 بخشیم نانی دخی اوج قسم در بری دوست که معاشرتی واجب
 بری سی دشمنکدره احترازی لازم بری سی نه دوست نه دشمن اولندر
 که حکم معاشرتی ذکر اولن کرک قسم اول دوستکدر ایلکی قسم در
 دوست حقیقی و دوست غیر حقیقی دوست حقیقی نک آداب معاشرتی
 منور کچن باده ذکر اولندر اما دوست غیر حقیقی نک طریق معاشرتی
 اولدر که اگر تملق و نفاقله دوستلیق دعوی بین ایدوب صداقتا
 بولینه کیدر سه ممکن اولدوغی قدر مجامله و احسان اولنه که احسانله
 شاید دوست حقیقی مرتبه سه و ره نه کم جناب رالت بناهی
 صلی الله تعالی علیه وسلم مؤلفه القلوب طائفه سه اسلامه کیر و
 اما قدری راسخ و ارکان دین قلیلین شامخ اولیبو تزلزل
 اوزرینه اولندر احسان بیور و رید انلر که اکثری احسان بسبی
 محبتکری مجدد اولوب شجره ایمان قلیلین راسخ اولد اما اعتماد
 نام اولیبو احوال خفیه بین اعلام ایتیمه مقادیر اموال و عیوب

خفیه سین اندن نختان ایلیه • وانلرک تقصیر و تحاوان ایتد کلری
ایله مواخذة و اهل حقو قله معاينه ایتیه • و ممکن اولد قی معاونت
و مواستایده • و آنلردن بری سی جابه و مرتبه یه ایرشسه تو دود و تر
زیاده ایلیه • و اعدادخی یکی قسم در • قریب و بعید • و بونلرک هر بر
دخی یکی قسم در • برکی سی نختان و برکی سی شکارا • و حد ایلی دشمن
خفی • و اهل حق دشمن حلی قسمند در • و دشمن قریب دن احتراز ایتیم
و اولی در • زیرا دقایق احواله عالم • و ایصال ضرر و مکر و هیه قادر
بسن جمیع احواله آندن احتراز و احیاط ایتیم کرک **نظم**
احذر عدو کثرة • و احذر صدیقک الفرة • فکرم انقلب الصدیق
نکان اعرف بالفرقة **نثر** و اعدای لطف احسانه و دستان زمره سینه
او خال دن احسن تدبیر یو قدر • مکر که حد دن دشمن لیک ایدر اوله
انکاح نله از آله سی ممکن و کلدر • بلکه زیاده اولور **بیت**

کل العداوة قدری از آنها	الاعداوة من عداک من حیث
-------------------------	-------------------------

توانم انکه نیازم اندرون کس • حسود را چه کنم که اوز خود برج در
اگر احسان و کریمه از آله سی قابل و کلمه باری اظهار ایتیه که اظهار
عدا و نه مضرة زائده معزور در • زیرا شری خیر دفع ایدر • و خصوصاً
دو تکر اختلاص سبب مفضی • و نعمت انقلب بنه عله مؤدی • اولور
و حیف عرنا زیننه که عدا و نکره معروف • و جدآل و خصومتلره
منقض اوله که العداوة شغل شاغل • و حضرت امام شافعی دن رخصه و بیدر

لما عفوت ولم احقد علی احد
انی اخی عدوی عقد رؤیته
ارحت نفسی من شتم العداوات
کانما قد حشی قلبی محبات
واظهر البشیر لئلا نشان
لا دفع الشکر عنی بالتحیات

و تدبیر احوال دشمنده شرط حرم اولدر که احوال خفیه سنه اطلاق اولنه
تا مکایدن احتراز ممکن اوله • اما معایب کشف اولنیه • مکر اول وقت
که ضرورت ایجاب ایلیه • زیرا انشر معایب ایتیم خلقنه لازم اولور
دشمندن دخی متاثر اولور • و دشمنک عداوتی زیاده و لوب
اولدخی تجسس عیوب و نشره ساعی اولور **مصرع** و ان یکنوا عنی فیه هم من
و هم دشمن جواب تدارک ایدر • وقت حاجتده اظهار اید بکل جواب
عاجز اولور • مکر بعضی وقتده اظهاری موجب رفع عداوت و کف
عدویه مؤدی اوله • اول وقت بقدر الضرورة مرفوض در • اما بختان
و اقربایله ربان ملوث ایتیم دن احتراز ایدر • زیرا اکابر قشده
کذب معلوم و سوزی نامعتبر اولور • دشمن غالب اولور • و اکابر
قشده عداوت عدوی معلوم ایتیم مجوز در که نیت ایدر
اعتماد ایتیه لر • و حکیم افلاطون دن مروی در که غلبه عدویه
آندن اخصل سبب یو قدر که بر فضیلتده که معارف و صنایع
مشارک ایسه سعی ایدوب رجحان و تقدم تحصیل ایدر **قطع**

اذا ماتت ارجام الاعاد	بلا سیف یسل ولا سنان
فرومی مکر ماتک و می اعدی	علی الاعدا من نوب الزمان

زیرا کند و سی درجه کماله ترقی و اعداسی نزل ایدوب بالا خوه اکا جوع
 ایتمه سی مقرر در و اعداسه حضور لرزنده شتم و قذف و غیبتگرند
 ذکر مساوی تیمکدن دشمن ایتیم که متا ذی اوله همان اتم اولدوغی قلوب
 نته کم کتاب اولده تفصیل اولکند و دشمنه روز کاردن بر ضرر و
 معصیت ایرشسه زینهار شحات و اظهار سرور ایتمه شاید که حواد
 ایام آنک مثلنی بوکا دخی ایلویوب بودفعه دشمن شادمان اوله **نظم**
 اگر بر دعد و جای شادمانیست که زنده کافی اینزجا وادیست
 اگر دشمن اکا ایتمه ایدوب بحسب نظام کرم و مروت و بذل و قنوت
 اولنه و کفن بحسب الباطن مکر و حدیوت و انتهاز فرصت ایتمکدن غافل
 اولیه و شویله ایلیمه که جمله خلق ارا سنده مکارم اخلاق بوکاراج اوله
 و ذایم دشمن جانبنه منصرف اوله و بوخلق حسن و شیمه کریمه ده سپر شیمه
 مکارم اخلاق شفیع خلائق حبیب خلاق محمد مصطفی خیرترین اقتدا
 ایده **لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه** که مرات و کرات
 کفار و منافقین جناب رسالت بنا به صلی الله تعالی علیه وسلم
 نیجه اذار و نیجه جلال ایتیمکن قدرت و نصرت اولد قنصکره عفو و صغیر
 بلکه نیجه احسان و صلوات بیورورد **کفار قریش اذیت جانب**
شریفکرند قادر اولد قنکرینی ایتیمکریدی **حتی اودی نبی مثل ما**
اودیت بیوردی کراید فتح که روزی و رقاب اکا بروا صاغ
 قریش قبضه قدرته کیردکه باب کعبه یه صعود ایدوب یه معشر

قریش نه طعن ایدر ستر ستر نه اینورین بیوروب جمله سی تضرع ویناز ایدوب
اخ کریم و ابن اخ کریم دیدیلر **یعنی کریم ذات و کریم الاصل** بین سکا
 لایق اولن عفو و صغیر در پس بیوردی **لا تریب علیکم الیوم** و حکما
 ایدر لکه دشمنک طرف دفعی اوج در **اول انری اصلاح ایدوب** شتمکدن
 اخراج ایتمکدر **اصلاح قابل دکل البسه طرح صلح برغوب** مکرندن امین
حکایت اولنور که شاه شجاع وفات ایتدکدن حکمره حکومت شیراز
 او علی زین العابدینه انتقال ایلدی **اما عم زاد شاه منصور شجاعت و**
شهامتله آراسته اولوب شیرازی اشراج ایتمک قصد ایدیکل اکا بر مملکت
 توسط ایدوب صلح ایتدیلر **و لسان الغیب** خواجه حافظ بو خصوصه
 بوغول لکشا **نظم** ایلویوب شاه زین العابدینه خطاب ایدوب دیدی که **نظم**
 خوش کردیا و رفلیکت روز داور **تا لشکر چون کنی و چه شکرانه اور**
 یک حرف صوفیا نه بگویم اجازت **ای نور چشم صلح به از جنگ دور**
 اگر بو طریق ممکن اولر **طریق نانی اولدر که** بعد منزل و ترک دیار
 اختیار اولنه **زیرا اذای عدودن ذیل و مهمان اولمقدن ترک**
 دیار و مهاجرت اوطان ایتیمک اولی در **قطعه عربیه**

ولا یقیم علی ذل یراد به	الا الا ذلانی غیر الحی والو تد
هذا علی الخسف و بوط بر مته	وذا الشیخ و لا یوفی له احد

در خانه دون بودن ازیمت دون **و اندر دل دون سمت اسرار تو چون**
و اگر عفا بو مذهب خیار ایتیمکر و کشی و طننه خور و ذیل او تو مقدر

سفره به یار و علیل اولی بکدر و اکثر یا افضل و اهل بنز و وطن اصلی لرزنده و لغز
 غیر و معتبر و ملر و زیر اهل شهر آتی زمان صوفنده که فضایل و
 بنور عاری و زلال کمال جوی استعداد نده غیر جاری ایکن کور و
 نظر حار تن کیچه عزله **حکایت** علمای جویره دن کئی نام عالم فاضل
 زمان صبی سنده تصغیر شفقت ایلد میکد دینور دی بغداد ده بنجه
 میل تحصیل علوم ایدوب نام کامل اولد قد نضکره و وطنه کلور علی الصبح
 انالی شهر حجتله فروری حاتم ایلدر لر بر عجز طام اوزرنم همسایه
 بکدر بو تعظیم اولنان عالم دیوب اولدخی بلرنی سین بزم فلان عجز ک
 او علی میکد کلکی در دیر بو سخن عجزانه امام کئی کوش ایدیک بر شهر که
 آنده آدم میکد لفظی اوله آنده اقامت عروت دکلدر دیوب لخال
 موصل شهرینه ارتحال ایدوب آفرینه دکل آنده اقامت ایلدر
 اما غنبد آدی ابتدا کمال کور و لر لابد نظر تعظیم و اجلاالی آخر
 عرنه دکل شامل اولور انکچون سفری توجیح ایدوب دیدیلر **بیت**
 المء یسن ببالغ فی مصره کالستقر یس بصادفی دکره
 مردم بشهر خویش ندارد بسی خط کوهر بکان خویش ندارد بسی خط
مصرع تنقل فلذات الهوی فی التنقل **نظم** حکم رکابک فی الغلا
 ودع العوانی المقصور لولا القرب راتقی دار البقر اسی الخور
 و نفقات مسجوعه دن دیشلر فی الحکمة برکه من حال نال مطلب
 جلب فقیر دیشدم من خمار الحکمة اتار برکه من امتد

سفره استلاء سفره الی غیر ذلک من الاشعار و الاشباع اما بعض
 ارباب مراتب بومذهبک عکسه و اهل لب سنو خطری مستلزم
 و غیبت کربتی مقتضی در غیب اغلب احوالده امانت اولنمقدن
 خالی اولر نته کم آدمی و طنده عانت اولنمقدن تهی اولر **نظم**
 ان الغریب الطویل متهن فکیف حال قریب الیه قوت **بیت**
 در غیبت اگر وزیر سلطان باشی حقا که نماز شام کریان باشی
 خصوصاً متاعب سفری غایه و خطر قطع بحار و براری بی خایه
 نته کم دیشلر که الغیب لکل سبع فریب و لکل رام ریه فقیر
 دیشدم الغیب لکل فارس فریب و لکل جابج هر یب و ذی دیشلر
 الغیبه کربته و التفسفر و النقلة مثله فقیر دیشدم الراحل
 نازل بلغه المسافر طوع الماکفر قریب سفر غث و نوب محبوب
 سفره مبتلا اوللر دیشلر که **بیت** لقریب الدار فی الاقترار خیر
 من العیش الموسع فی اعتراب **نظم** خصوصاً که دیار یاری مشتمل اوله غیبتی
 محض کربت اولوب عودی جویان و در دیکه کویان اولور **نظم**
 جرانه در بی غم دیار خود باشم جوانه خاک کف پای یار خود باشم
 غم غریبی و غیبت جویری نی تا بم بشهر خود روم و شهر یار خود باشم
 و بر تقدیر که غنبده غیر و ارجمند و صاحب منصب عالی و برت
 بلند اوله نه فائده اول عت اهل و احبابی قنده و اول غلبه
 حاد قدیم و معاشرین و اترا بی بیننده اوله **حکایت** ایدلر

خواجہ نصیر بغدادی و هلاکو دولته اعتبار عظیم و تربیت عالی
 میسر و میشدی ویر که بر کون سوار ایکن لندن تازیانه سے
 بره دوشدی مغول میرزاده لری و اکابر جیل و سپاه بدن جم غفیر
 فی الحال آتارندن اینوب تازیانه ایوبیرک خدمت مبادرت ایدیک
 بعض نم رکاب لری جدایدوب بو عت که سزاوار داب بزرگوار
 خواجہ در دایم و قایم اولسون دیوچک نه فائده بو عت طوسی
 طوسه اولمش اولیدی دیشکر بس اگر کربت غنبت و خط سفر
 و ترک یار و دیاری اختیار اید غریب طریق نالنه سعی اید و اول
 اعدائی قلع و قمع ایکندر خواجہ نصیر ایدر بو طریق التی شرط اولمش
 مجوز دکلدر اول دشمن شریر بالذات اولوب اصلاحه امکان
 اولیه ایکنی انک ضررندن طریق آخو یه ممکن اولیه اوچنچی سی
 تمام معلوم اوله که اگر ظفر دشمنه میسر اولور اول بوکه دمنه
 ارتوق ضرر ایدر در دنجی سی دشمندن قصد شر و دفع خیری
 مشاهده ایتمش اوله بشنچی سی فی قلع و قمع ایکنکه خلق اچنده
 غدر و خیانتکه موسوم اولیوب غدیری معلوم اوله آتبنی
 دنیا ده و آخونده بو فعلک عاقبت و حمله سی اولیه بعض عاقلکر
 دشمنلر نی شر عاقل و قطع مستحق دکل ایکن بر طریق ظفر بولوب
 دشمنه غالب اولدم انتقام الدم دیومسر و اولور بو مغرور
 اولمقدسر و اولمق دکلدر و حقیقتده دشمن غالب

بو مغلوب اول منظر بو منکوب اولشدر زیر آدنیا تک بقای
 قلیل و عمر ک فاسی قریب در چون دار آخرت و وصول و حصول
 و عند الله جمع الخسوم مقتضای حنور حقه قیام و مسؤل اوله
 خصم مظلوم قوی و مشوبات شهادتی کوزی قار شوشند مجتوی
 اولدی ناحق قاتل عذاب الیمه و اصل اوله دشمن خود بر آنده
 قتل و عذاب دینوی کوردی کچوردی اما ظالم کند و کند رقیبه سین
 رقیبه عذاب الیمه قویوب کند و به الی ایلک کاسن یاس کچوردی **رباعیه**

دوران بقا چو باد صحرایکست	تلخی و خوش و رشت و زیبا یکست
بنداشت شکر که جفا بر ما کرد	ور کردن او ماند و بر ما بلد

حکایت اولور که حاج ظالم سعید بن خیر خرنکری رضی الله تعالی
 عنه که عصر نه فضل تا بعین ایدی قتل اچون احضار ایدیک با شقی
 بن کسریو یله شنی نه طریق قتل ایدر بن دیوچک یا حاج اختیار
 سنکدر هر نه طریق بو دنیا ده سن بنی قتل ایدر ک آخونده سنکدر
 اول طریق قتل اولنک کرک روایت ایدر کرک حاج آسن
 قتل ایدر کد نصکره اون بش کون حیاته اوکد خوف و رعبه خوا
 بیدار اولوب آه مالی و لابن خیر و بریدی **حکایت** ایدر کرک مارون
 الرشید یحی بن خالد برکی و بر او غنی فضل حبس مؤبد و او علی
 جعفری قتل ایدوب برایکی بیلدن صکره رشید و حمت ایلکوب
 حبس اطلاق ایلیمه دیوچکی بعض ابیات نظم ایدوب سال

ایلدی نارون ابیاتی اویقچی شندی یی کک نظم شعرایده جک طبعی
 قلمدریمی دیوب غضبه کلوب حیده تشدید و کندی و عظیم
 تحدید ایلدی بر مقدار زما ندن صکره یی حیده متوفی اوبو
 بالینی التندی بر رقه جقدی یزمنش که تقدم الحضم والمدعی علیه
 بالاندر و القاضی موالحی کم العدل لک لایجور و لایحتاج الی البینه
 یعنی مدعی کندی مدعی علیه اردنجه کلور قاضی اول عادل حاکم در که
 هرگز جور ایله و اصلا نسا حیده محتاج اولم رقه رشیده ایلدی لیر
 اول کون علی الدوام بکاید و ب نیچ کون آنار خون و الم جهره سنده
 طاهر اوکد و دشمنی قتل و قمع ایتک ایتیک و لی اولدر که نینه دشمن
 ایله اوله ننه کم دیشکدر مار بدست دشمن کوب اگر مار اوکدر
 جسته در جات بولور سین اگر دشمن اولور سر خرندن نجات
 اولور سین آتانه دوست نه دشمن اولور یله معاشرت انلرک
 طبقات و مراتبی اختلافی ایله مختلف در اگر عموما خلقه ناصح و
 واعظ اولور سر انلرک کلام حسن قبوله تلقی و استماع و عمل
 نصایح لری ایله مقامات علیه یت ترقی ایلیه آتانه هر که به ارادت
 و قبول قولنه مبادرت ایتیمه زیر آلیه زهد و صلاح ظاهرده
 مترتین آتانه خدعه مکر و ریایله باطنده رانر نفس متعین و جالور
 ننه کم خواجه حافظ شیرازی دیند بریت واعظان کین جلوه در بحر او نمیکیند
 چون خلوت میر و ندان کار دیگر میکیند نر بلکه میزان عقل و شرع

مظهر

وزن ایدوب صحیح الحیار و محکم امتحانه و بر و کامل الحیار جمیع کراک
 ذلق صوفی نه سه صافی بغین باشند ای بسا خرقه که شایسته آتش باشند
 خوش بود که کحل تجربه آید بایان تالیسه رو شود هر که در او غش باشند
 و درجه نصیحت و دعوتده اولین صلحای و تعظیم و رعایت و دعا
 همکر ندن استمداد ایلیه و واسطه ناس ایله محال ایله معامله عقل و
 شرع اقتضا ایتد و کی وزره معاشرت ایده و سفرها و نام و
 ارازل نام اولنکردن احتراز و اجتناب تام ایلیه و اگر شتم و سفته
 مبتلا اولور سر مجازات بالمثل ایتکدن مجتنب اوله و اذامروا
 بالتغور و اکرام آیه کریمه سیکه عمل اید و انی جناب حقندن و اصل
 بیلوب ثواب اخوی سینه مترقت اوله و اهل کبر و خود بسند
 و کندی و فیضایل و مراتبکله سیر کنند اکلیوب راست کلد و کینه
 حقارتکله نگاه اید نکردن احتراز ایده که صحبت میکبر بار کران و معاشرت
 خود بسند خواش جان در نظم جامی بسند دهر رخ با خود
 جز رخ صحبت با خود بسندان نر اگر ضرورت محالسه لرنی اقتضا
 ایدر سر خضوع و لین جانبین کوشتمیه بلکه الکبر علی المتکبر صدقه
 مضخونی ایله عامل اوله و میکبره خضوع کوشترک انک کمان خجسته
 زه و سک نفس بد فرجامنی فریه ایتکدر و جناب سالت بنایه
 جمله خلق کر میندن بری سی بوایدی که فتوایه تواضع اغتیایه ترفع
 ایدرک و سیمیه لره رعایت و اکرام ایدوب اذامروا ندن

اجتناب ایست که اگر که امانت جبار موجب بار در و اگر کند و به
 جاری اذایلیسه مها اکن صبریده و اخبارده وارد او شد که
 من صبر علی اذی جاره آنره الله علی داره و اگر آم جابر حضور من سلام
 و تحیت و خسته لیغنده پرشش و عبادت و غیبتند اهل و عیال
 مها اکن حفظ و حمایت و کند و اتباعنی حرمه اطلاع و سوء
 قصد و منع و جوامعت ایگدر و منزله دن بعض جوانی رضا
 یوکن ابرام و اقدام ایله ایلیه **حکایت** اولور که نوشین روان
 مداینده طاق و سیرای عالی بنیاد ایتشدی جوار تیره بر عجزک
 منزل صغیری واریدی هر چند بچاه کمران و اغلا الا نمان ایله
 اشترا ایگله طالب اولد عجز امتناع ایگله اوزرینه غالب اولد
 آخره عزوی غیر مستوی یلق اوزرینه فکدی اول زمانده
 قیصر رومن بر ایلی کلدی رفعت طاق و ایوان و سازه سعیت
 و میدانه غایت تعجب و استحسان ایگله اما سازه نک تربیعی
 ناتمام اولمکه تعجیب و تعبره و اول وضع نامهندسی تبدیل و تغییر
 ایگله حکم ایچک اول محک صاحبی عجز اولوب انک عدم رضا سین
 و کسری کمال عدالتدن جبر علیه المقدن اباسین خبر ویریکجک
 قاصدنا و دعا ایدوب بدی که شدی ظاهر اولدی که بوسرای
 ما و طین بوسبدن معوج و مزوی اولد و غی سیرای عدول و دین
 مستقیم و مستوی اولد و غنه دلیل ظاهر اولد دیوا عوجاج

استوی دن افضل و طریقله نامهندس اولتی هزاران مرتبه
 مهندسدن اکل در کسری به ایلیجک بوکلا بین نقل ایتدی بر عدل
 و دادن افزون و ایلیجی به نعمت و خلعت همایون و پردی
 و سائلدی تخی کوندر میه اگر دست رس اولمسه کلمه طیبیه ایله رد
 ایلییه و عتف و زجر ایتیمه لر مکرکه ابرام و الحاح بی وجه ایلییه و شکر
 نعمت مناسب مواسات فتوادر و اول **حکایتی** یاد ایلییه که
 بر صاحب نعمت حمیده خاتونی وارید بر کون مکیان سیمین
 کباب ایدوب تناول مخلنده بر سائل و رای بآبدن نشی تته دید
 خواجه دیکبر اولوب خاتوننه بابی ست و سائلدی رد ایتمکه امر
 ایلدی بوکله اوزرینه زمان کچوب خواجه نکاسباب دولتی راجع
 و مال منالی ضایع اولوب آخر خاتوننه دخی طلاق و یروب
 خاتون بر اهل نعمه دخی تزوج ایدوب بر کون ینه بوز و جی دخی
 کباب مکیان ایدوب و رته یه کلد و کی زمانده و رای بآبدن
 آواز نشی تته عیان اولور بو خواجه خاتوننه امر ایدر قالدربوکیا
 سائله ویر که ثواب صدقه معلوم در خاتون و غی رعیفه ضررب
 سائله ایلدی بک فریاد ایدوب بهیوش زوج کریم قتنه کلور زوج
 ایدرای بانو نه کوش ایتدک که کند و کی فراموش ایلدک بانو
 ایدرینجه فریاد ایله بهیوش اولیمه ین که بوسائل نکین نالان که
 سر طقه بد کالان اولوب در بدر در یوزه نان ایلر بنم

زوج اولم در که مال و نعمت الجنده غلطان و شراب طعمانی نیست
شکر و مرغ بریان ایدی تصادیف روز کار بی وفا آتی بو
حاله گرفتار و مبتلا ایلش **نظم** شقاوت برهنه نشاندش چوسیر
نه بارش رنما کرده بی بارگیر فشاننش قهنا بر سر از فاقه خاک
مشعبد صفت کیسه و دست پاک **شعر** خواجه نانی ایدرای بانو و آد
حیرته کشته و کورد گل خالون تعجب ایتمه که انساکن بشه هنر کلور
خزای غل با سپاس و باد آتش فعل ناحق شناسی **بن** اول سال
ضعیفم که بو خواجه سنکله تناول مرغ بریان ایدر کن **بن** الم جوج
و ضرر فقره گریان ایدم **چون** شئی ته دیدم خواجه شکر نعمتدن
عاقل و انقلاب دو لیدن داخل اولوب دری بسته و
و قلبی شکسته ایلدی **لابد** عدل حق آتی نعمتدن غریب و
صبرم بر کاتنده انک نعمت جزیه و خاتون جمیله **بین** بکاضیب
ایلدی **آتا** بن بفضل الله شکر حق قامت و بذل و ایشا فقر ایلد
نعمتی ادا مت ایدر **شعر** ب مفسس تو گیرشد بسا کارم غم زبیر شد
بسن ضعف و فقرایه معاونت و مظهرت و انکر کار دحامندن کلن
تعلمه مصابرت ایتمه نکاجوی جریل و میزان حسنا تنده قیقل
اولسه کرک **و** اصل جواد حق و فیاض مطلق که افاضه خیرات
امور آندن دائم الصدور درهماکن تبه ایدوب کندودن
خیرات صدورینه ساعی و میزان ظهورینه داعی اولد **اگرچه**

فیض حق ملاحظه اغراض و مطالبه اغراض دن منزه و انان بل جمیع
حیوان افعال اختیاریه سی عرضدن خالی و فی الجمله مطالبه عوضدن
عاری اولمق محالدر **نظم** کم کتب حکمتیه مبتین و معین اولمشدر
اگر دینور سه که کاهی یلحد ز ندیق صبی صغیر به غریق یا ناره جویق
کورس انجا و تخلیص ایدر با آنکه نه ثواب آخوت نه عوض دینی ملاحظه
ایتمشد **جواب** پرویز که اقل یا یکون کند ویه مجانست بسی ایلد بی مک
غدا به گرفتار اولد و غندن رقت قلد کشدر **اول** رقتی دفع ایتمک
بسن انسان عرضدن خالی اولد فر لکن جهد ایلدیه که عرض دینو
اولمیه که فانی در بلکه خالصا لوجه الله تلک اولد که انک فوائد
جاودانی در **و** هر که بو صفتیه موصوف اولد محل خلافت الهی اولمغه
و عنایت بی غایت محسن علی الاطلاق ساحة احوالنه لاحق اولد
و الله تلک الموفق لکل خیر و کمال **خاتمه کتاب و فذکله خطاب**
بعض نصایح و مواعظ ذکر کرده در که حکمای کبار و مشایخ اولد
الابصار دن منقول در و بر آنی نقل و ترجمه دن غیری تغیر و تصرف
ایتمک **خواجه نصیر** اخلاق ناصری کتابی و صایای فلاح طوله ختم و
فصل دوانی اخلاق جلالی ده اکا و صایا ارسطاطلیسی ضم ایدو ابرار
ایتمش **و** بو فقیر اندر بعض مشایخ طریقت و صایا سنی الحاق ایدوب
بو کتاب عبرتین نقابک اتمام کاسه رقیقین مسکلی اتمام ایلدم
و صایای فلاحون الهی اولامجود کی بیل و حقنی حفظ ایلد

و بهشت است ممکن تعلیم و تعلمه قصر ایلیم و اهل علی کثره علمه امتحان ایلیم
 بلکه شرف و فادون اجتنابی نیجه در انکه اختیاری ایلیم و حق جل و علاون
 اول نشئه طلب ایلیم که انک منفعتنه زوال ایرشور بلکه باقیات
 صالحات طلب ایلیم همیشه آگاه اول شرو رک اسبابی چوقدر لائق
 اولین نشئه آرزو اید و بستم و تحقیق بلکه بنده به حکم انتقام
 غضب طریقتدن دکلمه بلکه تأدیب و تہذیب طریقتندر و
 ہمتگی حیات شایسته ایتیم کہ ہر ایلیم بلکه حیات شایسته موت با
 ضم اولمعلہ ہمت ایدہ و حیات شایسته ولایت انی بیل کہ سبب کجالات
 و فضائل اولہ و موت بایستہ ولایت انی اکلم کہ سبب انفتاح ابواب
 خیرات اولہ خواب و راحتہ میل ایلیم نفکے اوج نشئه دہ محاسبہ
 و یتیم نیجه اول فکر ایلیم کہ سندن اول کون خطا صادر اولدی و ایکجی
 نائل ایدہ سین سندن اول کون خیراتدن نہ صادر اولدہ و اوججی
 بیلہ سین کہ سندن اول کون هیچ عمل خیر ممکن ایکن تقصیر سببی ایلیم فوت
 اولدی بونی فکر ایلیم کہ حیاتدن اول نہ ایدک موتدن صکرہ نہ اولسک
 کرمک هیچ کمنہ اینجتمہ کہ احوال عالم تغیر و زوال اوزرہ در نہ بخت
 اول کمنہ در کہ عاقبت نذر کردن غافل اولوب دلتدن فراغت
 ایتیمہ سرمایہ کی کند و فاداکدن خارج نشئه لرون ایلیم مستحققرہ
 امکان اولیجی ایصال خیر ایلیم انلرک سوالنہ موقوف ایتیم حکماون
 عدایلم اول کمنہ کہ دنیا نکر نذر لیت و مصیبتلر ایلیم نکلین اولہ

نہایت موتی ذکر ایلیم و یکجندون عبرت ال آدمک خستنی اند
 بیل کہ فائدہ ستر سوزی چوق سویلشوب صور مد فکرندن خبر
 ویرہ و معلومک اولسون کہ برکمنہ آخرہ شرفصد ایلیم اول
 شری اولاکند و یہ قبول ایتیش اولور برامری نیجه فکر ایلیم آندن
 دکلمہ کتور آندن صکرہ فعلہ چتقر ہرکسہ یہ محبت و نیکیو اہ اول
 خشمہ شیر کلجی اولمہ کہ غضبہ معناد اولور سین بوکوسکا محتاج
 اولہ نکر حاجتین یارینہ صلہ **ہیت** یارینہ صلہ فقیر کارین
 نہ بیور سین نیجه اولہ یارین **نہ** گرفتار لرہ معین اول مکر فعل
 قبیح و خود بدنہ گرفتار اولش اولہ ایکجی خصمک سوزین تام اکلین راکم
 حکومت ایتیم انجی قوللہ حکیم اولمعلہ قانع اولمہ ہمت ایلیم کہ فعل ایلیم
 دخی حکیم اولہ سین زیر حکمت قول بوجہانہ قلور سنگ ایلیم اول
 جہانہ بیلہ کیدک حکمت فعل در و آندہ بیلہ بدقلہ حق اودر اگر
 سعادت اجلچون رحمت چک سین حمت کیدر سعادت قلور اگر
 لذت اجلچون کناہ شلیک سین لذت کیدر کناہ قلور ہر فعلی بوکے کوثر
 اشلہ اول کونی یاد ایلیم کہ سکا جاغسہ لر آواز و نطقدن محروم اولون
 نہ سویلمہ کہ ونہ اشمکہ ونہ یاد ایتیم کہ قدر کد اولور و یقین بیل کہ بیریہ
 متوجہ سین کہ نہ بلدکگ شمدی بوندہ کمنہ نجتہ کہ یارین
 اندہ سندن کیسیہ نجتیمہ و بیریہ وار سک کرک کہ آندہ خداوند
 و بوندہ یکسان اولسہ کرک بس شمدی تکبر ایلیم دایما اسباب

سفر مہیا ایلہ نہ بیلورین نہ وقت رحلت ایدرین • و معلومک
اولسون کہ حق تعالیٰ نکاح نکرند حکمت کبے عطیہ یوقدر ایلک ایلہ نہ
مکافات کملک ایدندن عفو ایلہ • ذکر و فهم ایلہ و حفظ ایلہ • و هر وقت
کار کی بیل و حاکمی اکلہ • و اول جهان عملکرندن نہ دکلواو لو اولور
تکامل ایلہ • و حسنہ سببہ یہ وسیلہ ایلہ • و سرور زائل و فانی چون فصل
اولی و فضلی ترک ایلہ کہ سرور دائمی ترک اتیش اولورین • حکمت تحت
ایلہ • و حکمانک سوزین اصفا ایت • و موای نفس ترک ایلہ • و ادا
متحسہ دن امتناع ایلہ • و هیچ ادره وقتندن اول شروع ایلہ • چون
برسنہ یہ مشغول اوله سین فهم و بصیرت ایلہ مشغول اول • غنا یہ
مغور اوله • مصاییدن شکستہ لبق و خور لبق و پرہ • و دستک شویہ
معاملہ ایلہ کہ قاضی یہ محتاج اولیہ سین • دشمنک شویہ معاملہ ایلہ کہ قاضی یہ
وارسکوز سن غالب اوله سین • مکنت یہ سفاحت ایلہ • و هر مکنت یہ
تواضع ایلہ • و متواضع اولندری تحقیر ایلہ • بر قضیتہ کہ سندن صادر
اوله معذور طوبہ سین • اخو مکدن صادر اوله ملامت ایلہ • بطالبک
اوله • و تحنہ اعتماد ایلہ • فعل خیر دن پشیمان اوله • مکنت ایلہ فی صمہ
و جدال ایدچی اوله • ہمیشہ سیرت عدلہ ملازم • و اکتساب خیراتہ
مداوم • اول **وصایای معلم اول** **ارسطاطلیس** حکیم فصل
دوانی ایدر سترالاسرار کتابک مترجمی کہ مأمون خلیفہ نک امیرلہ یونانی
عربی یہ نقل اتیشدی • صدر ترجمہ سنده شویہ دیبرکہ ارسطاطلیس

۱۳۶
حکیم کہ اسکندرک وزیری • و تعلیم حکمتہ استادی و پیری • ایدی
اسکندر فتح اقالیم چون سفر و خضعت ایلک • ارسطاطلیس ضعف
بنیت • و استیلائی شیخوخت • سبب ایلہ بیلہ کیدنش قلنس اید
اسکندر دیار عجم متولی او بیتی ابنای ملوک و امیر زاد اولردن اصحاب
عقل و فراست • و ارباب بخت و شجاعت • مکنت لرجو غید
اسکندر اندیش ایدی کہ بونلری بقا ایدریش اید کہ ارکان سکے
انکرون ظل پذیر اوله • و اگر جملہ سین اہلک ایدر سہ فوز عدالتدن
دور و ظلام ظلمہ جای گیر اوله • پس ستادی ارسطاطلیس حکیم برکتوب
یزدی مطاوی سنده شوق و تحیق مشغول • و محاموی سی التماس ملاقات
و استدعای قدومہ مقرون • و انہای مکتوبن نیرمش کہ • وقوع امور
نایلہ • و سنج حوادث مشککہ لره • رای اشراق آرای حکیم کامل اولیہ
بر جانبہ مبستر اتیکہ مصیر ممکن و کل • پس نظم اسباب ملاقاتہ عنایت
بیوریلہ • حکیم کامل جو ابدہ یزدی کہ فرزند جلیل سلطان نبیل
خضر تنہ معلوم اوله کہ • ملازمت خدمتدن تخلف قلمہ رغبت
و کثرت ملائت • داعیہ سندن دکلدر • بلکہ ضعف پیری و قلمہ قوتندن
چون اجتماعی سمت امتناع • اوزرینہ در • بورساکہ دوستوری بیان
اندم کہ خونیات امور دہ انککہ عامل و ہم صحبتدن مستغنی اوله ستر •
اما اکابر عجم و امانل ایران خصوصندہ بیور دکلور • اگر انک
جملہ اہلک او قلمہ قادر ایک آب و ہوا ای ایران زمین خود بغیر انککہ

قادر کلین پس بونکر انسانی نین ظاهرا و لسه کرک پس جهد
 ایله که بونکر ای حاله بنده ایده سین بلکه احانی ایله ایله که قدیمی
 بنده لکر کن رتبه عبودیتیکه رتبه لری ایله دخی افکنده اوله بیت
 بنده حلقه بکوش از توانی برود | لطف کن لطف که بیکانه شود حلقه بکوش
 بوندن صکره دیدی که پادشاه لکر درت قسم در بری سی اولدر که کندویه
 ونجری به سخی اوله ایکنی سی اولدر که کندویه سخی و رعیت بخیل اوله اوچن
 اولدر که کندویه بخیل رعیت سخی اوله در دخی سی اولدر که هم کندویه هم رعیت
 بخیل اوله قسم اول اتفاقا مقبول و محمود قسم ثالث و رابع اتفاقا
 مذموم و مردود در قسم ثانی مختلف فیه در حکماء هند قنده محمود
 حکما فرستنده مذموم در سخاوت مستحق اولن محتاجه قدر حاجتی ایصال
 ابده سین و بومرتبه دن تجا و زاید بک افراطه یایل و اعتدال
 زائل اولور و هر پادشاه که دایره قدرتدن زیاده بخشش ایلمیه
 البته قسب و ملک اولور ای اسکندر کسانچه دفعه دیوب طور سن
 که سخا و کرم و بقای ملکه اصل کسنتک نالنه طمع ایتمکدر و جمله مروت
 و سخا اولدر که ظلم و ستمی جائز کور میه سین و خلعت عیوب مخفیهندن
 تفتیش ایتمیه سین و فضل و احسانک تمامی اولدر که ابولری رعایت
 ابدوب حلقه کشده روا اوله سین و خلعت سلامین لوب تحبیر یک
 جوابن ویره سین و جاهلدر و ک خطاسین عفو ایده سین ای
 اسکندر عقل مدار بدیرات و ابنیه کمالات و نقایص در و جمله

فضائلک اصلی محبت نام نیک در و سلطنتدن مقصود استیغای
 لذات و تحصیل شهوات و کلددر بلکه بقای نام نیک و خلود ذکر جلیل
 هر پادشاه دخی که کند و هواسنه تابع و ناموس آتئی تحفیف امانت
 ایلمیه البته صاحب ناموس فی اهلاک ایلمر ای اسکندر پادشاه لکر کدر که
 بلند سمت و صاحب رای و فصاحت زبان و انتشار صیت ایله جهان
 آرای اوله و سوزی از سویلمیه و ارا ذله معاشرت ایلمیه و چون
 سریندن حقیقه سلطنتی لائق زینتی استعمال ایده شویله که غیر لرون
 ممتاز اوله و بلا و بعیده دن کلن تجاره رعایت و احسان ایلمیه که
 حسن صیت و دگر جمیلی طراف مملکت منتشر و تجار و زوآر مر جانبدن
 ولایتنه عازم اولوب مملکتی معمور اوله و انکره خوی مساحه ایتمکله
 کلی نام حاصل اولور و پادشاه ضحک و خنده چوق ایلمیه که هم زوآل و قار
 و حشمته سبب و هم بر یک نیز کلوب حواری غیری از لغه سبب اولور
 ای اسکندر شهوت ارنیه اسیر اوله که آنده قوت و غلبه خرنیک خاصه
 و نه خرا اوله که لاشه که حیوانات خیسنه آنده مشارک بلکه غالب و راجح اوله
 و افراطی مضعف بدن و موجب نقصان عمر و مورث تخلق خلق
 اوله و ضعف و ساکین احوالندن غافل اوله و انکرک تفقده امور سین
 واجب بیل که موجب رضای خلق و مقتضی جلب قلوب خلایق در غلات
 و حبوبی وقت زحاده و خیره قیل وقت غلاده و قوآ و محتاجه مدد
 اوله شویله اول که اهل فادسندن خائف و اهل صلاح این اوله لر

ای اسکندر سکا نیچه کردیدم وینه دیوم قان دو مکده دیلر اولمه که
حیوانات اهلای خالقنه مخصوصدر و حقیقت حال علام الغیوبدن
غیری به معلوم دکلدر **بش** محتمل که تهمت اولن شخص بری اوله یا عذر
صحیح وار اوله آنیک قتلنه اقدام ایش اولمه **بش** بوندن صوب نه
جریمه اولور و هر مس کبردن بکا و هل اولدی که چون بر مخلوق بر غلوق
قتلنه سبب اوله ملائکه آسمان حضرت باری یه زاری پدیرلر که بارت
فلان قو لک بر قو لک دخی امانه ایتکده سکا تشبه ایلدی اگر اوقل قصاص
اولمش حق جل و علا بیور ور که آنی قصاص چون اهلک ایلیم اگر ظلمه
قتل اولندی بیور ور که عزت و جلال حق چون بن آنیک قانن مباح
ایتم **بش** ملائکه تسبیح و استغفار به بشیوب اول قانکه بد دعا ایلرلر تا
قصص اولنجی واکا غایت نافع و احسن اولدر که قصص اوله اگر کندوسی
اولور حق جل و علا لک غضبه نشان و دلیل در که آخونده عذاب
دید و عتاب شدیده کفر قار اولسه کرک نقض عهد و اصل
دلو که یمن کتورمه کتور ورک آندن دو نوب حانت اوله که
نیچه یونان پادشاه یلرینک یمن کذب و نقض عهد ایتیمکه ملککری
فاده وارک **بش** نه که فوت اولمش اوله اکا تأسف ایدجی اولمه که
ناقصه عادتی در و اهل مملکتکه تحصیل علوم و معارفله ادا ایلد و بر
کمنه که بر علمده فائق اولمش اوله آنی تربیت و رعایتکه مخصوص ایلد که
قلوبده محبتک ممکن اولوب ملککه رونق دنا و ذکر جمیلک طرفده

۲۳۸
منتشر اوله و یونانیلرک ملک و لطنی بونکله ثابت و راسخ اولمش در که
اهل مملکتکه تحصیل علومله ادا ایدر کرید حتی اکیار و پسر با بالری بینده
فرایض و آداب نوامیس و جل اصول طب و نجوم تعلیم ایدر کرید معتدک
اولمد و غی کمنه النذن نسبه نیمه و کند و کی ی فطه دن غافل اولمه
و اول قصه اونمه که پادشاه هند بر جاریه حالت صنودن زهریله
پرورش ایدوب افق طبیعتنده ایتد کند فکده سکا هدیه کوندرد و غرضی
سنه اهلک ایلدی **بش** فرستکه مطلع اولوب سکا تبشیه ایلیم ای اسکندر
بر دیلله حکم ایلد و ادله متعارض و بلجی ترجیح ایدوب اقواسی ایلد حکم
ایلد ای اسکندر عدل صفات الهی دن بر صفتدر و آسمان و
زمین عدله قایم و انبیاء علیهم السلام عدله مبعوث اولشدر
و عدل صورت عقل در و عدله مالک قلوب و رفاق اولق اولور
اهل هند دیرلر که عدل سلطان حص زماندن یکدر
و سلطان عادل مطر و ابلدن انفعدر **بش** بر حجاب و زره
سیرانی خطله نیرمشدر که **ملک** عدل ایلکی برادر در که بری برسندن
متنغ و کلدر در **بش** دیده که اسباب نظام عالمک بری برینه
ابتباطنی برد آئره ده وضع ایلدم که اول اسبابک توان
و تابکی محوس و مشاهد اولد و بو کتا بک
زبدیه سی و مطالبک خلاصه سه بود آیره در اگر بود آئردن غیری
نسنه کوند رسم کافی و وافی ایدر و الله تعالی اعلم و احکم



خاتمه الحاتم

که فی الحقیقه خاتمه کتاب و ختم خطاب استاب و صیبه مکمل
الطریقه برهان الحقیقه قطب الاقطاب خواجه عبدالعزیز بن محمد
قدس الله تعالی ستره که سالکان طریقت و طایبان حقیقت
ابحون تحریر بوی مشرور اگر چه بوقیر محرم عاصی غواصه تعالی
ذوبه یوم یوخذ بالتواصی طریقه اهل را دندن نه پای کور شد
نه بی و مجلس اهل حقیقت نه جوعه طشت در نه می اما زمان
صبا و اوان صغودن بوطائف علیه نیک محبتی درون دلنده
تمکن و گفت و گو یلر نیک آرزوی سوی پای ضمیمه مشوقین در

لا جرم مطیع لنک و لوک و خفت شکل و بی ادب کمال شوق و شغف
کلام شریف فکرینه مطالعه و ملاحظه و معارف علیه لری فهم عقل و
ظاهر حسن پرشد و کی قدر مذاکره و مناقله اولنورد و زمان
عنقوان عمده حضرت برهان الطریقه شیخ خواجه عبدالخالق خضر تکریم
وصیت نامه سنه نظر ایتمکله استسعاد اولمشدی اگر چه اهللیت
اسماعدن بالکلیه عاری و طبیعت جوی خوی هوا و منوس و
جاری ایدی اما طاعت عبارت و ملاحظه اشارتی مذاق
جان و کان جنبانه ابرشندی استیخ اولمقدن ندامت و
نقصیر و غامت خاطر ده قلشدی ناکه بوزمانلره قریب کتاب
رشحات خواجه صفی بن حسین و اعطی هر وی رحمه الله تعالی مطاع
میرا ولد قریب بوساله غا و وصیت زهرا ترجمه شریف
ذکر اولمش بولندی حمد و سپاس خالق الیکس مؤدی اولک
که بود ره منقوده که ضالیه میسوده اید ظفر میر ایدی
و بوساله ذک که مجموع مکرم اخلاق و وسیله تحصیل سعادت
رضای ملک خلایق در طرازی سعادت انجام اولدوغی که
خاتمه سی ذخی مسکی الحتام اولمچون ترکی سانه ترجمه اولنوب
شاید که اهل را دندن بعضی طایب لبرک نظرینه ابر شوب شمسعد
اولد قلرنده مترجمک اهل طریق اولدوغندن قطع نظر اید و
خیر دعالرینه سبب و بوضعیفه مغفوت اولغه داعی اوله که

حق جل و علا بها تکرسی دکل کخانه تکرسی در . و قوم اهل الله . هم المقوم
لا یشتی بهم طیب هم در . و کلا مکرین نقل دخی انکر لیه مجالس و
معدود اوله بعید دکلدر . المرء من حیث حدیث صحیح در . و آثار
اولیا یله تبرک عادت اهل دین در . و سنت کامیل در .

بوی شکر در که . ای او غل سکا و صیت ایدرین هر حاله علم و ادب
و تقوی ایلله . و اوزر که لازم اولسون که آنار سلفی تتبع ایدر
سنت و جماعته ملازم اوله سین . و فقه و حدیث تعلم ایدر
جاهل صوفی لرون اولیه سین . نازی دایما جاعتکه قل . اما امام
و مؤذن اوله . و هرگز شهرت استمه که شهرت آفتدر . و منصبه
مقتدا اوله . و دایم کم نام اول . و جتلمرده و سجملمرده ادکی نریمه
و قاضی لر حکم سنه حاضر اوله . و مکنه یه کفیل اوله . و وصایا
خلقه قرشمه . و ملوک و ابنای لوکله صحبت ایلله . و خانقاه بنا ایتمه
و خانقاهده ساکن اوله . و چوق سماع ایلله که چوق سماع قلبه نفاق
کتر و بقلبی ملتفت ایلدر . و سماعی انکار ایلله که سماعک اهل و اصحاب
چوق وارددر . از سوبله ازینی از اوی . خلقدن ارسلاندن
تجر کبی حج . خلوت ملازم اول . ساده رولردن عورتلردن اهل
بدعتلردن برهیز ایلله . و عوالمه و اغنیایله صحبت ایلله **بیت**

دو کاند اغنیای روزگار | ای بسزادر دکان صحبت مدار
حلال بی و شبهه لرون برهیز ایلله . و قادر اولدجه اولنه که طاب

دنیا اولور سین . و دنیا طلبنده . دینی ضایع ایدرین . چوق کله
که تحقیقه موت قلب و پرور . و کمر کدر که هر کسی شفقتله یقه سین
و اما ننگه نظر ایتیمه سین . ظاهر کی زینت ایلله که ظاهر زینتی باطن
خواب اولمقدن اولور . خلقه مجادل ایتمه . و مکنه دن نشسته
و مکنه یه خدمت بویرمه . و مشایخه آل و تن و جانکه خدمت ایلله
و اندرک افعاله انکار ایلله که مشایخه انکار ایدر کی مکنه هرگز فلاح و نجات
یوزین کور فر . و دنیا یه مغرور اولمه که قلبک دایما خیر و بذلک بیان
و کوز لرک کریان . و عملک خالص و دعا ک تضرع ایلله . و لباسک کهنه و
رفیق لک درویش لک . و سر یک فقر . و منز لک مسجد و مونسک حی سجان
و تعالی اوله . انتهی کلامه . قدس الله تعالی بستره الوتر . نرفنا
الله تعالی برکاتها . و یسر لنا العمل بما فیها . انه بزرجم . توأب کریم

ذیل خاتمه الحوائس

و صیت المولی الامین . سلطان العرفاء برهان العاشقین . مولا
جلال الله و الدین . محمد البلیغی ثم القنوی المشهور بین الاولیاء
اکبار . بمولانا خداوند کار . قدس الله تعالی بستره الذکر
الاسرار . و بهی هذه اوصیکم بقوی الله فی السر و العلانیه
و بقوله الطعام . و قوله المنام . و قوله الکلام . و بجز المعاصی
والانام . و مواظبه الصیام . و دوام القیام . و ترک الشهوات
علی الدوام . و احتمال الجفاء من جمیع الانام . و ترک مجالس فیها

والعوام • ومصاحبه الصالحين الكرام • وان خير الناس
من ينفع الناس • وخير الكلام ما قل ودل **نظم فارسیه**

سر زهوا تا فتن از سر و رست | ترک موافقت پیوست

والحمد لله تعالى وحده • والصلوة على من لا نبی بعده

حوق زمان ایدی که شاخ خامه تحریر یک بنان ایله بوستان تقریر و
بیانده نمرافشاندی • وقت اولدی مقلد فراغنده استراحت
اتمامه واصل • ونیجه عهد ایدی که تیغ زبان معرکه ابلاغ و تبیانده
لامع و رخشاندی • زمان کلدی که نیام دمانده نیام اختتام اکا
حاصل اوله • و تقصیرات و زلاتی که قصور قله بضاعه • و فتور
و کثرة اضاعه • موزون صادر اولشدر • عرفای ناظرین • و جلسا
حاضرین • خدمتگروان دامن عفو یله مستور اولوب • و دیده
طغنه منظور • اولمق رجا ایدر روز • و سلسله کلامی حمد و ثناء
ملک عظام • و صلاه و سلام • خواجه یوم القیام • و آل و اصحاب
کرام • و دعای دولت پادشاه اسلام • ایله اختتام و اتمام • ایده
و سواد دن بیاضه • نقل و انتهایض • اول ساعت اولدی که راعی
نهار جمعه خامس عشرین صفر سنه ثلث و سبعین و تسعایه اید
والله تعالی نعم المتعان • علیه التکلیل
انه مفضل حنان • منان

اسمہ شریف

محلہ لالہ شریف اور زہ
نومبر ۱۹۰۰ء



نومبر ۱۹۰۰ء اور شریف
در ملک بعد الحیات بوز
الکے شریف شریف شریف
بکر الکی نورانی
بکر الکی نورانی
بکر الکی نورانی
بکر الکی نورانی
۲۵۷۰
۱۲۰۰
۱۲۰۰